http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 1 of 558

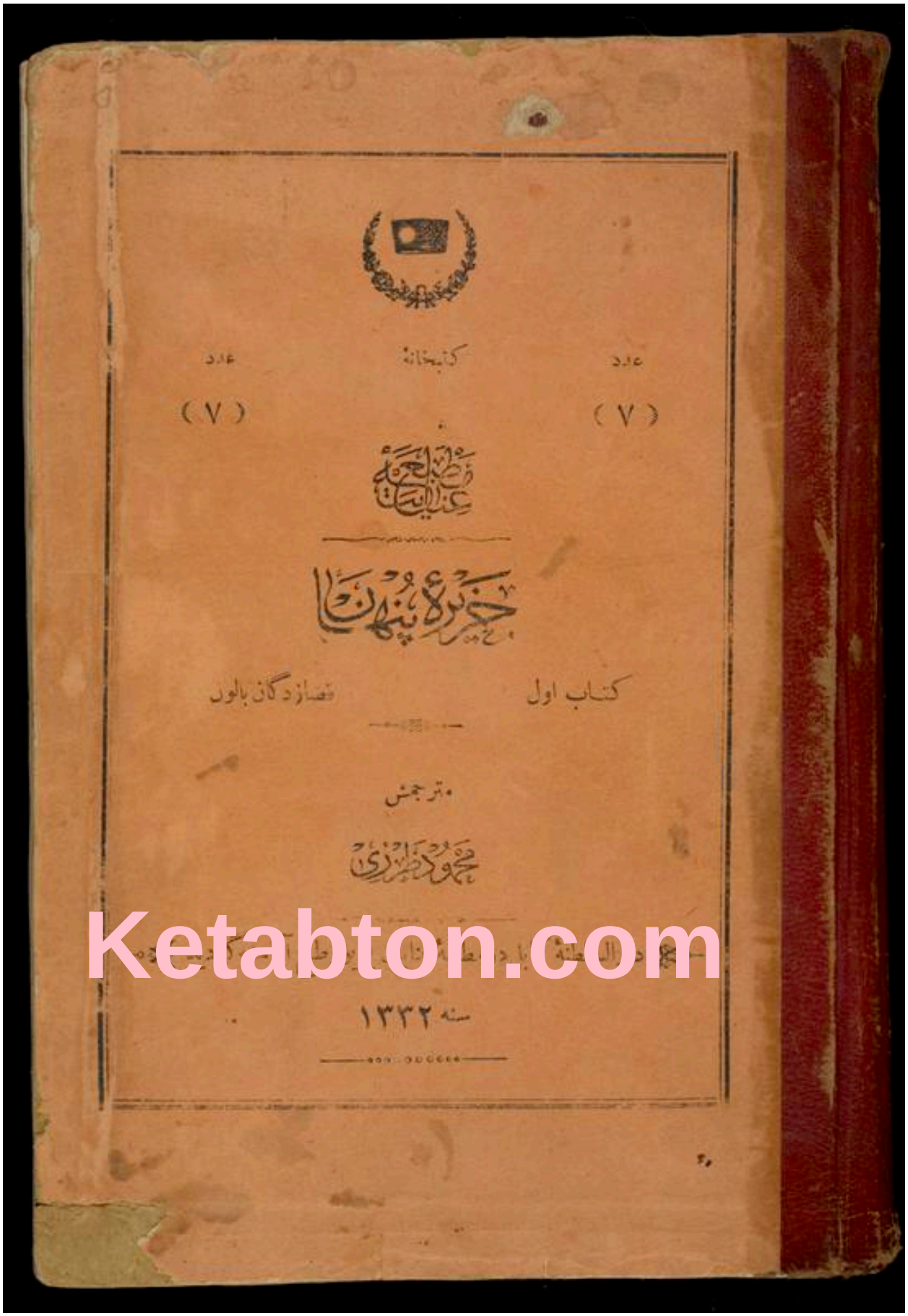

عدد (۷) کتابخانهٔ عدد (۷)

مطبعهٔ عنایت

خزینهٔ پنهان

کتاب اول — قصازدگان بالون

مترجمش

محمود ضرزی

Ketabton.com

سنه ۱۳۳۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

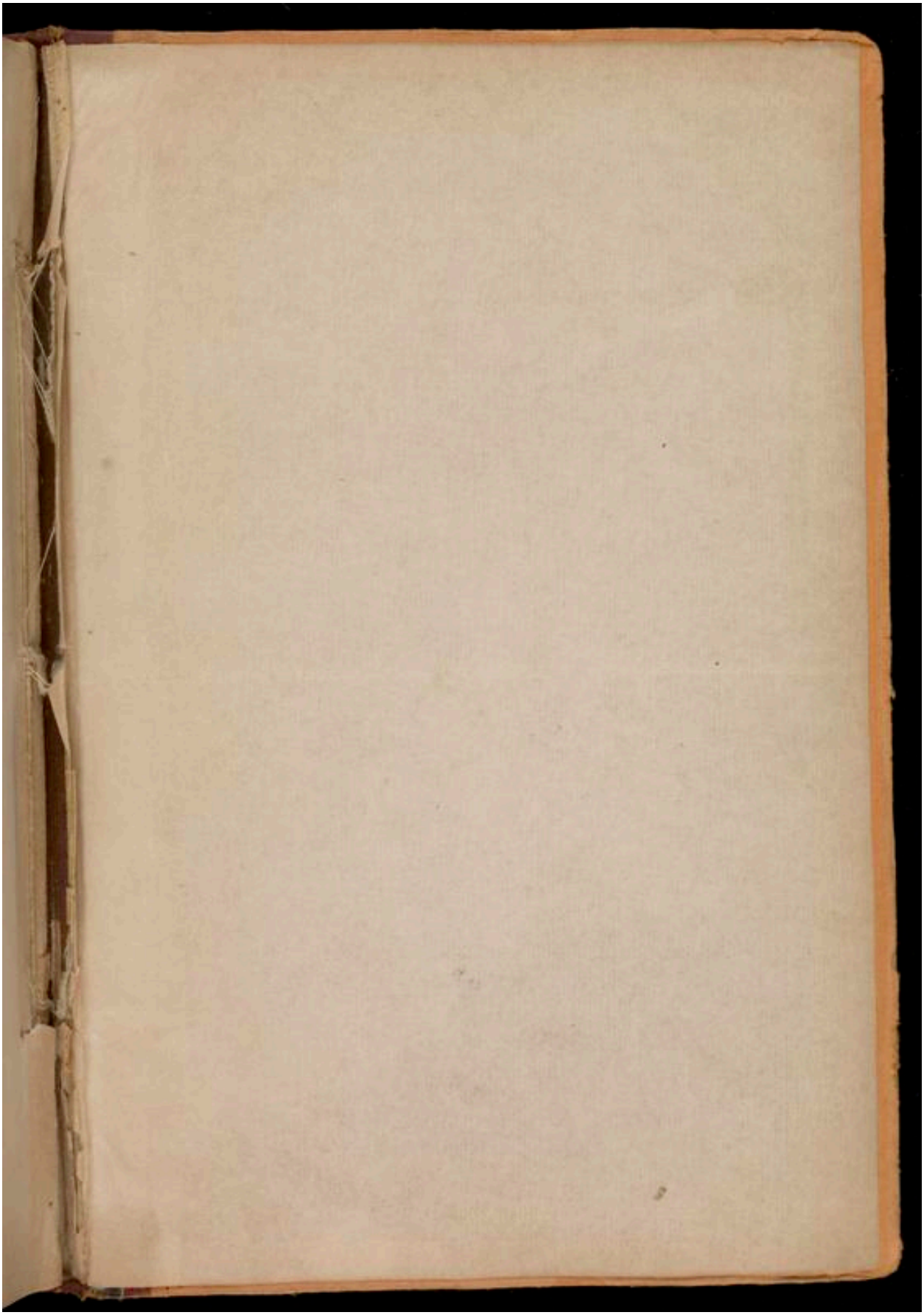

(c) ketabton.com: The Digital Library

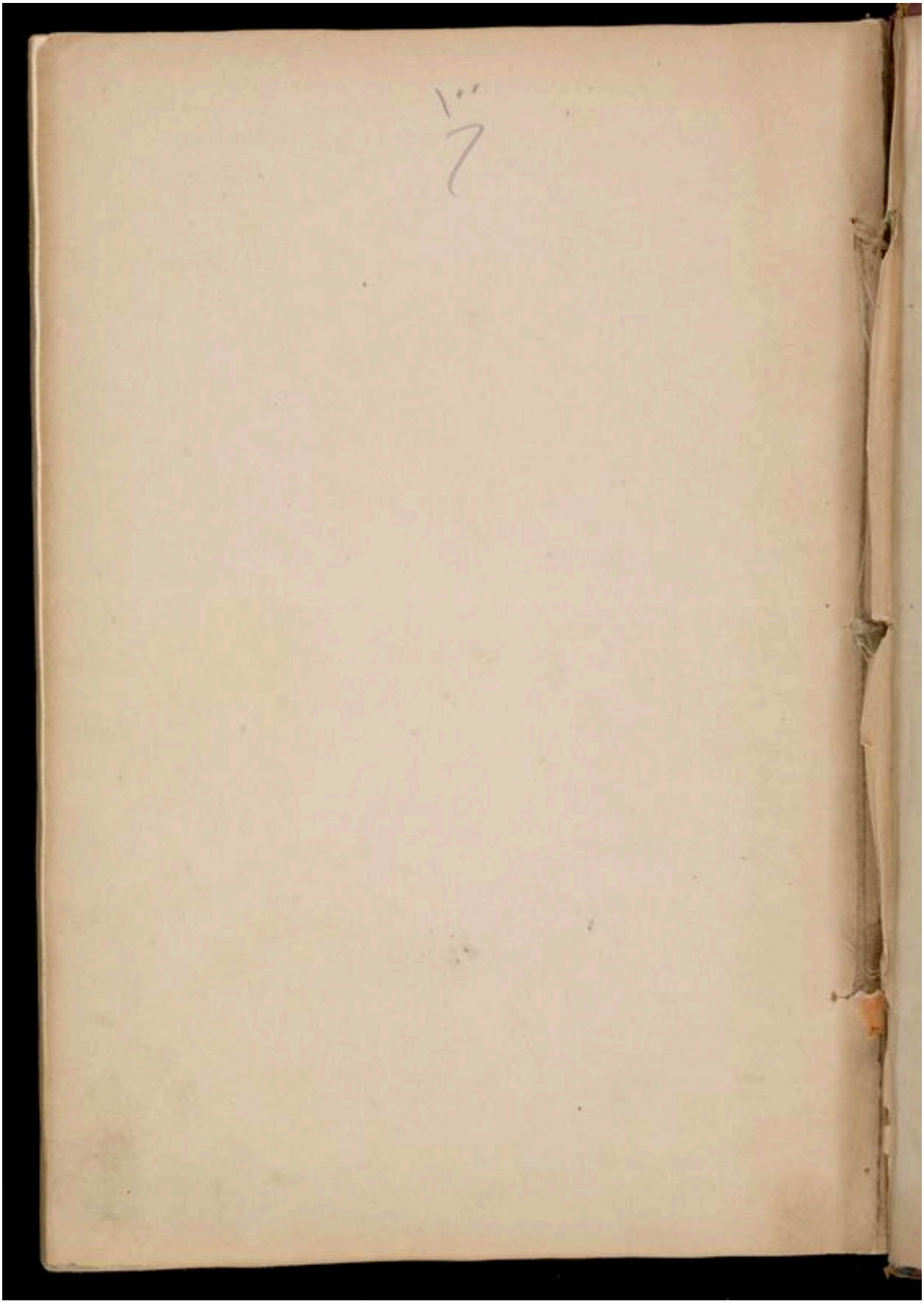

(c) ketabton.com: The Digital Library

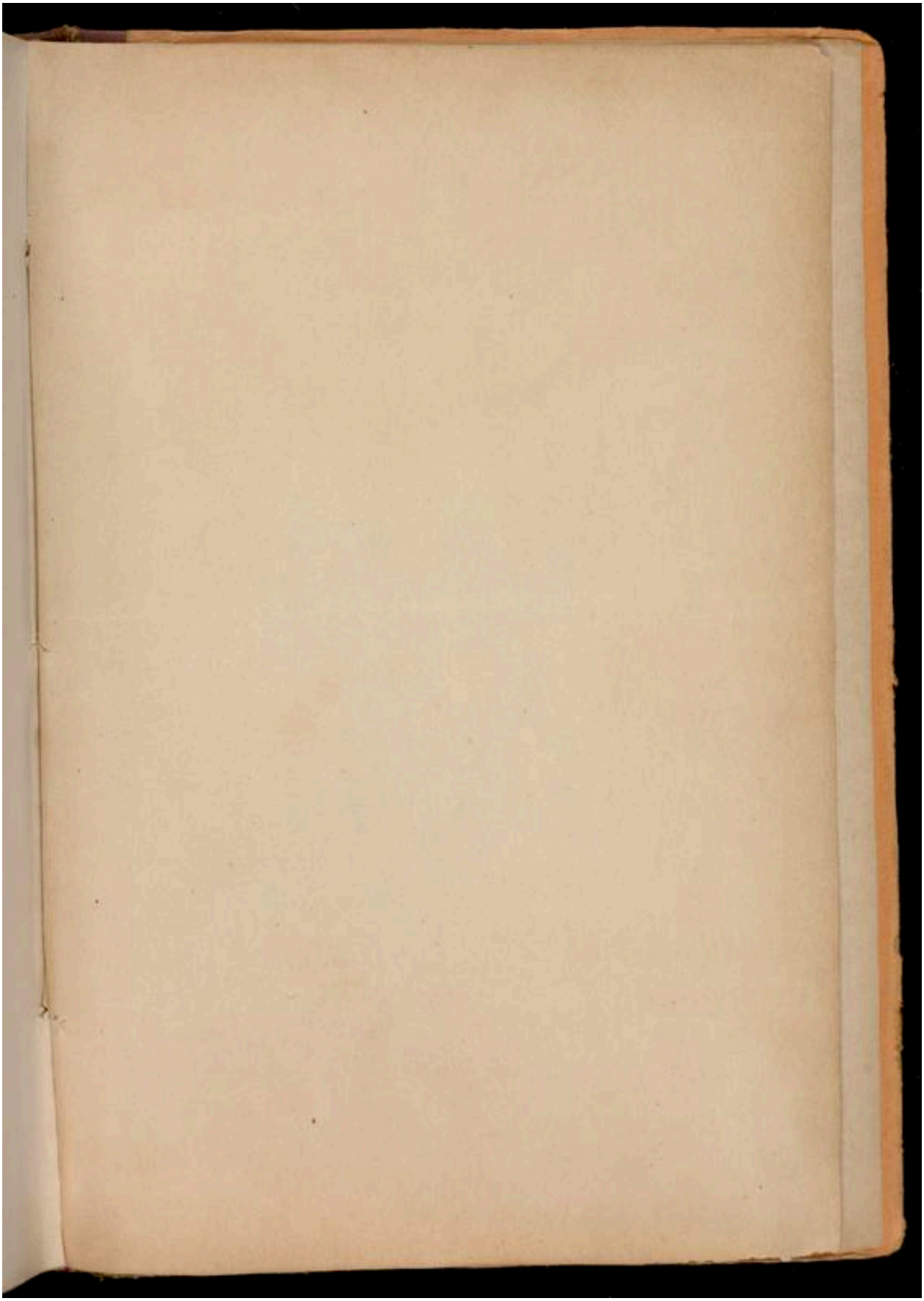

(c) ketabton.com: The Digital Library

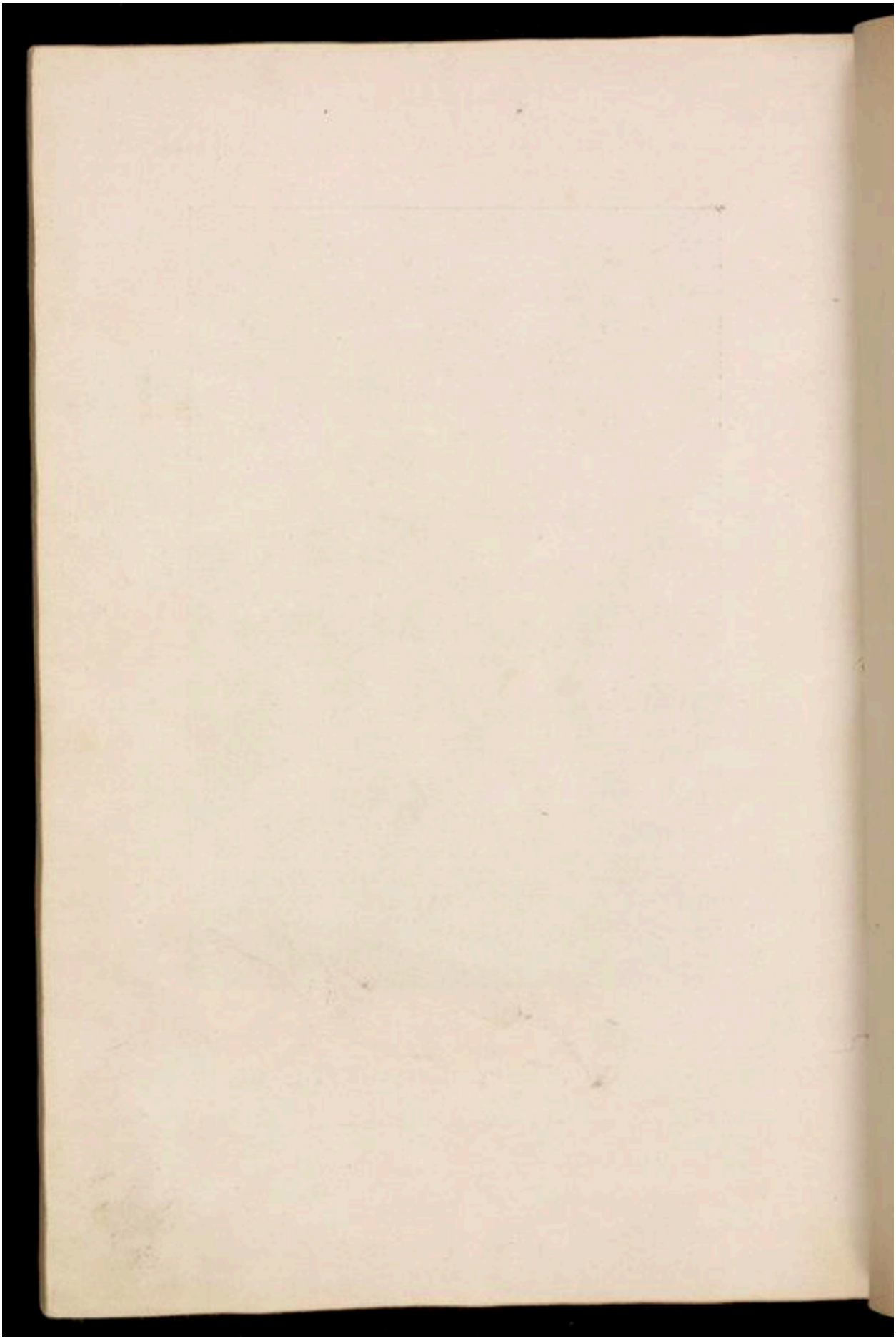

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 6 of 558

صاحب ومالك مطبعهٔ عنایت

شهزادهٔ جوانبخت معظم معین السلطنه سردار

عنایت الله خان

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 7 of 558

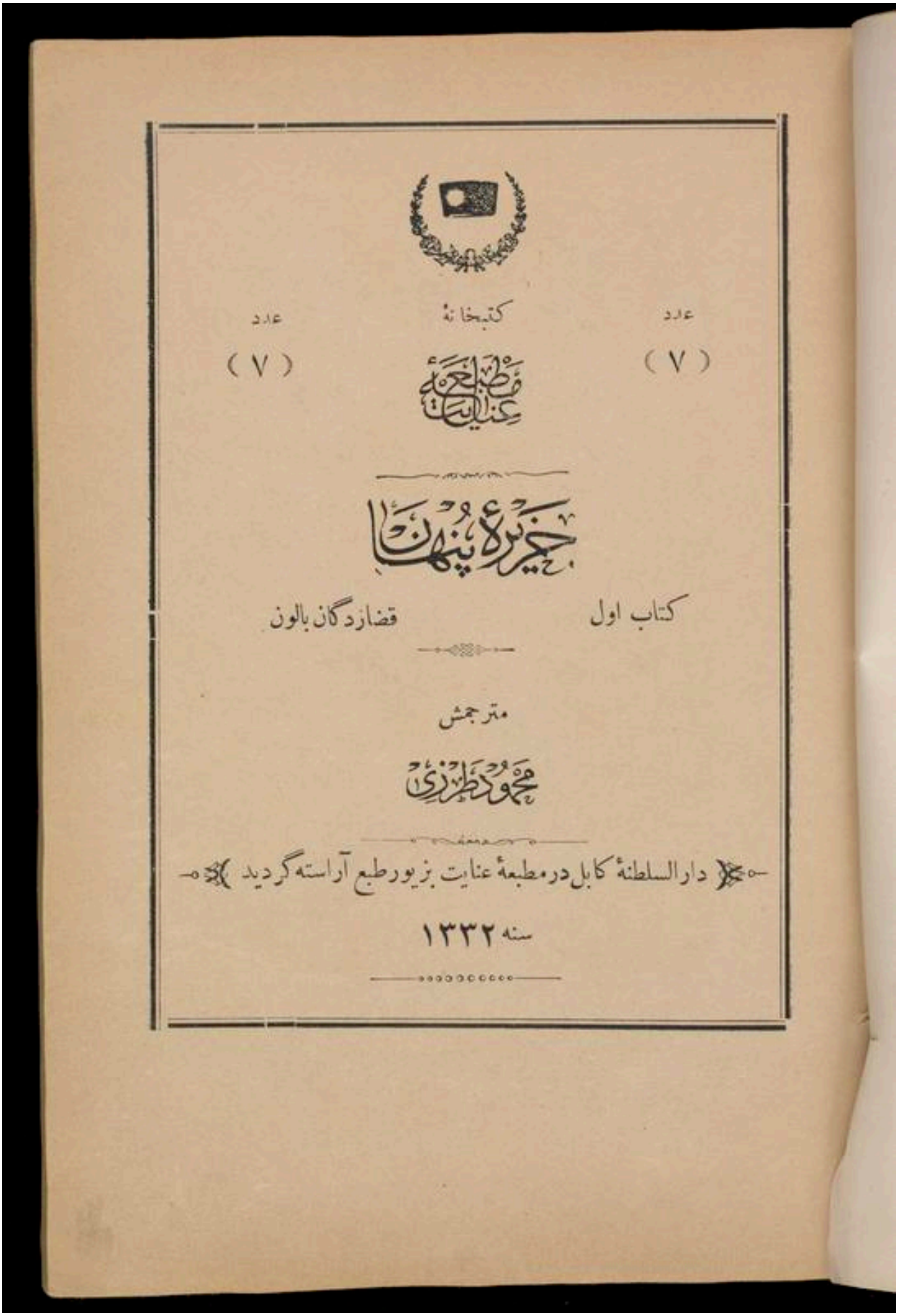

عدد (۷) کتبخانهٔ عدد (۷)

مطبعهٔ عنایت

خیرهٔ پنهان

کتاب اول

قضازدگان بالون

مترجمش

محمود طرزی

دارالسلطنهٔ کابل در مطبعهٔ عنایت بزیور طبع آراسته گردید

سنه ۱۳۳۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 8 of 558

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

یکدو سخن درباب طبع کتاب

حضرت خداوند یگانهٔ بی شریك و مانند جل سبحانه را هزاران حمد و ثنا ست که ما را توفیق رفیق نمود تا (مطبعهٔ عنایت) را تأسیس نمودیم ، و به روشن ساختن فکرها و ذهنهای هموطنان عزیز خود به آثار مطبوعهٔ فنی و ادبی و اخلاقی تا یکدرجه کوشش ورزیدیم . و این نیست مگر بسایهٔ معارفپروری ذات شوکتسمات (اعلیحضرت سراج الملة والدین) قبلهٔ اقدس امجد اعظم روحی له فداه که درباب توسیع معارف وطن عزیزما افغانستان سعی و کوشش شاهانه را مصروف داشته اند ، و موجب شوق و آرزوی ما به تأسیس این مطبعه شده است .

در پنجاه طبع و اشاعت « جزیرهٔ پنهان » نام ناول فنی بسیار شیرین و عجیبی را در مطبعهٔ عنایت امر نمودیم که این ناول نیز از آثار قلمیهٔ (ژول ورن) فرانسویست و عزیزی بنیان (محمود طرزی) آنرا از نسخهٔ که بزبان ترکی عثمانی ترجمه شده بوده است بزبان شیرین بیان فارسی ترجمه کرده است .

این ناول یا ناول (بیستهزار فرسخ سیاحت در زیر بحر) که قبل ازین طبع و نشر نمودیم لازم و ملزوم همدیگر شمرده میشود . زیرا احوال کشتی نوتیلوس کپتان نمورا این ناول جزیرهٔ پنهان تتمیم و تکمیل مینماید . وچنانچه سیاحت زیر بحر مصور طبع شده بود این ناول نیز مصور طبع گردید که اینهم یك دلیل ترقی مطبعهٔ عنایت

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 9 of 558

شمرده میشود .

بفضل وکرم خداوند متعال جل جلاله وتوجهات ذات اعلیحضرت پادشاه محبوب القلوب مراحم خصال خود امید میکنیم که مطبعهٔ عنایت ترقی روزافزونی کرده هنوز بسی آثار نافعه وپسندیدهٔ بروی کار آرد . ومن الله التوفیق .

—﴿ امضا ﴾—

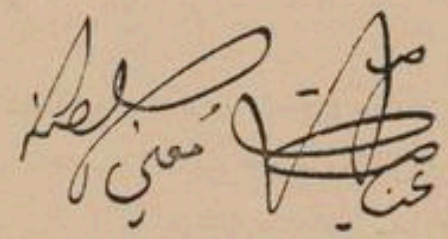

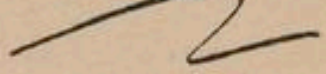

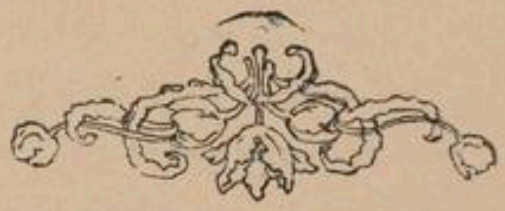

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 10 of 558

افادهٔ مرام مترجم

ذات اقدس حضرت صانع قدیم حکیم جلت کلته نوع بنی آدم را در ابتدای خلقت از همه وسایط مدنیه، واز همه لوازمات احتیاجیه محروم خلق فرموده عقل وذکا احساسش نمود تا بواسطهٔ آن جوهر گرانبها شیئاً فشیئاً بدفع مضرت وجلب منفعت خود کوشش ورزیده کمال مدنی بالطبعی خود شانرا بروی کار آوردند وبه اینهمه ترقیات محیر العقول امروزه روز خود واصل گردیدند.

این رومان — یعنی ناول — که به ترجمهٔ آن ابتداورزیده ام عیناً حال ابتدائی بشریت را تصویر میکند. پنج نفر آدم بی همه چیز در یك جزیرهٔ غیر مسکون مجرا وتنها بی بواسطهٔ قضای ناگهانی یك بالون سواری می افتند. بجز عقل وذکا، وعلم وفن معتنا، وسعی وکوشش یگانگی همراه هیچ چیزی ندارند. در ظرف سه سالی که در آن جزیره میمانند، غیر از انکه محافظهٔ وجود خود شانرا از گرم وسرد حوادث روز گار میکنند، جزیره رانیز تا یکدرجه بقوت علم وفن، وسعی وجهد خود ها به آثار مدنیت آباد میسازند.

(جزیرهٔ پنهان) از مهمترین، ومصنع ترین آثار تصوریه وقلمیهٔ (ژول ورن) فرانسوی نژاد است که درین اثر خود کمال مهارت ادبیه وفنیهٔ خود رانشان داده است، واز طرف انجمن معارف فرانس مظهر تحسین وتقدیر گردیده است. ذاتاً هیچ یك

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 11 of 558

اثر او نیست که مظهر تحسینها و تقدیر های عموم اورو پا نشده باشد ، و هر اثر او بارها بار چاپ و بفروش نرسیده باشد . ژول ورن ، غیر از انکه شرف و شان و نامداری عظیمی برای خود حاصل کرده است [زیرا که در فن ناول نویسی فنی از هیچ ملت در هیچ مملکت مانند او دیگر یك محرری بسر نرسیده است] یك توانگری و ثروت بسیاری نیز بواسطهٔ این اثرهای بدیعهٔ خود بدست آورده توانسته است .

در زبانهای غربی اورو پا نمیدانم ، اما در زبانهای شرق ناول های فنی ژول ورن ، تنها بزبان ترکی عثمانی ترجمه و نشر شده است که در خصوص غیرت و همت جناب (احمد احسان) بیگ افندی ، صاحب جریدهٔ مصورهٔ (ثروت فنون) شایان تقدیر و تحسین است . اگر بحقیقت نظر کرده شود احمد احسان بیگ به این همت پسندیدهٔ خود یك خدمت عظیمهٔ برای قوم و ملت خود بجا آورده است . زیرا اینگونه اثرها چون در زبان یك قوم و ملتی تألیف و یا ترجمه شود غیر از انکه موجب توانگری علم و فن آن زبان گردد یك شان و شرفی نیز برای آن زبان حاصل میکند .

احمد احسان بیگ ، در وقت حاضر به سرمایهٔ پانزده بیستهزار پوند یك ثروت جسیمهٔ تأسیس مطبعه و اداره خانهٔ خود را نموده است که اگر در اساس نخستین این سرمایه و ثروت تحقیق و تفتیش بعمل آید مبدء اساسی آن را از سایهٔ ترجمهٔ همین آثارهای فنی ژول ورن می یابیم . زیرا در سوانح عمری جریدهٔ خود مینویسد که اول خود او در یکی از دوایر حکومتی به تنخواه فیماه دو پوند یك کاتب بوده ، و دیگر ثروت و سامانی نداشت . اول کتاب (سیاحت بر دور ادور زمین بهشتاد روز) نام ناول فنی ژول ورن را ترجمه کرده ، و از تنخواه جزوی که داشت کم کم پس انداز کرده در یکی از مطبعه های استانبول آنرا بطبع رسانیده . در اندك مدت بقدر دو سه هزار نسخهٔ آن بفروش رسیده ، و آنقدر سرمایهٔ برای او حاصل شد که یکپایه ماشین مطبعهٔ کوچك با چند سیر حروفات آن تدارك کرده توانست ، و به ترجمهٔ دیگر ناولهای فنی مانند (سیاحت زیر بحر) و (جو هوا) وغیره پرداخته و اخبار را نیز بروی کار انداخته رفته رفته به این ثروت و سامان امرو

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 12 of 558

زه روز خود واصل گردیده است .

این بندهٔ عاجز ناتوان (محمود طرزی افغان) از ترجمهٔ این آثار بدیعهٔ ادبیه هیچگاه امید و آرزوی ثروت وتوانگری را نکرده ام ، بلکه مشوق یگانهٔ این عبد احقر همانا قدرشناسی معارفپرورانهٔ ذات شوکتسمات پادشاه حقایق آگاه محبوب القلوب مقدس ما اعلحضرت (سراج الملة و الدین امیر حبیب الله خان) پادشاه دولت قویشوکت خداداد افغانستان شده است . بعد از مسافرت مدیدهٔ که در ممالك دولت علیهٔ عثمانیه بسر آورده بوطن عزیزم افغانستان رجعت کردم نخستین بار به ترجمهٔ همین ناول (جزیرهٔ پنهان) از ترجمهٔ ترکی آن پرداختم . و بخط نستعلیق بقلم خودم نوشته تقدیم پیشگاه معارف اکتناه اعلحضرت پادشاهی نمودم . ذات اعلحضرت همایونی آثار ادبیهٔ مراق وذوق علم پسندانهٔ شاهانه مطالعه فرموده بسیار پسند فرمودند ، واز این خدمت قلمیهٔ که همچنین یك اثر برگزیدهٔ رابزبان فارسی ترجمه کرده ام عبد احقر باخاك برابر خود را مظهر تحسین و آفرین فرمودند . پس برای یك محرر احقر؛ برتر ، وعالیتر ، و شوق آورتر از این چه چیز تصور خواهد شد که یك پادشاه بزرگ یکدولت سترگ او را آفرین بخواند ، وسزاوار تحسینش بفرماید !

دیگر چیزیکه موجب شوق وهوس عاجزانه در خصوص ترجمه های آثار ادبیه وفنیهٔ جدیده گردیده است این است که در خارج وطن مدت سی سال از عمر گرانمایه رابسر آوردم ، به آموختن زبانهای غیرموفق شدم ، عاجزانه تحصیل علوم وفنون جدیده رانمودم . لهذا نخواستم که محصولات فکریه وتحصیلیهٔ خود را در مخزن دماغ درزیر انحصار واحتکار آورده افراد ملت نجیبم را ، واولاد وطن عزیزم را ازان محروم گذارم . ارمغان سیاحت سی ساله ام را بنظر ارباب مطالعهٔ وطن عزیزم تقدیم نمودن خواستم ، وبه ترجمه های ناولهای فنشی (ژول ورن) از ترجمه های ترکشی جناب احمد احسان بیگ یکان یکان پرداختم ، ودیگر بعضی آثار ادبیه وفنیه واخلاقیه نیز بوجود آوردم . ولی هزار افسوس که مقصد یگانهٔ عاجزانه که عبارت از استفادهٔ اولاد وطن

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 13 of 558

بودبسر نمیرسید . زیرا ترجمه و یا تألیفی که میشد تنهاعبارت ازیك مسودهٔ میماند که خودم آنرامینوشتم . وبعضی را بواسطهٔ میرزا های خوشخط یا کنویس وتبییض نموده تنهایك نسخه کتاب ازان بوجود می آمد ؛ وچون یك سرمایهٔ نداشتم که تدارك یك مطبعهٔ خصوصی کرده بتوانم . وهم برای آن مسئله مشکلات زیادی موجودبود ، ازانرو بسبب عدم انتشاریافتن آثار عجزانه همیشه جگرخون میبودم . چونکه یك شرر . یایك ناوه باران برای محوساختن ابدی آنها کافی بود .

حالاً نکه ارادهٔ ازلی ومشیت لم یزلی حضرت خداوندلایزال جل اسمه میخواست که افغانستانرا بنور علم وعرفان منور سازد . لهذا بمانند وجود مسعود اعلحضرت سراج الملة و الدین یك پادشاه معظم معارف گستر عرفان پروری را مشعله افروز مملك و ملت گردانیده برای احضار مطابع تیپوگرافی امر وارادهٔ شاهانه شرفصدور یافت . واستمزاجاً دانسته شدکه برای انتشاریافتن یك جریدهٔ وطنی چیزی مانعی نیست . ازین آرزوی شاهانه استفاده والدیشیده امتیاز جریدهٔ (سراج الاخبار افغانیه) را استحصال . وبه اجرای خدمات قلمیهٔ خودم که اخص آمال بندگانه ام بودکامیاب آمدم .

ازدیگرطرف شهزادهٔ جوانبخت معظم حضرت عالی (سردارعنایت الله خان معین السلطنه) صاحب افخم که فرزند اکبروارشد ذات اعلحضرت شان میباشند ، ویك مجسمهٔ ذکاوحماست وعرفان وفطانت شمرده میشوند ازکمال ذوق وشوقی که به احیای علم وفن . وتنویر اذهان اولاد وطن درضمیر منیر عالی شان مرکوزاست یك چاپخانهٔ خصوصی بنام (مطبعهٔ عنایت) تأسیس و بنیاد نهاده انتشار آثار عجزانه ام رابرعهدهٔ آن مطبعهٔ مبارکه محول فرمودند .

چه سعادت ، چه بختیاری ! این است که این عرفان پروریهای حامیان علم و معرفت کیت خامهٔ عاجزانه امرادرمیدان خدمات قلمیهٔ وطن چارنعله بتاخت آورد وشوق وهوسم رادوبالاساخت . حتی یك دلیل افزونی شوقم را ازین قیاس بایدنمود

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 14 of 558

که این کتاب تاول جسیم «جزیرهٔ پنهان» را در سنهٔ ۱۳۲۵ ترجمه نموده بودم و چون تنها یك نسخه بقلم خود نوشته بودم و دیگر نسخهٔ ازان موجود نبود قضاء آن نسخه ضایع وتلف گردید . این است که دوم بار به ترجمهٔ آن پرداخته ام . ارباب ترجمه وتحریر را انکار نخواهند فرمود که عیناً یك اثر را دوبار ترجمه کردن تاچه درجه بر طبیعت وذهن شاق ودشوار می آید ! ...

از جناب حق وفیاض مطلق جل وعلی نیاز میکنم که مرا توفیق کرامت فرماید تادر راه خدمات قلمیهٔ عاجزانه تا جان در بدن دارم بر موافق رضای ذات اعلیحضرت پادشاه محبوب القلوب مقدس خود جد وجهد بعمل آرم ، ومطبعهٔ مبارکهٔ عنایت به نشر بسی آثار نافعهٔ جدیدهٔ رونق افزای عالم مطبوعات گردیده رضای شهزادهٔ معظم افخم خودم را استحصال نمایم وزبان شیرین بیان فارسی که کم بضاعه ترین آثار این عصر ترقی وتمدنست بواسطهٔ نشریات این مطبعهٔ مبارکه توانگر گردد .

ومن الله التوفیق .

امضا

محمود طرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 15 of 558

جزیرهٔ پنهان

کتاب اول

قضا زدگان بالون

باب اول

فهرست

صداها درهوا — طوفان باد درسنهٔ ۱۸۶۰ — یك بالونی که
بطوفان گرفتار آمده — غیراز بحر دیگر چیزی دیده نمیشود
— پنج نفر سیاح — دربالون چه میشود — در
افق یك ساحل — نتیجهٔ این حال المانگیز

یك صدا میگوید : — آیا بلند میشویم ؟
دیگری . . . : — نی نی ! یکرنگ فرومی آئیم .
دیگری . . . : — ازا نهم بدتر که بپایان می افتیم .
باز همان صدا : — کار ما بمرحمت خداوندی ماند . (صفره) (۱) بیندازید .
دیگری . . . : — این است که همین یك توبرهٔ آخری مانده آنرا نیز انداختم .
باز همان صدا : — آیا بالون بالا برامد ؟
دیگری . . . : — نی !

(صفره توربه های ریك رامیگویند که بالونچیان آنرا دربالون باخود دربالون میبردا رند، وهروقتیکه بخواهند بالونرا برهوا بالا ترکنند یکی ازان توبره هارامی اندازند .)

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 16 of 558

دیگری . . . : — من مانند صداهای موج یکچیزی میشنوم .

دیگری . . . : — بلی ، دیدم ! بحر ذخار در زیر پای ماست !

دیگری . . . : — بخدا راست میگوید ! از بحر اله که پنجصد قدم بالا باشیم !

بعد ازین گفتگو ، این صدای پر تأثیر شنیده شد :

— هرچیزیکه سنگینی داشته باشد همه را بیندازید ، همه را بیندازید ! عنایت و مرحمت از جناب خداوند است .

این است صداهائیکه در روز (۲۳) م ماه مارت در سنهٔ ۱۸۶۵ در روی بحر [محیط کبیر] از روی هوا شنیده شده است .

حالا ضرور شد که کیفیت این سخنهائیکه در روی هوا مابین یك چند نفری گفتگو شده بر خوانندگان کرام خود آشکار سازیم که چه بود و چه شد :

این یك هنوز از خاطرها فراموش نشده خواهد بود که در سنهٔ (۱۸۶۵) میلادی یك طوفان باد دهشت انگیز بسیار شدتناکی از جهت شمال شرقی بوزیدن آمده دنیا را بلرزه در اورده بود . در اثنای طوفان مدهش مذکور (بارومترو) ها یعنی (میزان الهوا) ها بقدر هفتصد وده (ملیمتره) فرو آمده بود . این طوفان آنچنان یك گردباد دهشتناکی بوده که از (۱۸) م ماه مارت فرنگی تا به (۲۶) م ماه مذکور دوام نموده است . ضررهاو زیانهائیکه این باد ، در آسیا ، و امریکا ، و اوروپا بهم رسانیده بود خیلی بسیار بود . خط وزش این باد درمابین (۳۵) درجه عرض شمالی ، و (٤٠) درجه عرض جنوبی بصورت مائلانه در وزیدن بود . هرگاه در باب درجهٔ دهشت وهیبت این باد همینقدر بگوئیم که بسی قصبه هارا محو نموده ، بسی جنگلهارا از بیخ و بن بر افکنده ، بسی ساحلهارا در زیر آب بحر غرق ساخته ، بسی کشتیهارا از بحر بخشکه انداخته ، بسی کشتزارهارا زیروزبر نموده ، هزارها انسانهارا در خشکه و دریا غرق و هلاك کرده از یانسخنها یکقدری درجهٔ دهشت وهیبت این باد بلا بنیاد را دانسته خواهیم توانست . این باد دهشت نهاد قبل ازین نزدیکها بوزیدن آمده در سنهٔ [۱۸۱۰]

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 17 of 558

شهر (هاوانه) را، ودرسنهٔ (۱۸۲۵) شهر (غوآدلوپ) را خراب کرده است. ولی دربنیاراین آفت سماوی ازان آفتهاهم مدهشتر، وخرابیهایش بیشتر بود.

دراثنائی که دربحروبراین خرابیهاوزیانهابوقوع می آمد، درروی هوا نزدیك حادثهٔ بسیارعجیبی پیش شده بود. چونکه یك بالون بدم این باد آفت نهاد افتاده مانند یك گله ئیکه ازدهن طوپ برآید درساعتی (۹۰) میل مسافه را قطع کرده، ودر طبقات هوابه پرواز افتاده روان بود.

درمیان سید این بالون که مانندگوی بچوکان این باد بالابنیاد افتاده بود پنج نفرسیاح موجود بودکه بسبب بخارما، و قطرات بارانی که گاه گاه میبارید خوب دیده نمیشدند.

آیااین بالون که بازیچهٔ طوفان خرابی رسان شده از کجامی آید؟ آیاازکدام نقطهٔ روی زمین بهواشده؟ بهرصورت دراثنای طوفان باد بهوانشده خواهد بود، زیرا دروقت اینچنین باد دربالون نشستن و بهوابالابرامدن بجزخودکشی دگرهیچ چیزی نیست. البته که قبل ازوقوع این طوفان بهواشده باشد. وچون ازوقوع طوفان باد پنج روزمیشود ازروی حساب چنان معلوم میشود که درهر روزدوهزارمیل قطع کرده باشد. و به اینحساب ازهر جائیکه حرکت کرده باشد خیلی ازخیلی دور افتاده خواهد بود.

باوجود اینهم پیمایش کردن مسافه ئیکه قطع کرده اند ازطرف سیاحین بالون سوارممکن نیست. بلکه بسببی که بالون بابادیکجارفتارکرده ازینهم خبرندارند که اینقدرمسافهٔ بسیارراقطع کرده باشند. بالون حرکت میکند، برمحورخود دورها اجرامیکند، اما بالون نشینان ازین خبردارنمیشود. بسببیکه بالاوپایان وهمه اطراف شان بادهٔ بسیارکثیفی پوشیده شده نمیدانندکه دراطراف شان چیست؟ وچون زیر وبالای شان ازابرهای بسیارکثیفی احاطه کرده به اینهم نمیدانندکه آیاشب است یاروز؟ ازوقتی که درطبقات بلند هوابدم باد افتاده رفتاردارندازروی زمین، وازرو

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 18 of 558

شئی آفتاب واز بحر هیچ اثری ندیده اند . تا آنکه بسبب قضای مدهش پاره شدن بالون و برامدن (غاز) ازان ، وپایان آمدن بالون درزیر خود سطح بحر را دیده دانسته اند که بسوی چگونه یك گرداب مرگ مجسم پویان هستند !

این است که آن سخنها وصدا هائیکه ماشنیدیم ازهمین پنجنفرسیاح بالون سوار است که درچنین وقت هولناك باهم ردوبدل کرده اند .

بعد ازانکه مانند خوردنی ، وپوشیدنی ، واسلحه وهمه چیزهای سنگین بار خود شانرا بدریا انداختند باز بقدرهزار وپنجصد قدم بالا برامدند . سیاحان بیچاره چون درزیرپای خود دریای پرامواج بی پایانرا مشاهده کردند طبقات بلند هوا رابرای خود شان ملجا ، امن وامان دانسته همه اشیائی که برای خودشان بسیار ضروری والزم بود نیزبه پایان انداختند . و برای ضایع نشدن (غاز) خفیفی که بالون رادرطبقات هوابالا گرفته بود برای جستجوکردن چاره آغازکردند .

شب را بچنان اندیشه های خوفناکی بسر آوردند که اگرازسیاحین ماناز کتر دیگر آدمانی میبودند بهمه حال زهرهٔ شان آب میشد . در وقت صبح طوفان یك قدری سکونت پیدا کرد . ابرهاهم بلند شدند . گرد باد دهشت ناك طوفانی ، بیك بادتند شدنشانی تحویل یافت . وتایکدرجه دیدن اطراف ممکن گردید .

درین اثنا بازفرو آمدن بالون بطبقات پایانی هوا آغازنهاد ، شکل محفظهٔ جسیم بالون نیزبرهم خورده ازمدوری به بیضوی تحویل یافته بود که اینهم برای برامدن غاز درون آن یك دلیل واضح وروشنی بود ، تام دروقت زوال؛ بالون ازسطح بحربقدر هزارقدم بلند بود . ولی لحظه بلحظه فرومی آمد . سیاحهاهمه چیزهائیکه درجیبها وپیش شان بود یکان یکان می انداختند . بسبب حساس بودن بالو نهابه هرانداختن یك چیزی بالون یکقدری بالامیبرامد وبازبه نزول آغازمیکرد . پس معلوم شد که هلاك برای شان مقرراست !

درهرطرف که نظرمیکنند هیچ یك خشکهٔ بنظرشان برنمیخورد . درزیرشان

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 19 of 558

بجز از بحر محیط که امواج دهشت آماج آن بشدت تلاطم میکند دگر هیچ چیزی دیده نمیشود . باوجودیکه بسبب بلندی موقع شان بقدر چهل میل مسافه در مدنظر شان است باز هم در هیچ طرف بحر محیط هیچ یك نقطهٔ سلامت بنظر خوف منظر شان بر نمیخورد! دریا بشدت باد آنقدر متموج و پر طلاطم بود که بالون نشینان همه سطح دریا را با یك طبقهٔ سفید کف ها مستور میدیدند .

سیاحین بیچاره برای آنکه با بالون خود یکجا در گرداب نایاب دریا محو و نابود نشوند هرا نقدر سعی و کوششی که در وسع بشری شا نست درباب تأخیر کردن افتادن بالون خود صرف میکنند . ولی چه فائده که سعی و کوشش شان هیچ ثمرهٔ نبخشیده بالون لحظه بلحظه نزول میکند . وهم از شرق شمالی بسوی جنوب غربی بکسر بسرعت تمام قطع مسافه میکند !

آیا حال این سیاحان بیچاره مدهش نیست؟ البته که بسیار مدهشست زیرا محقق میدانند که مانع نزول بالون خود شده نمیتوانند ! درون خیمهٔ بزرگ بالون آهسته آهسته از غاز خالی شده میرود ، نزول هم دوام میکند ، بند کردن پارگی خیمهٔ بالون برای سید نشینان بیچاره محال مینماید ، و تا آن پارگی بند نشود ضبط کردن غاز در درون خیمه ممکن نمیشود . پس ازین مدهشتر حال چه تصور شود ؟

از پیشین یکساعت بعد از سطح بحر بقدر پنجصد قدم بالا بودند . اگرچه به انداختن اسباب های سنگین از یکی یکبار افتادن بالون در قعر بحر خود را تا یکدرجه محافظه کرده توانسته اند ولی اگر تا بشام یك خشکهٔ پدیدار نشود غاز باقیماندهٔ بالون تمام شده بالون با بالون نشینان خود در میان امواج پرشور و شر بحر محو و نابود شدنش محققست . درچنین زمان هرانچه چارهٔ نجاتی که بخیال شان میرسید همه را اجرا میکردند . زیرا این آدمها از مردمان بسیار تجربه کار و باغیرتی بودند . از انرو میخواستند که تا به آخر دقیقه با مرگ پنجه داده بعد ازان مغلوب شوند .

از پیشین دوساعت بعد بالون ، بقدر چارصد قدم از سطح بحر بالا بود . درین

(c) ketabton.com: The Digital Library

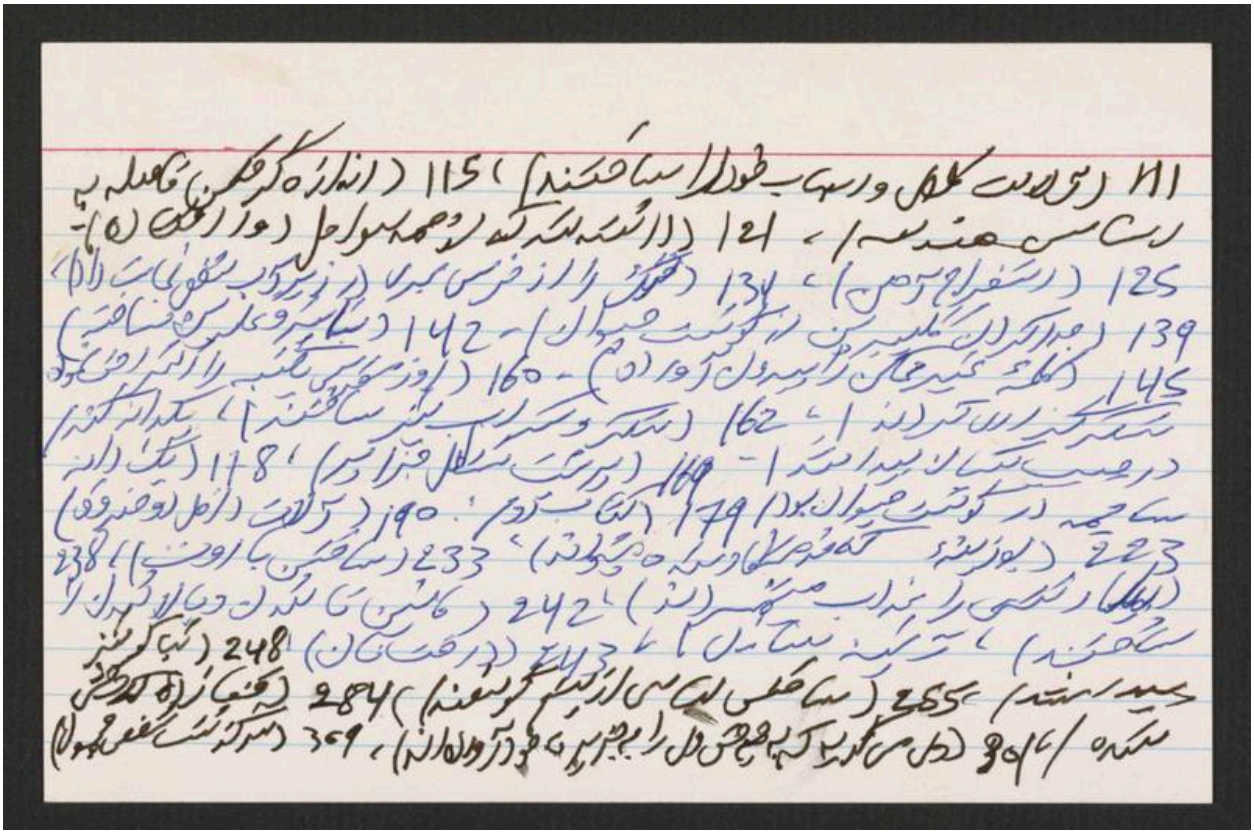

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46

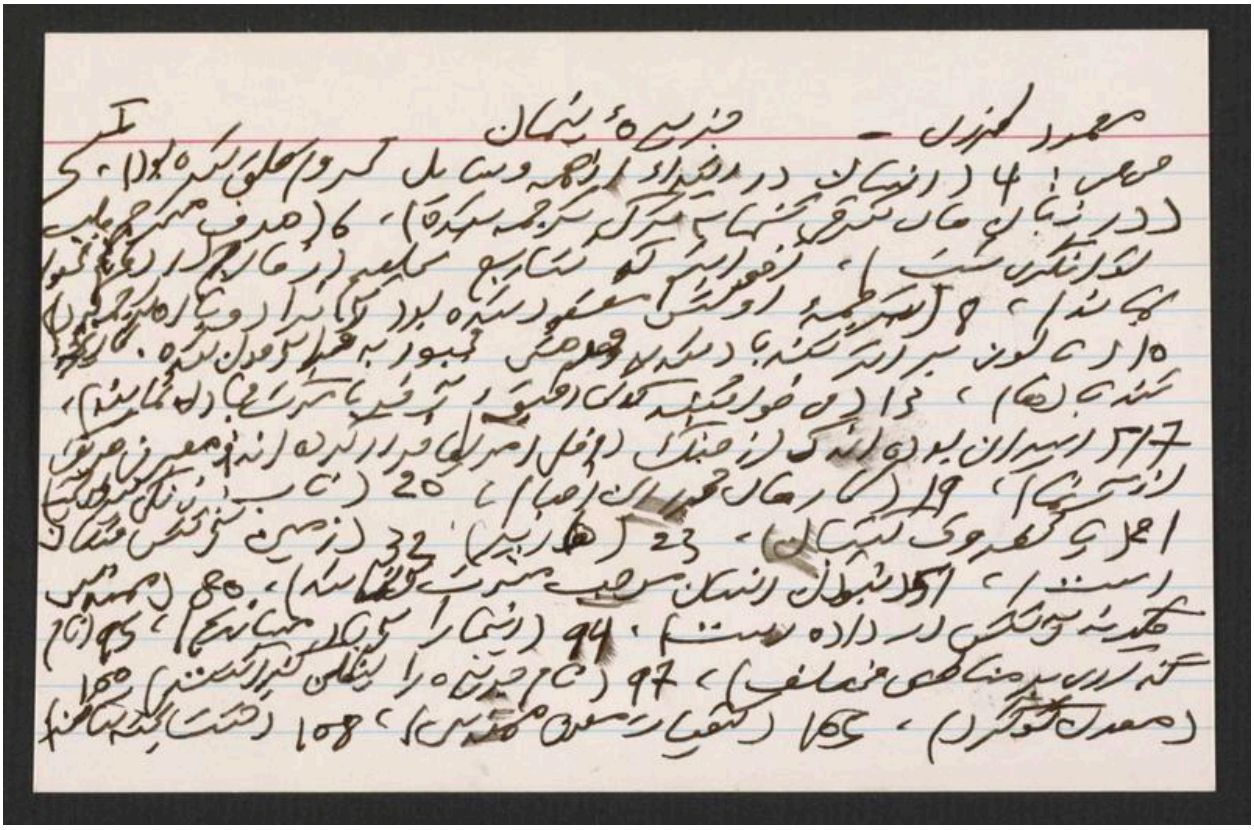

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46

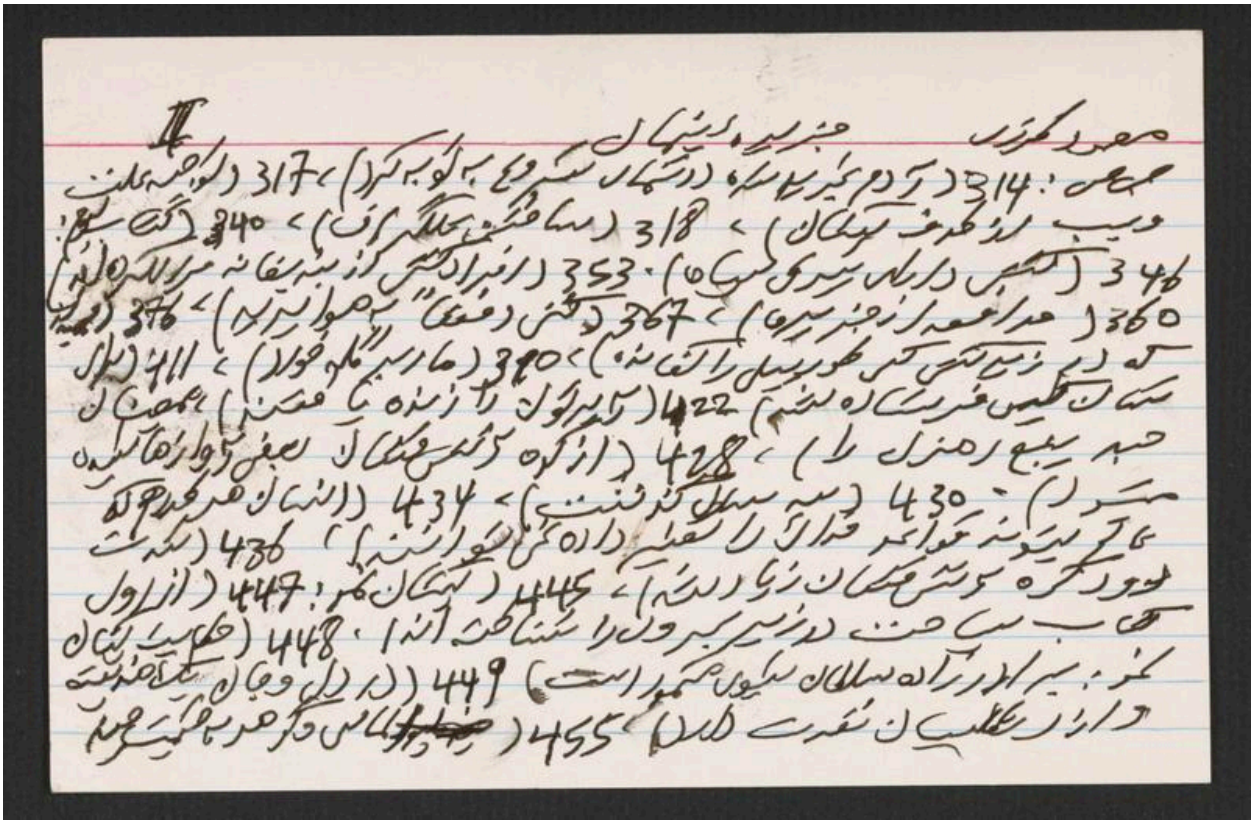

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46

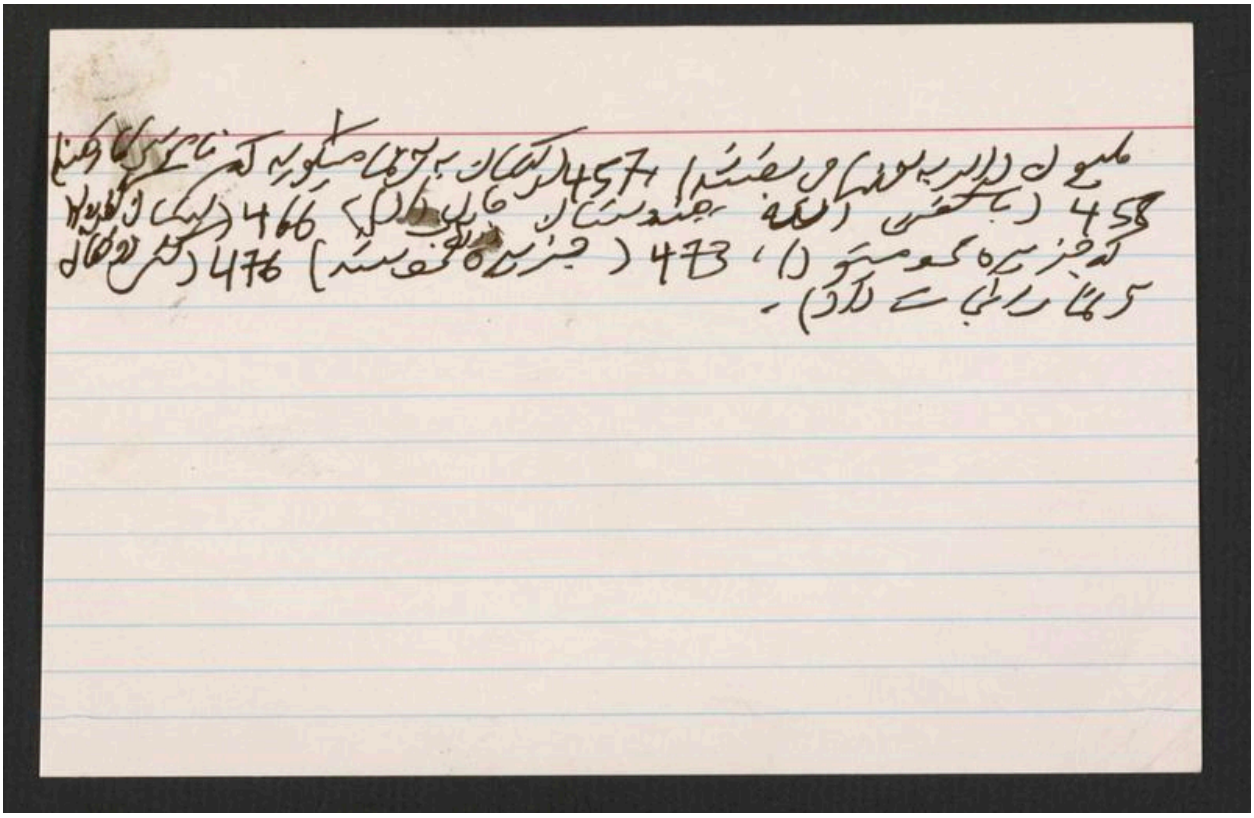

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 24 of 558

اثناصدای یك آدمی كه معلوم میشد كه ترس وبیم عادت اونیست اینسخن را گفت:

— آیاهیچ چیزانداختنی باقی نمانده ؟

چند صدای دیگر چنین جواب داد :

— یك كیسهٔ ده هزار روپیه گی طلاباقیمانده .

بعداز این سخن یك كیسهٔ سنگینی بدریاافتاد .

یكی پرسید : — آیابالون بالاشد ؟

دیگری گفت : — یك كمی بالاشد ، اما باز بفرو آمدن آغاز میكند !

دیگری پرسید : — آیادیگر چیزانداختنی داریم ؟

دیگری جوابداد: — نی ، هیچ چیزی .

بازهمان صدای پر تأثیر حاكمانهٔ اولی گفت :

— مگر سبدی را كه دران نشسته ایم فراموش كردید ؟ خود رابریسمانهای بالون به بندیم ، سبدرابدریابیندازیم !

براستی كه برای بالابراوردن بالون چارهٔ آخرین همین بود ، لهذاهاندم سیاحان درمانده گان خود شانرابریسمانهای بالون بسته كردند . اینراهم بگوئیم كه یك سگ نیزباایشان موجوداست كه آنرانیزفراموش نكرده بیك ریسمانی در آویختند ، وسبدرا بدریاانداختند . بالون هاندم بقدردوهزار قدم بالابرامد .

معلوم است كه بالونها بسیار حساس یك جسمی میباشند . بمجرد یكه یك جسم بسیارخفیفی ازان بیرون انداخته شود بسوی بالابسیار بلند میشود ، ولی چون موا زنه ومقاومت غاز نباشد بازرو بسقوط مینهد . این است كه بالون سیاحان بچاره نیز بسبب انداختن سبد دفعتهً دوهزار قدم بالا برامده باز آهسته آهسته روبه تنزل نهاد زیراغازازشكافی كه درخیمهٔ بالون پیداشده بود بسیاربیرون میبرامد .

سیاحان برای به هواداشتن بالون هرا نقدرسعی وكوششی كه درقوت شان بود صرف كردند . ولی هیچ فایدهٔ نكرد . لهذابعد ازین بغیرازمرحمت ومعاونت خدا

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 25 of 558

وندی دیگر تکیه گاه و پناهی برای شان باقی نماند .

بشام یکساعت باقی مانده بود که بالون بقدر سه صد قدم بر سطح بحر فرو آمده بود . درین اثناسگ دفعتهً یك عوعوهٔ نمود . یکی از سیاحان گفت :

— گمان میبرم که (توپ) یکچیزی دید . [توپ نام سگ شاندت] .

در عقب این سخن فریادها و غوغا نهای سیاحان بفلك برشده همه بیك زبان گفتند :

— خشکه ! خشکه !

بحقیقت که درجهت جنوب غربی یك زمین بسیار بلندی بنظر سیاحان دست شسته از جان بر خورد . اما چون این خشکه نیز بقدر سی میل دور تر مینمود و رسیدن بالون تا به آنجا کم از کم بیکساعت قطع مسافه کردن ، و آنهم بشرطیکه باد بالونرا برابر بهما نطرف براند ، و خط حرکت آنرا تبدیل ندهد وابسته بود که آیا تا به آنوقت غاز بالون خواهد ماند یانی ؟ و باد بالونرا برابر بران خشکه خواهد راند یانی ؟

این است مسئلهٔ دهشت انگیز مرگ ، و زندگی ! سیاحان بیچاره ، نقطهٔ سلامت را بچشم می بینند ، ولی امید رسیدن آن برای شان مجهول ! اینرا هم نمیدانند که آیا این خشکه جزیره است یا قطعه ؟ زیرا سیاحان ما بدم باد افتاده ، از اینهم خبر ندارند که بکدام سمت و کدام طرف میروند ؟ بهر حال اگر جزیره باشد ، یا قطعه باشد ، مسکون باشد ، غیر مسکون باشد یگانه نقطهٔ سلامت همانست . بهمه حال به آن رسیدن لازم است .

در ساعت چار بالون بدرجهٔ رسیده بود که خود را بر هوا گرفته نمیتوانست و بر سطح بحر مالش یافته میرفت . یکچند بار موجهای بحر بر سیاحان بیچاره آب پاشی نیز نمود . این آب افشانی سنگینی بالونرا زیاده تر میکرد . بالون مانند مرغیکه بال آن سرب بسته شده باشد بکمال زحمت خود را بر میداشت !

بعد از نیمساعت بخشکه بقدر نیم میل مسافه باقی مانده بود . لکن بالون هم سراسر از غاز خالی شده بحال غرق شدن رسیده بود . سیاحان بیچاره یکچند بار در آب غوطه خورده باز بر آمدند . درین اثناخیمهٔ بالون بسوی سطح بحر میل نموده غلطیدن

(c) ketabton.com: The Digital Library

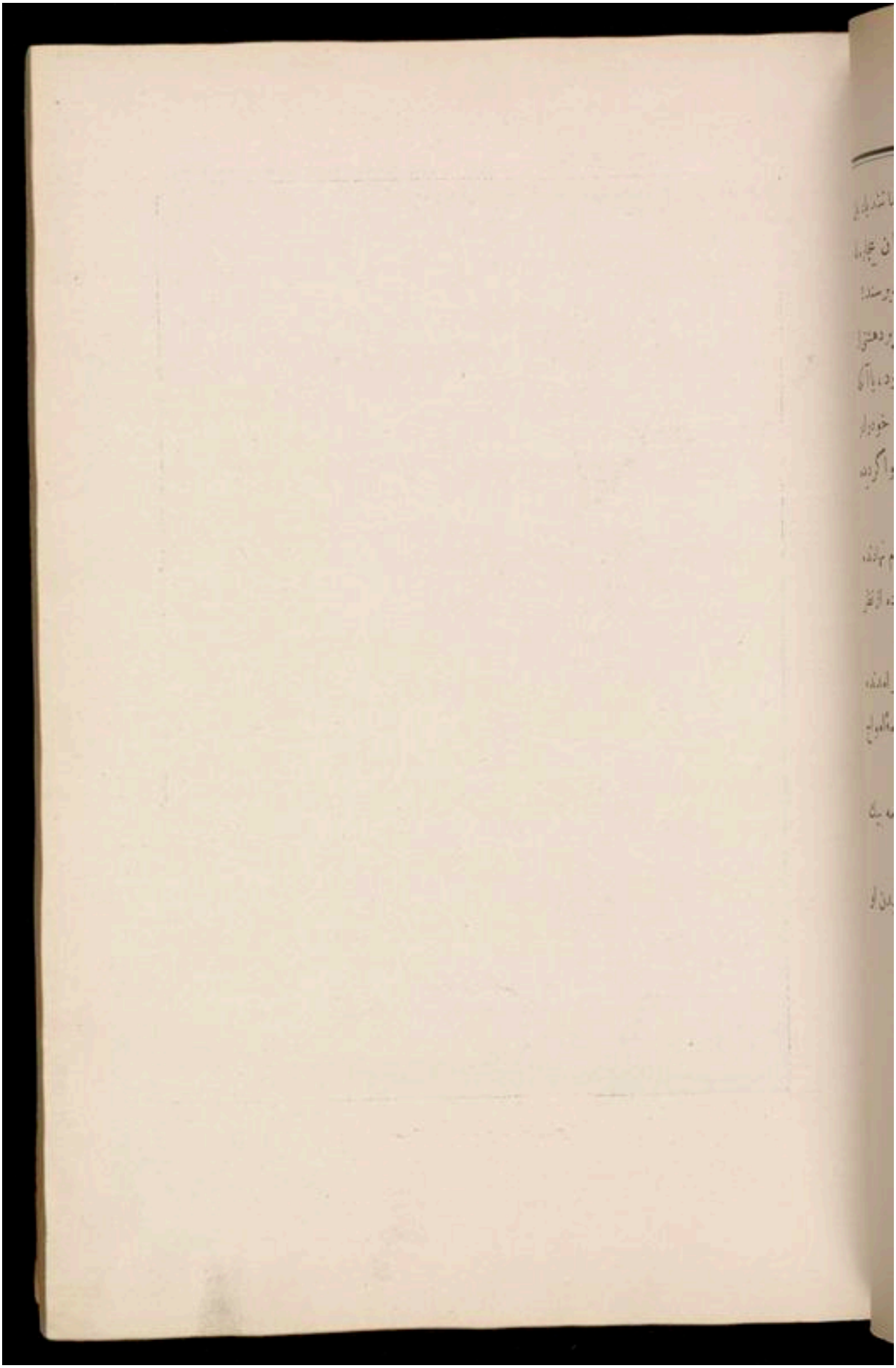

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 27 of 558

مهندس سیروس سمیت

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 28 of 558

گرفت که به این سبب باد از شکاف پاره شده گی خیمه داخل بالون شده مانند باد بان کشتی سیاحان را بسوی خشکه راندن گرفت . بلکه به اینصورت سیاحان بیچاره که پاهای شان درمیان آب ، ودستهای شان بطناب مربوط بود بمنزل مقصود برسند !

بالون بخشکه یکچند صد گز نزدیك شده بود که دفعتهً صداهای بسیار پر دهشتی از سیاحان برامد . مگر یکی ازسیاحان بیچاره رایك موج مد هشی در ربود ، یا آنکه خودرا خود در ربود اند ! درعقب آن سگ نیز بیك عوعوهٔ بسیار حزینی خودرادر آب پرتاب نمود . بالون چون به اندرجه خفیف وسبك شد یکی یکبار برهوا گردیده بعد ازکمی مائلاً بر یکزاری که درخشکه بود فرو آمد .

بیچاره گان درانجا بمعاونت یکدیگر خودرا از ریسمانها باز کرده بر خاك قدم نهادند . بالون نیزمانند یك مرغ بال بسته ئیکه دفعتهً بالهایش باز شود پرواز نموده از نظر غائب گردید .

در حالتی که دربالون پنج نفر آدم ویك سگ بود ، درخشکه تنها چهار نفر برامدند . مگر یکی از نجنفر ، برای رهانی دادن چار نفر رفیق دیگر ، خود رافدانموده طعمهٔ امواج پر دهشت دریانموده است !

چار نفر سیاح بمجردیکه بر خشکه قدم نهاد ، رفیق خودشانرا اندیشیده همه بیك زبان فریاد براورده گفتند :

— بلکه آب بازی کرده بساحل رسیدن میخواهد ، زود شویم ، برهانیدن او کوشش ورزیم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 29 of 558

باب دوم

محاربهٔ ریشموند — مهندس سیروس سمیت — ژه ده ثون سیله
ناب زنگی — یاقروف کشتیبان — هاربر نوجوان —
یك تکلیف ناگهانی — ملاقات — حرکت درطوفان

سیاحانی که بابالون بخشکه افتاده اند نه ازبالونچیانی هستند که برای سیاحت طبقات هوادربالون نشسته اند ، و نه ازارباب فن (ژه ئولوژی) میباشند که برای کشفیات فنیه برطبقات هوائیه بالا برامده اند . نی نی بلکه اینها مردمانی هستند که درجنگ بدست دشمن اسیرشده اند . وبه دلاوری فوق العادهٔ خود به رهائی دادن گریبان خود از چنگ دشمن کامیاب آمده اند . اینها درمحاربهٔ امریکای جنوبی وشمالی بدست جنوبیها گرفتار آمده درشهر (ریشموند) نظربند بودند ، وازانجا فرار کرده بعد ازانکه صدها بار تهلکهٔ مرگ را بچشم دیدند بابالون پاره شدهٔ خود به این سرزمین قدم نهاده اند .

کیفیت فرار این اسیران حرب به اینصورت است :

درماه شباط سنهٔ ۱۸۶۵ میلادی جنرال (غرانت) شهر [ریشموند] را محاصره کرده بود ، و برای بدست آوردن آن اگرچه چند بار هجوم وبورش برده بود ولی هیچیك فائدهٔ حاصل نشده بود . درین گیرودارها ازاردوی جنرال (غرانت) بعضی افسران بدست لشکریان محصورین قلعه اسیرافتاده در درون شهر نظربند بودند که مشهورترین این اسیرافتادگان (سیروس سمیت) نام یك شخصی بود که ازارکانهای حرب جنرال (غرانت) بود .

(سیروس سمیت) یك آدم بسیارعالم و بیقرون است که درمهندسی یگانهٔ دهر شمرده میشود . دراثنای این محاربه حکومت [جماهیر متفقه] ساختن راه های آهن را به اومحول نموده بود . این مرد امریکای شمالی لاغراندام ولی کاملت استخوان ، میانه بالا ، تقریباً چهل وپنج ساله یك آدمیست که برو تهای ازریش درازترش روبه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 30 of 558

زه ده ثون سپیله ، مخبر جریدهٔ نیویورك هرالد

(c) ketabton.com: The Digital Library

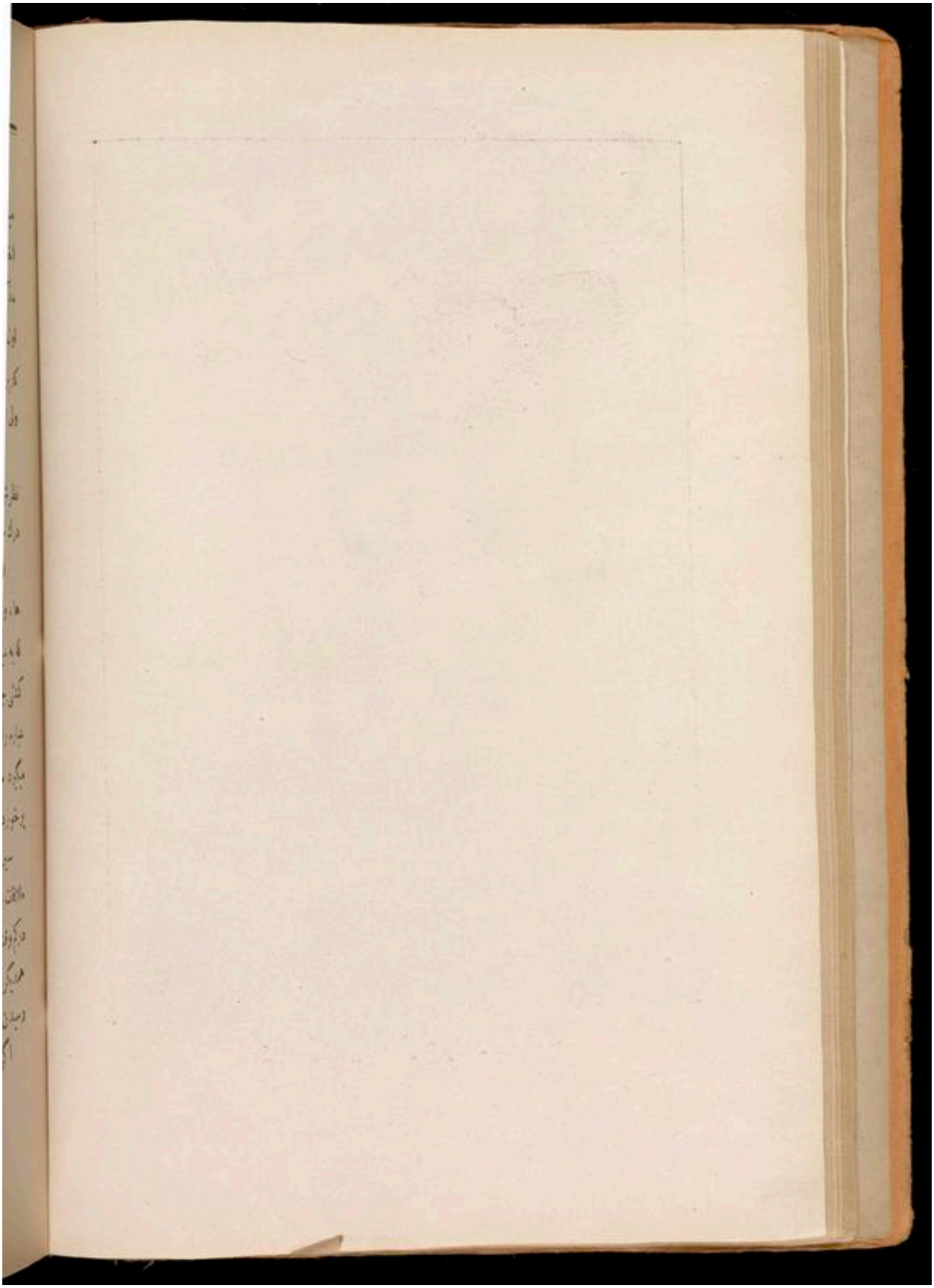

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 32 of 558

سفیدی نهاده است . کسانیکه بسیمای سیروس سمیت نظر کنند ، بیك دیدن میدانند که جدیت ، وصمیمیت ، وذکا ، ومعرفتش بدرجهٔ فوق العاده است .

چنانچه ذکاوت مفرطه را مالك است دستهایش نیز قابلیت هرگونه کارها را دارد . یعنی هم به ذهن ، و هم به فعل کار میکند . بسیار عالم است چرا که متفکر است . بر کاریکه اقدام کند ، اگر آن هرقدر مهلك و دشوار باشد اصلا تمکین ووقار را از دست نداده آن کار را بسر میرساند .

(سیروس سمیت) یك جسارت ودلاوری مجسمیست ؛ درزمان محاربه همیشه درمیان آتشها درآمده که در بسی محاربه ها کامیاب هم آمده ولی درین محاربهٔ (ریشموند) اول زخمی بعد ازان اسیر شده است .

در روزیکه (سیروس سمیت) اسیر می شد ، یك شخصی دیگری نیز که بدرجهٔ اوصاحب شهرت و معرفت بود بدست جنو بیها اسیر افتاده بود که آنهم مخبر حرب اخبار مشهور (نیورك هرالد) [ژه ده ثون سیبله] نام یك آدمیست .

(ژه ده ثون سیبله) برای اینکه خبرهای راست وصحیح را از هرکس پیشتر بدست آورده ، و ازهمه کس پیشتر به اخبار خود برساند ازهیچ چیزی روگردان نیست .

اخبار (نیورك هرالد) از اداره هاودفترهای دولتی شمرده میشود . آدمی که به این اداره منسوب باشد درهرجا خیلی معروف ومعتبراست . ازانرو (ژه ده ثون سیبله) درمیان اردوازمردمان بسیار نامدار ویااهمیتی شمرده میشد .

(ژه ده ثون سیبله) عالم فاضل ، دلاور ، جسور ، برای هرکار حاضر ومهیا با فکر پاك آدمیست . بسیاحت ، وعسکری دنیا را گردش کرده است . برای آموختن یك چیزی ، و آنرا به اخبار خود رسانیدن ماندگی ، عذاب اضطراب ، تهلکه درنظر او هیچ است . ژه ده ثون دروقتیکه گلله مانند باران میبارید ، وگله های طوپ هرطرف راتار ومار میکرد بیکه ستش طپانچه ، وبیکه ستش کتابچه درصف پیشترین لشکر رفته است . گله های طوپ وتفنگ هیچگاه قلم پنسل اورا لرزه نیاورده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 33 of 558

باوجود اینهم [ژه ده ثون] بعضی حالهای عجیب هم دارد . مثلا یك روزی میخواست که یك خبر برا به اخبار خود روانه کند، از بهر آنکه آن خبر را مخبرهای دیگر اخبارها پیشتر از اخبار « نیورك هرالد » نشر نتوانند بعد از انکه در تلگراف خانه خبر مذکور را به اخبار خود رسانید از پیش میز تلگراف برنخواست، و دو ساعت کامل فصلهای اول تورات شریف را به اداره خانهٔ اخبار خود به تلگراف نوشته کرد . اگرچه این کار برای ادارهٔ اخبار (نیورك هرالد) موجب دو هزار دولار مصرف شده است ، ولی این هم شد که خبر مذکور را پیشتر از وکسی نشر نتوانست !

(ژه ده ثون) بلند بالا . قوی وتوانا یك آدمیست . عمرش از چهل افزونتر نظرش مستقیم ، اطوارش جدی ومتریخ است . هر چیز را زود می بیند ، وزود درك میکند .

(ژه ده ثون) ازده سال است که مخبر اخبار (نیورك هرالد) میباشد و در راه خبر ها ، وتصویرهائیکه فرستاده ؛ به اخبار مذکور خدمتهای بزرگی کرده است . چون که به سیاه قلم خیلی رسام ماهری هم هست . حتی در وقتیکه اسیر می افتاد به تصویر کشی جنگ مشغول بود . ودر کتابچهٔ حوادث خود درهما نوقت بعد ازانکه این عباره را : « یك عسکر جنوبی تفنگ خود را بسوی من دورداد ، این است که نشان میگیرد ..... » نوشت ازجای خود برجهیده گله برزمینی که او ازان جهیده بود پرخورده است . اما اگرچه گله خالی رفت ولی خود او نیز اسیر افتاد .

سیروس سمیت ، وژه ده ثون سیبله غائبانه یکدیگر خود را میشناختند اول بار ملاقات شان در شهر (ریشموند) که اسیر افتاده اند دست داده است . زخم مهندس درکم وقت جورشد . درانثنای اسارت خودباهم خیلی محبت میکردند ، وقدر وقیمت همدیگر خود را بخوبی میشناختند . فکر یگانهٔ شان نیز بجز فرار ، وبه اردوی خود رسیدن دیگر چیزی نبود .

اگرچه درمیان شهر آزاد وبند وزندانی نداشتند ، ولی چون شهر بکمال دقت

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 34 of 558

ناب

(c) ketabton.com: The Digital Library

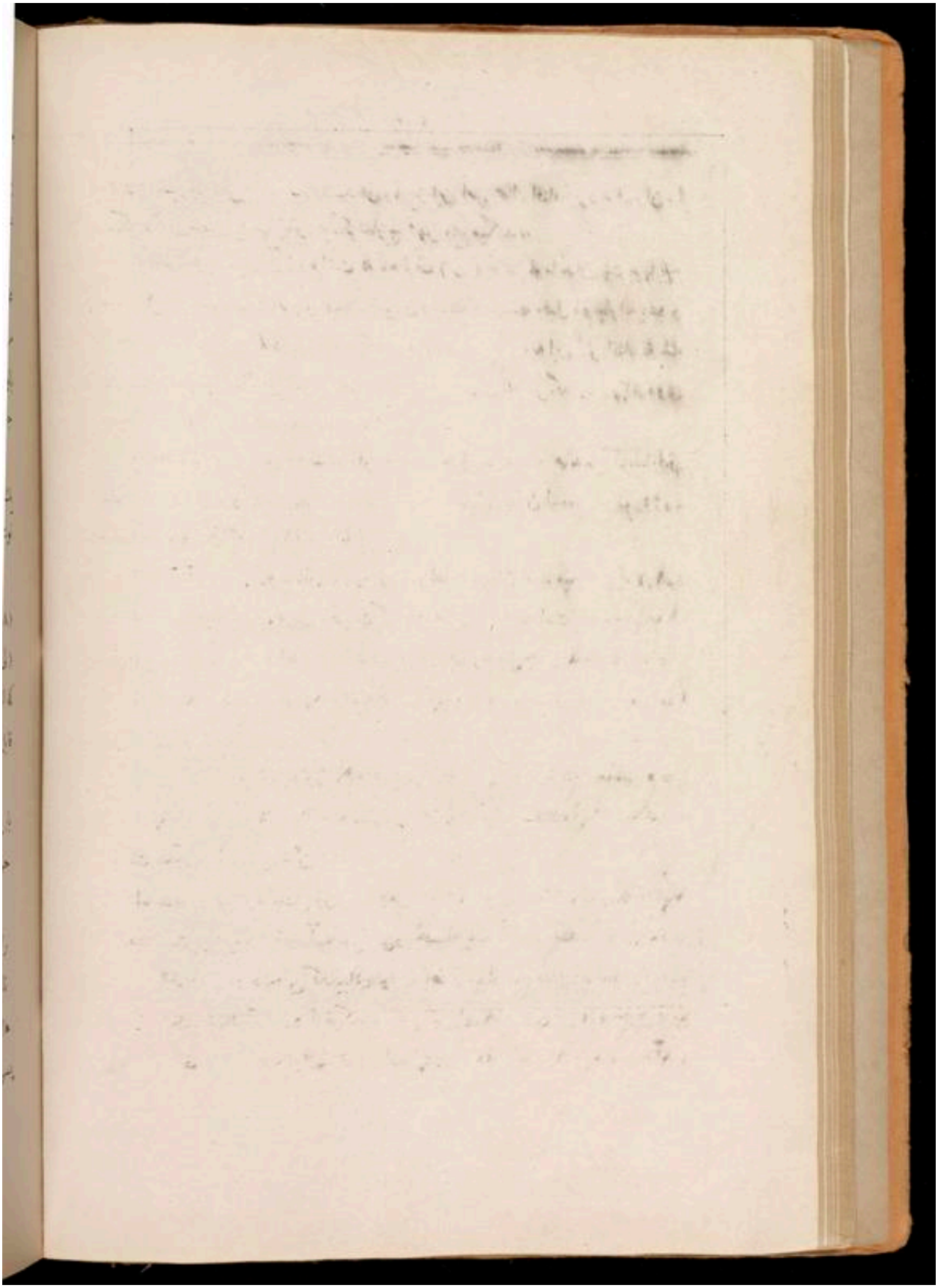

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 36 of 558

درزیر محافظه ونگهبانی گرفته شده بود دایمانتظاریك فرصت میبودند .

سیروس سمیت ، یك خدمتکاری هم داشت . این خدمتکاردراصل زنگی بود، وغلام بود، ولی سیروس سمیت چون فکر آوقلباً همیشه طرفدار لغو کردن اسارت غلامان بوداورا آزادکرده بود . اماغلام ازیادار خود جدا شدنرا قبول نکرده عهد کرده بود که تابوقت مرگ ازودوری نکند . نام این زنگی (نابخت نصر) است ، ولی برای آسانی تخفیف کرده (ناب) میخوانندش .

وقتیکه ناب ازاسیرشدن یادار خود خبرشد بطرف ریشموند روانه شد . بعد ازانکه بسی حیله هاودسیسه هابکاربرد ،وبقدر بیست بارزندگی خود را دوچار تهلکه نمود بشهر (ریشموند) پدرامدن کامیاب آمد . شادمانی که برای سیروس سمیت از آمدن ناب ، وفرحت وسروری که ازدیدن مهندس برای ناب حاصل شد خارج تعریف وبیانست .

ناب اگرچه بشهرداخل شده توانست امابرامدن ازانجاخارج دایرهٔ ، امکانست . زیرالسیرهابه بسیاردقت درزیرنظرونگهبانی گرفته شده است . بنابرین چارهٔ فرار درو قت حاضرمفقود است . مگرکه یك وسیلهٔ خارق العادهٔ ظهور نماید .

جنرال (غرانت) اگرچه حمله هاوهجومهای شدیدبرشهرمی آرد ، ولی کامیاب نمیشود . (ژه ده ثون سپیله) بسببیکه ازداخل شهربه اخبارخود خبرهاوحوا دثهانوشته نمیتواند بیك قهروغضب پرجوش وخروش درامده بود . اگرچه چندبار برقرارقرارداده بود ولی موانع ومشکلات عظیمی برخورد .

محاصره لایقطع بشدت دوام میورزد . عساکرمحصورهٔ شهرنیزمانند اسیرها به تنگ آمده برای برامدن ازشهر، وباردوهای دیگرخود شان یکجاشدنرا آرزو میکنند ، واگرهیچ نباشد درباب احوال خود رابه اردوهای خود رسانیدن واز اردوهای خود شان احوال گرفتن چاره هامی اندیشند . علی الخصوص (ژونستان فورستر) نام یك برگدی درخصوص بسیاراندیشه هامیدواند . اماچنانچه بیرون

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 37 of 558

برامدن اسیرها ممکن نبود اسیر کنندگان را نیز این امر محال افتاده بود . اسیران را عسکر داخل شهر ، وشهریانرا عسکر خارج شهر منع میکنند .

محافظ شهر بسیار آرزو داشت که باجنرال (لی) که سرقوماندان جنوبیها بود مخابره کرده مددطلب کند ولی بسبب نبودن واسطه و وسیله خیل دوچار اندیشه و مراق بود . این است که درین اثنا برگد (ژونستان فورستر) به این فکر افتاد که یك بالونی ساخته وبواسطهٔ آن بالون برهوا شده ازسراردوی محاصر بگذرد ، وبا اردوی جنرال (لی) التحاق کند .

محافظ شهر این تصور ژونستان فوروسترا خیلی پسندید . هماندم برای ساختن یك بالون بسیار بزرگ امر داده شد . درمیان سبد این بالون اسلحه ، خوردنی ، نوشیدنی ، ودیگر کار آمدنیها گذاشته شد .

ازین تدارکات ، (ژونستان فوروستر) ورفقایش چنان امید میکردند که درشب (۱۸) م مارت بایك شمال غربی حرکت کرده درظرف یکچندساعت به اردوی جنرال (لی) رسیده بتوانند . اما آن باد شمال غربی رفته رفته آنچنان یك شدتی نشانداد که ازباد گذشته به طوفان رو نهاد . البته که به اینچنین باد بلا بنیاد حرکت برروی هوا قابل نیست .

درمیدان واسع شهر بالون باهمه ضروریاتی که دران گذاشته شده حاضر ومهیا باریسمانها بزمین مربوط ایستاده بود درنوزدهم وبیستم ماه باد زیاده تر شدت نمود . حرکت بالون سراسر غیر ممکن شد .

اینستکه درینروزها یك روزی سیروس سمیت درکوچه بایك شخصی که هیچ او را نمیشناخت برخورد . این آدم سی سی و نجساله یك آدم تنومند پر قوتی بود که نامش (پانقروف) وصنعتش کشتیبانی بود . پانقروف ازحال صباوت خود در دریا های امریکای شمالی گشت وگذار کرده درینوقتها برای یك کاری همراه (هاربر) نام پسر کپتان خود که آنرا ازاولاد خود زیاده تر دوست دارد بشهر (ریشموند) آمده

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 38 of 558

با نقروف کشتیبان

(c) ketabton.com: The Digital Library

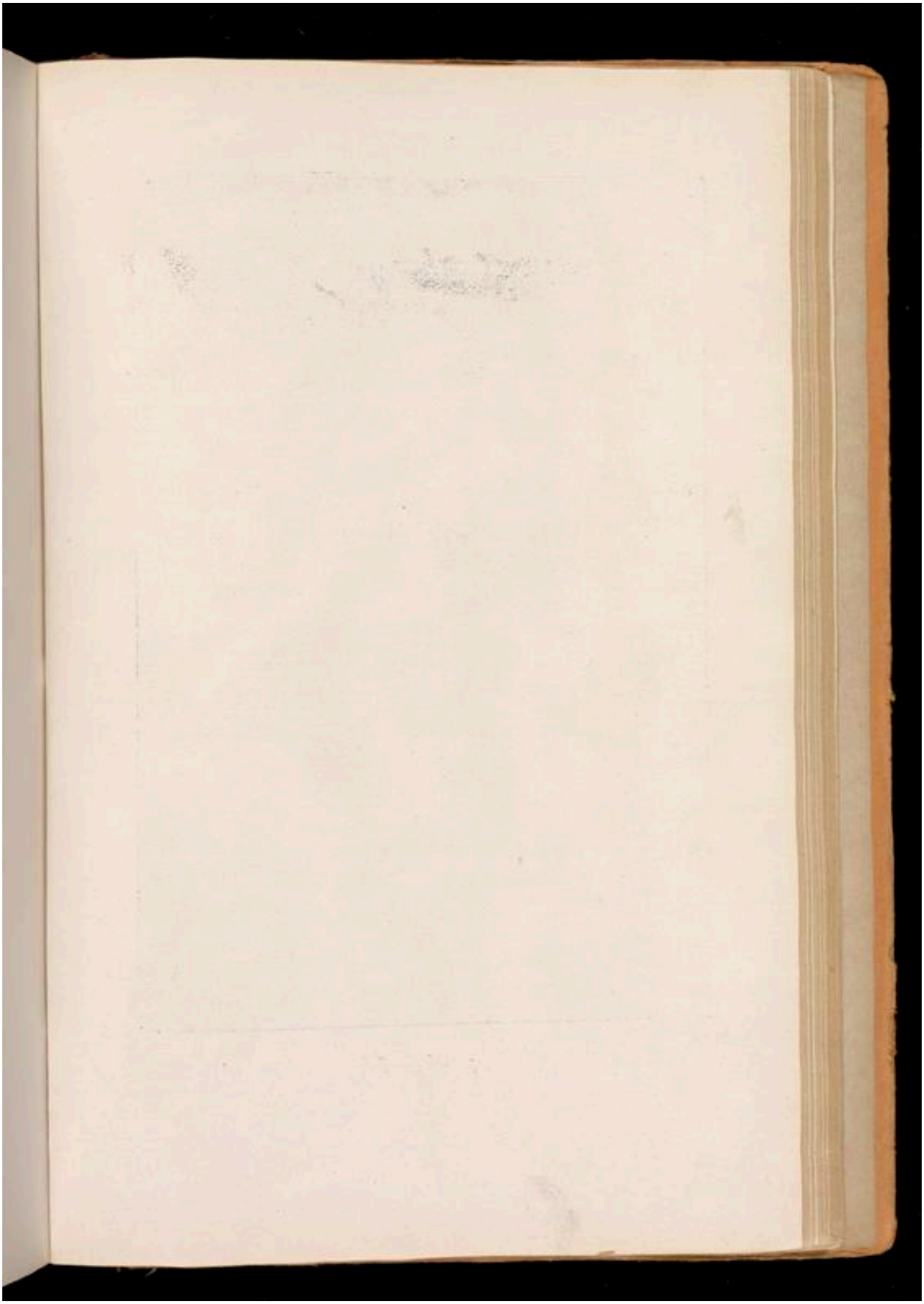

(c) ketabton.com: The Digital Library

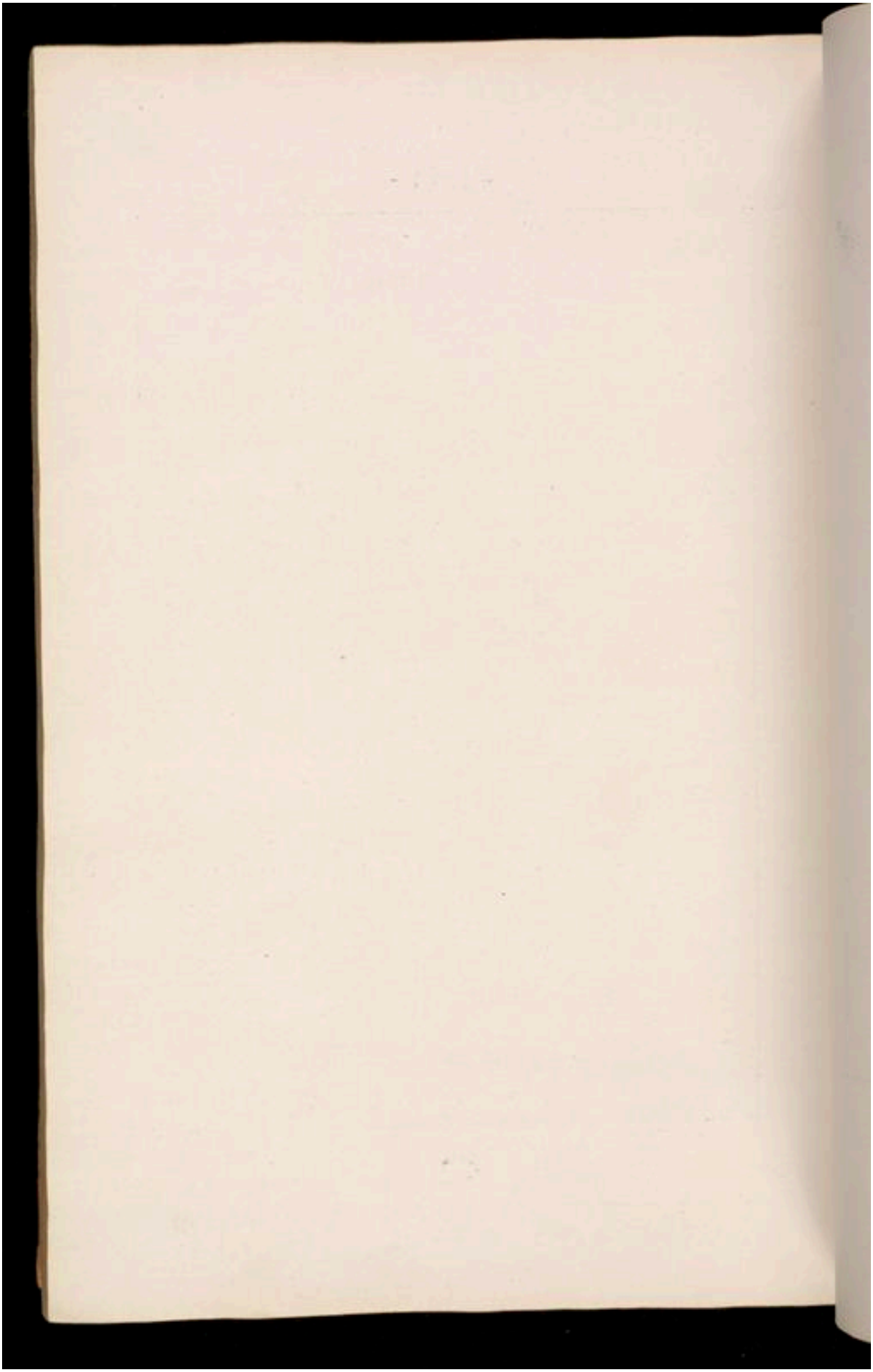

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 41 of 558

هاربر

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 42 of 558

است ، ولی چون شهر قلعه سد شده بمجبوریت در انجا محبوس مانده اند . فکر یگانهٔ این آدم نیز بجز اندیشهٔ فرار دگر چیزی نیست .

پانفروف ، سیروس سمیت را بخوبی میشناسد ، و میداند که آرزوی یگانهٔ او نیز بجز فرار کردن دگر چیزی نیست . چون امروز در کوچه با او برابر آمد بلا تردد به او گفت:

— موسیو سیروس ! آیا از (: پشموند) دل تان تنگ نشده ؟

مهندس ، حیران حیران بکمال دقت بسوی پانفروف دیدن گرفت کشتیبان باز پرسید که:

— موسیو سیروس ! آیا میخواهید که فرار بکنید ؟

مهندس گفت — آیا چه وقت ؟

این سوال بی اختیارانه از زبان مهندس برامده باز بدقت بیشتر بروی مخاطب خود نظر کرد ، و علامات سیمای او را بر صافئی دلش دلیل یافته بیك صدای تزی گفت :

— آیا شما کیستید ؟

پانفروف خود را شناختاند . مهندس پرسید که :

— خوب امابا کدام واسطه فرار خواهیم کرد ؟

پانفروف — واسطه را من یافته ام . بسیار ساده و آسان یك واسطه : این بالونرا ساختند ، بیهوده آنرا ترك کرده گذاشتند . این است واسطه ! . . .

مهندس فکر پانفروف را دانست . از دست او گرفته بخانهٔ خود برد . پانفروف در انجا فکر خود را تمام بیان نمود . این فکر حقیقتاً بسیار ساده و آسان یك فکری بود . چونکه بشدت طوفان التفات نکرده ، ویك دلاوری فوق العادهٔ بکار برده ، و در بالون نشسته فرار کنند .

سیروس سمیت بی آنکه سخن پانفروف را قطع کند سرا پا شنید . وچشمانش هیدرخشید . البته ، چارهٔ خلاصی که از بسیار وقت آنرا میطلبند حاضر است . در تاریکئی شب بشدت طوفان باد نظر نکرده ، وخود را بکسی نشان نداده ، و در بالون نشسته ، و ریسمانهای آنرا بریده ، و فرار کردن هیچ کار دشواری نیست . اگرچه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 43 of 558

اگر بدست بیفتند مرگ برای شان محققست ، اما فرار هم ممکن است نی ؟

مهندس سمیت گفت که :

— اما من تنها نیستم .

پانفروف پرسید که :

— چند نفر هستید ؟

مهندس — سه نفر ، یکی خودم ، یکی دوست من (ژه ده ثون) دیگری خدمتکار من ناب .

پانفروف — این سه ، دو نفر هم من وهاربرشد پنج نفر . حالا آنکه بالون برای شش نفر ساخته شده .

مهندس — بسیار خوب فرار میکنیم .

وقتی که مهندس ایمسئله رابه ژه ده ثون گفت ، ژه ده ثون هیچ علامت انکار نشان نداد . تنها به این حیران شد که آیا اینقدر یك فکر ساده و آسان چرا پیش از پانفروف برای خود او وارد نشد . آمدیم برناب : ناب مانند سایهٔ افندی خود است . افندیش هرجا که برود او برفیق با او حاضر است .

پانفروف گفت :

— چون چنین است امشب در میدان بالون باهم یکجا شویم .

مهندس — بلی بلی ، امشب ، یعنی بساعت ده . اما خدا کند که باد از شدت نیفتد .

پانفروف ، از مهندس وداع نموده برفت ، ودر اقامتگاه خود در پیش هاربرنو جوان نیز حقیقتاً جسور ودلاوریك بچه ایست . به بسیار بیصبری پانفروف را انتظار میکشید . چون اززبان پانفروف خبر راضی شدن رفقا را شنید خیلی ممنون شد . پس دیده میشود که هرپنج نفر اینها آدمان بسیار جسور ودلاوری هستند ، و عزم شان هم قویست .

طوفان باد دمبدم شدت مینمود که اینهم برای فرار بهاموجب مسرت میشد زیرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 44 of 558

درچنین باد تندطبعاً (ژونستان فورستر) ورفقایش دربالون نمی نشینند . و بالون بدست پنج نفر رفیق میدراید . تنها خوفیکه برای مهندس هست همین است که بالون بشدت بادپاره نشود . مهندس تابوقت شام درمیدانی که بالون درانجا مربوط بود گردش نمود ، با نقروف نیز دستهای خود را بجیب پتلون خود انداخته ، وخیازه ها کشیده مانند آدمان بیکار ازبالابپایان وازپایان بالا رفت و آمد کرد . وبی آنکه باهم آشنایی وسخن بگویند بالون راپاسبانی نمودند .

شام شد ، شب بسیار تاریك بود . ابرهای سیاه تیره بسطح زمین مالیده مالیده میگذشتند ! یك باران بابرف آمیخته همی بارید ! هواخیلی سرد بود . همه روی شهر رایك دمهٔ تیرهٔ فراگرفته بود ! گویابرای مانع شدن محاربه ازطرف حق امشب این طوفان دهشتناك برخواسته بود ! بجای صداهای طوپ صداهای مدهش طوفان قایم شده بود .

کوچه های شهرسراسرازانسان خالی بود . محافظ شهردرچنین طوفان شدید ، برای بالون پهره گذاشتن رالازم ندیده بود . اگرچه اینهاهمه برای آسانی فرارفراریها فایده میرساند اما آیاباطوفان شدید چه باید کرد ؟

درساعت نه ونیم ازراههای مختلف هر پنج نفر رفیق درجای ملاقات باهم یکجا شدند . تاریکی آنقدر تیره بودکه بالون باآن بزرگی نیزدیده نمیشد . هرپنجنفردرپیش سبد نشیمن که به بالون مربوط بود جمع شدند . هیچ کسی آنهارانديده بود . بعد ازینهم نخواهد دید . زیرا آنهاازدیدن همدیگرخود نیزعاجزاند .

بی آنکه یك کلمه سخن بگویند سیروس سمیت ، ژه ده ثون سپیله ، ناب هاربر درمیان سبد درآمدند . با نقروف بکشیدن توبره های ریگ که برای سنگینی بالون گذاشته بودند مشغول شد . این کارهم تمام شد . با نقروف کلاه خود را برسرخود بچق کرده گفت :

— اگرچه باد بسیارتند است امامددگارماخداست .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 45 of 558

اینرا گفته درسید درامد . بالون چون باریسمانها بزمین مربوط بود تنها بریدن ریسمانها ، وبرامدن برطبقات هوا دیگر کاری نمانده بود . درین اثنا درمیان سبد بالون یك سگی برجهیده درامد . این (توپ) نام سگ مهندس است که مهندس ازبیم سنگینی بالون سگ صادق خودرا درشهر گذاشته بود . ولی (توپ) ریسمان خود را بریده ازعقب افندی خود آمده است .

با تعروف گفت :

— اینهم باشد ! ازبودن یك سگ چه خواهد شد ؟

اینرا گفته و یك دو تو بره دیگ دیگر نیز بیرون براورد . وریسمانهارا بریده ، بالون بتأثیر باد مائلاً ببالا شدن آغاز نهاد . در اول امر بیك چند دود کشهای خانه ها خورده وخراب کرده از نظر نهان گردید .

درین اثنا طوفان بصورت مدهش شدت خودرا زیاده نموده بود . مهندس در شب بالونرا بروی زمین نزدیك کردن نخواست . وقتیکه صبح شد درزیر پای خودشان اززمین هیچ اثر نیافتند . هر چار طرف شان یادمه های بسیار کثیف وغلیظی محاط بود . اینستکه بعدازان به پنجروز هوا یك قدری صاف شده پنجنفر رفیق بکمال دهشت درزیر خود بحر محیط را دیدند .

حالا خواننده گان گرام مامیدانند که ازین پنجنفر سیاح چار نفرشان بچه صورت و هایی یافته درروز بیست و چارم ماه مارت به خشکه افتاده اند و آدمیکه ازمیان شان غائب شده ، رئیس شان مهندس سیروس سمیت بود .

باب سوم

پنجساعت بعدازوقت ظهر — آدم غائب شده — نا امیدی تاب —
یکسر بسوی شمال برجستجو — جزرومد — یکشب بسیار
غم انگیز — دیده شدن یك زمین — تاب شناوری
میکند — گذشتی از آبنا .

بیچاره مهندس ! طعمهٔ لطمه های امواج بحرها گردید . سگ وفادار آن

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 46 of 558

نیز در عقب آن خود را بینداخت !

ژه ده ثون ، بمجرد یکه بر خشکه قدم نهاد صدا کرد که :

— بیالیم ، بیالیم ! بلکه بشناوری خود را بخشکه رسانیدن میخواهد ؟

هرچار نفر رفیق بیك زبان :

— بلی بلی ، بیالیم !

اینرا گفته حرکت کردند . ناب بیچاره از غائب شدن افندی خود که از جان خود اورا زیاده تر میخواست زار زار میگریست . از افتادن سیروس سمیت تا به اینوقت دو دقیقه گذشته است . لهذا از رهایی یافتن مهندس نا امید نیستند .

از نجا تا بجائیکه مهندس در دریا افتاده بقدر نیم میل مسافه دارد . درین اثنا ساعت (٦) بود دمه اگرچه برطرف شده بود ولی ، شب خیلی تاریك بود . چار نفر رفیق کنار ساحل را گرفته یکسر بجهت شمال پالیده پالیده روانه شدند . زمینی که بران میگذرند دیگر او سنگستانست . از سبزه ونبات هیچ اثری دران دیده نمیشود . در بعضی جاها آنقدر سخت و بی گذر است که چار نفر رفیق از هم جدا شده در پی یکدیگر بر فتن مجبور میشوند . گاه گاهی بعضی مرغان بال بزرگ بسیار کلان نیز از پیش روی شان بکمال خوف میپرند .

در هرچند قدم قضا زده گان بالون می ایستند ، و بطرف دریا گوش مینهند که آیا یك صدای انسانی از انطرف می آید یا نمی آید ؟ هرگاه مهندس بخشکه افتاده باشد ، و بفریاد کردن مقتدر هم نباشد . توپ البته بصدای خود رفقا را رهنمایی خواهد کرد ؛ اما بجز صداهای مهیب موجهای بحر که باساحل مصادمه میکرد دیگر هیچ صدائی شنیده نمیشد .

با نقروف پرسید که :

— آیا شناوری میداند ؟

ناب — بلی میداند ، وهم توپ نیز با اوست .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 47 of 558

ژه ده ثون — انشاء الله می یایمش !

ناب صدای هول انگیز بحر پر طلاطم را شنیده بکمال حسرت و ناامیدی سر خود را بجنبانید .

قضا زده گان بیچاره به ماندگی و بیتابی خود اهمیت نداده متصل پیش میرفتند. وهر چیزیکه در کنار ساحل بچشم شان برمیخورد بزودی وتلاش بران هجوم میکردند، وچون مطلوب خود را نمی یافتند بازمایوس میشدند .

بعدازانکه بقدر بیست دقیقه درمیان همین امیدها و ناامیدی ها رفتار کردند خشکه تمام شده موجهای بحر راه رابرا نمایرید . پانفروف گفت :

— اینجا یك دماغهٔ تنگیست . پیش ازین راه نیست . باید که بازبرهمان سمتی که آمده ایم برگردیم .

ناب گفت :

— وای ! افندی من چه خواهد شد ؟ اگر هنوز در دریاباشد ؟

پانفروف — چون چنین است آواز کنیم !

پس هرچار نفر بیك آواز تاکه میتوانستند بصوت بسیار بلند «سیروس سمیت» گفته فریادکردند . ویکقدری خاموش شده هیچ جواب نیامد . بازهمه بیك صدا فریاد کردند . بازهمان سکوت !

چار رفیق ساحل دیگر دماغه را گرفته پس بسوی جنوب برگشتند . پانفروف دربنطرف ازجهت مقابل از بعضی سایه هاوعلامتها چنان تخمین وگمان نمود که درا نطرف دریا بعضی تپه های بلند موجود باشد . مرغهای بزرگ بال نیز دربنطرف کم تر و آب بحر نیز آرام وکم موج تر بود که ازینها هم گمان وتخمین پانفروف افزونی میگرفت .

ازین رفتار خود سیاحان چنان میپنداشتند که ازین دماغهٔ تنگ بعدازانکه یکچند قدم بسوی جنوب بروند بازراه شان بسوی شمال برگردد . حالآنکه چنین نشده راه شان یکسر بسوی جنوب درازشده میرفت که سمت جنوب نیز بعکس سمتی ست

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 48 of 558

که مهندس از بالون به آنطرف افتاده.

باوجودیکه بقدر یکمیل راه زدند ساحل بسوی شمال برنگشت، و متصل بسوی جنوب میرفت. بعد از کمی بازیك دماغه پیش روی شان برامده، موجهای بحر راه شانرا بریدند که درجهٔ یأس وافسوس شان خیلی زیاده گردید. پانقروف گفت:

— ما بیك جزیره گك کوچکی افتاده ایم که چار طرف آنرا نیز دور ادور گردش کردیم.

این سخن کشتیبان راست بود. قضازده گان بیچاره دانستند که نه در یك قطعه، ونه در یك جزیرهٔ بزرگ افتاده اند. بلکه در یك جزیرهٔ کوچکی افتاده اندکه آنرا هم کاملاً دور کرده اند. درازی این جزیره رانیز بقدر چار کیلومتر تخمین کردند، وبر آنرا نیز خیلی سنگ دانستند زمین این جزیره گك سنگستان وریگستان بوده از گیاه دران اثری دیده نمیشود. این جزیرگك خشك وخالی که ملجأ ومأوای بعضی مرغان بزرگ دریایی میباشد آیا از یك جزیرهٔ بزرگ دیگری جدا شده خواهد بود. یا آنکه همینقدر محصور ومحدود یك جزیره کیست؟ اگرچه اول بارکه از بالون دیده بودند یك خشکهٔ بنظرشان درامده بود، ولی بزرگی وکوچکی آنرا بخوبی ندانسته بودند.

اما پانقروف کشتیبان میگوید که در جهت غربی اینموقع که هستند یعنی در آنطرف دریایی که کم موجزاست یك خشکهٔ میبینم. اما دیگر رفقا هنوز برین قول پانقروف سراسر اشتباه خالی نمیباشند، زیرا آن خشکهٔ که او میگوید دیده نمیشود. بهرصورت اگر اینچنین یك خشکه باشد هم، در چنین شب تار وتاریك به آنجا رسیدن واز دریا گذشتن محال است. حتی بسبب تاریکی فوق العاده جستجو کردن مهندس بیچاره رانیز بفردا گذاشتن لازم است. ژه ده ثون گفت:

— از پیدا نشدن هیچ اثر سیروس بسیار مأیوس نباید شویم. البته فردا چون بروشنی روز بخوبی جستجو کنیم بیك نتیجهٔ خوبی کامیاب خواهیم شد.

بعد ازین گفتهٔ ژه ده ثون رفقا چنان مناسب دیدند که یك آتشی در داده به مهندس یك اشارت رهنمایی بدهند. اما هزار افسوس که این فکر خود شانرا اجرا کرده

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 49 of 558

نتوانستند . زیرا در جزیره بغیر از سنگ وریگ دگر هیچ چیزی پیدا نمیشود .

درجهٔ غم و نا امیدی چار رفیقی که درباب پیدا نشدن سیروس سمیت برای شان حاصل شده خواننده گان گرام آنرا تصویر کنند . محبت و اعتمادی که برئیس خود دارند دلهای شانرا در گرداب یأس والم انداخته . درهرحال تابصبح معلوم میشود که چیست ، یااین است که مهندس به شناوری خود را بساحل سلامت رسانیده دریك گوشهٔ خزیده است ، یا آنکه ابداً محوشده رفته است .

هوا بسیار سرد بود . تابصبح بمشکلات تمام وهزار گونه غم و آلام بسر آوردند . قضازده های فلاکت دیده ها گرسنه گی ، مانده گی ، تشنه گی ، خودرا هیچ نمی اندیشند . هرچار نفرشان خودشانرا فراموش کرده ، وبشدت سردی هوا ندیده بر این جزیره گنگ خشك و خالی ببالا وپایان گردش میکردند ، وباز درهمان نقطه ئیکه از بالون درانجا افتاده بودند جمع میشدند . فریاد ها میکنند ، آوازها میکشند ! اما هزار افسوس که هیچ جواب دهندهٔ پیدا نمیشود . گاه گاه صداهای شان بطرف مقابل برخورده یك آزانکهٔ عکس صدا حاصل میکند که اینهم نظردقت قضازده ها را بخود میکشد .

هاربر ، این مسئله رابنظردقت پا نقروف نشان داده گفت :

— چنان معلوم میشود که درطرف غرب به این نزدیکیها یك ساحلی موجود باشد .

کنتیبان بجای باور کردن گله جنبانی کرده تبسم نمود .

آهسته آهسته هوا ازدمه ها خلاص شده کشاده گی میگیرد درنیم شب در آسمان بعضی سیارات دیده شد . اگر مهندس حالا درنجا حاضر میبود میدید که این سیاره هاازان سیاره ها یی نیست که از آسیا اورو پادیده شوند ، چونکه کوکب قطب شمالی در جای مخصوص آن پیدا نیست . بعوض آن نجم درخشان جنوبی پدیدار است .

شب گذشت ، روز دیگر یعنی روز (۲۵) مارت بوقت صبح بساعت پنج قبهٔ سمابروشنی آغاز نهاد . ولی بازدمه بدرجهٔ کثافت وغلاظت پیدا کرد که بیست قدم به آنطرف دیده نمیشد . درینوقت درجهٔ یأس و افسوس قضازدگان بیچاره افزونتر

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 50 of 558

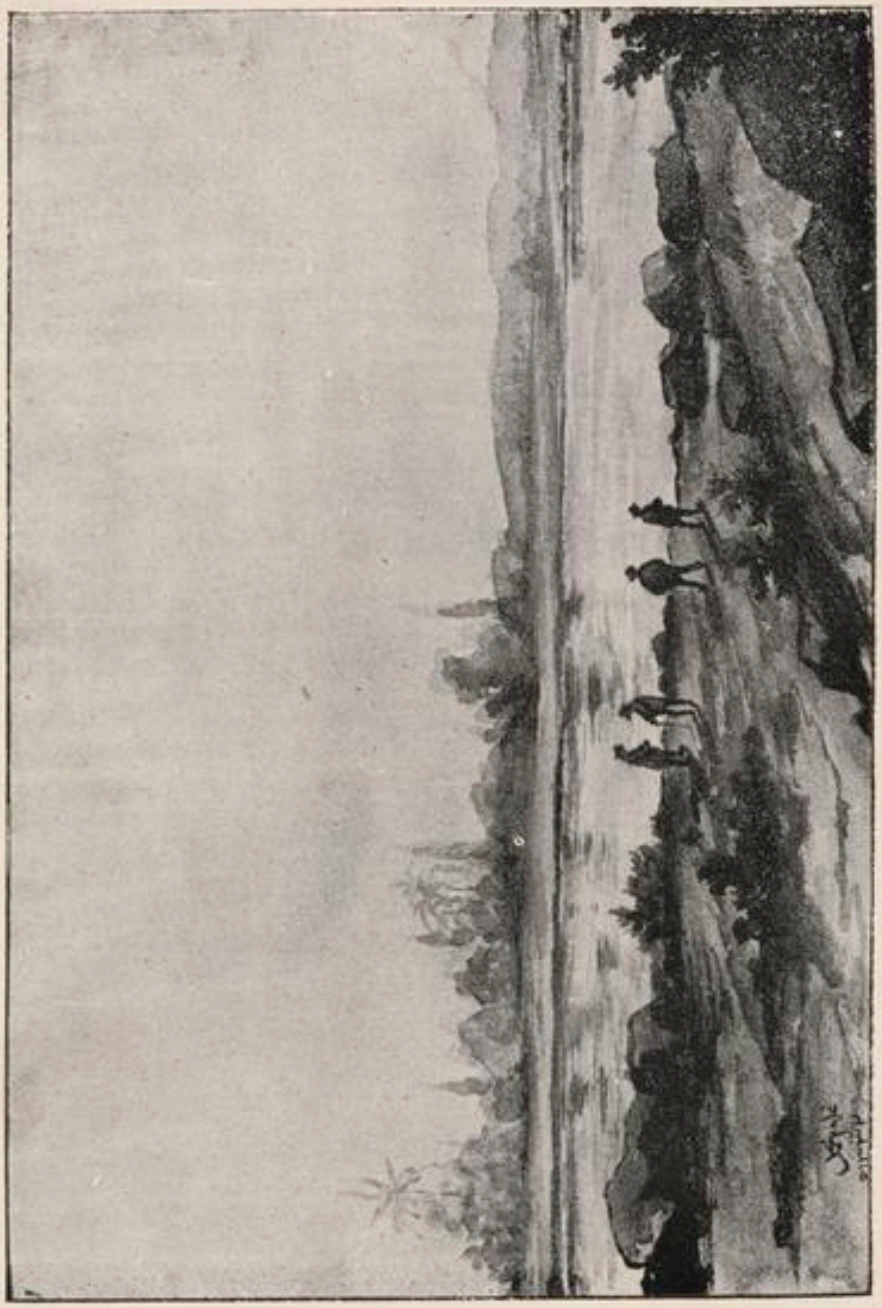

یك ساحل بسیار لطیفی كه بادر ختهای بسیار بزرگ و خرمی مزین بوددر نظر فلاكنزد گان جلوه نمود

(c) ketabton.com: The Digital Library

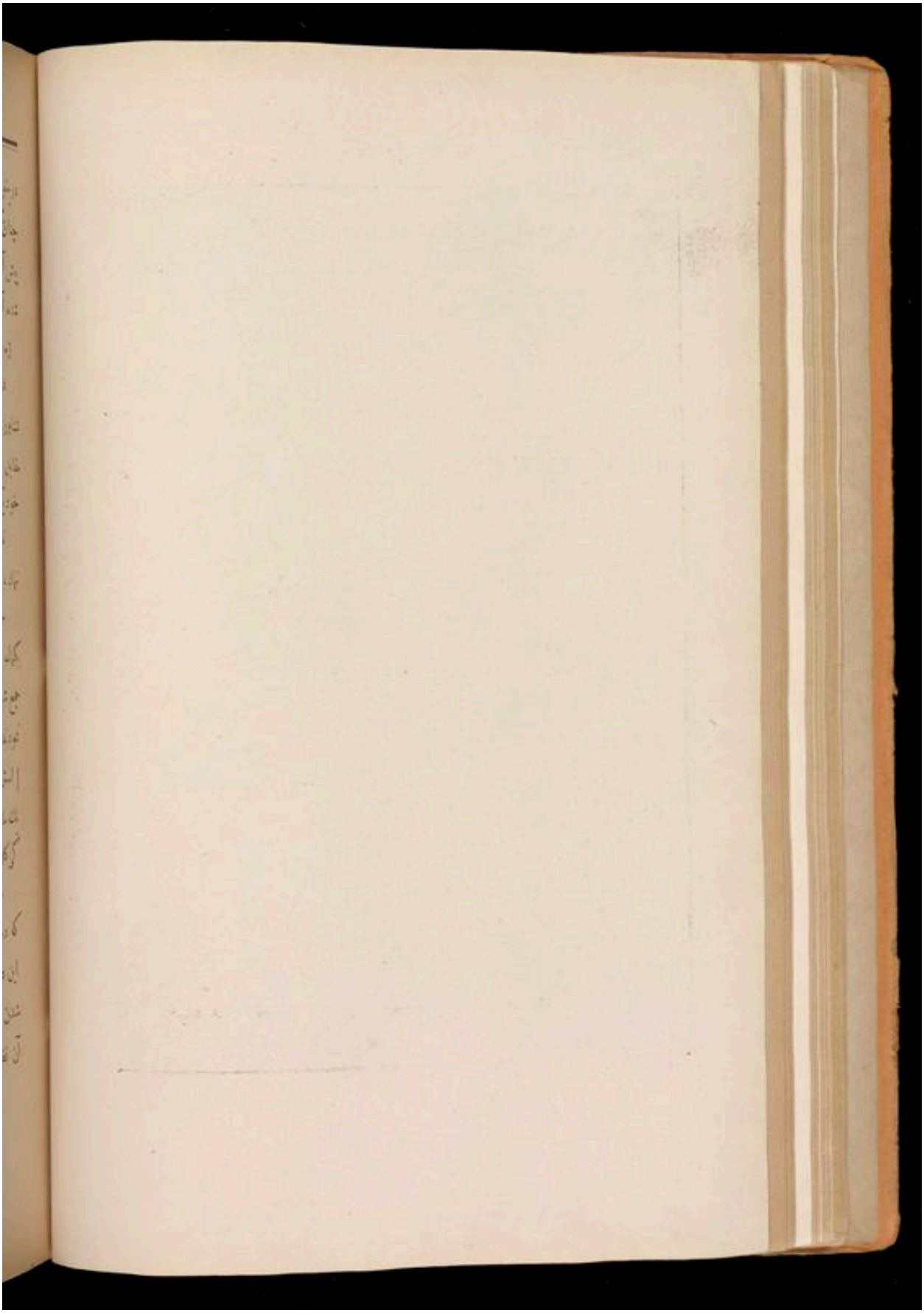

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 52 of 558

گردید . زیرا باوجودیکه روزهم شد بازبدیدن هیچ چیزی کامیاب نمیشوند . ناب ، وژه ده ثون بطرف دریانظر دوخته اند ، که بلکه از رفیق ضایع شدهٔ خود شان یك اثری به بیننده از بر ، و پانقروف نیز بطرف جهت غربی نظر دقت خود را بسته اند که بلکه یك نقطهٔ سلامت وزنده گانی بیابند . حالآ نکه هیچیکی شان چیزیکه آنرا میخواهند نمی یابند ، و نمی بینند .

پانقروف گفت :

— اگرچه بچشم نمی بینم امابخوبی حس میکنم که درپیش روی مایك قطعهٔ موجود است وهم ازین مسئله آنقدر امین وخاطرجمع که درنبودن خودم درد یشموند !

والحاصل یکنیم ساعت بعداز طلوع شمس دیده یکقدری برطرف شده هرطرف جزیره یکقدری پدیدار و آشکار گردید . رفته رفته هواخوب صاف شد . ازیکطرف چنانچه بحر محیط که درپیش روی شانست بتمام دیده شد ، ازدیگرطرف یك ساحل بسیار لطیفی که بادرختهای بسیار بزرگ وسبز وخرمی مزین بود درنظر تمنویت وشکر گذاری فلاکتزده گان بیچاره جلوه نمود .

بلی ! نقطهٔ سلامت درانجاست . درمابین این جزیره گسی که قضازده گان درانجاست ، وساحلی که درمقابل شان دیده میشود بفراخی نیم میل یك آبنایی موجوداست .

بمجرد دیدشدن ساحل ، یکی ازقضازدگان بی آنکه باکسی مشورت کند دفعتهً خود رادر آبنای ناب نمود . این آدم ناب وفاماآب بود که برای جستجوی یادار خود یك آن اولتر خود رابه آنساحل رسانیدن میخواهد . تا ه پانقروف اورا ایستاده کردن میخواست ناب خود رادر آب انداخت . ژه ده ثون نیز خواست که درعقب ناب خود رابه آب بیندازد . ولی پانقروف مانع آمده گفت :

— آیامیخواهیدکه از آبنا بگذرید ؟

ژه ده ثون — بلی !

پانقروف — چون چنینست ازمن بشنوید . ناب برای معاونت افتدی خود

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 53 of 558

درینوقت کافیست . اگرماوشما نیزخود رابه آب بیندازیم جریان ما را گرفته میبرد چنان گمان میرم که این جریان آبنا ازمد وجزری که در بحرهای محیط مخصوص است پیش آمده است . هرگاه یکقدری صبرکنیم بحراز جریان می افتد ، وجزرحاصل شده آب آبنا کم میشود . که درانوقت به بسیار آسانی آبنارا گذشته میتوانیم .

ژه ده ثون — راست است . صبرکنیم .

درین اثناناب بکمال دلاوری با جریان آبنا پنجه میداد . ناب جریان را ما ئلاً به شناوری قطع مینمود . اگرچه دایما از نقطهٔ حرکت خود پایان تر می افتاد امابساحل مقابل نیزنزدیکشده میرفت . تا آنکه بعد ازنیمساعت شناوری از جهت نقطهٔ حرکت خود یکچند میل پایانتر بساحل پیشرو بیرون برامد .

ناب درپیش یك سنگ بزرگی خود را از آبها کان داده بطرف شمال بدویدن آغاز نهاد ، ودرمیان خرسنگهای کنارساحل از نظرنهان گردید .

سه نفررفیق دیگرکه درجزیره مانده بودند صداقت وفداکاری رفیق خود را بکمال اندیشه وبیم تماشامیکردند . وچون رسیدنش رابساحل سلامت دیدند خاطر جمع شده نظرخود شانرا بطرف زمینی که برای شان ملجاء ومأوا خواهد شدعطف نمودند . بعدازان (استریدیه) هائیکه درمیان ریگهای ساحل پیدا کردند خوردند . [استریدیه ازحیوانات نوع صدفی بحریست که ازمیان غلاف گوش ماهی مانند آن یك مادهٔ خوردنی میبراید] اگرچه این طعام مغذی کامل نیست ولی برای دفع گرسنه گی کافی است .

درپیش روی این سه رفیق ساحلی که دیده میشود یك کانهٔ بسیار واسعی تشکیل داده که درطرف جنوبی آن یك دماغهٔ بسیار دراز وبی درخت وبی عافی نهایت یافته است . این دماغه بالاصل اراضی بیك صورت غریب وعجیبی یکجا میشود که درنقطهٔ بهم یکجا شدن شان سنگستانهای جسیم سنگهای غرانیت موجود است . وچون بطرف شمال آن نظرکرده شود ازساحل جهت غربی تابه شمال شرقی یك دماغهٔ دوشاخهٔ امتداد

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 54 of 558

میکند . درمابین این دودماغه مسافهٔ ساحل بقدر (۸) میل تخمین میشود . اراضی داول امریکستان ، وسنگستان سیاهی آغاز میکنند . از ساحل تابدامنهٔ سنگستان یك ریگ بسیار نرمی فرش شده است . درعقب این ریگزار از سنگهای غرانیت یك سنگستان بسیار جسیمی موجود دست که این سنگستان مانند یك دیوار طبیعی بسیار بلندی بالا برامده ، وبلندی آن ازسه صد قدم کمتر تخمین نمیشود . این دیوار طبیعی سنگهای غرانیت کم از کم بقدر یك یك ونیم میل بطرف راست درازشده رفته است ، ودرانجا یکی یکباز بریده شده است . درانتهای افق چون مدنظر کرده شود یك جنگل بسیار غلوکه ازدرختهای جسیم بزرگ وانبوهی متشکل است دیده میشود . غیرازین در جهت شمال غربی [۲۰] میل دورتر یك کوه بسیار بلندی دیده میشود که زروهٔ آن بابرف سفید مستور است .

اما این زمینی که درپیش گاه نظر فلاکتزدگان بالون افتاده ، واوصاف آن تایکدرجه بیان گردید معلوم نیست که آیا یك جزیره است یا آنکه یك زمینی ست که بیکی ازقطعات معلومهٔ روی زمین مربوط است ؟ با وجود اینهم هرگاه یك شخصیکه بفن (طبقات الارض) آشناباشد بصورت انتظام سنگهائیکه درساحل امتداد دارد نظر کندهما ندم حل میکند که این زمین (وولفانیك) یعنی (آتش فشانی) میباشد .

ژه ده ثون ، پانقروف ، هاربر این قطعه زمینی را که درپیشگاه نظر حیرت شان افتاده بکمال دقت تماشا کردند . که میداند ! دردلهای بیچاره گان چه نا امیدیها ، و چه حسرتها میگذرد . هرگاه درین نزدیکیها یك کشتی از نجا نگذرد بااین بی اسبابی وبی اوضاعی که دارند بلکه این سرزمین قبرستان ابدی شان خواهد شد ؟

هاربر ، به پانقروف گفت :

— خوب ! چه میگوئی به بینم ؟

پانقروف — چه بگویم ، هنوزیك حکمی کرده نمیشود . این است که جزر آغاز نهاده ، یك ساعت بعد به آنطرف گذشته موسیو سمیت رامی یابیم ، به حال خودیك

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 55 of 558

چارهٔ می اندیشیم .

براستی که پانفروف خطا نکرده بود . بعد از یکساعت بموجب قاعدهٔ طبیعی مد وجزر آب آبنایی که مابین جزیره کك، وقطعهٔ مد نظر شان واقع است فرونشست ، واز جریان وجوش وخروش بازایستاد . واز هرطرف ریگهاپیدان برامد .

پیش از پیشین بد وساعت هرسه نفر رفیق کالای خود را کشیده و مانند عمامه برسر خود بسته ودرمیان آبنا که ازپنج قدم عمق آن تجاوز نمیکرد درامدند . درجا هائیکه چقوری آن بیشتر میبود هاربرمانند ماهی شناوری میکرد . درکم وقت بدون مشکلات بساحل پیش روی خود گذشتند ، و بعد ازانکه در آفتاب خودرا خشك کردند کالای خود شانرا پوشیده بکار آغاز کردند .

باب چارم

منصب یعنی جای آبریزش یك نهر — شمینه ها — دوام برجستجو — جنگل در ختان سبز — آتش در دادن — انتظار جزر — قطار چوب — برگشتن بسوی ساحل .

ژدهٔون ، پانفروف درهمانجا ماندن شانرا تنبیه کرده خودش یکسر بسوی طر فیکه ناب رفته بودروانه شد وبعد ازکمی از نظر غائب گردید . هاربرنیز اگرچه باژدهٔون رفتن میخواست ، ولی پانفروف مانع آمده گفت :

— توباش فرزند ! هرکس یك وظیفهٔ دارد . ناب وموسیوژه ده ثون برای معا ونت وجستجوی موسیوسمیت کفایت میکنند . برما وتوهم دیگروظیفه هاست . اولایك جای سرپناه ، ویك لقمه خوردنی تدارك کنیم . رفقای ما که مانده و هلاك بیایند به این چیزها احتیاج کلی دارند . پیش ازانکه آنها بیایند ماوتو باید متهارا بکنیم .

هاربر — بسیارخوب ! من حاظرم پانفروف .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 56 of 558

پانفروف — بسیار خوب، حالا بقاعده باید حرکت کنیم ، اول یکقدری خوردنی، ویك آتش برای مالازم است . درجنگل چوب بسیار است ، در آشیانهای مرغان تخم هم پیدا میشود ، میاندیك سرپناه نشیمن .

هاربر — آنهم چندان مشکل یك کاری نیست . درمیان این سنگلاخ البته یك غاری یك سوراخی یافته دران خواهیم درامد .

پانفروف — چون چنینست ، یالله ، مارش !

هردو رفیق از دامنهٔ سنگلاخ برویگهائیکه بسبب جزر برکنار ساحل پدیدار شده بود برفتار آغاز کردند . وروی رفتن خود رابسوی جنوب گردانیدند . زیرا پانفروف از بعضی علامتها دانسته بود که یك کمی یا یا نزیك جوئی موجود خواهد بود . لهذا بطرف جنوب رفتند . واینراهم امید میکردند که بلکه جریان آب موسیو سمیت را به آنطرف انداخته باشد .

درسنگلاخ سه صد قدمی کنار بحر هیچ یك غار وسوراخی که قابل یك سرپناهی باشد بنظرشان برنخورد . این سنگلاخ مانند یك دیوار یست که ازسنگهای بسیار سخت خرانیت بالاشده ، حتی بسبب بسیار سختی صدمات امواج بحر نیز آنرا نخورده است . برسرسنگهای بزرگ بسی مرغهای نول کچ بزرگ جثه موجود بودند که اینمرغها از دیدن ونزدیکشدن پانفروف وهاربر هیچ ترس وبیم نشان نداده اگرچه ازین معلوم شدکه اینمرغها گاهی انسان را ندیده اند ، واینهم معلوم شدکه درین جهتها هیچگاه پای انسان نرسیده . درطرف زیر سنگلاخ دیوار مانند مذکور دریکجائی که درزمان مد درزیر آب بوده بر بعضی سنگها هاربر از نوع (میدیه) که آنهم از نوع حیوانات صدفیهٔ بحریه میباشد بسیار چیزهادیده پانفروف را آواز داده گفت :

— بفرمائید ، دم نقد شما یك طعام حاضر !

پانفروف — وای ! (میدیه) است ؟ چقدر اعلا ، این از تخم مرغ هم بهتراست !

هاربر — نی ، این میدیه نیست (لیتودوم) است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 57 of 558

پانقروف — آیاخورده میشوند ؟

هاربر — البته ، البته !

پانقروف — چون چنینست (لیتودوم) بخوریم .

هاربر نوجوان که هنوز عمرش به بیست نرسیده ، درعلم تاریخ طبیعی صاحب معلومات زیادی میباشد . زیرا پدرش دایادر باب تحصیل او به علوم طبیعیه سعی وکوشش ورزیده است ، واوهم در اثبات سعی وغیرت فوق العاده بکار برده درعلم مذکور صاحب ید طولا شده است ، لهذا هرسخن اودر خصوص علم حیوانات ، ونباتات ، وغیره سند درست است .

(لیتودوم) هانیز مانند میدیه هادراز ترك صدفی شکل است وبرسرسنگهای زیر بحرکوت کوت می چسبند ، وسختترین سنگهارا نیزکاویده ، دران جاهی کاویده گی خود میچسبند ، وهرقدرکه بزرگ شوند دوطرف آنها لك لکه گی پیدا میکند ، وفرقی که درمابین میدیه ، ولیتودوم موجود است همین است .

هاربر ، وپانقروف لیتودومهارا مانند میدیه هاباز کرده خوردن گرفتند . لیتودومها درطعم ولذت هم ازمیدیه هافرق دارند چونکه لیتودومها یکقدری تندی فلفلی را هم دارند که ازینسبب ازتدارك کردن نمك وفلفل هم آزاده است .

اگرچه بعدازخوردن [لیتودومها] هاربر ویانقروف گرسنه گی خودرا برطرف کردندلکن حرارت تشنه گی شان زیاده شده بجستجوی آب نوشیدنی مجبور شدند ، وبراهیکه داشتند به پیش رفتن آغاز نهادند .

دوصد قدم رفته بودند که صدای شرشر یك آبشاری بگوش شان برخورد . یکچند قدم بعدبه پیش یك نهری رسیدندکه درنجا گویا تیشهٔ صنعتکار طبیعت سنگلاخ رابیك قوهٔ شدیدهٔ ازهم شکافته ویك نهریرا که درنجابقدر (۱۰۰) قدم وسعت دارد جاری کرده به بحرمی آمیزاند .

پانقروف بمجردیکه نهررادیدفریادبراورده گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 58 of 558

— این است آب! اینهم جنگل ! حالا کار ما برای پیدا کردن یك ماوا ماند .

آب نهر بسیار صاف و سرد بود . بحر هم چون بحالت جزر بود آب نهر با بحر نمی آمیخت که از اینسبب بکمال خوشگواری خود را ازان سیر آب نمودند . بعد ازان برای یك ماوای سر پناهی بجستجو افتادند . ولی زحمت شان بیهوده شد . زیرا در میان سنگلاخها هیچ یك مغاره مانند یك سوراخی پیدا نتوانستند . اما نومید نشده از پالیدن فارغ نشدند تا آنکه دفعتهً در بالای جای آبریزش نهر به بحر طاق نما مانند یك چیزی بنظر شان برخورد که این روانی باطاق طبیعی از بهم ریختن خرسنگها بر روی همدیگر حاصل شده بود . در سنگستانهای غرانیت اکثر اینگونه رواقهای طبیعی دیده میشود که این گونه رواقها را (شمینه) مینامند .

(شمینه) ها از غلطیدن و تکیه کردن سنگپاره های بزرگ بر یکدیگر بوجود میآید که گاهی آنقدر بیك موازنت و برابری عجیبی بر یکدیگر ایستاده میشوند و چنان رواقهای بوجود می آورند که انسانرا حیرت دست میدهد . در درون این شمینه ها که اگر سمچهای طبیعی نیز گفته شود جادارد تا یکدرجه گذران یك انسانهای یخانه ولانه میشود ولی چون از شکافها و سوراخهای گوشه و کنار آن ضیا و هوا و باد نفوذ میکند در درون آن دایماً یك خنك شدیدی موجود میباشد . اما اگر یکقدری دستکاری شده و شکافها و منفذهای آن بسته شود ، و انسانها هم یکقدری از مردمان بی تکلف باشند قابل سکونت میشود .

با نقروف گفت :

— این است برای ما خانه . تا بوقتیکه خدا مهندس ما را پیدا کرده بیارد البته بهتر ازان را تدارك خواهد کرد .

هاربر — بلی با نقروف ، موسیو سمیت میآید . هم چون بیاید باید که ما را در یك جای قابل سکنا بیابد . این شمینه را یکقدری اصلاح و درست میکنیم شکافها و سوراخهای آنرا باچوب و سنگ و گل بند میکنیم . و یك سوراخ آنرا برای دود کش میسازیم

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 59 of 558

ودرزیر آن یك اوجاغ بخاری مانند برای آتش در دادن ساخته خانهٔ بسیار مکملی بو جود می آوریم .

هاربر وپانقروف بعد از انکه از شمینه ها برامدند ساحل چپ نهررا گرفته به پیش رفتن آغاز نهادند . آبهای نهربسبب مد وجزر بحر هم به پیش وهم به پس حرکت میتواند که اینمسئله رابانقروف بنظردقت گرفته برای سهولت حمل ونقل اشیای سنگین را بواسطهٔ آن بخوبی تخمین نمود . کشتیبان ، وهاربر بقدر یك ربع ساعت رفتار کرده تابه گوشهٔ که نهردرانجا بطرف چپ یك خمی پیدا کرده بودرسیدند . این است که سرازین نقطه مجرای نهر دردرون یك جنگلی که با اشجار لطیفهٔ سبز وخرمی مزین است میرود . درختان این جنگل ازجنسیست که دایما سبز وخرم میباشد . باوجودیکه موسم زمستانست بازهم درختان جامهٔ سبز وطراوتناك خودرا ازبر نکشیده اند . طبیعت شناس نوجوان درمیان درختان بعضی درختهای خوشبو وفائده مندرا بنظر کشتیبان عرض میکرد . زیرهای درختان با بوته های خاردار و غیر خاردار . وگونه گونه سبزه زارها مستور بود بانقروف چون شاخهای خشکیدهٔ بسیار یرا در زیرپای خود میدید که میشکند به هاربر گفت :

— فرزند من ! اگرچه من به این نمیدانم که این درختان در علم نباتات چه نام دارند ، اما اینقدر میدانم که این چوبهای خشك درعالم زنده گانی برای سوختاندن ، وگرم شدن ، وچیزی پختن به آن خیلی کار آمد یك نباتیستکه درینوقت برای ماهم لازم همین است .

هاربر — چون چنینست جمع کنیم .

کار چوب جمع کردن بسیار آسان بود . زیرا شاخهارا ازدرخت بواسطهٔ تبروتیشه وارهٔ مفقوده به بریدن وکندن حاجت نبودچونکه چوبهای خشك روی هم بحال طبیعی افتاده بود . چوبهم بسیار خشك بودو چابك میسوخت لهذا بشمینه هازیاده تر باید برد . اما آیا بچه واسطه باید برد ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 60 of 558

پانفروف گفت :

— حالا اگر یك عرابه ، ویایك قایق میداشتیم بارمارا بخوبی برداشته میبرد .

هاربر — اگر آنها نیست نهر خودهست !

پانفروف — درست . اشیای خود را در اینوقت بانهر میبریم در آینده به بینیم که چه میشود ؟

هاربر — بلی همچنین است ولی در اینوقت چون نهر بسبب مد بحر به اینطرف معکوس در جریانست چوبهای مارا بطرف اقامتگاه ما برده نمیتوانند .

پانفروف — یکقدری صبر میکنیم . هیچ ضرر ندارد . ماحالا بدیگر کارهای خود آغاز کنیم .

کشتیبان و نوجوان تا بدرجه ئیکه وسع شان میکشید دسته های چوب خشك را جمع کرده ، و باعلفهای منجی خشك شده بسته بکنار نهر نقل دادند ، ودر انجایك خرمنی تشکیل دادند . دونفر رفیق از اعلا منتهای این زمینها اینراهم میدانستند که در انجاها هیچگاه پای انسان نرسیده . بعدازان دوچوب بسیار درازی آورده و آنرا بشکل یك جالهٔ بامنجها بسته ، ودسته های چوب جمع کردهٔ خود را بران بار کردند . این کارها تا بیك ساعت دوام نمود . جاله هم حاضر شد . حالا انتظار کشیدن جزو لازم است .

چون برای زمان جزر هنوز دو ساعت دیگر باقی بود ، برای وقت خود را به بیهوده نگذرانیدن بگردش آغاز نهادند . درمیان جنگل درطرف چپ نهر از میان سنگلاخها یك بلندی دیده میشود . هردو نفر پاچه هارا برزده برین بلندی بالا برامدن گرفتند ، و برسر تپه واصل شدند . در انجا اول نظر خود را بطرف دریا عطف نمودند ، وبکمال دقت جهت شمال ساحل را از نظر گذرانیدند . نقطه ئیکه موسیو سیروس سمیت بدریا افتاده بود در پیش نظرشان بود . هرطرف را بکمال تحقیق و تدقیق از نظر گذرانیدند ، ولی نه از مهندس ، ونه از بالون هیچ اثری ندیدند . ژده ثون و تاب را نیز در انجهتها

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 61 of 558

ندیدند . هاربر گفت :

— چه میگوئی پانفروف ؟ من گمان میکنم که موسیوسیروس ازچنان آدمهایی نیست که اینچنین زود زود هلاك شود . البته بیکساحل سلامت رسیده خواهدبود . آیا همچنین نیست پانفروف ؟

پانفروف که دیدن موسیوسیروس را امیدنداشت . وازحیات اوسراسر ناامید شده بود بکمال تأسف سرخود را جنبانیده ، وهاربر را برای آنکه دوچار نومیدی نسازد گفت :

— البته . البته ! همچو س ما آدمی نیست که به اینگونه تهلکه هامیده شود .

کشتیبان ساحل بحررا بکمال دقت ازنظر گذرانید . چشمهایش بر ریگستان ساحل معطوف ماندکه طرف چپ این ریگزار بایك سنگلاخ بزرگ دیوار آسایی نهایت یافته بود . طرف جنوب ساحل بایك دماغهٔ نیمچه آسایی نهایت می یافت که ازانسوبه آنطرف چیزی دیده نمیشدکه اینهم کشتیبانرا بشبهه میانداختکه این زمین جزیره است یاقطعه ؟ درطرف شمال ساحل بایك ریگستان خالصی درازشده رفته وبازیك کجی پیدا کرده معلوم نمیشدکه به آنسوچه خواهدبود؟بعد ازان بسوی غرب نظر کردند، چشمهای شان بکوه بلندی که بابرف مستوراست برخوردکه ازنخستابه آن کوه شش هفت میل مسافه است . درمابین ایندوکوه جنگل واقعشده که درمیان این جنگل سبز آب نهردیده میشد . کشتیبان گفت :

— آیا این یك جزیره خواهدبود ؟

هاربر — اگرجزیره هم باشد خوب بزرگ یك جزیره ایست .

پانفروف — هرقدر بزرگ باشد جزیرهباز جزیره است .

امابا وجود اینهم ایمسئله هنوز حل نشده است . حل این بازبیکوقت دیگر موقوفست . اما هرچه که باشد اراضی زیاده منبت وبرکت داردیده میشود اطراف وجوانب آن نیزبسیارلطیف است . آب نهران نیزبسیار خوشگوار .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 62 of 558

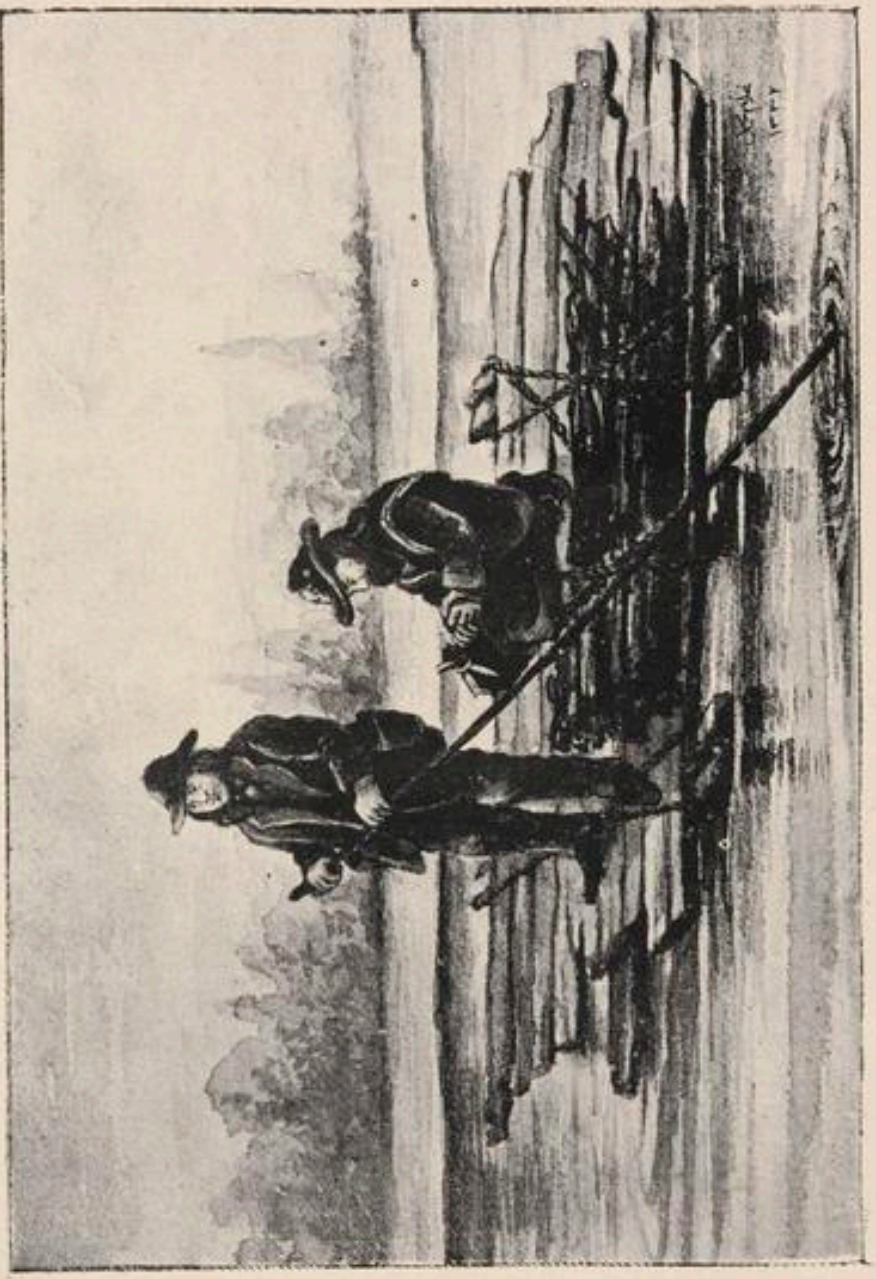

جالۀ پراز جوب خود شازاده بسوی ماوای خودشان روان شدند

(c) ketabton.com: The Digital Library

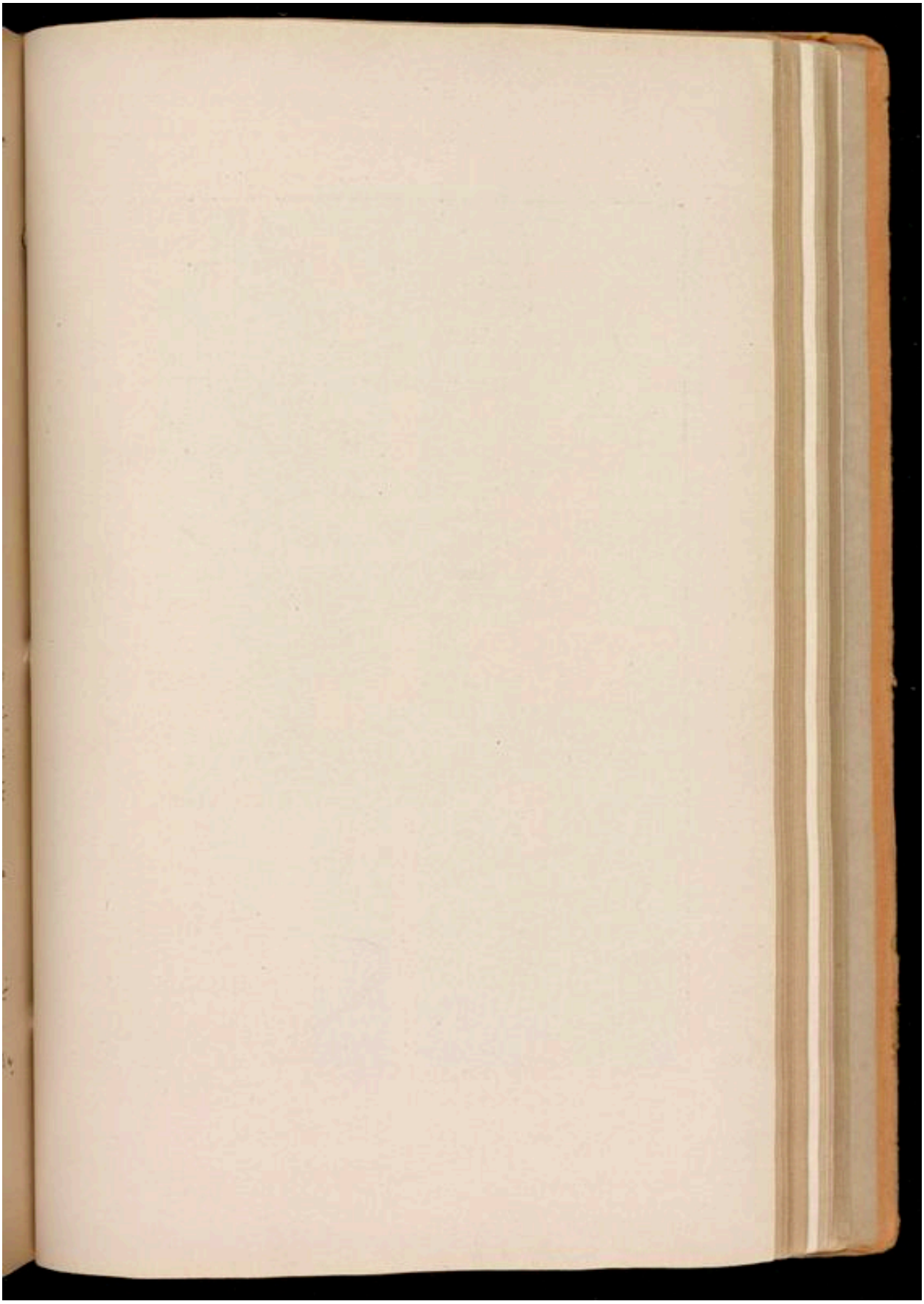

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 64 of 558

کشتیبان گفت :

— هیچ نباشد ازین جهت محروم نماندیم .

هاربر — هزار بار بخدا شکر باید کرد .

از جائیکه بودند آهسته آهسته فرو آمدن گرفتند . درمیان سنگستان غریب الاشکال اطراف، درشکافهای سنگها ، ولای‌های بوته هابه هزارها مرغها موجود بود هاربر آنها را تورداده گریختاندو گفت :

— اینها کبوتران صحرائیست .

پانقروف — آیا خودشان ، وتخمهای شان خوردنی هست ؟

هاربر — هم خوردنی، هم بسیار لذیذ !

پانقروف — چون چنینست ، آشیانهای شانرا بیالیم .

لهذا پانقروف وهاربر درمیان سنگهاپالیده پالیده یکچنددرجن تخم کبوتر جمع کردند، ودر دسمال های خودشان بسته کردند .

پانقروف گفت :

— اوخ ! چقدر اعلا! مکمل یك تخم مرغ میبزیم .

هاربر — واه ، واه ! آیا با کدام قاب ؟

پانقروف — او !توهم بسیار مشکل پسندی میکنی . اگر قاب نباشد درزیر خروج آتش کرده میبزیم .

هردو رفیق باز به پیش نهر آمدندکه نهردرانوقت ازمدبحرر هایی یافته پس بجزر آغاز نهاده بود . وبسوی ساحل جریان گرفته بود . پانقروف یك ریسمان درازی از منجهاساخته به جالهٔ خود بست ، وهاربر نیزیك چوب بسیار درازی یافته جالهٔ پراز چوب خود رادرنهرویل کردند . پانقروف ریسمانرابدست گرفته ، وهاربرباعصا چوب خود آنرارانده بسوی مأوای خود شان روان شدند .

باینصورت پرکنارنهربرساحل نهرروان شده بعد ازنیمساعت درپیشگاه شمینه ها

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 65 of 558

اتخاذ کرده اند جالهٔ خود را برسانیدند .

باب پنجم

اصلاح وتعمیر شمینه ها — مسئلهٔ مهمهٔ آتش — قوطی کبریت — درساحل جستجو — برگشتن زه ده ثون وناب — یکدانه گو گردنازدانه — اوجاغ شعله افشان — طعام شب اول — شب اول —

بعدازانکه جالهٔ چوب خود را خالی کردند کار اول پانقروف همین بود که شمینه های خودشانرا تعمیر واصلاح کنند تا آنکه برای سکونت شان تا یکدرجه قابلیت پیدا کند . زیرا یك اندیشهٔ بزرگ شان همین است که اگر موسیو سمیت را زه ده ثون و ناب یافته بیارند یك جای گرم ویك طعام مغذی برای آنها حاضر باشد .

لهذا گل ، وسنگ وچوب وخاشاك جمع آورده شکافها ، وجاکهای شمینه ها راسد کردند . وتنها یك سوراخی برای دودکش ودرزیر آن یك اوجاغ بخاری مانندی بنا کردند . وبااینصورت شمینه هارا بر چار پنج قسم تقسیم کردند . ولی اینرا هم بگوئیم که درین شمینه هاکه پانقروف آنرا اوتاقهانام نهاده است بسبب بستگی سقف آن برپا ایستاده شدن ممکن نیست . درین اوتاقها یعنی شمینه هایك ریگ نرم بسیار لطیفی طبیعت فرش کرده بود .

پانقروف وهاربرهم به تعمیرات شمینه ها میکوشیدند و هم حرف میزدند .

هاربر میگفت :

— بلکه رفقای ما ازما بهتر یکجایی پیدا کرده باشند .

پانقروف — اگر یافته باشند هم این کوشش بد نیست . زیرا اینهم محتملست که نیافته باشند .

هاربر — آه ! اگر موسیو سمیت را یافته بیارند ، چه قدر ممنون میشدیم ، وچه قدر به استراحت وقت میگذرانیدیم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 66 of 558

پانفروف — بلی ! موسیو سمیت یك آدم نایابی بود .

هاربر — بود چرا میگوئید ، مگر از بودن آن امیدوار نیستید ؟

پانفروف — نی !

هاربر به یك اندیشه وهراس بزرگی فرورفت . تعمیرات خانه هم به انجام رسیده بود . که ازین رهگذر پانفروف بسیار ممنون شده گفت :

اگر رفقای ما بیایند ، البته یك ملجأ بسیار بااستراحتی خواهند یافت .

حالا کار بیك اوجاغ ساختن ، و تخمهار ا پختن مانده بود . اینهم بسیار کار آسانی بود . درزیر سوراخی که برای دودکش باز گذاشته بودند یك دوسنگی گذاشته آنرا بیك اوجاغی تحویل دادند . وچوبها وهیزمهای خشك رادران انداختند ، ودیگر هیزمهای خود رادریکی ازشمینه ها گذاشتند .

دراثنائیکه کشتیبان به اینکارها مشغول بودهاربر ازو پرسید که :

— آیا کبریت داری پانفروف ؟

پانفروف — البته دارم ! اما اگر کبریت نمیداشتیم کار ما بسیار خراب میشد .

هاربر — چه خراب میشد ؟ یکدو چوب خشك رابریکدیگر مالیده مالیده آتش بوجود می آوردیم !

پانفروف — ازینچنین خیالها درگذر فرزند ، اینچیزی که تومیگوئی هیچوقت نمیشود ، وشدنی نیست !

هاربر — چرا شدنی نیست ؟ درنزد وحشیان جزایر اوقیانوس این اصول بسیار جاری بوده است .

پانفروف — آجان من ! یااین است که وحشیان دراینباب یك قاعده واصول مخصوصی دارند ، ویااینکه درچوبهای آنها یك کرامتی موجود است ! زیرا من چند بار به این اصول آتش دردادن آرزو کردم ، اما هیچ کامیاب نشدم .

پانفروف این را گفته قطی کبریت خود راپالیدن گرفت . چونکه پانفروف

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 67 of 558

بسیار عملی توتون کشیست . از انزوکبریت هیچ وقت ازوجدا نمیشود . اما باوجودیکه هر جیب خود را پانزده بیست بار پالید ولی هزار افسوس که پالیدنی خود را نیافت . رفته رفته رنگ پانقروف میپرید ، دستهایش میلرزید ، دلش میطپید !

بصدای لرزان لرزان گفت :

— هاربر ! ... هاربر ! ...

— خیرباشد پانقروف ! چیست ؟

پانقروف — قطی خود را گم کرده ام ! فلاکت بزرگست ، آیا در پیش توکبریت ، یاقاف ، یادیگر چیز آتش دردانی نیست ؟

هاربر — نی !

پانقروف بیرون برامد . از قهر و تلاش بسیار جبین خود را مالیدن گرفت . هر دو رفیق در جاهائیکه بران گردش کرده بودند بجستجو آغاز کردند . ولی از قطی کبریت اثری نیافتند .

هاربر گفت :

— پانقروف ! دروقتیکه در بالون بودیم مبادا قطیت را انداخته باشی ؟

پانقروف — نی نی ، درا نوقت نیندا خته ام . گم کرده ام . چونکه پیپ توتون کشئی من هم نیست . هردویکجا از جیبم افتاده .

و الحاصل هر طرف را بدقت تمام پالیدند ، نه جنگل کنار نهر ، ونه سرتپه ، ونه ساحل بحر را گذاشتند . همه را جستجو کردند هیچ فائده حاصل نشد . این مسئله یك مصیبت بزرگی برای فلاکتزدگان بیچاره شد . آتش که مدار زندگانیست آیا از کجا بدست خواهند آورند ؟

هاربر — پانقروف اینقدر افسوس مکن ، صبر کن که رفقای ما بیایند بلکه در پیش آنها کبریت میریت پیدا شود ؟

پانقروف — گمان نمیبرم . زیرا موسیو سمیت ، وناب توتون کش نیستند موسیو

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 68 of 558

سیله بهمه حال کتابچهٔ حوادث نویسی خود را نگهداشته قطی کبریت خود را ازبالون انداخته است .

هار برجواب نداد . پانقروف بیچاره چنانچه از آتش محروم ماند از توتون کشی خود نیز قطع امید نمود . ازهمه بدتر که ازیکطرف سردی هوا ، ازدیگرطرف خام ماندن تخمها . واندیشهٔ مانده وگرسنه آمدن رفقا ، وموجودنبودن هیچ اشیا پانقروف بیچاره را سراسر پریشان داشت .

هر دو رفیق باز (لیتودوم) بسیاری جمع کردند ، ونزدیك بوقت شام بشمینه ها برگشتند . بازدرون شمینه رابدقت پالیدند ولی بجزناامیدی دگرچیزی حاصل نکردند .

هار برای دیدن وانتظارکشیدن رفقا بریك سنك بلندی برامده ساحل رادیده بانی میکرد . وقتیکه شمس تابان غروب میکرد ازدور آمدن ژه ده ثون وناب رادید ، وبه پانقروف خبرداد .

هر دوی شان تنها می آمدند ! ... هار برچون سیروس سمیت را با آنها ندید دوچار یأس والم شدیدی گردید . بواقعیکه کشتیبان خطا نکرده بود ! یافتن مهندس درروی دنیا محال افتاد ! ...

مخبر ، بی آنکه یك کلمه سخن بگوید آمده بریك سنگی بنشست مانده گی گرسنه گی تاب وتوانش را محو کرده بود تاب بیچاره ، ازشناخت برامده بود . چشمانش مانند کاسه های خون سرخ ، واطراف آنرا یك کبودی احاطه کرده بود .

ژه ثون کیفیت جستجو وپالیدن خودشانرا نقل نمود . هردوی شان تابقدرهشت میل برکنار ساحل گردش کرده اند . بدیدن هیچ چیزی کامیاب نشده اند ، وهیچ نشانه وعلامتی نیافته اند . حتی درجاهائیکه گردیده اند از موجود بودن انسان درین سرزمین نیز هیچیك اثری ندیده اند . پس معلوم شد که مهندس بیچاره درمیان امواج بحر غرق وناپدید گردیده ! ...

بنابرین سخن تاب برپاخواسته گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 69 of 558

— نی نی ، افندی من نمرده است ! او از کسانی نیست که بمیرد ، بهمه حال رهائی یافته است .

اینرا گفته به واویلا و فغانها بتابانه بر زمین افتاده گفت :

— آه مجال سخن گفتن ندارم !

هاربر در پیش تاب دویده گفت :

— تاب ، موسیو سمیت را می یابیم تو غم مخور ، اورا خدایها عنایت میکند . حالا گرسنه و مانده شده . بگیرید یکقدری ازین (لیتو دوم) بخورید .

اینرا گفته و در پیش تاب یکچند دانه لیتو دوم گذاشت . باوجودیکه تاب از بسیار ساعتها قوت بدهنش نرسیده بود . باز هم از خوردن و آشامیدن روگردان شد . بیچاره خدمتکار ! بجز افندی خود دگر هیچ چیزی نمیخواهد !...

ژه ده ثون ، لیتو دوم هار ا بکمال اشتها خورده در همانجا بر سر ریگها بخوابید هاربر به ژه ده ثون نزدیکشده گفت :

— موسیو سپیله ! ما یك اقامتگاه پیدا کرده ایم . در انجا خوبتر استراحت میکنید . فردا باز به اتفاق بجستجو آغاز میکنیم .

ژه ده ثون ، بر پا خواست ، و در عقب هاربر به شمینه ها آمد . درین اثنا پانقروف به ژه ده ثون نزدیکشده از بودن و نبودن کبریت از و پرسید . ژه ده ثون بعد از انکه جیبهای خود را پالید گفت :

— داشتم لکن انداخته ام .

پانقروف از تاب هم پرسید . از و هم همین جواب را گرفت . پانقروف « لعنت » گفته فریاد کشید که بنا برین فریاد او ژه ده ثون به او نزدیکشده پرسید که :

آیا یکدانه هم نیست ؟

پانقروف — نی ، یکدانه نی بلکه نیم دانه هم نیست . بناءً علیه آتش هم نیست .

چار نفر رفیق بکمال حیرت یکی بروی دیگر نظر کردند . هاربر به ژه ده ثون نزدیك

(c) ketabton.com: The Digital Library

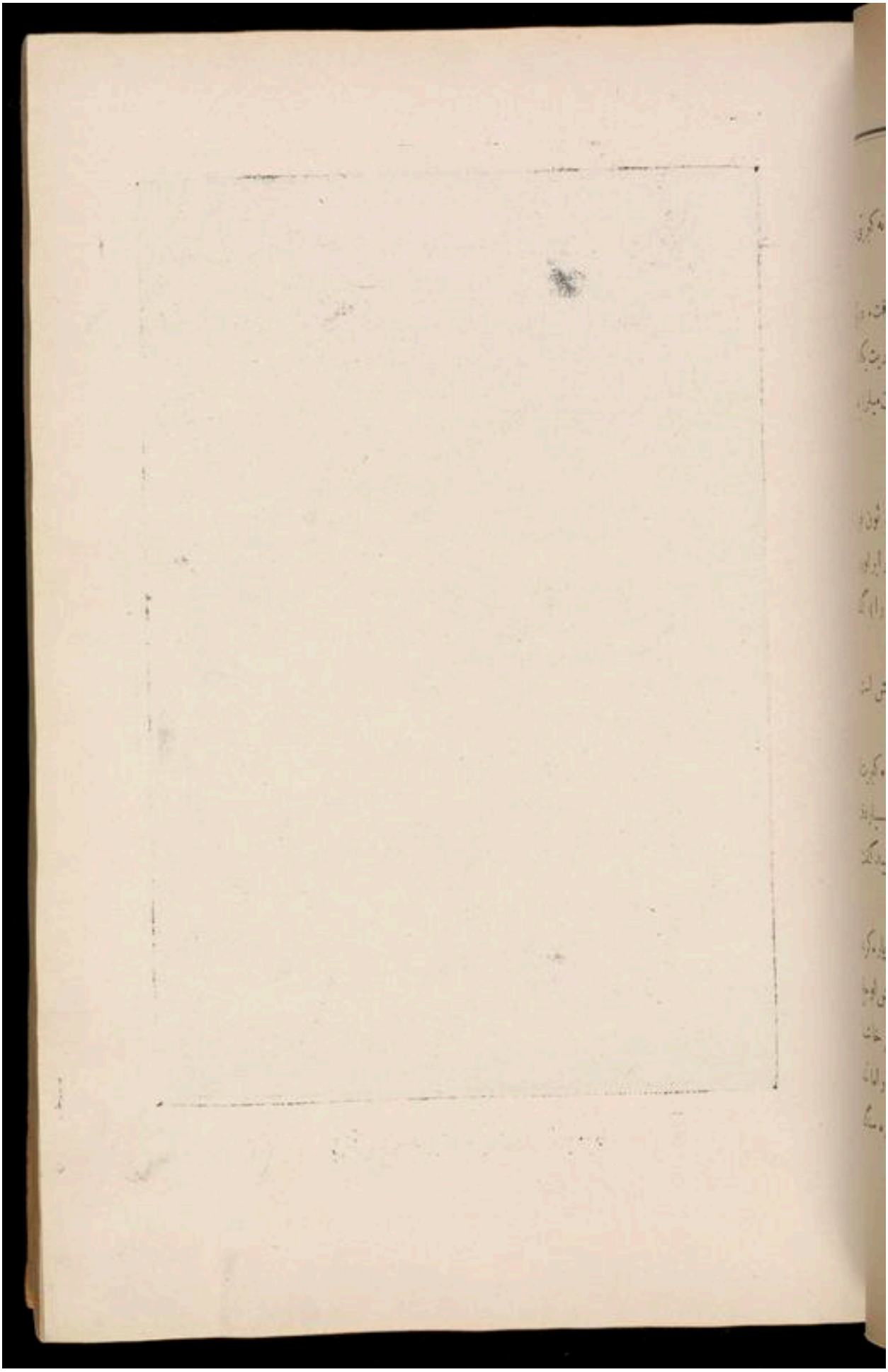

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 71 of 558

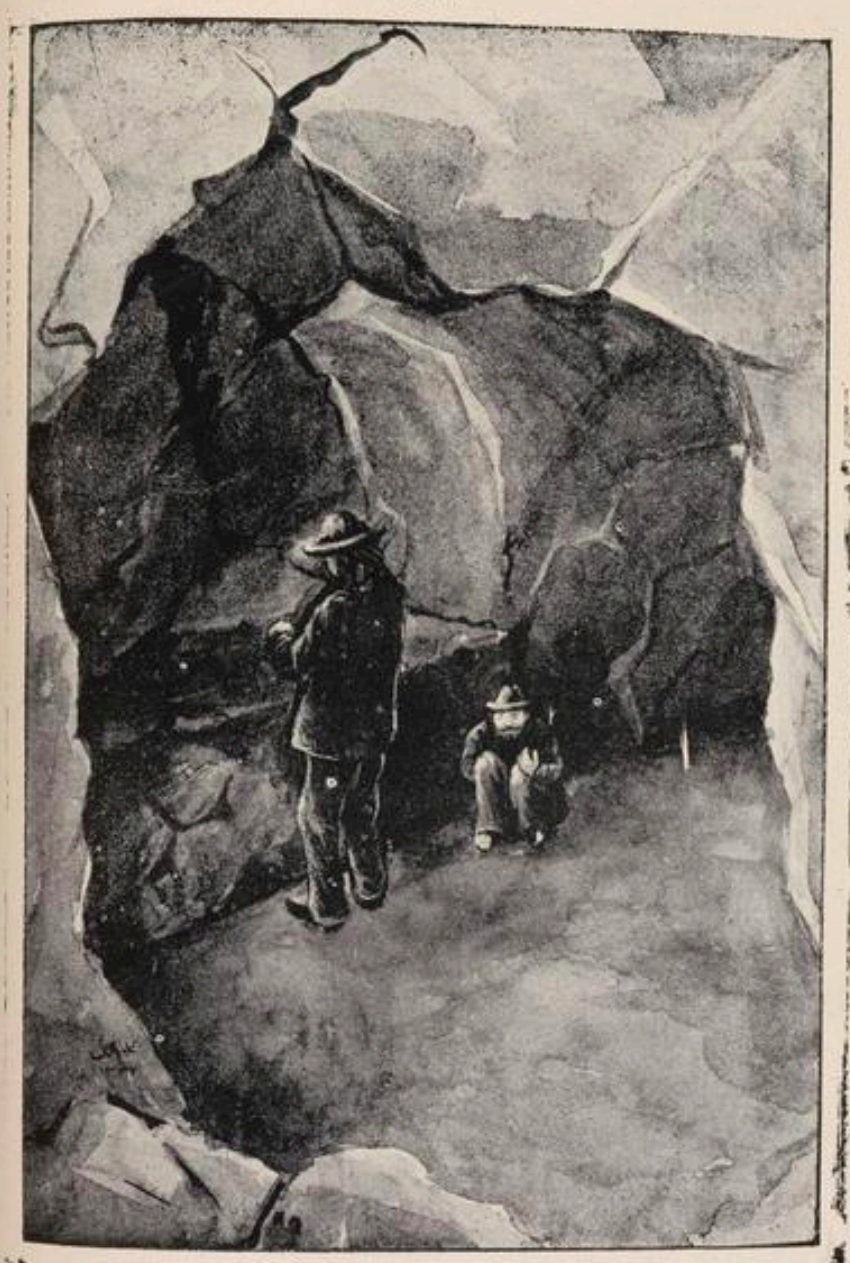

پانفروف دراول امر تخمهارا انديشيد

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 72 of 558

شده گفت :

— موسیو ژه ده ثون ! شما توتون کش هستید . البته یك دانه تیم دانه کبریتی در کدام جیب تان پیدا خواهد شد . یکبار خوب بیالید .

ژه ده ثون همه جیبهای خود را یکان یکان به بسیار دقت بالیدن گرفت . در یکی از جیبهای و ازکت خود مانند کبریت یك چوبکی حس کرد . حالا کبریت یکدانه نازدانه رای آنکه خراب شود براوردن لازم است . همه رفقاد ستهای شان میلرزید . دلهای شان میطپید ! هاربرگفت :

— باشید ، برای من بگذازید .

بکمال دقت واحتیاط انگشت شهادت ، وابهام خود را درجیب ژه ده ثون فرو برده به نوك دوناخن خود آن جوهر گرانبهای مدار یگانهٔ زندگی بشررا براورده ، کبریت یکدانهٔ نازدانه درست وسالم بود . پانقروف چون آنرا دید (هوررا) گفته فریاد براورده وگفت :

— یك دانه کبریت ها ! این برای مایك گنجیست گنج ! یك داش آتش است ، یکداش ! ...

پانقروف کبریت را گرفت . وبارفقای خود درپیش اوجاغ نزدیکشد . کبریت که درهر جابکمال بیقیدی وبی احتیاطی صرف میشود در نجایکدانهٔ آن را به بسیاردقت واحتیاط استعمال کردن لازم است . کشتیبان بعداز انکه خشك بودن آنرا فهمید گفت :

— حالا یکقدری کاغذ لازم است .

ژه ده ثون بعدازیکقدری تردد از کتابچهٔ دفترحوادث خود یك کاغذپاره کرده به پانقروف داد . پانقروف پارچهٔ کاغذرا گرفت . بدوزانوی ادب درپیش اوجاغ نشست درپیش خود هیزم ، وخاشاك خشکی کوت کرد . درمیان او جاغ خاشاکهاو هیزمهارا بیك ترتیب بسیار آسان درگرفتن برچید . بعد ازان کاغذ رامانند پوش قند پیچانیده درمیان خاشاکهای خشك دراورد . وبدست خودیکپاره سنگ

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 73 of 558

درشت وخشکی را گرفته . ونفس خود رابند کرده آهسته کبریت را برسنگ مالید . دراول بار کبریت آتش نگرفت .

پانفروف گفت :

— نی نی . من نمیتوانم ، چرا دستهایم میلرزد .

اینرا گفته ، وبرپا خواست وکبریت رابدست هاربرداد . هاربربه بسیار ترس ولرز کبریت را گرفته بسرعت برسنگ مالید . کبریت یك چرچرك کوچکی پرانده ویك دود سفیدی برآورده شعله کشید . به بسیار آهسته گی کبریت رابه کاغذنزدیك کرده آتش داد . بعدازیك ثانیه شاخهای خشك چوبهارا آتش گرفته بایك ولوله و غلغلهٔ مسرت انگیزی بسوختن آغازنهاده . درداخل شمینه یك گرمی بسیار لطیف انتشار یافت . حالااصل کار همین است که آتش راهیچ خاموش نکنند . چونکه اگریکبار خاموش شودباز دردادن آن محل اندر محال است اینهم آسان است ، زیرا چوب بسیار است . دمبدم چوب انداختن و آتش رابخاموش شدن نگذاشتن لازم است .

پانفروف دراول امر تخمهارا اندیشیده پختن آنرا آرزو نمود . لهذا به آشپزی آغازنهاده ، زده قون بیك گوشهٔ خزیده به افکار فرو رفته بود آیا سمیت زنده خواهد بود ؟ اگرزنده باشد آیا چرایك اثری ازو معلوم نشد ؟ آمدیم برناب ! آن خدمتکار صادق بیچاره بکمال یأس وحسرت درساحل گردش میکند .

پانفروف طعام را حاضرکرد . ناب رابزور برای طعام آوردند . به اینصورت چار نفر رفیق فلاکتزده اول بار درینسرزمین مجهول طعام شب را تناول کردند . تخم مرغ چون همه مواد غذائیه را مالك است قضازدگان از خوردن آن خوب استراحت کردند . اما اگردرینوقت هرپنج رفیق که از (ریشموند) فرار کرده اند یکجادرپیش این آتش میبودند مسعودیت واستراحت شان کامل میگردید . اما چه چاره که اصل رئیس شان مهندس سیروس سمیت ازمیان ضایع شده است که ازاو مسعودیت همهٔ شان مبدل فلاکت گردیده .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 74 of 558

این است که روز (۲۵) مهارت به اینصورت گذشته شب شد. در خارج شمینه ها باد بشدت میوزد صدا های امواج بحر که بساحل بر میخورد حال هلاك شدن مهندس را درمیان آنها بخاطر رفقا داده موجب حسرت و زار نالی شان میشود. ژه ده ثون، حوادث دیشبه را که در جزیره یك کوچك گذرانیده بود، حوادث امروزه را اجمالاً از افتادن موسیو سحیت گرفته تا بواقعهٔ کبریت وغیره را در کتابچهٔ خود قید و ثبت نمود. و بعد ازان بسبب مانده گی و کوفته گی که داشت بخواب راحت فرو رفت.

هاربر هم بخواب رفت. یانقروف برای خاموش نشدن آتش شب را درمیان خواب و بیداری بسر آورد. یکی از قضا زده ها بود که در شمینه ها استراحت نکرده است، که آنهم خدمتکار صادق تاب و فا مآب است که شب را تا بصبح بگردش کنار ساحل و آواز دادن افندی خود بسر آورده است.

باب ششم

دفتر اشیای موجودهٔ قضا زده گان — جمع آن هیچ — گشت و گذار در جنگل — درختان سبزه زار — جا قا مار گریخت — اثر نقش پای جانور — مرغان — یك شکار عجیب

اشیایی که قضا زده گان بران مالك اند حساب آن بسیار آسان یك دفتری تشکیل میکند. چونکه این بیچاره گان فاژکت زده گان در وقتیکه از بالون به این سرزمین غیر مسکون می افتادند بجز لبسهٔ که در سر و برشان است از اسباب و اشیا نام هیچ چیزی در پیش شان نیست.

تنها در پیش (ژه ده ثون سپیله) یك کتابچهٔ جیبی حوادث، و یك ساعت باقی مانده باقی دیگر همهٔ اشیای خود شانرا مانند سلاح، آلات فنی، حتی یك کارد یا یك چاقو هرانچه که داشتند برای رهایی دادن جان خودشان و سبك ساختن بالون پرتاب کرده اند. این بیچاره گان از چیزهائیکه روز مره به آن احتیاج دارند و برای دفع هر گونه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 75 of 558

لوازمات خود مبدم به آن محتاج هستند هیچ چیزی را مالك نیستند . بساختن ویافتن هرچیزی سرازنو مجبور میشوند . یعنی حالشان به احوال ابتدائی خلقت نوع انسانی مشابهت میرساند . جمع حساب اشیای موجودهٔ شان (هیچ) میباید .

اگر سیروس سمیت موجود میبود بسایهٔ معلومات فنیهٔ خود برای بسیار نواقصات خود شان چاره ها کشف و پیدا کرده میتوانست . ولی چون مهندس بیچاره ابداً محو وضایع گردیده برای این چار رفیق فلاکتزده بجز الطاف خداوند ، ومعاونت خود شان دیگر هیچ ملجأ وپناگاهی نیست .

در اول مرحلهٔ مهمهٔ مشکل همین است که آیا این سرزمینی که قضاوقدر ایشانرا در ان انداخته جزیرهٔ ایست که ازهر طرف بابحر محاط است ؟ یا آنکه یك قطعهٔ از قطعات خمسهٔ روی زمین مربوط است ؟ این است اول مسئلهٔ که حل وفصل آن ازضروریات لازمه شمرده میشود . بعد ازانکه این مسئله معلوم شود خط حرکت خود را تعیین کرده میتوانند که آیا چه کنند ؟ حل اینمسئله نزدیه این میشود که بسیاحت برامده اطراف وجوانب را گشت وگذارنمایند . امارأی با تفروف این است که پیش ازانکه برای گشت وگذار برامده شود یکچند روزصبر باید کرد . زیرا در اول امر برای خود شان یك نشیمنگاه ، یك خرج خورا که تدارك باید کرد زیرا تایك زاد وتوشهٔ نباشد بهایقدر سیاحت دور ودراز چسان برامده میتوانند ؟ اگرچه شمینه هایك نشیمنگاه دفع الوقتی شمرده میشود امابدرجهٔ احتیاج دفع گرماوسرما کافی نیست . درینوقت از همه بدتر اینکه مسئلهٔ بی آتشی هم بمیدان آمده که ازپیش اوجاغ دورشدن همان ، وخاموش شدن آتش همان ! آمدیم برمسئلهٔ تدارك کردن خورا که : دروقت حاضر لیتودوم ، وتخم مرغ بسیاراست . اینهم ممکنست که کبوتر میوتری هم گرفته ویازده بتوانند . بلکه درمیان جنگل بعضی درختان میوه دارهم بیابند . لهذا یکچند روزدر نجا اقامت کرده وازینگونه چیزهایك زاد وتوشهٔ بدست آورده . وبعد ازان برای معلوم کردن قطعه ویا جزیره بودن این سرزمین بیرون برامدن معقولتروموافقترشمرده میشود . پس

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 76 of 558

برهمین قرار همه رفقا اتفاق کردند .

ازین رأی واتفاق از همه بیشتر تاب خوشنود شد . زیرا بهیچصورت از همین جاها شیکه ضایع شدن افندی او در ان محتملست جدا شدن نمیخواهد، وباز اورا پالیدن میخواهد. در وقت صبح (۲۶) م مارت باز تاب از طرف ساحل شمالی برای جستجوی یادار خود حرکت نمود .

طعام صبحینهٔ امروز باز از تخم مرغ ، ولیتو دوم مرکب بود . هاربر از کنار بحر بر سر بعضی سنگها نمك ترسب شدهٔ بحر یرا نیز یافته بود که باین سبب طعام امروزهٔ قضا زدگان بیچاره خیلی لذت ناك شده بود . بعد از طعام با نقروف وهاربر برای تدارك کردن غذا و خوراکه بطرف جنگل روانه شدند . تاب هم همان بود که برای جستجوی یك خبر و اثر افندی خود روانه شده بود . ژه ده ثون نیز وظیفهٔ خاموش نشدن آتش را بعهده گرفت با نقروف گفت :

— هله هاربر! به بینیم که بقسمت ما چه میراید ؟

وقت صبح ساعت (۹) بود . هوا تند شده میرفت . باد از طرف جنوب شرقی میوزید . هاربر و با نقروف از شمینه ها برامده . از میان خرسنگها فرو آمدند . و بسوی دودهای آتش شمینه یك نظر ممنونیت و مسرتی انداخته از کنار نهر راه جنگل را گرفتند .

با نقروف دو خادهٔ بسیار دراز و راستی از درختها کنده . وها ربر نوکهای آنرا بر صنگهای سر تیز درشت سوهان مانندی مالیده تیز نمود . وهردوی شان برای پیدا کردن رزق در جنگل درامدند لکن برای آنکه راه خود را در جنگل گم نکنند از کنار نهر جدا نشدن شان لازم بود .

با نقروف بکمال دقت بسوی تشکلات ارضیه نظر کرده میرفت زمین طرف چپ نهر را میدید که نسبت بطرف دیگر پست تر است وهرچه بالا تر رفته شود بلند تر شده میرود . در بعضی جاها زمین تر و رطوبتناك دیده میشود . از زیر زمین بعضی رگهای

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 77 of 558

آب زاه زدهٔ پدیدار است که از اثر گها مانند زاه چشمه سار ها به نهر همیریخت . ساحل راست نهر سخت تر و خشك تر دیده میشد که در ا نطرف جنگل زیاده تر غلو و انبوه بوده از انطرف هیچ چیزی دیده نمیشد .

این جنگلها نیز مانند کنار دریا از اثر پای و نقش قدم انسان سراسر خالی دیده میشد . اما در را هها نیکه بران میگذشتند بعضی نقشهای قدم حیوانات چارپا را میدیدند که با نقروف نوع و جنس آنرا تعیین کرده نتوانست . اما بنا بر قول هاربر این نقش قدم از پا های بعضی جانور های درنده گذاشته شده است . اما در بنقدر را هها نیکه رفت و آمد کرده اند در هیچ جایك اثر از اثر های انسان ندیدند . مثلا در هیچ یکدرختی یك علامت تبر و تیشه ، و یا در یکجایی یك علامت آتش در دادن مشاهده نکردند که از بنهم معلوم میشود که این سرزمینها هیچوقت با انسان مسکون نبوده ، و قدم انسانها در نجاها نرسیده است . اینهم غنیمت است . زیرا در چنین قطعات جنوبیه بودن انسان از چیزهایی نیست که آرزو شود . چونکه اگر انسان در نجاها باشد بعوض آنکه به همجنسهای خود معاونت و مدد برسانند ضرر و زیان میرسانند . زیرا در چنین جاها اگر باشند هم مردمان وحشی و خونخوار خواهند بود .

یا نقروف و هاربر با همدیگر بسیار کم سخن میگویند . زیرا در راه بکمال زحمت پیش رفته میتوانند . باوجودیکه از یکساعت زیاده راه رفته اند باز هم بهیچ شکاری موفق نشده اند . درین اثنا هاربر در یك جای آبگیر مانندی از نوع مرغان نول و پای درازی دیده به یا نقروف نشانداد و هم خواست که بمرغان مذکور نزدیك شود . یا نقروف پرسید که :

— اینچه مرغست ؟

هاربر — اینرا (جاقامار) میگویند .

یا نقروف — بسیار خوب اما آیا گوشتش خوردنیست ، آیا کباب آن چسان خواهد شد ؟ و از همه راست تر اینکه آیا بدام ما خواهد افتاد ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 78 of 558

هار برجواب نداده وبه بسیار درستی نشان گرفته یك سنگی برا نها پرتاب نمود. سنگ بربال مرغ خورده بزمین افتاد. ولی باز گریخته درمیان بوته ها وخاشاك ها غایب گردید.

پانقروف وهار برا زپیدا کردن وبدست آوردن مرغ جاقماز مأیوس شده برروا هیکه داشتند دوام نمودند. هرچه که پیش میرفتند درختان لطیف و خوشنا ترشده میرفت. امابرین درختها ازجنس میوه هیچ یك اثری دیده نمیشد. پانقروف دایما درخت خرمارا میپالید. حالآ نکه آندرخت درین منطقه ها موجود نیست اکثردرختها ازجنس (ارچه) و(دوغلاس) نام درختهای بسیار بلنداست.

درین اثنایك سیل مرغکان کوچك خوش پرلطیف منظری ازمیان شاخهای درختان درپرواز آمدند. هار برگفت:

— اینها (قوروقو) نام مرغانست.

پانقروف — هرچه که باشندباشند، چون گرفته نمیشوند بماچه؟ اگربجای همه اینها حالایك خروس خانگی میبود بسیار خوبتر میشد. اما ایمرغکان آیاخورده میشوند؟

هاربر — خورده میشوند هم سخن است! آنقدرلذیذیك کوشتی دارندکه حدنداره وبسیار زم خورنده هم نیستندکه اگر آهسته آهسته به آنها نزدیك شویم بلکه یکچند دانهٔ آنرازده بتوانیم.

هاربروپانقروف درزیردرختی که مرغکان مذکوربران نشسته بودندبه نرمی و آهستگی درامدند. مرغکان بردرخت نشسته، وبرای گرفتن بعضی حشرات هوا ئیه که غذای شانست آماده شده بودند.

پانقروف وهاربرخوب بسخوکرده بریك شاخی که بصدهاازیمرغکان صف بسته نشسته بودند خاده های خود شانرابیك مهارت تمام حواله کردند. بقدرصد دانه ازانها نشدباران برزمین ریخته باقیماندهٔ شان پرواز نمود. پانقروف مرغکانراجمع کرده بیك چوب باریکی درکشید. وبرراهیکه داشتند دوام ورزیدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 79 of 558

یگانه مقصد پانقروف ازین گشت و گذاری امروزی همین است که شکار بسیاری بشمینه ها ببرد. اگرچه صددانه مرغکان کوچك زدند، ولی پانقروف به این قناعت نکرده میخواهد که یك چیز بزرگتری بدست آرد. اما در نجا برنبودن یك تفنك، وسگ مهندس خیلی تأسف نمود. بعداز نیمروز بسه ساعت برکنار نهر بازبیك خیل مرغان برخوردند. درین اثنا مانند صدای طنبور یا چه خانه ها یکصدای بگوش شان برخورد که این صدا در امریکا از (تتراس) نام یك مرغی برمی آید. بعداز صدا ده پانزده دانه (تتراس) ها پدیدار شدند. پانقروف چون اینمرغهای بزرگ چرب را دید اشتهای شکار آن ها اورا بتاب نموده هاربر را گفت:

— شکار اینرا میگویند! هرگاه ازینها یکدوسه دانه بدست آوردیم ماراهم شکاری میگویند.

هاربر — اما اینها ازان مرغانی نیست که بخانه چوبهای مازده شوند، یامارا بخود نزدیك کنند.

پانقروف — چون چنینست، ماهم آنرا بخانه چوب خود نمیزنیم. باکاخانه چوب خود را شست ماهیگیری ساخته آنهارا میگیریم. بس همینقدر شودکه آشیانه های شانرا بیابیم.

هاربر — آیا اینهارا مانند ماهی گمان کرده اید؟

پانقروف — نی ماهی گمان نکرده ام، اما مانند ماهی آنرا شکارمیکنم.

و الحاصل هردو رفیق عقب تتراس هارا گرفته آشیانهای شانرا پیدا کردند. بعد ازان ازانجا دور شده به ساختن قلاب ماهیگیری خود مشغول شدند. اولا از علفهای تارمانند دراز درازی یك ریسمانی تاب دادند درین ریسمان بفاصلهٔ یك یك قو لاج خارهای بسیار بزرگ محکم وسر کجی که درجنگل بسیار بود با یکیك نارد یگری بسته وبران خارها کرمهای سرخ لب جورا خلانیدند.

پانقروف دام خودرا برداشته به آهستگی واصول تمام درنزد اشیانهای تتراسها

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 80 of 558

بهار بر در پشت یکدرختی پنهان شدند

(c) ketabton.com: The Digital Library

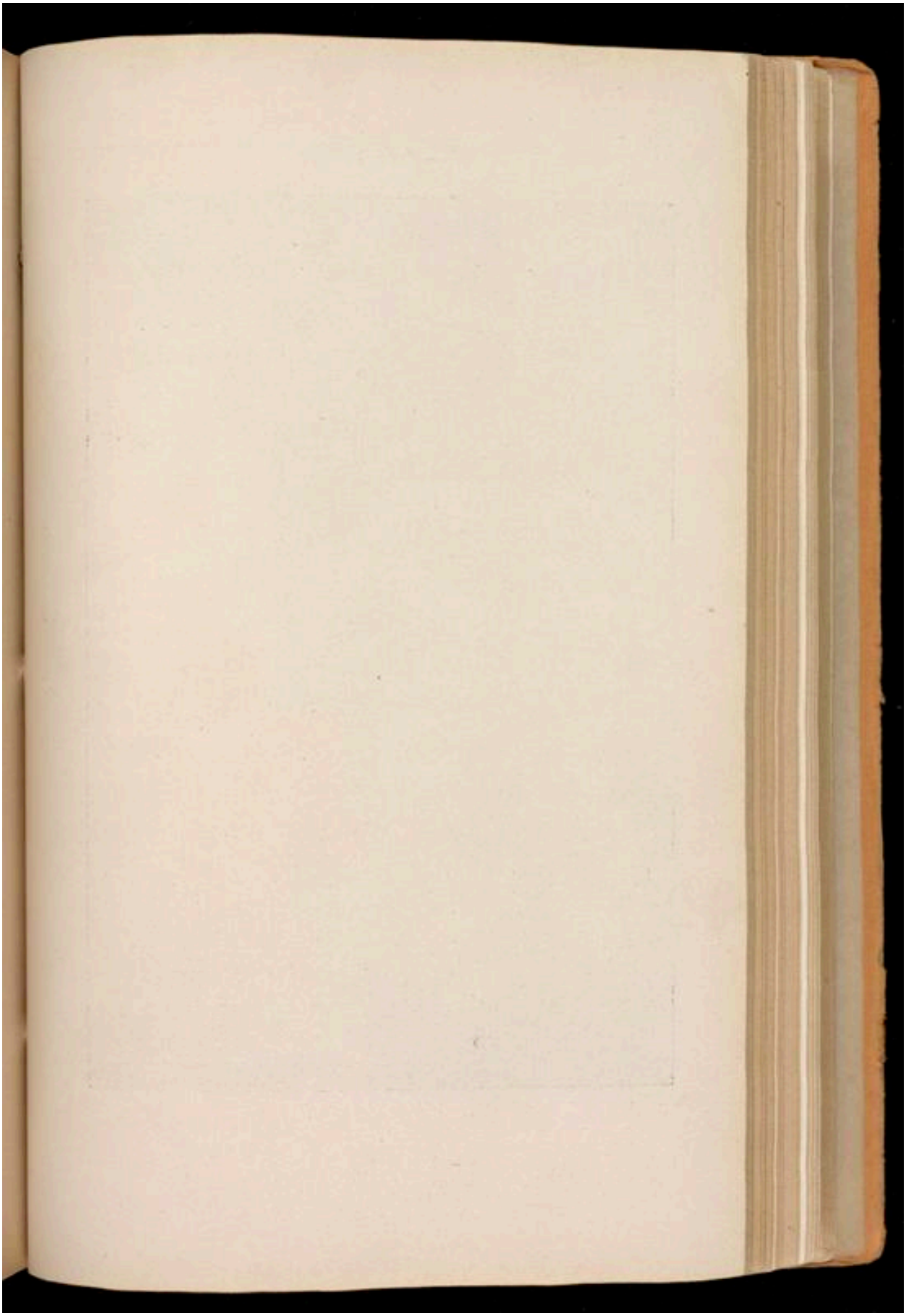

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 82 of 558

نزدیکشد ، و آنرا باصول تمام درپیش آشیانها بگسترانید نوك دیگر ریسمانرا بدست گرفته با هاربر درپشت یکدرختی پنهان شدند . هاربر چون در عمر خود اینچنین یك شکاریرا ندیده بود کامیاب شدن این کاررا امید نمیکرد .

بقدر نیم ساعت انتظار کشیدند . درین اثنا یکچند عدد تتراسها درپیش آشیانهای خودبگردش آغاز کردند . شکاریان به بسیار دقت حرکات مرغانرا هوش میکردند . چون دیدند که مرغان بسوی کرمها هوش شان نیست آهسته ریسمانرا حرکت دادند .

به این سبب هوش مرغان بسوی کرمها شده سه عدد تتراس بیك یك حمله کرمهارا فروبردند . پانقروف از صدای بال زدن آنها دانست که تتراسها گرفتار آمد . هلدم دویده هرسه آنهارا گرفتند .

هاربر چون چنین شکار را گاهی ندیده بود از شادی بسیار کف زدن گرفت . پانقروف گفت :

— این گونه شکاررا من نوایجاد نکرده ام . بلکه درملك خود ما تتراسهارا همه کس بهمین اصول شکار میکنند ، حتی خودمن نیز پنج شش بار بهمین اصول تتراس گرفتام .

هاربر — بهرحال بسیار یك اصول اعلاست .

پانقروف شکارهای خودشانرا بصورت منتظم بر چوب درکشیده بسوی نشیمنگاه خود روان شدند . وقت شام که تاریکی شده بود بحال بسیار مانده گی بشمینه هاداخل شدند .

باب هفتم

تاب برگشت — ملاحظات ژه ده ثون — طعام شب
— شب پرطوفان — صدای یك سك — مجادله
بمقابل بادوباران — ازمسکن هشت میل دورتر

درین اثنا ژه ده ثون سپیله درساحل برسریك سنگی نشسته نظر خود رابریك نقطهٔ بحر محیط که بایك لکه ابر سیاهی اجتماع کرده بود عطف نموده بود که این ابر آهسته

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 83 of 558

آهسته بسوی جوسمابالاشده میرفت ،بادکه ازصبح به اینطرف تند میوزید باغروب آفتاب زیاده ترشدت نمود .

هاربر به شمینه درامد ، پانفروف به نزد ژه ده ئون رفته گفت :

— موسیوژه ده‌ئون ! این علامتهائیکه درهوادیده میشود چنان نشان‌میدهدکه امشب یك باران شدتناکی ببارد .

ژه ده ئون روی خود راگشتانده این سخن راگفت :

— موسیو پانفروف ! وقتیکه مابالون می آمدیم آیا ازجائیکه موسیوسمیت بدریا می افتاد تابساحل چقدر مسافه بود ؟

کشتیبان چون به اینچنین سوال هیچ منتظرنبود ، بعدازیکقدری ملاحظه جواب داده گفت :

— یقدر دوصد وچهل قولاچ .

ژه ده ئون — قولاچ چند قدم است ؟

پانفروف — پنج قدم .

ژه ده ئون — پس معلوم میشود که موسیوسمیت ازهزارودوصد قدم دورتراز ساحل بدریا افتاده بود .

پانفروف — تخمیناً همینقدر .

ژه ده‌ئون — سگ هم .

پانفروف — بلی .

ژه ده‌ئون — چیزیکه مرا بحیرت انداخته همین است که موسیوسمیت وسگش دریقدر مسافه بدریاغرق‌شده باشد ، وموجهاآنرابخشکه نیندا خته باشد. البته که نعش آنها بخشکه می افتاد .

پانفروف — درینجا شایان حیرت هیچ یك چیزی نیست درچنان طوفانیکه دریا بچنان موجهای بلاانگیزی متموج بود البته‌که جریانهای بحرآنهارا زساحل به‌بسیار

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 84 of 558

دور هاانداخته است .

ژه ده ثون — پس معلوم میشود که شماهم بهمین قناعت حاصل کرده اید که رفیقما در بحر غرقشده مرده است ؟

پانقروف — بلی ، فکرمن همچنین است .

ژه ده ثون — اما بفکرمن چنین نمیرسد که موسیو سمیت و سگش به اینگونه تلف بشوند ، ونعششان بساحل نه برایدیك معمائیست که معنی آنهیچ دانسته نمیشود!

پانقروف — منهم اگرچه همچنین تصور کردن میخواهم ، ولی هزارافسوس که فکرمن بعقل ومنطق نزدیکتراست .

اینرا گفته وژه ده ثون باخود گرفته بشمینه ها آمدند . هاربردراوجاغ یك آتش اعلایی افروخته بود . شعله های چوبهای کم دودخشك هرطرفرا گرم وروشن نموده بود . طعام امشب خیلی خوب ولطیف بود که آنهم از کباب مرغان تتراس که گوشت بسیارچرب ولذیذی داشت تشکیل یافته بود . شب شدناب هنوز برنگشته بود . پانقروف بسیاربه اندیشه افتاده بود . میترسید که مبادا بچاره ناب بیك قضایی افتاده باشد . باز تومیدی وغم بسیاربیك کارناگواری اقدام ورزیده باشد . هاربرنیامدن ناب رابدیگرچیز ها احتمال میداد . بنابرقول هاربرنیامدن ناب بریافق موسیوسمیت دلالت میکند . البته ! اگرناب مظهرامیدنمیشد آیا برنمیگشت ؟ این است که هاربرچنین می اندیشد . این فکرخودرابرفقای خود نیزبیان کرد . ژه ده ثون ملاحظات هاربرراموافق حقیقت یافت . پانقروف بدل باورنکرده درظاهربا آنها دمساز شد .

هاربرباین ملاحظات خود بجوش آمده یکچندبارخواست که ازعقب ناب روانه شود . امابانقروف اورامنع کرده گفت :

— درچنین شب تاریك طوفانی رفتن کارمعقولی نیست . اگرتا فردا صبح ناب نیایدهمه مایکجامیرویم .

هاربرسخن پانقروف را قبول کرد ، ولی این پسرعالیجناب ازریختن قطرات

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 85 of 558

سرشك خود نيزخود داری نتوانست . ژه ده ثون نيزهار برادر آغوش كشيده بر رقت قلب ، وصفوت وجدان آن عاليجناب پسر تحسين نمود .

هوا رفته رفته بسيار بد شده ميرفت . باد از جهت جنوب شرقی بكمال شدت ميوزيد . آبهای بحر بيك جوش وخروش عجيبی آمده بيك صداهای گوش خراشی با ساحل مصادمه مينمود . باد طوفان نهاد رفته رفته حال وخيمی ميگرفت . باران باريك آلودهٔ نيزباريدن گرفت ، آبهای نهر نيزشكل سيلاب را گرفت . درخارج شمينه هايك واويلای عظيمی برپاشده است . موجهای شديد بحر بشدت بسنگهای ساحل بحر خورده آوازهای مدهشی برميخيزاند ، باد چون درميان سوراخهای سنگلاخ هاميدرايدصفيرهاو ايشپلاقهای عجيب وغريبی ميبرارد ، بادبردودهای دودكش شمينهٔ فلاكتزده گان خورده شمينه ازدود پرميشود .

بناءً عليه پانقروف بعد ازطعام آتش راخاموش كرده ، ويك چند آتشهای قوغ بزرگ رادرميان خاكسترها خوب پنهان ساخته هريك بيك گوشهٔ خزيدند . هاربر درپيش پای پانقروف بخوابرفت ژه ده ثون نيزدريك گوشهٔ خزيده ولی درميان خواب وبيداری به انديشهٔ مهندس ونيامدن ناب بسرميآورد .

هرا نقدر كه شب پيشتر ميگذشت طوفان نيزافزونی ميگرفت . طوفان امشبی مشابه بطوفانيست كه قضا زده گانرا از (ريشموند) به اينجا انداخته بود شدت بادشمينه هارا بلرزه ميد راورد . اما صد شكر كه سنگهای شمينه هابه يك وضعيت بسيار متينی بر همديگر تكيه كرده است . ولی بعضی سنگهـای سنگلاخ كه موازنهٔ شان درست نيست بشدت تمام باد مقاومت نتوانسته ميغلطيدوبيك ولولهٔ عجيبی تابساحل ميرسيده ، پانقروف اين ولولهٔ غلطيدنهارا حس كرده دوچار خوف واندیشه ميگرديده ، حتی يكبار يك سنگ بزرگی غلطيده تابه پيش مدخل شمينه های شان افتاده ، پانقروف ازشمينه بيرون برامده اطراف وجوانب را ازنظر تفتيش گذرانيد ، وبرمحكم بودن شمينهٔ خود خاطرجمع شده بازپس درپيش اوجاغ خود برگشت .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 86 of 558

هاربر بسبب جوانی و ماندگی روز بخواب راحت فرو رفته بود، واز ین غلغله و ولولهٔ طوفان بخبر بود. پانقروف هم که به اینگونه طوفانها عادت دارد نیز بخوابرفت. تنها ژه ده ثون از اندیشهٔ بسیار خواب نرفته است. بسیار پشیمانست که چرا باباب یکجا نرفته است. زیرا ژه ده ثون باهاربرهم فکراست. میگوید آیاباب چرا نیامد؟ بلکه مهندس رایافته حالادرپیش او باشد؟ بلکه بیك معاونتی محتاج باشد؟ والحاصل به این گونه اندیشه ها برزیگهاازیك پهلو بدیگر پهلو غلطیده، هیچ راحت نمیکند. حتی فکرش آنقدر مشغولست که بطوفان نیز حواله سمع اعتبار ندارد. یکقدری که چشمهایش بسبب ماندگی پوشیده میشود باز کشاده میشود.

شب در گذشته بود. بعد ازانکه دوساعت از نیمشب گذشته بود پانقروف را بشدت از خواب برخیزاند. پانقروف ترسناك ازخواب برخواسته پرسید که:

— خیرباشد، چیست؟

ژه ده ثون به تلاش تمام گفت:

— بشنوپانقروف، بشنو.

گشتیبان گوش نهاد. دید که با صدای طوفان یك صدای دیگری نیز آمیخته است. گفت:

— بگذاربابا، باد خواهد بود!

ژه ده ثون — نی، من چنان گمان میبرم که....

پانقروف — چه؟

ژه ده ثون — صدای یك (سگ است).

پانقروف به تلاش ازجای خود برجهیده گفت:

— آیاصدای سگ؟

ژه ده ثون — بلی عوعوهٔ سگ است.

پانقروف — نی بابا! این ممکن نخواهد بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 87 of 558

ژه ده ثون — این است بشنو .

پا نقروف بکمال دقت گوش نهاد . بواقعیکه از دور یك صدای سگ بگوشش برخورد .

ژه ده ثون پرسید که :

— آیا شنیدی ؟

پا نقروف — بلی ! ... بلی ! ...

هاربرشدت از خواب برخواسته فریاد براورد که :

— بخدا صدای (توپ) است .

هرسه رفیق به تلاش تمام از شمینه برجهیدند . بادبسیار بتندی میوزید ایستادن قابل نبود . سنگهارا محکم گرفته ایستادند . برسخن گفتن مقتدر نبودند . در اطراف یك ظلمت تیره وکثیفی حکمفرماست . بحروسما وزمین درمیان تاریکی باهم آمیخته شده است .

یکچند دقیقه هرسه رفیق درزیرباران وباد متأثر شده ایستادند در نجا باز صدای سگ بگوش شان برخورد . صدا از بسیاردور می آمد . این صدا مطلق صدای سگ معمولی نیست . توپ تنها خواهد بود . زیرا اگر ناب بااو میبود برا بر بشمینه هامی آمد . ازانروتنها ونابلد است .

پا نقروف دست ژه ده ثونرا فشارداده بشمینه درامد . ویکدسته شاخه چوب راما نند مشعل درداده بیرون برامد . شاخه هارا درتاریکی بهوا دور داده تیزتیز فریاد برکشید .

بنابرین صداها ؛ آواز سگ نزدیکشد . بعد ازکمی درپیش پایهای پا نقروف یك سگ خودرا بینداخت . هرسه نفردرشمینه درامدند . هاندم دراوجاغ یکدسته چوب خشك انداختند . شمینه هاروشن شد هاربمجردیکه سگ رادید (توپ) گفته فریادکشید .

بحقیقت که این سگ (توپ) نام سگ صادق وماهرمهندس است اما توپ تنهاست ،

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 88 of 558

مهندس ، وناب با او نیست . آیا توپ را کدام حس به اینجا رسانیده توانست . علی الخصوصی در چنین شب تاریك و پر طوفان! . . . این است یك معمائیکه دانسته نمیشود. از همه عجیبتر که توپ نه ترشده است ونه مانده !!! . . . آیادر چنین باران ترنشدن ممکن هست ؟

هاربرسگ رادرمیان پاهای خودگرفته بنازدادن ودست بروکشیدن آغاز نهاد. ژه ده ئون گفت :

— چون سگش پیداشد . افندیش را نیزمی یابیم .

پانقروف — انشاء الله ! برخیزیدکه برویم . توپ مارا رهنمایی میکند .

پانقروف یکدو کنده چوب را در اوجاغ انداخته و آتشها راخوب باخاکتر پوشانیده ، وطعام باقیمانده رابرداشته (مارش) گفته براه افتادند .

درین اثنا طوفان باد وباران بسیارشدت کرده بود . قرص قمرکه بحال بدرتابود در زیر ابرهای کثیف پنهان بود . هر سه رفیق در پس توپ افتادند . درا ثنای راه چنانچه سخن زدن ممکن نمیشد رفتار نیزخیلی مشکل بود . اما باوجود آنهم بادچون ازپشت قضازدگان میوزید رفتارشا نراسهولت میبخشید . دلهای قضازدگان بالید های بزرگی مالامالست . مشکلات راه راهیچ پروا نکرده بکمال سرعت پیش میروند. به این یك قناعت حاصل کرده اند که ناب افندی وخود راپیدا کرده سگ را برای خبردادن اینهافرستاده است . زیرا سگ متصل برهمان راهی که ناب رفته است میرود. اماشایان ملاحظه یك چیزیستکه رفقارابه اندیشه می اندازد ! که آنهم این است که آیا ناب افندی خودرازنده یافته وسگ رابسوی ایشان فرستاده است ؟ یا آنکه درینوقت درپیش جسد بیروح سیروس سمیت به آه وفغان مشغولست ؟

بعد ازانکه ازسنگلاخ دیوار آسا گذشتند برای دم راست کردن یکقدری توقف کردند . درجائیکه ایستادند سنگلاخ مانع بادشده است که درینجا بقدریك ربع ساعت استراحت کردن خواستند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 89 of 558

بمکالمه آغاز کردند . در اثنای مکالمه چون نام سیروس سمیت ذکر میشد توپ بمعنی صداهایی میبرآورد که گویا رهایی یافتن افندی خود را میفهمانید هاربر به توپ میگفت :

— آیا سیروس سمیت رهایی یافته است توپ ؟

سگ باز همچنان صداها برمی آورد . سه رفیق باز براه افتادند . از نیمشب دو ساعت گذشته بود . قضازده گان وقتیکه از سنگلاخ گذشتند باز باد شدت نمود . رفقا بشدت باد که از پشت شان میوزید چابکی و تیزرفتاری پیدا میکردند . توپ نیز در پیش روی شان بلاتردد در دویدنست . دایما بجهت شمالی میروند . بعد از انکه بقدر دو ساعت رفتند قطع کردن پنج میل مسافه را تخمین کرده توانستند .

قضازده گان اگرچه از باران بسیار ترشده اند ولی هیچ آثار شکایت نشان نداده به امید یافتن رئیس خود در پی توپ گام میزنند بعداز نیمشب به نجساعت هوا یکقدری صاف ، وباد رو به آرامی نهاد ، سپیدهٔ صبح دم نیز بدمیدن آغاز کرد . درعقب آن درطرف افق یك خط ضیاداری پدیدار گردید . رفته رفته آفتاب جهانتاب برگوشهٔ افق ظهور نمود . از از زور راه واطراف را بخوبی میدیدند .

بقدر یك ساعت دیگر راه پیمودند . ابرها بسرعت تمام پراکنده شده بسوی شمال میرفتند . از شمینه ها تا به اینجا بقدر شش میل دوری کردن خود را دانستند . درین وقت درمیان یك ریگزاری رفتار دارند . طرف دریا سنگستان ، وطرف چپ ریگ زار است . یکان یکان درخت هم دراطراف موجود است .

درین اثنا توپ بنای هیجان و اضطراب را نهاد . یکبار بسیار پیش میدود ، باز پس درپیش با تعروف می آید . گویا میگوید که زود برویم . توپ کنار ساحل را گذاشته بطرف تپه های ریگ برگشت سه قضازده نیز در پی سگ روان شدند . اطراف همه خالی وتنهاست . هیچیك مخلوق جانداری پدیدار نیست .

درین جاها از ریگ بسی تپه ها حاصل شده است که ازمیان آنها راه راپیدا کردن بجز حس سگ دیگر کسی را میسر نمیشود بعداز پنج دقیقه قضازده گان در زیر یك تپه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 90 of 558

این جسد سیروس سیبت است

(c) ketabton.com: The Digital Library

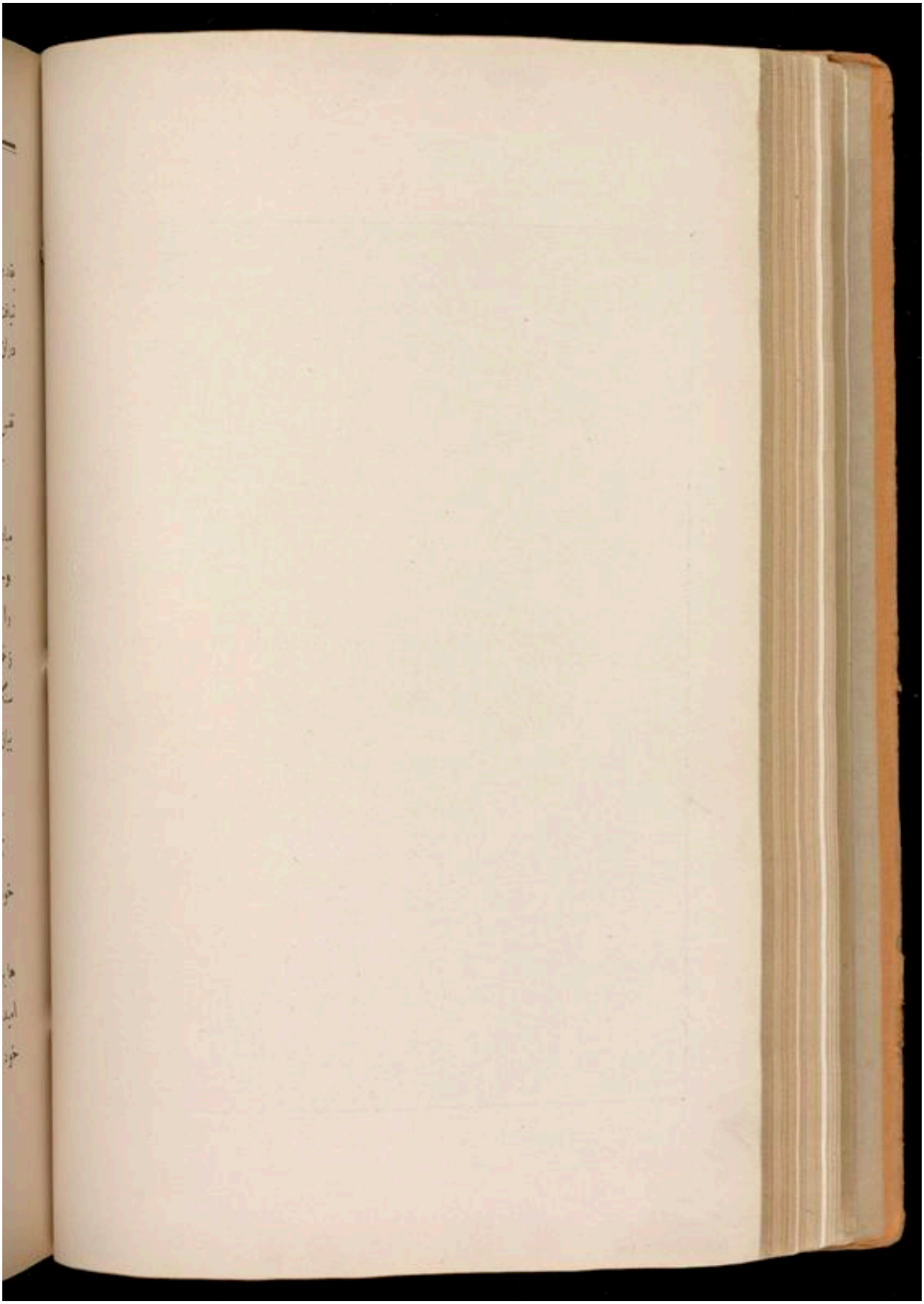

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 92 of 558

به نزدیك کواکی مغاره مانندی آمدند . توپ درینجابشدت عوعوه آغاز کرده ژه ده ثون ، با نقروف ، هاربر به این مغاره درامدند . ناب رادیدند که درپیش یك جسدی که برروی سبزه ها دردرون مغاره برزمین افتاده بود بردوزانونشسته و دستهای خود رابرروی خود گرفته آهسته آهسته میگرید !

این جسد (سیروس سمیت) است .

باب هشتم

آیاسیروس سمیت زنده است ؟ — حکایت کردن ناب — نقش پا
— اول سخن سیروس سمیت — معاینهٔ نقش های پا —
برگشتن بسوی شمینه ها — حیرت پا نقروف .

ناب از جای خود حرکت نکرد .

کشتیبان پرسید که :

— آیازنده است ؟

ناب جواب نداد . ژه ده ثون سپیله و پا نقروف به اندیشه افتادند . هاربردستهای خود رابرسینه بست . و بحرکت بماند . امااینهم اشکاراست که زنگنی بیچاره ازغم و المی که دارد آمدن رفیقان خودرانديد . ونه حس کرده است .

ژه ده ثون ، درپیش جسد سمیت زانوزد ، سینه اش را باز کرده گوش برآن نهاده معاینه بقدر یکدقیقه امتدادنمود . اما پنداشتی که یکعصراست !

ژه ده ثون بعدازمعاینه برپا خواسته گفت :

— زنده است .

ناب ازشنیدن اینسخن بهوش آمده متحیرانه بسوی رفقانظرکرده زنگنی بیچاره ازشناخت برامده . ماندگی ، غم والم ، گرسنگی سراسرسیمای آن بیچاره رانبدیل داده . بگمان این خدمتگارصادق رسیده که افتدیش مرده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 93 of 558

بعد ازان پانقروف معاینه نمود. او نیزدر مهندس علایم حیات رامشاهده کرد.

بنابراشارت ژه ده ثون هاربیرون برامد . دراطراف بجستجوی آب افتاد . بقدرصد قدم به آنطرف اگرچه یك نالهٔ آبی یافت ولی ظرفی که دران آب بردارد نیافت. لهذا دسمال خودرادر آب فروبرده وهردوکف خودرا کاسه ساخته دسمالرا دران نهاد . وبدویدن خود رادرپیش رفقارسانید .

همین آب دسمال کفایت کرد . لبهای مهندس راتر کردند . ازدهن مهندس یك نفس درازی برامد . ژه ده ثون گفت :

— بشارت ! زنده شد .

ناب ازینسخنهاامیدپیدا کرد . مهندس رابرهنه کردند . چونکه میترسیدند که مبادادروجودش ازاثرخوردن بسنگهای ساحل زخم دارنشده باشد. امادرهیچ طرف وجود مهندس اززخم ویاخراشیدگی هیچ اثری نبود . حالآنکه موجهامهندس رابساحل انداخته ، ساحل هم همه گی سنگلاخ . پس لازم بودکه دریکجای آن اثر زخم میبود . قضا زده هابه این حیران ماندند که بی هیچگونه زخم چسان ازمیان سنگستان ساحل تابه اینجا آمده باشد ؟ البته که این رابجزخودسیروس دیگرکسی واضح بیان نمیتواند . حالااصل کاراین استکه مهندس رابه صحت وعافیت رجوع دهند .

پانقروف ازناب پرسیدکه :

— آیاتوافندی خودرا مرده پنداشته بودی ؟

ناب — بلی ، اگرتوپ شمارا پیدا کرده درینجانمی آوردم افندی خودرادفن کرده خود رانیزبرقبرش میکشتم .

بعد ازان ناب به اینصورت حکایت خود رابیان نمود : ناب بعد ازانکه ازشمینه ها برامده ازهمان راههائیکه هر روزمیگذشت بجهت شمال روانه شده است. اگرچه امیدش برزنده گی افندیش نبود ، ولی میخواستکه جسدافندی خودرا یافته بدست خود دفن نماید . بقدرسی کیلومتر پیش رفته است ولی هیچ یك اثرونقش قدم نیافته .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 94 of 558

برزمینها ئیکه گذشته همه را از اثر انسان خالی یافته ، ناب یکسر بسوی بالا رفتن میخواسته است . زیرا به این واقف بود که موجها یك جسم مغروقرا بهمه حال بساحل می اندازد . ناب بعد از انکه تا به اینجا حکایت نمود گفت :

— اینهمه زمینها را بار بار گردش کردم ، ساحلی را که در اثنای مد و جزر از زیر آب میبرامد هم بدقت میدیدم هیچ یك اثری نیافته بودم . تا آنکه دیروز بوقت شام بر سر ریگهای ساحل نقش پای انسان را دیدم .

پانقروف — نقش پای ؟

ژه ده ئون — این نقش قدم از سنگستان کنار ساحل آغاز کرده بود نی ؟

ناب — نی نی ، اصل از ریگهای زیر آب بحر که در وقت جزر بود از طرف خود دریا آغاز میکرد . من چون این نقشهای قدم را دیدم دیوانه شدم . نقشهای قدم را پیروی کردم ، یکچند دقیقه بعد صدای یك سگ بگوشم آمد . دیدم که توپ است . توپ هم مرا به اینجا آورد . در اینجا هر اندازه کوشش کردم که افندی خود را بهوش آرم کامیاب نشدم . پس دانستم که وفات کرده . باز باخود اندیشیدم که پیش از انکه دفن کنم شما را نیز خبر بدهم . از اثر توپ را بر راه سمت جنوبی برابر کرده و چند بار نامهای شما را گرفته و بسمت جنوب اشارت کرده روانه نمودم .

ناب حکایهٔ خود را تا به اینجا رسانیده سخن خود را ختم نموده ، رفقا بحیرت افتادند . چونکه یافتن توپ شمینه هارا بیك قوهٔ خارق العادهٔ موقوفست . زیرا باوجودیکه شمینه هارا هیچ ندیده به یافتن آن کامیاب شده است هم بی آنکه در چنان باران شدید تر هم نشود .

رفقای ناب حکایه را بکمال دقت شنیدند . از این حکایت از حیرت بحیرت می افتادند . آیا موسیو سمیت چسان از دریا بی آنکه موجها او را به سنگهای ساحل زده یك جایش را افگار کند برامده توانسته است ؟ شایان حیرت یك نقطهٔ دیگر اینست که موسیو سمیت بعد از انکه از دریا برامده به این مغاره که گویا از بسیار وقتها آنرا میشناخته و بقدر نیم میل از ساحل دور افتاده سر راست آمده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 95 of 558

ژده‌ثون ازناب پرسید که :

— معلوم است که افندی خود را تو به این مغاره آورده ؟

ناب — نی من نیاورده ام .

پانفروف — مطلق که موسیوسمیت تنها خودش درین مغاره آمده است .

ژده‌ثون — البته همچنین باید باشد اماباور کردن این یکقدری مشکل مینماید :

این مسئله حل شدنی نیست . مگر که موسیوسمیت بسخن گفتن مقتدر شود .

رفقا دستها وپاها وو جود مهندس خود شانرا مالیده مالیده دوران دم آنرا آسانی دادند . مهندس بیچاره آهسته آهسته جان پیدا میکرد . اولادستهای خود را. بعد ازان سرخود راحرکت داد . ازدهنش بعضی سخنانی که دانسته نمیشدبرامدن گرفت .

ناب به افندی خود نزدیکشده متصل سخن میگفت . مهندس نمیشنید . چونکه زنده گانی هنوز تماماًعودت نکرده بود .

پانفروف ازموجود نبودن آتش بسیارمتأسف بود . جیبهای مهندس رامالید که بلکه یك کبریتی پیدا کند،ولی واسفا که بجزیکساعت دیگرهیچ چیزی درجیبهای اوموجودنبود . بنابرین قراردادندکه مهندس رابشمینه هابرند .

مهندس آهسته آهسته بجان گرفتن رو نهاد . یکقدری آب درحلقش بزچکانیدند . بعد ازکمی مهندس چشمهای خود راباز کرد . رفقاازایك مسروریت عظیمی استیلا نمود . ناب فریاد براورده گفت :

— هزار بارشکر! افندی من . آه افندی من !

مهندس رفقایی که دراطراف اوبودند یکان یکان از نظر گذرانید . وبسوی هر یك جدا جدایك تبسمی نمود . باز همان سخنی راکه قبل ازین گفته بود ودانسته نشده بود برزبان راند امااین باردانسته شد که میگفت :

— آیاجزیره است ، یاقطعه ؟

بنابرین سوال پانفروف تحمل نکرده گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 96 of 558

— اوموسیوسمیت ! حالا حیات شما برای ما لازم است جزیره باشد ، یا قطعه آن بما لازم نیست .

مهندس در مقام تصدیق سر خود را جنبانید ، وبخواب رفت . رفیقها اورا براحت گذاشته کنار رکشیدند . و به چارهٔ این افتادند که مهندس را بیك صورت راحتی به شمینه ها نقل بدهند .

ناب ، با نقروف وهاربر بیرون برامدند ، وبسوی تپهٔ ریگزاری که بران یکچند درختی معلوم میشد روانه شدند . در راه با نقروف دمبدم باخود میگفت :

— در وقتیکه انسان بزور و جبر نفس برارد آیا کسی این بخیالش میرسد که بگوید : « جزیره است ، یا قطعه » ؟ عجب آدمیست ! عجب مخلوقیست !

والحاصل با نقروف اینرا گفته ، وکله جنبانی تعجبانه نموده به تپه رسیدند ، درانجا شاخهای مناسب درختانرا بریده ، ودو شاخ راست محکم ودرازرا به قدر یك گز از همدیگر دورتر موازی یکدیگر نهاده ، ودیگر شاخها را بعرض درمابین آن چیده ، و آنهارا باخمچه هاوشاخه هاخوب بهم ربط داده ، وبرسر آنها رگهاوشاخه هاگذارا نیده یك سدیه یعنی زنبیلی که بمارا نرا بران برمیدارند بوجود آوردند . ساختن سدیه به چهل دقیقه تمام شد . وقتی که هر سه رفیق باسدیه در پیش ژه د ، ثون آمدند پون ظهر دو ساعت مانده بود .

درین اثنا مهندس از خواب بیهوشی که یکقدری پیشتر دران رفته بود بیدار شده ، برو رویش که تا بحال سراسر زرد و بیرنگ بود یکقدری رنگ پیدا شده بود ، یك عطسهٔ زده دست لرزان لرزان خود را بسوی رفقای خود پیش کرده با یکان یکان دست فشاری کرده گفت :

— یکقدری مرا راست کنید . ناب به آهستگی تمام از پشت سر در زیر بغلهای مهندس درامده ، وپا نقروف از دستهایش گرفته یکقدری تکیه دادندش . ژه ده ثون گفت :

— موسیو سیروس ! بی آنکه برشما زحمت شود آیا سخن مرا شنیده وجواب داده میتوانید

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 97 of 558

مهندس — بلی .

یانقروف — موسیو ژه ده ثون ! من میگویم که اگر مهندس ما ازین گوشت تتراس یك کمتری بخورد ، سخن شمارا بهتر شنیده میتواند .

اینرا گفته از سینهٔ مرغ یك پارچه بدهن مهندس کرد .

مهندس گوشت مذکور را یکقدری جوید . دیگر با قیماندهٔ گوشت تتراس را بر تاب و دیگر رفقاکه از گرسنه گی بحال فلاکت رسیده بودند تقسیم شد . توپ را نیز فراموش نکردند کشتیبان گفت :

— هرچه که باشد ، در ینوقت همینقدر ! هاموسیو سمیت : اینرا هم بشما بگوئیم که ما درجهت جنوبی یك خانهٔ بسیار مکمل داریم که اوتاقها ، وحولی وتحویلخانه ، وصندوقخانه وهمه چیزرا مالکست . یکچند درجن مرغهای شکار شده که هاربر آنرا (قو روقو) میگوید نیزداریم . برای شمایك سدیه نیز حاضر کرده ایم . درهروقتی که بخواهید شمارا به اقامتگاه خود برده میتوانیم .

سیروس — تشکر میکنم دوست من . خوب بگوبه بینم ژه ده ثون چه میگوئید ؟

ژه ده ثون همه واقعه هائیکه برسرشان آمده بود ازوقت افتادن مهندس به بحر تا به اینده همه رایکان یکان نقل وبیان نمود .

سیروس سمیت با یکصدای لرزانی پرسیدکه :

مهندس — لکن آیاشمامرابرسرسنگهای ساحل نیافته اید ؟

ژه ده ثون — نی ، ماشمارادرهمین مغاره یافته ایم .

مهندس — آیادرین مغاره شمامرانیاورده اید ؟

ژه ده ثون — نی .

مهندس — آیااین مغاره ازدریاچقدرمسافه دارد ؟

ژه ده ثون — بقدرنیم میل که ماهم این مسافه رادیده از آمدن شمانابه اینجا متحیر مانده بودیم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 98 of 558

مهندس — اینمسئله بسیار عجیب است .

کشتیبان در نجا پرسید که :

— موسیو سمیت ! آیالطفاً باحکایه میتوانیدکه بعداز افتادن تان بدریاچه حالها شما آمده است ؟

سیروس سمیت یاد آوریهای خود راجمع کرد که آنهم بسیار مختصر یك چیزی بود، بعد از انکه بدریاافتاده بقدریکچندقولاج درزیردریافرورفته است وقتیکه برسطح بحر بالابرامده درپیش خودیك چیزدیگری رادرحرکت یافته است که آنهم (توپ) وفا داربوده ، وچون سرخودرا بالاکرده ازباالون اثری نیافته است ، ساحل راقدریست میل مسافه تخمین کرده بشناوری آغاز نهاده است ،امابعدازکمی یك جریان شدتناکی گرفتار آمده موجهااورایکسربسوی شمال برده است . درانجاباتوپ یکجا غرقشده، ازخود درگذشته است . بعد ازان نمیداند که چه شده وچه نشده .

با تعروف گفت :

— بعدازاز امن میکویم که چه شده ؟شمارا موجهای آب بخشکه انداخته شماهم تابه انجابپای خود روان شده آمده اید . چونکه تاب شمارا به اثرقدم شمایافته است .

مهندس به اندیشه فرورفت . بعدازان گفت :

— بلی . همچنین باید باشد . چونکه دیگرچیزی صورت نمیگیرد اما آیاشمادرنجاها هیچ اثرانسانرا ندیده اید ؟

ژه ده ثون — نی ، هیچ اثرانسان راندیدیم . هم اگرانسان شمارا رهایی میداد، بعد ازانکه درنجاآورده بود چرا ترك داده میرفت ؟

مهندس — راست میگویی دوست من ، ببین تاب! مبادا که تومرادرکناردریافته درنجاآورده نباشی وبازفراموش کرده باشی ؟

تاب تامیخواست که درمقام انکارچیزی بگوید ، مهندس سخن اورابریده گفت :

— منهم عجب سخنهایی میگویم . تاب ، مانند من غرق نشده بودکه عقل خودرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 99 of 558

ضایع کرده ایچنین سخن بزرگیرا فراموش کرده باشد ! خوب آیا اثر قدم من تابحال موجود است ؟

تاب — بلی ، دیگر نقشهارا اگرچه باد وباران خراب کرده اما در دهن مغاره هنوز یکدو نقش باقیست .

مهندس — تراخدایانقروف، همین بوت مرا گرفته ببین که بران نقش برابر هست یانی ؟

یانقروف برای اجرا کردن امر مهندس بیرون برامد . بعد از کمی یانقروف وهاربر درامده از برابربودن بوت با نقش قدم خبردادند . دیگر هیچ شبهه باقی نماند . چونکه معلوم شدکه نقش پا ازبوت های خود مهندس بوجود آمده . بناءً علیه حکم شد که سیروس سمیت بپای خود به این مغاره آمده است و السلام !

مهندس بگرداب تفکر فرورفت . بعد از لحظهٔ برای قطع نمودن شبهه هاووسواس های رفقا سر براورده گفت :

— معلوم شد که دروقت آمدن خود درینجا بصورت وقتی قوهٔ مفکره ام را غائب کرده ام . ومانند یك آدمی که بنوم مقنا طیسی یعنی (خواب صنعی) گرفتار آمده باشد بی آنکه ازحرکات خود خبردار باشد به اینجا آمده ام . زه بلد من هم توپ شده است . بیا ای سگ وفادار من بیا ! . . . .

حیوان وفا نشان به این گفتهٔ افندیٔ خود هماندم برزانو های افندیٔ خود بر جهید ، وبمسروریت تمام یکصدایی بر کشید .

بوا قعیکه درباب رهایی یافتن مهندس بجز همین تأویل دیگر یك جهت معقولی پیدا نمیشود . نزدیك بوقت پیشین بودکه یانقروف از رفتن مهندس بسوی شمینه ها سوال کرد . مهندس خواست که برپا بخیزد . اما ازبیقوتی بر شانهٔ هاربر به تکیه کردن مجبورشد . یانقروف گفت :

— زحمت مکشید موسیو سمیت . شمارا دردولی میبریم .

بعدازان سدیرا که ساخته بودند آوردند . مهندس را بران خوابانیدند تاب ویانقروف

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 100 of 558

ازدوطرف آن گرفته براه افتادند . از نجا تا بشمینه ها ۸ میل مسافه دارد که بسد
سدیه‌به شش ساعت قطع کردن آن لازم میآید بادا گرچه بشدت میوزید اما هوا صاف
وباران ایستاده شده بود . مهندس بردست خود تکیه زده اطراف را از نظر تفتیش
میگذرانید . بقدر دوساعت رفته بودند که خواب بر وغلبه کرده ازخود در گذشت .
نزدیك شام بود که بشمینه هاداخل شدند . مهندس هنوز از بیهوشی نیکه دانن
بهوش نیامده بود . پانفروف بکمال حسرت ونومیدی خرابیها وزیانها نیکه طوفان
درشمینه ها بهم رسانیده بود مشاهده کرد . چونکه موجهای بحر در داخل شمینه
درامده آتش ومرغکان شکار شده ، وهیزم وهمه موجودات شمینه را پاك شسته و
رفته بود . پس ازین یك حسرت والم پانفروف را حساب بایدکرد !!! . . .

باب نهم

مهندس درنجاست — تجربه های پانفروف — آیا جزیره است
یاقطعه ؟ — فکرهای مهندس — آیا کدام نقطهٔ بحر محیط
است ؟ — شکار — یک دود پرسود .

پانفروف بیك چندکله خبر دهشت اثر محو شدن آتش را برفقافهما نیدان واقعه
برهریك ازقضا زده گان جداجدا تأثیرها اجرانمود . تاب ازفرحت وسروریکبارگی
شدن افندی خود داشت پروا نکرد . هاربرتا یکدرجه به تأسفات پانفروف انضمام
ورزید . آمدیم برژه ده ثون : اوبجواب پانفروف گفت :

— اگر راست میپرسی این مسئله چندان کاری نیست که موجب اینقدر اندیشه و
افسوس باشد !

پانفروف — توچه میگوئی بابا ! آتش نیست آتش ، بعد ازینهم بی آتش ماندیم .

ژه ده ثون — بگذار بابا ! اینچه سخن است که تومیگوئی ! . . .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 101 of 558

پانفروف — میگویم که هیچ چارهٔ آتش دردادن هم نیست .

ژه ده ثون — عجب فکرها ...

پانفروف — اما موسیو سپیله ! خود تان هم میدانید که ....

ژه ده ثون سخن او را بریده گفت :

— جان من پانفروف ! آیا مهندس در نجاست ؟ البته برای ما چاهٔ آتش دردادن را می یابد اندیشه مکن .

پانفروف — آیا با چه چیز ؟

ژه ده ثون — با هیچ .

پانفروف به این سخن یك جوابی نیافت . زیرا پانفروف را هم همین اعتقاد بود که مهندس چارهٔ آتش را میکند . زیرا مهندس یك آدمیست که بر همه معلومات و فنون بشریه آگاهست . در پیش این چار نفر با مهندس در یك جزیرهٔ خالی یکجا بودن ، و بی مهندس در یکی از شهرهای متمدن امریکا بودن یکسانست . چون سیروس سمیت موجود باشد همه کارهای خود را تمام میدانند . چون او باشد بهیچ نومیدی نمی افتند . اگر یك کسی بیاید و به ایشان بگوید که شما بر یك جایی ایستاده اید که آنرا حالا یك زلزلهٔ مدهشی زیر و زبر کرده در میان امواج بحر محو و ناپدید میسازد . اینها بجوابش میگویند باش تا از مهندس بپرسیم .

اما در ینوقت مهندس بخوابست از وهیچ استفاده نمیشود . در اول امر مهندس را در اوتاق نخستین شمینه ها بردند ، و از علفهای خشك برای اویك بستری ساخته بی آنکه از خواب برخیزانندش آهسته بران خوابانیدند که این خواب برای مهندس در ینوقت از غذا نافعتر بود .

طعام شبینهٔ قضازدگان خیلی خفیف بود . یعنی تنها از (لیتودوم) عبارت بود . اما هار برتو جوان یك نبات بحری نیکه خیلی مغذیست نیز با آن علاوه کرد که قضازدگان آنرا بر سر لیتودوم مهاجوبده خیلی لذت از ان گرفتند . شب هوا خیلی سرد شد ، چون طوفان

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 102 of 558

دیشبه شمینه هارا خراب کرده بود ، وشکافهای آنرا که هاربر وپانفروف بسته بودند به آب شسته بود جریان هوا شمینه‌ها را خیلی سرد ساخته بود که اگر قضا زده گن مهندس خود را با لباسهای خود شان نمیپوشانیدند بیچاره بسیار خراب میشد .

رفته رفته سردی هوا بیشتر شده میرفت . از همه بدتر اینکه چارهٔ دفع آن که عبارت از آتش است نیز موجود نیست . پانفروف ازین حال بسیار مضطرب شده بچارهٔ پیدا کردن آتش آغاز نهاد . اولا یك دو سنگ خشك پیدا کرده آنها را بیکدیگر زدن گرفت . ناب نیز بمعاونت برخواست هرانقدر که کوشش کردند هیچ یك شرریکه چیزی را سوزانده بتواند حاصل نشد .

پانفروف سنگها را بقهر بیکدیگر افگنده یك دو پاره چوب خشك را گرفت وبشدن هرچه تمامتر بریکدیگر بمالیدن آغاز نهاد . بقدر یك ساعت کامل ناب واو به این عملیات مشغول شدند که از چوبها کرده خود شان زیاده تر گرم شدند . بیچاره ها در میان عرق غرق شدند ولی هیچ فایدهٔ حاصل نشد پانفروف بغضب تمام چوبها را بیکسو افگنده گفت :

— هرکس بگوید که وحشیان به اینصورت آتش در میدهند گوی اورا فشار خواهم داد . هرکس که بمالیدن چوبها بریکدیگر آتش در داده بتواند من خود را در میدهم .

پارچه های چوبیکه پانفروف بیکسو افگنده بود هاربر آنرا گرفته بشدت زیاده تر ازان مالیدن گرفت . کشتیبان اینرا دیده از خنده خود داری نتوانسته گفت :

— هله ، هله شیربچه ، به بینمت !

هاربر — نی مقصد من آتش در دادن نیست بلکه خودم را گرم کردنست .

و الحاصل از آتش در دادن ناامید شده هرکس بیکطرفی افتاده بخواب رفتند .

روز دیگر یعنی در (۲۸) مارت وقتیکه مهندس از خواب برخواست رفقای خود را دید که بدورش جمع آمده اند . امروز باز اول سخن مهندس همین بود که گفت :

— آیا جزیره است ، یا قطعه ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 103 of 558

پس دیده میشود که فکر یگانهٔ مهندس بر همین نقطه معطوف است. پانفروف گفت:

— موسیو سمیت! این را از ما بپرسید. چرا که ما نمیدانیم.

مهندس — آیا شما تاپخال نمیدانید؟

پانفروف — نی تاپخال نمیدانیم اما چون بگردیم البته خواهیم دانست.

مهندس — چون چنین است گردش کنیم.

اینرا گفته مهندس برپاخواست.

پانفروف — ماشاء الله! این از همه خوبتر! چقدر زود!...

مهندس — بسیار گرسنه ام. اگر یکقدری خوردنی بمن بدهید ضعف وناتوانیم سراسر رفع خواهد شد.

پانفروف بعد ازیکقدری سکوت گفت:

— واحیفا که خوردنی نداریم. زیرا آتش موجود نیست. وهم امید پیداشدن آنرا نیز نداریم.

اینرا گفته ومسئلهٔ آتش را از اول تا آخر بیان نمود. مهندس گفت:

— به بینیم، اگر یك جسمی مانند قف وسنگ چقماق نیابیم!

پانفروف — خوب، اگر نیابیم؟

مهندس — کبریت میسازیم.

پانفروف — آیا کبریت مساله دار؟

مهندس — بلی.

ژه ده ئون — دیدی پانفروف! نگفتمت که اینقدر جای تأسف نیست؟

اگرچه پانفروف این کار را چندان آسان ندید اما اعتراض هم نکرد. آسمان صاف بود. آفتاب طلوع کرده باشعاعات زرین خود اطراف را تزئین نموده بود.

مهندس بعد ازانکه بهر طرف یك نظری انداخت بریك سنگی بنشست. هاربر پیش آمده یکچند دانه (مدیه) ویکقدری سبزهٔ بحری بمهندس تقدیم نموده گفت:

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 104 of 558

— این است موسیوسمیت ، خوراك ما عبارت ازهمین است .

— مهندس تشکر میکنم فرزند . برای امروز صبح کفایت میکند .

اینرا گفته و (مدیه) هاراکه نیزازجنس حیوانات صدفیهٔ بحریست تناول نموده، برسر آنهم آبی که هاربردرمیان پوست یك مدیهٔ بزرگ آورده بودنوشیده، بعدازان برفیقان خودگفت :

— پس معلوم شدکه شما نمیدانیدکه اینجاجزیره است یاقطعه ؟

هاربر — نی موسیوسیروس نمیدانیم .

مهندس — اینرافردابخودمعلوم میکنیم که چیست ، وتافردادیگرهیچ کاری نداریم .

یانقروف — نی نی ، کار بسیار مهمی داریم .

مهندس — چه کار ؟

یانقروف — آتش دردادن !

مهندس — اندیشه مکن یانقروف آتش می یابیم . دیروزکه مرابه اینطرف می آوردید درجهت شمالی یك کوهی بنظرم برخورده بود آیاشماهم آن کوه رادیده اید ؟

رفقا — بلی یك کوه بلندی راازدور دیده ایم .

مهندس — اینست که فردابران کوه برامده می بینیم که آیااین یك جزیره است یاقطعه؟

یانقروف — آیاآتش چسان خواهد شد ؟

مهندس بمسئلهٔ آتش جواب نداد . وچنان معلوم میشد که به اینمسئله گویاهیچ پرواندارد . بعد ازانکه یکچند مدت ساکت بماندسربراورده گفت :

— دوستان من ! اگرچه حال ما چنان یك حال پسندیدهٔ گوارایی نیست، ولی خیلی ساده وآسان یك حالیست . زیرا ازدوحال خالی نیست : یااینست که دریك جزیرهٔ افتاده ایم یادریك قطعه . اگردرقطعه افتاده باشیم راه زده آخریك شهر یایك قصبهٔ میرسیم ، واگرجزیره باشدبازهم ازدوحال بدرنیست یااین جزیره باانسان مسکونست ، ویاازانسان خالی وغیرمسکونست . اگرمسکون باشدباساکنان آن راست

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 105 of 558

آمده یك چارهٔ برای خود جستجو میکنیم . واگر خالی و بی انسان باشد خود ما یك چارهٔ می اندیشیم .

پانقروف — الحق که بسیار ساده ، وبسیار آسان . اما آتش چسان خواهد ؟

بازدرینباب به پانقروف کسی جواب نداد . بچاره پانقروف یك آه سردی کشیده خاموش ماند .

ژه ده ثون — موسیو سمیت ، قطعه ، ویا جزیره بودن اینجا را فرداخواهیم دانست ، اما آیا اینرا چسان خواهیم دانست که در کدام نقطهٔ کرهٔ زمین خواهیم بود ؟

مهندس — بصورت محقق نمیدانم . اما از روی تخمین چنان گمان میبرم که در کنار بحر محیط کبیر هستیم . تاوقتیکه از ریشموند بهوا شده ایمباد از جهت شمال غربی بسوی جنوب شرقی دروزیدن بود . شدت وزش آن نیز اثبات میکند که از همین جهت وزش خود بدیگر جهت تبدیل وزش نکرده باشد . لهذا به این سبب حکم میشود که باد ما را در جزایر (پومو تو) یا (زه لاند جدید) انداخته باشد . پس اگر چنین باشد برگشتن ما بسوی وطن آسان میشود البته درینصورت مینها یك معاونی برای خود پیدا خواهیم کرد . اما اگر در یکی از جزیره های خالی وغیر مسکون بحر محیط افتاده باشیم درانصورت میباید که چارهٔ معیشت وزندگانی خود را بصورتی که هیچ بر امدنی نیستیم بیندیشیم که اینرا هم فرداخواهیم دانست .

ژه ده ثون — چه ! ! هیچ بر امدنی نیستیم گفتید ؟

مهندس — البته ؛ اگر در یك جزیرهٔ خالی و غیر مسکونی باشیم بیهوده امید خلاصی را چسان بکنیم .

پانقروف — بسیار خوب ! اگر این یك جزیرهٔ خالی هم باشد ما چنان امید کنیم که از راه وا پور ها بیرون نیست . روزی از روزها خواهد شد که یك وا پوری در نجا بیاید و ما را رهایی دهد .

مهندس — اینرا نیز فردا که برگوه برائیم خواهیم دانست .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 106 of 558

پانقروف — آیاوجود شما تحمل وتوانائی فردابرامدن کوه‌را خواهدداشت ؟

مهندس — امید دارم . امابشرطیکه امروز شکارهای خوبی برای مابیارید .

پانقروف — موسیوسیروس ! هرگاه شمابرین یك اعتمادداریدکه شکارهائیکه آور ده شودبا آتش کباب کرده خواهد شد منهم بشما خاطرجمعی تمام میدهم که شکارهای خوب واعلابرای شمابیارم .

مهندس — چون چنین است بیغم باشیدکه کباب حاضراست .

بنابرین زه‌دهٔ تون و مهندس درشمینه هاماندند ، پانقروف ، هاربر ، ناب توپ را باخود گرفته برای شکار وهیزم بسوی جنگل روانه شدند . هرسه رفیق بعداز طلوع بدوساعت براه افتادند . هاربر مسترنج ، ناب مسرور بود . پانقروف باخودمیگفت:

— هرگاه بشمینه ها برگردیم و مهندس آتش افروخته باشد الحق که کرامن کرده خواهد بود !

وقتیکه بکج گردی نهررسیدند پانقروف پرسیدکه :

— آیااول شکاری شویم ، یاهیزم کش ؟

ناب — اول شکاری ، ببینیدکه توپ ازحالابجستجوافتاده !

هاربر ، پانقروف ، ناب هریك ازیکدرخت بزرگ ارچه یکیك عصاچوب راست وصفائی کنده وسرآنهارابا سنگهاتیزکرده ازعقب توپ درجنگل درامدند . درختهای جنگل همه ازنوع ارچه ، ونشتر وصنوبرمیباشد . حتی در بعضی جاها درختهای ارچه آنقدر بزرگی وجسامت پیداکردهکه اگرآنرامهندس میدیدمیدانست که این سرزمین بکدام بقعه منسوبست . شاخهای خشکیدهٔ ازهم ریخته در بعضی جاها خرمنها تشکیل کرده بود . هرانقدرکه پیشتر میرفتند جنگل غلوشده میرفت ، وراهرابرهروان دشوارمیساخت . ازراه هیچ اثری در جنگل دیده نمشود ، وچنان معلوم میشودکه ازوقتیکه این جنگل خلق شده هیچ انسانی دران قدم ننهاده . لهذا پانقروف برای آنکه دروقت برگشتن راه راگم نکنندبرتنه های درختها بعضی اشارتها

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 107 of 558

ونشانه ها میگذاشت .

بقدر یکساعت بهمینصورت در جنگل راه پیمودند . ولی هزار افسوس که بهیچ شکاری برنخوردند . کشتیبان خطای خودرا دانست . زیرا کنار نهررا گذاشته در میان جنگل در آمده بودند . لهذا بازپس گشته ساحل نهررا گرفتند . ناب پانقروف را خطاب کرده گفت :

— خوب پانقرف ! اگر شکاری که به افندی من وعده کردهٔ عبارت از همین باشد به آتش بسیار احتیاج ندارد !

پانقروف — صبرکن ناب ! تنها شکار نی بلکه : ....

ناب — بلکه چه ؟

پانقروف — بلکه آتش هم موجود نخواهد بود !

ناب — مگر شما برسخن افندی من اعتماد ندارید ؟

پانقروف — دارم .

ناب — پس چرا بر آتش افروختن او باور نمیکنید ؟

پانقروف — اگر راست بگویم تا آتش را بچشم خود نه بینم باور نمیکنم والسلام .

ناب — چون افندی من بگوید که آتش افروخته خواهد شد البته که می افروزد .

پانقروف — دیده خواهد شد !

شمس تابان هنوز ربع دایرهٔ سمارا تجاوز نکرده بود شکار نیز تا بحال پیدا نشده بود . ولی توپ ورفقا از تجسس وتفحص وانه ایستاده بودند . درین اثنا نظرهاربر بر یکدرختی برخورده وفریاد براورده !

— آه به بینید ! درخت بادام .

الحق که درخت بادام بود . اما بادام جنگلی ، وبادام بسیاری داشت . این نوع بادام جنگلی در اوروپا وامریکا بسیار پیدا میشود ، وخوب لذت دارد .

رفقا بر درخت مذکور هجوم بردند ، وبادام بسیاری جمع کرده جیبها و بغلهای خودرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 108 of 558

پر کردند . پانقروف گفت :

— برای کسانیکه در جیب شان یکدانه کبریت پیدا نشود اگر بجای گوشت (میدهٔ) خام ، وبجای نان سبزهٔ دریایی ، وبجای میوه بادام جنگلی میسر شود بسیار است !

هاربر — شکر کنیم ، شکایت نکنیم .

پانقروف — اولاد ! من شکایت نمیکنم ! بلکه هزار بار شکر هم میکنم : اما چاید کرد که دلم بسیار کباب میخواهد ، آه . . . .

درین اثنا ناب آواز داده گفت :

— بخدا توپ یك چیزی دید ! اینست که گوشهایش تیز شده دویدن میخواهد ،

هنوز این سخن را تمام نکرده بود که توپ عو عو کرده در یك سوراخ بغلهٔ (ر) خود را پرتاب نمود ، واز سوراخ بعضی صداهای عجیب یك حیوان غریب برامدن گرفت .

پانقروف باهاربر وناب از پی سگ درمیان بوته زارهای بهم پیوست پرگل و آب درامدند ، دیدند که سگ از گوش یك حیوان عجیب الخلقتی گرفته ، وحیوان دست وپا میزند که خود را پرهاند . ناب تا میخواست که عصاچوب خود را بحیوان حواله نماید حیوان گوش خود را بدهن سگ گذاشته فرار نمود . سگ از عقب آن دوید در اثنائیکه میخواست به او برسد حیوان در یك دند آبی که در آن جا موجود بود خود را بینداخت ، وغوطه خورده از نظر پنهان گردید .

این حیوان بطول دو نیم قدم بود . جامه اش خاکی بسیاهی مایل ، وپنجه هایش مانند مرغ آبی پرده دار ، ودمش مانند دم قوندز ، وپوزش بمنقار قوتان مشابه بود .

هاربر طبیعت شناس ازروی درسهای تاریخ طبیعی که خوانده بود نام این حیوان را (اورنیتورنگ) بیان کرد که از نوع حیوانات (قاضمه) میباشد وهم از فصیلهٔ (ذومعیشتین) است که هم در آب وهم در خشکه زندگانی میکند .

والحاصل اگرچه سگ خود را در عقب آن به آب بینداخت ولی حیوان چون در زیر آب غوطه خورده بود فائدهٔ حاصل نشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 109 of 558

هاربر گفت — صبر کنیم حالا برای نفس گرفتن برروی آب میاید .

تاب — آیا درزیر آب خفه نمیشود ؟

هاربر — نی این ازحیوانا تیست که هم در آب وهم درخشکه زیست میتوانند . اماهرچندکه در آب باشد بازبرای نفس گرفتن مجبوراست که برسطح آب براید .

سخن هاربر راست برامد . بعد ازیکچند دقیقه حیوان برسطح آب بالابرامد . توپ یك حمله ازگلوی حیوان گرفته بیرونش کشید . عصاچوب تاب نیزیك ضربه اورابرزمین غلطانید . پانقروف به آواز بلند گفت :

— هوررا ! اگریك آتش خوب داشته باشیم چه اعلاکبابی خواهیم خورد !

هاندم شکارراببشانه انداخت . وقت چون قریب بعصررسیده بود اشارت عودت رابداد . درخصوص رهنمایی بسوی شمینه ها توپ بسیارمددرسانی مینمود . زیراجنگل آنقدربهم پیوست وجربودکه رهروان راه آمدگی خودشا نزاید شواری پیدامیکردند . بعد ازنیساعت بکنار نهرواصل شدند . درانجاپه اصولیکه پیش ازین کرده بودند جالهٔ هیزم خود راتنظیم داده وآنرا پراز هیزم کرده در نهرانداختند . و دیسمان آنرا گرفته برکنارنهرروانه شدند .

پانقروف چون از آتش امید وارنبود این زحمت هیزم کشی را بیهوده و نافله میپنداشت . اماچون بشمینه ها نزدیك شدند پانقروف بیحابا « هوررا » گفته فریاد برآورده شمینه هارانشان دادکه یك دودبسیار لطیف وشیرینی ازمیان سنگهابالامیبرامد .

باب دهم

یك اختراع مهندس — ملاحظات مهندس — جنگل — اراضی وولقانیك — گوسفندهای کوهی — سطح مایل — نخستین شب خوابیدن .

بعد ازیکچند دقیقه شکاریها درپیش یك اوجاغی که یك آتش بسیار اعلایی دران می

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 110 of 558

سوخت جمع آمدند ، مهندس ، ومخبر در انجا بودند پانقروف شکار خود را بردوش داشته بی آنکه یك کلمه سخن بگوید بیك حیرت و الهانهٔ مسرورانه گاه بسوی آتش و گاه بسوی مهندس هینگریست .

ژه ده ثون به پانقروف گفت :

— چسان دوستم ! آیا خوب آتش نیست ؟ این شکاریکه آورده اید آیا به این آتش بخوبی پخته نمیشود ؟

پانقروف — از برای خدا بگوئید ، که درداد ؟

ژه ده ثون — آفتاب !

بواقعیکه جواب ژه ده ثون صحیح بود . آتش شانرا آفتاب درداده بود ، پانقروف زیاده تر بحیرت افتاده هیچ نگفت :

هاربر از مهندس پرسیدکه :

— آیادر نزد شما پرتوسوز یعنی ذره بین موجود بود ؟

مهندس — نی اولادم ! پرتوسوز موجود نبود لکن پرتوسوز ساختیم .

مهندس اینرا گفته وپرتوسوزیکه ساخته بود و آتش را به آن افروخته بود نشان داد .

این پرتوسوزی که مهندس ساخته بود از آئینه های روی ساعت خودش و ساعت ژه ده ثون مرکب شده بود که مهندس هر دو شیشهٔ ساعت را کنید مقعر یعنی محدب یعنی برامدهٔ آنها رابسوی بیرون آورده طرف معقر یعنی طرف جفور آنهارا همدیگر برابر آورده ، ودرون آنرا از آب پر کرده ، وکنارهای آنرا با کتیرهٔ چسبناك درختان جنگل باهم چسپانیده ، وخس و خاشاك بسیار باریك وخشك را بضیای محراق پرتوسوز درداده این آتش رابوجود آورده است .

پانقروف بعد ازانکه این آله را تماشا کرد بکمال حیرت بسوی مهندس نظر کرد وازفرحت ومسرت بی اندازهٔ که به اوروی داده هیچ چیزی نگفته تنها به ژه ده ثون

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 111 of 558

همینقدر گفت :

— مخبرافندی ، اینرا بکتابچهٔ یاد داشت تان قید بکنید .

مخبر — خاطرجمع باشید قید شده است .

پانقروف شکاریکه آورده بود پوست کرد ، و پاك نمود بیك چوب محکمی در کشیده برروی آتش چرخ داده چرخ داده یك کباب بسیارمکمل واعلایی پخته کرده .

وقتیکه مهندس وژه دهثون تنهاماندند بودند غیراز آتش افروختن در خصوص سرعت کاری شمینه ها نیز بخوبی کوشش ورزیده خرابیهائیکه ازطوفان دیشبه بظهور رسیده بود آنرا اصلاح کرده همه سوراخهاوشکافهای شمینه رابندکرده بود .

بعد ازانکه این کارهارا به انجام رسانیدند ، سیروس سمیت بسوی کوهی که ازدور بنظرمی آمد عطف نظرکرده یك مدت نگریستن گرفت . وازین دیدنش چنان معلوم میشدکه مسافهٔ آنرا تابه اینجاتخمین کردن میخواست . مهندس دوری این کوه را از جای خودشان بقدرشش میل وبلندی آنرا ازسطح بحربقدر ۳۵۰ قدم تخمین کرده توانست . پس یك آدمیکه برین زروه براید اطراف خود رادرداخل یك دایره ئیکه بوسعت پنجاه میل باشد دیده میتواند . لهذا مهندس گمان میکرد که ازانجا بحل کردن مسئلهٔ مهمهٔ که « آیاجزیره است یا قطعه ؟ » موفق وکامیاب آید .

امشب یك طعام بسیار مکملی تناول کردند . کباب بسیار لذیذ شده بود . بعد ازکباب تخم مرغ ، وسبزهٔ دریائی ، ومیدیه ، وبادام جنگلی برای فلاکت زدگان بالون عادتاً یك ضیافت ومهمانی بزرگی شمرده میشد . دراثنای طعام مهندس هیچ سخن نگفت ، فکرش باسیاحت فردائی مشغول بود .

پانقروف یکچند باردرباب بعضی کارهائیکه بعدازاین بروی کار آید اگرچه یکچند فکرورأی بیان کرد امامهندس سرخودراجنبانیده به این جواب اکتفاورزیده گفت:

— فردامسئله رابخودمعلوم کرده بعدازان بکاروحرکت آغاز خواهیم کرد .

بعدازطعام یك بغل چوب دیگر نیز دراوجاغ انداختند . همهٔ مسافران که سگ

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 112 of 558

نیز با آنها داخل بود بیك خواب بسیار عمیق فرو رفتند . در شب هیچیك حادثه بوقوع نیامد . روز دیگر یعنی در ۲۹ م مارت چون بوقت صبح از خواب برخاستند هرکدام در وجود خود یك توانائی و قوت کامل برای اجرای کشفیات در خود حس میکردند .

باقی ماندهٔ طعام دیشب تا به بیست و چار ساعت برای سد رمق گرسنگی فلاکتزده گان کافی مینمود . اینراهم امید داشتند که در راه شکار هم بیابند ، واینرا نیز امیدوار بودند که در بنقدر راه دور و دراز سنگ چقمق نیز پیدا کنند . لهذا برای احتیاط با نفروق نصف یکدانه دسمال نازدانهٔ کتانیش را که در جیب داشت پاره کرد برای در گیران سوختاند و سوختهٔ آنرا باخود برداشت .

هنگامیکه فلاکتزده گان باعصاچوبهائیکه برشانه داشتند از دروازهٔ شمینه های خود براه شدند هنوز توصیح دمیده بود . بنابر رأی پانفروف از راهیکه درداخل جنگل تابحال یکدوبار از ان گذشته اند رفته بکوه برایند ، ودروقت برگشت ازیك راه دیگری بشمینه های خود بیایند . برهمین رأی قرار برحرکت داده کنار چپ نهر را گرفته تابجائیکه بجانب جنوب غربی نهر یك دورخمی پیدا کرده بود برفتند . وازانجا نهر را ترك داده درمیان جنگلی که تابه یکجای آن دیروز رفته بودند داخل شدند ، وقریب یکنیم ساعت رهپیمائی کرده به نقطهٔ منتهای غربی جنگل رسیدند .

زمینهای مرطوب گل آلودیکه تابه اینجا دوام نموده بود تمام شده از اینجا ببعد زمین یك بلندی خفیفی پیدا کردن گرفت گاه گاهی بعضی حیوانات عجیب و غریب نیز ظهور کرده ازپیش روی شان بگریخت . توپ در پی آنها میدوید ، و وولف آنرا میکرد امامهندس سگ را فریاد داده از دویدن مانع میشد ، زیرا مهندس یك آدمیست که چون یکبار فکر و خیالش بیکچیزی مشغول شود ممکن نیست که بدیگر چیزی حواس جمع دقت نماید . درینوقت یگانه فکر و خیال آن آدم همین است که برکوه بالارامده مسئلهٔ مهمهٔ (آیا جزیره است یا قطعه ؟) را حل کند . شکار رانی بلکه راههای را که

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 113 of 558

بران میگذرد نیز از نظر دقت خود نمیگذراند .

بعد از انکه بقدر دو نیم ساعت راه رفتند از جنگل بدامنهٔ دشت برامدند که ازین دامنه صورت تشکل اطراف و جوانب زمینها بخوبی بمیدان برامده کوهیکه در مقابل شان بود از دو زروه متشکل شده بود . زروهٔ اول آن که بلندی آن بقدر دو هزار و پنجصد قدم تخمین میشد بیك شکل غریب و عجیبی بر دیگر زروه ها موضوع شده بود . درمابین تپه هائیکه کوه ازان تشکیل یافته بسیار مجرا ها و شیله های تنگ تنگی حاصل شده است که میان این دره ها و شیله ها با درختان سبز و خرم جنگلی مزین شده است .

بر سر زروهٔ اول یك زروهٔ کوچك مائل دیگر نیز موجود است که سطح خارجی این زروه از سنگهای سرخ رنگی مرکب است . این است که فکر مهندس با لا برامدن همین زروه است در نجار فقایکقدری مکث و آرام نموده بر پشته ها و تپه های کوه بالا شدن گرفتند .

سیروس سمیت گفت :

— مادر یك اراضی وولکانیك میباشیم .

در راه متصل بسنگهای بسیار بزرگ و جسیمی برمیخوردند که برای بالا برامدن و گذشتن ازان قضازده گان بمعاونت و مددکاری همدیگر خود محتاج میشدند . در میان سنگها درختهای بوته مانند غلو موجود است .

در را هیکه بران میگذشتند هاربرا ثر قدم بعضی جانوران بزرگ تیز پنجه را که بتازه گی ازانجا گذشته بودند نشانداد .

یانقروف گفت :

— چنان میپندارم که این آغایان محترم به آسانی این جاهای خود را برای ما وا گذار نشوند .

مخبر زده ئون که در هندستان شکار پلنگ ، ودر افریقا شکار شیر را بارها اجرا کرده بود بجواب یانقروف گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 114 of 558

— یك چارهٔ رهایی برای جان خود خواهیم یافت . اما حالا میباید که به بصیرت و آگاهی حرکت کنیم .

قضا زده گان آهسته آهسته بالا میشدند . در راه به بسیار جا ها شیکه گذشتن ازان خیلی دشوار مینمود تصادف مینمودند . حتی گاه بیکبار در پیش روی شان جان شکافته گیهای چقور چقوری میبرامد که بقدر ساعتها وقت خود را ضایع کرده بدور آن بگردش مجبور میشدند . در وقت پیشین بود که فلاکتزده گان بالون برای طعام خوردن و استراحت کردن در زیر درختهای صنوبر بسیار بلند ، و در کنار یك جویبار کوچك بس لطیفی که شلاله هاوشرشره هاتشکیل داده در جریان بودن توقف و آرام ورزیدند که تابه اینجا تنها نصف سطح مایل نخستین را طی نموده بودند . و به اینحساب چنین تخمین میکردند که امروز همین سطح مایل نخستین کوه را طی بتوانند .

درین نقطه بحر خیلی فراخ در پیشگاه نظر سیاحان عرض وجود مینمود ، اما این معلوم نمیشد که آیا این جزیره است ، یا از یکطرفی بخشکه مربوط است ؟ ازین سبب مسئلهٔ مهمهٔ که موسیو سمیت را بمراق فوق العادهٔ انداخته بود در ینوقت حل نشد .

بعد از وقت پیشین بیکساعت باز به برامدن آغاز نهادند . یکسر بسوی جنوب غربی بالا برامدن ، و از میان بیشهٔ بهم پیوست درختهای بوته مانندی گذشتن شان ضروری گردید . در میان این بیشهٔ بهم پیوست بسیاری از (ترا پوغان) نام مرغهائیکه از جنس ماکیان خانگی میباشند دیده شد . چیزیکه این ترا پوغانها را از مرغ خانگی تفریق می داد این بود که در زیر گلو ، و بالهای این مرغان پرهای بسیار دراز دراز لطیفی موجود بود . مادهٔ این مرغان که بجسامت و بزرگی خروس خانگی بسیاری مایل بسرخی بود و نر آن برنگ سرخ بسیار تیره میباشد که بران خالهای سفید افشان شده است . ثون یك سنگی که بکمال مهارت زده ثون سپیله پرتاب نمود یکی ازین مرغان بدست آورده شد یا نقروف که بسبب ماندگی بسیار گرسنه شده بود شکار نو خود را بکمال حرص و اشتها بگرفت .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 115 of 558

بعد از انکه از بیشه زار برامدند خر سنگهای بسیار بزرگی که یك بر دیگر مانند دا یهای دیوار موضوع شده بود در پیش روی شان برامد . سیاح ها یك بر دیگر معا وفت کرده ودست همدیگر را گرفته ویك بدیگر شانه داده بر سنگهای مذکور بالا شدن گرفتند . جا ها ئیکه بران میگذشتند از اشجار عاری بود . علامتهای وولقانی یعنی کوه آتشفشانی بودن این کوه معلوم میگردید . رفته رفته به تحقیق رسیدکه این کوه آتش فشان خاموش شدهٔ میباشد . به بسیار دشواری بالا میبرامدند . ازهمه پیشتر هاربر وناب میرفتند ، مهندس وژه ده ثون درمیان ، پانقروف ازهمه عقبتر میبود . در راه ها ئیکه میگذشتند بعضی اثرهای قدم حیوانات بزرگ پنجه را میدیدند که در چنین جاهای سخت مشاهده شدن اینچنین اثرهای قدم البته از طرف جانوران بسیار مدهشی گذاشته میشود .

درین اثنا پانقروف بعضی حیوانات را دیده فریادبر اورد که :

— وای گوسفند هارا ببینید .

سیاحها در پیشروی شش عدد حیوانهای گوسفند مانند پر پشم بزرگ جثهٔ شاخ تاب خوردهٔ خودرا یافتند . هاربر حیوانات مذکوررا شناخته گفت :

— نی پانقروف ! اینها گوسفند نیستند . (موفلون) نام حیوانات بیابانی ئیکه به گوسفند مشابهت دارند میباشند .

پانقروف پرسید :

— آیا از گوشت این ها کباب پخته میشود ؟

هاربر — بلی ، بسیار خوب گوشت دارند .

پانقروف — چون چنینست هیچ شبهه نیست که گوسفند است !

حیوانات مذکور بعد از انکه بکمال حیرت بسوی انسانهائیکه در پیش روی شان استاده بودند نظر کردند دفعتهً رم خورده وازسر سنگها جهیدن گرفته از نظر پنهان شدند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 116 of 558

با نقروف گریخق آنهارا بدید گفت:

— حالا خوش آمدید! باز انشاءالله باهم خواهیم دید!

دیگر رفقا ازین سخن با نقروف خندهٔ خودرا منع کرده نتوانستند.

رفقای قضازده باز برفتار خودشان دوام ورزیدند. در جاهائیکه بران میگذشتند مجراهای مادهٔ سیاله ئیکه آنرا (لاو) میگویند و ازدهنه های کوههای آتشفشان در اوقات فوران شعله فشانی شان جریان می یابد و بعد ازان سرد شده بخمالکهای آهن مانندی تشکیل میکند دیده میشد. اکثر به گودالهای معدن گوگرد نیز تصادف میکردند که بدور خوردن اطراف آن گودالها مجبور میشدند. در بعضی ازین گودالها گوگرد بحال تبلور دیده میشد.

هرانقدر که بالا شده میرفتند اشجار و نباتات کم شده میرفت. تابجائی رسیدند که بجز بعضی درختهای بسیار قوی هیکل (چام) که از جنس ارچه است در یکان یکان جا دیده میشد دگر هیچ درختی پیدا نبود که آنهاهم بهمه حال بسیار متین و محکم درخت هائی باشند که در چنان جاهای بلند پایداری توانسته اند. از طالع سیاحان هوا خیلی خوب بود بلکه یکقدری بسردی مایل هم بود. قبهٔ سما در هر طرف بسیار صاف و درخشان بود. در همه اطراف قضازده ها یك سکونت و سکوت عمومی حکمفرما بود. شمس تابان در پشت زروهٔ کوه درامده چشم های سیاحانرا از تماشای جسم منیر خود محروم ساخت. سایهٔ کوه این طرف کوهرا که سیاحان بران میبرامدند احاطه کرده بود. در جهت شرقی بعضی سحابیارهای بسیار خفیف رونما گردیدکه آنهاهم از انعکاس شعاعات زرین آفتاب رنگهای مختلفه بوجود می آوردند.

تابزروهٔ نخستینی که قضازدگان امشب بران رسیدن و شب را در انجا گذرانیدن میخواستند هنوز بقدر پنجصد قدم راه باقی مانده بود امابرای قطع کردن ایقدر مسافه دوهزار قدم راه رفتن شان ضروری دیده میشد. زیرا گودالهارا گردش کردن و از مجراهای لاوکه در یك زمانی کوه آتشفشان آنهارا بوجود آورده گذشتن بهیچقسم راه پیمودن قضازدگان را مجبور نمیداشت. واین مجراها چون اکثر از لاوهای انجماد یافته

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 117 of 558

پرکانیه تشکل یافته بود بسیار براق وجلادار بود که ازین سبب درهردوسه قدم یکبار یکی ازقضازده گان بیچاره بران میلغشیدند .

آخرالامر بعداز انکه آفتاب غروب نمود سیروس سمیت بارفقای خود در حالتی که ازماندگی تاب وتوان شان زایل شده بود بر زروهٔ مطلوب خود شان واصل شدند . یافتن یك غاری که شب را دران بسر آرند درمیان سنگهای آنجا آسان شد . پانقروف غاررا بدست آورده ویك اوجاغی دران ساخته ، وچوب وخاشاکی پیدا کرده ونیم سوختهٔ دسمالی که باخود آورده بود برای درگیران درمیان خاشاکهای بسیار خشکی مانده وبوط خودرا ازبارآورد بواسطهٔ نعل آهنین وسنگ پارهٔ چقماقی که درراه یافته بودند آتش رابیفروخت .

این آتش تنهابرای روشن ساختن وگرم کردن درون مغاره خدمت نمود . مرغیکه ژه ده ثون زده بود برای فردا گذاشتند . طعام شام شانرا باقیماندهٔ شکار دیروزی وبادام کوهی تشکیل نمود .

سیروس خواست که تابوقتیکه هنوزدنیا خوب تاریك نشده اطراف وجوانب را یك سیرودوری کرده راه بالابرامدن زروهٔ اصلی راکه اصل مطلوبست پیدا کند ، و کشفیات حل کردن مسئلهٔ جزیره است یاقطعه را بفردابگذارد . زیرا ازهمین طرفی که قضازده گان هستند چنان معلوم میشود که احتمال بالابرامدن بران نباشد ، واگربران زروه بالابرامده نشود زحمتی که تابه اینجا برخود گوارا کرده اند بیهوده وهبامیرود ، و مهندس مسئلهٔ مطلوبهٔ خود را حل کرده نمیتواند . لهذا سیروس سمیت پانقروف وناب رابه حاضر کردن طعام وژه ده ثون سپیله رابنوشتن وقوعات امروزی مشغول گذاشته خودش هاربررا باخود گرفته بیرون برامد .

شب بسیار لطیف وظلمت هم کمتر بود . سیروس سمیت وهاربربی آنکه باهم سخن بگویند پهلوی همدیگر به پیش رفتن آغاز نهادند . تابجایی رسیدند که همه اطراف زروهٔ مطلوبه رادور کردند ولی راه بالابرامدن آن زروه راکه ازسنگ پاره های بسیار

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 118 of 558

جسیم روی همدیگر چیده شدهٔ مانند یک کاسه برج بسیار عظیمی بالا برامده بود یافتند. ازا نرو توقف کردن شان ضروری گردید. اما یک حسن تصادف بداد شان رسیده برامدن شان برزروهٔ مذکور ممکن شد. زیرا درین اثنا یک غاری درمیان بوته های دامنهٔ زروه بنظر سیروس درامده شناخت که ازین غار تابسر زروهٔ برج مانند بالا شدن ممکن است. این غار ازغارهایی بود که دروقت فوران آتشفشانی کوه قوت لاوه یعنی مواد مذاب شده که دهنهٔ وولقانرا پر کرده بعد ازان ازاطراف کوه جریان یافته این غاررا بوجود آورده است که این غار ایشانرا تابزروه رسانیده میتوانست.

بدهن غار آمدند. به تیرهگی وتاریکی آن ندیده درامدند مواد مذاب شدهٔ بعد نیه ئیکه دریک زمانی ازان ریخته وتصلب نموده یک زینهٔ طبیعی بوجود آورده بود. به احتیاط تمام ازان زینه هابدرون غاربالا شدن گرفتند. این غاردرمیان دهنهٔ تنورهٔ اصل مجرای وولقان که تابدرون مرکززمین پایان رفته بسوی دهنهٔ مخرج زروهٔ تالاق کوه بالا برامده است. آمدیم برمجرای این کوه آتشفشان درین هیچ شبهه برای مهندس وهاربرنماند که کوه مذکور ازسالهای بسیار درازی سراسر خاموش ومنطفی شده است. زیرادردون مجرای بزرگ عمیق مهیب اوکه تابجوف مرکززمین فرورفته هیچ از دود دیده نمیشود، وصداهائیکه مخصوص کوه های آتشفشان میباشد ازدرون این مجرا برنمی آید. دردرون مجراسکوت وآرامی مطلقه حکمفرماست. هوای نسیمی ئیکه درون مجراازان پراست سراسرصاف وبااجزهٔ معدنیه ئیکه مخصوص مجراهای کوه های آتشفشانست ممزوج نمیباشد. خلاصه این کوه آتشفشان سراسرخاموش میباشد.

سیروس سمیت بواسطهٔ این غاریکه بدرون مجرابازشده است و بیک آب موری زیربرجهای قلعه هامشابهت میرساند چنان معلوم کرد که ازدهنهٔ مخرج برزروهٔ کوه برامده بتوانند. هرانقدرکه بالامیرامدند داخل تنورهٔ مجرافراخی پیدامیکرد، و درنقطه ئیکه مجرابازروه بهم چسپیده بود آسمان که پدیدارمیگردید رفته رفته بزرگ

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 119 of 558

شده میرفت ، وستاره های درخشانی که در همان قسم سما معلوم میشدند رفته رفته بسیار میشدند .

به نصف شب چار ساعت باقیمانده بود که مهندس وهاربراز مجرا برامده برزروه قدم نهادند .

بسبیکه ظلمت بسیار کثیف بود اطراف واکناف بصورت بسیار واسع دیده نمیشد . بازهم ایقدر معلوم میشد که سه طرف بحراست . تنها جهت غربی دریك تیرهگی عمیق مانده معلوم نمیشد که آیا بکدام خشکهٔ مربوط است یا آنهم بابحر محاط است؟

امادرین اثنادر افق محیط یك نقطهٔ ضیاداری پدیدار گردیدکه این ضیا راطلوع قمر تشر نموده ، اگرچه قمر بعداز طلوع خودبکمی پس غروب نمودولی بهمانقدر شعاعیکه تشر نمود نقطهٔ مجهوله رایکقدری ضیادار کرده توانست .

مهندس دست هاربررا گرفته گفت :

— مگر جزیره بوده !

باب یازدهم

زروهٔ کوه — درون مجرا — اطراف همه بحراست — هرچه که می بینند دگر خشکهٔ بنظر نمی آید — آیا جزیره مسکونست — نام گذاشتن جاها — جزیرهٔ لینقولن .

بعد از نیمساعت مهندس باهاربراز راهیکه آمده بودند برگشتند ، ودر مغارهٔ خود برفقای خود پیوستند . مهندس گفت :

— رفقا ! طالع ناسازما رابیك جزیرهٔ انداخته . فردانظر به جزیره بودن اینسر زمین یك چارهٔ کاری برای خودمی اندیشیم .

قضا زده هاطعام خود شا نرا بیك سکوتی خورده درمغاره ئیکه دوهزار و پنجصد

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 120 of 558

قدم از سطح بحر ارتفاع دارد بکمال راحت بخوابیدند .

فردای آنکه (۳۰) م ماه مارچ بود مهندس با همه رفقای خود باز بزروهٔ کوه برامدن خواست . زیرا اگر این جزیره از جزیره های خالی و غیر مسکون بحر محیط باشد که از راه مرور وعبور کشتیها و وابورها بیرون افتاده باشد در انحال برای قضا زدگان بیچاره تا بوقت مرگ مسکن دایمی شان خواهد بود . پس مسکن دایمی خود را باید که بخوبی به بینند وبدرستی بشناسند .

صبح وقت بود که مهندس با رفقای خود که سگ صادق هم داخل حساب بود از مغاره برامدند . مهندس امید میکرد که همه احتیاجات خود شانرا از جزیره تدارک کرده بتواند . زیرا جزیره را از هرچیزی توانگر یافته بود که همه موجودات آن بحال طبیعی بود . قابل استعمال ساختن آنها را بیك سعی و کوشش متمادی موقوف میدید . رفقای مهندس نیز بشرطیکه مهندس شان باشد ازان مرد مانی نیستند که از هیچگونه سعی و کوشش روگردان شوند . علی الخصوص با نفروف بعد از مسئلهٔ آتش افروزی مهندس چنان اعتمادی بر مهندس پیدا کرده که نهایت ندارد .

سیروس برای بالا برامدن زروه بازها نراه دیشبه را گرفت . بعد از انکه همه اطراف زروهٔ برج مانند را دور کردند از غار مذکور داخل مجرا شدند . امروز هوا لطیف و بی ابر بود . مجرا بوسعت و بزرگی هزار قدم بیك قیق مشابهت میرسانده کنارهای دهن قیف عبارت از زروهٔ کوه است . داخل مجرا از تصلب و انجماد معادن مذاب شده شکلهای بسیار لطیفی پیدا کرده بود . این یك معلوم نمیشد که آیا آخر مجرا انکه ها فرو رفته باشد زیرا چونکه چقوری آن درمیان یك تاریکی تیره درونی گم شده رفته است .

بعد از نیمساعت هر پنج رفیق از دهن قیف مانند مجرای کوه آتشفشان بر کنارهای زروه که باسنگ پاره های مخروطی مزین بود بالا برامدند . هر پنج رفیق به هر طرف نظر انداخته فریاد کشیدند :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 121 of 558

— هرطرف دریا ! هرطرف دریا :

بواقعیکه همچنین بود . هرطرف موقعی را که اینها بران بودند بحر محیط کبیر استیلا کرده بود . مهندس به این امید بود که بالکه بچشم روزدر نزدیکیهایك خشکهٔ دیگری دیده بتوانم . حالآنکه درهیچ یکطرفی نه یك خشکه ، ونه یك واپور ، ونه یك کشتی بادبانی دیده میشد . گویادریك دائرهٔ بی انتهایی این نقطه افتاده است که آن دایره نیزازبحر متشکل بوده است .

مهندس ورفقایش یکچند دقیقه بی آنکه یك کلمه چیزی بگویند بکمال سکوت در اطراف بحر محیط کبیر نظردوختند . چشمهای پانقروف بدرجهٔ یك دوربینی پر قوتست همه محیط افق را بکمال دقت ازنظر گذرانیدند . هیچیك نقطهٔ یکه بخشکه مشابه باشد دیده نشد . اول بارژه دنون راه سخن را باز کرده گفت :

— آیابزرگی این جزیره چقدرتخمین خواهد شد ؟ زیرا ایجزیره که درمیان اینحار محیط نامحدودی واقعشده آنقدربزرگ یك جزیرهٔ نیست .

مهندس بعدازیك چند دقیقه ملاحظه گفت :

— اگربگویم که این جزیره از (۱۸۰) کیلومترزیاده تروسعت رامالك باشدمیپندارم که خطا نکرده باشم .

پس اگرسیروس سمیت درین تخمین خود خطانکرده باشد چنان معلوم میشود که این جزیره به بزرگی جزیرهٔ (مالطه) یا (زانطه) خواهد بود . اماسواحل ایجزیره خیلی درامده گیهاوبرامده گیهایی داردکه به آن سبب یك شکل منتظمی ندارد .

شکل ایجزیره ازینقراراست که بیان میشود . ذاتاً ژه دنون سپیله به بسیار دقت نقشه وخریطهٔ جزیرهٔ مذکوره را که بحقیقت بسیارنزدیك بوددرورق کتابچهٔ خود بهمین صورت که بیان میشود رسم نمود :

نقطهٔ ساحلیکه قضازده گان دران افتاده اندبعدازانکه یکسربسوی جنوب شرقی درازشده بیرود بایك دماغهٔ سرتیزی نهایت می یابد . بازازهمان نقطه ئیکه بران افتاده

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 122 of 558

اند چون ساحل ابسوی شمال شرقی امتداد دهیم می بینیم که بادو دماغه نهایت می یابد که درمیان این دو دماغه یك خلیج بسیار تنگی واقعشده است که دماغه های مذکور و خلیج میان آن بدهن باز شدهٔ یك سگماهی مشابهت میرساند .

درحد وسط سواحلی که ازشمال شرقی بجنوب غربی ممتد شده است زمین این محدبی بزرگی پیدا کرده که کوه آتشفشان مذکور درطرف غربی این محدبی میباشد بعد ازین موضع محدب ساحل یك معقری پیدا کرده بایك دماغهٔ بسیار درازی که بدم یك حیوانی مشابهت دارد نهایت می یابد .

عرض این جزیره بقدر (۹) میل تخمین میشود . این عرض درمابین ساحلی که شمینه ها درانست ومحدبی که کوه دران میباشد واقعشده است طول جزیره ازدو دماغه ئیکه درطرف شمالست تابه دماغهٔ شبه جزیره مثالیکه درجنوبست بقدر (۱۰۰) میل تخمین میشود .

تشکیلات ارضیهٔ جزیره ازینقرار است: سه قسم زمینهای جزیره عبارت ازسنگستان وریگستان غیرمنبتیست . یك قسم دیگر آن سبزه زار وجنگل بهم پیوست پردرخت و آب داراست . قضازده گان این راهم بکمال حیرت دیدند که درمابین کوه آتشفشان و شمینه ها یك تالاب بسیار باصفایی موجوداست . ازز روهٔ کوه اگرچه این تالاب بسطح بحر برابر بنظر میخورد ، ولی مهندس بعدازملاحظه دانست که تالاب ازبحر تخمیناً قدر سه صد قدم بلندتراست . با تفروف گفت :

— چنان معلوم میشود که آب این تالاب شیرین باشد .

هاربر — من چنان میبینم که یك جوی آب هم درتالاب میریزد .

مهندس — ها ، چون چنینست البته که آب تالاب بدررفت هم داشته باشد که آیا دروقت بازگشت می بینیم .

سیروس سمیت ورفقایش بقدر یکساعت برزروهٔ کوه نشستند جزیره درپیشگاه نظرشان تمامها جلوه گربود . علی الخصوص سبزی وخرمی جنگل وزردی ریگزار

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 123 of 558

ساحل ، و آبی رنگینی تالاب ونهر ها یك منظرهٔ لطیفی تشکیل داده بود . حالا برای قضازده ها حل کردن یك مسئله مانده بود که آیا جزیره مسکونست یا خالی ؟ این سوال ازطرف زده‌ئون پرسیده شد . بجواب این سوال از حالا گفته میشود که جزیره غیر مسکونست . زیرا سیاحان از وقتیکه بجزیره افتاده اندو تابحال هرانقدر که گردش کرده اند بهیچ یك اثر انسان تصادف نکرده اند . اززروهٔ کوه نیز بهر طرف که نظر می‌اندازند نه یك دودی ، ونه یك خانهٔ ، ونه یك بنائی که بودن انسانرا نشان بدهد پدیدار نیست . اما باوجود اینهم چون درو نهای جنگل ، و آخرهای دماغهٔ جنوبی هنوز بخوبی دیده نمیشود یك حکم قطعی داده نمیتوانند .

حالا دو مسئلهٔ دیگر هنوز مانده که آیا جزیره بروام رفت و آمد وابور ها میباشد یانی ؟ آیا از جزیره های نزدیك آن گاهی در نجا مردمان بومی اینسرزمینها می آید یانمی آید ؟ اینستکه جواب این سوالها درینوقت یکقدری مشکل مینماید . اگرچه در نزدیکیهای جزیره تابدجه ئیکه چشم کار میکند دیگر خشکهٔ معلوم نمیشود اما احتمال دارد که مردمان بومی اینسرزمینها با کشتیهای خودشان آمده بتوانند . آمدیم برمسئله ئیکه آیا راه وابورها برین جزیره هست یانی؟ اینمسئله آنوقت حل میشود که سیروس سمیت عرض وطول جزیره را تعیین بکندکه آنهم بدون آلات حل نمیشود : ومهندس نیز آلات ندارد .

زده ئون خریطهٔ جزیره را کشیده وبه اتمام رسانیده بود . جنگلها ، نهر ها ، تپه ها همه مرقم گردید . درانناییکه ازززروهٔ کوه میخواستند حرکت بکنند ، مهندس گفت :

— دوستهای من ! حالا می بینید که طالع ناساز مارا بیك جزیرهٔ انداخته که همه او صاف واحوال آن تایکدرجه برماظاهر وهویدا گردید . ازروش حال چنان معلوم میشود که تا بسیار وقتها در نجا ماندنی باشیم ، بلکه اگر کدام وابوری بایك تصادف فوق العادهٔ پیش نشود تابوقت مرگ درنجا بمانیم .

زده ئون — دوست عزیزمن ! اگرچه طالع ناساز مارا درنجا انداخته است ولی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 124 of 558

شکر است که همه یکجا هستیم . علی الخصوص که همهٔ ما از سخن شما بیرون نمیرائیم .
آیا همچنین نیست دوستهای من !

هاربر دستهای مهندس را گرفته گفت :

— من همیشه به شما مطیعم .

ناب فریاد برآورده گفت :

— من همیشه برای افندی خود بفدا ساختن جان خود مهیا میباشم .

پانفروف — سخن آمد بر من . من میگویم که از برکت علم و فن شما و سعی و کوشش ما این جزیره را در کم وقت مانند یکی از شهرهای بازینت امریکا آباد میکنیم . در خانه ها میسازیم . تلگرافها و پلها بکار می اندازیم ، و بیک حال مملکت بسیار متمدنی در آورده روزی از روزها رفته بحکومت متبوعهٔ خودمان تقدیم میکنیم ! اما یک چیزی میخواهم که ما خود را در خانه فضا زده نی بلکه مهاجرانی که برای آبادی اینجا آمده باشیم بدانیم .

سیروس سمیت از این سخن پانفروف خندهٔ خود را منع نتوانست نمود . آنروی پانفروف به اتفاق آراء قبول گردید . پانفروف گفت :

— چون چنینست برخیزید که برویم و بکار و بار خود آغاز نهیم .

مهندس — یکقدری به ایستید دوستان ! جزیرهٔ خود را دیدیم نقشهٔ آنرا گرفتیم . حالا چنان میبندارم که برای خود جزیره ، و نهرها ، و جنگل ، و کانه ها ، و خلیج ، و دماغه های آن یک یک نامی بنهیم .

ژه ده ئون — بسیار خوب میشود .

پانفروف — هم بسیار ضرور و لازم چیزیست . زیرا اگر نامهای اطراف معلوم نباشد بهر طرفیکه برویم بچه نام و چه عنوان خواهیم رفت ؟

هاربر — آیا نام شمینه ها نیز تبدیل خواهد یافت ؟

پانفروف — اگر برأی من باشد نام این مسکن اولین خود را تبدیل ندهیم .

سمیت — بلی ، پانفروف درست میگوید ، شمینه بنام خودش باشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 125 of 558

پانفروف — بسیار خوب . حالا ماهم چنانچه (روبنسون) کرده بود بکنیم مثلا (خلیج قدرت) (دماغهٔ قاشالو) (دماغهٔ نومیدی) نامها بگذاریم .

هاربر — ازینکه اینچنین کنیم چرا بنامهای موسیوسیروس ، وموسیوژه ده ثون ، وناب جاهارا نام ندهیم .

ناب دندانهای سفید خود رابخندهٔ دندان نمایی نشانداده گفت :

— بنام من هم ها ؟

پانفروف — البته ، چرانشود ! مثلا اگر (خلیج ناب) یا آبنای (ژه ده ثون) بگوئیم چه میشود .

ژه ده ثون — من چنان میپندارم که نامهای مشاهیر مردمان ملك خود مارا بنویم که به اینصورت هیچ نباشد آنهارا یادآوری میکنیم .

— سیروس — بلی ، برای آبنا . و خلیج ودیگر چیزهای کلان فکر ژه ده ثون مقبولست . مثلا این کمانهٔ بحری جهت شرقی را (کمانهٔ جماهیر متفقه) بگوئیم ، وکمانهٔ بزرگ جنوبی را (کمانهٔ واشینغتون) ، این کوهیکه برسر آن هستیم (کوه فرانقلن) . این تالابی که دیده میشود (تالاب غرانت) بگوئیم چه ضرردارد . ودیگر جاهای خود دوریزه رادروقت گشت وگذار نامهای مناسب شکل وموقع شان مینهیم .

این تکلیف مهندس به اکثریت آراء قبول گردید . ژه ده ثون در خریطهٔ که نقشه کرده بود کمانهٔ جماهیر متفقه ، وکمانهٔ واشینغتون ، وکوه فرانقلن ، وتالاب غرانت راچنانچه مهندس گفته بود قید وثبت کرده گفت :

— این شبه جزیرهٔ جهت جنوبی را [شبه جزیرهٔ مار] ودماغه ئیکه درمنتهای آنست « دماغهٔ مار » بگوئیم ، زیرا بمار بسیار مشابهت دارد .

مهندس — قبول است .

هاربر — خلیج جهت شمالی را که درمابین دودماغه مانند دهن حیوانی بازمانده است (خلیج سگماهی) بگوئیم چرا که بدهن سگماهی بسیار میماند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 126 of 558

پانقروف — اینهم بسیار خوب . به دو دماغه شبکه در دوطرف آنست (دماغهٔ ماندیبول) گفته شود .

ژه ده ثون — اما دماغه دوعدد است .

پانقروف — چه میشود ماهم ماندیبول جنوبی ، وماندیبول شمالی میگوئیم .

ژه ده ثون — بسیار مناسب . نوشته شد .

پانقروف — ایندماغهٔ طرف جنوب شرقی را چه نام بدهیم .

ناب — بگذارید که برای این دماغه من یك نامی بگذارم چونکه این دماغه به پنجهٔ یك جانوری میماند آنرا دماغهٔ پنجه) بگوئیم چه ضرر دارد .

همه قبول کردند . پانقروف ازین کار بسیار محفوظ مینمود . یك کمی سی کرده برای شهریکه در پیش شمینه های شانست (شهر مرسی) ، وبرای جزیره کك کوچکی که اول بران افتاده بودند [جزیرهٔ سلامت] ، و برای میدان بلندی که برسرشبه ها وسنگستان دیوار مانند لب دریا واقعشده (منظرهٔ وسیعه) ، برای جنگل (جنگل فاروست) نام نهادندکه به اینصورت جاهای مشهور جزیره تقسیم و توسیم گردید .

آمدیم برمسئلهٔ تعیین کردن موقع جزیره که درکدام خط طول وعرض کرهٔ زمین واقعشده: این مسئله رانیز مهندس وعده نمودکه فردابسایهٔ طلوع وغروب شمس آنرا نیز تعیین میکندکه تفصیلات آن بعد ازین ذکر خواهد شد .

این کارها همه کامل شد . در اثنائیکه میخواستند از کوه فرو آیند پانقروف بصدای بلند گفت :

— باشید کجا میروید ! حقیقتاً مایان هم بسیار مردمان بیفکری بوده ایم .

مهندس — چرا ؟

پانقروف — آیا جزیرهٔ خود را چه نام بدهیم ؟ آیا اینرا فراموش کردیم ؟

هاربرو دیگر قفا جزیره را بنام مهندس موسوم کردن میخواستند اما سیروس سمیت گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 127 of 558

— دوستان من ! بر جزیرهٔ خود نام بزرگ ترین آدم مملکت خود ما را بنهیم ، و (جزیرهٔ لینقولن) بگوئیم .

این رأی نیز از طرف جمله رفقا قبول گردید .

این حادثه در (۳۰) ماه مارت سنهٔ (۱۸۶۵) جریان کرده است که (جنرال ابرا هام لینقولن) مشهور از این تاریخ پانزده روز بعد ترك حیات کرده بود .

باب دوازدهم

برابر کردن ساعت ها — پانقروف دیوانه است — دود — نهر فریق روژ — مجموعهٔ نباتات جزیرهٔ لنقولن — مرغان کوهی — قانقوروها — تالاب غرانت — عودت بشمینه ها .

پنجنفر سیاحی که در جزیرهٔ (لنقولن) مهمانند از مجرای کوه آتشفشان فرو آمدند . بعد از نیمساعت به زروهٔ دوم سطح مایل واصل شدند . پانقروف از رسیدن وقت طعام چاشت خبرداد . مهندس وژه ده ثون برابر کردن ساعتهای خود شانرا لازم دیدند . ساعت ژه ده ثون یك (قرونومترو) ی مکملست که از ریشموند تا به اینجا مکمل در رفتار ، و به افق شهر مذکور کامل العیار شده است . مخبر ژه ده ثون هیچگاه کوك کردن ساعت خودرا فراموش نکرده است . اما ساعت مهندس بسبب دوسه روز غائب بودن او طبعاً استاده شده بود . مهندس بوضعیت شمس نظر کرده عیار ساعت خودرا تخمیناً برابر نمود . ژه ده ثون نیز خواست که ساعت خود را برابر کند اما مهندس او را نگذاشته گفت :

— شما باشید عزیز من سپیله آیا ساعت شما عیار شهر ریشموند نیست ؟

گفت — بلی ، تبدیل نداده ام .

مهندس — بنابرین ساعت شمارا دائرهٔ نصف النهار شهر مذکور میدانیم که شهر ریشموند وشهر واشینغتون چنانست که بریك زمین واقع شده باشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 128 of 558

ژه ده ثون — بلی هیچ شبهه نیست ! همچنین است .

مهندس — چون چنینست ساعت خود را بحال خودش بگذار بعقربش هرگز دست نزنید . چونکه این بما لازم میشود .

مرغ تراپوغانرا با نقروف یك کباب بسیار اعلائی کرده یك طعام بسیار مکملی خوردند . شکار موجوده شیکه در دست داشتند تمام شد . اما با نقروف از نمسنه هیچ اندیشناك نبود . زیرا ازین یك خاطر جمع بود که تارسیدن بشمینه هانوب البته یك چیزی بدست خواهد آورد . وباخود میگفت که : « از مهندس رجا کنم که یك قدری بارون و تفنگ بسازد تا ازین مشکلات بی شکاری وارهیم . » عجب خیال خام ! یانقروف دیوانه است !

در وقتیکه از سطح مایل حرکت میکردند سیروس سمیت رفتن خود شانرا بشمینه هاازیك راه دیگری تکلیف نمود . مهندس میخواست که تالاب بسیار لطیفی را که از بالا دیده بود از نزدیك مشاهده نماید . لهذا بهانسو فرامده کنار یك نهر خوش جریان براق کوچکی را گرفته روان شدند . این نهر همان نهریست که به تالاب میریزد . هیچ شبهه نیست که سیاحتراپصوب مقصود شان میرساند . در اثنای راه باهمدیگر سخن زده واختلاط کرده میرفتند . اطراف جزیره را بنامهائیکه رفقا برانها نهاده بودند یادمیکردند . یانقروف بکمال مسروریت میگفت :

— هاربر ! راههای جزیرهٔ خودرا خوب آموختیم . مثلا اگر راه تالاب غرانت را بگیریم ، ویا از جنگل فاروست کنار نهر مرسی را بگیریم بهمه حال بمیدان منطرهٔ وسیعه وازانجا بکمتر نهٔ جماهیر متفقه میرسیم .

رفقا ایتراهم درمابین خودشان قرار دادند که تایك مادهٔ مهمی روندهد ازهمدیگر خود هیچگاه جدانشوند . درجزیره بسبیکه آثارهای قدم حیوانات درندهٔ وحشیه دیده شده ازانرو به احتیاط حرکت کردن لازم است ، وبرای آنکه نفس خودشانرا ازانها مدافعه کنند همیشه یکجابودن شان لازم است . درراه هاربر ویانقروف توپ را به پیش روی خوداندا خته پیشتر میروند . ژه ده ثون ومهندس ازعقب شان می

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 129 of 558

آیند . ژه ده ثون هر دیدنی خودش را در کتابچهٔ جیبی خود ثبت دفتر مینمود . مهندس چشمهای خود را بر زمینی که بران میرفت دوخته هر پارچهٔ معدنی یا نباتی را که میدید برداشته معاینه میکرد و بعضی از انهارا درجیب خود پر میکرد . با نفروف بدیگر رفقای خود گفت .

— ترا بخدا بگوئید که این موسیو سیروس ما از زمین چه جمع میکند من هرچه که می بینم هیچ چیزیکه ارزش داشته باشد نمی یابم .

درین اثنا هاربر واپس گشته به نزد مهندس بیامد . ژه ده ثون پرسید که :

— چیست اولاد ؟

هاربر — صدقدم پیشتر از میان سنگها بالا برامدن دود را دیدم .

ژه ده ثون — یعنی معلوم میشود که در نجا آدم خواهد بود ؟

مهندس — تا خوب ندانیم که حقیقت چیست زنهار که خود را نشان ندهیم . از همه پیشتر من از وحشیهای این سرزمینها میترسم . آیا توپ کجاست ؟

هاربر — توپ از همه پیشتر میرود .

مهندس — آیا عوعو نمیکند ؟

هاربر — نی .

مهندس — خیلی عجب است . یکبار بخواهیمش .

اینرا گفته مهندس ، وهاربر در نزد با نفروف وناب که پیش بودند رفته همه شان در پشت یك سنگی پنهان شدند . در انجا بقدر صدقدم پیشتر از میان سنگها یك دود زرد رنگی را دیدند که بهوا بالا میرفت . مهندس بایك ایشپلاق پستی توپ را آواز داد . رفیقهای خود را بمنتظر شدن امر نموده خودش تنها بطرف محلی که از ان دود میبرامد روان شد . چار نفر رفیق در حالتی که بازگشتن مهندس خود شانرا به بسیار بیصبری انتظار میکشیدند بنا بر آواز دادن مهندس همه گی بسوی دود دویدند . مهندس ذاتاً از بوی آن دانسته بود که دود از چیست ؟ چار نفر رفیق چون به نزد مهندس

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 130 of 558

بیامدند اول بقوهٔ شامهٔ شان یك بوی بسیار بدی رسید. مهندس گفت :

— دوستان ! دود ازین معدن گوگردیکه در نجاست میباید . اگر امراض جلدیه داشته باشید بواسطهٔ غسلیکه درین آب بکنید دفع میشود .

پانقروف — بسیار افسوس میکنم که بهمچنین یك مرضی گرفتار نیستم تا بشرف غسل این آب دود آلود مبارك نایل میشدم . هیچ نمیبود ایکاش یکقدری ریش کرده میبود .

قضازده ها تا بجائیکه دود ازان بالا میبرامد پیش شدند . در انجا یك معدن گوگرد صوده داری دیدند که بصورت مایع یعنی آبگین . از زمین میبرامد . آب این معدن باهوا اختلاط کرده جوهر (مولدالحموضه) را که آنرا (ایدروژه ن) گویند طلع کرده (حامض کبریت ماء) جوهر بدبوئی را حاصل کرده نشر مینمود .

سیروس سمیت دست خود را در میان آب معدن در اورده دید که بدرجهٔ دست سوزانیدن نبود . مزهٔ آنرا چشیده دید که شیرین مزه است درجهٔ حرارت آنرا بدرجهٔ سی و پنج سانتیغراد یافت . هاربر پرسید که :

— از چه دانستید که درجهٔ حرارت آن (۳۵) است ؟

گفت — وقتیکه دست خود را در آب فرو بردم هیچ یك گرمی و سردی حس نکردم که ازین دانستم که حرارت آب مساوی باحرارت وجود انسانی که عبارت از حرارت غریزی میباشد هست که آنهم ۳۵ درجه است .

معدن گوگرد درینوقت برای مهاجرین جزیرهٔ لینقولن — بلی بعد ازین فضازده گرانبار تنسیب پانقروف مهاجرین مینامیم — هیچ فائدهٔ نمی بخشد . لهذا از انجا بازبراه خود روانه شدند ، ودریك درختزاریکه بسیار درختهای صاف وبلندی داشت درامده کنار نهر مذکوری که بران می آمدند بپروی کردن گرفتند . زیرا مهندس میدانست که این نهر کج وبیچ آخر ایشانرا به تالاب غرانت خواهد رسانید . جوی مذکور درمیان این بیشهٔ لطیف از مجراهای مارپیچی در جریانست . بسببی که در آب آن حمض حدید آمیخته شده است رنگش سرخ دیده میشود که به آنسبب زود بتن

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 131 of 558

پیدا شده (قریق روژ) یعنی (جوی سرخ) نهادند . این نهر واسع وچقوریك نهر یست که آبش خیلی صاف و براقست . اگرچه اکثر مجرای آن ریگ است ولی در بعضی جاها از سنگلاخها جریان یافته شلاله های بسیار لطیف وخوشنمایی تشکیل میدهد . بقدر یکنیم میل امتداد نموده به تالاب میریزد . عرض آن بقدر سی قدم است . آب نهر خیلی شیرین وخوشگوار بود که به اینسبب آب تالاب نیز شیرین بایدبود . اگر در کنار این تالاب یك جای قابل سکنا پیدا میشد برای مهاجران یك نعمت عظمایی شمرده میشود .

درختانی که در کنار این نهر (قریق روژ) است بدرختانی که در کنار نهر (مرسی) میباشد مشابه نیست . این درختان از جنس درختان راست و بلندیکه سرهای شان مانند یکیك سایبان بزرگی ومخصوص منطقهٔ قطعه اوسترالیا و تاسمانیاست میباشند ، ما درین تاول خود ما همیشه ماه مارت را که تقریباً مطابق ماه حمل است ذکر میکنیم که بخیال قارئین گرام خواهد رسید که موسم هم اول بهار خواهد بود . حالآنکه اینچنین نیست . درمملکتهائیکه در نصف کرهٔ جنوبی واقعست ماه مارت آن مقابل ماه ایلول است که مطابق ماه میزان نصف کرهٔ شمالیست . لهذا در جزیرهٔ لینقولن که در نصف کرهٔ جنوبی واقعست در بنوقتی که قضا زده گان در ان افتاده اند موسم تیرماه است . برگهای درختان نوبه افتادن رو نهاده است . اکثر درختها از جنسیست که مانند نیشکر یك مادهٔ شیرینی بعمل می آورند . مهاجران درمیان درختها اگرچه درخت جوز هندی را جستجو کردند ولی نیافتند . بر درختان بیشه مرغان مختلف الجنس مخصوصی این منطقه ها مانند (قاقاتوئس) و (دودو) ، و [طوطی] و « فلوریه » بنظر برمیخورد .

دفعتهً از طرف درختهای پهم پیوست وغلوی جنگل یك صدای غیر منتظمی مرغان آمده هاربر شناخت که صدای (سوکاون) نام مرغیکه [مرغ دشتی] میگویند میباشد . لهذا احتیاط را فراموش کرده باناب به آنطرف دوید ، ویك دودانهٔ از انها را بسنگ وچوب بدست آوردند هاربر کبوترهای جنگلی ، ودیگر نوع مرغان خوش گوشتی نیز اگرچه در جنگل دیده بودولی از بی اسبابی بیکی از انها نائل دیکشده نتوانسته بود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 132 of 558

بعداز کمی بعضی حیوانات چارپای بسیار تیزدوی دیدند که هاربر آنهارا شناخته گفت:

— وای قانغورو!

پانقروف — آیا گوشتش خوردنیست؟

ژه ده ثون — اعلایك مهمانی شکمهاست.

بمجردیکه اززبان ژه ده ثون اینسخن برامد، ناب و پانقروف درپی قانغوروها بدویدن افتادند. هرقدرکه رفقای شان فریادکردندکه گرفته نمیشود ولی آنها گوش نداده بردویدن دوام نمودند. بعداز چند دقیقه بیهوده مانده وخسته شده پس گشتند. توپ نیزبگرفتن چیزی کامیاب نشده بود. پانقروف نفسك زده بیك اضطراب مهندس را گفت:

— موسیو سیروس بهمه حال تفنگ ساختن لازم است. آیا این ممکن خواهدبود؟

مهندس — بلکه ممکن است اما دراول امرتیروکمان بسازیم بعدازان برای تفنگ می اندیشیم.

پانقروف — آیاتیروکمان؟ اوه تیروکمان بچه کارمیآید! آن یك کاربچه بازیست!!

ژه ده ثون — کبرنکنیم موسیو پانقروف. باروت وتفنگ هنوزازاختراعات دیرو ژه است. حالآنکه تیروکمان ازصد ها عصر پیشترسلاح یگانهٔ جمعیت بشریه است. زیرااگرچه آلات ناریه نویك چیزیست اما بکمال تأسف بیان میشودکه محاربه ها بسیارقدیمست.

پانقروف — حقدارید موسیو سیلاس... من همیشه همچنین سخنان بیفکرانه میگویم. مرامعذوربدانید.

هاربر — ذاتاً گرفتن اینحیوانات نیزبسیارمشکلست. چونکه این قانغوروها یقدردوازده قسم میباشندکه یك رقم آن سرخ ودیگر آن...

پانقروف سخن هاربررابریده گفت:

— هاربر! برای من بدنیایکنوع قانغوروست که آنهم رقم خوردنی آنست والسلام.

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 133 of 558

این اصول تقسیم پانفروف هر کس رابخنده آورد . لکن خنده کردن خود پانفروف محال بود . زیرا بسببی که شکار مکملی که طعام شام رابشکم سیری تشکیل بدهد موجود نبود اما طالع بازبه امداد پانفروف رسید . چونکه توپ درین اثنا بکمال دقت هرطرفرا میپایید . اماازوضعش چنان معلوم میشدکه دربندقعه سگ وفاکاربرای نفس خود شکارخواهدکرد . ناب این وضع کرسنگی توپ را دانسته هیچگاه اورا اززیر نظر دور نمیداشت . بعدازیك کمی سگ بتاخت شده خودرامیان یك بوته زاری پرتاب نمود . هماندم بعضی صدا های جغجغ یك حیوانی برامد . ناب دانست که سگ شکاری بدست آورده است . اونیز بهمان طرف خود راپرتاب نمود . دیدکه توپ بر یك آشیان خرگوش هجوم نموده که سه چار چوچه های میانه سالی دارد . توپ بردو سه چار چوچهٔ مذکور حمله آورده بضربهٔ دندان آنهارا زخمی کرده بودویکی ازانهارا خودش گرفته بکمال اشتها تناول مینمود . ناب سه چوچهٔ خرگوش که هریك ازمرغ سوکاون بزرگتر بود بدست خود گرفته درنزد رفقا آمد . هاربر چون حیوانات مذکوررا بدید گفت :

— اینهاازجنس حیوانات قاضمه میباشدکه خالهای سبزبرا نهاست و ازخرگوش بزرگتر وسرلسر بیدم میباشد . و ....

پانفروف بازسخنش رابریده گفت :

— ازگوشتش سخن بگوئیدکه چسانست ؟

هاربر — گوشتش ازگوشت خرگوش بهتراست .

پانفروف — مطلوب همین است . جنس ونوع آنرا بعدازجویدن استخوانهای شان می اندیشیم .

قضازده گان بازبرراهیکه داشتند دوام نمودند . نهرقریق روزدرینوقت اززیر درختان بسیارجسیم (ساقز) که آنراه مصطکی ، میگویند ، ودرختهای [بانقیاسی] درگذربود . دیگربعضی درختانی هم بودکه طبیعت شناس نوجوان ما آنرانمیشناخت .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 134 of 558

هرانقدر که پیش میرفتند نهر فراخ شده میرفت . سیروس سمیت دانست که
آب ریزش نهر نزد یکشده اند . بعداز کمی از میان بیشه زار آبریزش نهر که عبارت از
تالاب غرانت است پدیدار گردید . نهر به تالاب می آمیخت . نقطهٔ آمیزش نهر در
جهت ساحل غربی تالاب بود . این موقع که مهاجران به آنجا رسیده اند الحق که
شایان تماشا یك جائیست . چارطرف این تالاب صفا ناب خوش آب با اشجار لطیفهٔ میوه
وخرم محاط است . وسعت سطح خارجی آن بقدر دوصد جریب می آید . از میان
درختان سبز یکه ساحل شرقی تالابرا دربرگرفته بحر معلوم میشود . در طرف شمال
تالاب یك دایرهٔ منحنی رسم میکند . درساحل جنوبی آن برسر یك سنگ بزرگی که
مانند یك جزیره در تالاب واقعشده بود بسی مرغهای آبی مختلف نشسته بودند که
درمیان آنها بسی مرغهائیکه نظرشکار یانرا بخود جلب میکرد موجود بود .

آب تالاب شیرین ، وبسیار صاف ویك کمی سیاه رنگست در میان آن موجود
بودن انواع ماهی دیده میشد . ژه ده ئون گفت :

— این تالاب بسیار لطیف است . در اطراف آن ساکن باید شد .

مهندس — ساکن میشویم .

مهاجران چون میخواستند که از کوتاه ترین راهها بشمینه ها برسند از زود از
ساحل جنوبی تالاب برفتن مجبور شدند . از میان نی زار کنار ساحل بزحمت برای
خودشان راه پیدا کرده بسوی میدان (تپهٔ منظرهٔ وسیعه) متوجه شدند که از انجا
بشمینه ها فرو آمدن آسان بود . بعد از انکه بقدر دومیل در کنار تالاب رفتند در
ختها ئیکه تپهٔ منظرهٔ وسیعه را احاطه کرده بود پدیدار شد . این میدان تپه را که از میان
قطع کنند برجای کج گردی نهر مرسی فرو می آیند که از انجا بشمینه رسیدن
آسان مینماید .

مهندس به این مراق افتاد که بدرو رفت آب تالاب را پیدا کند که از کدام نقطه آبهای
زیادی را که نهر قریق روز دران میریزد بخارج میبرارد . هیچ شبهه نیست که آب

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 135 of 558

های تالاب از میان سنگ های سنگلاخ بلندی که بطرف بحر است ومانند دیوار سنگی طبیعی بالا برامده بساحل ریخته بابحر خواهد آمیخت . مهندس خیال آنرا داشت که از نزول آب به این بزرگی ازینقدر موقع بلند قوت بسیاری حاصل میشود که در مآل از ن فائده گرفتن لازمست . لهذا ساحل بلندتالاب را که بطرف ساحل بحر است تیز کردش نمودندولی از مجرای بدررفت آب تا لاب هیچ اثری نیافتند . بدیگر اطراف تالاب نیز نظر انداختند بازهم هیچ یك جویی یاشلالهٔ ندیدند .

ساعت چار شده بود . برای حاضر کردن طعام شام واستراحت کردن بشمینه ها رفتن لازم بود . لهذا قضا زده کان از ساحل تالاب پس عودت نموده ومیدان تپهٔ وسیعه را ازمیان قطع کرده برساحل چپ نهر سی فرو آمدند و از انجا بشمینه ها واصل شده ها ندم آتش افروختند . پانقروف وناب بحاظر کردن طعام مشغول شدند . طعام حاظرشد ، وبکمال اشتها شکم سیر تناول کردند . در وقتیکه هرکس میخواستند بخواب بروند سیروس سمیت سنگ پاره ها ئیکه درراه جمع کرده بودیکان یکان از جیب برآورده گفت :

— دوستان من ! به بینید : این آهن است ، این ازمرکبات کبریتیه است ، این گیل است ، این کلس است ، اینهم زغال سنگ . این است خزینه هایی که ما بران مالك می باشیم . پس اگر کوشش ورزیم ازهمهٔ اینها فائده میبرداریم .

باب سیزدهم

بر توپ چه پیدا میشود — ساختن تیر وکمان — دستگاه خشت پخته — داش کلالی — ظرفهای مختلف مطبخ — دیگ نخستین — قرنطل بیابانی — مطالعهٔ مهمه درباب علم هیئت .

روز دیگر بوقت صبح پانقروف پرسیدکه :

— خوب ، سیروس سمیت ! اول ازکدام کار آغاز میکنیم ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 136 of 558

مهندس — ازکار اول .

بواقعیکه مهاجران در هرچیزی ازاول آن به آغاز کردن مجبوراند . دردست شان هیچ یك اسباب و آلاتی موجود نیست . دیگر آلاتی که به آن آلات بسازند نیز مفقود است . برای صبر کردن فرصت هم ندارند ، زیرا بهرچیزی بشدت احتیاج دارند . لازم است که بساختن اسباب دفع احتیاجات خود آغاز کنند . اماباچه چیزوکدام آلات ؟ آهن شان هنوزدرمیان خاك وسنگ . کاسه وکوزهٔ شان هنوزبحالت گل . والحاصل هرمحتاج الیه شان « باده درتاك وشیشه درسنگ است » . بنابرین اول آهن باید حاصل کنند تاازان آلات وادوات بسازند ، وباآن آلات وادوات احتیاجات خودرارفع کنند .

بواقعیکه مهاجران آدمان فوق العاده باغیرت وهمت مردمانی هستند . معلوماتیکه هاربردرعلوم طبیعیه دارد خیلی منفعت بخش میشود ، نایك مجسمهٔ صداقتست . در هرکارمهارت دارد ، عاقلست ، مانده گی راهیچ نمیشناسد . قوتمند وقوی البنیه است . یك کمی آهنگری هم میداند . پانقروف درهربحرکشتیبانی کرده . نجاربسیارمکملیست . کشتی سازاست ، درو قتی که درعسکری رفته بود بخیاطی عسکری کارکرده است . بکشتکاری و باغبانی مراق زیادی دارد . و الحاصل مانند هرکشتیبان هرچیزی واقفست .

(کاراول) که مهندس گفته عبارت ازیك اسبابیست که مواد نخستین کارراازحالی بحالی تبدیل بدهد . دربنباب حرارت ، واسطهٔ بسیاربزرگ ویگانهٔ کارهاست . حرارت از آتش بحصول می آیدکه زغال سنگ وچوب درجزیره خیلی وافراست . اماچیزیکه اول لازمست هاناساختن یك داشیست که آتش دران افروخته شود .

پانقروف پرسیدکه :

— آیاداش برای چه بکارمیآید ؟

مهندس — برای ساختن کاسه وکوزه ئیکه بآن احتیاج داریم .

پانقروف — آیاداش راباچه خواهیم ساخت ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 137 of 558

مهندس — باخشت پخته وچونه .

پانفروف — خشت پخته را ازچه خواهیم ساخت ؟

مهندس — باکیل (۱) . برویم بخیر، وبکار آغاز کنیم . برای آسانی کارداش خودرا درجائیکه کیل موجود است میسازیم . تاب خوردنی پیدا میکند . ماهم آتش را حاضر میکنیم .

ژه ده ثون — چون اسباب شکار راانداریم اگرشکاربدست نیاید وگرسنه بمانیم چه خواهیم کرد ؟

پانفروف — هیچ نمیبود یك کارد اگرمیداشتیم !

سیروس سمیت خود بخود گفت: «راستست برای بریدن یك کارد ضروراست» .

یکی یکبارچشمهای مهندس بدرخشید : وسگ خود را آواز داده گفت :

— توپ اینجا بیا .

سگ درپیش افندی خود دوید . مهندس سرسگ خودرا گرفته تسمهٔ فولادئیکه درگردنش بود بیرون براورد ، واز میان دوپاره کرده گفت :

— بگیر پانفروف ! دوکارد !

تسمهٔ گردن سگ از فولاد بسیار اعلا ونازکی ساخته شده بودکه اگردم آن را بریك سنگی زده باریك سازند وبازبریك سنگ صافی مالش داده داده بلوکنند اعلاکاردی میشود . پانفروف درحال فولاد پاره هارابحال کاردد راورد ، ویك بلو سنگ اعلایی نیزازلب دریابراورده دم آنهارابآن تیزنمود . ویك سرآنرابسنگ زده زده گول وتیزساخت، وبیك دودستهٔ محکم چوبی دراورده کاردهای مکملی بوجود آوردکه مهاجران بمالك شدن این دوکاردچنان گمان بردندکه مالك یك خزینهٔ شده‌اند .

مهاجران براه افتادند . بساحل غربی تالاب که مهندس درانجا کیل یافته بود رفتند . دراثنای راه هاربرازشاخهای درختانی که وحشیان امریکاازان کمان میسازند چوبهای مناسبی برید . ولی احتیاج بزهی که بران به بندند مانده بود . یکنوع درختی

(۱) کیل ، گل سرخ کلالی رامیگویندکه بوته های آب ساختن ظرفات وبرای بسی چیزها بکاری آید .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 138 of 558

که هارپر نام آنرا (هیپلسوس) گرفت یافتند که پوست ایندرخت بسیار قوی و نرم است. یا نقروف پوست ایندرخت را تاب داده و مانند زهی ساخته بر کمان ها به بست . حالا کار بر تدارك تیر بود . تیر هارا نیز اگرچه از خمچه های راست و صاف بعضی درختهای قوی بریدند ولی پیکانی که بر نوك آن بیندازند نیافتند . یا نقروف گفت :

— آنرا نیز البته خواهیم یافت .

قضا زده گان بخانمان بجائیکه یکروز پیشتر مهندس نمونه جمع کرده بود واصل شدند . خاك این محل برای ساختن خشت پخته کار آمد وصالح بود که اگر این خاك باریك آمیخته شده خمیر کرده شود ، و با آتش پخته شود خشت پختهٔ اعلا بی ازان بوجود آورده میشود .

خشت پخته اگرچه در قالب خشك میشود ولی مهندس در بنوقت بساختن خشت پخته را بدست اکتفا ورزید . چند روز متمادیاً مهاجران کوشش ورزیدند وسعی و غیرت فوق العاده بخرج دادند . عمله های ما هرخشت ساز بی آنکه دخل ماشین دران باشد در دوازده ساعت دوازده هزار خشت بوجود می آورد . حالآنکه این نخبهٔ سیاح غیور ما باوجودیکه سه روز متمادیاً کار کردند بسبب بی قالبی و بی اسبابی تنها نهزار خشت غیر منتظم بیك کلانی ساخته توانستند . حالا این خشتهارا میباید که بقدر سه روز برحال خودشان ترك کرده بگذارند تا که خشك شوند ، بعدازان با آتش آنرا پخته کنند .

روز دوم ماه نیسان بود که سیروس سمیت به تعیین کردن موقع جغرافی جزیرهٔ لینقولن اشتغال نمود . یك روز پیشتر ازین سیروس سمیت زمان غروب آفتاب را به تمام دقت انتظار کشیده تحقیق نموده که بچند بجه غروب کرد . امروز نیز بوقت صبح باز بهمان وقت طلوع را بساعت برابر کرد که ازین معلوم کرد که درمابین غروب وطلوع ۱۲ ساعت و ۲٤ دقیقه مرور نموده بود . پس دانست که بعد ازمرور ٦ ساعت و دوازده دقیقه شمس بدایرهٔ نصف النهار میرساید ودرانوقت نقطه ئیکه آنرا گرفته

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 139 of 558

باشد جهت شمال خواهد بود . لهذا سیروس سمیت دوعصاچوب راست ومستقیم را بزمین خلانیده سایهٔ چوب رادر هرجائیکه می افتاد برهانجا برزمین اشارت میکرد . به اینصورت ارتفاع موقع مذکور را گرفته یك دائرهٔ طول یادایرهٔ نصف النهار بدست آورد که آنرا در عملیاتیکه بعدازین درباب تعیین موقع اجرا کردن میخواهد استعمال کند .

درین دوروزیکه برای خشك شدن خشتها انتظار میکشیدند مهاجرین بجمع کردن چوب وهیزم اشتغال ورزیدند . بسیارچوبهای خشك ازجنگل جمع آوردند . باوجود این کار از شکار هم فارغ نمیشدند . حتی دیروز ناب وپانقروف به معاونت توپ یك چوچهٔ گراز جنگلی رانیزشکار کردند هاربراز گوشت آن به دندانهای آن زیاده تر خشنود گردید زیرا دندانهای گراز بچه برای پیکان تیرهائیکه ساخته بود آنقدر نافع و مناسب یك چیزی بود که نهایت ندارد . دندانها به تیرها ربط گردید . هاربروژه ده ثون ماهرانه تیراندازی را آغاز نهادند . بنابرین هرنوع مرغهای شکارشده درشمینه ها جمع آمد . در روزها که کارمیکردند و شام پس می آمدند مکمل طعام خورده اعادهٔ قوت مینمودند . شکارشان اکثردرساحل چپ نهرمرسی دربیشه زاری که مذکور گردیده بود اجرا میشد که این بیشه رانیز (جاقامار) نام نهادند .

شکاری که میکنند همه را کباب کرده میخورند . قولونها ازین قسم طعام دلزده شدند حالا یك کمی دگررقم طعام میخواهند ، ولی چه باید کرد باید نا چاردیگ وکاسه ساختن را باید انتظار بکشند . دراثنائیکه برای شکار گشت وگذار میکردند اثر پنجهٔ بعضی حیوانات را میدیدند که ازدهشت آن برخود میلرزیدند . مهندس بررفقای خود احتیاط فوق العاده سفارش میکرد . بعد ازدوروزیك سباع مدهشهٔ رادیدند که از میان جنگل گذرنموده . این حیوانرا هاربرشناخت که (ژاغار) نام (پلنگ) امریکاست که ازپلنگ بسیاردرنده تروخونریزتریك جانوریست . ژاغاربی آنکه برمها جران هجوم کند گذرنموده گذشت . ژه ده ثون وپانقروف باهم سخن رابرین یك کردند که بعد ازانکه بساختن باروت وتفنگ کامیاب آیند بااین جانوران یك محاربهٔ باز کرده و

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 140 of 558

جود شانرا از جزیره بردارند .

در بنروزها به تعمیرات و ترمیمات شمینه های خود شان نیز سعی و کوشش ورزیده اند . زیرا تا بوقتیکه مهندس یك مسکن مناسبتر پیدا کند و یا بسازد اقامت کردن شان در شمینه ها ضروری دیده میشد . لهذا اطراف و سقف آنهارا باسنگ وچوب و گل پوشیدند و زمین آنهارا باریگ ولخ های بسیار نرم فرش کردند . روزهایی را که در جزیره افتاده اند حساب کردند . دیدند که (۱۲) روز تمام شده که بجزیره آمده اند .

در ششم ماه نیسان هرپنج رفیق در جائیکه خشت مالی کرده بودند جمع شدند . تا بوقت شام به خشت پزی مشغول شدند . از خشتهای مذکور یك اوجاغ بسیار بزرگی ساختند بوقت شام اوجاغ را آتش کردند . شب را بنوبت بهره دادند ، و در خاموش نشدن آتش کوشش ورزیدند . اوجاغ را تمام چهل وهشت ساعت باز فاصله آتش کردند خشتها مانند سنگ پخته گردید . بعدازان خشتها برای سرد شدن محل خود گذاشتند . مهاجران برفاقت مهندس خود شان در ساحل شمالی تالاب رفتند که مهندس در انجا سنگ چونه را یافته بود و آن سنگ از (کاربونیت کلس) مرکب بود . سنگهای مذکور را جمع کردند و تا بشام به نقل و حمل سنگهای مذکور مشغول شدند . سنگهای مذکور را در اوجاغ انداختند . جوهر حامض کاربون آن بسبب حرارت پرواز نمود ، تنها کلس یعنی چونهٔ خالص بماند . چونه را نیز باریگ آمیختند و یك مادهٔ بسیار گیرندهٔ از ان بعمل آوردند که به اینصورت برای ساختن داش کلانی خود شان یکچند هزار خشت وچونهٔ وافری بوجود آوردند .

تمام پنجروز کامل به بنائی مشغول شده یك داش دودکش دار یك اوجاقهٔ کلانی بوجود آوردند که درازی دودکش آن بدرازی بیست قدم بود و روز دیگر سعی و کوشش نموده از معدن ذغالیکه مهندس در کنار قریق روز دیده بود ذغال بسیاری نیز جمع نمودند . داش را آتش کردند . در جزیرهٔ لینقولن از ابتدای خلقتش این اول بار است که دود سیاه سنگ ذغال از دودکش دراز که نشانهٔ مدنیت است در هوا بالا برامد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 141 of 558

خمیرهٔ گل کلالی خود شا ز ا ز گل که مهندس آنرا در اثنای کشفیات خود یافته بود و میده گی چونه و میده گی سنگ چقماق ترکیب دادند و بکار آغاز کردند از دیگ بزرگ رخت شویی گرفته تا به پیپوی تنبا کو کشی هر نوع آلات و ادوات محتاج الیه خود را مانند دیگ سرپوش کاسه طبق چمچه حتی قاشق همه گی را ساختند اگرچه اینچیزها ثقیل و کلفت چیزهایی بودند ولی چون بدرجهٔ بسیار بلند حرارت پخته شده بودند بسیار کار آمد و متین بودند . پانقروف در وقت ساختن آلات مطبخ یکدودانه پیپو نیز ساخته حسرت و تأسف توتون کشی خود را که بسبب نبودن توتون جگر کباب بود تازه نمود . خود بخود گفت :

— باشد بلکه آنرا هم بیابم .

والحاصل مهاجران تمام ده روز کامل بصنعت کلالی گری اشتغال کردند . مهندس در خصوص کارها چون بسیار ما هر بود هر چیز را بقاعده اجرا میکرد . روز دیگر عید پسقالیه بود . مهاجران آنروز را به استراحت قرار دادند .

در پانزدهم نیسان به صنعت کلالی نهایت دادند . همه معمولات صناعیهٔ خود شانرا برداشته بشمینه ها آمدند . روز دیگر بدگر صنعت آغاز میکردند . در وقت بازگشت مهندس یک نبات بسیار نافعی یافت که این نبات از نوع نباتات اسفنجیه (قاو) نام نباتی بود که در اصطلاح ملك ما آنرا (قنف) میگویند . و بعد از خشك شدن به ادنا شرر در میگیرد . مهندس از این نبات ده پانزده برگهای بزرگی که مانند پارچه های نمد بود کنده بپانقروف پیش کرده گفت :

— بگیرید پانقروف ! از این تحفه بسیار ممنون خواهید شد .

پانقروف برگهای پت دار مذکور را بدست گرفته گفت :

— این چیست موسیو سمیت ؟ مبادا توتون نباشد ؟

— مهندس — نی توتون نیست . (قاو) است که در گیران کبریت آسانیست .

بواقعیکه این در گیران بعد از انکه خشك شد در باب آتش در دادن خدمتهای

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 142 of 558

بزرگی برای مهاجران ایفانمود .

امشب مهاجران درشمینه های خود شان یك طعام بسیار مکملی خوردند . نان درمیان دیگهای نوساخته گی خود شان یك کواج بسیار اعلایی پخته بود . هاربر در پهلوی آن (قالودیوم) نام یك سبزهٔ نیز علاوه کرده بود . که جای نان رامیگرفت . ازوقتیکه قضازده گان از زیشموند برامده اند ازخوردن نان خشك محروم مانده اند .

بعد ازطعام مهاجران ازشمینه هابرامده برکنارساحل آمدند . شب لطیف هوا آرام بود . اگرچه کرهٔ قمرهنوزبحال بدرنبود که اطراف راضیا دارشواندولی نجوم لطیفهٔ درخشانیکه قبهٔ سمارا تزئین داده بود علی الخصوص کوکب قطبی که مهندس آنرا اززروهٔ کوه (فرانقلن) دیده بود بکمال لمعه نثاری بود . سیروس سمیت بعد ازانکه کوکب مذکوررا تماشانمود از [هاربر] پرسیدکه :

— آیا ! امشب پانزدهم ماه نیسان نیست اولاد ؟

هاربر — بلی موسیوسیروس . دریانزدهم نیسان هستیم .

مهندس — فرداتساوی لیل ونهاریکه درسال دوبار بوقوع می آیدخواهد شد یعنی فردا یك روزیست که شب وروزبدرازی یکی میشود . تساوی لیل ونهاریکه درماه ایلول ممالك های مامیشود درینجا یعنی درنصف کرهٔ جنوبی درماه نیسان میشود . بناءً علیه فردادروقتیکه به زوال یکچندثانیه بماند شمس ازدایرهٔ نصف النهار میگذرد . اگرفرداهوا خوب باشد طول جزیرهٔ خود رابه صورت تقریبی تعیین میکنیم .

ژه ده ئون — آیابی اسباب و آلات ؟

سیروس — بلی ، ذاتاً شب بسیار روشنست . حالاازین صافی وروشنی شب استفاده کرده ارتفاع قطب جنوبی رایعنی مسافهٔ دوری قطب جنوبی رااز ینجا حساب کرده عرض جزیرهٔ خودرا تعیین میکنیم . همچنین نیست رفیقان ؟ پیش از انکه بکار های بزرگ جدی آغاز کنیم میباید که بعد مسافهٔ جزیره خود را از قطعات مسکونه بدانیم که چقدراست ، واینهم معلوم نمیشود مگر به تعیین کردن طول و عرض آن .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 143 of 558

ژه ده ثون — بلی بسیار درست . اگر بدانیم که بکدام قطعهٔ مسکونه نزدیك هستیم ازینکه در نجا بساختن خانه ودیگر چیزها مشغول شویم بساختن یك کشتی کوچکی مشغول میشویم .

مهندس — این است که منهم ازینسبب امشب عرض وفردا طول جزیره را تعیین کردن میخواهم .

اگر بدست مهندس (سکستان) نام آله موجود میبود تعیین مسافهٔ کوکب قطبی بسیار آسان میشد . ولی چه فائده که آن آله موجود نیست . مهندس بشمینه ها درا مد . باکاردیك دوچوبی ترا شیده ، وسرهای چوبرا بایك خاری بهمدیگر ربط داده نوعمایك پرکاری بوجود آورد . مسافه ئیکه ازروی افق تا بکوکب قطبی موجود است برای مساحه کردن آن لازم است که افق صرف از بحر متشکل باشد . حالانکه در جائیکه بودند افق جنوبی باد ماغهٔ نجه مستور شده بود . اگرچه برای این عملیات بسوی جنوب جزیره رفتن هم ممکن بودولی گذشتن از نهر مرسی لازم میآمد که آنهم یك کار مشکلی مینمود . لهذا مهندس اجرای عملیات خودرا درتپهٔ منظرهٔ وسیعه قرارداد .

مهاجران برتپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند که ازنجا بسوی جنوب بلامانعه سطح بحر مشاهده میشد . سیروس سمیت یك نوك پرکار چوبی را که ساخته بود بسوی نقطهٔ افق که سما بابحر یکی شده بود متوجه ساخت . نوك دیگر آنرا بنجمی که درزیر کوکب قطبی بود متوجه نمود که به اینصورت پرکار یك زاویهٔ تشکیل داد . بعد ازان ازبرای آنکه زاویهٔ مذکور خراب نشود یك چوب پارهٔ دیگری درمیان هردو پای پرکار نهاده پایهای پرکاررا بایك تار الخ بسته کرد . بعد ازانکه این زاویه بمیدان برامد کاربرپیمایش این زاویه متوقف ماند . برای این پیمایش در اول امر بلندی و دوری تپهٔ منظرهٔ و سیعه راکه عملیات زاویه گرفتن بران اجرا شده پیمودن لازم است . بعد ازانکه این پیمایش هم اجرا شود ازمساحهٔ زاویهٔ مذکور ارتفاع تپه ئیکه بران تعیین زاویه شده تنزیل می شودکه مقدار باقی ماندهٔ آن مساوی وبرابر مسافهٔ کوکب قطبیست با افق . وچون عرض

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 144 of 558

هر جا مساوی بامسافهٔ قطب واقق آنجا میباشد ازانرو بنا بر آن زوی مهندس عرض جزیره دانسته میشود .

باب چاردهم

مساحهٔ سنگلاخ غرانیت — جهت تطبیق قاعدهٔ زوایای مساویه — عرض جزیره — یك سیاحتی بسوی شمالی جزیره — استریدیه — مرور شمس از نصف النهار — کیت وضعیهٔ جزیرهٔ اینقولن .

روز دیگر که روز یکشنبه ۱۶ ماه نیسان بود به سبی که یك روز معزز شمرده میشد مهاجران بوقت از شمینه ها برامده برخت شویی وجان شویی خود شان مشغول شدند . تا بوقتی که مهندس موادیکه برای ساختن صابون بکار است بدست بیاردمیباید که با آب خالی شست وشو بکنند . آمدیم برتبدیل دادن البسه : دریناب چنان قرار دادند که تاششماه دیگر همین البسهٔ شان کفایت میکند بعدازان دریناب سخن خواهد گفت امروز هوا خیلی خوب بود . از روزهای لطیف موسم خزان یك روزی بود . آفتاب نوطلوع کرده اطراف را مستغرق انوار ضیانثاری کرده بود .

مهندس برای کامل ساختن عملیات دیشبهٔ خود اول خواست که ارتفاع تپه را پیمایش کند . هاربر گفت که :

— آیا برای اینکار نیز پرکار دیشبه را استعمال میکنید ؟

مهندس — نی اولاد من ! بایك اصول دیگر این پیمایش را اجرا کرده بصحت نزدیکتر پیدا میکنم .

هاربر بسبی که در باب تطبیقات فنیه بسیار رشایق و هوسکار بود از مهندس جدا نشد . زه ده ئون ، یانقروف ، تاب بدیگر کارها مشغول شدند . مهندس از زیر سنگلاخ جداشده تا بکنار ساحل آمد . مهندس بسبی که قد خود را میشناخت که

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 145 of 558

چند متر و کسور راست از انرو به برابری قامت خود یك عصا چوبی برید، چوب راست مذکور را به قدم پیمایش کرده بدست گرفت. هاربر نیز یك شاقولیکه عبارت از ربط شدن یك سنگی بیك تاری بود باخود گرفته از پی مهندس روان بود.

مهندس عصا چوبی را که در دست داشت بقدر دو قدم در زمین ریگزار کنار دریا بخلانید. بواسطهٔ شاقول عصا چوب را یك وضعیت مستقیمی که تماماً به افق عمود باشد بداد. محلی که بر سر تپهٔ منظرهٔ وسیعه بود از جائیکه حالا مهندس در انست پنجصد قدم مسافه در پیش واقعشده است.

مهندس بعد از انکه مسافهٔ مذکور را پیمود، و عصا چوب را بر زمین خلانید بر سر ریگها راست دراز کشید. و همچنین بر سینه پس پس کشیده تا بجائیکه نوك عصا چوب، و چشم‌اش، و سر تپه یکجا بر ابر گردید، یعنی خط شعاع نظرش از نوك عصا چوب مرور کرده به تپه منتهی گردید یك وضعیتی گرفت که این وضعیت چنان بود که رویش بر زمین بود، و از نوك عصا چوب سر تپه را مشاهده میکرد. سیروس به هاربر گفت:

— آیا خودت از قواعد اولیهٔ هندسه چیزی میدانی؟

هاربر — یك کم و بیشی میدانم موسیو سمیت.

مهندس — آیا میدانی آری که خواص دو زاویهٔ متساویه عبارت از چه میباشد؟

هاربر — اضلاع متشابهه با یکدیگر متناسب است.

مهندس — آفرین اولاد، حالا بفکر که من در نجاد و عدد زاویهٔ قائمه تشکیل کردم که یکی بزرگ و دیگرش کوچك است. یك ضلع زاویهٔ کوچك این عصا چوب عمودی، ضلع دیگر آن از نقطهٔ بیخ عصا که بخاك فرو رفته تا بچشم من خط مستقیمی که کشیده شده است میباشد. آمدیم بر زاویهٔ دوم که زاویهٔ بزرگست: یك ضلع این زاویهٔ بزرگ این سنگلاخ عمودی ایست که آنرا پیش کردن میخواهیم، ضلع دیگر آن همان خطیست که از بیخ سنگلاخ عمودی تا بچشم من کشیده شده است.

هاربر نعرهٔ خوشی زده گفت:

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 146 of 558

— آه موسیو سیروس فهمیدم ! این چیزیکه شما تشکیل کردید دوزاویهٔ قائمه است، اضلاع زوایای قایمه هابایکدیگر متناسب است . بنابرین خطیکه از چشم شما تابیخ عصا چوب است وضلع اول زاویهٔ کوچك گفته میشود با خطیکه از چشم شما تابه بیخ سنگلاخ کشیده شده است وضلع اول زاویهٔ بزرگ گفته میشود متناسب است . ضلع های دوم هردو زاویه هایعنی ارتفاع عصاچوب باارتفاع سنگلاخ نیز متناسب است .

مهندس — شاباش اولاد ! حالا کار ما وتوابن است که این مسافه های اضلاع این زاویه هارا پیمایش کنیم .

اینرا گفته به پیمایش آغاز نهادند . خط اول که مسافهٔ مابین جای افتادن مهندس باقطهٔ بیخ عصاچوب است یازده قدم بود . خط دوم که بازاز جای افتادن مهندس تا بیخ سنگلاخ بود پدرازی پنجصد قدم برامد .

بعداز انکه اینهارا پیمودند مهندس وهاربرشمینه ها آمدند . مهندس هنگامیکه در کوه گشت وگذار داشت یك تخته پاره سنگ سلیت که در مکتبها ازان تخته مشق برای اطفال میسازند باخود آورده بود . بایك سنگ پارهٔ تیزی بعضی حسابهای علم جبر نوشته پرکار دیشبهٔ خود را گرفت . زاویهٔ که درین پرکار دیده میشد عبارت از مسافهٔ بود که درمابین نجم قطبی وسطح بحر واقع شده است . مهندس باهمان پرکار دایرهٔ رسم نمود . این دایره را بر (۳۶۰) قسم مساوی تقسیم نمود . زاویه یکه پرکار تشکیل کرده بود به اینجا تطبیق نمود . زاویهٔ اول کوکب قطبی از خود قطب به (۲۷) درجه است . این مسافه را بر درجه ئیکه که پرکار بردایره نشانده بود علاوه نمود . ازان ارتفاع تپه را طرح وتنزیل نمود . حاصل طرح [۵۳] درجه برامد . این (۵۳) درجه را از (۹۰) درجه ئیکه مسافهٔ قطب از خط استوا بیرون پراورده دیدکه (۳۷) درجه بوجود آمد . بنابرین سیروس سمیت حکم کرد که جزیرهٔ لینقوان تمام در (۳۷) درجهٔ عرض وا قعشده است . اگر درحصه جزء ی یك خطایی پیش آمده باشد جزیره را بهمه حال درمابین (۴۰) و (۳۵) درجه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 147 of 558

های عرض جنوبی می یابیم .

حالا کار بر تعیین کردن درجهٔ طول مانده است که آنرا هم مهندس تام در وقت زوال تعیین خواهد کرد .

بنابر تنسیب مهندس رفقا برین قرار دادند که امروز را به گشت و گذار ساحل شمالی جزیره بگذرانند، و اگر ممکن باشد تا بخلیج سگهایی و دماغه های ماند بپول نیز گردش کنند . در تپه های ریگزار یکه مهندس در انجا پیدا شده بود طعام چاشت را خورده باز بشمینه ها عودت کنند .

بعد از تعیین کردن عرض بر کنار ساحل آبنایی که در میان جزیرهٔ لینقولن ، و جزیره گك سلامت واقع شده بود بر فتار آغاز کردند . بر جزیرهٔ سلامت بعضی مرغهای جسیم الجثهٔ ثقیل صدایی دیدند که در آب غوطه میخوردند و باز میبرامدند . پانقروف از هاربراز چگونه بودن خوردن گوشت شان پرسیده دانست که اگرچه رنگ گوشت شان سیاهست ولی طعام شان بدنیست لهذا از بدست نیامدن آنها بسیار افسوس نمود .

در جزیره گك سلامت از جنس (فوق) نام حیوانات بزرگیکه هم در آب و هم در خشکه زیست دارند وجود بود . پانقروف این حیوانات کلفت و غلیظ بزرگ جثه را میشناخت واز مستکره و بدئی گوشت آنها با خبر بود ازانرو حاجت به پرسیدن از هاربر نداشت . اما چون مهندس از لازم بودن شکار آنها و یکروز بجزیره رفتن و شکار کردن آنها بحث نمود پانقروف را حیرت دست داد .

مهاجران در کنار ساحلیکه بران برامده بر قتند در کنارهای بحر از نوع حیوانات صدفیه چون استریدیه ، و میدیه ، ولیتود یوم وغیره به اشکال بسیار لطیفه در نظر شان جلوه گر میشد . چار میل از شمینه ها دور شده بودند که ناب در کنار بحر یك خرمن گاه استریدیه را پیدا کرد که بلیونها استریدیه دران موجود بود . مهاجران از یافتن این خزینه بسیار ممنون شدند . پانقروف گفت :

— ناب امروز را بیهوده نگذاشت . آفرین ناب خوب نعمتی یافتی .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 148 of 558

تاب وتاب فروش بکندن استبدیه آغاز نهادند

(c) ketabton.com: The Digital Library

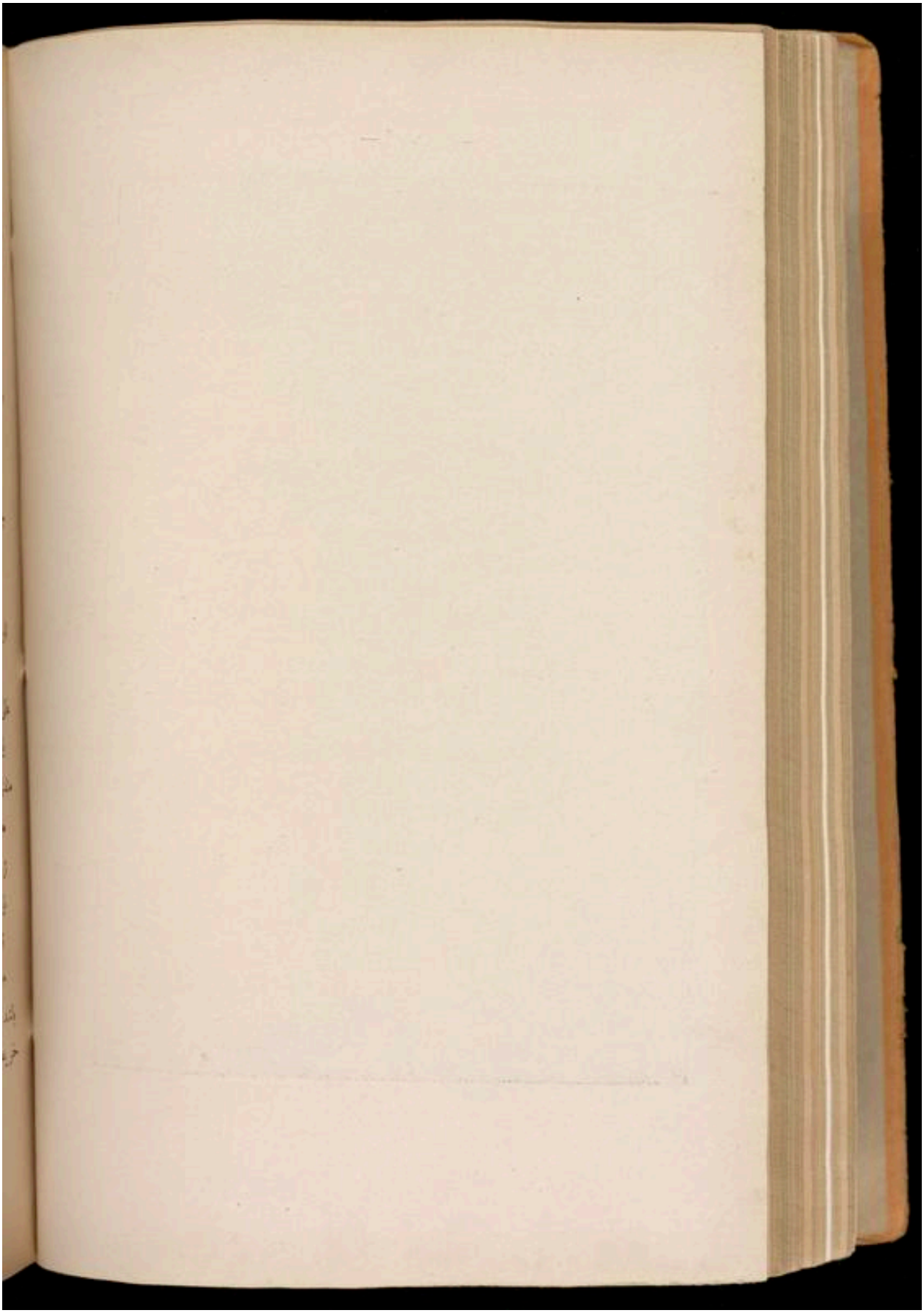

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 150 of 558

ژه ده ثون — بواقعیکه این اعلا یك خزینه ایست . چنانچه میگویند اگر برا
ستی درهر سال هریك ازانها شصت هزار تخم بدهند این معدن استریدیه که تاب پیدا
کرده الحق که یك خزینهٔ لایفنایی شمرده میشود .

هاربر — اما استریدیه بسیار مغذی یك غذایی نیست .

سمیت — بلی ، از مواد آزوتیه در استریدیه بسیار کمست . اگر کسی بخواهد
که تنها شکم خودرا به استریدیه سیر بکند میباید که کم ازکم درروز دوصد دانهٔ آنرا بخورده
پانقروف — حالا ازنجا برای طعام چاشت خود مایك نجاه شصت دانه برداریم بعد
ازان شما مسائل فنیهٔ خود را مذاکره میکنید .

ناب وپانقروف بکندن استریدیه آغاز نهادند . ودریك سبده ئیکه ازاثر چیره دستی
مهارت ناب ازخمچه ها و لخها ساخته شده بود گذاشتند وباز برراهیکه داشتند دوام ورزیدند .

سیروس سمیت برای دانستن رسیدن وقت زوال متصل بساعت خود نظر میکرد
تابه عملیات تعیین درجهٔ طول به پردازد تانجائیکه کاپتن جیمز هیر متفقه تمام شده دماغهٔ
ماندیبول آغاز میکند یك قسم جزیره تماماً غیرمنبت است . دراطراف آن ریگ پر
شده است . بغیرازپوستهای صدف و استریدیه و آثار سیالهٔ کوه آتشفشان که درپاره ئی
درانطرفها سیلان نموده دیگرهیچ چیزی دیده نمیشود .

مرغهای بحری مانند مارطی وغیره درراه بسیار بودند . پانقروف برای تجربه
یکی ازانهارا به تیروکمان زدن خواست . ولی تیرش کارگر نیامده دماغش بسوخت .
ومهندس راخطاب نموده گفت :

— می بینید موسیو سیروس ، اگر یکچند تفنگ شکاری بدست نیاریم حال ما دایما
همچنین خواهد ماند .

ژه ده ثون — بسیار خوب اما کار بدست خودت است پانقروف ، برای میل تفنگ
آهن ، برای چقمقهای تفنگ فولاد ، برای باروت آن شوره وگوگرد وزغال ، برای
پتاقی سیماب وحامض آزوت ، برای گله وصاچمه سرب وافر وبسیاری پیدا کرده میاید

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 151 of 558

من ضامن شما که موسیو سمیت بهمه حال تفنگ برای ما بسازد .

مهندس — همهٔ این چیزها شیکه گفتید در جزیرهٔ ما پیدا میشود . اما ساختن خود تفنگ آنقدر نازك یك کاریست که به بسیار آلات وادوات متعددی محتاج است . باز هم در بنباب پسان یك فکری خواهیم کرد .

پانقروف — آه ! آه ! چقدر غلط کرده ایم . آیا چرا در وقت آمدن مایان همه آلات واشیای خود ما نرا بدریا نیانداختیم ؟

هاربر — اگر ما آنهارا بدریا نمی انداختیم آنها مارا بدریا می انداخت .

پانقروف — اینهم راست است . اما هروقتیکه بیادم میآمد که (ژونستان فوروستر) چون صبح برخاسته باشد وبالون خود را در میدان نیافته باشد آیا چقدر بقهر شده باشد؟

هاربر — بخدا منهم بسیار مراق دارم که آیا چه گمان کرده باشند که بالون شان چه شد؟

پانقروف بیك عظمت وغرور گفت — علی الخصوص که این فکر فرار را با بالون اول من عطا نمودم .

ناب — الحق که اینچنین فکر عالی را افلاطون هم مالك نبود . حالا بنگرید که افکار عالی شمارا بچه جایی انداخت ؟

پانقروف — چه مگر خوشت نیامد ؟ بخدا در نزد من با موسیو سمیت واری یك آدم متفننی در بنجزیره آزاد بودن هزار بار بهتر تر است از اینکه در دست جنوبیها اسیر ماندن .

هاربر — البته البته همچنین است پانقروف . ذاتاً چه کمبودی داریم که شکایت کنیم؟

ژه ده ثون — دیگر هیچ کمبودی نداریم مگر یك چیز .

پانقروف — آیا چه ؟

ژه ده ثون — از نجارهایی یافتن .

مهندس — اگر در نزدیکیهای جزیرهٔ ما دیگر یك قطعه ، و یا مسکون یك جزیرهٔ باشد از نجا بزودی رهایی می یابیم که اینرا هم بعد از یکساعت خواهیم دانست اگرچه خریطهٔ بحر محیط در دستم نیست اما تشکلات آن در ذهنم بخوبی مرتسمست . از قرار

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 152 of 558

عرضیکه دیروز یافته ام چنان گمان میبرم که جزیرهٔ لینقولن در جهت شرقی [زه لاند جدید] وجهت غربی ممالك شیلی باشد . حالا آنکه مسافه ئیکه درمابین ایندو محلست بقدر ده هزار میل می آید . حالا مسئلهٔ مهمه این است که درین مسافهٔ ده هزار میل و سعت . موقع جزیرهٔ خود را یافته از انروکار خود را به پینیم که آنهم بعد از یکساعت بدانش طول جزیره حل میشود .

درین اثنا مهاجران از شمینه ها بقدر شش میل دور ، وبه غاریکه مهندس در انجا یافت شده بود نزدیك شده بودند . در نجا برای استراحت نشستند . برای زوال نیمساعت باقیمانده بود . سیروس سمیت در ساحل یك زمین صاف وهموار ریگزاری انتخاب نمود که آب دریا آنرا خوب هموار ساخته بود . مهندس برین زمین بدرازی شش قدم یك عصا چوبی را خلانید ، ویکقدری آنرا بسوی جنوب میل داد . هرگاه این تعیین طول در جهت شمالی کره میشد در انوقت مهندس این میل عصا چوب را بسوی شمال میداد هار بر در نجا یك قدری دانست که مهندس تعیین طول را چسان میکند . مهندس زوال را از روی سایه ئیکه از چوب بر روی ریگ می افتد استخراج کردن میخواهد .

سیروس سمیت بمجرد یکه دانست که وقت زوال نزدیکشده بر سر ریگها نشسته و بسایه ئیکه چوب بر ریگ انداخته بود حصر نظر دقت نمود . هرانقدر که سایهٔ چوب کوچکتر میشد هماندم بانوك کارد بر ریگ یك خط اشارت میکشید . ژه ده ئون ساعت بدست منتظر پرسیدن « ساعت چند ؟ » مهندس ایستاده بود زیرا سایهٔ چوب رفته رفته کوچك شده تا نجایی میرسد که باز رو بدرازی مینهد که آنوقت تمام وقت زوال میباشد . لهذا ساعت ژه ده ئون که عیار آن بوقت زوال ریشموند و واشینغتون برابر است در وقت انتها یافتن کوچکی سایهٔ چوب به هر نجه ئیکه بود همان نجه را استاد گرفته تعیین درجهٔ طول آسان میشود .

آفتاب پیش شده میرود ، سایه نیزها نقدر کوتاهی میگیرد . سایه حداصغر خود را حاصل کرد . بمجردیکه پس رو بدرازی نهد مهندس پرسیدکه ،

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 153 of 558

ساعت چند است ؟

ژه ده ثون — از پنج یکدقیقه میگذرد .

بعد از انکه تعیین وقت زوال شداستخراج طول جزیرهٔ لینقولن آسان شده . حالا به بینید : که در جزیرهٔ لینقولن وقت زوال ۵ تام به دوازده بجهٔ نصف روز بوقوع می آید درامریکا از روی ساعت ژه ده ثون که عیار آنجاست و قت به پنج بجهٔ عصر رسیده میباشد که از زوال پنج ساعت گذشته است پس معلوم شد که درمیان امریکا و لینقولن پنج ساعت و پنجدقیقه فرق موجود است . حرکت ظاهری شمس بر اطراف ارض هر درجه را در چار دقیقه بر روی زمین قطع میکند که در ساعتی پانزده درجه را می پیماید . پانزده درجه را چون به پنج ساعت ضرب کرده شود (۷۵) درجه حاصل میشود .

درامریکا چون مبداء طول (غرونیویچ) اعتبار میشود مسافه ئیکه درما بین واشینغتون ، و (غرونیویچ) موجود است عبارت از (۷۷) درجه و (۳) دقیقه ، و [۱۱] ثانیه است . درمابین واشینغتون ، ولینقولن از روی حساب ساعات (۷۵) درجه بعد مسافه حاصل آمد ۵ اینرا هم بران ۷۷ درجه ضم نموده به تحقیق پیوست که جزیرهٔ لینقولن در (۱۵۲) درجه طول غربی غرونیویچ کائن و موجود شده است .

سیروس سمیت انحساب خودرا به رفقای خود بیان کرده خواه درطول و خواه درعرض اگر یك غلطی و خطائی بوقوع آمده باشد آنرا هم تخمین کرده اخبار نمود که جزیرهٔ لینقولن درمابین (۳۵) و (۳۷) درجه عرض جنوبی . و (۱۵۰) و (۱۵۵) درجه طول غربی واقعشده است .

ازین عملیات ریاضئی امروزی بتحقیق پیوست که جزیرهٔ لینقولن ازهمهٔ سواحل روی زمین بدرجه ئیکه باکشتیهای کوچك قطع شدن آن ممکن نیست دور و بعید افتاده است . نزدیکترین سواحلیکه به این نقطهٔ طول و عرض لینقولن واقعشده جزایر « تاپتی » و (پومو تو) میباشد که بعد آن (۱۲۰۰) میل است . دوم درجه سواحل « زه لاند

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 154 of 558

جدید » است که (۱۸۰۰) میل بعد دارد . سوم درجه سواحل امریکاست که بمسافهٔ (٤۰۰۰) میل واقعشده است .

سیروس سمیت اینموقع جزیرهٔ لینقولن را چون در خریطه و نقشه ها نیکه دیده بود بزیر نظر یاد آوری خود دراورد بهیچصورت درموقع مذکور وجود یك جزیره را یاد آوری نتوانست . معلوم شد که نام این جزیره در هیچیك خریطهٔ موجود نیست ، وبه اینسبب از راه رفتار جمله کشتیها بر کنار است .

باب پانزدهم

قطعیاً زمستانرا باید بگذرانند — مبحث استخراج معادن — شکار درجزیرهٔ سلامت — ماهیان فوق — مورچه — قوبا — ساختن آهن — فولاد چسان حاصل میشود .

روز دیگر که (۱۷) ماه نیسان بود پانقروف از ژه ده ثون سبیله این سوالرا پرسیدکه :

— خوب مخبر افندی ، امروز بکدام صنعت سلوك میکنیم ؟

ژه ده ثون — سیروس هرصنعتی را که بگوید بهمان صنعت .

مهاجران سرازامروز بکان کاری سلوك میکنند . امروز بعداز طعام صبحها جران از موقعیکه درجهٔ طولرا تعیین کرده بودند برخاسته ازمیان تپه های ریگ بر راه خود دوام نمودند ، وتابد ماغهٔ ماندیبول پیش رفتند سرازانجا تپه های ریگ تم شده اراضی بازوولقانیك شده رفته است . بعوض سنگلاخهای منتظمی که دیوار آ سا اطراف تپهٔ منظرهٔ وسیعه را دربر گرفته در نجابصورت غیر منتظم سنگهای غرانیت جمع آمده است . تا به اینجاکه رسیدند مهاجران بازپس بسوی شمینه های خودشان عودت کردند . اما تا بوقتی که مسئلهٔ این زمستانرادرجزیرهٔ لینقولن گذرانیدن یا نگذرانیدن را حل نکردند وبه نتیجهٔ مطلوبهٔ آن نرسیدند خواب نکردند .

جزایر (پوموتو) که نزدیکترین سواحل است به لینقولن (۱۲۰۰) میل راهست

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 155 of 558

که بسیار راه درازیست . که این راه را باقایقهای کوچك قطع کردن محال مینماید . برای ساختن یك کشتی بزرگ اگرچه آلات وادوات هم باشد بازهم بسیار مشکل یك عملیاتی میخواهد . حالا نکه به این بی اسبابی ئیکه دارند اولا باید آلات واوزار بسازند و بعد ازان بساختن کشتی شروع کنند که اینهم در وقت حاضر غیر ممکن مینماید . ذاتاً موسم هم سرزمستانست بحرها همه متموج و طوفانیست . بناءً علیه برین یك قرار دادند که ایموسم زمستانرا اجباراً در جزیرهٔ لینقولن بگذرانند ، واول کارشان همین باشد که برای گذرانیدن سرماهای شدید جنوبی یك جای محفوظ و امینتری ازشمینه ها برای خود تدارك کنند .

حالا اول کاریکه مهندس بران اقدام مینماید همینست که معدن آهن را که درشمال غربی جزیره کشف کرده آنرا استخراج کرده بحال آهن یا فولاد درآرد .

معادن در زیر زمین که باشند بحال صافیت و خالصیت معدنی خود نمیباشند بلکه بادیگر اجسام مختلفه مغشوش میباشند . این است که نمونهٔ دو معدن آهنی که مهندس پیدا کرده نیز همچنین است . یکی ازین معادن (معدن آهن مانیه تیك) است که کاربون ندارد . دیگر آن با گوگرد ممزوج است که بحال (کبریتیت حدید) میباشد . معدن آهن مانیه تیك را مهندس زیاده تر پسندیده است که این معدن را بقوت حرارت بسیار افزونی از جوهر مولد الحموضهٔ آن وارها نیده استعمال میکند . وچون معدن زغال سنگ نیز نزدیك این معدن است برای مهاجران کار بسیار سهولت مییابد . پانقروف پرسید که :

— خوب حالا به براوردن آهن ازمعدن مشغول میشویم ؟

سیروس — بلی ، اما برای آغاز کردن به آهنگری در اول امر بجزیرهٔ سلامت رفته ماهی فوق شکار میکنیم .

پانقروف به ژه ده ثون رو آورده گفت :

— آیا ماهی فوق شکار میکنیم ندانستم ؟ برای آهنگری ماهی فوق آیا لازم است ؟

ژه ده ثون — چون مهندس میگوید البته که لازم است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 156 of 558

مهندس از شمینه هابرامد ، با نفروف نیزبی آنکه سبب شکارماهی فوق رابداند برای رفتن حاضرشد . بعدازکمی مهاجران به کنار آبنای تنگی که در حال جزر گذشتن ازان قابلست واصل شدند . بسببی که بحرفرونشسته بود مهاجران بعضی جاهارا بپاوبعضی جاهارا بشناوری از آبنا گذشته به جزیره گك برامدند .

سیروس سمیت اول بار ودیگر رفقایش دوم بار برین جزیره قدم نهادند . برجزیره اگرچه بسی مرغهای بزرگ بزرگی موجود بود ولی ازسببی که ماهیان فوق که به آنطرف ساحل بر ریگها افتاده بودند رم نخوردند به احتیاط و آهسته گی تمام به آنطرف متوجه شدند .

درطرف شمال جزیره درسطح آب بعضی جسمهای سیاه سیاه بزرگی مانند سنگپاره های بزرگی دیده میشد که این جسمهای شناور ماهیان فوق است . ماهیان فوق در دریابسیار سریع الحرکه شناوری میکنندکه شکارشان در آب بسیار مشکلست، اما چون ازنوع حیوانا تیست که درخشکه هم به برامدن مجبورمیشوند دروقت برامدن شان بخشکه زودبدست آورده میشوند . پاهای ماهیان فوق کوتاه وراه رفتن شان بسیار بدشواری میشود .

پانفروف وهاربر آهسته آهسته وسنگهارا پناه کرده بسوی کنارساحلیکه فوقها ازانطرف بخشکه برامده بودندبرای بریدن راه شان روان شدند زه ده ثون ومهندس وتاب نیز عصاچوبهای خودشانرابرداشته برفوقهای بیخبر هجوم بردند . فوقها به انسان هیچ ضرر رسانیده نمیتوانند . بسیار بیچاره وعاجز مخلوقی هستند . دوعدد ازین فوقها ازطرف مهاجرین بقتل آمده مابقیشان فرارنمودند . پانفروف درنزدمهندس آمده گفت :

— این است ماهیان فوق ، حالابگوئید که اینراچه میکنید ؟

— مهندس — ازین دم آهنگری میسازیم که کوره های آهنگری ما بی وجود آن هیچ ثمرهٔ نمی بخشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 157 of 558

پانفروف — آیادم ؟ پس معلوم شدکه این ماهیان بسیارطا لعمند بوده اند .

ماهیان فوق بد رازی شش هفت قدم میباشند . سرهای شان بسرسگ میماند ، وجود های شان کلوله ، وپوستهای شان بسیار محکم وقوی میباشد . فوقهارا بهمینصورت به شمینه هابردن مناسب ندیدند . لهذاناب وپانفروف به پوست کردن آنها آغاز نهادند . بعد ازیکچند ساعت عملیات پوست کردن تمام شد . مهندس دونخته چرم بسیارعریضی بدست آورد . مهندس بی آنکه این چرمهارا آش بدهد میخواهدکه دم بسازد . ماجران برای وقت جزریکچند ساعت دیگر نیزدرجزیره انتظارکشیدند . نزدیك بمغرب بود که از آبنا گذر کرده به شمینه ها آمدند .

پوستهارا باتارهای الیاف پوستهای درختان باخارهای سرتیزقوی دوختن وبحال دم آنهارادراوردن چنان یك کارمشکلی بودکه حد ندارد . بیچاره قضازده گان بجزدو کاردیکه ازآسمهٔ کردن سگ بدست آورده اند دگرهیچ آلاتی رامالك نیستند . تامسه روز کامل کوشش کردند . ازنتیجهٔ آن کوشش مالك یك دم بسیار بزرگی که برای معدن گری شان لزوم قطعی داشت گردیدند .

در (۲۰) ماه نیسان ماجران آهنگرشدند . معدن آهن شان دردامنهٔ کوه فرانقلن که ازشمینه هاده میل مسافه داشت موجود بود . لهذابرای آنکه هرروزرفتن وآمدن شان مشکل ننمودبرین قراردادندکه درنزد معدن ساکن شده شب وروز کوشش ورزند . ذاتاً زغال سنگ نیزدرپیش شان بود .

علی الصباح ازشمینه هاحرکت کردندناب وپانفروف دم جسیم خود شانرابریك چوبی انداخته دونفره بشانه گرفتند . دیگررفقانیزکاسه وکوزه وخوراکهٔ خودشانرابر داشته ازمیان جنگل (جاقامار) برساحل دست چپ نهرمرسی روانه شدند . جنگل مذکوررا ازجنوب شرقی بسوی شمال غربی مرورنمودند . دراثنای راه هاربریك بوتهٔ یافت که بیخ آن چون پخته شود یك طعام بسیارلذیذی ازان بوجود می آید . علی الخصوص که قابل اختمارهم هست که بعداز اختمار یك شراب بسیارلطیفی ازان بعمل

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 158 of 558

میآید . مهاجران ازین بیخ مقدار بسیاری جمع کردند .

رو بپیمائی شان تابشام دوام ورزید . ولی بی فائده هم نگذشت در اثنای راه دو عدد قانقورو ، ویك دوسه مرغ ، ویك حیوان خارپشت مانندی که ازیك گربه بزرگتر بود ، وپوز بسیار درازی که حیوانات کوچك را به آن میگرفت شکار کردند . مهاجران درباب انحیوان که آیا بچه میماند ؟ بمذاکره آغاز نهادند . یانقروف گفت :

— آیا وقتیکه بدیگ درآید بچه میماند ؟

هاربر — بگوشت گاو بسیار اعلا .

یانقروف — مطلوب کلی ماهم همینست . بهرچه که میماند بماند !

در راه اگرچه به بعضی گرازهای وحشی جنگل برابر شدند ، ولی این جانورها بر مهاجران هجوم ننمود . به (قولا) نام حیوان بسیار تنبلی نیز تصادف کردند . پنج ساعت بعد از زوال مهندس اشارت براستراحت نمود . مهاجران ازصبح که روانه شده اند حالا ازجنگل برآمده اند در نزدیکی بیشه زاری که ازدرختهای بوته مانندی تشکیل یافته بود ، وجهت شرقی دامنهٔ کوه فرانقلن را احاطه کرده بود یکچندقدم دورتر ازنهر (قریق روژ) توقف نمودند . درظرف یکساعت یك کلبهٔ کوچکی که سرآنرا باشاخها وبرگهای درختان پوشانیدند بوجود آورده ، ویك آتش خوبی درکلبهٔ مذکوره افروخته یك قانقورو را کباب کردند . مکمل یك طعامی خورده ، وبنوبت پرهداری خودرا کرده بخواب رفتند .

صبح وقت سیروس سمیت باهاربر بجائیکه نمونهٔ معدن را یافته بودرفت . درنزدیکی قریق روژ دردامنهٔ کوه فرانقلن معدن نمونهٔ مذکوره را یافتند که معدن درسطح ارض بحال طبیعی موجود بود . این معدن بمعدنهای آهن قورسیقا که آنهم برسطح زمینست مشابهت بهم میرساند که استحصال کردن آهن ازینگونه معدنها نیکه نسبت به معدنهائیکه بکندن حاجت داشته باشد آسانتراست . مهندس بسبیکه ازعملیات بسیاری رهائی یابد مجمع کردن پارچه های معدن وزغال سنگ رفقارا تشویق نمود . دوروز متمادیاً کوشش ورز

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 159 of 558

زیده ،مقدار وافری از معدن وزغال سنگ را در میدان نزدیك کابهٔ خود شان خرمن کر دند . یکروز دیگر نیز بشکستن وکوچك ساختن آنها وپاك کردن آنها مشغول شدند . مهندس یك صف زغال سنگ ویك صف معدن روی همدیگر چیده یك مکعب بزرگی بوجود آورد .

مهندس بعملیات آغاز نهاد ،در دهن مشك دم یك نولهٔ گلین بخته‌ئیکه در وقت کلالی گری ساخته بود وپانقروف آنرا نشناخته بود که برای چیست ربط نمود . نولهٔ مذکور ،را در زیر مکعب معدن وزغال سنگ درون نمود ، بعد ازان یك سه پایهٔ بلندی از سه چوب ساخته برسر دم استاده کرد ، بر دم یك تختهٔ گذاشتند بر روی تخته سنگهای سنگینی نهادند . تخته را یك ریسمان لحمی ربط داده نوك ریسمان را از یك چوب لولهٔ گولی که بعوض چرخ مانیوله از سه پایه آویخته بودند گذرانیده به اینصورت به کش کردن ریسمان به دم گری آغاز کردند .

عملیات اگرچه خیلی مشکل شد اما بهمت وغیرت مهاجران کامیابی حاصل آمد . یك کلیجه آهن بزرگی که مانند اسفنج یعنی ابر سوراخ سوراخ بود بوجود آمد . حالا لازم شد که این کلیجه را بدرجهٔ حرارت زیادی گرم کرده جنیات معدنیهٔ آنرا بیرون برانند که آنهم بکوبیدن آهن را باچکش وسندان محتاج بود . حالا آنکه این آهنگران بیچارهٔ ما مانند همان اشخاصیکه اول آهنرا یافته بودند وهنوز چکش و سندانرا ازان بوجود نیاورده بودند بجای سندان یك سنگ پارهٔ محکمی وبجای چکش یك سوته چوب سرکلولهٔ بسیار سختی پیدا کردند . کوشیده کوشیده بهزار جگرخونی دوپارچه آهن بسیار غلیظ وکلفتی ساختند که یکی را بشکل سندان ودیگرش را بشکل چکش در اوردند نهایت الامر بعد ازانکه چار روز دیگر شب وروز کوشیدند ده پانزده میل آهنین بوجود آوردند که آنهارا نیز بمحال آتشگیر ، وانبور ، وچکش ، وخاك انداز وکفگیر در اوردند . اگرچه شکلاً بسیار ثقیل وبد نما بود ولی درکار خیلی نافع وکار آمد بودند که پانقروف و تاب برای این آلات وادوات بهیچصورت یك قیمتی تخمین کرده نتوانستند .

چیزیکه برای مهاجران خدمت بتواند تنها آهن معمولی نیست بلکه برای آنها

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 160 of 558

فولاد لازم است که آنهم بدوصورت بوجود می آید . یکی آنکه فاربون زیاد آهن را بیرون برارند . دیگر آنکه آهن معمولی را فاربون بدهند . سیروس سمیت چون آهن ریخته شده بدست ندارد از نوقسم دوم را ترجیح داده آهن معمولی که بدست داشت آنرا باخاك زغال تسخین نموده به حاصلکردن فولاد موفق آمد . این نوع فولاد بسببی که بحرارت وبرودت تبدل نمیکند از انرو بعد از انکه بدرجهٔ سرخ شدن گرم کردند برسندان آنرا کوفته تبروتیشه ، بیل ، کلنگ ، پیکانهای تیر ، آهن رنده ، یك دوسه عدد کاردهای قه مانند ، ومیخهای بسیاری ساختند که اینها کلاً چیزهایی کلفت وغلیظی بودند و لی قابل استعمال وکار آمد چیزهای بود .

درروز پنجم ماه مایس مهاجران همهٔ معمولات صناعیهٔ آهنگری خود شانرا برداشته بشمینه ها عودت کردند ، وموقتاً به آهنگری خودشان خاتمه کشیدند ، بعدازین بدیگر صنعت سلوك خواهند کرد .

باب شانزدهم

مسئلهٔ اقامتگاه — مراق یانفروف — درطرف شمال تالاب سباخت — جهت شمالی سطح مائل — مارها — منتهای تالاب — درتوپ تلاش — توپ شناوری میکنند — درمیان آب مجادله — دوغونق

روز ششم ماه مایس شد ششم ماه مایس به ششم ماه تشرین ثانی نصف کرهٔ شمالی مقابلست . بناءً علیه هوا بخراب شدن ، و آهسته آهسته سردیها به رونمودن آغاز نهاده بناءً علیه از شمینه ها موافقتر ومحفوظتر یك اقامتگاهی تدارك کردن ضروری دیده میشود . اگرچه یانفروف بشمینه ها یك محبت مخصوصهٔ دارد ولی چون طوفان سخت روز های اولی بیادش می آید که موجهای آب دریا هجوم آورده آتش شانرا خاموش نموده بود مجبور میشود که به رأی دیگر رفقای خود تابع شود . سیروس سمیت گفت :

— غیر از سردی سرما ذاتاً به دیگر بعضی احتیاطها نیز مجبوریم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 161 of 558

ژه ده ئون — چرا ، در جزیره انسان نیست که ازان حذر واحتیاط نمائیم .

— اینمسئله اگرچه قطعیاً هنوز بمرتبهٔ ثبوت نرسیده ولی چون در جزیره جانور های پنجه تیزخونریزموجوداست برای محافظه کردن خود ر ااز شر آنها وعلی الخصوص ازشر رهزنان دریائی مالیزی یك مسکن محفوظ ومناسبی برای خودمابسیارضروراست .

هاربر — وای؟از اراضی مسکونه به اینقدر جه دور جاهار هزنان دریائی آمده میتوانند؟

سیروس — بلی اولاد من رهزنان دریائی مالیزی کشتیبانان بسیارجسور وسارق های بسیارخونریزومدهشی میباشند . بناءً علیه به احتیاط کردن ازانها ازجانورهای درنده زیاده ترمجبوریم .

پانقروف — آیا اگرپیش ازانکه بمحافظهٔ خودازحیوانات چاپاودوپاآغاز کنیم یکبارهرطرف این جزیره راگردش کنیم چه خواهد شد ؟

سیروس — راست میگوئید پانقروف . امااز کوه فرانقلن دیدیم که در جهت جنوبی وغربی جزیره نه نهرموجود است ونه جنگل . مامجبوریم که مسکن خودرادرنزدیك آب وجنگل تدارك نمائیم که آنهم درمابین نهرمرسی وتالاب غرانت است .

پانقروف — چون چنینست درکنار تالاب یك خانهٔ بسازیم . تابحال کلالی و آهنگری کردیم یك کمی نیزبنائی کنیم چه میشود . الحمدالله آلات داریم خشت پخته نیزموجوداست .

سیروس — آخرکارما بهمین منجرخواهد شد . اما آیادرمیان این سنگلاخ غرانیت یك مغاره یایك غاروسوراخی بچشم تان برنخورده ؟

پانقروف — نی ندیده ایم ، آه ! موسیوسیروس ، اگردرمیان این سنگلاخ دیوار مانند سنگ سماق یك مسکن بسیار بلندی ساخته بتوانیم چه سعادت خواهد بود!

هاربربه تمسخرخنده کرده گفت :

— بسوی دریاکه پنجره های آنرانزدیك کنیم چقدرلطافت خواهدداشت !

نب — برای بالاشدن آن یك زینهٔ نیزمیسازیم :

پانقروف (بقهر) چه میخندید واه ! آلات داریم . سنگهارا سوراخ میکنیم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 162 of 558

موسیو سمیت هم باروت میسازد . یك چند سنگی که پراندیم کار میشود والسلام.

سیروس سمیت سخن بانفروف را شنید . سنگهای سماقی غرانیت را شکافتن و آنرا با باروتی که هنوز در کتم عدمست پراندن کار بسیار دراز یست لهذا مهندس بی آنکه به پا نفروف یك جوابی دهد و یا یك تکلیفی بکند وصیت و تنبیه کرد که هر طرف این دیوار سنگی طبیعی را بنظر غور و تدقیق تفتیش و تحقیق نمایند .

در اطراف سنگلاخ غرانیت یا به تعبیر دیگر دیوارهای بسیار جسیم طبیعی که قدر دو میل امتداد نموده بود دور کردند . بهیچ یك مغاره و سوراخی بر نخوردند . آشیان های کبوترهای صحرایی نیز در جاهای بسیار بلند دیوار بود . بعد از انکه تفتیشات شان به انجام رسید مهاجران به نقطهٔ منتهای دیوار سنگلاخ غرانیت رسیده بودند که از انجا تا بسا حل تالاب یك بلندی ریگزار و سنگزاری امتداد میکند .

مهندس در ینباب بسیار به مراق و اندیشه افتاده بود که آیا آبهای زیادی که از نهر (فریق روژ) در تالاب غرانت میریزد از کجا پس برامده به بحر می آمیزد ؟ هر اقدر فکر و اندیشه نیکه در ینباب نموده بود از هیچ طرف هیچیك مجرایی برای آن نیافته بود.

مهندس از سر بالایی پر ریگ و سنگ مذکور برامده رفقای خود را بگردش سواحل شمال و شرق تالاب تکلیف نمود . تکلیف قبول شد . بعد از یکچند دقیقه هر یو ناب بر سر بالایی مذکور برامدند . در عقب ایشان مهندس و زه ده ثون و با نفروف می آمدند . دو صد قدم پیشتر از میان درختهای لطیف بهم پیوست منظرهٔ روحفزای تالاب صفاتاب مشاهده گردید . درختهای نونهال و اشجار کهنه سال که برگهای شان بنا بر خزان زرد شده بود در بیشه های اطراف تالاب دگرگونه نظر ربایی داشت . بعضی تنه های خشکیدهٔ درختان فرتوت نیز دیده میشد که به اینطرف و آنطرف افتاده و سبزه ها و بوته و خاراطراف آنرا پوشیده . و سوراخهای کاواکی آنها برای مرغان (فقا ثوس) آشیان شده بود . بسبب بهم پیوستگی اشجار و بوته زار بیشه آفتاب درون آنرا ضیا دار نمیتوانست نمود . هر اقدر که پیش میرفتند درختها یك کشادگی پیدا میکرد و زاه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 163 of 558

رفتن آسان میشد. این است که در این نقطه نیکه این اول بار قدم نهادن مهاجران بر انست رفقا تیروکمان خود شانرا حاضر گرفته به احتیاط تمام پیش میشدند . اگرچه در نجاها هیچ اثر قدم جانوران خونریز دیده نشد ، ولی یك کمی پیشتر بدرازی پانزده قدم یك ماری در پیش روی توپ بایستاد . تاب ماند م بضرب یك عصا چوب مکملی مار را هلاك نمود . مهندس بعد از معاینه دانست که این مار از جنس مارهای زهردار نیست بلکه از جنس مارهای بزرگ (بوآ) ست که بصورت مص حیوانات رافرو میبرد ولی چون بودن تیر مار و کفچه و غیره مارهای زهردار نیز ملحوظ بود توپ را مهندس از بشور آوردن مارها منع نموده براه خود دوام ورزیدند .

بعد از کمی مهاجران بجائیکه آب نهر قریق روزبه تالاب میریخت رسیدند . در اول که از کوه فرانقلن فرو آمده بودند ساحل جنوبی آبریزش نهر مذکور را دیده بودند در بنبار از ساحل شمالی آن آمدند . در نجا دیدند که آب نهر خیلی وافر و زیاد یك آبست که به تالاب میریزد آیا اینقدر آب تالاب مخرجی نداشته باشد که از تالاب برابد خود تالاب اینهمه آب را در نجای خود محافظه خواهد توانست . مهندس دانست که بهمه حال تالاب باید یك مجرایی داشته باشد که آبهارا به بحر بریزاند . این است که آن مجرا را باید پیدا کرد زیرا از قوت آبریزش آن مهندس استفاده کردن میخواهد .

پنج رفیق از نهر عبور نموده بر ساحل تالاب بر فتار خود دوام نمودند . در آبهای تالاب ماهیان بسیاری دیده میشد . با نقروف بدل خود مصمم نمود که یکچند قلابی ساخته از ین ماهیان شکار کنند . هاربر درین اثنا از نوع کبك یك مرغی را به تیر زده در میان لخ زارها انداخت . توپ دویده آنرا آورد . مهاجران ساحل شرق تالاب را به تعقیب کردن دوام ورزیدند . مهندس چون در یکطرف نیز مجرای آب تالاب را نیافت بحیرت افتاد .

درین اثنا توپ بنای بیتابی و اضطراب را گذاشت . در کنار ساحل میدود ، بشدت عوعوه میکند ، میرود ، و بازمی آید ، زمین را بپاهای خود میکند بازیکی یکبار خاموش

(c) ketabton.com: The Digital Library

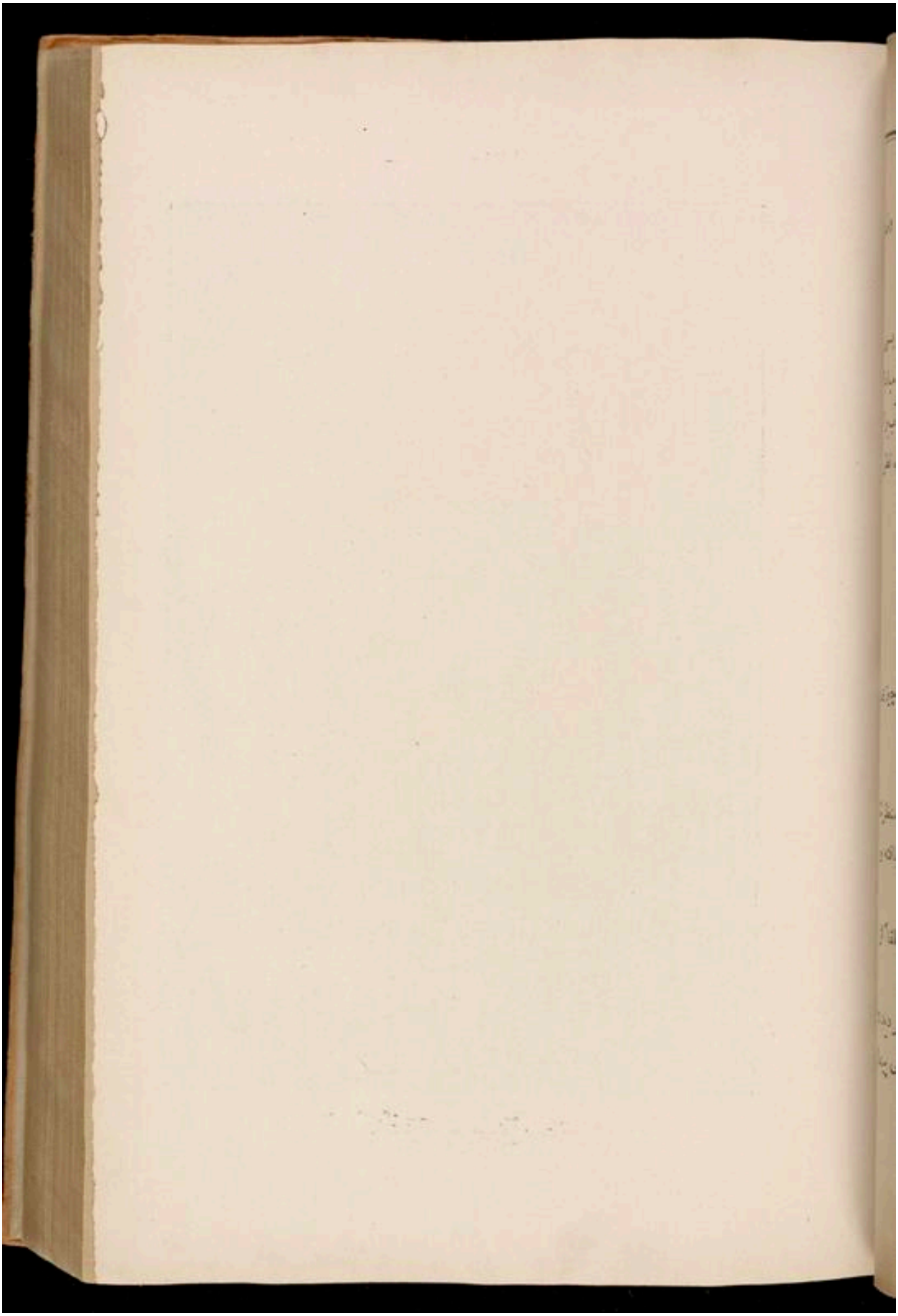

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 165 of 558

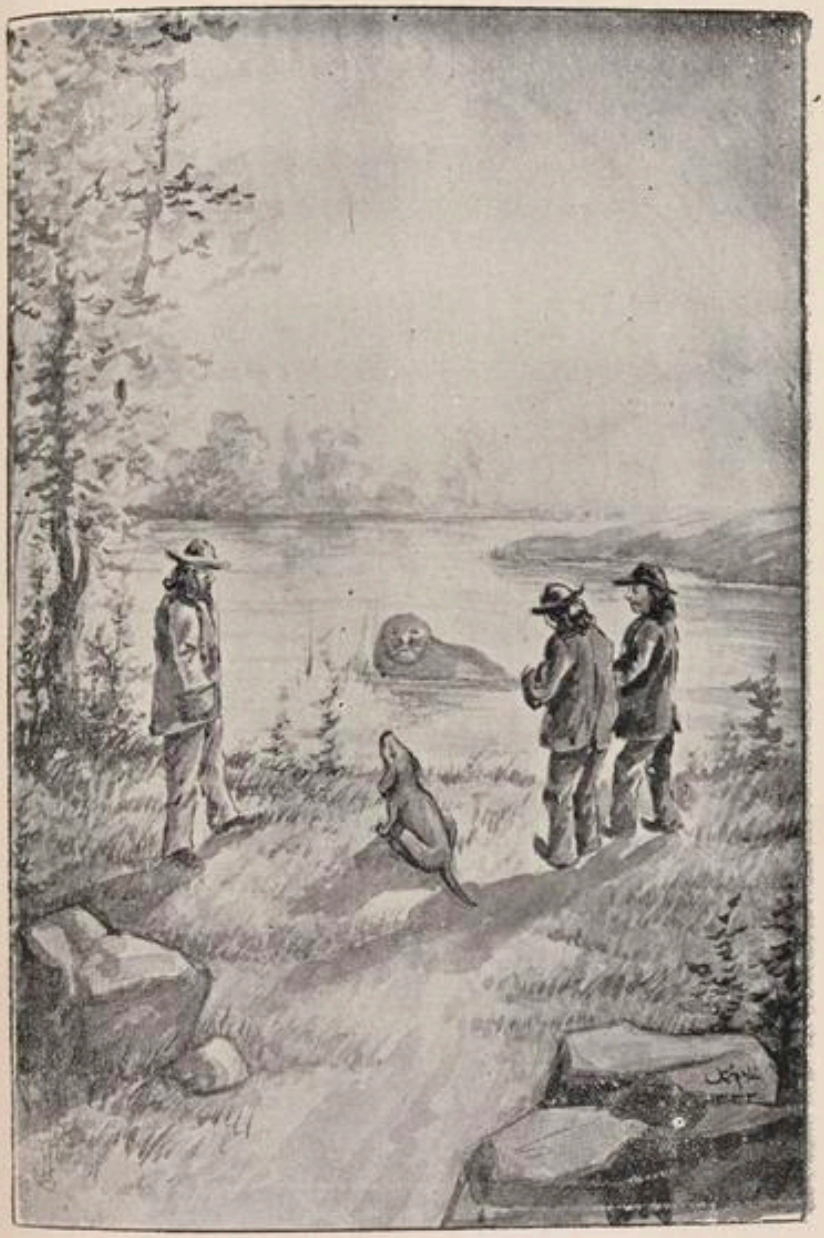

گفت : — خرس بحریست

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 166 of 558

شده چشمهای خود را بتالاب میدوزد .

در اول امر اگرچه مهاجران به این خلجان و هیجان توپ هوش نکردند ولی چون صداهای سگ شدت کرد مهندس سگرا آواز داده گفت :

— چیست توپ ؟

سگ در پیش صاحب خود دویده ، و باز یکچند بار بسوی تالاب جهیده ، و بسی آثار هیجان نشانداده دفعتهً خودرا در آب پرتاب نمود . مهندس ازیم آنکه مبادا بسگ چیزی ضرری برسد سگرا آواز داد ، توپ بصدای صاحب خود باز از آب برا مد ولی از آثار هیجان و جوش و خروش وانه ایستاد . با نقروف بسطح آب نظر کرده پرسید که :

— آیا در آب چه باشد ؟

هاربر — گمان میبرم که توپ در آب یکحیوان بزرگی را حس کرده است ؟

ژه ده ثون — بلکه تمساح امریکا باشد .

مهندس — گمان نمیبرم ، زیرا تمساح امریکا درین منطقه زیست ندارند .

یکچندبار مهاجران توقف نموده بدقت بسوی تالاب نظر دوختند . اما هیچ چیزی ندیدند . مهندس زیاده تر بمراق افتاده گفت :

— تا به آخر تالاب برفتن دوام نمائیم .

بعد از نیمساعت ساحل جنوب شرقی تالاب را نیز گذر کرده به میدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه نزدیک شدند . مهندس درینطرف نیز مجرای بدر رفت آب تالاب رانیافته و حیرتش زیاده تر گردیده گفت :

— بهمه حال این تالاب را یك مجرایی خواهدبود . اگر درظاهر نباشد مطلقاً از زیر سنگها بدررفت داشته خواهد بود .

ژه دثون — عزیزمن سیروس ! آیا درباب یافتن مجرای تالاب بسیار مراق گردید ؟

مهندس — بسیار . زیرا اگر آبهای تالاب از زیراین سنگلاخ یك مجرایی پیدا

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 167 of 558

کرده باشد بمجردیکه آبهای تالاب را بدیگر طرف بگردانیم آن سوراخ مجرا را بیرون براورده قابل سکونت یك مسکن و مأوایی را مالك میشویم .

هاربر — موسیو سیروس ، آیا آبهای تالاب تا از زیر تالاب یك مجرایی نداشته باشد ؟

مهندس — ممکنست اگرچنان باشد که شما میگوئید آنوقت بساختن خانه برای خود مان مشغول میشویم .

وقت چون بشام نزدیکشده بود مهاجران بنای عودت را گذاشته بودند که توپ باز بیتاب و پر اضطراب گردید ، و در بنبار بصدای افندی خود حوالهٔ سمع دقت نکرده یك عوعوه وولولهٔ پر هیجانی خودرا در تالاب پرتاب نمود . هاربر و پانقروف در پی توپ بکنار تالاب دویدند ، و توپ را فریاد کردند . سگ از کنار بقدر بیست قدم دور شده تام درهمین وقت بود که درهمان محل که بسیار چقور نمینمود سر مدهش یك جانور بسیار بزرگی پدیدار گردید . این سر را که چشمهای بسیار بزرگ ودهن فراخ اطراف پر موی آن خیلی پر دهشت مینمود هاربر شناخته گفت :

— خرس بحریست .

مهندس — بلی از همان نوعست ولی چون سوراخهای بینیش بر روی بینی اوست این حیوانرا (دوغونق) میگویند .

این جانور مدهش عظیم الجثه بمجردیکه دید سگ به او نزدیك شد هماندم بر سگ حمله آورده توپ را ربود . و هر دوی شان بیکبارگی در زیر آب فرو رفته از نظر غایب شدند .

ناب میخواست که برای رهانیدن توپ خود را در آب انداخته باجانور مدهش دست و گریبان شود ولی مهندس خدمتگار صادق خود را منع نمود . در بن اثنادر زیر آب یك مجادلهٔ مدهشی بوقوع می آمد که چنان معلوم میشد که این مجادله باسگ نیست زیرا سگ با آنچنان حیوان مدهش بزرگ جثه مدافعه ومجادله نمیتواند ، و بیك

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 168 of 558

حمله درندا نهای بزرگ و مدهش آن محوشده هلاك میشود . بنا برمجادله شیکه در زیر آب میشد روی آب تالاب تموج زیادی پیدامیکرد . یکی یکبار سطح آب یك موج انگیزی شدیدی پیدانموده اززیر آب بیك قوت فوق العادهٔ سگ برهوا گردیده وبعد از انکه ازسطح آب بقدرده یا نزده قدم بالا پرید پس برسطح آب افتاده وبی آنکه بکجا یش زخمی شده باشد شناوری کرده بساحل سلامت برامد .

مهاجران به این حادثهٔ خارقه تما بکمال حیرت می بینند ! نامفهوم یك مسئله حالاهنوز مجادله درزیر آب دوام دارد . اما مجادله بسیار دوام نمود . یکی یکبار سطح آب سرخ گردید . درعقب آن دوغونق مرده بمیدان برامد . و نعشش دریکطرف ساحل نزدیك شده درلخ زار کنار تالاب که آبش کم بود در گل بند ماند .

مهاجران به آنطرف دویدند ، دوغونق بدرازی ۱۵ ، ۱۶ قدم ولاقل به قدر یك خروار یك جانور مدهشی بود . درزیر گلوگاهش یك زخمی که گویا کارد بسیار تیزی کشاده شده باشد موجود بود .

آیا این چسان جانور مدهشی بوده که دوغونق را با اینچنین یك ضربهٔ مدهش هلاك کرده است ! این معمائیست که حل نمیشود . سیروس سمیت ورفقایش نیز این مسئله را ملاحظه کرده بشمینه ها عودت کردند .

باب هفدهم

روغن بنا لاب — جریان آب — تصور سیروس سمیت — روغن دوغونق — مرکبات کبریتهٔ شیشیسی — کبریتیت حدید — غلیسیرین چسان ساخته میشود ؟ — صابون — شوره — حامض کبریت — حامض آزوت — شلالهٔ نو —

روز دیگر سیروس سمیت نابرابرای پختن طعام گذاشته خودش بازده ثونیا

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 169 of 558

بمیدان تیهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند. هاربروپا نقروف برای چوب آوردن بجنگل رفتند. مهندس ومخبر بعد از کمی بجائیکه نعش دوغونق افتاده بود واصل شدند. از حالا بصدها مرغان لاشه خوار بردوغونق جمع آمده جسدش را منقار کوبی داشتند. هر دو رفیق مرغان را بسنگها زده دور کردند. زیرا مهندس بکشیدن روغن آن امیدها میپروراند که بسی کار بکند. گوشت دوغونق مخصوص پرنسهای مالیزیایی یك طعام بسیار نادری شمرده میشود. لهذا برین قرار دادند که یك پارچهٔ آنرا بریده به ناب حواله کنند تا تجربه شود.

واقعهٔ دیروزهٔ دوغونق هنوز از یاد مهندس نرفته است. هردم خود بخود میپرسید که «آیا چگونه یك جانور مدهشی دوغونق را باینصورت هلاك کرده است؟» سیروس سمیت سطح آب را بدقت نظر میکند. هیچ چیزی نمی بیند. درجائیکه دوغونق بود آبها بسیار تیره امارفته رفته چقورشده میرفت. ژه ده ثون گفت:

— از نجا چیزی معلوم نمیشود نی؟

مهندس — نی عزیزمن. حیرانم که این واقعهٔ عجیبه را برچه حمل کنم.

ژه ده ثون — بواقعیکه زخم دوغونق بسیار عجیب است. علی الخصوص پرانیدن توپ را از زیر آب زیاده تر جالب مراقبت. چنان پنداری که یك دست پرقوتی بعد از انکه سنگ را بیرون پرتاب نمود همان دست باخنجریکه داشت گلوی دوغونق را بشکافت.

مهندس — همچنین معلوم میشود. اینرا بگذار، آیا رهایی دادن من از بحر و بمغاره آوردن من چه میگوئید! خلاصهٔ کلام در نجزیره یك سری حکمفرماست که دانسته نمیشود. درینخصوص درینوقت فکر تازی و خیال بازی نکنیم بکار خود بپردازیم.

سیروس سمیت اینرا هنوز ندانسته بود که آیا آبهای تالاب از کجا بدر رفت دارد. درینبار درجائیکه بودند در آب تالاب یك جریانی حس نمود. در آب یك چوبی بینداخت. جریان چوب را بردن گرفت، دو رفیق نیز آنرا پیروی نمودند تا آنکه باچوب بمنتهای جنوبی تالاب واصل شدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 170 of 558

جریان تابه اینجادوام ورزیده در نجا آبهایك جوش زیروزبر شدنی گرفته جریان آب منقطع میشده میروس سمیت گوش خود رابرزمین نهاده یك صدایی که ازجریان شدیدیك شلالهٔ برامد شنید . مهندس برپاخواسته .

گفت — این است که آبهای تالاب از نجا میرود . مطلقادرمیان سنگلاخ های دیوار مانند غرایت یك مجرایی دارد . ازانجابدریامی آمیزد من ازان مجرااستفاده کردن میخواهم .

مهندس یك شاخ درازچوبی را ازدرخت کنده برگهای آنرا بکندودرجائیکه بودند در آب فروبرد . ازسطح آب دوقدم پایا نتریك سوراخ فراخی رایافت که ازان سوراخ آبها بشدت روان بود . بدرجهٔ شدید یك جریانی بود که چوب رااز دست مهندس ربوده ببرد مهندس گفت :

— این است که یافتیم . اینجادهنهٔ مجرائیست که آبهای تالابرامیبرده من این دهنه را بمیدان میبرارم .

ژه ده ثون — آیاچسان ؟

مهندس — آبهای تالابرادوسه قدم فرو آورده ...

ژه ده ثون — آبهای تالابراچسان فرو آورده میتوانید ؟

مهندس — برای تالاب دیگریك مجرایی کشیده این مجرارازومیستانیم .

ژه ده ثون — ازکجا مجرامیکشید ؟

مهندس — ازنزدیکترین جاها ئیکه باساحل بحرباشد .

ژه ده ثون — آن ساحلیکه شمامیگوئید سراسرسنگ است .

مهندس — منهم آن سنگهارابرانیده مجرامیکشم ،واین سوراخ رابمیدان میبرارم

ژه ده ثون — عجب کاری میشود . درنقطه ئیکه آبهای تالاب بساحل برزده یك شلالهٔ بلند وبزرگی نیزبوجود می آید .

مهندس — بلی ازان شلاله نیزاستفاده میکنیم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 171 of 558

اگر از نقطه ئیکه سوراخ دهنهٔ مجرا است یکقدری بسوی پیش یعنی بسوی ساحل بحر رفته شود بر سر سنگلاخهای بلندیکه مانند دیوارهای طبیعی از طرف ساحل بحر بلند شده است میرسیم . پس معلوم میشود که آبهای بحر از میان همین سنگلاخ برای خود یك مجرای یافته اززیر زمین بدریا التحاق مینماید . این سنگلاخ غرائیت که برساحل بحر عموداً بلند رفته خیلی بلنداست . و از سطح بحر تابه بیخ دیوار سنگلاخ دو صدقدم مسافه موجوداست . مهندس بارفیق خود از کنار تالاب جدا شد . ژه ده ئون در تخصوص نیز از کامیابی مهندس اصلا شبهه نمود . اما به اینقدر جه آلات ناقص این قدر سنگپارههای بزرگ را برهوا کردن ، و برای آبهای تالاب یك مجرای نوی تشکیل دادن ، و به اینصورت آبهای تالاب را فرو آوردن ، و مجرای قدیم زیرزمین را بیرون براوردن حقیقتاً مشکل کار ها ئیست .

سیروس سمیت ، وژه ده ئون وقتیکه بشمینه ها برگشتند دیدند که پانقروف وهاربر بخالی کردن جالهٔ هیزم خودشان مشغولند . پانقروف پرسید که :

— موسیو سیروس ، هیزم کشی را تمام کردیم . آیا بنایی را چه وقت آغاز خواهیم نمود؟

مهندس — حالا بنایی نی بلکه کیمیاگری میکنیم .

ژه ده ئون — بلی ، جزیره را برهوا میبرانیم .

پانقروف — چه میگوئید؟ جزیره را چسان برهوا میکنیم ؟

ژه ده ئون — اما همه جزیره را نی یك حصهٔ آنرا .

مهندس — ازمن بشنوید دوستان من :

اینرا گفته ، ملاحظات امروزی خود را یکان یکان بیان نمود . نظر به قول مهندس آبهای تالاب از دهنه ئیکه دوقدم از سطح آب تالاب فروتر است در زیر تپهٔ منظرهٔ و سیعه درمیان دیوار سنگلاخی طبیعی یك مجرای بسیار جسیم وفراخی برای خود کشاده اززیر زمین بزیر سطح آب بحر بابحر می آمیزند . لهذا درمیان این مجرا البته یك یك مغارهٔ موجود است که آبهای تالاب را فرو آورده آن سوراخ را بیرون براوردن

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 172 of 558

لازم است که ازان سوراخ درآمده ، مغارهٔ مذکوره را بحال یك مسکنی درآوردن ممکن است .

مجرای نور اسیروس سمیت میخواهد که ازمیان سنگهائیکه بساحل نزدیکست بدون آرد . لهذا برای این کار ازباروت کرده زیاده تر بیك اجزای ناریهٔ قویه احتیاج کلی دارند . آیا آن اجزارا چسان باید ساخت ؟

این تصورات سیروس سمیت بسیار خوش پانقروف آمده است ، سنگهارا اندازه سرازنویك شالهٔ براوردن ، مغاره ها کشف کردن آیا چقدر شیرین کارهای ساعت تیریست ؟ پانقروف میگوید که (مادام که مهندس گفت که کیمیا گرشویم ماهم میشویم ، حتی اگر بخواهند ، من معلم رقص هم میشوم) اینرا گفته ویکدوسه چرخ رقص مسرت نمود .

ناب وپانقروف برای کشیدن روغن دوغونق ، وپاره پاره کردن گوشت آن مأمور شدند . هماندم حرکت کردند . سیروس سمیت وزه دهنون وهاربرجائیکه معدن زغال سنگ بود ، متوجه شدند که مهندس ازانجا ازمرکبات کبریتیه یك نمونه آورده بود .

آنروزرا تابشام بجمع کردن ونقل دادن مرکبات مذکوره کوشش ورزیدند ، وقدر جهٔ کافی ازان درشمینه ها جمع آوردند . روز دیگر مهندس بعملیات کیمیویه آغاز نهاد . این مرکبات کیمیویه که اززمین استخراج شده از زغال ، وسیلسیوم ، وآلومین وکبریت حدید مرکب است که کار آمدنی ترین آنها در بنوقت کبریت حدیداست که مهندس آنرا به کبریتیت حدید تحویل داده ازان (حامض کبریت) حاصل میکند .

حامض کبریت که آنرا (تیزاب) میگویند ازچندان وسایط کیمیویه ایست که در عالم صنایع بیشتر ازهمه چیز استعمال میشود . مهندس ازجسم مذکورا گرچه بعدازین برای شمع ساختن وچرمهارا دباغی کردن نیز استعمال خواهد کرد اما دربنوقت برای دیگر چیز استعمال میشود .

سیروس سمیت دربشت شمینه هایك جای صاف وهمواری راانتخاب کرده چوب

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 173 of 558

وهیزم فراوانی درانجاخرمن نمود . برسر آن چوبهاازنوع سنگ قایغان (شیست) تام سنگهارا که بامرکبات کبریتیه بهم آمیخته با معدنها آورده شده بود وضع نمود . وبر سر آن مرکبات کبریتیه رابقدرفندق خورد خوردکرده یك صف بریخت . بعدازان چوبهارااز هرطرف آتش دادند ،بحرارت آتش سنگهای شیست که زغال وگوگرد داشت نیز آتش گرفتند . بازیك صف دیگر نیزازمرکبات کبریتیه علاوه نمود . وبعدازانکه چوبهاسوخته ویك خرمن آتش بوجود آمد روی آنرا باخاك وشاخ وبرگ پوشیدند تاازهوامحفوظ بماند . این خرمن رابرحال خود ترك نمود . زیرابعدازانکه مدت دوازده روزاین خرمن همچنین بماندکبریت حدیدیکه درانست بالامتزاج به (کبریتیت حدید) ، وآلومینی که دران موجود است به (کبریتیت آلومینه) تحول میکند . و سیلسیوم ، وزغال موجودهٔ آن سوخته محومیشود .

بعدازانکه خرمن مذکوررابرای حاصل شدن امتزاجات کیمیوی ترك نمودند سیروس سمیت بادیگررفقای خودبدیگرکارهامشغول شدند . تاب ویانقروف روغنی راکه از (دوغونق) کشیده بودند آب کردند وصاف ساختند . مقصدمهندس این بودکه روغن مذکوررا تحلیل نموده غلیسیرینی که دران موجود است بیرون براردکه این عملیات هم نمیشود مگراینکه روغن مذکوررابه حال صابون تحویل دهند .

برای براوردن غلیسیرین راازروغن وتحویل دادن آن بصابون تنهاتنهامعامله کردن آن باچونه یاصودا کفایت میکند . چونکه اگرباچونه یاصودا روغن معامله شود در حال غلیسیرین راجدامیکند وروغن را بصابون تبدیل میدهد . و چیزیکه برای مهندس بکاراست غلیسیرین آنست برای حاصلکردن غلیسیرین چون روغن باچونه معامله شود صابونی که ازان حاصل میشود در آب حل نمیشود . حالآنکه اگرباصودا معامله شود صابون معمولی شیکه میشناسیم بوجود می آید . حالاصودارا ازکجابیابند ؟

درساحل بحربعضی نباتات بحری که ازجنس صباریه بودجمع آمده خرمن تشکیل کرده بودندکه این نباتات خلقةً صوداراحاوی میباشد . لهذا ازین نباتات استحصال

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 174 of 558

کردن صودا بسیار کار دشواری نیست . اولا ازین نبات مقدار بسیاری جمع کردند و در آفتاب انداخته خشك کردند . بعد ازان یك چقوری کنده دران پر کردند و آتش دادند . و تا بوقتی که بغبار منقلب میشد دوام نمودند . که این غبار را علی العموم (صودای طبیعی) تسمیه میکنند .

این است که مهندس غبار مذکور را با روغن دوغو نق معامله کرده قابل استعمال یك صابونی با مقدار کافی غلیسیرین حاصل نمود . حالا یك جزو مهم دیگر بکار دارد که آنهم عبارت است از (آزوتیت پوتاس) یعنی شوره !

برای استحصال آزوتیت پوتاس لازم است که بعضی نباتاتی را که کاربونیت پوتاس را حاوی میباشد با حامض آزوت معامله بکنند . آیا حامض آزوت را از کجا تدارك کنند این است که این مسئله جدا مشکل یك مسئله ایست . مهندس حیران مانده ولی باز طالع مهاجران مدد کاری کرده در دامنهٔ کوه فرانقلن ها بر معدن آزوتیت پوتاس خالص را پیدا نمود . کار تنها بر صاف کردن آن شوره ئیکه طبیعت حاصل کرده بود ماند .

خلاصهٔ کلام این کارهای مختلف کیمیا گری بقدر هشت روز دوام نمود . پیش از انکه مدت معینهٔ دوازده روزهٔ تحویل یافتن کبریت حدید به کبریتیت حدید به انجام رسد همهٔ مواد لازمه ئیکه مهندس را بکار بود حاضر گردید . برای بسر رسیدن مرکبات کبریتیه که در زیر خاك برای امتزاج یافتن پوشیده شده مانده بود هنوز سه روز دیگر باقی بود که مهاجران این سه روز را نیز بیکار نگذرانیده بساختن بوته و دیگر بعضی ظروف و اوانی که برای تقطیر و غیره عملیات کیمیا گری بکار بود در داش کلالی خود ساختند . حتی یك داش بسیار فنی ئیکه برای تقطیر کبریتیت حدید لازم بود نیز بوجود آوردند . هر چیز در ۱۸ ماه مایس به انجام رسید . ژه ده ئون ، پانقروف ، هاربر ، نایب بسایهٔ مهندس خود شان در عملیات کیمیویه عمله های بسیار ماهری شده بودند .

بعد از انکه تحول مرکبات کبریتیه ختام یافت ماده ئیکه حاصل شد مرکب از کبریتیت حدید ، کبریتیت آلومین ، و خاکستر سیلیس وزغال بود که اینها را در یك حوض آب

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 175 of 558

چونه شده شیکه خود شان برای همین کار حاضر کرده بودند انداختند . آب راشور داده . اده مرکبات را خوب بهم آمیختند . بعد از ان گذاشتند تانه نشین شده آبرا از حوض مذکور در تغاره ها گرفتند . خاکستر سیلیس وزغال چون در آب غیر محلول بودند در زیر ماند . در آبیکه گرفته شد کبریتیت حدید با کبریتیت آلومین محلول بود . این محلول چون تحلیل شد بلورهای کبریتیت حدید ترسب نموده تنها کبریتیت آلومین با آب آمیخته ماند .

حالا در پیش سیروس سمیت مقدار بسیاری از کبریتیت حدید موجود شد که اصل مقصد از ینها استحصال کردن حامض کبریت بود . در عالم صنایع برای استحصال حامض کبریت دستگاههای مخصوصیکه بمصارف گرانی ساخته شده است موجود میباشد . اگرچه برای اینکار یك فابریك بزرگ ، آلات مخصوصه ، ادوات پلاتینی ، حجره های سربی که حامض بران تأثیر نکند و بسی چیزهای دیگر لازم دارد که از مزاریکی ازان آلات وادوات راقضازدگان بچاره مالك نیستند . امامهندس چون در [بوهیا] یك اصول بسیار آسانی دیده بود که خود او نیزهمان اصول راپیروی میکند .

سیروس سمیت برای استحصال حامض کبریت درقابهای سرپوشیده کبریتیت حدید راتکثیف کرده حامض کبریتی که ازان حاصل میشود بحال بخار صعود میکند که این بخار تبرید کرده اجزای مطلوبه را بوجود می آورد . این است که مهندس برای این کار بوته های سرپوشیده وداشهای مخصوصی ساخته است املاح کبریتیت حدید را در درون بوته های سرپوشیدهٔ مذکور گذاشته درداش تسخین نموده شد . خلاصه بعد از دواز ده روز تمام حامض کبریتی که مطلوب بود بمیدان برامد .

آیا سیروس سمیت این حامض را چه میکند ؟ مهندس میخواهد که شورهٔ موجودهٔ خودش را با آن معامله کرده حامض آزوت استحصال کند . سمیت نزدیکشده که بمطلب خود نایل شود . مهندس غلیسیرینی که پیش ازین آنرا تکثیف کرده بود با حامض آزوت معامله نمود . ازان یك مایع زرد رنگی حاصل شد . مهندس این عملیات آخری خود را از شمینه هادورتر و تنها بسر خود ساخته است . زیرا این اجزائیکه بوجود

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 176 of 558

آمده بسیار تهلکه ناك یك چیزیست .

مهندس پرفنون از اجزای مستحصلهٔ خود در یك ظرف گلی شیشه ساخت یك مقداری آورده برفقای خود گفت :

— عزیزان ، این (نیتروغلیسیرین) است !

بواقعیکه این مایع زرد رنگی که مهندس استحصال کرده نیتروغلیسیرین بود که قوهٔ تخریبیهٔ آن ده بار بیشتر از باروت است . نیترو غلیسیرین مانند باروت به آتش در نمیگیرد ، ولی به تماس وضرب آتش میگیرد . بنابرین استعمال آن بسیار تهلکه ناکست .

یانقروف بکمال بیقیدی پرسید که :

— آیا همین مایعك زردك آن خرسنگهای سخت غرانیت را میراند ؟

مهندس — بلی رفقا ! هم قوهٔ نیتروغلیسیرین چنان قویست که هرا نقدر چیزهای سخت مانند سنگهای غرانیت تصادف کنند ها نقدر زیاده ترشدت خود را اجرا میکند .

یانقروف — آیا این چه وقت اجرا خواهد شد ؟

مهندس — فردا ! بعد از انکه در سنگها یك سوراخی کنده این مایع محفر زردرنگ را در آن پر سازیم !

روز دیگر یعنی در (۲۱) ماه مایس کیمیاگران ما در نقطه‌ئیکه در ماین ساحل تالاب غرانت وسنگلاخ موجود بود رفتند . این نقطه از سطح تالاب پست تر است . آبهای تالاب بواسطهٔ خرسنگهای بزرگ کنار ساحل تالاب ایستاده شده است که اگر آن خرسنگها رفع شود آبهای تالاب از مجرائیکه کشاده شود از سنگلاخهای دیوار آسای غرانیت که [۲۵۰] قدم ارتفاع دارد بپایان ریخته از انجا بدریا می آمیزد . واین مجرای جدید چون بسیار بزرگ میشود آبها بکثرت ریختن گرفته بزودی مجرای مطلوبیکه همهٔ کار ها برای آن شده بمیدان میبراید .

یانقروف بزیرنگرانی مهندس درمیان سنگهائیکه براندن آن لازم است بکندن یك سوراخی مشغول گردید . سوراخ درمیان سنگها از یك نقطه آغاز کرده یکسر بطرف

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 177 of 558

تالاب ماتلاً کشاده میشود. این عملیات درازشد مهندس میخواهدکه بقدر ده لیتر نیتروغلیسیرین استعمال کرده یك نتیجهٔ مدهشهٔ حاصل کند. رفقا بیك کوشش بسیار بلیغی تابه چاربجه سوراخ مطلوب راکشادند.

حالا کار بردرداد ن نیترو غلیسیرین موقوف ماند. کفاندن نیتروغلیسیرین بیك ضربهٔ شدیدهٔ محتاجست. زیرا اگربه آتش دردادن بخواهند بی آنکه بکفد آهسته آهسته سوخته میرود. اگرچه آسانترین کفاندن نیتروغلیسیرین همین است که یکچند قطره نیتروغلیسیرین بران سنگ انداخته وبایك چکشی محکم بران بزنند. حالا آنکه اینگونه کفاندن آن موجب پاره پاره شدن زنندهٔ آن نیز میگردد که آنهم بدرد مهاجران نمیخورد.

سیروس سمیت برسر سوراخی که درسنگ کنده بودند یك سه پایهٔ چوبی بلندی برپا نمود، وازلحاف پوست سند مانند بعضی نباتات یك ریسمان بسیار درازی ساخته یکسر آنرا ازسرسه پایهٔ مذکوره گذرانیده یك سنگ بسیار سنگینی رابرمحاذی سوراخ مذکور بیاویخت. سردیگر ریسمان را بقدر سی چهل قدم دورتر برده ریسمان را با گوگرد وشوره معامله نمود بمقام فتیل قایم نمود که به اینصورت ریسمان سوخته تابجائیکه نوك ریسمان برسرسه پایه گره یافته میرسد وگره راسوختانده سنگ پاره رابرنیتروغلیسیرین میاندازد.

مهندس بعدازانکه سه پایه را، برپاوفتیله هارا تنظیم نمود، سوراخیکه درسنگ کنده شده بود تابدهن آن با نیتروغلیسیرین پرومملو نمود. درروی سنگ نیز بعضی قطرات نیتروغلیسیرین راچکانیده سی چهل قدم دورتر آمده فتیله راآتش داد و بتاخت دویده دویده ازتپهٔ منظرهٔ وسیعه فرو آمده بشمینه هادرامدند.

ازروی حساب فتیله تمام به بیست دقیقه تابجای مطلوب میسوخت بواقعیکه بعد ازبیست و نجدقیقه بیك دهشتی که تصویر آن ممکن نیست نیتروغلیسیرین کفید. چنان گمان شدکه جزیره تاازته دای بلرزه درامده. سنگهاچنانچه ازدهنهٔ یك کوه آتشفشانی که اول بفوران می آید برروی هوا پریدن گرفت. درجوهوا حرکت بدرجهٔ شدت

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 178 of 558

نمود که سنگهای شمینه هارا بلرزه در آورد و مهاجران را بی اختیار بر زمین غلطانید .

مهاجران برپا خواستند . برای دیدن نتیجهٔ سعی و غیرت چند روزهٔ خود شان بسوی تالاب دویدند . از دهن همهٔ شان بیکبار یکی یك ندای حیرت و مسرت برآمد! سنگلاخ غرانیتی که حایل آبهای تالاب بود بصورت بسیار واسعی از هم کشاده شده و آبها از ان مجرا بیك شدت فوق العادهٔ یك جریانی تشکیل داده ، وبعد از انکه از روی سنگها کف کرده تا بکنار دیوار سنگلاخ روانی میگیرد از انجا از (۲۵۰) قدم ارتفاع بپایان میریزد . واز انجا بقدر دو صد قدم یك نهری تشکیل داده بدریامی آمیزد!

— باب هجدهم —

پانقروف ازهیچ چیزی شبهه نمیکند — مجرای اول تالاب — تحت الارض گشت وگذار — درمیان غرانیتها یك راه — توپ گم شد — مغارهٔ میانه — چاه — اسرار — عودت —

سیروس سمیت به تشبث خود موفق شده است ، اما مهندس بنابر عادتی که دارد اصلا علامت ممنونیت نشان نداده وچشمهایش بشلاله معطوف مانده بی آنکه چیزی بگوید ایستاده بود . هاربر نوجوان کفها بهم زده آثار شادمانی مینمود . ناب از خوشی برمیجهید . پانقروف بیك شیوهٔ مخصوص خودش میگفت :

— اوه ! برای خدایی بگوئیم . حقیقتاً مهندس ما بسیار پرفنون یك آدمیست!

بواقعیکه نیتروغلیسیرین از مطلوب زیاده ترخدمت کرده است . مجرای نوی که برای تالاب باز شده آنقدر واسع وفراخ بود که نسبت بمجرای قدیم از پنراه سه برابر آن آب بدر میرفت . بنابرین بعد از کمی بهمه حال آبهای تالاب فرو می نشیند .

مهاجران بشمینه ها برگشته بیل وکلنگ وچکش وریسمان لحمی خود شانرا داشته باز بکنار تالاب آمدند . در راه پانقروف بمهندس گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 179 of 558

— اما موسیو سمیت ! اگر با این مایع زرد رنگی که ساختید اگر بخواهیم که جزیره را برهوا کنیم میتوانیم نی ؟

مهندس — بیشك میتوانیم، کار بمقدار اجزاء موقوفست. کرهٔ ارض نیز پرانده میشود.

پانقروف — آیا این اجزاء را در تفنگ استعمال کرده نمیتوانیم ؟

مهندس — خیر پانقروف، شدت نیترو غلیسرین خیلی زیاداست. اسلحه را پاره پاره میکند. اما چون در دست ماحامض آزوت، شوره، کوگرد، زغال موجوداست باروت را نیز به آسانی ساخته میتوانیم. ولی چه سود که تفنگ بدست نداریم.

پانقروف — بگذارید بابا! یکقدری که سعی و کوشش کردیم آنرا نیز میسازیم والسلام.

چنان دیده میشود که پانقروف از کتاب لغت جزیرهٔ لینقولن کلمهٔ (غیر ممکن) را بیرون براورده است.

مهاجران چون بر میدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه واصل شدند یکسر بطرف مجرای قدیم تالاب که بیرون برامدن آنرا تخمین میکردند دویدند. بواقعیکه از کنار سنکلاخ به کنار تالاب دهنهٔ مجرای قدیم آن بمیدان برامده بود. بسبیکه آبها فرو نشسته بود از کنار سنکلاخ تا به پیش دهنهٔ مجرا فرو آمدن آسان گردید. دهنهٔ مجرا اگرچه بدرازی یعنی به بلندی بقدر بیستقدم می آمد ولی بر آن از دو قدم بیشتر نبود. ازینقدر بر درامدن مهاجران ممکن نبود. لهذا پانقروف و ناب کلنك و چکش و قلمهای سنگ کنی خود را گرفته در ظرف یکساعت بقدریکه یك انسان درامده بتواند دهنهٔ مجرا را باز نمودند.

مهندس در دهن غار نزدیکشد. دید که در درون مجرا یك سر نشیبی که بران فرو آمده شود موجوداست. اگر چنانچه حالا دیده میشود بلندی آن پستی نکند تا بسطح بحر ازین مجرا رفتن ممکنست و غیر ازین در پایانتر ها بلکه مانند مغاره یك محل واسعی پیدا شود که قابل نشیمن باشد.

پانقروف گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 180 of 558

— خوب موسیو سیروس برای چه ایستاده اید؟ نمی بینید که سگ درون درامد؟ سقف هم بلند درون مجرا هم مانند دهنه اش تنگ نمی نماید .

مهندس — بلی میدرائیم ، امادرون غار بسیار تاریکست . تاب رفته یك چند دست لخ وچوب خشك بیارد که آنرا افروخته درائیم .

تاب وهاربر هماندم بکنار تالاب دویده چند دسته چوبهای خشك شاخه دار اچیده کنده بیاورند . آنها را مانند مشعله افروخته در حالتیکه توپ ومهندس به پیش بودند بمجرا درامدند .

مجرا برخلاف ملاحظهٔ مهاجران رفته رفته وسعت پیدا میکرد بعداز کمی بی آنکه خودشانرا خم بکنند قد راست راه میرفتند . دردرون مغاره از زمانهای نامحدودیکه این آب جاری بوده بسیارسبزه های آبی که آنرا (یوسون) میگویند پیداشده بود که راه رفتن مهاجران را دشوار مینمود . بناءً علیه مهاجران به بسیار احتیاط روبه نشیبی پیش میرفتند . یوسونهائیکه از سطح فوقانی مجرا رو بپایان آویخته شده بودهنوز قطرات آبها ازان درچکیدن بود . جاهائیکه بران میگذشتند مهندس آنرا بکمال دقت معاینه میکرد . مهندس از بسی علامات دانست که این مجرا از جریان آب حاصل نشده بلکه از شدت آتش مرکز زمین یعنی از تأثیرات کوه آتشفشان بوجود آمده بعد از انطفای مدید آن آب تالاب دران جاری شده رفته است .

درمجرا هرانقدرکه پایان شده میرفتند مهاجرانرا یك ترسی پیدا شده میرفت ، واگرچه بایکدیگر چیزی نمیگفتند ولی بدل هریك حادثهٔ دوغونق آمده درهرقدم قوهٔ مخیلهٔ شان پنهان بودن یك جانور مدهشهٔ دریایی را درنظرشان تجسم میداده .

معمافیه توپ درپیش پیش مهاجران میرود ، اگریك تهلکهٔ به بیند چابك خبر میدهد . بعداز انکه بقدرصد قدم پیش رفتند مهندس توقف نمود . رفقایش نیز بدورش جمع آمد . این جائیکه ایستاده بودند تایکدرجه خوب یك مغارهٔ بزرگی بود که ازسقفش هنوزقطرات آب درچکیدن بود . هوای این مغاره اگرچه یکقدری آلوم

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 181 of 558

مینمود ولی هیچ اثر تعفنی دران دیده نمیشد ژه ده ثون گفت :

— عزیزم سیروس ، این جا خیلی پنهان و ناقابل پیدا کردن یك جائیست . ولی قابل سکنائیست .

پانقروف — چرا قابل سکنائیست ؟

ژه ده ثون — زیرا هم بسیار تاریك ، و هم یکقدری تنگ است .

پانقروف — آیا اگر یکقدری کوشش کنیم آنرا بزرگتر نخواهیم توانست ؟ ویکچند سوراخی برای روشنی گشاده نخواهیم توانست ؟

مهندس — ما برراه خود دوام بکنیم . بلکه دریا نهاجاهای موافقتر پیدا کنیم .

هاربر — چنان تخمین میکنم که هنوز از بلندی دیوار سنگلاخ از سه حصه یك حصهٔ آنرا قطع کرده باشیم .

سیروس — بلی ثلث راه راپیموده ایم . زیرا ازدهنهٔ مجرا تاحال صد قدم آمده ایم که هنوزدرصد قدم پایانتر . . .

درین اثنا ناب پرسید که :

— توپ کجاست ؟

درون مغاره را پالیدند . سگ موجود نبود .

پانقروف — بلکه سگ پیشتر رفته باشد .

سیروس — هله بسگ خود رابرسانیم .

مهاجران پنجاه قدم دیگر فرو آمدند . درین اثنا ازپیش بعضی صداهای عجیبی شنیدند . هاربر گفت :

— اینصدا که شنیده میشود صدای توپست .

پانقروف — راستست ، هم به بسیار قهر عوعوه میکند .

مهندس — تیرهای پیکان آهنین مابدست ماست به احتیاط پیش شویم .

مهاجران برای امداد سگ خود شان جابکی نمودند . سگ رفته رفته عوعوه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 182 of 558

را پیشتر میکرد . آیا به پنجهٔ کدام جانور مدهش افتاده ؟ مهاجران یکچند دقیقه بعد شصت قدم پایانتر توپ را یافتند .

جائیکه سگ را در آن یافتند بسیار لطیف و واسع یك مغارهٔ بود . ناب و هاربر مشعله های خود شانرا تکان داده درون مغاره را روشن کردند . سیروس سمیت ، وژه ده ثون و پانقروف تیرهارا نیزه کرده آماده ایستادند .

این مغارهٔ جسیمه سراسر خالی بود . مهاجران اطراف آنرا تماماً گردش کردند ، هیچ چیزی ندیدند . اما سگ حالا برعوعوهٔ خود دوام دارد . سخنها و نوازشهای مهندس هیچ فائده نمیکند . مهندس گفت :

— اینجا یك مغارهٔ بزرگ پیش از ینهم راه نیست هر طرف با دیوارهای سنگی غرابت محاط . مطلقا برای آب یك مجرایی باید باشد .

پانقروف — بلی موسیو سیروس . دقت کنیم مبادا در کدام غار ماری نیفتیم .

مهاجران پیش پای خود شانرا دیده دیده به احتیاط تمام بسوی آخر مغاره که سگ در انجا عوعوهٔ بسیار میکرد روانه شدند . در انجا یك چاهی دیدند که در میان سنگهای غرابت کشاده شده بود که آبهای تالاب از راههائیکه مهاجران بر آن گذر کرده آمده اند تا به این مغاره آمده و بعد از انکه این را مانند حوض انباری پر کرده بوده از دهنهٔ این چاه به بحر میریخته است . این چاه از چاههای معمولی کنده گی دست بشر هیچ فرقی نداشت . بدرون آن در آمدن غیر قابل مینمود . مشعله ها را بدهن غار گرفتند در درون آن چیزی ندیدند . مهندس یك پارچوب در گرفتهٔ را بچاه انداخت . شطهٔ چوب پارهٔ مذکور دیوارهای درون چاه را روشن کرده تا به پایان رفته از جزی که کرده معلوم شد که به آب بحر تماس نمود .

از زمان سقوط چوب شعله ور مهندس عمق چاه مذکوره را نود قدم تخمین نموده سیروس سمیت گفت :

— این است که اینجا برای ما مسکن بسیار عالی میشود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 183 of 558

ژه ده ثون — امامهندس افندی ابراهم بدانید که اینجا مسکن دیگر جانور بود !

مهندس — چه کنیم ، آن جانور ازین چاه فرار نموده ، ازو اگاه خود را اینجا گذاشت!

پانقروف — درین وقت بجای توپ ، سگ بودن خود را آرزو میکنم تا بدانم که سبب عوعوهٔ او چیست .

سیروس سمیت بسوی سگ خود دیده آهسته تر گفت :

— بلی توپ در بسیار چیزها ازما کرده زیاده تر واقف میباشد .

حالا قسم اعظم آرزوی مهاجران گویا بسر رسید . هرچند بسبب کمئی روشنی مشعله ها جسامت وقابلیت آن بخوبی دانسته نمیشود ولی بازهم معلوم میگردد که بادیوار هائیکه دران بزنند براو تاقها و دالانها تقسیم آنها ممکن است اگرچه درینوقت مغاره مرطوبست ، ولی چون بعد ازین آب دران نمیآید درکم وقت رطوبت آن زایل میشود .

حالا دو نقطهٔ مشکل میماند : یکی مسئلهٔ روشن کردن مغاره . دوم آسان کردن درامد و برامد آن . از سقف مغاره سوراخ کشادن ممکن نیست . زیرا بر سر آن به ستری صد متر سنگلاخ موجود است . اگر بشود باید که از جهت جبهه یعنی ازطرف دیواری که بسوی بحراست پنجره باز شده ضیا گرفته شود . مهندس از وقتیکه از مدخل مغاره درامده مسافهٔ راکه قطع نموده بذهن خود حساب کرده دانستکه دیوار مغاره بطرف دریا بسیار کافت وستبر نیست . هرگاه پنجره باز کردن ازینطرف ممکن شود دروازهٔ خروج ودخول نیز آسان میشود . مهندس این فکر خود را برفقای خود بیان کرد .

پانقروف گفت :

— موسیو سیروس بکار آغاز کنیم . آلاتم بامنست . من راه سوراخ کردن این دیوار را پیدا میکنم . آیا ازکجا بزدن آغاز کنم .

مهندس چقور تر وفرو رفته ترین جاها را نشان داده گفت :

— ازینجا .

کشتیبان تنومند بکوشش جانسپارانهٔ بکار آغاز نهاد بقدر نیمساعت کوشش نمود سنگ

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 184 of 558

های بسیاری را بهر طرف پراند . بعد ازان کلنگ را ناب کرفت . آنهم چون ماند شد ژه ده ثون بسنگ کنی آغاز نهاد بقدر دوساعت این عملیات دوام ورزید . کار بدرجهٔ رسیده بود که مهاجران نومیدشوند که درین اثنا یك ضربهٔ میل آهنین ژه ده ثون سنگرا شکافته میل از سوراخ بخارج افتاد .

همه مهاجران بیك زبان (هوررا ! !) گفته فریاد برآوردند صداهای شان در سقف مغاره طنین انداز کردید . کلفتی دیواریکه سوراخ شده بود در نجا سه قدم بود . مهندس از سوراخ بخارج نظر انداخت . از ساحل بقدر نود قدم بلند بودند . ازین دیوار طبیعی سنگلاخ بقدر دوصد قدم یك میدان ریگزار صاف و هموار تالب دریا دوام مینماید . بعد ازان آبنای کوچك ، بعد ازان جزیرهٔ سلامت ، بعد ازان بحر محیط جلوه کر بود .

از سوراخ یك ضیای شدتناکی درامده مغاره را بصورت بسیار لطیفی لمعه دار نموده طرف چپ مغاره بدرازی صد قدم ، وعرض وارتفاع سی قدم بود . طرف راست آن خیلی وسیعتر و بلندی سقف آن بقدر صد قدم می آمد که درینطرف ستونهای سنگی طبیعی بسیار عجیب وغریبی نیز موجود است . اگرچه سقف و دیوارها وصحن وستونهای این مغاره بصورت منتظم وهندسهٔ مکمل صنعی نیست ولی هیئت مجموعهٔ آن خیلی لطافتبخشاست .

مهاجران از بسیاری حیرت و اله شده اند . در حالیکه امید یافتن یك مغارهٔ کوچکی را داشتند یك قصر طبیعی دلفزایی یافتند . از دهن هرکس ندای مسرت میبرامد . سیروس سمیت گفت :

— رفقای عزیزمن ! بعد ازانکه این مغارهٔ خودرا بدرجهٔ کافی روشن ساختیم در طرف چپ اوتاقها وتحویلخانه های خودرا میسازیم . ومیدان جسیم طرف راست رابرای خود مادالان تجربه خانه وموزه خانه اتخاذ میکنیم .

هاربر — آیااین جاراچه عنوان خواهیم داد ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 185 of 558

مهندس — غرانیت هاوز . [یعنی قصر سماقی .]

درین اثنا مشعله ها به تمام شدن رسیده بود ، لهذا پیش از انکه مشعله ها خاموش شود برامدن لازم است . بقیهٔ کار را برای روز دیگر میگذارند پیش از رفتن سیروس سمیت باز بر سر چاه مذکور بیامد . بدقت گوش بران نهاد و لی هیچ چیزی نشنید . درمیان آن بازیك مشعلهٔ انداخته داعی شبیه یك چیزی ندید . پس چنان معلوم میشود که جانوریکه درین مغاره بود وتوپ بران عوعوه میکرد خود را بچاه انداخته بسبب منقطع شدن آب از چاه به بحر فرار کرده رفته است .

اما مهندس بحیرت بسوی چاه مذکور نظر دوخته هیچ چیزی نمیگفت . با نقروف به او نزدیکشده گفت :

— موسیو سیروس مشعله ها خاموش میشود .

مهندس — چون چنینست برویم .

مهاجران از راهیکه فرو آمده بودند پس بالا شدن آغاز نهادند توپ در پیش پیش میرفت بمشکلات براه میرفتند . تا به مغارهٔ نخستین بالایی رسیدند در انجا یکقدری مکث و آرام نموده باز برفتن آغاز نهادند . هرانقدر که بالا میبرامدند هوا سرد تر میشد . در دیوارها و بوصو نها قطره های آب باقی نمانده بود . مشعله ئیکه بدست ناب بود خاموش گردید . مهاجران به استعجال مجبور شدند . مشعلهٔ دیگر نیز رو بخاموشی نهاده بود که مهاجران از دهنهٔ مجرای قدیم تالاب غرانت برامدند .

باب نوزدهم

نقشه ویلان سیروس سمیت — برون غرانیتهاوز — زینهٔ ریسمانی — تخیلات با نقروف — سبزه های خوشبو — تبدیل مجرای آب — نظارت بحیرهٔ غرانیتهاوز — آب جاری در غرانیتهاوز

روز دیگر مهاجران به اصلاح مسکن نوخود شان یعنی (غرانیتهاوز) گذرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 186 of 558

نیدند . مهاجران درباب ترك کردن شمینه ها و آمدن به این مسکن جدید خودشان که دست قدرت آنرا در میان اینچنین یك دیوار سنگی غریبی که از هر گونه تعرض باد وباران و بحر محفوظ و مصون است انشا نموده خیلی آرزو واستعجال میکردند . اما فکر مهندس اینست که شمینه ها را نیز سراسر ترك نکنند و آنرا برای بعضی عملیات چون یك کارگاه جسیمی اتخاذ کنند .

کار نخستین مهندس این شد که بسوی ساحل رفته دیوار طبیعی سنگلاخ غرانیت را ملاحظه کنند که سوراخ غرانیتها و زدر کدام جای ساحل تصادف میکند . آهنی که از دست ژه ده ثون خطا خورده بساحل افتاده بود رهبر آشکاری برای مهاجران بود که بواسطهٔ آن تعیین موقع آسان گردید . آهن به آسانی یافت شد . در جائیکه آهن افتاده بود هشتاد قدم بلندتر از آن در دیوار یك سوراخی مشاهده میشد . که از حالا بعضی کیو تران در آن رفت و آمد را ابتدا نهاده بودند .

فکر مهندس این بود که مغاره را بپنج قسم و یك صالون تقسیم کند . از طرف ساحل پنج پنجره و یك دروازه باز کند . پانقروف لازم بودن پنجره ها را تصدیق و قبول نمود ، اما معنای لزوم دروازه را ندانست که چیست . زیرا دروازهٔ غرانیتها و را عبارت از مدخل مجرای تالاب که در بالاست میداند . مهندس گفت :

— دوستان من . فکر من آنست که آن مدخل را بتمامها سد و بندکنیم که هیچکس آنرا نه بیند و نداند . حتی در وقت لزوم در پیش مجرای جدیدی که باز کرده ایم یك سدی ساخته مدخل قدیم را سراسر در زیر آب پنهان سازیم . زیرا چنانچه ما از این راه رفت و آمد میتوانیم برای دیگران نیز آسانست .

پانقروف — خوب از کجا رفت و آمد کنیم ؟

مهندس — از یکطرف یك زینه میسازیم . وقتیکه زینه را برداریم آمدن هیچکس در خانه ممکن نمیشود .

پانقروف — آیا به اینقدر احتیاط از چه لزوم می بینید ؟ تا بحال از جانورها چیزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 187 of 558

ضرری بما نرسیده . جزیرهٔ مانیز مسکون نیست که از مردم وحشی بومی آن اندیشه کنیم .

مهندس — آیا ازین بخوبی امین هستید ؟

یانقروف — چون همه اطراف جزیره را گردیدیم قطعیاً امین میشویم .

مهندس — بسیار خوب ، گیریم که در جزیره انسان نیست اما از خارج آمده میتواند . اینطرفهای بحر محیط بسیار تهاکناکست . بنابرین باحتیاط حرکت کردن اولاتر است .

یانقروف رای مهندس را پسندید ، وبکار آماده گردید . نقشهٔ مهندس درباب تعمیرات غرائیت هاوز ازینقرار است : اولا در دیوار طرف پیش روی مغاره پنج پنجرهٔ بسیار مکملی بایك دروازه باز کردن . ودر صالون یعنی دالان بسیار بزرگ طرف راست مغاره نزدیك پنجرهٔ بزرگی کشیده هرطرف مغاره را خوب ضیادار ساختن . این پنجره ها چون نام بجهت نقطهٔ شرقی ناظر میباشد شعاعات نخستین شمس خاوری همیشه دران انعکاس میکند غرانیتهاوز چون درمابین سنگستانی که شمینه ها را تشکیل داده . و خم نهر مرسی واقعشده لهذا بادهای مدهش شمال شرقی معروض نمیباشد . ذاتاً مهندس پنجره ها را چون باچوکاتها و پله های محکم تزئین میدهد ازانرو به بسیار مضبوطی سد وبسته میشود که بادها مقاومت میتواند .

اول کاریکه مهاجران به آن شروع کردند سنگ کنی بود که پنجره ها را باز کنند . سنگهای دیوار غرانیتهاوز خیلی سخت بود که با آهن وکلنگ شکافتن آنها مشکل ودیر میشد . لهذا از نیتروغلیسیرینی که بدست مهندس موجود بود مقدار کمی استعمال کرد پنج پنجره ویك دروازه ، ویك پنجرهٔ بزرگ را باز کردند . سوراخهائیکه باز شده بود اطراف وکنارهای آنرا یك شکل منتظمی دادند وبعضی جاهای آن که بگل وخشت محتاج بود تعمیر نمودند . درظرف یکچند روز همهٔ این کارها را به انجام رسانیده پنجره های باز غرانیتهاوز ضیا وهوای صافی را در مغاره جاری ساخته رطوبت وعفونت آنرا سراسر زایل نمود .

بنا برپلان مهندس مغاره بر پنج قسم تقسیم میشود . قسم اول عبارت ازجائیست

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 188 of 558

که دروازه وزینه در آنست واین قسم مانند دهلیز خانه شمرده میشود بعد از آن غرفه سی قدم یك مطبخ ، وبوسعت چهل قدم یك اوتاق طعام خوری ، وبوسعت پنجاه قدم یك اوتاق خواب ، ودر پیش دالان بزرگ یك اوتاق مهمان خانه .

این تقسیمات طرف چپ مغاره را سراسر پر نمود . لهذا در مابین او تاقها ، ومغاره یك رو هروی مانده آنطرف را برای تحویلخانه ئیکه هرنوع ماکولات ومشروبات را دران نگهدارند مخصوص نمودند . مهاجران یك مغارهٔ دیگری نیز بربالای این مغاره دارند که آنجارا برای گدام چوب وزغال وهرنوع ارزاق تخصیص کردند .

برای اجرایافتن این پلان مهندس مهاجران باز بخشت مالی وچونه سازی آغاز کردند . چند روز مشغول شده خشت وچونهٔ بسیاری در زیر دیوار غرایتها وزهم آوردند . تابحال برای رفتن و آمدن غرایتها وزاولا برتیهٔ منظرهٔ وسیعه برامدن وبعد ازان بدراوی دوصد قدم محرار افرو آمدن بیهوده وقت شان صرف میشد . مهندس هاندم فکر خود رابتوقع اجرا نهاده بساختن یك زینهٔ متینی آغاز نهاد .

دراول امر دوسه روز بریسمان سازی مشغول شدند . ریسمانهای گوناگون باریك وکافت و درازوکوتاه ازلیفهای درخت (کوی زواق) که خیلی محکم وبیر است ساختند . ریسمانهارا در پیش دیوار غرایتها وزآوردند . ویك زینهٔ فراخ و پته پایه های آنرا از چوب محکم درخت سرو ساخته بودند از دروازهٔ غرایتها وز آویخته یك ریسمان باریکتر دیگری رانیز از یك مغارهٔ (١) گذرانیده برای بالا کردن خشت وگل وغیره استعمال کردند . خشتها وچونه ها وچوب و آب وسائر لوازمات را بآن بالا کشیدن وبکار بنائی خود شان آغاز کردند . بعد از یکهفته درون مغاره بموجب پلان وضع مهندس براوتاقها ودالان ومطبخ وغیره تقسیم یافت .

همهٔ این عملیات در زیر نظارت مهندس از طرف همهٔ مهاجران بکمال شوق وهمه شعارت اجرا میشد . علی الخصوص با ظروف که گاهی ریسمان سازو گاهی سنگ کن میشد بذله گوئیها ولطیفه هاومزاحهایی میکردکه رفقارا قهقهه های آورد

(١) مغاره چرخهای کوچك غلطك داری رامیگویندکه برای بالا کردن اشیارا بجاهای بلند بکار آیدوریسمان بران به آسانی کش میشود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 189 of 558

پانفروف بدرجهٔ مهندس امنیت واعتماد پیدا کرده که مسئلهٔ ملبوسات وتنویرات راهیچ بخاطر نیاورده تا بساختن راه آهن وتلگراف فکر خودرا دراز نموده بود .

مهندس سخنان پانفروف را بلذت مینشنید ، ونیتهای مبالغه کارانهٔ اورا خراب کردن نمیخواست . اما گاهی بیك اندیشهٔ بسیاردوردرازی فرومیرفت که آنهم عبارت از اندیشهٔ چسان رهایی یافتن شان بود از جزیرهٔ خالی وتنهایی که ازهمه راههای کشتیها برکنار افتاده حتی نام آنهم در خریطه هامذکور نیست که کشتیها به آن نام درانجا بیاید.

در اثنای عملیات هاربرکوششمندی وغیرت خود رانشانداد که تاچه درجه جوهر قابلیت ، نوجوان ، وکوششمند یك پسر بست ، زود میفهمد ، زود اجرا میکند . مهندس رفته رفته به این پسر محبتش زیاد میشد . هاربر نیز بمقابل مهندس روز بروز حس احترامکارانه اش رامی افزود .

ناب بازهمان نابست . دا یماصداقت ، جسارت ، وغیرت مجسمه است . افندی خود رابدرجهٔ پرستش دوست میدارد . باپانفروف بزودی عقدرابطهٔ محبت نموده ، ودرمابین شان یك دوستی صمیمی حاصلشده بی تکلف به مصاحبه آغازنهاده اند .

ژه ده ثون نیز بسیار غیوراست هرکار ازدستش می آید ، زینهٔ غرانیتها وزدروز بست وهشتم مایس قطعیاً جابجا گردید . این زینه که بدرازی هشتاد قدم بود برصد پته پایه تقسیم یافت . مهاجران بزودی بربالاشدن وفرو آمدن زینه عادت گرفتند . پانفروف بسببی که درکشتیها بواسطهٔ اینچنین زینه هابردگلهای بلندبلند بالاوپایان شده درینباب معلم اول دیگر رفقاشده بزودی وآسانی مهارت ومهارته پیدا کردند ، اما توپ بچاره بسیار بزحمت ودشواری به آن عادت گرفت . تابسیاروقتهاحیوانرابرشانه بالاوپایان میکردند . ذاتاً مهندس فکر آنرا داردکه بقوت آب شلاله یك ماکینهٔ جر انقال ساخته خودراورفقای خود را ازین عذاب بالاوپایان شدن وارهاند .

درین اثنای کارهای متنوعه موسم زمستان نیزنزدیکشده بود . مهاجران درپی ذخیرهٔ آزوقهٔ زمستان خود افتادند . هرروزژه ده ثون وهاربریکچند ساعت بشکار

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 190 of 558

مشغول میشوند . صید وشکار خود شانرا اکثردر (بیشهٔ جاقامار) اجرا میکنند. هنوزیك واسطه نیکه از نهر (مرسی) گذر کرده بتوانند نیافته اند ازاینرو درجنگل بزرگ (فاروست) رفته نتوانسته اند . گشت وگذار جنگل مذکوررا برای بهار آینده گذاشته اند . دائماً در بیشهٔ جاقامار نیزشکارهای متعدد قانغورو، وگراز، وانواع مرغها موجود میشد . هاربر نیزدرین اثنا دریك طرف جنوب غربی بیشه یك چمزاری یافته که دران هرگونه نباتات خوشبو، ونباتات طبی موجود بود . ازهرنوع ورقه آن که برای سینه ، وتب، ومسهل وغیره نافع است بغل بغل درغرانیتها وزمی آورد پانقروف چون اینهارا دید پرسید که :

— این سبزه هاچه کارمی آید هاربر ؟

هاربر — خود رابا آنها تداوی میکنیم .

پانقروف — آیاچه وقت ؟

هاربر — هروقتیکه ناخوش شویم .

پانقروف — مادامیکه درجزیرهٔ ماحکیم نیست چرابیمار بشویم ؟

اینسخنرا پانقروف بچنان یك طور جدی وحقیقی گفت که مزح ازو معلوم نمیشد. مگر به فکر پانقروف محقق همین است که ناجوری وبیماری راحکیمها درملکها باخود می آرند . هاربر اگرچه بجواب پانقروف یك سخنی نیافت ولی برکار خود دوام ورزید. بسی نباتات نافعی دیگر نیزدرغرانیتها وزجمع نمود . حتی درمیان نباتات مذکوره (اوسوه غو) نام نباتی نیز آورده بود که بعد از جوش دادن اعلایك چای سبزی میشده

دراثنائیکه صیاد هاربر شکار خود دوام داشتند یك روز بیك ملك خرگوشها تصادف کردند که هزاران غارهای خرگوش راحاوی بود . هاربر فریادبرآورده گفت :

— وای ، آشیانهای خرگوشهارابینید .

ژه ده ئون — آیاپر خواهند بود یاخالی ؟

ژه ده ئون وهاربر درنزد آشیان هانزدیك شدند . ازانجادفعةً بقدرصدتا

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 191 of 558

خرگوشها بهر هرطرف بدویدن شدند . بچنان سرعتی بدیگر غارها وطرفها پنهان شدند که توپ نیزیکی ازانها را گرفته نتوانست . ژه ده ثون خیلی بهوس گرفتن یکچند دانهٔ ازانها افتاده خواست یك دامی در پیش آشیان آنها بگذارد ، ولی دام راباچه بسازد ؟ هیچ ! والحاصل باوجود آنهم ازسعی وکوشش وانه ایستادند تا بهمت توپ وتك ودو خود چارعدد خرگوش راتلف کرده توانستند .

بوقت شام محصول شکار خود رابغرانیتهاوز آوردند . طعام شام راهمین محصول تشکیل نمود . وهم چون به آشیان بزرگ آن ره بلدی پیدا کرده اند ممنون شدند که هروقت ازانجابدام آورده بتوانند . در (۳۱) مایس پله های پنجره هاودروازه ها راساختند . کاربرفرش کردن اوتاقها ماند که آنراهم برای شبهای درازز مستان گذاشتند . درمطبخ یك اوجاغ خشت پخته نیزساختند . دودکش آنرا نیزازیك تنهٔ درخت کاواك شدهٔ ساخته وسرپنجرهٔ مطبخ رایك سوراخی کرده سردودکش رابیرون براوردند .

مدخل قدیم مجرارا باسنگهای بزرگی سدکردند وبسی چوب وخاشاك وگل و پوصون بران ریخته سراسربند نمودند . ولی نیت مهندس که آبرا پس بالا کرده مدخل راسراسردرزیر آب پنهان نماید دربنوقت معطل ماند .

مهندس ازمجرای قدیم نیز استفاده نمود . اززیر مدخل یك سوراخی بازکرده واز تالاب آب دران جاری نمود . راه جریان این آب را نیز خوب تسویه کرده یك جویچهٔ کوچك بسیارلطیفی دردرون غرانیتهاوز جاری ساخت . آب مذکور درپیش مطبخ دریك حوضی جمع می آمدواز انجادریك نالهٔ تاپچاه آخر مغاره رفته به بحر میریخت .

هرچیزی تمام شد . زمستان نیزشدت خودرانشان داد . مهندس آئینه سازی را بیکوقت دیگری مانده دربنوقت پله های پنجره های خودشانرا تنها بانخته حفظ وستر نمودند . ژه ده ثون دراطراف پنجره ها ازنوع عشق پیچان بعضی نباتات خوش گل خوشبوئی کاشته اطراف پنجره هارا به آن تزئین نمود . مهاجران حقیقتاً ازبخت خود شان ممنون هستند . اگرهرچه میکردند به این درجه محفوظ وموافق یك اقامتگاهی پیدا

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 192 of 558

نمیتوانستند. منظرهٔ پنجره‌ها نیز خیلی لطافت بخشاست. برکانهٔ جماهیر متفقه، دماغهٔ مانیول، دماغهٔ پنجه نظارت دارند. علی الخصوص که جزیرهٔ سلامت نیز درپیش چشم شانست.

باب بیستم

موسم باران — مسئلهٔ ملبوسات — شکار وفوق — شمع سازی — کارهای داخلی غرانیتهاوز — دویل کوچك — رفتن بمعدن استریدیه — ها ربردرجیب خود چه می یابد؟

بداخل شدن ماه حزیران زمستان نیزداخل شد. بارانهای بسیارشدید وپی‌درپی هوای مدهش ظهور نمود. مهاجران قدر وقیمت غرانیتهاوز را حالا شناختند. شبانه‌روز درچنین هوا اناقابل سکنا نیست. حتی درایامهای طوفان های بحر درأثنای مد، موجهای بحر تابدرون شمینه درآمدن نیزممکنست. بناءً علیه سیروس سمیت آلات وادوات آهنگری خود شانرا دریك جای محفوظی جابجا کردن خواست. درماه حزیران مهاجران بکارهای متنوع مشغول شدند. شکارخشکه وماهیگیری آب رانیزترك نکردند. یانقروف ازلیف‌هائیکه ازان ریسمان ساخته بودند دامهای متعدد خرگوش، وقلابهای ماهیگیری ساخت. مطابق هرروز یکچند خرگوش و ماهی میگرفت. باب شکارهای مذکوررا به پاك کردن، ونمك زدن وقاق کردن مشغول میگردید.

درین اثنا مسئلهٔ ملبوسات بموقع مذاکره درآمد. هنوز بهمان یك یك دست البسه‌ئیکه ازویشموندد بر داشتند هستند. اگرچه البسهٔ خودشانرا تابه اینوقت محافظه کرده وپاك نگهداشته اند ولی چون بسردیهای سخت زمستان وبارشها کافی نمی آید مهاجرانرا به اندیشه انداخته است.

تابه اینوقت مهندس به تدارك مسکن وماکولات مشغول بود، برای اندیشیدن ملبوسات وقت نیافته بود. وحالا نیزچون موسم زمستانست برای تدارك کردن البسه وقت وفرصت نیست. بهمه حال این موسم زمستانرا باید بسر آرند. درسال آینده

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 193 of 558

گوسفندهای کوهی را که در کوه فرانقان دیده بودند بدست آورده ازپشم آنها البته مهندس یك چارهٔ یافته قماش برای پوشاك خواهد ساخت .

پانفروف گفت — بگذار بابا ! در اتاقهای خود چوب بسیاری افروخته خود را به آن گرم میکنیم .

زه ده ئون — ذاناً اینقولن ما در گرمترین منطقهٔ متعدله از قرار طول وعرض واقع شده . زمستان بسیار شدت ناك نمیشود . در طرف نصف کرهٔ شمالی به این عرض اسپانیا وانا طول واقعشده .

سیروس — بلی همچنین است امادر اسپانیا وانا طول نیز گاهی بزمستانهای بسیار شدیدی تصادف میشود . در انجا نیز ملحوظست که همچنان زمستانهای سخت پیش شود . معافیه چون انجا جزیره است درجهٔ حرارت بسیار تنزل نمیکند .

هاربر — آیا چرا ؟ موسیو سیروس ؟

مهندس — اولاد من ، بحر حرارت صیف را بلع میکند ، و بمثابهٔ یك انبار خانهٔ بسیار جسیمیست که حرارت را درتمام موسم تابستان در خود ذخیره میکند . درمو سمهای زمستان آن حرارت را افرازمیکند . واز این است که در جزیره های میان آب ویا سواحل بحر بسیار سردیهای فوق العاده پیش نمیشود .

پانفروف — اینسخنها را پسان می اندیشیم . حالا اینرا بگوئید که شبها دراز شد . بایدیك چارهٔ برای روشنی بیابیم .

مهندس — این آسانست .

پانفروف — آیا مذاکرهٔ آن ؟

مهندس — نی حل کردن آن .

پانفروف — چه وقت آغاز میکنیم ؟

مهندس — فردا .

پانفروف — چسان ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 194 of 558

مهندس — ماهی فوق را صید کرده .

پانفروف — آیا ماهی فوق گاس میسازیم ؟

مهندس — واه ! واه ! توهم چه میگوئی . شمع میسازیم شمع .

این است که فکر مهندس از شکار ماهی فوق گرفتن روغن آنست برای شمع ریزی که قابل اجراست . روغن ماهیان فوق از حد افزونست . چونه وحامض کبریت نیز موجود است . لهذا شمع ساختن آسانست .

روز چارم حزیران روز یکشنبه ویوم مقدسی بود از اینرو مهاجران تعطیل اعمال نمودند . مهاجران از نعمائی که به آن مظهر شده اند دعاهای شکر گذاری خود شانرا رفع بارگاه ایزد متعال کردند .

روز دیگر اگرچه هوا مغشوش بود باز هم مهاجران برای شکار فوق بجزیرهٔ سلامت برفتند . آنها را در حالت جزر عبور نمودند . واز امروز قرار دادند که برای گذشتن این آبناو گذشتن نهر مرسی یك کشتی کگی بسازند .

در جزیرهٔ سلامت ماهیان فوق بسیار بودند . صیادها عصاچوبهای برچه دار خود شانرا به اصول وقاعده یکه کشتیبان قوماندهٔ میداد استعمال کرده پنج شش عدد آنهارا تلف نمودند . ودر همانجا پوست کرده وروغن شانرا در پوست شان پر کرده بغرائیتها وزآور دند . پوستهای آنهارا برای پا پوش های شان بسیار کار آمد یك پوستی بعمل می آرد . روغنی که ازانها حاصل آمد بقدر سیصد کیلوغرام بود .

شمع سازی به بسیار آسانی بموقع اجرا درامد . سیروس سمیت برای شمع سازی بعملیات دور و درازی مراجعت نکرده روغن را باچونه به صابون تبدیل کرد . صابونرا نیز باحامض کبریت معامله کرده در حال کبریتیت کاس آنرا ترسب داد . باقیماندهٔ آن بالطبع سه حامض زیت شد که آنها هم [حامض اولهٔ ثیك] ، (حامض مارغاریك) ، و (حامض سته ریك) بود . اول آن چون بحال مایعیت بود بواسطهٔ تضییق تفریق گردید . دو حامض دیگر که باقی ماند جسم سوزندهٔ شمع را تشکیل نمود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 195 of 558

شمعسازی در بیست و چار ساعت به انجام رسید. بعداز بسیار مذاکره و مشاوره، فتیل شمعهاز الزلیفی که از ان ریسمان بافته بودند ساختند. فتیل را مانند فتیلهای شمعهای (اسپرمه چت) با حامض بور معامله کرده شمع بران ریختند.

شمعهائیکه ساخته شد اگرچه سیاه وغیر منتظم بود ولی از شمع های چربوی عادتی بار بار مکملتر بود. درین ماه نیز در درون غرانیتها وزکارها تعطیل نیافت. مهاجران بار به نجاری شروع کردند. بعضی اشیائیکه به آن احتیاج داشتند ساختند. به بسیار زحمت دوعدد قیچی ساخته توانستند که بغیر از ناب وهار بر دیگر رفقاء موهای خودشانرا با آن بریدند. بعداز بسیار جد وجهد دوعدد ارّه های دستی ساختند که با آن ارّه ها تخته بریدن ممکن شد با آن تخته چوکی، میز، الماری، آرام چوکی خواب ساختند که اینها اگرچه بسبب بی اسبابی کلفت وغیر منتظم بودند ولی کار آمد ومتین چیزهائی بودند.

بسترهای خواب مهاجران از (نردستر) نام نبات بحری مرکب است که این (نرد ستر) درکنار های بحر پیدا میشود ویکنوعی از یوصون است. مهاجران ازین نبات مقدار بسیاری آورده بروی تخته هائی که بمقام چارپائی برای خودشان ساخته اند فرش کردند. مطبخ را نیز بیک حال مکملیتی دراوردند. با اوجاقهای بلند خشت پخته بی، وظروف ولوائی متعدد گلی اشجی باشی ناب بکمال جدیت ایفای وظیفه میکند.

آبهای تالاب غرانت بسبب مجرای نویکه برایش باز شده بر میدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه، وریگزار کنار ساحل یکیك جوبی بعمل آورده رفتن مهاجران را بسوی شمال به تعویق میاندازد. لهذا قرار دادند که دو پل را تهایه بندند یکیك پلی که بدرازی بیست بیست قدم باشد برا تهایه بندند. سه چهار روز به این کار مشغول شده پلها را ساختند. اول ناب از پل گذشته به گدام خانهٔ استریدیه که پیش ازین کشف کرده بود رفت. بایك عرابهٔ دستی ئیکه ساخته بودند ازان استریدیه هائیکه طعام شان بسیار لذیذ میشود یکچند هزاردانه بار کرده بیاورد. استریدیه هارا در آب کم کنار دریا پختند تا تازه بماند هر روز

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 196 of 558

بقدر لزوم از انجا گرفته صرف میکردند .

پس دیده میشود که جزیرهٔ لینقولن باوجودیکه هنوز همه اطراف آن پالیده نشده بازهم هرگونه احتیاجات مهاجر از ادفع میکند . اگر خوب بتر جستجو شود البته بسی مواد لازمهٔ دیگر نیز پیدا شود .

قولونهای ما کولات ومشروبات خود بسی چیزها تدارك کرده توانسته اند . حتی از اسفندان نام یك نباتی شکر نیز استحصال کرده اند . و بعضی بخها را اختمار کرده یکنوع شرابی نیز ازان حاصل کرده اند . اما یك چیزی کمبودی دارند که علاج آن دروقت حاضر خارج امکانست که آنهم تا بحال هیچیك موادی نیافته اند که بجای نان گندم قایم شود . این یك را امید میکردند که اگر در جنگل جنوب جزیره گشت وگذار بکنند البته بعضی اشجاری که مواد مغذیهٔ را که خواص آرد دران باشد پیدا کنند ولی تایافتن آن از خوردن نان قطعیاً محروم میباشند .

در خصوص نیز عنایت الهی به امداد قولونها رسید که آنهم یافت شدن یکدانه گندم است در جیب هاربر . هاربر یك روزیکه چاك وپارهٔ البسهٔ خود را میدوخت در دامن جاکتش درمابین استرو رویهٔ دامن یك جسمی کوچك سختی حس کرد بکارد آنجا را پاره کرده دید که یکدانه گندم است . رفقاهمه یکجا نشسته بودند وازمسئله های مختلفه بحث میراندند . هاربر گفت :

— موسیو سیروس بفرمائید شما را یکدانه گندم بدهم .

مهندس — چه ؟ یکدانه گندم ؟

هاربر — بلی ، موسیو سیروس ؛ اما چه فائده یکدانه گندم .

پانقروف — خوب اولادمن ! آیا با این یکدانه گندمك تان ماچه ساخته میتوانیم .

مهندس — ما با آن یکدانه گندم نان ساخته میتوانیم نان !

پانقروف — قح ، قح ، قح !!! چرا نمیگوئید بگوئید نان ساخته میتوانیم ؛ حلوا ساخته میتوانیم ، بقلوا ساخته میتوانیم . علی الخصوص حلیم ! در موسم زمستان چه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 197 of 558

اعلاطعامیست ! ! هاهاها !

هاربرتا میخواست که دانهٔ گندم را بیندازد ، سیروس سمیت از دستش ربوده بعد از آنکه خوب معاینه کرده و درست و سالم بودن آنرا دانسته از پانقروف پرسید که :

— آیا میدانید که یك دانه گندم چند خوشه حاصل میکند ؟

پانقروف — یك خوشه .

مهندس — نی ، ده خوشه . آیا میدانید که در یك خوشه چند دانه گندم است ؟

پانقروف — اگر راست بگویم نمیدانم .

مهندس — حد وسطی آن هشتاد دانه است که به ایحساب هرگاه ما همین یکدانه کاك گندم را بکاریم هشتاد دانه گندم حاصل میگیریم . و چون دیگر بار بکاریم ششصد و چهل دانه میگیریم . در سوم بار که کاشتیم یکصد و دوازده ملیون دانه ، در چارم بار چار صد ملیارد دانه بوجود می آید که در انوقت آسیاوانی تا نرا به بینیم که چه میکند !

رفقای سیروس سمیت سخنان او را شنیده دو چار حیرت میشدند مهندس بر سخن خود دوام نموده گفت :

— این است عزیزان ، برکت محصولات زمین به اندازه چه بافیض است ، علی الخصوص برکتی که در محصول خشخاش و توتونست از گندم بار بار علاوه تر است . زیرا یك دانه تخم خشخاش سی و دو هزار دانه حاصل میکند . خوب این را بگوئید پانقروف که آیا میدانید که چار صد ملیارد دانه گندم چند پیمانه است ؟

پانقروف — نی نمیدانم چیزیکه میدانم ، احمق منست و بس .

مهندس — از سه ملیون پیمانه زیاده تر .

پانقروف — چه ؟ سه ملیون ؟

مهندس — بلی .

پانقروف — آیا در چار سال سه ملیون پیمانه از یکدانه کاك ؟

مهندس بلی ، در چار سال . وچنانچه من امید میکنم اگر در سال دوبار محصول

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 198 of 558

برداریم در دوسال .

پانفروف بر ینـخن یك (هورراررا !)ی بسیار مدهشی بر اورده سکوت نمود .

مهندس — این است هاربر که تو بایك خدمت بزرگی کردی ، دوستان من به این یك خوب بدانید که هرچیز برای مابکار می آید ، هرچه که بیابید فوائد آنرا از نظر دور نکنید . خوب هاربر ، آیا این گندم در لای جاکت توچسان درامده ؟

هاربر — درریشموند پانفروف یکدو کبوتر صحرایی برای من آورده بود ، برای آنها ازبازار دانه خریده در جیب می آوردم البته کدام دانه از سوراخ جیبم در خارج امده باشد!

پانفروف — امین باشید ، موسیو سیروس اگر همچنین یك دانه گك تخم توتون بدستم بیفتد باز خواهید دید که من آنرا چسان محافظه خواهم کرد ؟

مهندس — حالا میدانید که این دانه گك نازدانه گك راچه میکنیم ؟

هاربر — این دانه گك نازدانه گك را میکاریم نی ؟

ژ. دهتون — هم به بسیار دقت وکمال اعتنا زیرا ذخیرهٔ ما همین دانه گك نازدانه گك است .

پانفروف همانـدم بکار آغاز کرد ، درمنظرهٔ وسیعه بسیار مناسب یك جای انتخاب کردند ، خاك را بسیار خوب کندند سنگ وخاشاك وعلف بیگانهٔ آنرا بدقتی که گویا باغ رامی چینند پاك کردند . حتی از بسیاری احتیاط که کدام کرم مرمی نباشد یختند ، یك قدری چونه نیز باخاك آمیختند . دانه گك نازدانه گك را به بسیار چف وکف درخاك رطوبتناك زمین فرو بردند . در اطراف آن یك کتارهٔ معتنایی نیز کشیدند ، پانفروف یك (مترس) ترسناکی نیز بران برای ترسانیدن مرغان برپانمود .

مهاجران این کار هاراتانجه درجه هیجان قلب ، و اضطراب جان اجرامیکردند که به بیان نمی آید . پانفروف اگرچه مسئلهٔ کمیت یکدانهٔ نازدانه را بیاد آورد ولی این یکدانه گك به آن یکدانه گك نمیماند ، زیرا اگر محصول ندهد دگر چیزی نیست که جای آنرا بگیرد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 199 of 558

باب بیست و یکم

یکچند در جه پایانتر از صفر — گشت وگذار جبه زار جنوب شرق — منظرهٔ بحر — مکالمه در استقبال بحر محیط کبیر — ملفسها — کرهٔ زمین چه خواهد شد ؟ — شکار — تادور — مد وجزر .

پانقروف نام موضع کشت دانه گك نازدانه را « کنترار کندم » نهاده هیچ روزی نبود که یکبار آنرا زیارت نکند . وای بر حال کرمی ویا دیگر خزنده نیکه در انحوالی دیده شود !

در آخر ماه حزیران هوا زیاده سردی پیدا کرد . درجهٔ حرارت سانتیمزاد از صفر یکچند درجه فروتر آمد . فردای آن سی ام حزیران بود که برابر با [٣١] کانون اول منطقهٔ شمالی می آید . معلوم است که فردا سرسال میلادیست .

سرسال بسیار هوا سرد شد . تالاب غرانت بتمامها انجماد یافت یك قسمی از نهر مرسی یزیخ بست . چندبار مهاجران بجمع کردن هیزم مجبور شدند . پانقروف از بیشهٔ جاقا مار وکوه فرانقلن چوب وزغال سنگ بسیاری در غرانیتهاوز جمع آورده بود که قدر وقیمت آنرا مهاجران در ماه تموز شناختند . زیرا در چارم ماه مذکور سرما بدرجهٔ شدت نمود که سانتیمزاد از صفر به (١٣) درجه تنزل نمود . مهاجران در دالان نانخوری غرانیتهاوز یك بخاری خوش اختراع بزرگی ساختند . روزها را در کنار بخاری مذکور بسر می آرند .

در موسم سرما قدر وقیمت مهندس در نظر رفقای شان بیشتر گردید زیرا اگر آن جویك آب را از زیر تالاب غرانت بدرون غرانیتهاوز نمی آورد مهاجران تشنه می ماندند . چونکه آب تالاب تنها سطح خارجی آن یخ بسته از زیر آن دایما آب جاری در غرانیتهاوز می آید وحوض باصفای غرانیتها وزرا پر کرده از انجا بجاه میریزد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 200 of 558

باوجود سردی هوا ها مهاجران برای برامدن و گشت و گذار کردن حاضر و آماده شدند . جائیکه میروند جبه زار یست که درمابین نهر مرسی ، ودماغهٔ پنجه واقعشده . درین جبه زار البته که مرغ های آبی مختلفه بسیار است . بلکه شکار های تازهٔ خوبی بدست آرند .

جائیکه رفتن آنرا آرزو دارند هشت نه میل مسافه دارد . که برای برگشتن نیز ها نقدر مسافه را پیمودن لازم می آید . دیگر اینکه به اینطرف هنوز نرفته اند . وراه وچاه آنرا نمیدانند . بنا برین قرار دادند که همه یکجا بروند . بوقت صبح تیر ها و کمانهای خودشانرا بدوش انداخته . وعصا چوبهای سر نیزه دار خودشانرا بدست گرفته وبار های خودشانرا باچیزی مأکولات نیز فراموش نکرده وسگرا به پیش انداخته حرکت نمودند .

برای رفتن بمحل مطلوب کوتاه ترین راهها گذشتن بر روی یخها از نهر مرسیت. ژه ده ثون گفت :

— حالا اگر چه میگذریم اما این گذشتن مادر وقت یخ بندیست انجا را بی پل ماندن جائز نیست. لهذا این کار پل ساختن نیز در میان نقشهٔ کارهائیکه بعد ازین بسازند نیز داخل گردید.

مهاجران در موقع جزیره که درختان آن بابرف مستور وباوجود آنهم مانند زمرد سبز اند این اول بار است که قدم مینهند . هنوز بقدر یک میل نرفته بودند که از بیشه زار بهم پیوست یک گله حیوانات چارپا برامده بسرعت فرار نمودند . هاربرجون انحیوانات رادید شناخته گفت :

— اینها (کولیو) نام روباه هائیست که از روباه های عادتی بزرگتر وهم موذی تر میباشند که درمابین (۳۰) و [۴۰] درجه های عرض پیدا میشوند . توپ چون تابحال انچنین حیوانات را ندیده بود حیران بسوی آنها دیده در پی آنها رفته پا نقروف پرسید که :

— آیا خورده میشوند ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 201 of 558

هاربر — نی خورده نمیشوند. زیرا طبیعیون برای جدا کردن اینها را از جنس سنگ هنوز کامیاب نشده اند. چونکه هنوز معلوم نشده که حدقهٔ عینیهٔ اینها آیا مضی میباشد یا مظلم؟

مهندس از شنیدن این مطالعهٔ فنیهٔ هاربر یك تبسمی کرده بر ذکای خارق العادهٔ او حیران ماند. با نفروف چون همهٔ حیوانات را از نقطهٔ نظر خوردن می بیند به این مضی و مظلم هاربر هیچ فکر ندوانیده. اما ایستقدر به اندیشه افتاد که اگر بسال مرغانچه ها ساخته شود و مرغان دران به پرورانند از دست این دزدهای چارپا به احتیاط حرکت باید کرد.

از دماغهٔ اول که دور نمودند مهاجران بیك ساحل بسیار بزرگی واصل شدند. از وقتیکه حرکت کرده اند تا بحال دو ساعت گذشته است. سیروس سمیت و رفقایش بسببی که راه رفته اند سردی را هیچ حس نکرده بودند. آسمان بسیار صاف و درخشان بود. باد نبود. شمس از کنار افق بحر محیط طلوع نموده بود، ولی شعاعات زرینش هیچ گرمی نداشت.

بحر را کد بود. لطافت رنگ دریا نیز شایان تماشا بود که ضیای شمس باسطح آن امتزاج نموده یك منظرهٔ روح فزایی تشکیل مینمود. دماغهٔ پنجه چارمیل پیشتر نمایان بود. جبه زار طرف دست چپ ما پرتو آفتاب یك شکل آتشینی گرفته بود. چارمیل بطرف غربی گفته درختهای انبوه جنگل فاروست نمایان میشد. در ینطرف جزیره درزمان طوفان هیچ یك کشتی نزدیك شده نمیتواند. زیرا ازهرطرف بباد معروض است، و از رنگ آب آن نیز چنان استدلال میشود که آبهای اینطرف فوق العاده عمیق و چقور باشد. انسان در نجا در موسم خود را در یك جزیرهٔ خالی بحر منجمد شمالی گمان میبرد. مهاجران طعام صبح خود شانرا درهمین موقع صرف نمودند. ناب بزودی از خس و خاشاك یك آتشی افروخته گوشتی که باخود برداشته بودند گرم کردند، چای (اوسوه غو) را نیز حاضر کردند.

درانثنای تناول طعام متصل اطراف را از نظر تدقیق میگذرانیدند. ژه ده ثون

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 202 of 558

میگفت که :

— اگر ما اول به اینطرف می افتادیم ، در حق جزیرهٔ خود اعتقادی پیدا میکردیم .

مهندس — بلکه جزیره را پیدا هم کرده نمیتوانستیم . زیرا بحر اینطرف بسیار عمیقست . دیگر اینکه در اینطرف مانند شمینه هایك سرپناهی نیز نمی یافتیم . اگر بدریا می افتادیم محو میشدیم .

ژه ده ثون — باوجودیکه جزیره خیلی کوچك است ، باز هم در اراضی آن موجود بودن اینقدر تضاد طبایع شایان حیرت یك مسئله ایست . جهت غربی جزیره عادتاً اراضی مکسیقا میباشد . و اینطرف آن به صحراهای افریقا مشابهت میرساند !

مهندس — بلی ژه ده ثون منهم حیرت کردم . هم شکل این جزیره نیز شایان دقتست . اگر بگویند که این جزیره در یکوقتی قطعه بود و بعد ازان خورد شده جزیره شده است باور میشود .

پانقروف — اما عجب چیزها میفرمائید ! در میان چنین بحر محیط آیا قطعه جسان میشود ؟

مهندس — چرا نمیشود ، اوسترالیا ، وایرلاند جدید و دیگر جزیره ها در یکوقتی یکیك قطعهٔ بودند بعد ازان بسبب حرارت مرکزیهٔ ارض قسم اعظم آنها در زیر آب فرو رفته بسیاری از جزیره ها بوجود آمده است .

پانقروف — پس چنان معلوم میشود که جزیرهٔ لینقولن نیز از همچنان جزیره هائیست که قطعه بوده و باز جزیره شده است .

مهندس — محتملست . زیرا در جزیرهٔ ما اینهمه اختلاف طبایع اراضی و محصولات نیز برآن دلیلست .

هاربر — علی الخصوص باوجود کوچکی جزیره به اینقدر چه موجود بودن حیوانات مختلفهٔ وافر را در آن چه میگوئید ؟

مهندس — بلی اولاد من ، گفتهٔ شما راستست . اینقدر کثرت حیوانها ، و اختلاف انواع آن دلیلست بر اینکه این جزیره نیز در یکوقتی قطعهٔ بزرگی بوده و بقوهٔ برکانیهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 203 of 558

حرارت مرکزیهٔ ارضیه قسم اعظم آن درزیر بحر درامده کوچك شده است .

پانفروف — دگر اینرا هم بگوئید که یك روزی از روزها قسم باقیماندهٔ آن نیز محو شده خواهد رفت .

مهندس — های های ! هیچ شبهه نیست که یك روزی محو شده درزیر دریا رود . ولی مزدور کاران چابکدست طبیعت دیگر بسی جزیره ها بی خواهد ساخت !

پانفروف — وای ، وای ! این را بشنوید ! مگر این چنین صنعتکاران ومزدور کاران جزیره ساز نیز در دنیا موجود بوده است وما خبر هم نداریم ! قاح ، قاح ، قح ، قح ، قح .

مهندس — خنده مکن پانفروف . (قورای) نام بعضی حیوانات کوچکی موجود است که آنها در زیر دریا حاصل میشوند . به بسیار زودی افزونی میگیرند ، وزود بجان میشوند . همان قسم بجان آن مانند سنگ تصلب میکنند و برهمدیگر چسپیده بمرور زمانهای بیشمار جزیره ها تشکیل میدهند . در بحر محیط جزیره هائیکه از (قورای) متشکلست خیلی بسیار است . مثلا جزیرهٔ (فالر مون لونر) از جزیره هائیست که از (قورای) تشکیل یافته است . نمك بحر ودیگر موجودات بحریه نیز با آنها منظم آمده در زیر بحر بعضی اجسام صلبه بوجود می آید که سختئی آن باسختی سنگ غرانیت معادلست . جزیره های ارض در اولها بتأثیر حرارت مرکزیهٔ زمین بوجود می آمدند . اما چون در بنوقت دیده میشود که بسی کوههای آتشفشان خاموش شده اند از همسئله استدلال میشود که حرارت مرکزیهٔ زمین شدت خود را تنقیص کرده است . بناءً علیه بعد ازین قطعات وجزایر باتأثیر حرارت نی بلکه بسایهٔ جمع آمدن بسیاری از حیوانات (میقرو سقوپیك) بمیدان می آید بنابرین بعد از بسیار عصرها در داخل بحر محیط اراضی یکه از خرمنهای [قورای] متشکل شده بظهور می آید ، و مسکون شدن آن نیز قطعیاً داخل احتمالاتست .

پانفروف — اما بسیار دیر بعد میشود !!

مهندس — برای عمر ما وشما دیر است اما برای عمر کائنات دیر نیست .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 204 of 558

هاربر — اما کرهٔ زمین بدیگر قطعه چه احتیاج دارد . قطعه های موجوده امروز روز برای جمعیت بشریه کافی بلکه زیاده هم هست .

مهندس — درست میگوئید اما در نجا هم یك مسئلهٔ مهمهٔ دیگری هست که آنرا برای شما بیان کنم .

رفقا — میشنویم .

مهندس — ارباب فن چنین حکم میکنند که حرارت موجودهٔ زمین رفته رفته سر سر زایل میشود که در انوقت بر ان هیچ مخلوق باقی نمیماند اما درمابین آنها قطعهٔ منازع فیه است جهت ورود برودت است . بعضی میگویند که بعد از چند هزار سال جهت شمس این برودت وارد میشود ، بعضی را افکار بر اینست که بسبب غیبوبت حرارت مرکزیهٔ زمین بوقوع می آید که خودمن هم بهمین فکر هستم . مثلا کره فقر دریاب برای ما یك نمونه ایست که مشاهده میشود ، قمر در اوایل مسکون بوده وبسبب غیبوبت حرارت مذکورهٔ مرکزیه اش برودت گرفته از ذیحیات سراسر خالی ومجرد مانده است وباوجودیکه شمس همه حرارت خودرا بر ان می تابد ولی هیچ فائدهٔ حیاتیه بر ان حاصل نمیشود . پس من هم میگویم که یك روزی خواهد آمد که کرهٔ ارض نیز همین کسب برودت کند . اما این فعل تبرد خیلی آهسته بوقوع خواهد آمد . در انوقت زیده حرارت شده که در قطعه های مسکونهٔ منطقهٔ معتدله نیز همان انجمادیکه در منطقه های قطبیت بظهور میرسد . وقتیکه برودت بظهور نمودن آغاز نهد در روی زمین یك مهاجرت بزرگی بوقوع می آید . جمعیت بشریه مانند سیلابی که بجریان آید از طرفهای شمال وجنوب ومنطقه های معتدله یکسر بسوی خط استوا که گرمترین جاها در انوقت میباشد هجوم می آورند . در انوقت حوالی خط استوا قطعه های مسکون روی زمین میشوند لاپونها ، صامویدها بسواحل بحر سفید النجا میکنند . مردمان قطعه های معتدله حوالی خط استوا می آیند که آنحوالی گنجایش اینهمه مردمانرا نمیداشته باشد . لهذا حکمت حضرت خلاق کائنات این جزیره های نو برامدیکه (قورای) نام حیوانات صغیره را برای

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 205 of 558

ساختن آنها مأمور فرموده برای مهاجرت عمومی مردمان آنوقت است که در انوقتها بران ساکن شوند. بنا علیه مردمانیکه بسیار عصرها بعد از ین بیایند بحرهای امرو زه روز را قطعه ، قطعه ها را بحر میبینند حتی کوههای [هالایا] را که در آسیا ست یك جزیرهٔ خواهند یافت . مانند قریستوف قولومب برای کشف کره خواهند برامد، چه میگنید رفیقا ، مسئله را دراز کردیم ، میخواستیم از قورا بیان کنیم به بعضی مسئله های مهمی که از اسرار خالق کائناتست نقل کلام نمودیم .

ژه ده ئون — این فرضیات توعین حقیقت است سیروس .

مهندس — خالق کائنات میداند .

پانقروف — همهٔ اینها خوب ، اما اینرا بگوئید که آیا ایجزیرهٔ ما نیز از خرمن قورای تشکیل یافته است ؟

مهندس — نی جزیرهٔ ما وولقانیك است .

پانقروف — یعنی محتمل است که روزی از روزها حرارت مرکزی اورا باز غائب کند .

مهندس — بلی البته .

پانقروف — در انوقت انشاء الله ما هم در نجا نخواهد بودیم .

مهندس — امین باش پانقروف ، انشاء الله در نجا نخواهد ماندیم ، رهایی خواهیم یافت .

ژه ده ئون — اما مادر هر حال ، میباید چنان حرکت بکنیم که در نجا ماندنی عمری میباشیم .

در نجا مکالمه منقطع شد . طعام هم به انجام رسیده بود . مهاجران در جای جبه زار داخل شدند . درازی این جبه زار تقریبا مائهٔ جنوبی جهت شرقی امتداد مینماید . سطح آن بقدر بیست هزار قدم مربع می آید . جبه زار از گل ولای ، و نباتات مختلفهٔ نی ولخ وغیره ودر بعضی جاها آبهای دندمرکب است . درین جبه زار هیچ یك جویی یا یك نهری جاری نیست . اینقدر آبهای دندبسیار از باران هم حاصل نمیشود . مطلقا در درون خود جبه زار بعضی چشمه هائی موجود خواهد بود .

در اطراف ودرون جبه زار خیلها خیل از مرغان متنوعه یکه اشتهای شکم پروری

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 206 of 558

شکار یا نرا بجوش آرد در پرواز بودند . اگر بدست یك تفنگی میبود قسم اعظم اینمرغان زده میشد . اماچه چاره که تفنگ نداشتند با تیر وکمان مهاجمه کرده بکم شکارا کتفا کردند . معمافیه صدای تیر چون بالا نمیشود مرغان رم نکرده بخوبی نشان گرفته میشدند ، وخوب زده میشدند . مهاجران به اینهم قرار دادند که از مرغان بدام آورده ودر کنار تالاب غرانت مرغانچه هاساخته مرغان مذکوررا خانکی بسازند واز تخم وجوجه گیری شان استفاده کنند درین جبه زار چون (تادورن) نام مرغها بسیار بود نام آنرا (جبه زار تادورن) نهادند . نزدیك شام بود که مهاجران بعودت حاضر شدند یکساعت از شام گذشته بغرانیتها وزدرامدند .

باب بیست ودوم

دام — روباه ها — باد شمال غربی — طوفان برف — سبد سازی — خنکترین زمانها — شکر اسفندان — اسرار چاه — گشت وگذار — یکدانه صاچه .

درجزیرهٔ لینقولن سردیهای شدید تابه پانزدهم آغستوس دوام نموده درجهٔ حرارت اصلا بالا نشدن پدیدار نشد دایما در تنزل بود . درروزهائیکه باد نمیبود اگرچه تا یکدرجه یخ طاقت میشد ولی بعضی روزهائیکه باد میشد خیلی شدت میکرد . پانفروف بسیار افسوس میکرد که از خرسهای پرموئیکه پوستهای شان درچنین موسمها بسیار فائده مند است درجزیره چرا موجود نیست ومیگفت :

— البسه هائیکه خرسها پوشیده اند بسیار گرم پوشاکست اگر درین جزیره تشریف میداشتند پوستینهای شانرا بعاریت از پیش شان میگرفتم .

ناب — خوب اگر خرسها لباس دوش خود را بتو دادن نمیخواستند چه میکردی؟

پانفروف — بزور میگرفتیم ناب آغاچه میشد .

بواقعیکه درجزیرهٔ لینقولن خرس موجود نبود . یا بود ولی مهاجران ندیده

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 207 of 558

بودند . هاربروتاب و یا نقروف احتیاطاً برتیهٔ منظرهٔ وسیعه دامها نهادند . به این دامها وتلکهاهرحیوانی که بیفتد مظهرحسن قبول میشود .

این دامها وتلکهای هاربرویا نقروف عبارت ازیکیك چقوری بودکه روی آنهارا خس پوشك کرده طعمه بران نهاده بودند . واین چقور بهادرجاهائیکه نقش های قدم حیوانات بسیارتردیده میشدکنده شده بود . چندروزمتمادیاًدرین دامهااز(کو لیو) نام روباه هاافتادند .

یا نقروف چون سوم بار نیزافتادن روباه رادران نظرکرد فریادبراورده گفت :

— چه عجب کار! بجزروباه دگرچیزی نخواهیم دید ؟ اینهاهیچکارمی آیند ؟

ژه ده ئون — چه میگوئید ؟ آیاپوشاك اینهارانه می پسندید ؟ دیگراینکه وجود شان برای دیگرحیوانات طعمه میشود .

یا نقروف ازتارهانیزدامهای خرگوش گیری ساخته درجائیکه مملکت خرگوشها واژه ده ئون یافته بود وضع نمود . لااقل روزیك خرگوش میگرفتند .

درتلکهای بزرگ نیزبقرارگفتهٔ ژه ده ئون لاشه های روباه هارا گذاشته بسی حیوانات مختلفه افتادن گرفتند . درین دامهااز گرازهائیکه درجزیره دیده بودند نیز می افتاد . (به قاری) نام یکنوع حیوان فربه وخوش گوشتی نیزدرافتاد .

دریا نزدهم آغستوس حال هوا تبدیل نمود . بادیکی یکبار بسوی شمال غربی گذشت . اگرچه درجهٔ حرارت زیاده شدولی یك برف دهشتناکی باریدن گرفت . باریدن برف سه روزمتمادیاًدوام گرفت . جزیره یك لباس بیضایی دربرکرد . بعد ازسه روزباد طوفان نهادی ظهورکرد . ازغرانیتهاوزتالاطم شدشناك امواج بحرشنیده میشد . بادبرفهارا بهرهرسومی افشاند . درخشکه گردبادهای برف بظهورمی آمد . غرانیتهاوزازین دهشتهای سرمامحفوظ مانده بودند . مهاجران دایمابحمد وشکرالٰهی میپرداختند . زیرااگرغرانیتهاوزنمیبود حال شان بچه منجرمیشد . اگرازخشت وگل خانه میساختند به این بادهاوبرفهاطاقت آوردن آنچنان کلبه های بی اسباب مشکل

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 208 of 558

مینمود . شمینه ها از حالا بلطمه های امواج معروض مانده . موجهای شدید خبر جزیره گك سلامت را سراسر مستور نموده است .

مدت پنجروز مهاجران مجبور آدر غرانیتها وز محبوس ماندند . زیرا به انجمید هاوسردیها بالباسیکه داشتند مقاومت کردن ممکن نبود . اما بازهم اوقات خودشان بیکار بسر نیاوردند . نقصانهای کارهای نجاری درون غرانیتها وزرا اکمال کردند . بعد ازان به سبد سازی آغاز کردند . درینکار هم ترقیات خوبی نشاندادند . درطرف شمال تالاب غرانت نیهای بسیار نافعی برای سبد سازی یافته بودند . آنها آورده وز کرده انواع سبدها وصندوقها ، وبکسها ازان ساختند .

درروزهای آخر ماه آغستوس هوا سراز نو تبدل نمود . سردی زیاده شد . طوفان باد خفیفتر شد . مهاجران ماندم از غرانیتها وز برامدند . اگرچه بقدر دو وجب برف برزمین بود ولی چون بسبب سردی منجمد شده بود رفتن برآن آسان بود . مهاجران بر میدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند . چه تبدلات ! همهٔ اطراف ودرختان بابك برف کثیفی مستور شده بود . تالاب غرانت ، کوه فرانقلن جنگل فاروست همه را برف با هم در آمیخته بود . شلالهٔ جدید بصورت غیر منتظم یخ بسته شده و ستونهای بلوری درازو کوتاه عجیب وغریبی بظهور آورده بود .

مهاجران گرگ دامها ، وتلکها ، و دامهای خود را دیدن خواستند بسبب که در زیر برفها شده بودند یافتن شان مشکل شد . علی الخصوص اگر در جاهیکه خود کنده بودند خودشان می افتاد بسیار عجیب یك کاری میشد ! بعد از بسیار تفحص یافتند درون همهٔ آنها خالی بود . ولی بازهم برسر برفها اثر قدم بسیار حیوانات دیده میشد . حتی هاربر درمیان اثرهای قدم حیوانات نقش پنجهٔ یك جانور خونریزی را که از جنس (فلیه ن) نام پلنگ است شناخت . پانقروف پرسید که :

— فلیه ن چیست ؟

هاربر — پلنگ است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 209 of 558

با نقروف — آیا پلنگ در چنین جاهای سرد پیدا میشود ؟

مهندس — بلی ، در امریکا نیز در همین منطقه ها پلنگ میباشد .

هوا رفته رفته کسب اعتدال نمود . برفها رو به آب شدن نهاد باران نیز بارید . برفها را کاملاً شست . مهاجران در پی ارزاق و ماکولات دویدند . چوب زغال ، بادام جنگلی ، چای ، اسفندان و شکارهای متنوع نقل نمودند . در راهائیکه میگذشتند ، خرابیهای طوفان را میدیدند . در جنگل بسیار درختها را دیدند که از بیخ و بن بر افتاده . داش کلالی خودشانرا با کورهٔ آهنگری ، و دستگاه کیمیا گرئی شان به تعمیرات زیادی محتاج یافتند . شمینه ها از موجهای دریا زیر و زبر شده بودند . اما آلات و ادوات آهنگری وغیره که مهندس آنرا در یك جای بلندی محفوظاً نگهداشته بود بسلامت بودند .

مهاجران زغال وچوب وماکولات خودشانرا باعرابهای دستگئی که ساخته بودند نقل میدادند . به این ذخیرئیکه دوم بار جمع آوردند بسیار پسندیده ومعقول یك کاری کرده بودند زیرا در اواخر ماه آغستوس که مقابل ماه شباط منطقهٔ شمالیست برو دت باز کسب شدت نمود . در [۲۵] ماه آغستوس بعد از انکه برف وباران زیادی بارید ، باریکی یکبار بجهت جنوب شرقی درآمده سردی بدرجهٔ نهایت رسیدا کر مهاجران میزان الحراره میداشتند نخمین مهندس را که سانتیغرادرا (۲۲) درجه پایانتر از صفر حکم مینمود موافق صحت می یافتند .

مهاجران بمجبوریت از غرانیتها وز بیرون نیرامدند . اکثراوقات خود شانرا برای صرف نشدن شمع بسیار در کنار بخاری که در دالان گذاشته بودند میگذرانیدند . چند بار اگرچه آرزوی برامدن را کردند ولی نتوانستند . زیرا ریسمان و تخته های زینهٔ شان یك یکباره یخ بسته بود دستهارا میسوزانید . سیروس برای رفقای خود بازیك کار پیدا کرد .

چنانچه تا بحال شکررا تنها بجوش دادن و غلیظ ساختن اسفندان اکتفا میکردند . دریغ مهندس از بیکاری بیگاری را ترجیح داده قند ساختن را پیشه گرفت . اسفندان

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 210 of 558

راخوب بقوام آوردند ودر قالبهاریخته تبلور دادند قند اعلایی خوش طعمی بعمل آمد سردیها تابه پانزدهم ماه ایلول دوام نمود . مهاجران دلتنگ شدند . اگر مهاجران یك کتبخانه میداشتند گویایکی از لوازمات علم تنهایی شان مکمل میبود . امابه این حاجت نداشتند . زیرا مهندس شان یك کتابخانهٔ جاندار وروانی بود . مهندس دایما از تطیفات فنون اباصنایع بحث رانده افکار رفقای خود راتنویر مینمود .

از شدت برودت ازهمه زیاده ترتوپ به تنگ آمده است حیوان صادق . در غرانیتهاوز بهیچ صورت نمیگنجید . هر وقتیکه توپ بسوی چاه غرانیتهاوز میرفت بعوعوه آغازمیکرد . سرپوش تخته یی که برروی آن نهاده شده برداشتن میخواست که این حالهای سگ نظردقت مهندس راخیلی بخود جلب مینمود . مهندس هیچ نمیدانست که درین چاه آیاچه اسرار است . آیاازین چاه بدیگر طرف جزیره کدام ارابطه موجود است ؟ آیا گاه گاه کدام جانور بزرگ دریایی درین چاه آمده تنفس میکند ؟ این است که اینهمه اسرار مجهول مانده . تنهاچیزیکه معلوم است آثار تلاش و هیجان توپ است ازانجاه . آیا تایك سببی نباشد سگ چرا این تلاش وهیجان رانشان میدهد ؟

نهایت سردیها منقطع شد . باران وبرف بارید . طوفان شد اما آنهاهم رفع گردید . در نهایت ماه ایلول مهاجران شکار بسیاری کردند . یا نقروف همیشه برای تفنگ ساختن از مهندس رجامیکرد . ژه ده ثون نیزمیگفت :

— اگر این جانورهای خونریزیکه اثرهای قدم شانرادر جزیره می بینیم موجود باشند به تفنگ احتیاج کلی دیده میشود زیرا محو کردن آنهارا از جزیره قطعیا لازم باید شمرد .

حالا آنکه فکر مهندس تفنگ رابسببی که آلات وادوات ساختن آن مفقود است بدرجهٔ دوم وسوم لازم میداند . ازان کرده ملبوسات رالازم میشمارد . لباسهائیکه دربردارند بدرجهٔ رسیده که ازپوشیدن برامده است . بهمه حال یك چارهٔ آنرا باید اندیشید . مهاجران به فکر ملبوسات بودند که یك واقعهٔ دیگری ظهورکرده هرکس رابمراق واندیشهٔ بزرگی انداخت .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 211 of 558

واقعهٔ مذکور از بنقرار است که در ۲۴ تشرین اول پانقروف در اثنائیکه دامهارا معاینه میکرد در میان یکی از چقور یهای کرک دام یك په قاری مادهٔ دو چوچهٔ آنرا یافت.

کشتیبان بکمال ممنونیت بغرانیتهاوز آمده بنابر عادت مزاحانه ئیکه داشت گفت :

— موسیو سیروس ، اعلایك ضیافت میکشیم . چسان موسیو ژه ئون ، شما هم درین ضیافت داخل هستید یانی ؟

ژه ده ئون — بسیار خوب امادرین ضیافت چه میخوریم ؟

پانقروف — په قاری تازه .

ژه ده ئون — بگذار بابا! منهم گمان کردم که درین ضیافت با کیکهای پر کردهٔ سما روق دار میخورانی !

پانقروف — چه ؟ مگر شما گوشت په قاری را نمی پسندید ؟

ژه ده ئون — چرا نمیپسندم ، ولی خورده خورده دلزده شدم .

پانقروف — اخبار نویس افندی ، وقتیکه اول بجزیره افتاده بودید برای یك تکه گوشت (په قاری) جان میدادید حالا بدرجهٔ رسید که گوشت په قاری را نمی پسندید !

ژه ده ئون — شما هم دانستید نی ، انسان هیچ وقت شاکر نمیشود !

پانقروف — شما باشید که من و ناب درباب بختن آن مهارت آشپزی خود را صرف کنیم باز به بینید که اگر پنجا های تا نرا با آن نخوردید باز بگوئید .

دروقت شام در دالان طعامخوری غرانیتهاوز مهاجران بکمال خوشی و شعارت برسفرهٔ طعام جمع آمدند . کباب وکواج گوشت په قاری بسیار لذیذ شده بود . ناب یکنوع شیرینی بقلوا نمایی ازبادام وقند نیز ساخته بود .

در اثنای جویدن لقمه یکی یکبار پانقروف فریاد براورده گفت :

— وای ، دندانم شکست ! وای ، وای !!

مهندس — چرا ، آیا درمیان گوشت سنگ بود ؟

پانقروف — همچنین معلوم میشود که سنگ باشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 212 of 558

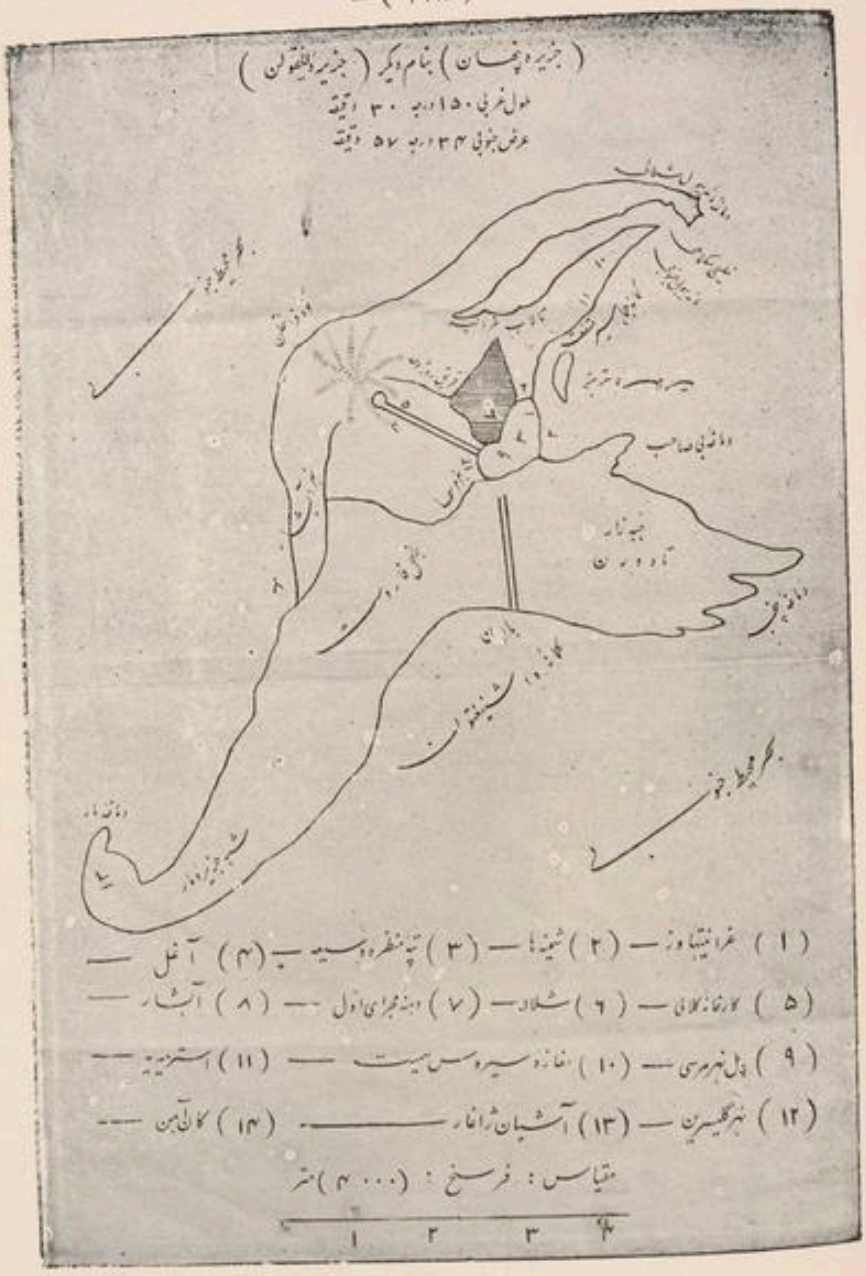

هشهٔ جزیرهٔ پنهان

(c) ketabton.com: The Digital Library

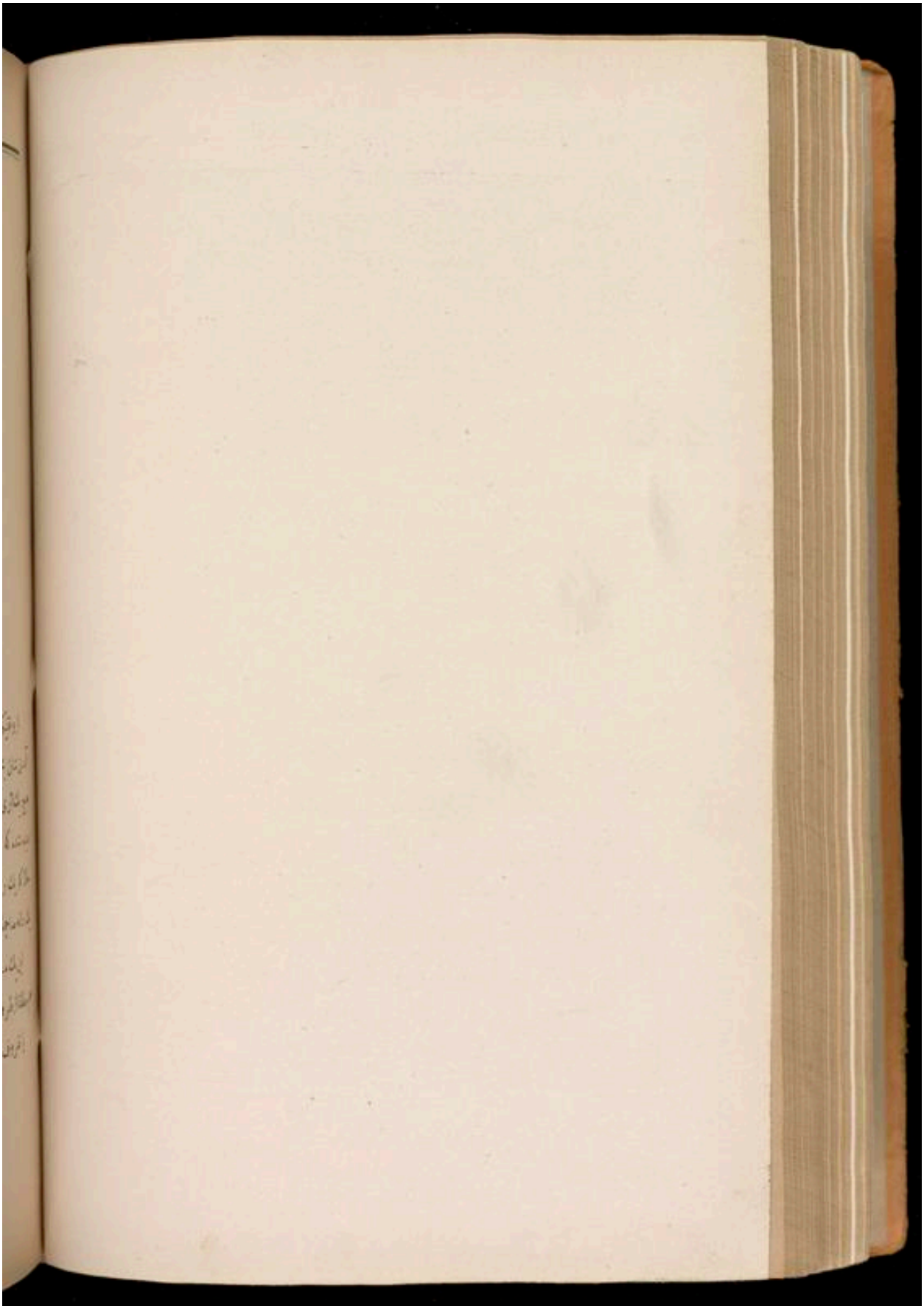

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 214 of 558

اینرا گفته وچیزیکه درمیان سوراخ دندانش رفته بود بیرون براورد .
چیزیکه با نقروف ازدندان خود بیرون براورده بود . سنگ نی بلکه یك دانه گ
صرنی کوچك تفنگ بود .

انتهای

کتاب اول

محمود طرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 215 of 558

جزیرهٔ پنهان

کتاب دوم آدم متروك

باب اول

دانهٔ گله — ساختن یك کشتی — شکارها — تپه — هیچ اثری از انسان نیست — شکار ناب وهاربر — سنگ پشت چیه شده — سنگ پشت گم میشود — ملاحظهٔ مهندس

§

از وقتیکه مهاجران به جزیرهٔ لینقولن افتاده‌اند تمام هفت ماه میشود. از ابتدای آمدن شان بجزیره تابه اینوقت هر طرف راپالیده اند ، جستجو کرده اند در جزیره هیچ یك اثری که بودن انسانرا نشان بدهد پیدانشده است. حتی از بسیار علامات چنان دیده شده که نه جزیره مسکونست ونه هیچوقت پای انسان بران رسیده است . اما حالا کار یك رنگ دیگری پیدا کرد : چونکه درمیان گوشت ران یك حیوانك کوچکی یك دانه صاچهٔ کوچکی پیداشد که به این سبب همه افکار مهاجرانرا از بروز برکرده .

این یك مسئلهٔ اشکاریست که یك دانهٔ گله البته ازمیل یك تفنگی برآمده و آن تفنگ هم مطلقاً از طرف یك انسانی انداخته شده است .

با نفروف صاچه را از دندان خود کشیده برمیزماند. رفیقانش همه به حیرت افتادند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 216 of 558

سیروس سمیت دانهٔ صاچمه را بدست گرفته معاینه نموده پرسید :

— آیا فکر شما که اینحیوانکی که این صاچمه از وجودش برامده سه ماهه یك حیوانست ؟

پانقروف — بلی موسیو سیروس ، زیرا وقتیکه ازدام گرفتمش هنوز از سینهٔ مادرش شیر میخورد .

مهندس — چون چنینست ، هیچ شبهه نیست که از سه ماه به اینطرف در جزیرهٔ مایك تفنگ انداخته شده است .

ژه ده ئون — نی بلکه ده تفنگ انداخته شده است تایك صاچمهٔ آن بر حیوان اصابت نموده است .

مهندس — پس ازین معلوم شد که یا جزیرهٔ ما مسکونست ویا آنکه درمیان این سه ماه به اینجا بایك کشتی بی انسان برامده است ، واین را هم میدانیم که جزیرهٔ ما مسکون نیست . آمدیم برسنکه بجزیره انسان آمده است : آیا این انسانها برضای خود آمده اند یا اینکه طوفان آنها را در اینجا انداخته است ؟ اینمسئله بسیار پسانها معلوم خواهد شد آیا آیندگان اوروپائیست ، یا مالیزیائی ؟ یعنی دوست هستند ، یادشمن ؟ اینهم بعداز دیدن آشکار خواهد شد . آیا درینوقت در جزیره هستند یا رفته اند ؟ اینست که ما در اول امر به تحقیق اینمسئلهٔ اخیره کوشش بایدورزیم . زیرا این مسئله مارا به تحقیق که بسیار اندیشناك میکند .

پانقروف — نی موسیو سیروس ، شما هیچ اندیشه مکنید ، جزیرهٔ ما مسکون نیست ، اگر میبود بهمه حال یك علامتی از انسان میدیدیم .

ژه ده ئون — معمافیه اینهم محققست که این حیوانك این گله را از شکم مادر باخود نیاورده است .

ناب — بلکه در دهن موسیو پانقروف ....

پانقروف — وای ، وای ناب ! مقصدت این است که گویا من از هفت هشت ماه به اینطرف از ریشموند بدهن خود یك دانهٔ گله را نگهداشته و هیچ خبر نشده ام ها !

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 217 of 558

ما شاءالله به این فراست . بیابیین اگر دزسی و دو دندانم یکش را چنان خراب یافتی که دانهٔ صاچمه دران بگنجد دوازده دانهٔ آنرا بکشیدن شرط میکنم .

مهندس — فکر ناب سراسر خطاست . بجز اینکه بگوئیم در ظرف این ۶ ماه در همین جزیرهٔ ما یك تفنگ انداخته شده و آن تفنگ هم از طرف انسان انداخته شده دگر هیچ سخنی معقولی نمی یابیم . آیا حالا آن انسان در کجاست ؟ و تابحال در نجا هستند یا رفته اند ؟ این است که این را باید حل کنیم .

ژه ده ثون — هم مجبوریم که دریناب بسیار احتیاط بایدکنیم .

مهندس — بلی ، باید همچنین کنیم . زیرا مأمولست که اینها رهزنان مالیزیایی باشند .

پانقروف — موسیو سیروس اگر پیش از انکه برای کشفیات برائیم یك کشتی کك کوچکی بسازیم ، واول با آن کشتی در داخل نهر مرسی میان جنگل یك سیاحتی اجرا کنیم ، ودیگر ساحلها را نیز با آن یك گردشی اجرا کنیم بد نخواهد بود ؟

مهندس — فکرت خوبست پانقروف ، اماوقت برای انتظار کشیدن نداریم . زیرا تا مایك صندال بسازیم لا اقل یکماه میگذرد .

پانقروف — بلی صندال مکمل ومنتظم همچنین است که شما میگوئید . اما من برای گردش نهر مرسی یك صندال عادتی را در ظرف پنجروز میتوانم بسازم .

ناب — آیا در پنجروز ؟

پانقروف — بلی ناب ، به اصول هند یك صندال .

ناب — آیا از چوب ؟

پانقروف — بلی از چوب اما از پوست درخت . موسیو سیروس شما مرا پنجروز مهلت بدهید در پنجروز صندال را از من حاضر بگیرید .

مهندس — بسیار خوب در پنجروز حاضر کن به بینم .

هاربر — درین پنجروز ما هم خودمانرا بدقت محافظه کنیم .

مهندس — بلی به بسیار دقت . حتی شکار راهم از اطراف غرانیتها وز به بیرون

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 218 of 558

نباید اجرا کنیم .

به اینصورت بر خلاف امید پانفروف ضیافت امشبه به بسیار کدورت واذیت در گذشت . ازین دانهٔ صاچمه به تحقیق پیوست که در جزیره بهمه حال غیر از مهاجران دیگر ساکنان هم موجود است که اینهم برای مهاجران مدار اندیشهٔ بسیار بزرگی شمرده میشود سیروس سمیت وژه ده ثون پیش از انکه بخوابند در بنباب بسیار مذاکره ومباحثه کردند . بعداز انکه درباب واقعهٔ رهایی یافتن مهندس واین مسئلهٔ دانهٔ گله که آیا درما بین این هردو مسئله یك رابطهٔ هست یانیست بسی گفتگو کردند آخر الامر مهندس گفت:

— عزیزم سپیلله آیا فکر مرا میخواهید که در خصوص بچه مرکز است ؟

ژه ده ثون — بلی میخواهم بدانم .

مهندس — چون چنینست محقق بدانید که اگر هرطرف جزیره را زیر وزیر سازیم هیچ کس را نخواهیم یافت .

پانفروف روز دیگر بکار آغاز نهاد . صندالیکه او میسازد بسیار آسانست . درختان بزرگ تنه بی را که باد بر زمین غلطانیده پوستهای تنهٔ آنهارا بطرف دوسه روز باتاب جدا کردند وپارچه های آنهارا بایکدیگر ربط داده ومیخ کاری وپرچیکاری آنرا به انجام رسانیده صندالرا حاضر نمود .

در اثنای کشتی ساختن پانفروف ژه ده ثون وهاربر بر شکار دوام میورزیدند و اگرچه از اطراف تالاب غرانت دوری نمیکردند باز هم بشکار بسیاری موفق میشدند . هاربر روژه ده ثون دا یاد در اثنای شکار درباب دانهٔ گله بحث میکردند . هاربر میگفت :

— موسیو سپیلله ، اگر در جزیره بعضی مسافرانی افتاده میبودند . آیا به اینطرفها دیده نشدن آنهاشایان حیرت نیست ؟

ژه ده ثون — بلی اگر تابه اینوقت در جزیره باشندشایان حیرت است واگر نباشند ؟

هاربر — یعنی شمابه این فکر یدکه رفته خواهند بود ؟

ژه ده ثون — همچنین است میگویم . زیرا اگر نمیرفتند البته یك حادثه ئیکه از

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 219 of 558

وجود شان نشان بد هد ظهور مینمود .

هاربر — اما میدانید که موسیو سیروس بجای اینکه از ورود انسان بجزیرهٔ مامنون شود بالعکس خیلی اندیشه ناك و غمگین میشود ؟

ژه ده ثون — بلی مهندس میگوید که مطلقا از هزبان دریائیست واز انسبب در بیم می افتد .

در اثنائیکه این مکالمه میشد هاربر و ژه ده ثون در زیر درختان بسیار بلند جنگل رسیده بودند که آن درختانرا (قوزی) مینامند و در بلندی مشهور اند هاربر بسوی ایندرختان نظر کرده گفت :

— اگر بین درختها بالا برایم تا بسیار جاها را خواهد دیدم .

ژه ده ثون — بسیار خوب اما درختها بسیار بلند است آیا برامده میتوانید ؟

هاربر — شما یکساعت صبر کنید تا یك تجربه بکنم .

اینرا گفته بر درخت برامدن گرفت . بعد از چند دقیقه بجستی و چالاکی که داشت تا بر تالاق درخت بالا برامد . قسم اعظم جزیره از تالاق درخت پدیدار بود . یعنی از حد دماغهٔ نجه تا بد ماغهٔ مارهمه اطراف معلوم میشد . تنها جهت شمال غربی با کوه فرانقلن پوشیده شده بود .

هاربر نوجوان اولا بسوی بحر چشم خود را بدوخت ، در هیچ طرف هیچ یك چیزی که علامت کشتی را نشان بدهد ندید ، در طرف جنگل فاروست و دماغه مار و نجه نیز چیزی معلوم نشد . پس هرگاه جزیره مسکون میبود در هیچ طرف هیچ یك دودی که از لوازمات بشر است دیده نمیشد ؟

هاربر از درخت فرو آمد . هردو شکاری بغرانیتها وز آمدند . سیروس سمیت سخنان هاربر را در باب مشهود اتش شنید . بی آنکه چیزی بگوید سر خود را شور داد .

روز دیگر یك واقعهٔ دیگری ظهور یافت که حل آن نیز مشکل یك معمایی شد :

هاربر و ناب از غرانیتها و زبرای آوردن استریدیه بساحل رفته بودند . در راه هاربر یك سنگ پشت بسیار بزرگی را در ساحل دید . برناب که پس تر بود فریاد کرد که زود خود

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 220 of 558

رابرساند . هردو نفرباعصاچو بهائیکه داشتندراه سنگ پشتك رالازدریاربدند،ناب فریاد براورده گفت :

— واه واه ! چه خوب حیوانست . آیاچسان بگیریمش ؟

هاربر — بسیار آسانست ناب . سنگ پشت راچون یکبار به پشت بگردانیم دوباره خودراراسته کرده نمیتواند . هله چه کنیمش .

سنگ پشت چون دراطراف خود نظرکرد خود را درکاسهٔ خود پنهان کرده مانند یك سنگپارهٔ ساکن بماند . ناب وهاربر بهزارجد وجهد سنگ پشت رابپشت چه کردند . این حیوان بقدریك متردرازی داشت که ثقلتش بقدرچارهزارکیلوخمین میشد . ناب گفت :

— این است یك مائدهٔ نفیسه . آیا نقروف چقدرممنون خواهد شد .

بواقعیکه گوشت سنگ پشت بسیارلذیذاست . ناب و هاربرازپرنگشتن سنگ پشت خاطرجمعشده وبرای احتیاط دردور آن یك دیوارك سنگی کشیده بسوی غرایتهاروانه شدند تاعرابهٔ دستکی راآورده حیوانرا ببارند . هاربرازمسئلهٔ سنگ پشت به پانقروف چیزی نگفت . میخواست که یکی یکبار پانقروف رانشانداده حیرانش کند. امابعدازانکه عرابه راگرفته بجائیکه سنگ پشت راچپه کرده بودند بیامدند ازحیوان اثری نیافتند . ناب پرسید که :

— مگر سنگ پشتها خودراراسته نمیتوانسته اندها ؟

هاربر — (بحیرت) ظاهر همین است که میبینم . اما موسیوسمیت بسیارحیران خواهد ماند به بینیم که اینراچه گونه حل خواهد کرد !

هردو رفیق باعرابهٔ خالی پس های سرخودراخارانیده درجائیکه کشتی میساختند آمدند رفقا آنجا بودند . هاربر مسئله رابیکم وکاست بمهندس بیان نمود .

پانقروف — آه چه قدر بود لا آدمانی هستید . نجاه بشقاب طعام رابرایگان از دست دادید ها !

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 221 of 558

ناب — قباحت برما نیست ، زیرا ما سنگ پشت را چپه کردیم . راسته شدن سنگ پشت چپه شده را کسی ندیده چکنیم ؟

پانقروف — مطلق شما خوب چپه نکرده اید ؟

هاربر — خوب چپه نکرده اید هم کپ است ؟ حتی در اطراف آن سنگ غاله هم کردیم .

پانقروف — چون چنینست درین مسئله یك معمایی موجود است .

هاربر — موسیو سیروس ، آیا سنگ پشت را چون یکبار چپه کنند خود بخود را راسته شدنش محال هست یا نی ؟

سیروس — همچنین است اولاد من .

هاربر — چون چنینست آیا چسان شد که خود را راسته توانست ؟

مهندس بعد از ملاحظه پرسید که :

— جائیکه شما سنگ پشت را گذاشته بودید از دریا آیا چقدر دور بود ؟

هاربر — بقدر پنجاه قدم تخمین میشود .

مهندس — وقتیکه سنگ پشت را چپه میکردید آیا بحر فرو نشسته بود یعنی در حالت جزر بود یا نی ؟

گفتند — بلی .

مهندس — چون چنینست اگر چه سنگ پشت در خشکه راسته نمیشود ولی در آب راسته شده میتواند . زیرا بعد از انکه شما آمده اید دریا بالا برامده سنگ پشت را شناور کرده است .

ناب — براستیکه ما هم یك بودلایی بوده ایم .

پانقروف — من هروقت بخدمت شما راست بودن اینسخن را گفته کسب شرف مینمودم آقای من ! که شبهه دارد که شما بود لا نیستید !

مهندس مسئلهٔ سنگ پشت را نیز به اینصورتی که بیان شد حل نمود . لکن آیا خود او به این حل خود قطعیاً قانع است یا نی این است که این معلوم نیست .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 222 of 558

باب دوم

تجربهٔ نخستین صندال — اشیائیکه درساحل یافت میشود — ربط دادن اشیارا بکشتی — دماغهٔ بی صاحب — آلات ،اسلحه ، ادوات ، ملبوسات ، کتاب وغیره — کبود با قروف چیست ؟ — انجیل .

در (۲۹) تشرین اول صندال پوست تنهٔ درخت با قروف حاضر شده بود در طرف سرودنبال این کشتی تخته های محکمی برای نشستن ربط شده است ، دوچند پرهای کلفت و یك سکان از جمله متممات این صندال است . انداختن کشتی را در دریا بسیار آسان بود . صندال را در اثنای جزر در دریا در ریگهای کنار ساحل دریا در پیش گرانیتها وز نهادند بمجرد شروع مد آب در زیر کشتی درامده شناور شد . با قروف هماندم در کشتی جهیده و بکمال مسرت نعره زده گفت :

— هوررا !! هوررا !! باین صندال دور ....

— عالم میخواهید بکنید ؟ .... چه قدر مبالغه !

— نی تو بگذار که من سخن خود را تکمیل کنم . دور عالم نی دور جزیره میکنیم . برای صفرهٔ آن یکچند سنگ میگذاریم و یك بادبانی هم از قماشیکه بعد ازین موجود میشود بسازد چون کشیدیم دور جزیره را بخوبی بالا و دور کرده میتوانیم . حالا جرا ایستاده اید در اثنیکه به پنیم که آیا هر پنج مارا برداشته میتواند ؟

با قروف بیك پر صندال را بساحل نزدیك نمود . هر پنج رفیق در صندال درا مدند . و قرار دادند که تا بدماغهٔ اول جنوب رفته یك تجربه اجرا کنند .

صندال از ساحل دور شدن گرفت . امروز هوا بسیار لطیف بحر مانند یك حوض صاف و آرام بود . صندال بکمال سهولت به پیش رفتن آغاز نهاد . هاربرونات پرهارا بدست گرفتند . با قروف سکانرا بدست گرفته بعد از انکه آبنای مابین جزیره تنگ سلامت

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 223 of 558

وجزیرهٔ لینقولن را عبور نمود سرکشتی را بسوی دماغهٔ اولی که درطرف جنوبست متوجه نمود . صندال را بقدر دو میل ازساحل دور کردند زیرا مهندس میخواست که جزیره راوعلی الخصوص کوه فرانقلن را از خارج بنظر غور تماشا کنند .

پانقروف بازبسوی ساحل میل کرد . دماغه ئیکه جبه زار (تادورن) رادر برگرفته بود دور نمودن گرفتند . بسعی وهمت پرز نهای باغیرت صندال بکمال انتظام بساحل نزدیك شده میرفت . بعدازانکه بقدر دوساعت رفتند بدماغه ئیکه مطلوب بودرسیدند . مهندس بطرف وضعیت اراضی دیده بگرداب حیرت فرورفته بوددر اثنائیکه میخواستند دماغه رادور کنند هاربرفریادبراورده گفت :

— به بینید . درکنار ساحل یك چیزسیاهی می بینم آیاچه باشد ؟

همه رفقانظرشان به آنطرف متوجه شد . مخبر گفت :

— بلی راست میگوید درانجایکچیزی هست . چنان گمان میبرم که یکبار بستهٔ دررنگ فرورفتهٔ باشد .

پانقروف — من شناختم که چیست ؟

ناب — چیست ؟

پانقروف — پیپ است . آه اگر پر باشد !

مهندس — همان بساحل نزدیك شویم .

بدو پر صندال بکنار دریا نزدیك شد . کشتی نشینان بساحل برجهیدند . حقیقتاً پانقروف خطا نکرده بود . بواقعیکه دو پیپ بزرگ بود که باریسمانهایك صندوق بسته شده بود که آن صندوق رااین دو پیپ خالی شناور ساخته بساحل انداخته ودر ریگها گور نموده است . هاربرپرسیدکه :

— آیا ازین معلوم نمیشود که کدام کشتی درینطرفها غرق شده واین بار ازان باشد ؟

ژه ده ئون — درین هیچ شبهه نماند .

پانقروف — آیا درین صندوق چه خواهد بود ؟ صندوق بسته ، اسباب باز کردن

(c) ketabton.com: The Digital Library

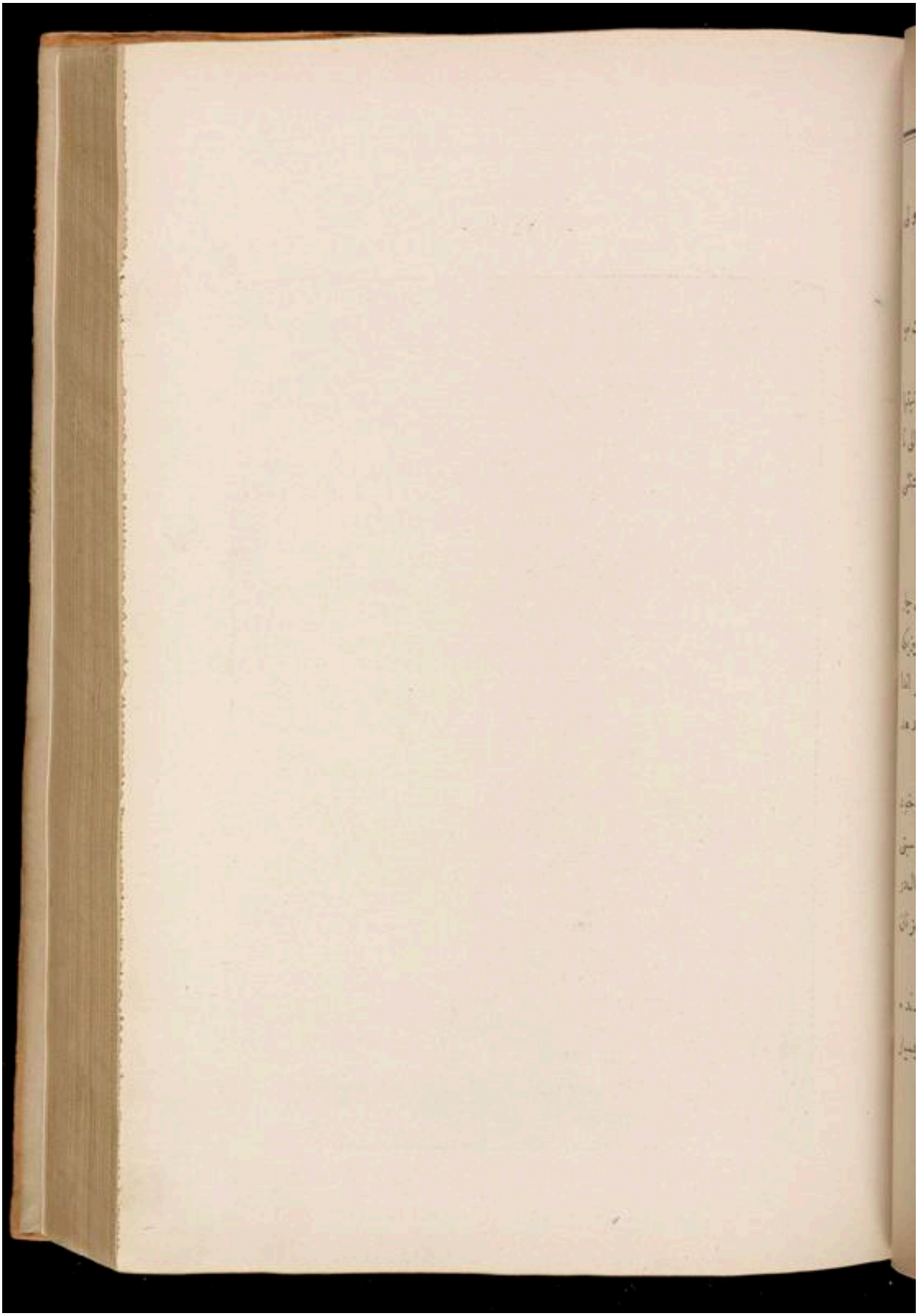

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 225 of 558

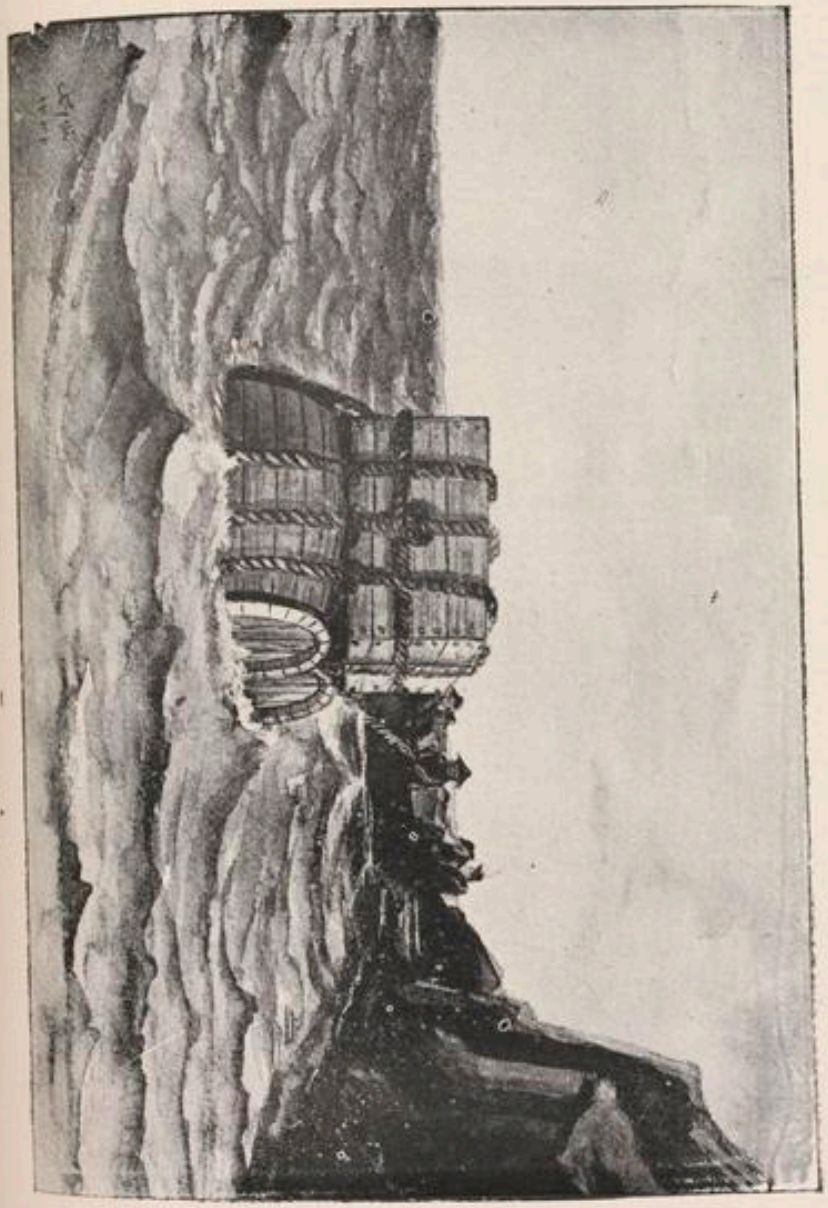

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 226 of 558

آن نیز در پیش ما نیست .

اینرا گفته و یك سنگ بزرگی را گرفته میخواست که صندوق را بشکند ولی مهندس مانع آمده گفت :

— دوست من یکساعت صبر کنید .

پانقروف — اما موسیو سمیت ، بلکه درین صندوق اسبابیکه ما را لازم است موجود باشد ؟

مهندس — خوبست نی ، ما هم آنرا بخود معلوم میکنیم . این صندوق را بفرانبها وز میبریم . در انجا بی آنکه بشکنیم باز میکنیم . مادام که صندوق را بپیهای خلی نا به انجا شناور نموده آورده است چون باز بدریا بیندازیم ، و با یك ریسمانی بکشتی خود ربط دهیم تا بساحل غرانیتهاوز به آسانی نقل میدهیم .

پانقروف — حق دارید موسیو سمیت . من مجول یك آدمی هستم .

آیا این صندوق از کجا آمده باشد ؟ این است مسئلهٔ مهمهٔ مشکله ! مهاجران چار طرف صندوق و بیهارا از نظر گذرانیدند . در هیچ طرف ساحل دیگر هیچ چیزیکه بساحل افتاده باشد نیافتند . هاربر بر سر یك سنگ بلندی برامده بهر طرف نظر انداخت . نه در دریا نه در خشکه هیچ یك علامتی که غرق شدن یك کشتی را نشان بدهد دیده نشد .

این یك محققست که یك کشتی غرق شده ! و این صندوق به آن کشتی بوده ، زیرا خود بخود این صندوق از هوا نیفتاده . بلکه مسئلهٔ این صندوق با دانهٔ صاچه یك مناسبتی دارد . بلکه صاحبان صندوق بدیگر طرف جزیره برامده باشند ؟ بلکه هنوز تا بحال در جزیره باشند ؟ اما استقدر دانستند که بیکانکان نوی که در جزیره برامده اند در هر آن مالیزی دریایی نیستند . چونکه در پیش آنها اینچنین صندوق پیدا نمیشود .

مهاجران در نزد این صندوقیکه بدرازی پنج قدم و عرض سه قدم بود آمدند . صندوق از چوب میشه ساخته شده بود . بر روی آن چرم گرفته شده بود و به بسیار

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 227 of 558

دقت میخ شده بود . دو پاپ سر بسته ئیکه از زدن آن وصدائیکه ازان میبرامد خالی بودن آن معلوم میشد باریسمانهای بسیار کلفت و محکم از دوطرف به صندوق مربوط شده بود . پانقروف چون به گره ریسمانها دید فهمید که گره کشتیبانانست . اینرا هم دانستند که اشیای درون صندوق به بسیار خوبی محفوظ باشد . زیرا صندوق از هیچ طرف زده وزخمی نشده بود اینرا هم استدلال نموده توانستند که این صندوق در بحر بسیار وقت نمانده باشد . و هم معلوم میشد که یك قطره آب هم در درون صندوق نه درامده باشد .

از قرار تخمین مهاجران چنان معلوم میشود که صاحبان کشتی چون دیده اند که کشتی شان غرق میشود اشیای لازمهٔ خود شانرا درین صندوق انداخته وباد وپپ خالی آنرا بسته بدریا انداخته اند که اگر بساحل برسند بی اسباب نمانند . مهندس گفت :

— حالا ما این بارراتا به غرانیتهاوز کش کرده میبریم در انجا آنرا باز کرده می بینیم . بازجزیره رادور میکنیم . اگر دردیگر طرف جزیره آدم یافتیم وصاحب صندوق بودند اشیای شانرا بدست شان میدهیم ، واگر نیافتیم .....

پانقروف — برای ما میماندنی ؟ اما آیا در میان صندوق چه خواهد بود ؟

درین اثنا بحر بمد آغاز نهاده بود . آب تا زیر صندوق و پیپها آمده بود . یکی از ریسمانهائیکه باریه آن بسته شده بود باز کرده شد ، وریسمان بکشتی ربط گردید . ناب وپانقروف دیگهارا از اطراف باریس کردند . هرکس به صندال سوار شدند ، وکشتی رارانده بارا باخود کشیدند . نام این دماغه را (دماغهٔ مال بیصاحب) نهادند .

بارخوب سنگین بود . پیپها صندوق رابدشواری بر روی آب نگهمیداشت . پانقروف ازبیم آنکه مبادا ریسمان کنده شده باربدریا غرق شود برخود میلرزید . نهایت بعد از یکنیم ساعت بساحل غرانیتهاوز واصل شدند . بحر چون بجزر آغاز نهاده بود کشتی بابار در دریاچهای کنار دریا نشسته توقف نمود . ناب بتاخت شده انبور و چکش را از غرانیتهاوز بیاورد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 228 of 558

پانقروف بسیاربه تلاش است . اولاد وپپ را ازصندوق بازنمود . بعدازان قفل صندوق رابرانداند . سرپوش صند وق بازشد . دردرون صندوق یك صندوق نازك جستی دیگر موجود بود . ناب نعره زده گفت :

— آیااین چه باشدکه به اسقدر دقت محافظه شده است ؟ آیااز خوار که پرخواهدبود ؟

مهندس — گمان نمیبرم .

کشتیبان — اگرهیچ نباشد ایکاش چیز میبود ...

ناب — چه چیز ؟

پانقروف — هیچ .

صند وق جستی راازمیان بریدند . وبدوطرف لوله کردند . ازصندوق اشیای مختلفهٔ متنوعه برامدن گرفت که هریك ازانها که میبرامد . کشتیبان (هوررا !) گفته فریاد میبراورد . ناب هرپارچه اشیارا که بدست میگرفت یك رقص مسرتانه میکرد . هاربرکفهای شادی بهم میزد . ازصندوق برای طبیعت هرکس موافق اشیامیبرامد . ژه دهتون قلم وکتابچهٔ خودرا گرفته اسامی اشیای موجوده را ازسقرارثبت دفترنمود :

آلات	عدد	آلات	عدد
چاقوی هزار پیشه	۳	چکش	۳
تبر فولادی چوب شکنی	۲	پیچ	۳ پاکت
تبرنجاری	۲	پیچ بزرگ	۳ پاکت
رنده	۳	میخ عادتی	۱۰ خریطه
تیشهٔ خورد	۲	ارهٔ بزرگ وکوچك	۳
تیشهٔ دو دسته	۱	قطئی سوزن	۲
انبور آهن بر	۶	قطی نخ	۳
سوهان	۲		

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 229 of 558

اسلحه	عدد	اسلحه	عدد
تفنگ چقمقی	۲	زیرپیراهنی ازقماش علی دریایی	۲٤
تفنگ بناقی	۲	جراب ازهمان قماش	۳٦
تفنگ چره انداز دورنشان	۲	دیگ مسی	٥
شمشیر وقمه	٦	قاب چودنی	٥
پیپ باروت دوسیره بی	۲	قاشق، پنجه، کارد ازهریك پنج پنج	۱٥
قطئی بناقی	۱۲	چاینك	۲
سکستان نام آلت فن هیئت	۱	کارد بزرگ	٦
دوربین	۱	تورات شریف	۱
دوربین بزرگ	۱	کتاب اطلس مکمل	۱
صندوقهٔ پرکار مکمل اسباب باقلمهای سربی	۱	لغت زبان مالیزی	۱
بوصله یعنی قطب نمای مکمل	۱	شش جلد لغت فنون طبیعی	۱
میزان الحراره	۱	کاغذ سفید سه دسته	۳
میزان الهوا	۱	کتابچهٔ سفید	۲
ماکینهٔ فوتوگراف باهمه لوازماتش	۱	قلم پنسل	۳۰

اسبابهائیکه ازصندوق برامد عبارت ازهمین چیزهای بودکه ژه دهتون آنرا در دفترخود بموجب سیاههٔ مافوق قید وثبت نموده گفت که :

— صاحب این صندوق حقیقتاً که مرد بسیار تجربه کاری بوده است که ازهمه جنس اشیای لازمی صندوق خود راپرکرده است گویا بخوبی میدانست که درچنین جزیرهٔ خالی غیرمسکونی خواهدافتادواین صندوق دفع احتیاجات اوراخواهدنمود .

سیروس سمیت یکقدری تفکروملاحظه نموده گفت که :

— حقیقتاً که هیچ چیزی کم نیست .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 230 of 558

هاربر — این یك بخوبی معلوم شد که صاحب این صندوق رهزنان دریائی مالیزی نیست.

ژه ده ئون — بگمان من می آید که یك سفینهٔ اوروپائی یاامریکائی در بنطر فها افتاده باشد، صاحب سفینه چون غرقشدن کشتی خودرا دانسته این صندوقرا به اسباب لازمی پر کرده بدریا انداخته تا آنکه درخشکه آنرا یافته دفع ضرورت نماید.

با نقروف بیك طور استهزا کارانه وتمسخرانه گفت:

— بلی بلی! ماکینهٔ فوتوگراف رانیز در چنان وقت تنگ غرقشدن در صندوق مانده تا فوتوگراف غرقشدن کشتی خود رابگیرد!!

— اینست که منهم لازم بودن این آلت راندانستم که چرا در صندوق نهاده اند؟

— آیا براسباب واشیائیکه ازین صندوق برامده یك نشانی یانمبری نخواهد بود که بدانیم از کدام جهت وکدام مملکت وارد شده است؟

مهاجران همه اسباب واشیارا یکان یکان از نظر گذرانیدند. برهیچ یکی ازانها هیچ علامت ونشانی پیدا نشد.

حالا آنکه بر چنین اسبابها عادتست که نام شهر ونمبر ماشینخانه که دران ساخته میشود نوشته میباشد وهم این اسباب واشیا خیلی نو هیچ استعمال نشده است. علی الخصوص که هرگاه این اسباب در وقت طوفان وزمان غرق شدن کشتی وصندوق گذاشته میشد بایندرجه منتظم وبه ترتیب جابجا نمیگردید، وصندوق آهن حلبی باینقدر خوبی ومحکمی لهیم نمیشد که اینمسئله هانیز افکار مهاجرانرا خیلی متحیر وسرگردان میساخت کتابها اگرچه بزبان امریکی نوشته شده ولی نام مؤلف وچاپخانهٔ که دران چاپ شده باز معلوم نیست. اطلس نیز بزبان فرانسوی فصیح نوشته شده بود وهرقسم کرهٔ زمین جداجدا بصورت بسیار مکملی نقشه شده بود ولی در ان نیز نام مؤلف وچاپخانهٔ آن تصریح نشده بود. الحاصل هیچ معلوم نشد که این اسباب ازکارخانه های کدام ملکها بعمل آمده حتی اینهم مجهول ماند که آیا این صندوق ازواپور یاسفینه کدام قوم وملت بدریا انداخته شده باشد. لاکن هرچه که باشد وازهرجائیکه آمده باشد اشیای مذکوره

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 231 of 558

بسیار دردهای مهاجر ازادواوازانهابسی منفعت وفایده هاحاصل میشود. تابه اینوقت مجبور بودند که تنهابسعی وغیرت خود احتیاجات خودرارفع ودفع نمایند اما حالا به پیدا شدن این صندوق مظهر معاونت الهیه نیز گردیدند .

درمیان مهاجران تنهاپا نقروف بسیار مسرور وخشنود نگردیده گفت :

— همهٔ اینچیزها شیکه صندوق بما داد خیلی خوب وبسیار اعلا اما یکچیزی که مرا بکار بود دران پیدانشد .

تاب — اماتوهم خیلی مشکلپسندی میکنی . توچه میخواستی که پیدانشد ؟

— هرگاه یکقدری توتون هم میبود آنوقت نشاط وسرور مرا تماشا میکردی .

مهاجران برین یك قرارداد ندکه هرطرف جزیره را گردش کنند ، و اگر قضا زده گان نوی بیابند به آنها مدد برسانند واسباب شانرا نیز بخود شان بسپارند واگر نیابند اسباب مذکوره رابکمال آزادی بمصرف خود رسانیده باآلات نجاری نوی که پیدا کرده اند بنای ساختن کشتی مکملی رابگذارند . لهذا اسباب های مذکوره را یکان یکان بغرانیتها وزنقل دادند وبه احتیاط تمام آنهارادرالماری یهودولا بهائیکه داشتند محافظت ونگهبانی کردند .

— باب سوم —

— فهرست —

برامدن برای گشت وگذار — مد — درخت سیاه چوب — نباتات مختلفه — منظرهٔ جنگل — درخت اوقالیتپوس — گلهٔ بوزینه — آبشار — منزل .

روردیگر یعنی در ۳۰ ماه تشرین اول مهاجران برای سیر وگردش اطراف جزیره حاضر گشتند . این فلاکتزدگان بیچاره که تابحال خود شان بمعاونت ومددکاری دیگران محتاج بودند امروز خود شان برای مدد رسانی دیگر ابنای جنس فلاکت رسیدهٔ خویش که بودن شان را درجزیره گمان وتخمین کرده اند میبرایند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 232 of 558

چنان قرار دادند که با کشتی پوست درختی خود اول تا بسر چشمهٔ نهر مرسی بروند که بدینوسیله دو طرفهٔ نهر مذکور را تا بجائیکه آب نهر گنجایش کشتی رانی را داشته باشد تماشا کنند. باینسبب هم از مانده گی و امیر هندو هم تا بجهت غربی جزیره که تا بحال نرفته اند بروند لهذا در میان کشتی خود شان آذوقهٔ سه روزهٔ خود شانرا مانند گوشت خشک کرده، وشراب، وچیزی شکر، وسبزهٔ که آنرا بجای چای استعمال میکنند و منقل وچادانی را که از صندوق کشیده انبار کردند. مهندس مدت گشت وگذار خود را زیاده از سه روز امید نمیکرد اما اگر زیاده هم بشود در راه تدارک کردن غذا را با گوشت شکار امید وار بود. برای راه کشادن در جنگل دو تبر بزرگ را نیز برداشتند قطب نما و دوربین را نیز فراموش نکردند. به دو تفنگ چاقماقی و یك تفنگ چره انداز دورتشان و یك شمشیر وچهارقه خود را مسلح ساختند. اگرچه تفنگ بتاقی هم داشتند ولی بسبب صرف نشدن بتاقی سرفه جوئی کرده تفنگ چاقماقی را برداشتند چرا که سنگ چاقماق در جزیره بسیار است. یکمقدار باروت نیز برداشتند. مهندس چون امید ساختن بارون را دارد از اینرو با سراف کردن باروت خود داری نمی کنند. مهاجران چون به این صورت مسلح باشند. از چه پروا دارند؟

صبح وقت کشتی را بدریا فرو آوردند. پنج رفیق که توپ هم با ایشان بود در کشتی نشستند، و بر کنار کنار ساحل رانده تا بجائیکه نهر مرسی بدریا می آمیخت رسیدند. باتر ده دقیقه برای مد باقی مانده بود صبر کردند. تا مد بحر حاصل شد لهذا بی تکلف بر کشیدن در مجرای نهر داخل شدند. و در ظرف چند دقیقه بجائیکه پیش از هفتاد اول بار با نقروف جالهٔ هیزم کشی را ترتیب داده بود واصل گشتند. از این نقطه هر چه که بالا رفته میشود دو طرفهٔ نهر بدرختان بسیار بزرگ مزین میگردید. و مجرای نهر رفته رفته بسوی غرب جنوبی میل مینمود. منظرهٔ نهر مرسی حقیقتاً خیلی لطیف و نظر رباست. مهاجران هر چه که بیشتر میراندند بمنظره های بسیار روح افزا بر میخوردند. در بعضی جاها شاخهای سایه دار درختان تا بروی آب نهر آویزان شده مهاجران

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 233 of 558

فرو آوردن سرهای خود مجبور میشدند بر بعضی شاخهای فرو آمدهٔ درختان گونا گون آشیانهای مرغکان بوقلمون دیده میشد که به نزدیکشدن کشتی صداهای مخالف آهنگ عشاقانه ، ونواهای راستی آونگ صباحانه براورده پرواز میگرفتند .

جنگل فاروست رفته رفته خیلی غلوو بهم پیوست میگردید . درختان نیزانواع مختلف پیدا میکرد . درختانی که چوب شان برای کشتی سازی بکار می آید ودر آب بسیار مدت می پایدیده میشد . و درختان شمشاد و آبنوس ، ویکنوع درختی که از پوست آن بسیار ریسمانهای محکم ساخته میشود ، ویکجنس بادامی که روغن بسیار قیمتداری ازان میبراید بکثرت پیدامیشد .

گاه گاه کشتی رابکنار نهر نزدیك میکردند . ژه ده ثون ، و هاربر ، وناب توپ را به پیش انداخته به جنگل میبرامدند . وبا تفنگ های خوشنمای خود شکار بسیاری کرده ، ونباتات بسیارفائده مند مختلفی جمع نموده بکشتی می آوردند . مثلا ازنوع سوزی پالك ، وسیب زمینی ، ودیگرانواع سوزی کاری بیابانی را باریشه وگل برکنده می آوردند که درتپه منظرهٔ وسیعه برده بکارند ، وبعد ازتربیه وپرورش باغچهٔ سبزی کاری مکملی بوجود آرند . مهندس بهتفکرات و ملاحظات دور ودرازی فرو رفته اصلا ازکشتی بیرون نمیرایدو با نقروف نیزبه آرزو وخیالات شیرین توتون کشی مستغرق گشته باخود رأی میزدکه : هرگاه ازصندوق یافت شده گی شان یك عرابهٔ منتظم اعلا بایك جوره اسپان ویلهٔ تیزرفتار ودوسه پاکت توتون ظهور می یافت دگرهیچ نقصان و کمبودی برای شان باقی نمیماند !!!

ژه ده ثون یك جفت مرغان قازمانند آبی رازنده بچنگ آوردپایهای شانرابسته درکشتی گذاشتند تا آنکه درغرائینهاوزبرده پرورش دهندوچوچه گیری کنند . هاربر نام اینمرغانرا « تینامو » نشانداد .

بعد ازچهارساعت کشتی رانی بیك کنارهٔ نزدیکشده ازکشتی برامدند . در زیردرختان بلند آبنوس وشمشاد طعام چاشت خود راتناول کردند . بر نهر مرسی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 234 of 558

رفته رفته کشده میرود . تابه ایجابر نهر درمابین شصت و هفتاد قدم میبوده است ، وچقوری آب آن تا بحال هیچگاه از پنج شش قدم کمترنشده است . در نهرمذکور آب دیگر جوهای کوچك کوچکی ازاطراف نیزریخته آب مرسی رازیاده میگرداند . جنگل فاروست ازدوطرفهٔ نهرمذکورتابجا یی که چشم کارمیکند بصورت بسیارغلو درختان بهم پیوست درازشده رفته است که آخر آنرا چشم دیده نمیتواند . درهیچطرف جنگل از آثاروعلاماتی که وجودانسانرا نشان بدهددیده نمیشود ، وبخوبی آشکاراست که هیچگاه انسان درنجزیره داخل نشده باشد . چرا که هیچ نشانهٔ تبروبریده شدن شاخی دردرختان جنگل دیده نمیشد هرگاه بعضی بچارگانی درجزیره افتاده هم باشند معلومست که تابحال ازکنارساحلی که افتاده اند جدا نشده اند . بناءً علیه مهندس میخواهد که یك آن اولتر بساحل غربی برسدواگرفلاکتزدهٔ درانجاتما ونت محتاج باشد زودتر مددرسانی کند . ازین جائیکه مهاجران مکث و آرام کرده اندتابساحل غربی تخمیناً پنج میل مسافهٔ دیگرباقی مانده است . رفقابعدازطعام خوردن ویکقدری درجنگل گردش کردن بازدرکشتیگنگ خودنشسته روبراه عزیمت گردیدند . هرچه که بالاتر میبرامدند مجرای نهرازطرف ساحل غربی بسوی کوه فرانقلن دورمینمود وبر نهر نیزکمترشده میرفت جریان آن نیزشدت پیدامیکرد چراکه زمین روبسربالائی مینهاد . خرسنگهانیزدرمجرای نهریکان یکان ظهورمی یافت . مهاجران مجبورمیشدند که دودونفر بهریرکشتی چسپیده پرکشتی نمایند . رفته رفته درختان جنگل نیزازغلو وبهم پیوستگی آزاد میشد ، ویکه یکه شده کمترشده میرفت . درختان هرانقدرکه کمتر میشد آنقدرجسامت وبزرگی پیدامیکردندکه مهاجران رابحیرت می انداخت . بزرگترین درختان جزیرهٔ زه لاندجدید ، و قطعه ، اوسترالیا دیده میشد . حتی درخت (اوقالیتپوس) نام که تابسه صد قدم بلند میشود ، وتنهٔ آن به کلفتی بیست قدم میشود نیزدیده شد . هاربرچون این درخت رادیدفریادبراورده گفت که :

— موسیوسمیت ، درخت معتبراوقالیتپوس رابه بینید .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 235 of 558

پانفروف — بغیر از بزرگی وکلفتی چه اعتبار دارد که آنرا معتبر میگوئی پسر من .

هاربر — اوقالیتپوس از فصیله وجنس درختانیست که درختان بسیار نافع وکار آمدنی درین فصیله میباشد . قرنفل ، دارچینی ، فلفل ، و غویاد نام میوهٔ که ازان شراب بسیار مفیدومنفعت بخشی بعمل میآید وامثال آنها همه گی ازدرختانیست که بهمین فصیلهٔ قالیتپوس منسوب میباشند .

زه ده ثون — چوب خود درخت اوقالیتپوس نیزبرای کارهای بسیار لطیف و نازك نجاری بکار میآید .

مهندس — درخت اوقالیتپوس چنان یك منفعت وخدمتی دارد که حقیقتاً انکار شدنی نیست .

پانفروف — به بینیم که آن خدمت جناب اوقالیتپوس آقای ماچه خواهدبود ؟

مهندس — آیامیدانی که این درخت رادرزیلاندجدیدواوستراليا بچه نام یادمیکنند؟

— نی ، نمیدانم موسیو سمیت .

— اینهارادرخت تب مینامند .

— یعنی بسببی که تب آوراست .

— نی ، بسببی که دفع کنندهٔ تب است .

— موجود بودن اینهمه درخت درجزیرهٔ مادلیل بزرگیست بر لطافت هوای او ، من چون چهه زارتادورن رادیده بودم خیلی به هراس افتاده بودم که درموسم گرماهوای جزیرهٔ ماراخیلی زهرناك خواهد ساخت وتبهای مزمنی بعمل خواهد آورد ولی چون درختهای اوقالیتپوس رادیدم دانستم که مضرت ووخامت هوارااین درختهای نافع رفع ودفع خواهد نمود . دربعضی شهرهای اوروپا که تب بسیارداشت ازافریقا ازین درختها آورده کاشتند وفایدهٔ بسیاری ازان حاصل شد .

— واه ، واه ! چه جزیرهٔ با ثمر مفیدیست ! تنها یکچیز نقصان اوست که توتون ندارد .

— آنرا نیز خواهیم یافت پانفروف .

بقدردو ساعت دیگر نیز بکشتی رانی دوام ورزیدند . تابدرجهٔ که رفتارکشتی خیل

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 236 of 558

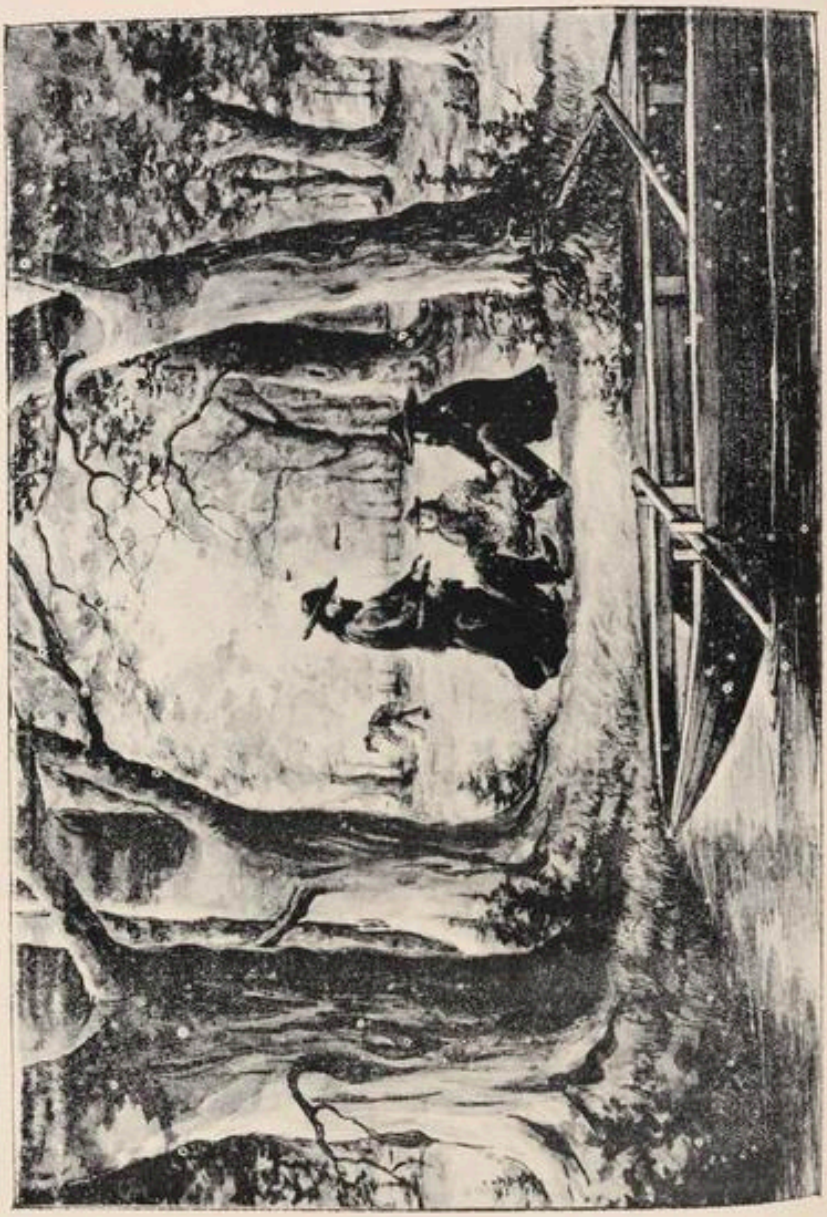

کشتی را بیك کنار بربسته کرده خودشان بیرون برامدند

(c) ketabton.com: The Digital Library

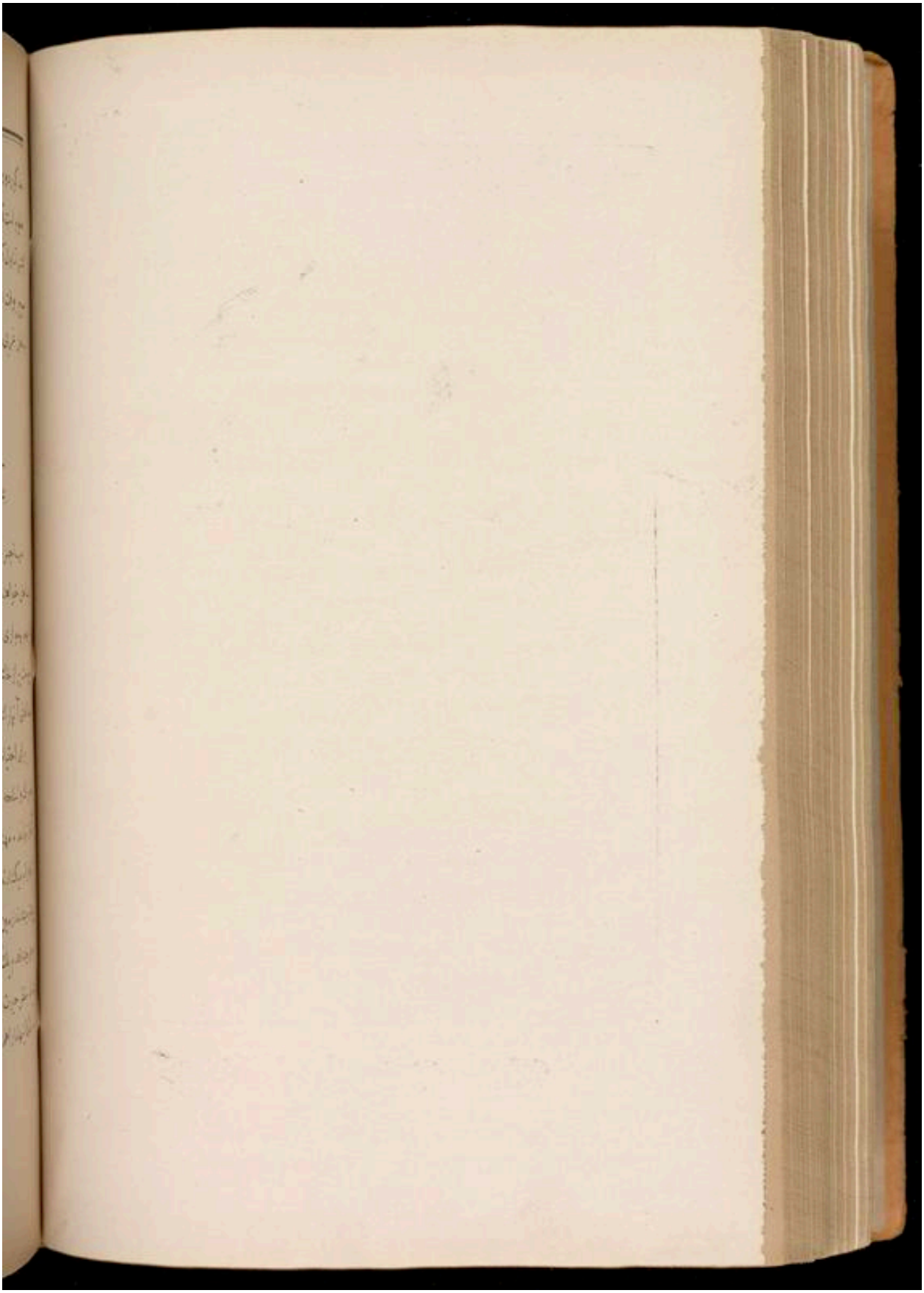

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 238 of 558

پدشواری رسیدزیرا رفته رفته مجرای نهر بلندی وشلالهٔ پیدا میکرد آب نیزکمترشده میرفت . سنگهانیز درمجرا بسیارمیشد . باز جنگل غلوپیوستگی پیدا کرده دریکطرف نهر میان درختان غلوی جنگل یك گلهٔ بوزینه های بزرگ بزرگی دیده شد . که ازوضع وهیئت دیدن آنها بسوی مهاجران چنان معلوم میشدکه این اول باراست که انسان رامی بینند . زیراهیچ آثارخوف واحتراز نشان نمیدادند، ونمیدانستندکه انسانها چگونه مخلوقیست . پانقروف خواست تایکچند ازانها راهدف گلوله نماید ولی مهندس مانع آمده گفت که :

— بوزینه ها بهیچ کارمی آیندنه گوشت شان خوردنیست ونه پوست شان کار آمدنی، علی الخصوص که این بوزینه هاازجنس اورانغ اوتانست که بزرگترین اجناس بوزینه می باشند ، و خیلی قوتمند اندکه هرگاه ضرری به آنها برسانیم همه گی اتفاق کرده بما ضررکلی میتوانند رسانید . نزدیك شام بودکه پیش رفتن کشتی درمیان نهر مشکلات افتاد سنگها ، وریگهادرمجرای نهر بسیارشد . پانقروف گفت :

— بعدازیك ربع ساعت به ایستادن مجبور خواهیم شد موسیو سیروس .

— بسیارخوب ، ماهم می ایستیم . شب رادرانجامیگذرانیم پانقروف .

هاربر — آیاازغرابتهاوزچقدردورشده خواهیم بود ؟

— گمان میبرم که بقدرهفت میل دورشده خواهیم بود .

بعد ازکمی کشتی سراسرازرفتار ماند . چراکه هم یك آبشار بلندی به پیش آمد و هم زیرکشتی بریگهای درون نهربندشد . لهذا کشتی رابیك کنار نهربایك درختی بریسمان محکم ومضبوط بسته کرده خودشان بیرون برامدند .

مهاجران وقتیکه ازکشتی برامدند آفتاب بغروب کردن نزدیکشده بود . درجائیکه برامدند درزیردرختان بسیاربزرگ وبلندی یك چمزار بسیارلطیفی بوددرانجاآتشی افروخته گذرانیدن شب خودرادرانجاقرارادادند . ازدرون جنگل بعضی صداهای مدهشه جانوران درنده شنیده میشد . لهذابرای رمدادن ، ونزدیك نماندن جانوران

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 239 of 558

مذکور دورا دور منزلگاه خود شانرا تابصبح آتش بسیار بزرگی افروختند . زیرا معلوم است که حیوانات وحشیه از آتش خیلی رم میخورند . طعام شام خود را بکمال اشتها تناول کردند . شب را بنوبت پاسبانی کرده بکمال راحت بیواقعه وحادثهٔ بسر آوردند صبح بوقت از خواب برخواسته قرار دادند که کشتی را در همین جا بسته گذاشته بسوی ساحل غربی حرکت نمایند .

باب چهارم

فهرست

حرکت بسوی ساحل غربی — حیوانات چاربا — یك نهر نو — بجای ساحل یك جنگل — دماغهٔ میلان — تأنی ودرنگ ژده‌ثون

مهاجران چای وطعام صباحی خود را صرف نموده براه افتادند . آیا چه وقت بساحل خواهند رسید ؟ معلوم نیست اگرچه مهندس دو ساعت تخمین نموده ولی اینهم بهمواری وخوبی راه موقوفست . اینطرف جنگل فاروست همه کی پیشه زار بهم پیوست پر از خاشاکست که به تبر راه کشادن دران لازمست . وهرگاه جانورانی که دیشب صداهای آنهارا شنیده‌اند ظهور نمایند با آنها نیز جنگ ومقاتله کردن ضروری دیده میشود .

برای احتیاط کشتی خود را بایك ریسمان دیگری باز محکمتر بسته ، وبقدر دو روزه خوراك واسلحه ولوازمات ضروریهٔ خود را برداشته یکسر بسوی غرب بره پیمائی آغاز نهادند . مهندس قطب نمارا بدست گرفته رهنمایی میکرد ، پانقروف ، وناب به تبرها راه میکشادند ، ژده‌ثون وهاربر تفنگها را حاضر داشته پاسبانی میکردند هر چه که پیشتر میشدند زمین یك میلی بسوی نشیبی پیدا میکرد بیشه زار نیز بهم پیوسته تر میشد . درهر چندقدم یك گلهٔ بوزینه دیده میشود ، ولی بی آنکه حمله وتعرضی برمهاجران نمایند بنظر حیرت ودیدهٔ تعجب بسوی شان نگریسته بیکسو میشدند پانقروف گفت :

— بلکه اینها ما را همجنس خود ویا تناسخ خود میشمارند که بایستقدر حیرت بسوی ما مینگرند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 240 of 558

غیر از بوزینه بسی حیوانات دیگر ما نند گر ازجنگلی وقا نغورو، و آهوان جنگلی، وقولاوغیرهم را نیز دیدند ولی چون مهندس رفقارا از تفنگ انداختن وشکار کردن در وقت حاضر منع کرده است از اتروپا نقروف بسوی آنها یکنظر حسرتی دیده گفت:

— ای دوستان گوشت فربه من! هنوز وقت شکارشما نرسیده، حالا شما کمال آزادی و خرمی خیزان وپویان باشیدوخودرا خوب فربه سازید. بعدازین بسیارباهم ملاقات خواهیم کرد.

بعد از انکه یك ساعت راه پیمودند دفعةً درپیش راه شان یك جوی آبی ظهورنمود که تاحال مهاجران از وجود آن آگاه نبودند. آب این نهر به بسیار تندی وتیزی در جریان بود، و بر آن بقدر سی قدم و چقوریش خیلی افزون مینمود. مجرای این نهر چون همه گی پر از سنگ، و آبش نیز از بالائی به نشیبی به بسیار شدت و سرعت جاری میباشد از انسبب با کشتی دران سیروسیاحت نمیشود. ناب گفت:

— افسوس که در نجا نماندیم چرا که این جوی مارا گذر نخواهد داد.

هاربر — چرا نمانیم ازین نهر کوچك که مایه آب بازی نگذریم دگرچه خواهیم کرد.

مهندس — نی، جان من! حاجت به آب بازی نیست. زیرا آب این جوی رفته رفته البته به بحر میریزد که ما هم کنار جورا گرفته تابساحل بحر به پیروی آن خواهیم رسید.

ژدهئون — امابرای این نهر باید که یك نامی بگذاریم تانقشهٔ جغرافی جزیرهمانا نام نماند

پانقروف — راست گفتی موسیو سپیله.

مهندس — پسرمن هاربر! برای این نهرتو یك نامی بگذار.

هاربر — هرگاه تانجائی که آب نهر بدریامیریزد برویم وبعد از ان یك نامی براین نهم خوبترنخواهد بود؟

سیروس — اینهم خوب. نه ایستیم برویم تازود تر برسیم.

پانقروف — یکقدری صبر کنید.

ژدهئون — چرا؟ چیست؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 241 of 558

پانفروف — آیا وقتی هرگاه شکار را منع کرده ایدماهی گیری را خومنع نکرده اید .
صبر کنید که یکچند تا ماهی بگیرم .

سیروس — وقت هم نیست اسباب ماهیگیری هم نیست با ویم .

پانفروف — صاحب من ، شما یك پنج دقیقه صبر کنید به بینید که من چه ماهیانی برای شما بگیرم .

مگر پانفروف در کنار نهر یك آبگیری در میان دو خرسنگ بزرگی دیده بود که یك دهنهٔ تنگی با نهر پیوسته بود ، وماهیان بسیاری در ان گرد آمده بود . بچابکی تمام یك سنگی را بدهنهٔ مذکور انداخته راه گریز ماهیا را بند کردانید ، ودستهای خود را در آبگیر مذکور فرو برده بدو سه بار قدر ده پانزده ماهیان بزرگی را بیرون آورد . باب بزبچابکی از خمچه های باریك درختان یك سبدهٔ ساخته ماهیا را در ان بینداخت . زه ده ثون گفت :

— الحق که بهمین قدر صبر می ارزید . هم چقدر ماهیان خوب واعلائیست .

پانفروف یك آهی کشیده گفت :

— جزیرهٔ ماهر چیزش خوب واعلاست ولی هزار افسوس که توتون ندارد .

مهاجران کنار نهر را گرفته به پیش رفتن آغاز نهادند . در راهیائی که میگذرند هیچ اثری از قدم انسان دیده نمیشود . تنها اثر پنجه های بعضی حیوانات درندهٔ بزرگ پنجه که برای آب خوردن بکنار نهر آمده دیده میشد پس چنان معلوم میگردد که دانهٔ ساچمهٔ که از گوشت ران آهو بره در دهن پانفروف بر امده از بنظر فرا انداخته شده است .

سیروس سمیت بسوی جریان نهر نظر کرده گفت که .

— حالا وقت مد بحر است ، پس هرگاه بدریا نزدیك میبودیم آب نهر بایستی بجهه شدت وسرعت جریان نمیداشت . زیرا آب نهر البته با بحر متصل میشود وهرگاه بحر در مد باشد آب نهر دمبدم پیدا کرده رو بالا پس میزد ولی چون در جریان علامت دمبدم وپس زدن دیده نمیشود معلوم است که ساحل بحر هنوز بسیار دور خواهد بود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 242 of 558

ژه ده نون — حال آنکه هرچه پیشتر میرویم مجرای نهر کشاده گی و وسعت پیدا میکند که ازین نزدیك بودن بحر معلوم میشود .

سیروس - منهم باین تعجب میکنم .

بعد از نیمساعت هاربرکه در پیش میرفت فریاد براورد که :

— دریا ! دریا !

ازین فریاد ها بر سیروس سمیت بسیار متحیر شد چرا که از نبودن علامات مد در نهر باینقدر جه نزدیك بودن بحر راهیچ منتظر و امیدوار نبود . بواقعی که بعد از چند دقیقه مهاجران بر کنار دریا واصل شدند .

چه عجب حالیست ! درمابین این ساحل و آن ساحل که مهاجران اول بار در ان افتاده اند چقدر فرق وضدیتی موجود است ! این ساحل با دریا اصلا و قطعیاً بایك رنگی زاری و کنار هواری بسته گی ندارد و بلکه ساحل عبارت از یك زمین بسیار بلندیست که بیکبارگی از بحر بمانند یك دیواری بلند بر آمده است، و در یا در پای آن دیوار در موج زنی میباشد . اما این کنار بیشه زار پر از اشجار بداندرجه از آب دریا بلند است که اگر هرقدر امواج بلند کوه آسا از طوفان حاصل شود باز هم یك قطرهٔ ازان بکنار نمیرسد . این کنار به درختان بسیار بلند و لطیفی زینت یافته که ریشه های بعضی از انها از خاك بیرون برامده بطرف دریا آویزان شده و شاخهای بعضی از انها نیز میلی بسیاری بسوی بحر پیدا کرده .

درین جائی که مهاجران رسیده اند چنان گمان میشود که بریك بام بسیار بلندی ایستاده اند ، و دریا در زیر آنست . درنجا دریا یك حوضه گك کوچکی تشکیل داده است که آب نهر مذکور از بلندی شصت هفتاد قدم بیکبارگی مانند دهنهٔ ناوه درمیان حوضه گك مذکور میریزد . منظرهٔ این آبشار ، ولطافت دریای ذخار ، و بهم پیوستگی اشجار بیشه زار کنار بلندی آثار آنقدر جلوهٔ بدیع و نظریفی دارد که انسان از مشاهدهٔ آن بحیرت می افتد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 243 of 558

این آبشار از آبشاری که بقوت نیتروغلیسرین از تالاب غرانت مهندس بعمل آورده خیلی بلندتر و آبش هم بیشتر و خیلی پرقوت تر است . در اثنای آمدن پیدا نبودن علامت مددر نهر بسبب همین آبشار بوده که از اثر و مهندس را بغلط انداخته بود . هاربر نام نهر مذکور را بسبب همین آبشار (فالس ریور) که معنی « نهر آبشار » را میگیرد نهاده . ژه ده ثون نیز در نقشهٔ جزیره اسم این نهر را « نهر آبشار » قید و ثبت کرد .

ازجائیکه نهر را دیده اند تا به انجائی که آبشار حاصل شده جنگل خیلی بهم پیوست وغلو میباشد . بعد ازین نقطه کنار بلندی ساحل بقدر دو میل بطرف شمال یعنی بسوی کوه فرانقلن بهمین بلندی و جنگلی اما کم درخت تر امتداد یافته است . مسافهٔ که از حد آبشار تا بدماغهٔ مار دراز شده رفته است نیز بقدر دو سه میل همچنین کنار بلند و پردرخت است ، ولی بعد ازین رفته رفته زمین هموار و خالی از اشجار میشود . و ساحل با آب دریا متصل شده ساحل ریگزاری بعمل میآرد . هرگاه انسان های فلاکتزدهٔ مادر جزیره افتاده باشند در همین طرف ملجأ و ماوائی پیدا کرده میتوانند . دیگر طرفها همه گی زمینهای خشك بی آب و علفست .

هوا بسیار لطیف و آرام ، آسمان نیز صاف و براق بود . مهاجران بریك جای بلندی بر کنار آبشار نشسته بهر طرف نظر انداز دقت گردیدند . هیچ یك علامت و از انسان ، انه در دریا و نه در صحرا و نه در جنگل دیده توانستند . اما مهندس تا دماغهٔ مار را گردش نکنده نبودن انسان قناعت حاصل نمیکنند . طعام چاشت را در انجا خورده بر کنار ساحل بلند بیشه زار بسوی دماغهٔ مار رهسپار گردیدند . مهاجران هم قطع مسافه میکنند ، و هم بطرف دریا نظاره . بلکه یك دیرك ، و یا تخته پارهٔ کشتی غرقشدهٔ بنظر شان برخورد . اگر بگوئیم که هیچ کشتی بعمر ها در ین جزیره نیامده ، و پای هیچ انسانی بخاك آن برنخورده غلط نخواهد بود چرا که بسیار دلایل و امارات در ینباب پدیدار است . ولی چون یکبار بسوی صندوق پری که یافته شده ، و واقعهٔ دانهٔ ساچه نظر کرده شود این فکر را سراسر زیر و زبر میسازد . چرا که دانهٔ ساچه بصورت قطعی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 244 of 558

اثبات میکند که پیش از سه ماه بهمه حال یك تفنگی در پنجزیره انداخته شده است .

ازوقت زوال پنج ساعت گذشته بود . مهاجران بهمین ملاحظه ها و افکارها قطع مسافه کرده میرفتند . تابه ماز دماغه دومیل دیگر باقی مانده بود . ایمسافه را بتندی نموده قریب بغروب بود که بدماغهٔ مذکور رسیدند شب رادر انجا بسر آوردن لازم آمد . آزوقه و خوراکهٔ کافی هم دارند . شکار هم در جنگل بسیار است دگرچه کمست مگر تدارك یك مأوائی !

ازین دماغهٔ عجیب الشکل بآنطرف شکل وهیئت ساحل تبدل ورزید . تاحال زمین خاکی وچنی بود امابعدازین سنگلاخی وریگزاری شده میرفت . مهاجران منزلگاه خود را درهمین جا که منتهای دماغه بود قرار دادند . هاربر درمیان درختان درخت بائس رانیز درینطرف دیدکه بسیاراست . پانقروف را مخاطب نموده گفت :

— این درخت بسیار درخت قیمتدار فوائد نثاراست پانقروف .

— چه قیمت وچه فائده دارد ؟

— ازپوست این درخت تراشه های باریك ونازك کشیده سبد هاو صندوقچه ها و قطیها ، و رویهای چوکی ، وکلاه ها ، وبسی چیزهای دیگرساخته میشود . واگر میده کرده بحالت خمیر درایدازان کاغذ بسیار اعلا بعمل میآید . ازشاخهای باریك آن چوبهای دست ، و لوله های توتون کشی وهزاران چیز دیگر ساخته میشود ، ازستونهای کافت اودیرکهای خیمه ، ولوله های نل آب ، واگر تخته بریده شود برای سقفها ودیوارهای خانه ها چوب بسیار محکم ومتینی که اصلا کرم آنرا نزند بوجود میآید اینرا هم بشوبگویم که درهندستان شاخهای نازك وتازهٔ آنرا میخورند . دیگراینکه هرگاه ترکه های نازك آنرادرسرکه بگذارند برای بعضی مرضها دوای بسیار نافعی میشود ازبرگهای نورستهٔ تازهٔ آن یك شراب بسیار خوبی نیز بعمل می آید .

— آیادگرچه میشود ؟

— همینقدر ، مگرکافی نیست پانقروف ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 245 of 558

— اینرا بگو که آیا ما نند سیگاره کشیده میشود ویانی ؟

— واسفا که این نمیشود .

— چون چنینست بیك پسه هم قیمت ندارد چرا که دردمرادوا نمیکند .

بعدازین محاوره هاربرویا نقروف درپی تدارك محل ومأوای شب گذرانی خود شان افتادندودرینباب بسیارزحمت نکشیدند زیرادرساحل بسیارمغاره هایی یافتند که موجه های بحربمرورایام آنراخورده و بعمل آورده بود . دریکی ازین مغاره ها که نسبت بدیگرمغاره هابزرگتروکاملترمینمود میخواستندکه داخل شوندکه ناگهان از درون مغاره یك صدای مهیب ودهشت آوری برامده ایشانرا بخوف ودهشت انداخت . یانقروف گفت :

— پس بگریزیم هاربر . چرا که تفنگهای مابه ساچمه پراست ، و این جانوری که این صدارا کشیده آنچنان مدهش جانوریست که به ساچمه هلاك شود .

اینرا گفته وازبازوی هاربربشدت کشیده درمیان سنگهای سنگلاخ پنهان شدند . درین اثنایك حیوان بسیاربزرگ چنه مهیبی برون برامد این جانور « ژاغار » نام پلنگ بسیارخونریزی بودکه موهای پوستش سفید ، و خالهای سیاه بران بود . در حالتیکه چشمهایش برگشته ، وموهایش برخواسته ودمش را کج کرده بود غریدن آغاز نهاد ، وچنان معلوم میشدکه این اول بارنیستکه انسان را دیده باشدبلکه میشناسد که انسان چه مدهش ، واز خود اوچقدر پیشترخونریزتراست .

درین اثناژه دهثون ازکناریك سنگی روبروی جانورمذکوربرون آمد . هاربر چون اینحالت رادید چنان گمان کردکه ژه ده ثون ژاغاررانديده است لهذا خواستکه فریاد دهد . ولی ژه ده ثون اورابخاموشی اشارت کرده روبروبرجانورمدهش پیش رفت ، بدرجهٔ که ده قدم فاصله درمابین اووژاغارباقی ماند . ژاغارخود راجمع نموده ، ودمن خودرابقدریکوجب ازهم بازکرده ، ودندانهای مدهش خود را بریکدیگر سائیده بردشمن مقابل خود بنای حمله آوری را نهاد . بمجردیکه میخواست برجهد

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 246 of 558

تفنگ ژه ده ثون فریاد کرده حیوان مدهش برخاك بغلطید .

رفقایتلاش تمام درپیش جسد حیوان خونریزد و بدند کلهٔ تفنگ ژه ده ثون در مابین دوابروی ژاغار خورده مغزش را ازهم پاشانیده بود . ژه ده ثون ازشکاربان بسیار پخته و ماهریست که درهندوستان و افریقادر بسیار شکارهای شیر و پلنگ اثبات شجاعت ومهارت نموده است . هاربر اظهار حیرت نموده ژه ده ثون را گفت :

— سبحان الله ! این چقدر بی پروائی و درنگ! وچقدر توانائی ودلاوری بود که از شماظهور نمود . بخدا که خیلی حیرت کردم .

— پسر من آنچیزی که من کردم شماهم میتوانید .

— آیا من ؟

— بلی ! هرگاه بخیال خود محکم گردی که این ژاغار نیست آهوست ، وبهمان تصور نشان گرفته آتش دهی تونیزمانند من خواهی توانست .

پانقروف — اگرچنین باشد چه آسان کاریست .

ژه ده ثون — بغیرازین دیگرچیزی نیست پانقروف . دوستان من ! حالا ایستادن بکار نیست . شام هم شد ، ژاغارهم مغارهٔ خود را تا ابد بماوا گذارشد . ما هم باید مغاره راضبط کرده شب خود رابکمال راحت دران بسر آریم .

— اما اگردیگرژاغارهابیایند ؟

— دردهن مغاره آتش بزرگی میافروزیم جانوران درنده از آتش رم میخورند وبما نزدیك نمیشوند .

مهاجران بسوی مغاره متوجه شدند . تنها تاب به پوست کردن ژاغار مشغول بماند . چونکه پوست ژاغار برای مفروشات غرائیتهاوزفرش کرانبهائی شمرده میشود رفقاچوبهای خشکی بسیاری بدهن مغاره گردآوردند درون مغاره پراز استخوان بود . استخوان هارابیکسو افکنده مغاره را پاك کردند . تفنگهای خود رانیزبه گوشه گذاشتند . چوبهارانیز آتش دادند . طعام شام خودهارابکمال اشتهاتناول کرده ویك

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 247 of 558

یك نفر به نوبت به پاسبانی مقرر گردیدند .

سیروس سمیت از چوبهای خشك بانس نیز بسیار گرد آورده در آتش انداخت . چوبهای بانس در اثنای سوختن بر هر بندی که میرسید مانند یك تفنگی صدا میبر اورد که این صداها برای نزدیك نگذاشتن حیوانات وحشیه علاج کافی دیده میشود . این ترتیب واصول نوی نیست که سیروس سمیت تنها امشب آنرا بروی کار آورده است . بلکه تاتاریان در آسیای وسطی از عصرها برای دفع کردن حیوانات و حشیه چوب بانس را میسوزانند . پا نقروف چون اینصداهای گوش خراش چوب بانس را شنید هاربرد را گفت که :

— این فائدهٔ درخت بانس را نیز بقیمت بهائی آن بیفزا ! ..

باب پنجم

فهرست

عودت بر کنار ساحل — شکل وهیئت ساحل جنوبی — درخت قماش میوه — یك لیمان طبیعی کوچك — رسیدن به نهر مرسی درنیمشب پیدا شدن کشتی شان .

سیروس سمیت و رفیقانش در مغاره ژاغار بکمال استراحت تا بصبح بخوابیدند . صبح بوقت هرکس از خواب برخواسته بکنار ساحل فرو آمدند . دیده های خودرا بسوی دریا و کنار ساحل تا بجائی که نظرشان کار میکرد بدوختند . مهندس بادوربین بهر طرف بکمال دقت تماشا کرد ولی هیچ یك اثری از وجود کشتی و یا انسانی که با ینطرفها افتاده باشد نیافت .

حالا در جزیره تنها یك سمت جنوبی باقی مانده که دیده نشده است . و باقی همه اطراف گردش شده . درین دفعه که برای گشت و گذار برامدند بواسطهٔ کشتی در نهر مرسی بسوی غرب جزیره برامده وجود قضا زدگانی را که تخمین کرده اند در ساحل غربی جستجو کردن خواستند . حالا آنکه ساحل غربی را سراسر گردش کردند از

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 248 of 558

وجود قضازده گان مظنون اثری نیافتند بلکه ساحل رانیزبیك وضعیتی دیدند که هیچ کشتی در انطرف نزدیکشده نمیتوانند . ژه ده ثون گفت .

— اگر بخواهیم که مسئلهٔ مشکلهٔ وجود داشتن قضازده گان رادر جزیره حل وفصل نمائیم میباید که ساحل جنوبی رانیزتمامها گردش کرده ازراه دماغهٔ نجه به غرانیتهاوز برویم . آیاتابد ماغهٔ نجه از نجاچقدر مسافه تخمین خواهد شد موسیو سیروس ؟

— در آمدگیها وبرامدگیهای ساحل راهم که داخل حساب کنیم بقدر سی میل تخمین میشود .

هاربر — امااز دماغهٔ نجه تابغرانیتهاوز نیزبقدر ده میل مسافه موجوداست .

ژه ده ثون — همه راچهل میل فرض کرده برهمین راه رهسپار گردیم بهتراست . چرا که باینواسطه هم سواحلی را که تابه اینوقت ندیده ایم تحقیق وتفتیش میکنیم وهم مسئلهٔ را که فکرمارا سراسرمشوش وپریشان داشته حل وخاتمه میدهیم .

پانقروف — بسیاردرست وخوب فرمودیداما کشتی خودمانرا که در نهرمرسی گذاشته ایم چه خواهیم کرد ؟

ژه ده ثون — کشتی مااز بیست وچار ساعتست که درهانجا که بسته ایم مانده یك دوروز دیگرهم اگربماند چه ضرردارد . چونکه دزددر جزیره نمانیست که بترسیم که مبادادزدی شود .

— امامن هروقت که مسئلهٔ سنگ پشت رابخاطرمی آورم درنبودن دزدشبها ناك میشوم .

— جان من توهم چه فکرهامیدوانی ، مگرکاسه پشت راآب دریاراسته کرده نجه ده بود ؟ همچنین نیست موسیو سیروس ؟

مهندس برینسخن کلمهٔ «که میداند» رادرمیان لبهای خودزمزمه کرده دگرچیزی نگفت . ناب دهن خود رابرای چیزی گفتن خواست باز کند ولی باز خاموش ماند مهندس گفت :

— بگوناب چه میگفتی ؟

— اینراعرض کردن میخواستم که هرگاه ازراه ساحل جنوبی بغرانیتها وزرقی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 249 of 558

خواهیم در پیش راه ما شهر مرسی میآید که از آن بچه خواهیم گذشت ؟

ژه ده ثون — یا به آب بازی و یا یك جالهٔ ساخته میگذریم . از اینکه دلهای ما همیشه بوسوسه باشد اگر یکقدری ترشویم باکی نیست .

همه رفقا بر همین یك قرار دادند که ساحل جنوبی را تمام مهاگردش نموده از راه دماغهٔ بچه بغرانیش اوزبروند . لهذا صبر کردن هیچ جایز نیست باید که بزودی براه افتند . چونکه چهل میل راه کم راهی نیست . نیمساعت پیش از طلوع مهاجران براه افتادند . تفنگهای خود را با گله پر کردند . توپ مانند هر وقت در جلو افتاده روانه شدند . از دماغهٔ مار یقدر پنج میل مسافه را بر ساحل محدب طی نمودند در یقدر مسافه بهیچ اثر انسان و یا شکسته پارهٔ کشتی نیافتند ، قسم محدب ساحل رابی مانندگی و منتهت قطع کردند تا بقسم معقر ساحل که آخر های کانهٔ واشینغتون است واصل شدند . تا به این حدود قسم ساحل جنوبی جزیره را تمام نمودند که از این حدبه قسم جنوب شرقی جزیره داخل شدند . تا به نصف کانهٔ واشینغتون ساحل تمام بریگزار است که یکن یکن درخت نیز دیده میشود . بعد از ان تا بدماغهٔ بچه زمین ساحل سنگستان غیر منتظمی میشود . مهاجران اینطرفها را این اول بار است که می بینند . یا قروف گفت که :

— ساحل در اینطرفها برای کشتیها بسیار ناهموار و تهلکه ناکست . هر کشتی که در اینطرفها نزدیکشود بهمه حال در ریگ می نشیند و غرق میشود .

ژه ده ثون — اگر غرق هم شود البته که یك تخته پارهٔ یا دیرکی از ان معلوم خواهد شد .

— اگر کشتی در ساحل ریگزار غرق شود هیچ اثری از ان معلوم نمیشود . اما اگر در سنگلاخ غرق گردد پاره های آن معلوم می شود .

— چرا ؟

— چونکه در ریگزار به بسیار زودی کشتی ناپدید میگردد .

بعد از ظهر یکساعت مهاجران در وسط کانهٔ واشینغتون رسیدند که تا به اینجا تمام

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 250 of 558

بیست میل مسافه را پیموده اند . مهاجران برای طعام خوردن و استراحت کردن یکقدری آرام کردند . بعد از نیمساعت باز براه افتادند . هم راه میزفتند وهم مرتبا ساحل را بدقت از نظر میگذرانیدند . هر چیزیکه بنظر ناب و یا نقروف میرسید همان دویده آنرا ملاحظه و تدقیق میکردند . اما در هیچ طرف هیچ اثری از کشتی قضازده نشان نمی یافتند . اگر کدام کشتی در بنظر فهامی آمد و یا می شکست چنانچه صندوق تا بساحل رسیده یك تخته پارهٔ یا یك علامهٔ دیگر نیز پیدا میشد اما آن اثر و علامه نبود .

بعد از دو ساعت راه پیمائی در کنار ساحل بیك لیمان یعنی حوض طبیعی دریائی رسیدند که در میان سنگلاخها بیك وضع بسیار لطیفی پنهان شده مانده بود که این حوض نیز مانند حوض آبشار جهت غربی مینمود و لی در بحوض هیچیك نهر آبی نمیریخت . در پشت این حوض یك بلندی موجود بود که این بلندی بتدریج بلند گردیده در میان جنگل تا بمنظرهٔ وسیعه که نزدیك غرائبتها و زاست امتداد می یابد . رفقا بر سر همین بلندی بر کنار حوض طبیعی دریائی برامده یکقدری آرام کردن و طعام خوردن را قرار دادند مهاجران بسبب ماندگی و راه پیمائی باز بطعام خوردن مجبور گشتند . در جائیکه طعام میخوردند یك جائی بود که از سطح بحر شصت هفتاد قدم بلند یك زمین بلندی بود . و از طرف شرق بحوض طبیعی ، و از طرف غرب بجنگل محاطه بود . از هر دو طرف مشاهده میشد . مهندس بادوربین بهر سو نظر انداز دقت گردید . هیچیك علامه و نشانی نیافت . رابنسون گفت که :

— در جزیره هیچ کس بغیر از مایان موجود نیست لهذا کسی که صندوق یا کشتی ما را دعوا کند وجود ندارد . ما هم بکمال آزادی بر استعمال کردن اشیای صندوق حق داریم .

هاربر — اما دانهٔ ساچمهٔ که از دهن یا نقروف برامده آنرا چه کنیم ؟

— اینهم مسئلهٔ مشکل ! در بنباب چه بگوئیم ؟

مهندس — در بنباب میگوئیم که پیش از سه ماه یك کشتی در نجا آمده و از طرف همجنسان ما تفنگی انداخته شده ، و ساچمهٔ آن بران آهو بره خورده و باز عودت کرده در قالب

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 251 of 558

ناب — پس معلوم شد که طالع نارسا ما را با اینها ملاقی نمود که باینسبب چارهٔ یگانهٔ عودت وطن را نیز از دست بدادیم .

پانفروف — چون چارهٔ عودت وطن از دست برامد حالا باید که چارهٔ رسیدن بمکن خود را بیندیشیم . برخیزید که براه افتیم چرا که وقت باقی نماند .

رفقا برپا خواستند ، واز کنار جنگل براه افتادند . درین اثنا توپ فریاد زده بتاخت از طرف جنگل در پیش صاحبان خود بیامد که بدهنش یك پاره قماش گل پری گرفته بود . پانفروف از دهن سگ قماش را گرفت مگر این قماش یك تکه سان بسیار کلفتی بود . توپ بشدت فریاد میکرد ، و بحرکات خود چنان میفهمانید که بسوی جنگل برویم . مهاجران در پی سگ بپروی کردند ، وتفنگهای خود را حاضر گرفتند . در جنگل هیچ نشانهٔ انسان واثر قدمی ندیدند . توپ بقدر پنج شش دقیقه رفته در پای درختی بایستاد ، وفریاد وفغان خود را بیشتر کرد .

مهاجران هرطرف را دیدند ویافتند هیچ چیزی نیافتند . پانفروف دفعةً فریاد برآورده گفت :

— من دیدم ودانستم که چیست .

— چیست ؟ کجاست ؟

— برزمین نه بینید بالا نظر کنید بالا .

هرکس نظر خود را بسوی بالا دوختند . مهندس گفت :

— دانسته شد این همان قماش بالون ماست که بقیهٔ آن را باد آورده دریند درختان بند کرده است .

پانفروف بکمال ممنونیت فریاد برآورده گفت که :

— اینست سان بسیار اعلا و محکمی که سالها از ان پیراهن وزیر جامه ساخته بتوانیم وهیچ تمام نشود . اما راست بگو موسیو سپیله چنین جزیرهٔ که درختان آن سان بار بدهد پسندان نیست ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 252 of 558

بحقیقت که پیداشدن قماش سان بالون برای مهاجران یك نعمت غیر مترقبه شمرده میشود. برای رهائی دادن بالونرا از شاخهای درختان و فرو آوردن آن خیلی جد و جهد بعمل آوردند. ناب، وهاربر، و پانقروف بر درخت بالا برامدند، و بسیار زحمت کشیدند تا آنکه بدو ساعت تمام ریسمانها، وسان، و اسباب آهنی و لنگر آهنین آنرا همه رهائی داده بزمین انداختند. پانقروف گفت که:

— موسیو سیروس! هرگاه از جزیره برامدن خواهیم معلوم است که با این بالون نخواهیم برامد. زیرا دانستیم که ببالون انسان بجائی که دلش میخواهد رفته نمیتواند. اگر از من میشنوید یك کشتی محکم و متینی یکخرواری بسازیم و از این سان یك بادبانی برای او ببریم. باقی آنرا نیز برای لباسهای خود صرف کنیم.

— این کارها را بعد از این خواهیم اندیشید پانقروف حالا اینها را در یکجای خوبی بخوب صورت نگه دارید.

بواقعی که بالونرا با جملهٔ آلات و لوازمات آن تا بغرانیتها و زبردن محال است چرا که همهٔ آنها بسیار سنگینست برای نقل دادن آن تا بوقتیکه عرابه بسازند و عرابه را آورده بالونرا ببرند باید که آنرا در یکجائی حفظ کنند.

مهاجران به بسیار کشش و کوشش بالونرا تا بحد سنگلاخهای ساحل رسانیدند و درمیان سنگلاخها یك شکاف بسیار بزرگی یافته بالون را با همه لوازمات آن دران گنجانیدند، و هر طرف آنرا با تخته سنگها و شاخه ها پوشانیدند. تا بساعت شش به این عملیات زحمت کشیده و این حوضه را نیز «حوضهٔ بالون» نام نهاده راه دماغهٔ نجه را پیش گرفتند.

پانقروف با مهندس در راه از کارهائیکه بعد از این ساخته میشود بحث رانده میگفتند که: اول یك پلی بر روی نهر مرسی ساخته، یك سرك مکملی نیز از پشتهٔ منظره و سیعه تا بحوضهٔ بالون کشیده میشود و یك عرابهٔ سبك و محکمی بعمل آورده خود ما آنرا به نوبت تا بحوضهٔ بالون کشیده، بالونرا در آن بار کرده بغرانیتها و زنقل میدهیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 253 of 558

بعد ازان یك کشتی باد بان دار بسیار مکملی بعمل می آریم ، و بواسطهٔ آن دور و پیش جزیره را گردش میکنیم هنوز چها ! چها !

بوقت شام بدماغهٔ بیصاحب که صندوق اشیار ایافته بودند رسیدند . در نجا نیز هر طرف را بکمال دقت بالیده هیچ اثری نیافتند .

از انجا نیز بی درنگ براه افتادند . هنگامیکه بکنار نهر مرسی رسیدند از نصف شب گذشته بود . در نجا نهر بقدر هشتاد قدم وسعت داشت . مهاجران ازین مانعهٔ نهر مرسی بسیار دلتنگ شدند . چونکه بسیار راه پیموده اند ، و از سبب کوشش بلیغی که برای فرو آوردن و گنجانیدن بالون بعمل آورده اند از حد زیاده مانده شده اند . حالا دگر هیچ چیزی آرزو ندارند مگر اینکه در غرانیها وزدر امده بخواب راحت درایند . حالانکه در چنین حالت ماندگی خود را در آب سرد انداخته بشناوری در چنین شب تیره گذشتن خیلی مهلك است . لهذا با نقروف بنا بر وعدهٔ که کرده لازمست که یك چاره تدارك نماید .

با نقروف و ناب بدون تأنی و درنگ یك درختی را انتخاب کرده به تبرزدن آغاز نهادند . سیروس سمیت ، وزده ثون در یك کناری نشسته ، به انتظار ماندند . هاربر نیز بکنار نهر بگردش بود .

درین اثناهاربر به نزد رفقای خویش دویده روی آب نهر را نشانداده گفت که :

— بروی آب به بینید ، این جسم سیاهی که میاید چه چیزاست ؟

با نقروف کار خود را گذاشته بکنار نهر آمد ، وبدقت تمام بر روی نهر نظر انداخت ، وبعد از لحظهٔ که ملاحظه نمود فریاد براورد که :

— کشتیست ! کشتی !

همه رفقا بسوی جسم مذکور متوجه شده دیدند که بحقیقت یك کشتی کوچکیست که آب آنرا می آورد . با نقروف بصدای بلند فریاد براورد که :

— اووو ! ... کشتی والا !! .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 254 of 558

هیچ جوابی از طرف کشتی نیامده لحظه بلحظه نزدیکشده میرفت. تا آنکه بجائیکه مهاجران بودند کشتی نزدیکشده برسید. پانقروف چون خوب نظر کرد فریاد برآورده گفت که :

— وای ! این کشتی خود ماست ! به بینید که چه کشتی وفادار است. ریسمان خودرا بریده دویده دویده آمده است.

مهندس — آیا صندال خود ماست ؟

پانقروف — بلی ! ببینید که بچه وقت و زمان مناسب خود را رسانیده است. بحقیقت که این کشتی خود مهاجر انست که در نزدیك سرچشمهٔ نهر مرسی بدو ریسمان بد و درخت بصورت بسیار محکم بسته کرده مانده بودند. پانقروف و ناب بدوعصا چوب دراز کشتی را کشیده بکنار رسانیدند. از همه پیشتر مهندس در کشتی جهیده ریسمانی که کشتی را بآن بسته بودند معاینه نمود. دید که ریسمان بریده وخورده نشده بلکه باز گردیده است. دیگر رفقا نیز در کشتی سوار شدند. ژه ده ئون چون حال ریسمان را بدید گفت :

— اینست مسئلهٔ که ....

مهندس — بسیار حیرت آور است !

ژه ده ئون — هم بسیار بسیار حیرت آور !

بواقعی که اینمسئله خیلی غریب است. هرچه که باشد دم تقدیر برای مهاجران نعمت بسیار بزرگی شد. اما از همه غریبتر اینکه باینچنین وقت لازم و موقع ضرورت رسیدن کشتی مسئله ایست که بجز کرامت و خارقه بردیگر هیچ چیز حمل نمیشود. هرگاه یك قدری اولتر از رسیدن مهاجران میرسید البته که آنرا آب بدریا می انداخت.

اگر این واقعه در زمانهای پیش واقع میشد و از جای مهاجران هم در همان گهه عقل میبود همان لحظه حکم میشد که اینجزیره پر طلسم است. ویا راز دیو و پریست ولی مهاجران ما از انگونه اشخاصی نیست که باینگونه چیزها باور کنند البته سبب حقیقی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 255 of 558

معقول آنرا باید بیابند دردم حاضر سبب معقول آن اگرچه مجهولست اما آخر پیدا خواهدشد . بیك چند پرکشی کشتی را بآنطرف نهر رسانیدند کشتی را بخشکه کشیده برزمین مناسبی نهادند . وبجایکی تمام بطرف زینهٔ غرایتهاوز متوجه شدند . درین اثنا توپ بشدت ولوله فغان برداشت . ناب که از همه پیشتر بزیر غرایتهاوز رسیده بود فریاد برآورد که:

— زینه بجای خود نیست !

باب ششم

فهرست

قهر وغضب با نفروف — شب گذرانیدن درشمینه ها — فکر
سیروس سمیت — یك مسئلهٔ غیرمنتظر — درغرایتهاوز
چه چیزها شده — بخدمت مهاجران چسان یك
نوکری نوی میدراید .

سیروس سمیت ازگم شدن زینه خیلی اندیشه ناك و اندوهگین گردیده مبهوت بایستاد . رفقای دیگر بگمان آنکه مبادا باد زینه را بیکطرفی انداخته باشد بپالیدن و جستجو آغاز نهادند . هرطرف فرا پالیدند زینه را نیافتند . شب هم چون خیلی تاریك بود . هیچ چیزی دیده نمیشد .

بانفروف — اگر زینه را کسی بطریق لطیفه و مزاح برداشته باشد ، لطیفهٔ شیرین ومزاح نمکینی نیست ! بعدازین قدر ماندگی وخستگی به پیش خانهٔ خود بیائیم و زینه را نیابیم ، چقدر مشکل ؟

ناب — درجزیرهٔ لینقولن معلوم است که چیزهای خارق العادهٔ ناشدنی بوقوع می آید .

زه ده ثون — درین باب چیز خارق العاده نیست وقتی که مانبوده ایم دیگر کسی آمده درخانهٔ ما درآمده ، وزینه را بالا کشیده است .

بانفروف — آیا دیگر کسی ؟ آن دیگر کس کیست ؟

زه ده ثون — مگر دانهٔ ساچمه را فراموش کردی ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

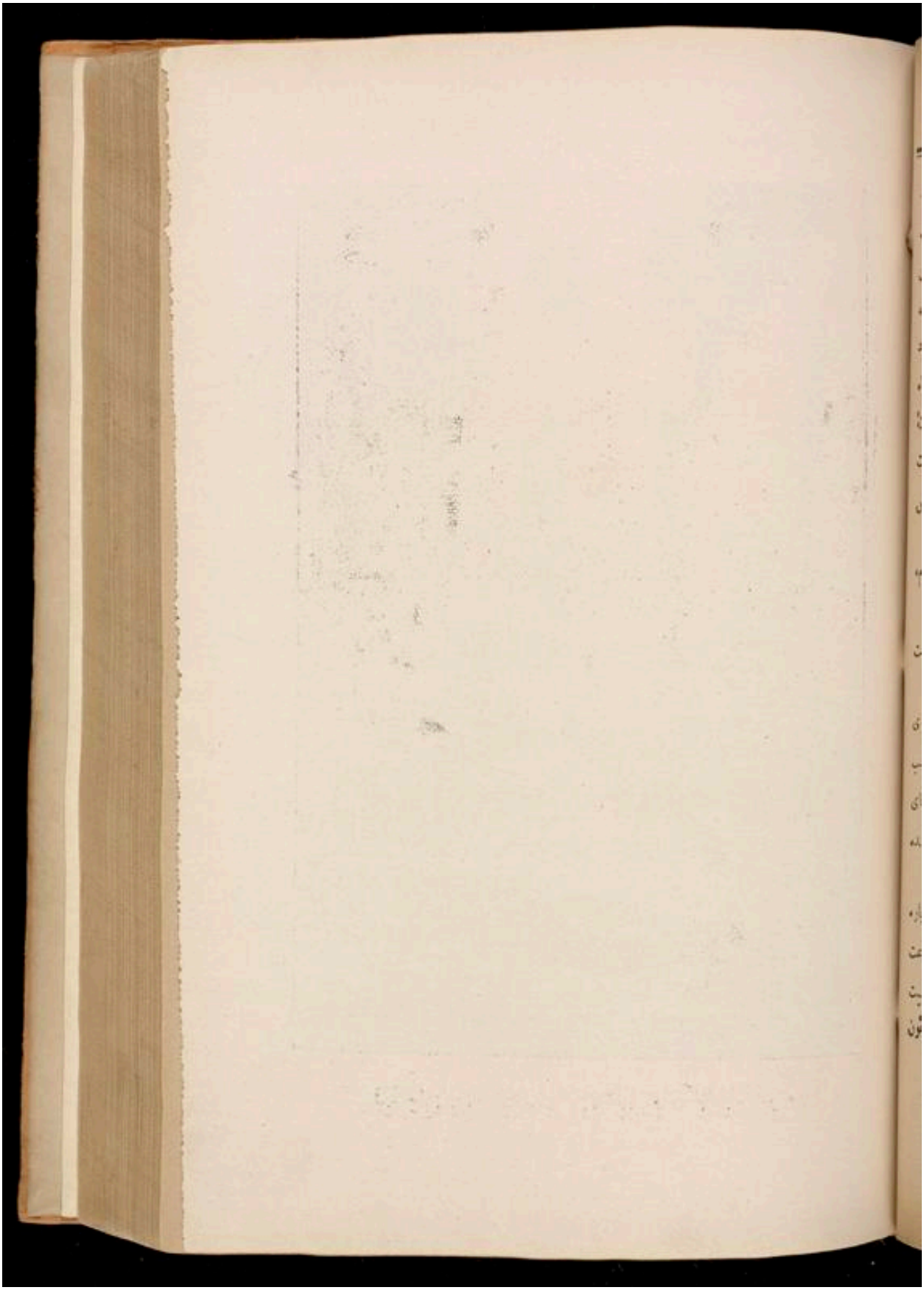

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 257 of 558

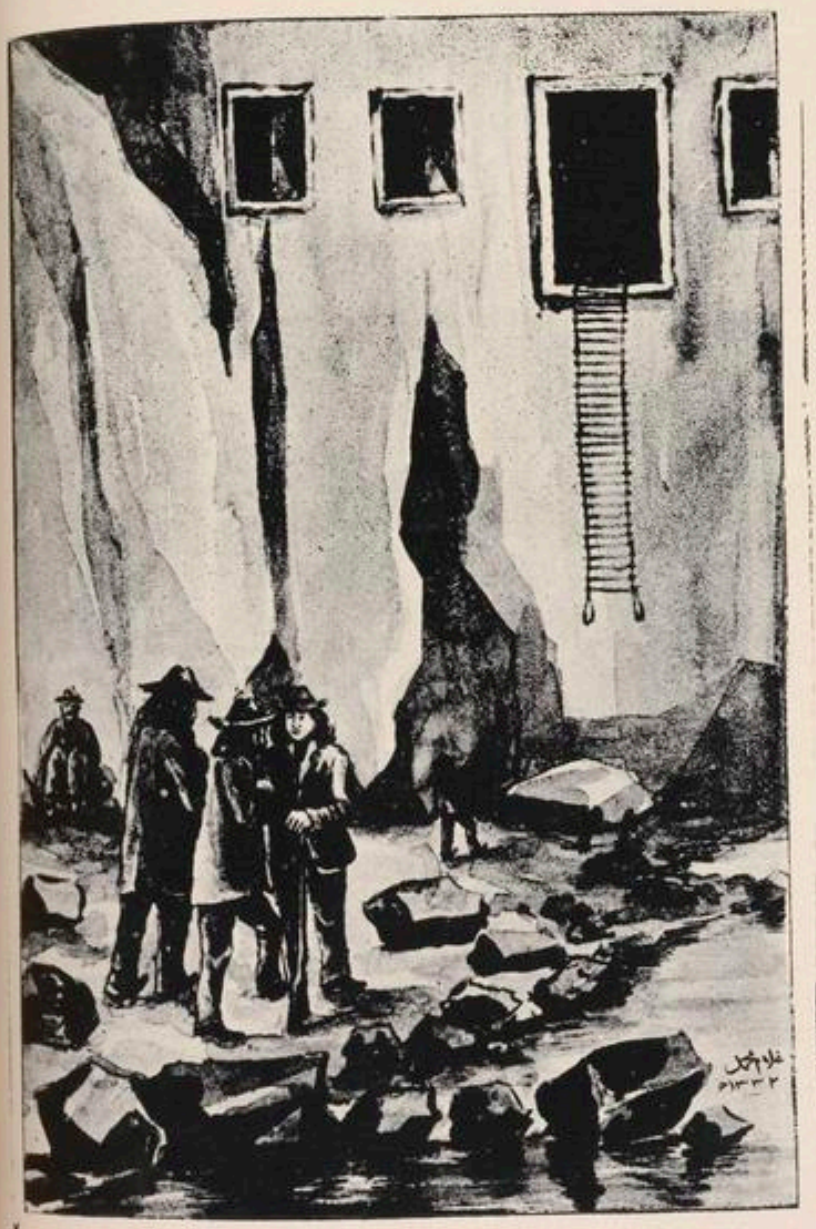

زینه واسباب بالا کردن را ازاز جهت پایان نوك آنها را بالا کشیده

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 258 of 558

پانفروف — هرگاه که میگوئید در بالا کسی هست یك فریادی کنیم بلکه جواب بدهد.

کشتیبان این را گفته و بیك صدای بسیار بلندی (اووووو) گفته فریاد برآورده

مهاجران بجواب گوش کر فتند . اگرچه بعضی صداهای که ندانستند چیست

از غرانیها وزمی آمد ولی صدای پانفروفرا کسی جوابی نداد . حقیقتاً که اینشب

تنها مهاجرانرانی بلکه هرقدر دلاور اشخاصی که باشند دوچار خوف وحیرت میسازد

مهاجران بیچاره مانده گی ومشقت خودرا فراموش کرده بغم ازدست برامدن اقامتگاه

نازنین خود افتادند . حالا آنکه غرانیتهاوزتنها اقامتگاه شان نی بلکه بتمامه خزینهٔ

بی بهای شانست . درین هشت ماه هرچیزی که ساخته ، ویافته اند همه گی در انجاست

که اگر آنها ازدست شان برایند سر از نو آنهارا بوجود آوردن چقدر مشکل ومدهش

است . سیروس سمیت گفت :

— برادران ! هرچه که آمدنی بود آمد . امشب رامیباید که بشمینه هارفته بسر آریم

وتابصبح انتظار بکشیم . فردا که روشنی شود به بینیم که چه میشود .

پانفروف — بسیارخوب ! امامن به این حیرانم که این آدم بی ادب لاابالی کیست

که اقامتگاه مارا ضبط کرده است ؟

اینسخن را پانفروف به نهایت قهر و غصب وروی خود را بسوی پنجره های

غرانیتهاوز کردانیده بآواز بلند گفت . والحاصل این بی ادب هرکس که باشد امشب

میباید که مهاجران بشمینه هابروند ، وتابفردا صبر کنند . لهذا توپ رادرمیان سنگهای

زیردیوارغرانیتهاوزدریکجای مناسبی گذاشتند که اگر واقعهٔ ظهور کندبجا بکی آمده

مهاجرانرا خبردار گردانند ، وخود شان بسوی شمینه هاروانه شدند .

اگر بگوئیم که مهاجران بیچاره شب رابراحت گذرانیدند غلط محض است . بیچاره

هاتمام شب راتابصبح بیصبرانه وناآرامانه بهزارگونه عذاب گذرانیدند . هرساعت

بیرون میبرامدند که مبادا توپ غفلت نماید ، ویك حادثهٔ ظهور کند . سیروس سمیت

ازوقتیکه بجزیره آمده تابه اینوقت بچنین پریشانی خاطر گرفتار نیامده ، زده ون

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 259 of 558

نیزبا مهندس هم افکار است چند بار آهسته آهسته باهم دیگر در خصوص اسرارهائیکه درجزیره مشاهده شده ومیشود سخن هارا ندند. البته که درجزیره یك سری موجود است. آیا این سررا چگونه کشف نمایند؟ هاربرنیز بخیالات گوناگونی افتاده تصورات عجیب وغریبی میپرورانده. باب بسببی که اینگونه کارهابه افندیان اوراجع و عائد است خود رانها برای کار وخدمت ومعاونت آنها حاضرو آماده داشته ازینگونه افکارات سراسر آزاده ویك گوشهٔ خزیده بکمال راحت خوابیده است پانقروف خیلی بقهر وغضب است. هرساعت خود بخود میگوید:

— این بازیکه باما کرده اند هیچ خوش من نیامد. اگر کنندهٔ آن یکبار بدستم بیاید وای برحال او!

سپیدهٔ صبح دمید..مهاجران تفنگهارا حاضر کرده وقه هارابکمر آویخته بساحل دیگرلیش روی غرانیتهاوز آمدند. بعد ازکمی ضیای شمس پرتوافشان گردیده پنجره های بستهٔ غرانیتهاوزرا ازمیان سبزه هانمودارگردانید.

اگرچه پنجره ها چنانچه که خود شان بسته گذاشته اند بحال خود است ولی در وازهٔ غرانیتهاوزرا که دروقت برامدن محکم بسته بودند بازیافتند که ازین یك بخوبی معلوم شدکه یکی آمده ودروازه راباز کرده بغرانیتهاوزداخل شده است. زینه، و ریسمان اسباب بالا کردن ازجهت پایان نوك آنهارا کشیده بآستان دروازه گذاشته اند که یك قسم بالائی ریسمان زینه نیزیکقدری آویزانست که ازین هم معلومست که غاصبان چگونه مردمانی هستند اینمسئله هنوزهیچ معلوم نیست زیراهیچ کسی معلوم نمیشود. پانقروف بازفریاد براورد: بازهیچ کسی جواب نداد. پانقروف غضبناك گردیده فریادبراورد:

— اووو! خاینهای ملعون! گویا که درخانهٔ پدرخود نشسته اید که هیچ جواب نمیدهید. ای غاصبان مال مردم! ای دزدان دریائی! ای رهزنان مالیزی! اگرمرد باشیداول بیائیدبامردان پنجه بدهیدبعدازان خانهٔشانرا غضب کنید! ای ژون بول زاده ها!

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 260 of 558

با نفروف هرگاه کسی راباصول امریکا ژونیول زاده طعن وتشنیع کندبدانید که قهر وغضبش بدرجهٔ نهایت شدت گرفته ولی این شدت وحدت اوراهیچ جوان دهندهٔ پیدانشد حتی مهاجران بشبهه افتادندکه بلکه کسی نیاشد اما ازبالابودن زینه بواقعی معلوم میشد که این شبههٔ شان خطاست . هاربرفکر آن افتادکه اگریك تیری را بریسمانی بسته وتیررابواسطهٔ کمان بیکی ازپته پایه های زینه پرتاب کنیم که تیر ریسمانرا ازپته پایهٔ زینه بگذراند امیداست که بکشیدن ریسمان زینه رافرو آورده بتوانیم . این رأی هاربرراهمه رفقاپسندیدند تیروکمان و ریسمان درشمینه ها موجودبود تیر دوبده آنهارابیاورد . با نفروف ریسمانرابه تیربسته کرده به نوجوان بداد . هاربیز یکی ازپته پایه های زینه رانشان گرفته تیررا پرتاب کرد . تیرمجردیکه ازخانهٔ کمان برامد به نشانگاه مطلوب برخورد ، یعنی یکی ازپته پایه های نزدیك دروازه برابرآمده ریسمانرااز ان بگذرانید . هاربرازین کامیابی خود شادان گردیده همان ریسمانرا گرفته میخواست که بکشد که دفعةً یکدستی ازدروازه برامده تیررابوده بدرون کشید . با نفروف فریاد براورده گفت که :

— وای خائن! وای! دیدمش که چیست وکیست آخ ! اگر بیك گله پایانت نینداختم آدم نخواهم بود !

اینرا گفته بسوی تفنگ دوید . ناب گفت :

— کرامیزنی ؟ کیست ؟

— وای مگر تونديدی ولی نشناختی که که بود ؟

— نی ! یکدستی دیدم ونشناختم .

— آن دست ، دست پوزینه بود . مگر وقتی که مابرامده ایم پوزینه گان آمده اقتنگه ماراضبط واستیلا کرده اند . زینه رانیز آن ملعونان بالا کشیده اند .

درین اثنا پنجره های غرانیتها وزباز گردیده چهارپنج پوزینه های بزرگ قوی الجثه پدیدار گردیدند . گویاصاحبان کهنهٔ غرانیتهاوزراسلام میکردند . با نفروف گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 261 of 558

— من گفته بودم که این یك بازیئیست که باما کرده اند امانمیدانند که بامن بازی کردن چیست .

اینرا گفته وتفنگ رابرداشت . نشانگرفته یکی ازمیمونها را بپایان انداخت وباقی آنها گریخته بدرون درامدند . بوزینهٔ که بپایان افتاد از بزرگترین جنسهای بوزینه هاست که شکل آن نیزبه انسان بسیار مشابهت دارد . هاربرچون این بوزینه رادید گفت که :

— این نوع بوزینه را در علم حیوانات « اورانغ اوتان » میگویند که بزرگترین اجناس بوزینه شمرده میشود ، ومانند انسان بدوپاراه میروند دم هم ندارند .

پانقروف — هربلا که باشند باشند ! حالاوقت درس خواندن علم حیوانات نیست! من باین حیرانم که حالادرغرائیتهاوزچسان خواهیم درامد .

سیروس — صبرکنیم! این حیوانات باماببسیار وقت ایستادگی وطاقت نمی آورند . آخریك چارهٔ برای دفع آنهاپیداخواهیم کرد . شکراست که درهزبان دریائی مالیزی نیست .

— موسیوسیروس ! من تابه اوتاق خود نداریم هیچ باور نمیکنم که بازغرائیتهاوز راصاحب شویم . چونکه بقدردوسه درجن بوزینه بالاست . راه برامدن مارانیز یکقلم ازماساب کرده اند . هم که میداندکه چه خرابیهارسانیده اند ؟

ژه ده ثون — هرگاه بازیك تیری بیندازیم بلکه زینه رابپایان آریم .

هاربرباز تیررا بخانهٔ کان کرده پرتاب نمود . بازاگرچه تیربه پایهٔ زینه رسیدولی چون زینه رابوزینه گان سراسربدرون کشیده بودند بمجردکشیدن طناب ریسمان ازهم گسیخته زینه بپایان نیفتاد . پانقروف ازقهروغضب کف برلب آورده هزارهزار کفرمیگوید . بحقیقت که حال مهاجران بسیار مشکل ولی خیلی خنده آوریك حالتیست .

دوساعت گذشت ، میمونها دوباره درحجرها معلوم نشدند . اما گمان نشود که رفتند ، چراکه راهدررفت شان بجززینهٔ غرائیها وزدکرواهی نیست . وهم گاه گاه دستها ، وسرهای شان ازگوشه وکنار پدیدار میشود که ها نلحظه به گله تفنگ نشان گرفته میشدند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 262 of 558

مهندس — مابیك گوشهٔ پنهان شویم . ژه ده ثون وهار بر در پشت یك سنگی پنهان شده تفنگهای خود را حاضر و آماده دارند بلکه میمونها باز معلوم شوند .

این رأی و فکر مهندس قبول گردید ، ژه ده ثون وهار بریك سنگی راسپر کرده تفنگ بدست حاضر نشستند دیگر رفقا برای شکار و تدارك کردن غذا بجنگل رفتند چرا که خوردنی هم ندارند .

دو ساعت دیگر نیز گذشت . باز اثری از بوزینه گان معلوم نشد . چنان معلوم میشود که بسبب کشته شدن یکی از انها ، وصدا های دهشتناك تفنگهارم خورده در اوتاقهای غرانیتهاوزپنهان گردیده اند . یا آنکه ذخیره خوردنی و نوشیدنی مهاجران بیچاره رابچنگ آورده بخوردن و نوشیدن مشغول گردیده اند . مهاجران چون هزار تلف شدن اسباب وذخیره های خود رابدست این خبیثان می اندیشند دوداز دماغ شان میبراید . ژه ده ثون گفت :

— اینکار را باید خاتمهٔ بدهیم چرا که بسیار دراز شد .

پانفروف — هیچ چارهٔ برای دفع این خبیثها نمی یابم . آیا چسان بالابرامده خواهیم توانست ؟

— من یك راه وچارهٔ اندیشیده ام .

— راه وچاره راچون شما اندیشیده اید منهم حکم میکنم که بغیر ازهمان چاره دگر چارهٔ هیچ نیست !

— من میگویم که از راه مجرای اول غرانیتهاوز که آنرا در تالاب بندوسد کرده بودیم باز کرده داخل شویم .

— آی خدا از شمار اضی شود ! حقیقت که خوب اندیشیده اید . اینراه هیچ بخاطر من خطور نکرده بود . بواقعی که برای داخلشدن غرانیتهاور ودفع کردن بوزینه گان غیر ازین هیچ چاره نیست . اگرچه مجرای مذکور از طرف مهاجران به بسیار محکمی بند شده است ولی ناچار باید که باز شود . این فکر از طرف همهٔ رفقا قبول گردیده

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 263 of 558

همان بکار آغاز کردند . بعداز پیشین بود که مهاجران ازشمینه هابیل وکلنگهارا برداشته اززیر نخجره های غرانیتهاوز گذر کرده بسوی تالاب غرانت روانه شدند . توپ رابرای پاسبانی درانجا گذاشتند هنوز بقدر پنجاه قدم دور نشده بودند که یکی یکبار ولوله وفغان شدید توپ بلند گردید . مهاجران توقف نمودند . پانفروف گفت که :

— بدویم به بینیم که چیست ؟

همه رفقا بتاخت واپس گشتند . سبحان الله ! چه تبدلات غریب از نخجره های غرانیتهاوز مانند باران بوزینه باریدن گرفته است .

آیاچه خوف ودهشتی برای میمو نهادرداخل غرانیتهاوز حاصل شده که چنین بی اختیارانه وخوفناکانه خودرا ازدروازه . و نخجره هاپرتاب کرده میاندازند ؟ حتی باوجود ذکاوتی که بوزینه ها دارند هیچ اندیشهٔ مرگ خود را نکرده بی تأنی وبلا درنگ یکی بردیگرخود را ازنخجره ودروازه پرتاب کرده می انداختند حالا نگاه کنید شان درزیردیوار غرانیتهاوزدست شکسته وباشکسته وسرشکسته میافتادند . آیا ایچه بلای مبرم ، وترس دهشت توامی درغرانیتها وزبرینهاوارد آمده که مرگ را ازان آسانتر میشمارند ؟

والحاصل این غریبه وخارقهٔ عجیبه رامهاجران بیك نظرحیرت و دیدهٔ عبرت تماشا کرده برای غرانیتهاوز آمدند ، واز آرامی وسکوتی که حاصل آمد دانستند که هیچ یك بوزینهٔ درداخل غرانیتهاوزباقی نمانده است . درپای دیوارغرانیتهاوزبقدر ده پانزده بوزینه بصورت نیمجان وبعضی مرده افتاده بودند . پانفروف پی هم « هورراه های شادیانه راباآواز بلندتکرارمیکرد ژه ده ئون گفت که :

— پانفروف ! آنقدر آتارشادمانی منما .

— آیاچرا ؟ مگرهمهٔ شان مردارنشدند ؟

— همه گی رامرده پندار ! امابرای ماچه فایده که هنوزراه برامدن غرانیتهاوز برای مابدانیست .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 264 of 558

— بمجرای اول بتازیم .

مهندس — بلی ، باید که بمجرای کهنه مراجعت کنیم اما ایکاش اگر یك چارهٔ دیگری پیداشود .

درین اثنا گویاسخن مهندس راجواب بودکه دفعةً زینه ازدروازه بپایان افتاد، پانقروف چون این رادید بطرف مهندس نظر کرده گفت :

— دیدید موسیوسیروس ! اینست مسئلهٔ که هیچ عقل بآن نمیرسد .

مهندس — بواقعیکه همچنینست پانقروف .

اینرا گفته و بر زینه بالاشدن گرفت . پانقروف گفت :

— موسیو سیروس ! مبادا که هنوز ازان خبیثها کدام دانه موجود نباشد و بشما ضرری نرساند . . .

— خواهیم دید .

رفقایز مهندس را پیروی کردند . بعدازکمی همهشان بغرانیتهاوز واصل شدند، هرطرفرا گردیدند هیچ کسی را نیافتند . پانقروف گفت :

— آیانخواهیم دانست که این زینه را برای ما که انداخته باشد ؟

درین اثنا یك صدای خر خری بگوش شان آمد . مگریك بوزینهٔ بزرگی از مطبخ برآمده درپیش روی پانقروف بدویدن آغاز نهاد . پانقروف تبری که بدست داشت بالا کرده خواست که برمیمون حواله کند . ولی مهندس مانع آمده گفت :

— مزن پانقروف .

— وای این موذی خبیث راچسان بگذارم ؟

— بگذار چراکه زینه رااو برای ما انداخته خواهد بودچراکه دیگر کسی نیست .

پانقروف تبررا انداخته بمعاونت ناب وهاربردرپی بوزینه افتادند، وبمشقت بسیاری اورا گرفته باریسمان محکم بستند . بعدازانکه ازگرفتن و بستن آن فارغ شدند پانقروف یك (اوخ) درازی برآورده گفت که :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 265 of 558

— حالا اینرا چه خواهیم کرد ؟

هاربر — اینرا خدمتکار خواهیم کرد .

هاربر اینسخن را بطرز لطیفه و مزاح گفت باکه باو معلوم بود که این جنس بوزینه اگر تعلیم و تربیت شود مانند انسان کار میتواند . هاربرود یگر رفقایه بوزینه نزدیکشدند هاربر جنس این بوزینه را بنام « اورانغ اوتان » نشانداد مهاجران دیدند که اینحیوان بانسان بسیار مشابهت دارد زاویهٔ وجههٔ این بوزینه باز اویهٔ وجیه مردمان هوتنتو ها ، واوسترالیائیها بسیار نزدیك و برابر است . آثار وحشت ، و بی فکری ، و بی صبری وتلاکی که در دیگر بوزینه گان دیده میشود درین جنس بوزینه دیده نمیشود . این جنس بوزینه که مانند انسان پاهای خود راه میروند هرگه در خانه ها تربیه و تعلیم شود بکارهای جاروب کردن خانه ، و گذاشتن سفره ، و برس زدن کالا ، و رنگ دادن بوت وبسی ازینگونه کارها خیلی بکار میآید . بکاردو نخه نان خوردن ، و شراب نوشیدن نیز زود مألوف میگردد (بوفون) نام حکیم مشهور طبیعی ازین جنس یك بوزینهٔ را درزیر تعلیم و تربیه گرفته بسیار سالها خدمتکار صادق اوشده مانده است .

این بوزینهٔ که مهاجران آنرا بسته گرفتار کرده اند به بلندی شش قدم ، و وجودش قوی ، و سینه اش فراخ ، کاسه خانهٔ سرش مدور ، پشمهایش نرم ، چشمهایش کوچك وازذکاوت دران پدیدار ، دندانهایش سفید ، ازدم و سرین سرخ نیز محروم ، دستهایش دراز یك بوزینهٔ بود . درذقنش یك کمکی ریش سرخ رنگی نیز موجود است باغروف گفت :

— یك خدمتکار تنومند باهوشی معلوم میشود اما ایکاش که بزبانش میفهمیدیم که اجرت نوکری اورا باو کوتاه و فیصله میکردیم .

ناب از مهندس پرسید که :

— آیا افندی من براستی این بوزینه را بخدمتکاری خود قبول خواهند فرمود ؟

— آری ناب اما تو میباید که رشك نبری .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 266 of 558

هاربر — من امید قوی دارم که خدمتکار بسیار امین وصادق خواهد شد، هنوز جوانست تربیه وتعلیمش بسیار آسان، هرگاه جبروزور برو نکنیم، وخوب پرورش دهیم او نیز بما مربوط گردیده میماند، وجدائی نمیخواهد .

پانقروف کین وغضبی را که بپوزینه کان پیدا کرده بود فراموش کرده گفت که:

— پرورش وتربیهٔ پوزینهٔ خود را من بعهده میگیرم .

بعد ازان بسوی پوزینه دیده گفت :

— ای رفیق نوما ! بگو به بینیم چه طور هستی ؟

پوزینه بیك خرخری جواب داد . پانقروف باز پرسید که :

— خوب ای رفیق بعدازین توهم از مامهاجران شمرده میشوی ؟ آیا خدمتکاری موسیو سیروس را قبول میکنی ؟

پوزینه بازیك خرخری کرده کله جنبانی نمود .

پانقروف — اما تخواه منخواه نیست . تنها شکمت را سیر میکنیم .

پوزینه باز در مقام تصدیق خرخری بعمل آورد .

ژده ئون — خدمتکار ما بسیار کم گوافتاده .

پانقروف — بسیار خوبست . چونکه بهترین خدمتکاران کم گوترین آنهاست .

اینستکه باینصورت یك مخلوق نوی دیگر نیز درمیان مهاجران آمیخته گردید، پانقروف نام این پوزینه را بنابر عایت پوزینهٔ کوچکی که در مملکت خود داشت (ژوپیتر) نهاد که برای تخفیف تنها (ژوب) فریاد کرده شود . این نام هم ازطرف همرفقا قبول گردید . استازوپ نیز ریسما نهایش باز گردیده درغرا نیتها وزباقی ماند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 267 of 558

باب هفتم

فهرست

پل بر نهر مرسی — تحویل پشتهٔ منظرهٔ وسیعه را به جزیره — پل عاریتی — حاصل گندم — چای — پلهای کوچك — مرغانچه — کبوترخانه — گرفتار کردن دو گورخر — ساختن عرابه — رفتن به حوضهٔ بالون .

مهاجران بسببی که بدون باز کردن مجرای کهنه به اقامتگاه خود درآمده توانسته اند، وبی آنکه بزد و خورد با بوزینه گان مجبور شوند خود بخود از شر آنها وارهیدند خیلی شاکر و مسرور میباشند. و بحقیقت که اینمسئله شایان شکران و ممنونیت یك مسئله ایست. درحالتی که پیل و کلنگ را برداشته برای کشادن راه مجرای قدیمی میرفتند در اینحالت گرفتار آمدن بوزینه گان بیك خوف و دهشت مجهول سببی و انداختن خود را از پنجره های عرابه حقیقتاً که هم شایان حیرت، و هم سزاوار ممنونیت یك حادثه ایست.

آنروز را اتمام بانقل دادن لاشه های بوزینه گان را از پیش عرابه و انداختن آنها در نهر مرسی مشغول گردیدند. وقت شام به اقامتگاه خود آمده به انتظام دادن جای خود پرداختند. بوزینه گان بسیار خرابی در عرابه و توشه رسانیده بودند، و هیچ چیزی را نشکسته بودند. تنها اشیا و اسباب را زیر و زبر کرده بودند. تاب به ساختن و ترتیب دادن خانه ها مشغول شده بیکساعت باز هرچیزی را پس بجایش نهاده، و او جاغها را آتش کرده به حاضر کردن طعام سرگرم شد.

مهاجران چون خیلی مانده و گرسنه شده بودند بکمال اشتها شکمهای خود را سیر کردند. ژوب را نیز که نوکر نوشانست فراموش نکرده از خوردنیهای خود بسیار چیز ها در پیش بریختند که او نیز بیك طور شکر گذارانه خوردن گرفت. بعد از طعام مهاجران بر گرد میز گرد آمده از بعضی کارها ئیکه ساخته شود، و نقشه ها ئیکه کشیده شود مذاکره و مشاوره کردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 268 of 558

مهمترین کارهائیکه اولتر ساختن آن ضروری دیده میشود همانا ساختن یك پل است بر روی نهر مرسی که بواسطهٔ این پل پشتهٔ منظرهٔ وسیعه را باجهت جنوبی جزیره ربط نمایند . دوم کاریکه اجرا شود بوجود آوردن بعضی مرغانچه ها ، وکبوترخانه هاست که دران مرغ وکبوتر پرورانند واز تخم وگوشت آنها فایده برگیرند . ودیگر اینکه برای پرورانیدن گوسفندان کوهی که در کوه فرانقلن دیده اند یك آغیل بسازند تا از جوچه گیری وشیر وپشم آنها منفعت بردارند .

روز دیگر مهاجران برای آغاز کردن بکار پل سازی جملهٔ اسبهای نجاری ، ومیخها وپیچها را برداشته بساحل فرامدند . ژوب را در غرانیتها وزگذاشتند وبرای احتیاط که مبادا بگریزد یك زولانه چوبی اختراع کرده گلی خود یانقروف را به پایش انداختند ، وهم برای احتیاط که مبادا زینه را بالا بکشد در زیر غرانیتها وزیکدو میخ چوبی بسیار محکمی برزمین زده زینه را بآن محکم بهبستند وبکنار نهر مرسی آمدند . درجائیکه نهر کج گردی پیدا کرده مهندس توقف نمود زیرا پیش ازین مهندس آنجا را برای پل ساختن موافق یافته بود . و بحقیقت که باین محل هرگاه پل ساخته شود تا به حوضهٔ بالون سه میل مسافه باقی میماند که تا آنجا راه را نیز یکقدری هموار وبرابر ساخته تا بطرف جنوبی راه رفت و آمد وثقلیات بسیار آسان میشود .

سیروس سمیت در اینجا از مسئلهٔ که از بسیار وقتها در انباب تصور وتفکر دوانیده برفقای خود بیان نمود . تصور مهندس اینست که پشتهٔ منظرهٔ وسیعه که شمینه ها و غرانیتهاوز ، وکشتزار گندم ، وچیزهائیکه بعداز ین ساخته میشود مانند اغیل گوسفند وکبوترخانه ، ومرغانچه همه گی در داخل آنست بحالت جزیره تحویل دهند تا آنکه از مهاجمه و تعرض حیوانات وحشیه وغیرهم محفوظ ومصون بماند . صورت اجرای اینکار نیز بسیار آسانست . چونکه در وقت حاضر سه طرف تپهٔ منظرهٔ وسیعه بآب محاطست . باینصورت که در طرف شمال غربی از حد مجرای کهنه تا بحد مجرای نوا آب تا لاب غرانت احاطه داشته است . جهت شمالی را نیز آب مجرای نو که بواسطهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 269 of 558

آبنار بر کنار ساحل جوی آبی تشکیل داده است ، و بسببی که بواسطهٔ نیتروغلیسرین مهندس آنرا بعمل آورده نام آنرا « نهر غلیسرین » نهاده اند احاطه کرده است جهت شرقی از حد آمیختن نهر مرسی تا بحد نهر غلیسرین بابحر محاطه است جهت جنوبی نیز بانهر مرسی گرفته شده است . ماند یك جهت غربی که اگر از تالاب غرانت تابه نهر مرسی یك جوئی باخندق کنده شود پشتهٔ منظرهٔ وسیعه از هر طرف با آب محاط گشته شکل جزیرهٔ مکملی را میگیرد . و از هر گونه تعرضات و مهاجمات محفوظ میماند . این جزیرهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه را باسه پل متحرك عاریتی که شب برداشته شوند و روز گذاشته با اطراف سازه متصل میگردد .

سیروس سمیت برای آنکه فکر و تصور خود را خوبتر برفقای خود بفهماند نقشهٔ تپهٔ وسیعه را کشیده تصورات خود را بخوبی نشان داد که همه رفقا بخوبی دانستند واز طرف همه گی باتفاق آرا و کمال ممنونیت قبول کردند . با نفروف از شادی بسیار برجهیده گفت :

— اول از پل ساختن آغاز کنیم .

مهاجران بکمال شوق و گرمی به پل سازی ابتدا کردند . از جنگل ستونها بریدند . بقدر لزوم آنها را تقسیم نمودند . این پل بدو قسم تقسیم میبابد که قسم جهت تپهٔ منظرهٔ و سیعه ثابت ساخته میشود ، و قسم طرف جنگل متحرك یعنی که در وقت لزوم گذاشته وبرداشته شود . بر نهر مرسی بسبب پهنی اوپل سازی یکمدت درازی میخواهد . ولی هر گونه تخته وستون وچوبهای کار آمدنی در جنگل فاروست بسیاراست . آلات وادوات نجاری شان نیز مکملست . مانند مهندس یك کار فرمائی و مانند رفقای مهندس مزدورانی هم موجود است که به این سببها هیچ مشکلاتی دیده نمیشود .

سه هفته کامل بی فاصله مهاجران سعی و کوشش بعمل آوردند ، هوا هم خیلی خوش و موافق بود تنها در وقت خواب بغرانیتها وز میروند باقی تمام روز را بساختن پل صرف مینمایند . در ظرف اینمدت ژوپ بمهاجران خیلی از خیلی آموخته گردید . اما با غروف هنوز زولانهٔ پای اورا برنداشته . سراسر آزاد ماندن ژوپ را معطل

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 270 of 558

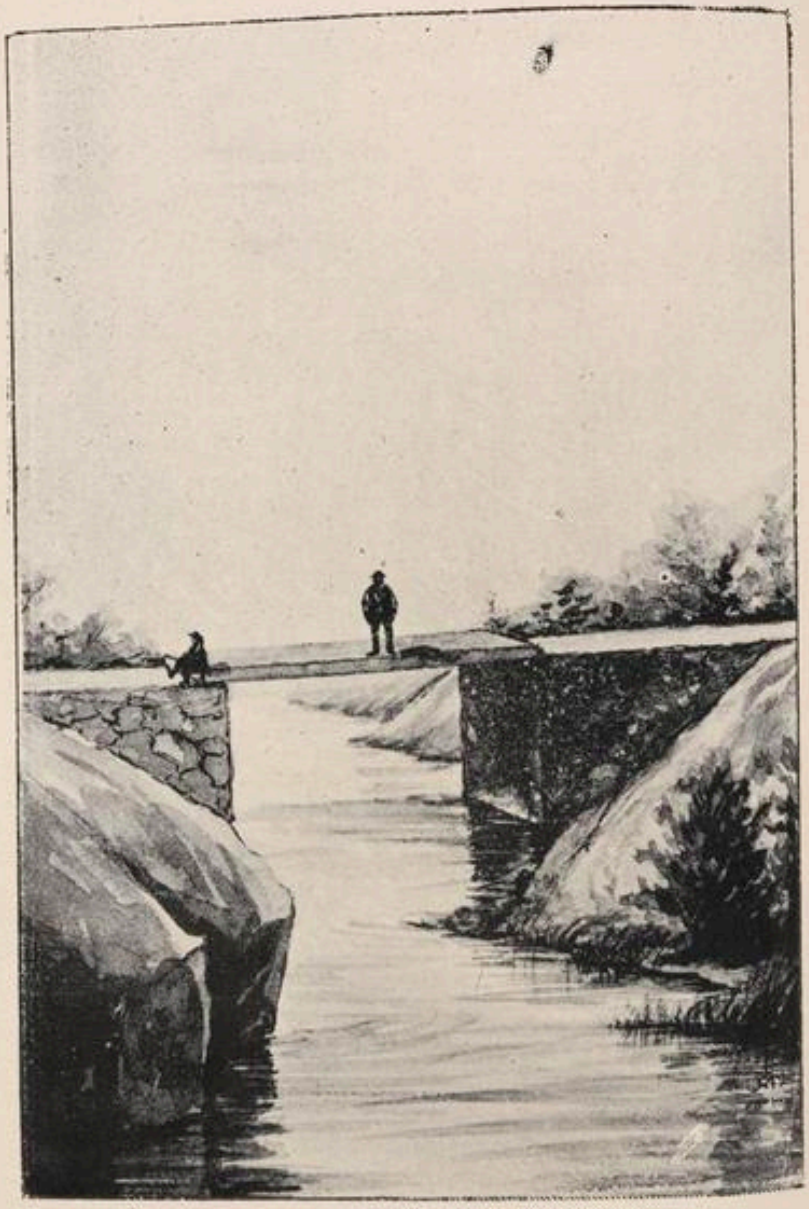

در ۲۰ ماه تشرین اول پل به اتمام رسید

(c) ketabton.com: The Digital Library

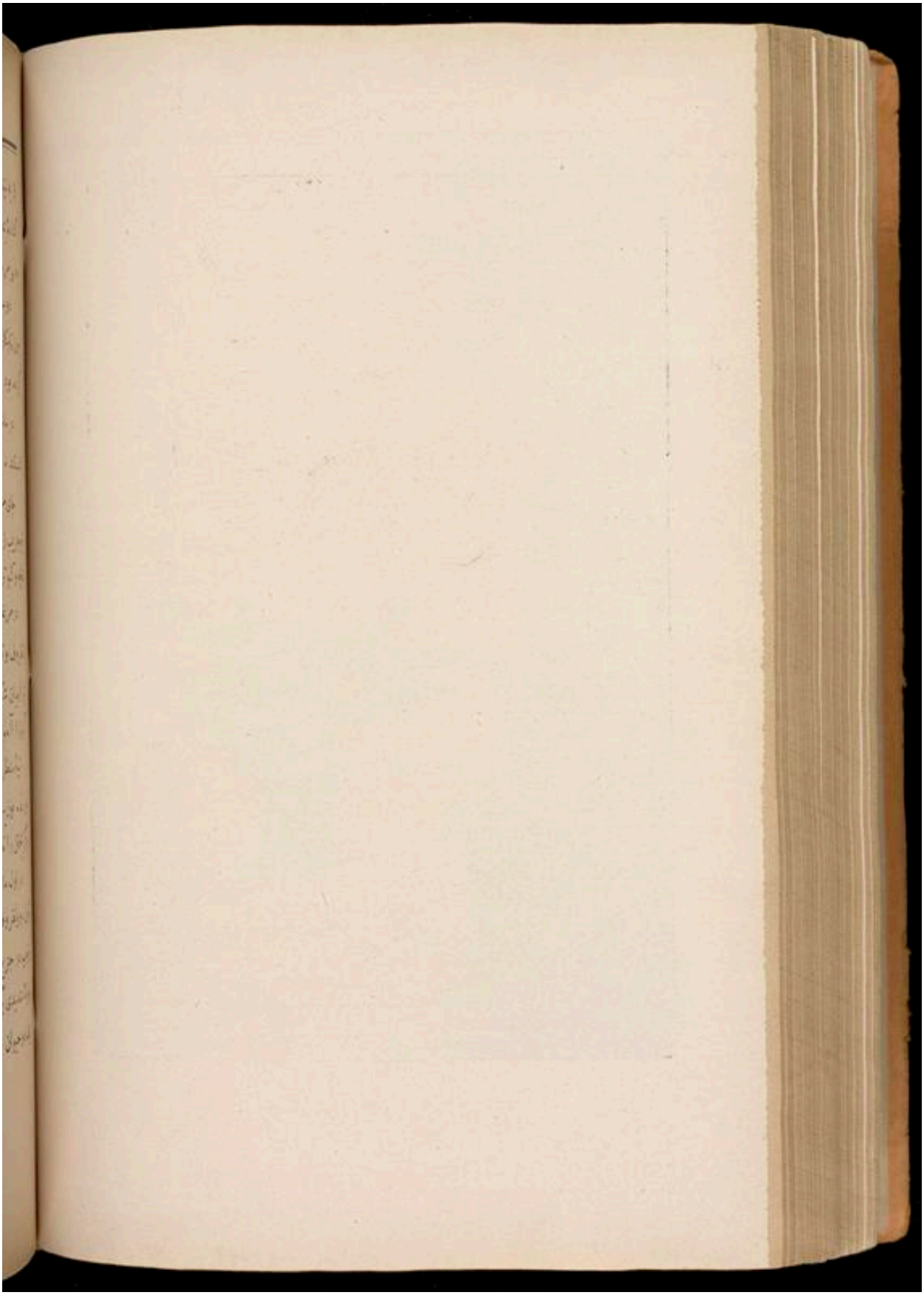

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 272 of 558

مانده اند تا آنکه منظرهٔ وسیعه حالت جزیره را بگیرد . توپ نیز با زوب خیلی خوب الفت پیدا کرده بدوستی گذران میکنند . زوپ درخصوص چوب آوردن و از کشی وغیرهم بسیار معاونت به مهاجران میرساند .

در ۲۰ ماه تشرین ثانی پل باتمام رسید . قسم متحرك آن به بسیار آسانی برداشته و گذاشته میشود . هر وقتیکه برداشته میشود بقدر بیست قدم یك کشادگی حاصل می آید . بعد از انکه پل تمام شد مهاجران بالون را آوردن خواستند ، ولی آوردن بالون موقوف بدو چیز دیگر است ، اولا ساختن راه دوم ساختن عرابه . باوجود آنهم تاساخته شدن این دو چیز تاب ویا نقروف یکبار به حوضهٔ بالون رفته بالون را معاینه و مشاهده کردند در جایی که حفظ کرده بودند دیدند که هیچ آسیبی بآن نرسیده و همچنان بحال خود مانده است .

روز دیگر پا نقروف گفت که :

— آیا کشتزار گندم خود مان را فراموش کردیم ؟

حالا آنکه وقت درو رسیده است .

بواقعیکه دانهٔ گندم بکمال رسیده بود ، چنانچه مهندس گفته بود همان یکدانه گندم ده خوشه بعمل آورده بود که باینواسطه مهاجران صاحب هشتصد دانه گندم گردیدند . محصول گندم چون در شش ماه بسر رسیده است ازین معلوم گردید که در سال دو بار حاصل گرفتن ممکن است . مهاجران پنجاه دانه گندم را برای احتیاط نگه داشته هفصد و پنجاه دانهٔ دیگر آنرا در زمین شدیار کردهٔ که به بسیار دقت و احتیاط حاضر کرده بودند کاشتند . پا نقروف دور ادور مزرعهٔ گندم را یك دیوار خار پست بسیار محکمی کشیده . وهم برای نزدیك نشدن مرغان وضرر نرسانیدن پرندگان به شکلهای مختلف وصورتهای مدهش چشمار وها ساخته در هر هر جای کشتزار بخلانید .

در ۲۲ تشرین ثانی سیروس سمیت نقشهٔ خندقی که در طرف غربی پشتهٔ منظرهٔ وسیعه کندن آن تصور شده است حاضر نمود . در انطرف چون سنگستان موجود بود

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 273 of 558

باز به نیتروغلیسرین مراجعت کردند . بعداز پانزده روز سعی وکوشش یك جر بسیاز کفایهٔ مطلوب موافق باز کردید ، واز تالاب غرانت آب درین جر جاری گردانیده تا به نهر مرسی جوی جاری بعمل آوردند . نام این جررا نیز (جوی غلیسرین) نهادند .

دوسه روز دیگر نیز بساختن پل متحرك آن کوشش ورزیده در پانزدهم ماه کانون تمام کارهای جزیره ساختن پشتهٔ منظرهٔ وسیعه باتمام رسیدوبنا بر تصوری که مهندس کرده بود چار طرف پشتهٔ منظرهٔ وسیعه با آب ویلهای متحرك محاط آمد .

در ماه کانون اول هوا خیلی گرم گردید . ولی مهاجران بازهم ازکار وعمل فارغ نه نشستند . به ساختن مرغانچه وکبوتر خانه ها آغاز نهادند .

جای مرغانچه وکبوتر خانه را در جهت جنوب شرقی تالاب انتخاب کردند . بقدر نیم جریب زمین را بیك دیوار چوبی خار بستی جدا کرده درمیان آن چند عدد مرغانچه وکبوتر خانه بنا کردند .

در مرغانچه ها از نوع کانگ ، ومرغ آبی ، وقاز یك یك جفت گذاشتند که آنهارا نیز باقروف وتاب به بسیار سهولت بواسطهٔ دامها وتلك ها گرفتار آوردند . کبوترهارا نیز ازمیان شکافهای سنگلاخهای کنار مرسی بدام آورده درکم مدت درکبوتر خانه ها آنهارا آموخته کردند .

تهیهٔ منظرهٔ وسیعه ازوقتیکه بحالت جزیره تحویل نموده زولانه را ازپای زوب برا وردند . بوزینه به افندیان خودیك رابطه ودوستئی عجیبی رسانیده که هیچ خیال جدائی وگریختن را ندارد .

دراول ماه کانون ثانی یك واقعهٔ عجیبی ظهور نمود : درحالتیکه مهندس ، وژوده ثون ، وباقروف وهاربر درغرانیتهاوز مشغول به بعضی کارهابودند وتاب ، وژوب ، وتوپ در جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه گردش میکردند . دفعتهً صداهای تاب و توپ بیك ولولهٔ شدیدی بگوش مهاجران برخورد . مهندس ورفقا بجا بکی برامدند . دیدندکه یك دوحیوان بسیارخوش شکل و ظریف چابکدوی که به بزرگی یك خربزرگ

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 274 of 558

می آمدند باینطرف و آن طرف بدویدن بودند و ناب و توپ وزوب در پی آنها افتاده « بگیرید ! بگیرید ! » گفته فریاد وولوله میکردند مگر اینحیوانها در وقتیکه پل تهرمی بسته بوده داخل جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه گردیده اند و چون پلها برداشته شده در جزیره اسیر گشته باقی مانده اند . اینحیوانها از اسب خوردتر ، واز خر بزرگتر متناسب الوجود وخیلی چست و چالاك چارپایانی بودند . هاربر بمجردیکه آنها را دید گفت که :

— اینها اوناغاست ! اوناغا !

ناب — خر خواهد بود !

هاربر — نی ناب ! اینها را اوناغا میگویند . اگرچه از جنس خر شمرده میشود ولی نمی بینی که گوشهای اینها از خر کوتاه تر و درجثه وتنه بزرگتر وتوانا تر هستند .

پانقروف — هرچه که هست باشد . برای ما بسیار لازم وکار آمدنی میباشند . توقف لازم نیست بگیریم بدویم چونکه برای کشیدن عرابه مارا بسیار بکار است .

ناب و پانقروف دویده یك دو ریسمان آوردند . واز ان کمندی ساخته بعداز بسیار تك وتاز یکی از انها را گرفتار آوردند . پاهاو گردن آنرا بسته در دایرهٔ که برای مرغانچه ها وکبوتر خانه ها ساخته بودند در یك گوشهٔ میخ کردند . مادهٔ آن بعداز کمی خود بخود داخل دایره گردیده در پهلوی نر خود بایستاد آنرا نیز بآسانی ریسمان بند کرده ازدست وپا بمیخها بسته کردند .

مهاجران چند روز متصل بساختن وهموار کردن راه سرك مانند حوضهٔ بایون کوشش ورزیدند . ازحد پل مرسی تابحوضهٔ مذکور بقدر سه میل مسافه موجود است سنگ ها ودرختها ئیکه پس کردن وزدن آنها لازم دیده میشد برطرف کرده چقور ریها و بلندیها را بقدر ضرورت هموار و برابر ساخته پرکوتاه ترین راه ها یك سرك مکمل بوجود آوردند .

چند روز دیگر نیز بساختن گادی بارکشی بسیار سبك ومحکمی مشغول گشتند . بمهارت نجاری پانقروف ومددرسانی رفقا آنهم بحسن صورت انجام یافت . ماندکار

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 275 of 558

ساختن جوت ولجام ودیگر اسباب عرابه که آنرا نیز بیك طور سردستی وکار گذرانی بانفروف ومهندس بدوسه روز حاضر کردند.

درضرف اینچندروز هاربر وناب ازتیمار وتربیهٔ اوناغها یعنی گوره خرها نیز فارغ نه نشسته حیوانات مذکوره را بخوبی رام و آموخته گردانیدند . در پنجم ماه کانون ثانی گوره خرهارا بعرابه بستند . دراول امر راندن آنها خیلی مشکل شد ولی عنادبانفروف وقمچین نواختن بانفروف رفته رفته گوره خرهارا مجبوراً براه آورده بعد بعدازانکه یکچندبار درزمین های صاف پشتهٔ منظرهٔ وسیعه بایسطرف و آن طرف دوانیدند بانفروف لجام آنهارا گرفته . ومهندس وژه ده ثون وهاربر در عرابه نشسته وناب گوره خرهارا قمچین زده راه حوضهٔ بالوزا گرفتند ودرکم مدتی بیواقعه وحادثه بحوضهٔ مذکور واصل شدند بالوزا باجملهٔ لوازمات آن درعرابه بارکردند . وتابزیر دیوار غرانیتهاوز رسانیدند . وقتیکه مهاجران بغرانیتهاوز رسیدند شب شده بود. بانفروف اوناغهارا ازعرابه بازکرده وبجای شان بسته کرد ، و آب وعلف وتیمار آن رابجاآورده بغرانیتهاوز آمد .

بانفروف هنگامیکه دراوتاق خود درامد برخوابگاه خود درازکشید . چنان (اوخ!) دور ودرازی براوردکه عکس صدای آن درمیان سنگهای غرانیتهاوز بقدردوسه دقیقه طنین انداز گردید .

باب هشتم

فهرست

ساختن کالا — ساختن پاپوش — ساختن باروت — کشتکاری — شکارماهی — خرمن تخم سنگ پشت — ترقی کردن ژوب — شکارگوسفند وبزکوهی — نباتات ومعادن نوپیدا — یادآوری وطن .

هفته اول کانون ثانی رابدوختن وبریدن لباسهای خود حصر کردند . قماش

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 276 of 558

سان بالونرا ازهمدیگرباز کردند و آنرا تخته تخته ساخته دراول امر باجوهر اخگرو پوتاس پوست موم جامه کی آنرا برداشتند . بعدازان آب بسیاری گرم کرده باصابون آنرا بصورت مکملی شسته مانند تخم مرغ سفید کردند . بعداز خشکشدن ازان باشتون وچاکتها ، و پیراهنهاوجرابهاحتی پوشهای نهالین ، ومتکا ، ولحاف نیزبریدند . وآنهارا باسبزه های خشکیدهٔ دریایی پرکرده برتختهای خواب خود انداختند ولباسهای پاك سفید خود راپوشیده ، وشکرهای عظیمی بدرگاه خالق کارسازادانموده استراحت کردند .

مهاجران ازپوست ماهی فوق بوت های بسیارمحکم ومتین کارآمدنی که ازینت عاری بود ولی راه رفتن به آن خیلی آسان وراحت مینمود نیزساختند .

گرمیهای بسیارشدید جزیرهٔ لینقولن نیز آغاز نمود . درزیردرختهای بهم پیوست جنگل برکنار نهرمرسی شکارخیلی خوش ولذت آوری بعمل میآمد . تفنگزده ئون هیچ تیرش بخطانمیرفت هاربرو پانقروف نیزخیلی درنشان زدن مهارت پیدا کرده اند . مهندس اگرچه شکارانداز بسیارماهریست ولی به شکارمشغول نمیشود چونکه بدیگرتصورات مشغولست .

سیروس سمیت به این فکرافتاده که یك چیزی بجای باروت بسازد چونکه کفایت کردن باروت یافته گی خودشانرا میداند . بسببی که معدن اسرب درجزیره نیست مهندس ازدانهٔ آهن گله وساچه ساختن راتصورکرده . ولی برای باروت همه مواد موجوداست که ساختن آنرا مهندس آسان میداند . اماباوجود آن هم چون ساختن باروت بسیاردقت و احتیاط میخواهد مهندس خواست که جسم دیگری بعمل آرد تابجای باروت قایم گردد ، وهم کارآسانترشود ، وهم قوت آن ازباروت بیشترباشد . پانقروف پرسید که :

— بعوض باروت چه چیزرا استعمال خواهیم کرد ؟

— پیروقسیل .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 277 of 558

— پیروقسیل چه چیزاست ؟

— باروت پنبه .

— باروت پنبه باید که از پنبه ساخته شود ، پنبه کجاست ؟

— نی پانفروف ! باروت پنبه از پنبه ساخته نمیشود . بلکه از جسمیکه آنرا سللوز میگویند ساخته میشود که این جسم نیز در جزیرهٔ ما بسیاراست .

— سللوز چیست .

— سللوز تارهای غبار مانندیستکه برلیفهای اولئی پوستهای نباتات موجوداست . وچون این تارهای غباری دربوست بوته پنبه بیشتراست از انسبب اکثر از ان جمع می کنند . اما در جزیرهٔ ما اگرچه بتهٔ پنبه نیست ولی دیگر نباتاتیکه این مواد را دارد بسیار است . حتی درخت بیلسان نیز درنجا موجوداست که مواد سللوز یران بسیاراست .

— بسیار اعلا ، باروت سازی را بنا کنیم .

مهندس رفقای خودرا بجمع کردن لیفهای درخت بیلسان امر نمود . رفقانیز بسیار شاخهای نبات مذکوررا گرد آوردند ، وتارهای غباری لیفهای اولئی اینهارا جداساختند . حالا این سللوزهارا پیروقسیل ساختن لازمست که آنهم موقوف برتدا رك کردن جوهر حامض آزوتست . وچون حامض کبریت نام جوهررا مهندس پیش ازین برای نیتروغلیسرین حاضر کرده بودو حالا مقدار کافی ازان جوهر بدست دارند و شورهٔ خالص نیز بسیاراست لهذا جوهر حامض کبریت را باشوره معاملهٔ کیمیویه داده جوهر حامض آزوت که مطلوبست بعمل آورده شد . بعدازحاضرشدن حامض آزوت سللوزهارا درحامض مذکور بقدریکشبانه روز بخوابانیدند . وبعدازان کشیده وبآب شسته خشك کردند که باینصورت پیروقسیل بوجود آمده حاضر گردید . این قسم باروت ازباروت عادتی بشدت وقوت باربار افزونتراست . وهم درر طوبت خراب نمیشود ، وهم تفنگ را چرك نمیکند دودش نیز خیلی کم ورنگ آنهم سفیداست . اما علتی که دارد قوت وشدت فوق العادهٔ اوست که باینسبب هرگاه یکقدری ازدرجهٔ لازمی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 278 of 558

آن بیشتر گردد تفنگ رااز هم می کفاند . برای دفع این علت دقت و احتیاط رابیشه گرفتن لازمست . اینست که باینصورت خیلی باروت مهاجران رابدست آمد .

بقدردوجریب زمین را ازتپهٔ منظرهٔ وسیعه جدا ساخته بخوبی شدیار کردند ، ودیگرطرفهای آنرابرای چراگاه بحالت چمزار گذاشتند . سرکهاوراهها منتظم وکرد بست های گلکاری نیزدرجاهای مناست تپهٔ منظرهٔ وسیعه بوجود آوردند . درزمین شدیار شدهٔ خویش که غیرازکشتزارگندم انواع نباتات سبزه کاری مانندسبزی پالك ، وپنیرك ، وسیب زمینی وغیرهم که هاربر آنهارااز جنگل فاروست ودامنهٔ کوه فراغان بحالت بیابانی وخودروئی یافته جمع کرده بود کاشتند ، و آنهارا تربیه وپرورش کرده محصولات خوبی ازان حاصل آمد درکرد بستهای گلکاری نیزانواع تخمهای گلهای خودروی بیابانی راکاشته بعدازتربیه وپرورش خیلی گلهای اعلای باغی بعمل آمد . سرکهانیزرفته رفته بسبب گردش ومرورعرابه پخته ومحکم گردید . والحاصل پشتهٔ جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه حالت زمینهای متمدنی رابیدا کرد . دریکطرف کرد بستهای گلکاری یك صفهٔ هشت رخ و برسر آن یك چیری بسیار منتظم خوش هندسه نیزبرای تزه خود بنا کردند .

درکرگ دامها ، وتلکهای که پانقروف درپیرون جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه ساخته همیشه ، خرگوش ، وآهو ، ودیگرجانوران گرفتارمی آمد . که ازآنهایك یك نرو مادهٔ آنرابرای پرورش و چوچه گیری نگاه میداشتند . وغیرازین بادامهای اختراع کرده گی پانقروف ازتالاب ماهیگیری نیزمیکردند .

مهاجران یك روزی برای سیروسیاحت بطرف دماغهٔ ماندیبول رفته بودند . درانجادرمیان ریگهابسیاری ازتخم کاسه پشت یافتند . کاسه پشتهای دریایی چون از حیوانات بزرگ میباشند ازانروتخمهای آنها نیز خیلی بزرگ وبسیارلذیذ ومغذی میشود . کاسه پشتهاانجارا گویابرای تخمدادن ، وچه چه کشیدن خودشان یك دارالولادهٔ قرارداده اندکه هزاران تخم درانجادیده میشد . زیرایك سنگ پشت دریکسال قدر

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 279 of 558

دوصد و بیست دانه تخم مینهدکه از حساب مهاجران درهروقتی که دل شان بخواهد ازین دار الولاده تخم برداشته میتوانند .

مهاجران بقدر لزوم تخم سنگ پشت را با یك دوعدد خود سنگ پشت جمع و شکار کرده عودت نمودند . ژوب درینروزها بقدر یك پیشخدمت بسیار مکملی در کار وخدمت ترقی ورزید، بوزینه رفته رفته بکار وخدمت ونان ونعمت افندیان خویش محبت و آموخته گی پیدامیکنند . برای ژوب از قماش بالون یك جاکت وپانتلون سفید نیزساختندکه بوزینه از جیبهای این لباس خود بسیار مسرور وممنون گردید . همیشه دستهای خود رادر جیبهای خود گذاشته بدا نصورت راه میرفت . علی الخصوص که جیبهای اورا زبادام جنگلی نیزپرمیساختند . هرگاه کسی بجیبش دست درازکندازبیم آنکه مبادا جیبش رابگیرند خیلی بد میبرد . ناب ژوب را بکارهای مطبخ نیز آشنا و ماهر گردانید . درمابین ناب وژوب الفت ومحبت خالصانهٔ پیداشده که ژوب بنابرهمان محبت ووداد هرچیزیکه از ناب می بیند ومیشنود بزودی می آموزد واجرامیکند . علی الخصوص یك روزی بودکه ژوب سفرهٔ طعام را بحاظر کردن آغاز نهاد . مهاجران ازمشاهدهٔ اینحالت ژوب بسیار مسرور گردیدند . ژوب آنقدر بمهارت ودرستی طبقها، وکاسه هارامیبرداردومیگذاردکه ازافندیان خودصدها آفرین میشنود . دراثنای طعام خوردن بانفروف میگوید :

– ژوب ، گوشت بیار .

بوزینه همان مطبخ دویده ازپیش ناب دربشقاب گوشت گرفته میآورد .

– ژوب ، یکقدری شوربابیار .

بوزینه بازمطبخ دویده کاسهٔ شوربارا میآورد .

– ژوب ، یك بشقاب خالی بیار .

بوزینه هامدم بشقاب را گرفته ویدسمالی که درکمرش آویزانست پاك کرده میگذارد .

والحاصل ژوب بسیار خدمتگار کاردان چالاکی برامد آرزوی فرارکردن نیز

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 280 of 558

یکقلم ازدلش برامد . بمهاجران یك محبت و اخلاص عجیبی بهم رسانیده درجنگ با ایشان یکجامیرود . وعصاچوب کلفتی ۵ پا تقروف برای اوساخته برشانه خودگرفته خیلی بناز وغروری براه میرود . هرگاه عرابه ازراه براید ویادرجائی بند نماند تنه های قوی خود آنرا تیله داده براه میآورد . برشاخهای بسیار بلند درختان بکمال آسانی برامده میوه . یاازآشیانه های مرغان تخم هاراجمع کرده وجیبهای خودرا پرساخته فرومی آید .

در آخرماه کانون ثانی به بعضی کارهای مهم دیگر نیز آغاز کردند . اولا ازحدیل جوی غلیسرین تابدامنهٔ کوه فرانقلن یك سرك خوشنمای دیگر کشیدند چند روزمتوالیاً درینراه کار کردند . بعدازان دردامنهٔ کوه برای پرورانیدن حیوانات پشم دار شبیه مانندبزو گوسفند کوهی که گرفتار آوردن آنهارا مهندس تصورکرده ساختن آغیل بزرگی را بنا کردند . برای این آغیل دردامنهٔ جنوبی کوه فرانقلن یك چمزار وسیع خوش هوا وبافضائی را انتخاب کردند . این چمزار خیلی لطیف و دلکشایك موقعیست . یکان یکان درختان خوشنما نیزدران موجوداست یك جوی کوچك آبی نیزازنهر (قریق روژ) جداگشته ازمیان این چمزار گذرکرده پس به نهرمذکور می آمیزد . کارتنها کشیدن یك دیوار چوبی خاربستی محکمیست که براطراف این چمزار ساخته شود . مهندس نقش دیواری را که کشیده میشود برزمین خط کشید . چوبهائی که برای دیوار لازم بود بریدند ، وبرخطی که مهندس رسم کرده بود چوبهارا بفاصلهٔ ده ده قدم خلانیده ومابین یك چوبرا تادیگر چوب شاخه های پرگ دار پرخاررا بامدیگر بسته درظرف پنج شش روز یك دیوار محکم و مکملی که به بلندی یکقد آدم بود برپا کردند . در یکطرف آغیل مذکور یك دروازهٔ مضبوط چوبی نیزساختند . درداخل این دیوار جابجاچیزیهای سربوشیدهٔ پیچیدهٔ زمستانی نیزبوجود آوردند . همهٔ این کارها قدر سه هفته دوام ورزید . درظرف این مدت مهاجران صبح وقت درعرابه نشسته برسرك هواداری که برکنار نهرقریق روژ کشیده اند درزیر درختان سایه دار می آمدند

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 281 of 558

وتا بشام کار کرده باز بغرانیتها وز برمی گشتند تا آنکه آغل بسیار مکمل ومحکمی بوجود آمد .

حالا کار برشکار گوسفندان وبزهای کوهی ماند . گله های گوسفندان پرمویرا دردامنه های کوه بسیار بارها دیده بودند . مهندس برای گرفتار آوردن آنها نیز یك تصور بسیار خوبی کرده در ۲۵ ماه شباط بنا برتیب نقشهٔ مهندس هاربر وژه ده ثون براوتاغها سوار گشته وتوپ وزوب با آنها رفیق شده در پشت یك گلهٔ بزرگی از گوسفندان افتادند ورفقای دیگر ازینطرف و آنطرف دسته های چراغ چوب رابدست گرفته وما نند مشعله ها آنهارا درداده گوسفندان مذکوررا از برامدن کوه مانع میشدند تا آنکه آهسته آهسته آنهارا براه آغل برابر کردند . بعدازان مهاجران وتوپ وزوب بیك وضع مناسبی براطراف وپشت گله منقسم شده رفته رفته دایرهٔ فرار آنها راتنگ میکر دند وچون نزدیك دروازهٔ آغل رسیدند بیکباره گی با مشعله هاوصداهای تفنگ ها ، وفریادها وغغانها برگله هجوم بردند . گلهٔ گوسفند ازین هنگامه وولوله رم خورده بد ویدن آغاز نهادند . بقدر دوصد حیوانیکه درگله موجود بودند تار ومار گردیده هر یك بیکطرفی گریختند اما مهاجران چالاکی وکوشش ورزیده بقدر سی دانه ازانهارا ازگله جداکرده وازهرطرف رامرا بر آنها بریده جبراً بدروازهٔ آغل سرراست توانستند . حیوانات مذکوره نیز آنجارا راه نجاتی برای خودشان پنداشته درامدند وباینصورت گرفتاردام آغل گردیدند .

درینحیوانات اکثرشان ماده وکم ترشان نربود و غیرازگوسفند بزکوهی نیز موجودبود . اگرچه بسیارزحمت کشیدند ، وخیلی مانده شدند اما مکافات زحمت خود راهم یافتند . دروازهٔ آغلرا محکم بند نمودند بغرانیتها وز عودت کردند . آنشب رابکمال استراحت وممنونیت بسر آورده علی الصباح درعرابه نشسته به آغل آمدند . دیدند که گوسفندان اگرچه برای برامدن از آغل وبرجهیدن ازدیوارها بسیارسعی وکوشش کرده اند ولی به برامدن کامیاب نشده اند . چند روز متمادیاً بالفت دادن

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 282 of 558

وانسیت پیدا کردن حیوانات مذکوره کوشیدند. تا آنکه بعضی از آنها اندکی رام توانستند که به رام شدن دیگران نیز امید واری شان پیدا شد.

مهاجران بیکار نشستی را برای خودشان یکمذابی میشمارند. بعد ازانکه سرك راه حوضهٔ بالون وسرك راه آغل را بخوبی پخته کاری و انتظام دادند یك سرك دیگری نیز بجهت غربی تا بحوضهٔ نهر آبشار نیز براورند و چند روز را متصل در بیکار بسر آورند که این سرك از سرك آغل وسرك بالون بیشتر بزحمت بسر رسید در جزیرهٔ لینقولن جای نامعلومی باقی نمانده که مهاجران برای کشف آن مجبور باشند. تنها بیشهٔ درازنی ولیخ کوتاه درخت شبه جزیرهٔ ما راست که درمابین جبه زار تا دورن، و جنگل فاروست واقعشده است زیرا دمئون این بیشه را از بعضی علامات آن بخوبی میداند که دران بسیار حیوانات درندهٔ وحشی خواهد بود. ازاز و حرص شکارش روز بروز برای رفتن آنجا افزونی میگیرد ولی منتظر فرصت میباشد.

کار کشتکاری شان نیز بوما فیوم در ترقیست مزرعهٔ گندم شان سبز و خرم ایستاده، مزرعهٔ سبزی و ترکاری شان نیز بکمال خرمیست.

در آخرهای موسم تابستان مرغان مرغابچه ها و کبوتران کبوترخانه ها کثرت و تنوع پیدا کرده، مطبخ ناب هیچ روزی نیست که از طعامهای گوناگون لذیذه خالی نباشد.

اینست که بدینصورت مهاجران فلاکتزدهٔ جزیرهٔ لینقولن بهرچیزیکه رخ آوردند و کوشش ورزیدند مظهر عنایت ربانی گردیده، موفق و کامیاب آمدند. وبنا برضرب المثل مشهوری که گفته شده «یك بدیگر معاونت کنید تا که خدا نیز بشما مدد کند» این آدمان دلاور باغیرت و کوشش نیز اولا بایکدیگر معاونت میکنند، و بعد ازان مظهر عنایت ربانی میشوند.

در روزهای گرمی بوقت شبها در پیش باغچهٔ گل کاری خود شان آمده بر سر صفه در زیر چپری خود در عالم مهتاب می نشینند. شیرین شیرین صحبتها میکنند، در اثنای مصاحبت و طن خود شانرا بخاطر میآورند. هرکس اقربا و تعلقات خود را بخاطر

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 283 of 558

آورده اشکریز حسرت میشوند . گاهی نتیجهٔ محاربهٔ جنوبی و شمالی را که تا تمام گذاشته آمده اندمی اندیشند . ژه ده ثون برای رسیدن یك نسخهٔ نیورك هرالد درینوقت خیلی حسرتکش میباشد چونکه یازده ماه تمامست که از همه دنیا جدا افتاده اند وبغیر از روی همدیگر خودشان روی دیگر هیچ انسانرا ندیده اند .

سیروس سمیت وقتیکه رفقایه مکالمه ومصاحبه مشغول میشوند خاموش وساکت میماند، وتنها بر نکته های هاربر و لطیفه های یانقروف یك تبسمی میکند زیرا مهندس همه وقت خودرا به اندیشه وفکر پیدا کردن اسرار عجیبه وغریبه که در جزیره گاه گاه بظهور آمده مصروف میدارد .

باب نهم

فهرست

بد شدن هوا — ساختن ماشین بالاشدن و پایان آمدن — ساختن شیشه — پرورش گوسفند وبز — بزرگ شدن گله — یك سوال مخبر — خط ترتیب جزیرهٔ لینکولن — تکلیف یانقروف

درهفته اول ماه مارت هوا تبدل ورزید . درهوا الکتریك بسیاری موجود گردیده مهاجران دانستند که طوفان هوائی ظهور خواهد نمود لهذا لوازم احتیاط را از دست ندادند . بعد از کمی باد بسیار شدیدی بارعد و برق بوزیدن وغریدن ولمعه پاشی آمد . باران بسیار شدیدی باریدن گرفت . مهاجران به بستن پنجره ها ودروازه های خرابتها وز مجبور گشتند . رفته رفته شدت رعد و برق بیشتری گرفت . باران نیز به جاله تحویل یافت . یانقروف چون باریدن این جاله مدهشی را که به بزرگی تخم کبوتر بود بدید کشتزار گندم را اندیشیده خیلی غمگین گردید . لهذا موم جامهٔ بزرگ باقی ماندهٔ بالون را بارسمانهای آن بدوش کرده بجلدی تمام از خرابتها وز فرو آمد . ناب وهاربر نیز لوا بروی کردند تا آنکه دوان دوان به پیش کشتزار گندم برسیدند . گندمها خوشه های سبز سبز تازهٔ براورده بودند . موم جامه را بروی آنها از سر دیوار خاربستی که بر

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 284 of 558

اطراف آن کشیده بودند در کشیدند که باینصورت گندم ها را از آسیب جاله وارها نبندد، اگرچه بخوبی ترشدند و بسیار زحمت کشیدند ولی بمطلوب خود هم واصل شدند.

این هواهای طوفانی تمام هشت روز دوام نمود در عدها و برقها از غرش و درخشندگی هیچ وانه استاد. حتی چندبار صاعقه های بسیار مدهش نیز افتاد یکبار صاعقه بر سر درختهای بلند کنار تالاب غرانت نیز بیفتاد.

تا بوقتیکه هواهای بد دوام ورزید، مهاجران نیز در درون غرانیها وز به تکمیل کردن بعضی نواقصات خود دوام نمودند. یك انباری مکملی برای گذاشتن اسلحهٔ خود ساختند که به اسلحهٔ شان بواسطهٔ این دولاب بکمال خوبی و پاکیزه گی نگهبانی شد. مهندس یك اسباب خراطی نیز ساخت که بواسطهٔ آن برای کالای خود شان دوکه های بسیاری ساختند زیرا از بی دکه گی بسیار به تنگ آمده بودند. برای ژوب نیز یك اوتاق جداگانهٔ مخصوصی ساختند. والحاصل در بیرون هرانقدر که صداهای رعد و برق حکمفرما میبود در درون غرانیتها وز نیز صداهای ازه و تیشه و رنده و کمان خراطی دوام میورزید.

ژوب نیز روز بروز درکار و خدمت، و پیشه و صنعت در ترقی بود. باقرون ناب را مخاطب کرده میگفت.

— ژوب بسیار خوش من می آید. چقدر بخوبی و درستی کار میکند. هیچ زدد و سرکشی هم ندارد آیا همچنین نیست ناب؟

— بلی اول شاگرد من بود ولی حالا در هر کار با من برابر است.

— نی یک چیز از تو هم بهتر است. چونکه تو بسیار یاوه گوئی میکنی ولی او کاری کند و سخن نمیگوید.

حقیقتاً که ژوب هر کار را بخوبی اجرا میکند. کالای مهاجران را پاك کرده بدرستی قات میکند سیخهای کباب را چرخ میدهد. خانه را جاروب و صفائی میدهد. سفره را حاظر میسازد. در وقت نان خوردن بشقابهای طعام را میبردارد و میگذارد. چوب

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 285 of 558

هرا مدرستی میچینند . برسر اینهمه پاهای پانقروف را نیز در وقت خواب چاپی میکنند .

حال صحت مها جران نیز بکمال خوبی و تندرستیست . هوای جزیرهٔ لینقولن بسیار صاف واز هرگونه عوارض آزاده است خوردنیهای خیلی مغذی و خوبی میخورند . ریاضت بدنیهٔ شان نیز بسیار است پس جسان به صحت و تندرستی نباشند .

درنهم ماه مارت طوفان هوائی برطرف گردید و لی ابرها هنوز جو سما را تیره داشته بود . درین اثنا مادهٔ اوتاغاها یك چوچهٔ زائید . درمیان گوسفندان نیز بسیار برهها تولد یافت . شیر وماست وپنیر وروغن مسکه وامثال آنها برمها جران کثرت پیدا کرد . گوشت برههای تازه بالاتر .

یك روزی بود که پانقروف مهندس را گفت :

— شمایکوقتی گفته بودید که یك ماشینی خواهید ساخت که بواسطهٔ آن ماشین از عذاب برامدن وفرامدن زینه رهایی خواهیم یافت . آیا آن ماشین را فراموش کردید یا آنکه از ساختن آن صرف نظر کردید ؟

— ساختن آن آسانست . اماشما آیا آنرا بسیار ضروری ولازم میدانید ؟

— البته لازم میدانم . چونکه هرگاه چارهٔ آسان برای برامدن وفرامدن غرانیتهاوز دردست داشته باشیم برامدن برایشقدر زینه های دور ودراز وزحمت کشیدن چه معنی دارد .

— بسیار خوب پانقروف . چوستو آرزو میکنی ماهم بکار آغاز میکنیم .

روز دیگر مهندس بکار ساختن ماشین برامدن و فرامدن آستین همت برزد . اولا جویچه کك آبی را که درغرانیتهاوز آورده بودند بقدر نیم گز دیگر چقور تر کندند ومجرای آبی را که ازغرانیتهاوز برای آب این جویچه سوراخ کرده بودند فراختر کرده بقدر یك ناوهٔ آسیا آب را درجوی داخل غرانیتهاوز جاری ساختند . و آب جو را درجاهیکه بآخر غرانیتهاوز موجود است بصورت آبشار روان کردند . اینکار چون تمام شد مهندس از تخته چوبها یك چرخ پروانه دار مضبوطی ساخته بردهن چاه ربط نمود که این چرخ را نیز برچهار چوب دار مانندی استوار ساخت بصورتیکه شدت

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 286 of 558

آب آبشار بکمال سهولت و آسانی چرخ مذکور را بواسطهٔ پروانه ها بسرعت و تیزی بدور
می آورد . یکسر محور این چرخ پروانه دار را از دروازهٔ غرانیتهاوز بیرون براورده
یك ریسمان محکم زینه را باز کرده و یك تختهٔ متینی که یك آدم بلکه دو آدم بران نشسته بتواند
مانند پلهٔ ترازو بسه ریسمان کوتاه محکم بیك نوك ریسمان کلفت به بست . نوك دیگر
ریسمانرا به محوریکه ازدروازه بیرون براورده بودربط نمود . وقتیکه قوت آب چرخ
را بدور میآورد محور نیز بدور افتاده ریسمانرا بالا میکشید وهرچیزیکه درتخته نشسته
باشد بکمال آسانی برمی آمد . ویك حرکت دیگری نیز برای محور ساخت که در وقت فرو
آمدن به آهسته گی وتدریج فرو آید که باینصورت ماشین صعود ونزول حاضر و آماده
گردید . درهفدهم ماه مارت اول بار ماشین بکار افتاد . مهاجران به بسیار آسانی و
سهولت خودشانرا واسباب خودشانرا بالا وپایان کردن گرفتند . ازین اصول نوازهه زیا
ده تر توپ ممنون و مسرور گردید . زیرا توپ مانند ژوب درفن بالابرامدن بر پله
های زینه مهارت ندارد . علی الاکثر بریشت ژوب یار شانهٔ ناب بالا وپایان میشدولی
حالا بواسطهٔ ماشین مذکور بکمال راحت وسهولت میبراید .

مهندس بعدازساختن ماشین صعود ونزول ساختن شیشه سازی را بنا نهاد . چونکه
برای تجره های غرانیتهاوز شیشه بسیارضروری مینمود . لهذا دربیست وهشتم ماه
مارت داش کلالی را سراز نو آتش دادند . وبدرجه ئیکه هرچیزیرا دران آب و مذاب
بتوانند گرم کردند . صد حصه ریگ ، سی وپنج حصه تباشیر ، چهل حصه کربنیت
سودا ، دوحصه خاکهٔ زغال را باهم آمیخته در بوتهٔ بزرگ گلئی که مخصوص برای این
کارساخته بودند بریختند . بقوت حرارت اجرای مذکوره باهمدیگر آب ومذاب شده
بقوام یك معجونی درامده . مهندس یك عصای آهنین دراز میان خالی با یکی که پیش ازین
برای همین کار حاضر و آماده ساخته بود درمیان بوتهٔ معجون مذکور فروبرده یکمقدا
ری ازانرا برنوك عصای مذکور برداشت و آنرا برروی لوحهٔ آهنین گرمی که برای کار
شیشه سازی ازپیش درداش حاضر شده بوددورداده تاشکل مطلوبی که مهندس میخواست

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 287 of 558

پیدا کرد . بعدازان عصای میان خالی مذکور را به هار برداده گفت که :

— درین عصا هرانقدر که نفست کار میکند دمیدن گیر .

هار برلولهٔ آهنین را بدهن گرفته بشدت تمام دمیدن گرفت . معجون مذکور نیز آماسیده میرفت وباز معجون مذکور مهندس بران علاوه میکرد ، وهار بریدمیدن دوام میورزید تا آنکه بقدر یك هندوانهٔ گردید . مهندس عصارا از دست هار برگرفته بانظرف وآنطرف بچرخ دادن آغاز نهاد تا آنکه معجون مذکور شکل اسطوانهٔ را پیدا کرد . دونوك این اسطوانهٔ مخروطی بود که هر دو نوك آنرا با یك کارد باآب ترشدهٔ بریدند و اسطوانهٔ مذکور را برلوحهٔ آهنین گرم شدهٔ گذاشته باهمان کارد ازمیان پاره کردند . ولوحه مذکوره را گرم کرده با لولهٔ آهنین گرم شد چنانچه خمیر را برای آش پاره هموار میسازند ، معجون مذکور را برلوحهٔ آهنین سطح و هموار نمودند . بعد از سردشدن وهموار گشتن لوحه های بلوری بسیار مکملی بوجود آمد . برای پنجره ودر وازه والماری های عمارتیتهاوز بقدر پنجاه لوحهٔ بلوری لازم بود که به پنجاه بار همین گونه عملیات لوحه های بلورین مذکور را بعمل آورده بعمارتیتهاوز رفتند . و پنجره های خود شارا بهمین آئینه هامزین ساختند . اگرچه این شیشه ها بسیار سفید و منتظم نبودند ولی بدرجهٔ که انسانرا از باد وباران وهواهای مخالف محافظه کند ومانع نظارهٔ بیرون هم نشود وضیارا هم بخوبی داخل گرداند بودند که مطلوب مهاجران هم همینقدر است .

یك روزی در اثنای گشت وگذاری که درجنگل فاروست میکردند بیکدرختی برخوردند که ازین درخت نیز فایدهٔ کلی برای مهاجران حاصل آمد . این درخت که (سیفاس رمده لوتا) نام دارد درمیان درون شاخهای آنها یك موادی موجود است که عیناً خاصیت ورنگ ولذت آردگندم را دارد . ودرهمه زبانها ایندرخت را (درخت نان) میخوانند مهاجران جای وراه ایندرخت را نشان وعلامه کرده بعمارتیتهاوز عودت کردند . روز دیگر عرابهٔ دستکی خود را به پیش درخت مذکور آورده از چوبهای مذکور بار کردند وبعمارتیتهاوز برده ، مواد آردی آنرا از میان شاخهای مذکور کشیدند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 288 of 558

از آرد مذکور آشپزماهر،ماناب بغیراز نان خشك دوسه رنگ بقلوا و پرانه وشیرینیها ئی پخته کرده بر سر سفرهٔ طعام شام در پیش روی افندیان خود بنهاد . اگرچه نان وحلوا ئیکه ازین آرد پخته شده بقدر آرد گندم لذت ندارد و لی بازهم از آردیت سراسر بر نیست . پانقروف از خوردن این آرد خیلی ممنون و مسرور شده گفت :

— آیا این یك را باور نکنیم ،موسیو سیروس که خدا برای قضاوت گن فلاکتزده جزیره های مخصوصی خلق نفرموده باشد ؟

— مقصدت را ندانستم پانقروف !

— من چنان میگویم واعتقاد میکنم که خداوند ما برای بندگان خود بعضی جزیره های مخصوصی خلق فرموده که هرگاه بعضی بندگان فلاکتزدهٔ خود را در انجا بیندازد هرچیزیکه بکارشان باشد در انجا بیابند .

— بلکه همچنین باشد .

— (بلکه) نمیخواهد ! جزیرهٔ لینقولن برای اینسخن من شاهد عادلیست .

اینست که باینصورت هرکار ،مهاجران در جزیرهٔ لینقولن بخوبی سرانجام میگرفت . اگرچه از وطن خود بیك صورت بسیار فلاکت انگیزی دور گردیده اند ولی جزیرهٔ لینقولن را وطن ثانی برای خود شمرده یك محبت صمیمی بآن پیدا کرده اند لهذا باوجود آنهم باز وطن یك چیزیست که آرزوی آن گاهی از دل انسان بیرون نمیرود لهذا اگر امروز یك وابوری از پیش جزیره بگذرد هما نلحظه به ترك کردن جزیره و عودت کردن بوطن خود حاضر میباشند . وهم ازین یك ترس واندیشه دارند که مبادا یك نتیجهٔ وخیمهٔ ظهور یابد واحوال استراحت شان بیك فلاکتی منجر نشود .

از وقت ورود شان بجزیره تابحال یکسال وچیزی بالا میشود . مهاجران هر روز بعد از طعام دوزیر چیری که در میان بانجهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه ساخته اند جمع می آیند وهمیشه از جزیرهٔ لینقولن بحثها میرانند . یك روزی بود که باز مهاجران بر صفهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه گرد آمده از احوالات جزیرهٔ لینقولن مباحثه و مصاحبه میکردند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 289 of 558

ژه ده ثون پرسید که :

— موسیو سیروس ! آیا با آلت سکستان که از میان صندوق برامده هیچ یکبار حد و قع و محل جزیره را معین کرده اید یا نی ؟

— نی .

— اگر یکبار بواسطهٔ آن آلت طول و عرض جزیرهٔ خود را از روی حقیقت تعیین نمایم بدنخواهد بود . چه نکه بواسطهٔ آلت فنی البته صحیحتر و راست تر معلوم کرده خوا هیم توانست .

پانقروف — ازین چه فایده حاصل خواهد شد ، زیرا این یك معلومست که جزیرهٔ ما پای نکشیده باشد ، و از جائیکه بود براه افتاده دیگر جا رفته باشد .

— نی پانقروف البته که جزیره پای کشیده نمیتواند و بدیگر جا رفته نمیتواند . اما من میگویم که مبادا در تعیین طول و عرض او لنی ما خطائی پیش نشده باشد .

مهندس — راست گفتی ژه ده ثون ! من اینمسئله را باید از اول می اندیشیدم . اما باز هم اگر خطائی پیش شده باشد از پنج درجه بیشتر نخواهد بود .

ژه ده ثون — که میداند . بلکه بیکی از زمینهای مسکونه نزدیك باشیم ؟

مهندس — این را فردا خواهیم دانست .

پانقروف — موسیو سیروس در تعیین خود هیچگاه خطا نکرده است . هرگاه جزیره از جای خود حرکت نکرده باشد جزیرهٔ خود را در همانجائیکه یافته بودیم خواهیم یافت .

— به بینیم .

روز دیگر مهندس طول و عرض جزیره را با آلت سکستان تعیین نمود .

در تعیین اول چنین یافته بود .

طول غربی از : ۱۵۰ تا ۱۵۵ درجه .

عرض جنوبی از : ۳۰ تا ۳۵ درجه .

حالا چون با آلت سکستان معین کردند چنین برامد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 290 of 558

طول غربی : ۱۵۰ درجه و ۳۰ دقیقه .

عرض جنوبی : ۳٤ درجه و ۵۷ دقیقه .

پس معلوم شد که مهندس در معلوم کردن طول و عرض جزیره تنها در دقیقه ها فرق کرده اما در جه را هیچ فرق نداده است . ژه ده ثون گفت :

— حالا در نقشهٔ اطلسی که بدست داریم نیز یك نظری بیندازیم . به بینیم که برین خط طول و عرض دیگر جزیره نزدیك ماهست یانی !

هاربر دوبده خریطه را از غرانیتها و زبیاورده مهندس خریطه را در پیش روی خود باز کرد . پرکار را بدست گرفته موقع جزیره را معین نموده مهندس دفعتهً متحیرانه توقف نموده گفت که :

— وای ! درین نقطهٔ بحر محیط یك جزیرهٔ در خریطه نوشته شده است .

پانقروف — آیا هست ؟

ژه ده ثون — اگر باشد جزیرهٔ خود ما خواهد بود .

مهندس — نی جزیرهٔ ما نیست ! چرا که از جزیرهٔ ما دو نیم درجه بطول غربی و دو درجه بعرض جنوبی دورتر افتاده است .

هاربر — آیا اسم اینجزیره را چه نوشته اند ؟

— جزیرهٔ (تابور)

— آیا از جزایر مسکونهٔ معموره است ؟

— نی ، بلکه در نجزیره نیز پای انسان هیچ وقت نرسیده .

پانقروف — ما میرویم ، درین جزیره قدم مینهیم .

— آیا ما ؟

— البته ما ، یك کشتی بزرگ ترك بادبان داری که ساختیم ، و کپتانی آنرا نیز من بعهده گرفتم ، فعلن بجزیرهٔ تابور چه چیز است . آیا از نجا چقدر مسافه دارد ؟

— از نجا تا بجزیرهٔ تابور بجهت شمال شرقی ۱۵۰ میل مسافه دارد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 291 of 558

— یکصد و پنجاه میل مسافه چه چیزاست هرگاه کشتی خوبی باشد در چهل و هشت ساعت اینمسافه را قطع خواهیم کرد .

ژه ده ثون — اما ازین رفتن چه فایده ؟ چونکه جزیره خالی ست ، و مسکون نیست .

بعد ازین مکالمه قرار دادند که یك کشتی بسیار مکمل و خوبی بسازند .

— باب دهم —

فهرست

ابتدا کردن بساختن کشتی — حاصل برداشتن از گندم — یافتن نبات
بسیار نافع — ماهی بالینه — پاره پاره کردن ماهی بالینه —
جهت استعمال دندانهای بالینه — خوشی پانقروف

پانقروف هرگاه بریك چیزی قرار بدهد حکماً آنرا اجرا میکنند . حالا دیدن جزیرهٔ تابور را قرار داده تا نه بینند امکان ندارد . وچون دیدن ورفتن جزیرهٔ تابور متوقف برساختن کشتیست مطلق باید که کشتی ساخته شود .

درباب ساختن کشتی مهندس وپانقروف قراری که داده اند باینصورتست :

طول این کشتی ۳۵ قدم باید شود . وعمق آن شش قدم . روی این کشتی سراسر پوشیده باید بود برای فرو آمدن بزیر کشتی دو دریچه از روی کشتی باز شود زیر این کشتی بردو اتاق تقسیم باید شود . سه بادبان کوچك وبزرگ برای آن ساخته شود . چوبی که کشتی ازان ساخته شود یا از سیاه چوب ، ویا از چوب ارچه باید بود .

بعد از قرار دادن باینصورت با نقروف ومهندس بکار کشتی سازی مشغول گشتند . ژه ده ثون وهار برنیز بکار شکار سرگرم شدند . ناب از مطبخ هیچ نباید که برآید . ژوب هم شاگرد ناب است . تو ب البته که از شکاریان جدا نمیشود .

مهندس وپانقروف در جنگل درآمده درختهائی که چوب آن برای کشتی بکار بود انتخاب کردند . تخته ها وچوبهای مکملی بریدند برکنار در مابین شمینه ها و سنگلاخ یك

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 292 of 558

جای مناسب را برای کشتی سازی منتخب کرده بکار آغاز نهادند هشت روز تمام به اره کشی و تبرزنی سرگرم شده بطول سی و پنجقدم استخوان بندی کشتی پیدان برآمد ولی به اتمام رسیدن آن چنان معلوم میشود که بقدر دو ماه کار خواهد خواست. پا نقروف یکدقیقه از سر کار خود دور نمیشود. و میخواهد که یك آن اول از کشتی به اتمام برساند. امادرین اثناوقت در وگندم رسیدلهذا پا نقروف یك دو روز به ترك کردن کشتی سازی مجبور گردید. دریا نزدهم ماه نیسان از در وگندم بقدریکه پیش ازین تخمین کرده بودند گندم حاصل آمد. یعنی پنج پیمانه که عبارت از شش لك و پنجاه هزار دانه باشد. باز یکقدری برای احتیاط نگاه داشته باقی آنرا بکاشت. که از پنجساب بدیگر دو چهار هزار پیمانه گندم میبردارند.

پا نقروف کشتزار نو گندم خود را بخوبی و درستی شدیار و بار و تربیه کرده و گندم را دران کاشته و مترسها را دران خلانیده پس بر سر کار کشتی سازی خود بیامد. ژه ده ثون نیز با هاربر از شکار بیکار نمی نشستند. هر روز به جنگل فاروست رفته از هر گونه شکار بدست می آرند.

یکروزی در اثنای گشت و گذار ژه ده ثون در میان جنگل یك نبات بسیار نافع و مفیدی کشف نمود. در ۳۰ ماه نیسان در آخر جنگل فاروست شکاریان گردش داشتند. ژه ده ثون یك بوی سبزهٔ آشنائی بدماغش رسیده بر زمین نظر کرد، و بعضی برگهای نبات را جمعکرده به هاربر گفت:

— به بین هاربر، این نبات را میشناسی؟

هاربر که چند قدم پس تر از ژه ده ثون بود نبات را گرفته و معاینه کرده گفت:

— این را از کجا پیدا کردید؟

— در نجا پیدا کردم، و هم بسیار است.

— موسیو ژه ده ثون شما به این کشف خود پا نقروف را تا ابد منت دار خود کردید.

— مگر این تو تونست؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 293 of 558

— بلی تو تونست . اگرچه ازجنس بسیار اعلا نیست ولی بدکفتنی هم نیست .
— بگو که پانقروف مسعود ومختیار گردید . لکن همه را به او نمیدهیم . برای خود نیز چیزی نگاه میداریم .
— موسیو سپیله، من دیگر چیزی فکر کردم پانقروف را هیچ خبر ندهیم ، توتونها را ازنجا جمع کنیم ، بعدازانکه آنرا خشك ومیده کردیم یکروز بیخبر دریك پیپوئی پر کرده بپانقروف پیشکش کنیم .
— بسیار خوب گفتی هاربر ، بعد ازیافت شدن توتون هیچ آرزوی پانقروف باقی نماند زه ده تون سپیله وهاربر مقدار وافری جمع کرده بغرانیتهاوز آمدند ، وبکمال دقت آنهارا پنهان کردند وتابوقت خشکشدن ومیده کردن آنهاهمیشه بپنهان کردن ، ونشان نه دادن آنرابه پانقروف کوشش ورزیدند . گویا که پانقروف مامور گریزی گرفتن توتون بوده باشد که اینها درپنهان نمودن توتونرا ازواینقدر احتیاط ودقت می کنند .
وچون پانقروف همیشه بکار کشتی سازی خود سرگرم میباشد، وتاشب نشود بغرانیتهاوز نمی آید ازاینرو مسئلهٔ پنهان کردن توتون آسان میشد .
درپنجم ماه مایس یك شکار بسیار بزرگی پیش آمد که همهٔ مهاجران برای این شکار دست بکار شدند . این شکار عبارت ازیك ماهی بزرگ « بالینه » بود که چندروز بانطرف درمیان دریابه نزدیکیهای جزیره درگردش وجولان میبود . معلوم ست که ماهیان بالینه درتمام حیوانات یکه خداوند عظیم الشان در بر وبحر خلق فرموده بزرگترین وجسیمترین آنهاست . یك ماهی بالینه بقدر چهل فیل جسامت دارد . مهاجران که بهوس شکار آن افتاده اند محض ازبرای فایده برداشتن ازروغن واستخوانهای دندان اوست که درهمه اطراف انحیوانرا ازبرای همین دو چیز فایده مند او شکار میکنند . پانقروف گفت :
— آه ، اگراین ماهی را بدست آورده میتوانستیم چه قدر نعمت بزرگی میبود ، را ستی اینستکه ازهنگام دیدن این بالینه چشمانم را آنقدر حرص شکار آن دود آلود ساخته که هیچ کار کرده نمیتوانم . زیراوقتیکه درملك خود بودم بسیاربارها به شکار بالینه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 294 of 558

موجود گشته ام . آه اگر حالا یك کشتی متین ویك زوپقین یعنی تیر بالینه شکار بدستم میبود بلامحابا در پی آن می افتادم .

ژه ده ثون — بخدا که منهم بسیار آرزوی دیدن تیر اندازی ترا داشتم . چسان باقر وف ! آیا شکار بالینه ذوق آور شکاری هست یا نی ؟

سیروس — خیلی ذوق آور وشایان تماشا ست اما تهلکه ناك هم هست . چرا که منهم یك دوبار در کشتی بالینه شکاران برای تماشا سوار شده ام . اما بسبب بی اسبابی محققست که حالا ما بشکار این بالینه کامیاب نخواهیم شد لهذا بهتر آنست که ازین شکار صرف نظر کرده بکار خود مشغول گردیم .

ژه ده ثون — من از دیدن بالینه را درین دریا ها متحیر شدم . چرا که اینها هان اکثر در بحرهای محیط شمالی وجنوبی پیدا میشود .

هاربر — نی موسیو سپیله ! دریای محیط هندی از حد افریقای جنوبی تا به جزیرهٔ زه لاند جدید خرمن بالینه شمرده میشود ، و چون ما هم درهمین خط میباشیم از بسیار ندیدن بالینه متحیر باید شویم .

پا نقروف از سبب بی اسبابی وکامیاب نشدن به شکار ماهی یك آه سردی کشیده بسر کار کشتی سازی خود بیامد . دیگر رفقانیز امروز مدد کاری پا نقروف را بکار اره وتیشه ورنده بر خود لازم شمردند . اما این یك شایان دقت وتعجب است که ماهی بالینه چند روز است که از اطراف جزیره هیچ دور نمیشود . در مابین کافهٔ جماهیر متفقه ودماغهٔ ماند پیول گاه ببالا وگاه بپایان ، وگاه آهسته وگاه خیلی بسرعت رفت و آمد دارد . گاهی به جزیره گاك سلامت بسیار نزدیك شده همهٔ وجود آن پدیدار میشد که از سیاهی رنگ و هواری سر آن معلوم میشد که از نوع بالینه های اوسترالیاست . در اثنای گردش از شکافهایی که در پیش سوراخ بینیش موجود است مانند دو فوارهٔ بسیار بلندی آب با آنکه بخار مأ در فوران میبود . اینرا آب یا بخار مأ از ینسبب گفتیم که هنوز در بنباب یك حکم قطعی از طرف حکمای طبیعت داده نشده که آیا این آبست یا بخار که از منفذهای بالینه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 295 of 558

فوران می‌یابد . اما اکثر برینست که بخار است امابعد از برامدن وتماس کردن بهوا به آب تحویل می یابد .

پیداشدن بالینه در آبهای دریای جزیره فکر مهاجران را مشغول ساخت . پانقروف درانثنای کار دفعتهً از « یاتیشهٔ » که بدست اوست گذاشته بسوی بالینه نظر میکند . ناب نیز هرگاه بالینه بخشکه نزدیك میشود کفگیر را انداخته به تماشای آن میدود ، هاربرو ژه ده‌ثون از شکار صرف نظر کرده ، ودوربین بدست گرفته متصل بطرف دریا مینگرند . علی الخصوص فکر با نقروف بدرجهٔ بابالینه مشغول گردیدکه در خواب نیز خود را بشکار کردن بالینه دیده « ژیپقین ! ژیپقین » گفته از خواب برمیجهد .

دردهم ماه مایس صبح ناب چون برای دیدن بالینه بلب پنجره آمد یك فریادی زده رفقا اطلبید . مهاجران دویدند . دیدند که ماهی بالینه سه میل دورتر از غرانیتهاوز در دماغهٔ بیصاحب بخشکه افتاده است . هانلحظه همهٔ مهاجران تبرها وتیشه وکاردها را برداشته بسوی دماغهٔ بیصاحب بتاخت شدند .

اگرچه میدانستند که هرگاه ماهی بالینه یکبار درخشکه بیفتد دوباره خود را رهائی نمیتواند داد بازهم ازشوق وهوس بسیار مهاجران میدویدند تا آنکه به نزدیك بالینه رسیدند . ناب بمجرد دیدن رم خورده فغان برآورده گفت :

— وای ! اینچه بلاجانوریست !

این تعبیر ناب بسیار صحیحست چرا که ماهی بدرازی هشتاد قدم، وبزرگی وجسامت چهل فیل یك بالینهٔ بزرگی بود . اما این جانور همچنانکه افتاده هیچ حرکت نمیکند، وبرای رهانیدن جان خود کوشش نمیورزد . مهاجران از نحالت بالینه به تعجب افتادند . وقتیکه جزر حاصل شد و تمام وجود بالینه از آب بیرون برامد سبب بحرکت بودن ماهی معلوم گردید . مگر بالینه مرده است : در گردهٔ چپ او نوك چوب ژیپقینی هویداست . ژه ده‌ثون گفت :

— گمان میبرم که درین نزدیکیها کدام کشتی شکاریان بالینه گذر کرده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 296 of 558

پانقروف — ازچه دانستید ؟

— مگر تیررا نمی بینی !

— ازین حکم نمیشود که ماهی این تیررادرین نزدیکیها خورده باشد زیرا بالینه اگر در دریای شمالی تیربخورد تابدریای جنوبی شنا وری کرده میتواند بیاید .

مهاجران به پاره پاره کردن ماهی بالینه آغاز کردند . پانقروف چون بارهاشکار بالینه را کرده در فن پاره پاره کردن بسیار ماهر است . همهٔ رفقا بانشکاردست یکی کرده همان جاهای روغندار آنرا جدا کردن گرفتند . مهندس وها ربر بکشیدن دندانهای آن مشغول شدند . تمام سه روز باشکار امتداد ورزید . دیگهای بزرگ گلی خودرا درانجا آورده بزوغن کشیدن آن آغاز کردند تنها از زبان و لب زیرین آن بقدر شصت سیر روغن حاصل آمد . ازپوست خود ماهی بمهارت ناب وپانقروف مشکهای بزرگ و مکملی دوخته بقدر یکنیم خروار روغن ماهی رادرانها پر کرده ودندانهای آنرانیز که هریك بدرازی شش قدم درعرض دهن آن موجود بود کشیده بواسطهٔ عرابهٔ خویش بغرانیتهاوز رسانیدند وباقی آنرابرای مرغان لاشه خوار گذاشتند . مهندس گفت :

— اینست برادران که بعدازین سالها برای شمع ریزی ، وغلیسرین سازی بروغن محتاج نخواهیم شد .

مشکهای روغن رادرمغارهٔ بالائی غرانیتهاوز که آنرا چوب خانه وزغال خانه قرارداده اند نگاه داشتند . مهندس ازدندانهای بالینه که درتاب وپیچ خوردن مانند پی نرم ودرطبیعت وخاصیت مثل استخوان سختست بساختن بعضی میلهائی مشغول گردید که هردوسر آنرا بسیار تیزمیکرد . رفقاحیران شدندکه آیا این میلها رامهندس چه خواهد کرد . هاربرپرسیدکه :

— موسیوسیروس ! اینهارا چه خواهیدکرد ؟

— گرگ ، وروباه حتی زاغارهارا با آن تلف وهلاك خواهیم کرد .

— آیاحالا ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 297 of 558

— نی ، وقتیکه یخ بندی شود .

— ندانستم ، چسان ؟

— بدانانم ، که چسان میشود پسر من ! اینکار اختراعکردهٔ من نیست . در طرفهای ممالك شمال بسیار مردمان اینکار را بعمل میآرند . هردونوك این میلهارا اقات کرده بهمدیگر میرسانم ، بعد ازان در آب فرو برده آنرا یخ می بندد ، و یخ همان کجی و حلقه گی آنرا حفظ مینماید . بعد ازانکه خوب یخ گردید اطراف آنرا چربی و گوشت گرفته بروی برفها میگذارم . حیوانات وحشیه آمده آنرا فرو میبرد وقتیکه در معدهٔ شان فرو رفت یخ آب گشته دفعتهً هر دو نوك آن بشدت باز میشود و معدهٔ حیوانرا دوپاره میسازد . حیوان در حال هلاك میگردد ، و به این سبب گله وباروت ما سرفه میشود .

پانفروف — بخدا این عجب شکار خوب و آسانیست !

تاب — ازدام هم آسانتراست .

پانفروف — حالا خدا زمستانرا زود بیارد .

کار کشتی سازی پانفروف نیز روز بروز رو به ترقیست پانفروف بشدت و سرعت فوق العاده کوشش میورزد اصلا ثرماندگی نشان نمیدهد . از صبح وقت که بر سر کار می آید بعد از شام بغرانیتها و زعودت میکند . در ۳۱ ماه مایس از طرف رفقای پانفروف یك دکاکان بسیار بی تکلف و سادهٔ برای کشتیبان ترتیب گردید : باینصورت که در آنروز همه رفقا در پیش دستگاه کشتی سازی گرد آمده طعام چاشت را باهم یکجا تناول کردند بعد از طعام در اثنائیکه از سفره برمیخواستند از پشت سر پانفروف ژه ده ئون بر شانه اش دست نهاده گفت :

— استا پانفروف ! برمخیز یکقدری هنوز صبر فرما . آیا بعد از طعام یکقدری میوه نمیخورید ؟

— تشکر میکنم دوست من ، بمیوه میل ندارم بگذار تا بکار مشغول شوم .

— آیا یك فنجان قهوه هم نمینوشی ؟

— نی ، آنرا هم آرزو ندارم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 298 of 558

— چون چنینست بفرمائید ، بشما یك پیپو توتون پیشکش کنم .

پانقروف رنگش زردشده ، ووجودش بلرزه آمده برپا خواست . زیرا پیپوی خوشمائیکه ژه ده ئون پیش کرده بود ، و آتشیکه هاربر بدردادن آن گرفته بود چشمان پانقروف را بدرخشیدن آورده بود . پانقروف خواست که چیزی بگوید ، ولی گفته نتوانست همان پیپورا حمله کرده بدهن خودبرد . هاربر نیز آتش را بران بگرفت ، و شش بار بلا فاصله کشیدن گرفت دود پیپو بالا برامد . درمیان دو داین سخن شنیده شد :

— صحیح توتونست ، توتون ، توتون ، هاهاها ! ! !

مهندس — بلی ، پانقروف ، هم ازجنس بسیار اعلا توتونست .

— آه یارب ، هزاران شکر دیگر هیچ کمبودی برای ما نماند .

اینرا گفته ومتصل بکشیدن پیپو مشغول گردید . بعدازمدتیکه کیف خودراحاصل کرد گفت :

— خوب ، حالا بگوئید که اینرا که یافت ، آیا تو یافتی هاربر ؟

— نی پانقروف ، من نیافتم . موسیو سپیله یافته است .

پانقروف بشدت مخبررا بسینهٔ خودکشیده ، وفشار داده گفت :

— آیا موسیو سپیله یافته ، موسیو سپیله ؟

ژه ده ئون بزور نفس خود راکشیده گفت :

— اوف ! پانقروف خفکم کردی . قسم بزرگ تشکر خود را به هاربر اداکن که نبات را اوشناخت ، باز بموسیو سیروس که نبات را به توتون تحویل نمود بعدازان به ناب که آنرا ازتوپنهان ساخت .

— دوستان من ! بمن عنایت بزرگی کردید . بهمهٔ تان تشکرها میکنم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 299 of 558

باب یازدهم

فهرست

رسیدن موسم زمستان — پشم — ماشین — فکر بانقروف —
دندانهای بالینه — مرغ آلباتروس بچه کاری آید — توپ
وزوپ — طوفان — خردشدن — گشت وگذار
درجبه زار — تنهاماندن سیروس سمیت —
تفتیش چاه غرانیتها وز.

درماه حزیران علامات زمستان درجزیرهٔ لینقولن هویدا گردید . درنصف کرهٔ جنوبی که ماه حزیران باشد . درنصف کرهٔ شمالی ماه کانون اول میباشد . مهاجران اول کاری که لازم دانستند ساختن لباسهای گرم بود .

گوسفندهائیکه در آغل بودند پشمهای بسیار خوب وکار آمدنی دارند . کار موقوف برساختن قماشست ازانها . سیروس سمیت چون آلات وماشینهائیکه پشمها را ببرند ، و بباقد ندارد لهذا مجبوراست که پشمها رادرزیر تضییق وفشار آورده قماش عبابعمل آرد .

مهندس بمعاونت رفیقان خویش بکارعباسازی آغاز کردند . با نقروف با مجبوریه کارکشتی سازی را ترك نمود در اول امر پشمهای گوسفندان را بریدند . مقدار وافری پشم حاصل آمد . بعدازان پشمها رادر آب گذاشته بهفتاد درجهٔ حرارت جوشانیدند . بیست وچهارساعت درهمین درجهٔ حرارت نهادند . بعدازان در آب سودا یعنی اشقار آنراخوب شستند ، وبه آفتاب آنرا انداخته خوب خشك کردند ، حالا کار ماند برساختن اسبابیکه پشمها رابه آن تضییق وفشار داده بحالت قماش عبادرآرند . مهندس سیروس سمیت درینکار بازمددرسانی نمود . ازقوت جریان آب چنانچه ماشین صعودونزولرا ساخته بود این بار برای سفت ساختن وبهم مزج کردن پشم ماشین تضییق یعنی فشار دادنرا بعمل آورد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

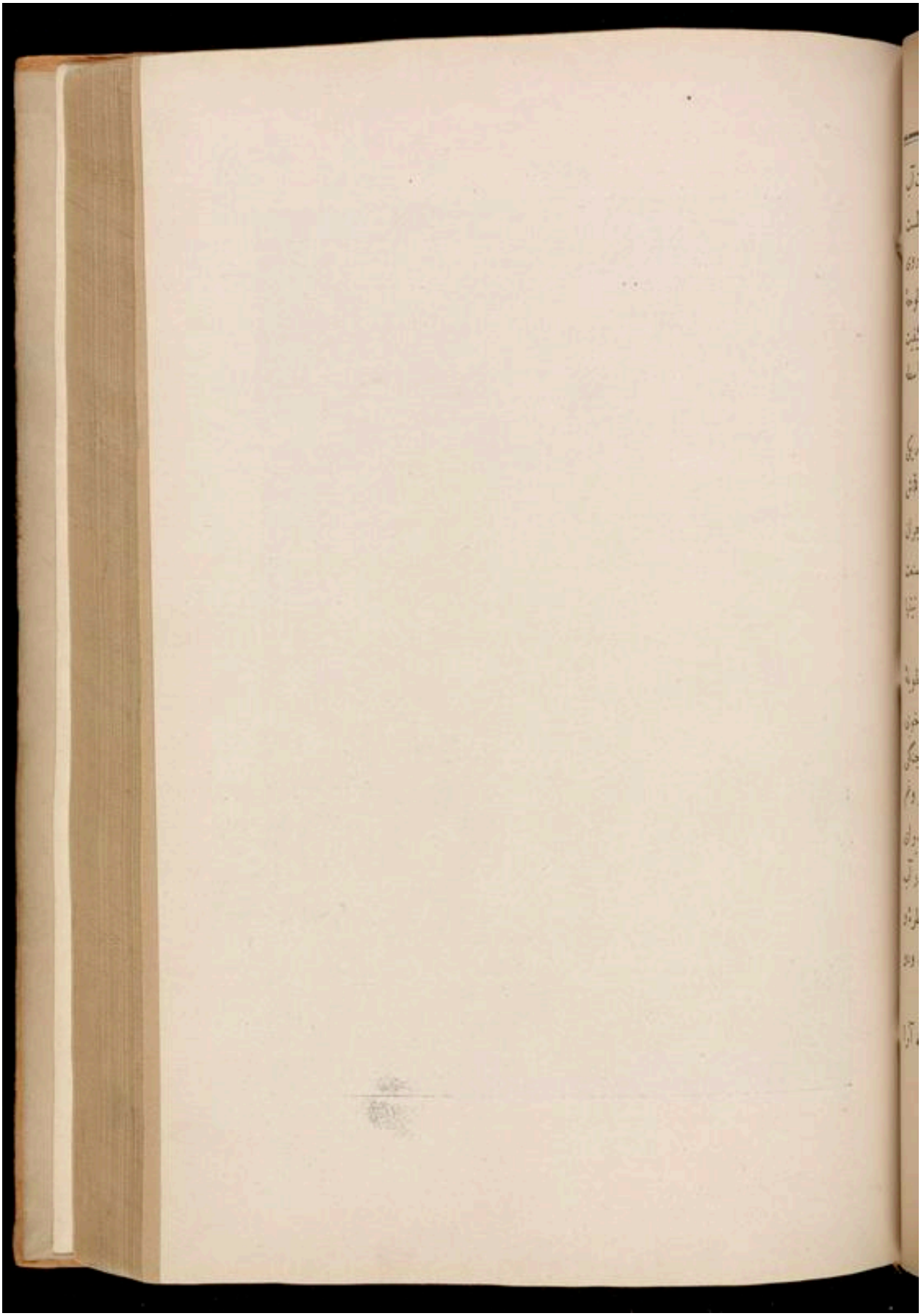

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 301 of 558

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 302 of 558

این اسبا بیکه مهندس آنرا بساخت عبارت ازیك میل محوریست که بقوت آب آبشار تالاب غرانت دور میکند، این میل محوری بیك میل دندانه دار دیگر مربوطست که آن دندانه هایك لوحهٔ بزرگ چوبی را که روی زیرش خیلی صاف وهموار وروی بالای آن بیك تخته سنگ سنگینی گرفته شده بالا برآورده بصورت لایقطع برلوحهٔ چوبی هموار دیگری که پشم بران گذاشته شده بشدت فرومی آورد. وبدین کیفیت پشم همیشه درزیر فشار وکوفتن مانده میده وباهم مزج وچسپیده میشودکه باینواسطه قماش عبای نمدی بسیارصاف ولی یکقدری غلیظ بعمل می آید.

مهاجران مدت بیست روزکامل را بساختن ماشین وقماش صرف کرده برای هریکی ازخودشان بقدریك یك دست دربشمی زمستانی قماش حاصل کردند. اگرچه این قماش دراوروپا وامریکا هیچ قیمت والتفاتی ندارد امادر جزیرهٔ لینقولن برای اینگونه مهاجران بیچارهٔ برهنه درموسم زمستان خیلی گرانبها ومقبولست. اینستکه باینصورت یك صنعت دیگر نیز درصنایع جزیرهٔ لینقولن ضم وعلاوه گردید. چندروز دیگر نیز درغرانبتا وز درامده بدوختن وبریدن لباسهای خود مشغول شدند.

برف اول زمستان جزیرهٔ لینقولن باریدن گرفت. آغل گوسفندان، وطویلهٔ گوره خران، ومرغانچهٔ مرغانرا مهاجران پیش ازباریدن برف به بسیار دقت وخوبی پوشانیده ومحافظه کرده بودند علفها وسبزه های بسیاری نیزبادانه های مختلفهٔ نباتات جنگی ذخیره کرده بودند. در بیست وچارساعت یکبار بنوبت یکی ازمهاجران رفته تیمار وغم آب ودانهٔ آنهارا میخوردند. گرگ دامها، وتلکهانیزساختند. ترتیب مهندس که برای دندانهای بالینه تصور کرده بودنیزاجرا گردید. دندانهای مذکوررا حلقه کرده درآب گذاشتند تا آنکه یخ بست. بعدازان پیه وگوشت بران گرفته بیرون جزیره منظرهٔ وسیعه بر روی برفها گذاشتند وبه اینواسطه بقدر دوازده روباه، وهشت گراز، ودو پلنگ را برروی برفها مرده وهلاك یافتند.

درروز ۳۰ ماه حزیران یکی ازمرغان بسیار بزرگ جثهٔ تیز بال دور پرواز که آنرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 303 of 558

« آلباتروس » مینامند در روی هوا دیده شد . هاربرهمان تفنگ خود را برداشته مرغ هوا را نشان گرفت که برپای مرغ مذکور رسیده برزمین افتاد . هاربردویده مرغ آلباتروس را زنده گرفت . بالهای این مرغ از ده قدم زیاده تر بزرگ بود که بواسطهٔ قوت وبزرگی این بالها از روی بحرهای محیط در گذشته مسافات بسیار عظیمه را طی میتوانند کرد . هاربر مرغ مذکوره را که بسیار کم مجروح شده بود زخم آنرا شسته وتیمار کرده القیام پذیر نمود . وخواست که آنرا با خود آموخته کرده نگهدارد . ولی زه ده ثون گفت :

— نی هاربر ، این عجب فرصتی بدست آمده بلکه بقوت این مرغ بقطعات مسکونه یك خبری ازخود فرستاده بتوانیم .

زه ده ثون حالا یك مقالهٔ مخصوصهٔ مجملی از کیفیت احوال خود ها بنام جریدهٔ نیورك هرالدنوشت ، و آن کاغذ را درمیان یك کاغذ دیگری که در انهم استرحامنامهٔ بامضمون : که هرکس این کاغذ را بیابد به جریدهٔ نیورك هرالد برساند نوشته شده بود بود به بچانید . وهمهٔ آنرا دریك موجامه بچانیده بگردن مرغ ربط نمود . مرغرا تزویل کرده بهوا کردند . مهاجران بکمال حسرت از پی مرغ نظر کرده تا از چشم شان پنهان گردید . هرگاه این مقاله به اداره خانهٔ جریدهٔ نیورك هرالد برسد چقدر شرف وسعادت بزرگی خواهد بود وهم برای رهائی دادن مهاجرانرا از یجزیرهٔ تك وتنها البته کوشش خواهد نمود چونکه طول وعرض جزیره رانشانداده بانقروف پرسیدکه :

— آیامرغ نامه برمابرکدام راه وکدام استقامت میرود ؟

هاربر — براستقامت راه زه لاند جدید .

بانقروف — خداسلامت دهد .

درموسم زمستان بازدرغرائیتها وزکارها . و صنعتها گرمی وپیشرفت گرفت . مهاجران بکار خیاطی مشغول گشتند پنبه وپارهٔ البسه های قدیمی ، وبریدن و دوختن کلاهای نوخود رابکمال شوق وذوق اجرامینمودند . علی الخصوص برای دوختن و

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 304 of 558

ساختن باد با نهای کشتی شب و روز کوشش میورزیدند .

در ماه تموز سرد یها بسیار شدت نمود . سیروس سمیت یك اوجاغ دیگری بین دو میان دالان غرا نیتها ز ساخت . مهاجران همیشه او قات خود را در پیش بخاریهای دالان غرا نیتها و زیمکا له ها و صحبتهای شیرین شیرین میگذرانند . گاه گاهی بمطالعهٔ کتاب ، و گاهی بحکایات و خاطره های وطن ، و گاهی بمباحثات علمی و فنی امرار اوقات مینمایند . درمیان این دالان سنگ سماق که بشمعهای متعدد روشن ، و به بخاریهای مکمل گرم گشته طعامهای گوناگون خودرا خورده ، و شراب و چای و قهوهٔ اختراعکرده گی خود شارا نوشیده ، و پیپوهای توتون خوش دود خود را کشیده ، و لباسهای گرم پشمی خود ساخته گی خود شارا پوشیده ، از پشت آئینه های پنجرهٔ قصر سماق خود گردله های بارید ن برف ، و شد تهای وزیدن باد را بکمال بیقیدی و بی پروائی تماشا میکردند . یك روزی ژه ده ثون سپیله بسیروس گفت که :

— موسیو سیروس ، اینحرکات جسیمهٔ تجاریه و صناعیه که در وقت حاضر در قطعات متمدنه حکمفرما میباشد آیا یکروزی دوچار تعطیل و انقطاع نخواهد شد ؟

— چرا دوچار تعطیل شود ، و بچه سبب منقطع گردد ؟

— بسبب تمام شدن معدنهای زغال سنگ که قیمتدار ترین جملهٔ معادن شمرده میشود .

پانقروف — اوه ! موسیو سپیله ، اینچه سخنست که شما میگوئید ! اول زغال سنگ چرا تمام شود ، و گیرم که تمام شود آیا الماس مگر از جنس زغال سنگ نیست ؟ بعد از تمام یافتن زغال الماس میسوزانند .

رفقا بر ینسخن پانقروف خندهٔ بسیاری کرده ، مهندس گفت که :

— نی دوست من ! چنین نیست ، معدنهای زغال بسیار بزرگ و توانگر است بدین زود یها تمام نمیشود .

ژه ده ثون — یعنی چقدر مدت دیگر دوام خواهد ورزید ؟

مهندس — تا سه صد سال دیگر هنوز خوب خواهد چلید .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 305 of 558

پانفروف — برای ما خوب ، اما برای نواسهٔ نواسه های ما بسیار زحمت و مشقت خواهد شد ، چرا که اگر یکبار این معدن سیه روی پر نور از عالم مدنیت و داع نماید عالم را یك ظلمت ، وعطالت کلی فرا خواهد گرفت .

ژوده ثون — البته ، البته ! ماشین ها ، کارخانه ها ، شمند وفرها ، واپورها ، رو شنبهای شهرها همه گی از عالم برطرف خواهد شد .

هاربر — چه مدهش حال !

مهندس — بلکه یك واسطهٔ دیگری برای سوزانیدن خواهند یافت .

هاربر — آیا بجای زغال چه چیز قایم خواهد شد ؟

مهندس — آب .

پانفروف — ماشا ، الله مهندس افندی ! دگر چیزی نیافتند مگر آب ! هه هه هه !! هاها !! بگوئید که آب را با آب گرم کرده بخار حاصل میکنند ! اح اح اح !! قح قح قح !!!

آب — بسیار خنده مکن پانفروف ، مبادا که دلت را درد بگیرد !

مهندس — هرقدر که خنده میکنی بکن پانفروف ! من باز میگویم که آب بجای زغال سنگ قایم خواهد شد وهم آب دریا های محیط مانند معدنهای زغال سنگ بیم تباهی هم ندارد ، ولی چنان گمان نشود که همان آب بحر را از دریا برداشته ویك کبریتی زده در دهند ، نی چنین نیست ، بلکه بواسطهٔ الکتریك آب را تحلیل کرده جوهر های ولدالماء و مولدالحموضهٔ آنرا میسوزانند که قوت حرارت این دو جوهر بار بار از حرارت آتش سنگ زغال بیشتر و قویتر است ، بعد از تمام یافتن سنگ زغال واپورها و شمند و فرها ، وماشینها بجای سنگ زغال در آتشخانه های خود آب برخواهند کرد ، و آن آب را قوت الکتریك حل نموده جوهر های آنرا خواهند سوخت لهذا آبهای بحر محیط زغال استقبالست !

پانفروف — خیلی افسوس میکنیم که ایکاش این حال را من میدیدم .

آب — چون چنینست بسیار وقت از خواب بیدار شدهٔ پانفروف .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 306 of 558

این است که مهاجران در دالان گرم روشن قصر غرانیتهاوز بانگونه کلاه‌ها و صحبتها بسر میآوردند که درین اثنا باز توپ بقرار عادتی که دارد در اطراف چاه آخر غرانیتهاوز به ولوله و عوعوه آغاز نهاد، و در چار طرف چاه مذکور بشدت گردیدن گرفت، و دستهای خود را در زیر تختهٔ روی چاه فرو برده بالا کردن میخواست. پانقروف گفت:

— آیا این سگ درین چاه چه حس میکند؟

هاربر — ژوپ را به بینید، او نیز با توپ همداستان گردیده در اطراف چاه گردش و خرنش دارد؟

بحقیقت که این هر دو حیوان در اطراف چاه به اندیشه و تلاش گردش میکردند. ژه ده ثون گفت:

— این چاه بسبیکه با دریا اتصال دارد بهمه حال از جانوران بحری گاه‌گاهی درین چاه آمده نفس میگیرد.

پانقروف — ایمسئله بجز همین تأویل دگر چیزی قبول نمیکند. توپ! توپ! ساکت شو، ژوپ تو هم برو بجایت آرام بنشین!

حیوانات مذکور خاموش شدند. ژوپ به کوتهٔ خود در آمد. توپ اگرچه از عوعوهٔ شدیدی که داشت ساکت شد ولی از غرزدن فارغ نشد. اگرچه از ایمسئله دیگر بحثی وسخنی رانده نشد اما ذهن وفکر مهندس را خیلی مشغول ساخت.

در آخرهای ماه تموز بارانهای شدیدی باریدن گرفت. سردی‌ها نیز شدت پیدا کرده، اما امسال مانند پارسال زمستان سردی نداشت. درجهٔ حرارت در زیر صفر از سیزده نگذشت. ولی آنقدر طوفانهای بادهای شدیدی بعمل آمد که دهشت بخش دلها گردید. بحر آنقدر موجهای بلند و بزرگی پیدا کرد که به بیان نمی گنجد. شمینه ها و جزیرهٔ سلامت در زیر موجها پنهان گردید. مهاجران از پشت آئینه های پنجره ها به کمال استراحت شدت و طلاطم بحر را تماشا کردند. بحر از صد قدم بیشتر موجهای بلندی حمل میکرد که ساحل دیگر از پایان غرانیتهاوز را نیز در زیر کفهای سفید موجها پنهان می

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 307 of 558

ساخت . حتی بعضی موجها بشدت تمام بساحل برخورده جبه های آن تا به نصف دیوار غرانیتها وزمیرید ، حتی قطرات آب تا بشیشه های پنجره هامیرسید .

این طوفان بقدر سه چهار روز متصلاً دوام ورزیده مهاجران بالمجبوریه درین مدت پایان شده نتوانستند . در دوم ماه آغستوس طوفان کسب آرامی نمود . مهاجران بجا بکی برای خبرگیری مرغانچه ها ، وکبوتر خانه ها ، و آغل گوسفندها ، وطویلهٔ گوره خرهای خود بشتافتند . اگرچه آغل وطویله را چیزی آسیبی نرسیده بود ولی مرغانچه ها وکبوتر خانه هارا خسارت بسیاری رسیده بود . ترمیمات لازمی آنهارا کرده ، وغم دانه ، وتیمار آب وعلف حیوانات خود راخورده واپس آمدند .

در سوم ماه آغستوس مهاجران کمر همت رابرای یك شکار گاه بزرگی چست بستند . وبطرف جبه زار تا دورن رفتن را قرار دادند . بغیر از مهندس که یك بهانهٔ پیش گرفته نرفت دیگر همه رفقا حتی توپ وژوب نیز هسپار عزیمت گردیدند . مهندس میخواست که تصوری که از بسیار وقتها آنرا اجرا کردن آرزو داشت اجرا نماید لهذا تنها ماند .

تصور مهندس آنست که در چاه غرانیتهاوز درآمده کشف نماید که آیا در پنجاه چه چیزاست که توپ همیشه در اطراف آن ولوله . واظهار تلاش واندیشه نشان میدهد ؟ علی الخصوص که ژوب نیز با توپ در یك باب اشتراك ورزیده . آیا از پنجاه بغیر از دریا بدیگر طرف جزیره راهی ورابطهٔ خواهد بود ؟ اینست که مهندس اینچیزهارا بخود معلوم کردن میخواهد .

مهندس زینهٔ ریسمانی را که پیش از ماشین صعود ونزول بدروازهٔ غرانیتهاوز آویزان بود برداشته بکنار چاه آمد . بیکدست خود طپانچهٔ شش لولهٔ که از صندوق یافته گی خودشان برآمده بود گرفته ، وبکمر خود یك قبهٔ آویخته ، وبدست دیگر شمعدانی گرفته یکطرف زینهٔ ریسمانی را بکنار چاه بیك چیز محکمی بدرستی ربط نموده آهسته آهسته از پایه های زینه فرو آمدن گرفت . دیوارهای اطراف چاه بطرز مخروطی الشکل منتظمی وپایان دوام مینمود ، ودر هر جاسنگهای برآمدهٔ قدمه مانندی در دیوارها

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 308 of 558

بدیدار بود که فرو آمدن ویابرامدن بران آسان مینمود. مهندس چون این رادید بدقت بهرطرف نظر کرد. هیچ اثر قدمی که نوباشد یا کهنه نیافت. بپایان فرامدن دوام ورزید، وهرطرف رابدقت میدید. هیچیك چیزشبهه ناکی بنظرش برنمیخورد. تاآنکه رفته رفته به آب رسیداطراف رابکمال دقت معاینه نمود. هیچیك سوراخی یا منفذی که ازسطح آب بخارج راه داشته باشد معلوم نکردید آب هم آب بحربودکه بسیار آرام وصاف وهموار مینمود. مهندس بانوك کاردهرطرف دیوارهای چاه رازدن گرفت دیدکه این چاه ازیکپارچه سنگ سماقی سخت مانند ریخته گی وبرمه شدهگی مینماید. مهندس دانست که این چاه بغیراز بحربدیگرهیچ طرفی راه ورابطهٔ ندارد، واگرکسی ازراه انجاه بیایدوبالابرامدن خواهد مطلق که ازراه بحرواززیر آب بایدبیاید که اینهم برای هیچ کسی ممکن نمیشود. مگرحیوانات بحری حالا آنکه بجزانسان دیگرهیچ حیوان بحربرسنگهای برامدهٔ قدمه مانند چاه بالابرامده نمیتواند. وچون هیچ انسانی که درزیربحرزیست کند هم متصورنیست ازاثرومسئله ولوله کردن توپ، وتلاش نمودن ژوب درپیش مهندس مجهول بماند. اینهم حل نشد که آیا آخراین چاه درزیرآب تابکجا امتدادیافته است؟

سیروس معاینهٔ دقیقانهٔ خودرا اجرانموده ازچاه برامد، زینه رانیزبرداشته بجایش نهاد، سرچاه راباتخته پس پوشانیده درحالتیکه بسیارمتفکروراندیشه ناك بودبه دالان آمده درپیش بخاری برسرکرسی خود بنشست. وباخودگفت که:

— اگرچه من چیزی ندیدم امامطلق حکم میکنم که درین چاه یك اسرارعجیبی هست!

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 309 of 558

باب دوازدهم

فهرست

دیرکها وبادبانها — هجوم روباه ها — زخمدارشدن ژوب — مداوات کردن ژوب — جورشدن ژوب — کامل شدن کشتی — کامیابی پانقروف — بوناد وانتور — اول تجربهٔ کشتی بطرف جنوب — پیداشدن یك شیشه در بحر

بوقت شام شکاریان از شکارگاه عودت کردند . هرکس بقدر قوت خود شکار برداشته بودند . حتی توپ وژوب نیز بشکار بار شده بودند . بقدر کفاف چهل روزهٔ مهاجران شکار حاصل شده بود . ناب گفت :

— افندی من ! کار بر من بسیار شد . اینها را باید پاك کنم نمك بزنم ، جابجا کنم ، لهذا یك مدد کاری لازم دارم آیا تو با من مدد کاری میکنی پانقروف ؟

پانقروف — نی ناب ، من بکار بادبان ودگل کشتی مشغول میشوم .

ناب — آیا شما با من کار میکنید موسیو هاربر ؟

هاربر — نی نمیشود ، من فردا به آغل میروم .

ناب — چون چنینست شما البته با من معاونت خواهید فرمود موسیو سپیلیه !

ژه ده ثون — بسیار خوب ناب من با تو کار میکنم بشرطیکه اگر به اسرار آشپزیت آگاه گشتم رشك نبری .

بنابرین ژه ده ثون وناب در مطبخ بکار آشپزی مشغول شدند . همهٔ مرغان شکار وبالاوستره وتمکزده نگاه داشتند ، وبعضی از انها را برای تازه خوری در جاهای مناسب بپاویختند . در ظرف اینهفته پانقروف بمعاونت هاربر بادبانهای کشتی را تمام نمود . دگلهای کشتی نیز در هفته گذشته ساخته شده بود . ریسمانهای بالونرا باز کرده بدگلها وبادبانها بسته کردند . لنگر آهنین بالونرا نیز بابعضی اصلاحات به کشتی خود آویختند چرخهای ریسمانها ، ولنگر کشیدنرا نیز مهندس بیك اصول وصنعت خوبی ساخته در جاهای

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 310 of 558

لازمی کشتی نصب نمودند او تاقهای زیرین کشتی بقدر گنجایش رفقا بعضی اسباب لازمی آراسته و مکمل گردید . یك مخزن کوچکی برای گذاشتن پیمانهای آب وخورا که چند روزه رانیز درطرف بینی کشتی حاضر و آماده ساختند . پانقروف علاوه برهمه کارها یك بیرقی نیز بعلامت نشان دولت امریکا ساخته ، و برنگهای نباتی جزیره آنهارا رنگ سرخ و بنفش که رنگ بیرق دولت امریکاست رنگداده بردیرك بزرگ کشتی بالوبخت. در بیرق جماهیر متفقهٔ امریکا نشان سی و هفت ستاره موجود است که هریك ستاره علامت یك حکومتی از حکومتهای متفقه میباشد . پانقروف بر بیرق کشتی خود یك ستاره دیگر که علامت جزیره لینقولن است نیز زیاده و علاوه کرده ستاره ها را به سی و هشت عدد ابلاغ نمود .

سردیهای زمستان رو به کمی نهاد مهاجران برای بعضی کارها ، وعملهای نو حاضر و آماده گشته بودند که درین اثنا جزیره تیهٔ منظرهٔ وسیعه دوچار هجوم یغما و غارت گردید: کیفیت اینکه در شب یازدهم ماه آغستوس در حالتیکه مهاجران بکمال راحت و آسایش بخواب شرین بودند دو ساعت بعد از نیم شب دفعتهً بولولهٔ شدیدهٔ توپ از خواب برجهیدند . اما توپ این بار بر کنار چاه درون غرانیتها و زولوله ندارد بلکه درپش دروازهٔ بزرگ روی خود را بطرف بیرون گرفته بشدت ولوله و فغان میکند ، و بدرجهٔ تلاش وهیجان میتمایاندکه میخواهدخود را به بیرون بیندازد . توپ نیز با توپ به تلاش و خرخرده ساز و هم آواز است . اول پانقروف از خواب برخواسته گفت:

— توپ ، چه خبراست ، چه دیدی ؟

سگ بولوله وفغان افزونی نمود . سیروس سمیت پرسیدکه :

— چه شده خواهدبود ؟

همهٔ مهاجران به تلاش وهیجان افتاده به پیش دروازهٔ غرانیتها وزدویدند . بسبب تاریکی درپایان بجز سفیدی برفها هیچ چیزی دیده نشد اما صداهای عجیب بعضی حیوانات بگوش شان از طرف نهر مرسی رسید که از ین صداها چنان معلوم میشد

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 311 of 558

که یك گلهٔ بزرگی از کدام حیوانانی بر منظرهٔ وسیعه هجوم آورده باشند . پانقروف پرسید که :

— آیا این صدای چه خواهد بود ؟

ناب — یا صداهای گرگ ، یا ژاغار ، یا بوزینه خواهد بود .

ژه ده ثون — وای ! اگر بر جزیرهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه برایند ؟

هاربر — حال مرغانچه ها ، و کشتزارها چه خواهد شد ؟

پانقروف — خراب . اما ندانستم که آیا این ملعونها از کدام راه داخل جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه شده باشند ؟

مهندس — مطلق کدام پل را بسته گذاشته خواهید بود !

ژه ده — براستی که این قباحت بر منست . زیرا پل طرف ساحل را من فراموش کردم که باز کنم .

پانقروف — بسیار خوب کاری کرده اید آفرین !

مهندس — هرچه که شدنی بود شد حالا چارهٔ دفع آنرا باید اندیشید .

مهاجران هما نلحظه اسلحهٔ خود را گرفته از غرائیتها وز فرو آمدند . زیرا غفلت و درنگ بکار نیست . پیش از انکه چیزهائی را که به اینقدر زحمت ، و کوشش بسر رسانیده اند خراب و تلف گردد یك علاجی باید کرد .

صداهای حیوانات رفته رفته شدت و نزدیکی میگرفت . مهاجران از صداهای حیوانات مذکور شناختند که اینها کولپونام روباه های بزرگ جثهٔ میباشند که یکدوبار گله های آنهارا در انطرف نهر مرسی دیده بودند . سیروس سمیت گفت :

— برادران ! این نوع حیوانات هرگاه بسیار باشند ، وهم گرسنه شوند هجوم شان تهلکه ناکست باید که برجانهای خودتان هوش کنید چرا که از صداهای شان هم گرسنگی وهم بسیاری شان معلوم میشود .

اما رفقا بلاتردد و بی پروا بر گلهٔ کولپوها هجوم بردند و یکچند دست تفنگ انداخته راه کشادند . سیروس سمیت وهاربر و ناب وژه ده ثون و پانقروف در مقابل هجوم گلهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 312 of 558

ټوپ — ژوپ

(c) ketabton.com: The Digital Library

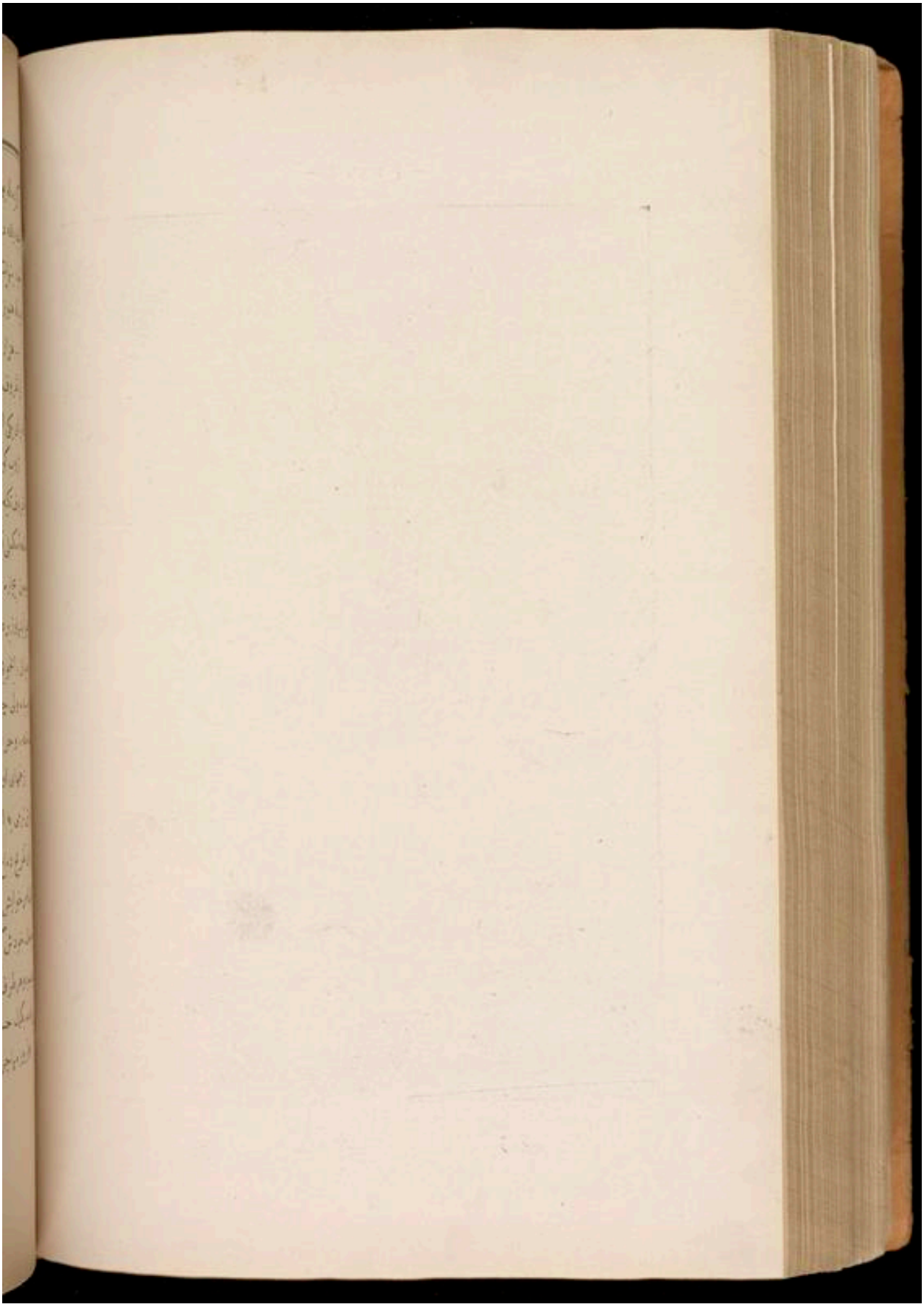

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 314 of 558

بزرگ کولپوها که بقدر دوصد دانه تخمین میشدند یك یك جائی مناسبی برای خود شان گرفته ، وتوپ وزوب نیزبمقام پیش جنگهادرپیش روافتاده راه مرور کولپوهارا سدنمودند .

شب بسیار تاریك وهوا ابر بود . مهاجران به تفنگ اندازی آغاز کردند . صف اول روباه ها چون هدف تیرتفنگهای مهاجران میگردید ازپی آن دیگرصف هجوم میآوردند . بعد ازتفنگ جنگی مهاجران باکولپوها به تیروقه بجنگ کردن مجبور شدند چراکه کولپوهاهجوم خود رابیشتروشدیدترکردند . ده یازده کولپوبریك آن هجوم میبردند ولی مهاجران بعدازکمی مجروح شدن آنهاراسلاحی کرده برخاك هلاك می انداختند . توپ دهن فراخ خود رابازکرده بهرحمله یکی ازکولپوهارا هلاك میگردانید . زوب باچوب کلفت زخ دارخویش سرکولپوهارا میدید میساخت . بوزینه بسبب که در تاریکی قوهٔ نظرش بخوبی کارمیکند درهرجائیکه جنگ و هجوم کولپوها بیشتربود خود رامیرسانید . یکبار دیدندکه زوب راچند عددکولپوهاازهرطرف بچانیده ولی اوبه بسیاردلاوری باسوطهٔ دهشتناك خود باآنها بجنگ وجدال پایداری میکندمحاربه بقدردوساعت دوام ورزید . آخرالامربه کامیابی وغلبه مهاجران خاتمه یافت . کولپوهاازراهیکه آمده بودندبگریختن آغاز نهادند . تاب هان لحظه دویدن رانداشتند .

بعدازکمی روشنی صبح جهانرا روشن ساخت .

مهاجران بقدرپنجاه لاشهٔ روباه رابرخاك هلاك خفته یافتند . با فروف درین اثنافریاد براوردکه :

— زوب . زوب کجاست ؟

مگرزوب بیچاره غائب شده بود . مهاجران به تلاش افتاده بجستجوی زوب افتادند . بعدازپالیدن بسیاربوزینهٔ دلاوررادرمیان لاشه های روباه هایافتندکه هنوز سوطهٔ خود راکه ازمیان پاره شده بود دردست داشت . درچاراطراف اولاشه های کولپوهادیده میشدکه بعضی سرش وبعضی کمرش شکسته افتاده بودند . پس ازوم

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 315 of 558

گردیدکه بوزینهٔ بیچاره بسبب شکستن چوبش بخوبی مدافعه نتوانسته لهذا کولیها برو غلبه یافته درسینهٔ بیچاره زخمهای بسیارمدهشی زده اند . ناب ازدیدن اینحالت رفیق خود بنهایت درجه اندوهناك گردیده سر بوزینه را برداشته برسینهٔ خود بنهاد ، چون دیدکه هنوز نفس داردفریاد براورده گفت :

— هزاران شکر . هنوززنده است ، زنده .

پانفروف — برای زنده گی اوکوشش و خدمت میکنیم . چنان پرستاری کنیم که برای یکی ازخود مایان میکنیم .

ژوب گویا اینسخن پانفروف رادانست که درمقام تشکرسرخودرابرداشته برسینهٔ پانفروف تکیه داد پانفروف ، ودیگر رفقانیزمجروح شده اند ولی جراحتهای آنها بسبب اسلحهٔ مکملی که داشتند نسبت به جراحت ژوب هیچ نیست . جراحتهای مهلك را بمون بیچاره برداشته است . ناب وپانفروف بوزینهٔ وفادفنیه رابریك زنبیلی انداخته بفرانیتهاوزبردند . ازدهن حیوان بیچاره نفس بسیارخفیفی میبراید . رفقازخمهای حیوان راخوبی دقت ومعاینه کردند . اگرچه بجگرو دیگراعضای داخلیش ضرری نرسیده ولی چون خون بسیاری ضایع کرده است وجود بیچاره راخیلی بتاب و توان ساخته ، وحرارت تب بسیارشدیدی بروجودش مستولی گردیده است .

زخمهای اورا باآب خوب شستند ، وبکمال دقت واعتنابخوبی تربندکردند ، وبر فرش نرمی به احتیاط تمام بخوابانیدند . هیچ طعام ندادند . بعضی دواهای نباتی که برای تفریح دماغ وحرکت خون نافع بود نوشانیدند . ژوب بخوابرفت اگرچه در اولامرخوابش منتظم نبودولی رفته رفته کسب استراحت مینمود . ژوبرا بهمینصورت بحال خودش گذاشتند . توپ صداقت توپ هرلحظه دراطراف فراش ژوب گردش مینمودوهرطرف خوابگاه اورابوکشیده دستهای رفیق خودرا که اززیرلحاف بیرون برامده بکمال حسرت ومحبت میلیسید .

همانروزمهاجران پوستهای روباهها برای پوستین وکلاه بیرون کشیده لاشه های شانرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 316 of 558

درجنگل فاروست درمیان گودالها انداخته باخاك پوشانیدند . ازین شبخون گولیوها که موجب خسارت بزرگی برای کشتزارها و مرغانچه های تیهٔ منظرهٔ وسیعه میشد مهاجران عبرت گرفته بعدازین قرار دادند که تاهمهٔ پلها را برندارند هیچگاه بغرانیتها وز برنیایند .

ژوب که دراول امر حال مرضش خیلی موجب اندیشهٔ مهاجران گردیده بود آهسته آهسته برمرض غلبه نمود . تبش کمتر گردید ، زخمهایش نیزکمترکی روبه التیام نهاد . ژه ده ثون که یکقدری بطبابت آشنائی داشت ازرهائی یافتن ژوب ازتهلکه امید وارگشت . در ۱٦ ماه آعستوس ژوب به طعام خوردن ابتدا نموده . ناب نیز برای رفیق صادق خویش طعامهای چرب وشیرینی حاضر میکرد . ژوب یك قصوری که داردپر خواری وشکمپروری اوست . گاه گاهی که ژه ده ثون سپیله ازپرخواری ژوب به ناب شکایت میکرد ناب بجواب میگفت که :

— بوزینهٔ بیچاره بجزخوردن دگرهیچ ساعت تیری ندارد ، چرااورا ازین ساعت تیری محروم نمائیم . ژوب بعدازانکه ده روز کامل برفرش بیماری افتاده بود برپاخواست مانند هربیماری که ازبیماری نومیخیزد او نیزاشتهااش بازشد . زخمهایش نیزسراسر التیام پذیر گردید . ژه ده ثون چون میدانست که حیوانات بواسطهٔ خوراك بقوت می آیند ازانرو هرچه که خواهش میداشت به بوزینه میدادند . ناب چون اشتهای باز ژوب رامیدید طعامهای گوناگون رادرپیشش خرمن کرده میگفت :

— بخورای صادق وفاشعار بخور ! تودرراه خدمت ماخون خود رارختی ، وظیفهٔ ماحالا اینست که آن خون راپس بجای بیاریم .

دربیست وپنجم ماه آغستوس ناب دیگر رفقا را فریاد کرده بقهقههٔ بسیار بلند ژوب را نشان داده گفت :

— به بینید ، ببینید !

رفقادیدند که ژوب بریك چوکی درپیش پنجرهٔ غرانیتهاوزتکیه زده نشسته وماننده

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 317 of 558

عملی های پخته پیپوی پانقروف را بدهن گرفته دودهای توتون را بهوا میکرد. پانقروف گفت:

— این چه؟ واه واه ژوب! پیپوی مرا گرفته میکشی! بسیار خوب بکش من این پیپو را بتو بخشیدم، من دیگر پیپو دارم.

ژوب هر نفسی که از توتون میکشید، ودود آنرا از دهن میبراورد در رو وچشمهایش خیلی آثار فرحت وسرور پدیدار میگردید. سیروس از فحال میمون تعجب نکرد چرا که بسیار میمونهای خانه پروری رادیده بود که مبتلای توتون کشی شده بودند.

سر از امروز پیپوی کهنهٔ پانقروف برای ژوب مخصوص گردیده باخریطهٔ توتون بدیوار اوتاق او آویختند. پیپو را خودش پر میکند، آتش را خودش بران گرفته در میدهد، عملی شدن بوزینه به توتون موجب زیادتی محبت پانقروف، وبوزینه گردید.

درماه ایلول زمستان سراسر برطرف گردید. باز بکارها آغاز نمودند. کارهای کشتی به بسیار سرعت پیش میرفت. تا آنکه در هفتهٔ اول ماه تشرین اول جملهٔ لوازمات کشتی از بادبان تا دکل، ولنگر وبیرق، وذخیره وغیرهم بادوپر بسیار بزرگ جملهٔ کامل وحاضر گردید. مهاجران خواستند که برای دانستن وامتحان کردن کشتی که آیا در آب مقاومت میتواند یانی در اطراف جزیره یك دور وسیاحتی اجرا کنند. لهذا در دهم تشرین اول کشتی را در دریا فرو آوردند. کار فرو آوردن را نیز به بسیار آسانی اجرا کردند چونکه کشتی را برسر غلطکها نشانده تا برسر ریگهای کنار ساحل در وقت جزر آورده بر سر ریگها گذاشتند. وقتیکه مد حاصل شد آب در یادر زیر کشتی درامده کشتی را بالا برداشت. مهاجران علی الخصوص پانقروف چون شناوری کشتی را بر روی آب بکمال مقاومت و عظمت بدیدند خیلی مسرور وممنون شدند. پانقروف هم مسرور وهم مغرور مینمود. زیرا هم کشتی را ساخته وهم حالا قپتان کشتی میشود.

حالا کار ماند بر نام گذاشتن کشتی. بعد از مذاکره ومشاورهٔ بسیار به اتفاق آرا چنان قرارداده شد که تخلص پانقروف که «بونادوانتور» است بر کشتی نهاده شود لهذا نام کشتی را «بونادوانتور» نهادند. بونادوانتور چنانچه بر روی آب بخوبی شناوری میکند شکل

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 318 of 558

وهیئت آن نیز خیلی خوشنما معلوم میشود . تجربه را همانروز قراردادند . هواخیلی خوش ، دریانیز بسیار آرام بود . بادچون بطرف جنوبی دروزیدن بود سیر وسیاحت بطرف جنوبی آسان مینمود . پانقروف گفت :

— سوارشویم ، سوارشویم !

اما مهاجران پیش از اینکه سوارشویم طعام صبح راتناول کرده، وبرای احتیاط چیزی خوردنی برداشته درحالتیکه ژوب وتوپ هم بودند پیش اززوال به یکنیم ساعت درکشتی نشستند . پانقروف بکمال سرور وغرور زمام قپتانی کشتی را بدست گرفت . ناب وهاربر خدمت نفری خلاصی کشتی را درعهده گرفتند . لنگر برداشته بادبانهارا گشاده براه افتادند . بیرق جزیرهٔ لینقولن برفرق دیرك بوناد وانتور بموجزنی آغاز نهاد . کشتی دراول حرکت خوبر فتاری وتیزروی ، وقوت ومقاومت خودرادرآب نشانداد . دماغهٔ سیصاحب ، ودماغهٔ نجه را بهبسیار زودی وحسن صورت گردش نمودند . کشتی نشینان بونادوانتور خیلی ممنون ومسرور بودند چونکه دانستندکه این کشتی بسیار بکارشان خواهد آمد . علی الخصوص درین هوای لطیف این سیاحت خیلی تنزه شیرینی شد .

پانقروف بعداز لیمان بالون کشتی خودرا از ساحل بقدر سه چهار میل دوردرمیان قعر دریا براند . هیئت عمومیهٔ جزیرهٔ لینقولن در نظر مهاجران جلوه گر گردید . منظرهٔ کوه فرانقلن ، وجنگل فاروست ، وتالاب غرانت ، وجبه زارتادورن بسیارخوش نما لوحه ها تشکیل میدهد . هار برگفت :

— سبحان الله ! چقدر خوشنماجزیره ایست !

پانقروف — حقیقتاً که جزیرهٔ مابسیارمزین ولطیفست . اینجارا قدروالدهٔ من حومهٔ بیچارهٔ خوددوست میدارم چراکه ماراعریان وبرهنه چنانچه نوبدنیا آمده بانیم در آغوش شفقت خودگرفت ، ببینیدکه حالاچه کمکی داریم !

ناب — هیچ کمبودی نداریم قپتان هیچ !

ژه ده ئون به دیرك کشتی تکیه زده به تصویر گرفتن جزیره مشغول بوده سیروس

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 319 of 558

سمیت بکمال سکوت و تحیر بسوی شکل و هیئت جزیره نظر دوخته بود. پانفروف پرسید که:

— خوب موسیو سیروس! بفرمائید که بونادوانتورا چسان دیدید؟

— حالا خیلی خوب دیده میشود.

— من چنان امیدوارم که بیك سفر دور و درازی نیز کشتی ما تحمل بتواند. مثلا تاجزیرهٔ تابور بخوبی رفت و آمد باین کشتی ممکن مینماید.

پانفروف اینرا گفته کشتی را باز بطرف ساحل نزدیك کردن خواست و روی توجه بوناد وانتورا بطرف حوضهٔ بالون گردانید. زیرا حوضهٔ مذکور را برای ایستگاه دائمی بونادوانتورا پانفروف قرارگاه انتخاب کرده لهذا راه درامدن و برامدن حوضهٔ مذکور انخوبی دانستن میخواهد زیرا در مدخل حوضهٔ مذکور خرسنگها و ریگزارها بسیار است که از آنرو تهلکهٔ خوردن کشتی بسنگ و یا نشستن آن در ریگ همیشه در پیش روست.

بساحل نیم میل مسافه باقی مانده بود. هاربر که در پیش بینی کشتی ایستاده بود دفعتاً فریاد برآورده گفت:

— ایستاده کن، پانفروف، که یك چیزی یافتم!

— چرا؟ مگر سنگ منگی در پیش است؟

— نی، تو بایست. یکقدری بدست راست بگردان هاربر اینرا گفته برکنار کشتی بروخوابید، ودست خود را بطرف آب دراز کرد درحالتیکه بدستش یك شیشهٔ بود برباخواست و گفت:

— یك شیشه یافتم. اما خالیست.

سرشیشه با کاك محکم بود. سیروس سمیت بی آنکه چیزی بگوید شیشه را ازدست هاربر گرفت. کاك آنرا با پیچ تاب چاقوی هزار پیشهٔ که درجیب داشت باز نمود. ازدرون شیشه کاغذی برآورد که بران کاغذ اینعبارت نوشته شده بود:

(قضا زده .... درجزیرهٔ تابور . طول)
(غربی ۱۵۵ عرض جنوبی ۳۷ درجه ۱۱)
[دقیقه . دریابید، مدد رسانید فقط ٭]

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 320 of 558

باب سیزدهم

فهرست

قرارداد رفتن بجزیرهٔ تابور — تخمینات — حاضری — نفر رفقای سفر — شب اول — شب دوم — جزیرهٔ تابور — پالیدن در ساحل — پالیدن در جنگل — هیچ کسی نیست — حیوانات و نباتات — یك کلبهٔ خالی .

سیروس سمیت چون مضمون کاغذ درون شیشه را با واز بلند بخواند با فروق فریاد بر آورده گفت :

— واه واه ! در جزیرهٔ تابور که یکصد و پنجاه میل از مادور است از ابنای جنس ما قضازدهٔ موجود باشد و ما بمعاونت و مددکاری او نشتابیم ! اینچه بی مروتی خواهد بود !

آه ، موسیو سیروس ! البته که برای این سیاحت ممانعت نخواهید نمود !

— نی پانقروف ! هیچ ممانعت نمیکنم . بلکه هر قدر که ممکن باشد چابکتر بروید .

— فردا .

— بسیار خوب ، فردا .

مهندس کاغذ مذکور را بعد از انکه یکچند دقیقه تدقیق و تأمل نمود گفت :

— دوستان من ! از ینکاغذ چنان معلوم میشود که قضازدهٔ که اینرا نوشته بفنون بحریه خیلی آشنا معلوم میشود . چرا که طول و عرض جزیرهٔ خود را به بسیار دقت وخوبی نشان داده است . و چون بزبان انکلیزی نوشته چنان معلوم میشود که یا انکلیز است یا امریکائی .

ژه ده ئون — صحیح فرمودید . منهم میگویم که این آدم خیلی طالعمند است . زیرا اولا پانقروف بفکر کشتی ساختن افتادن و ثانیا امروز گردش مادر نجا دلیل واضحی برخوش بختی اوست . اگر یك روز پس تر می آمدیم مطلق که شیشه بسنگها خورده پارچه میشد و ما هم رد و پی اورا نمی یافتیم .

هاربر — بحقیقت که این هم از حسن اتفاقات عجیبی شمرده میشود که هنوز شیشه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 321 of 558

بساحل نرسیده بوناد وانتور از نجا بگذرد !

مهندس ساکت شده بگرداب تفکر فرورفت در اثنای این مکالمه پانقروف روی کشتی را از طرف حوضهٔ بالون گردانیده بسوی ساحل غرانیتهاوز سرراست کرده بود ، و تمام بادبانها را کشاده کشتی را سرعت داده بود . هرکس بفکر قضازدهٔ جزیرهٔ تابور افتاده بود ، چونکه اینمسئله نیز برای مهاجران از حادثه های بزرگی شمرده میشود . بعد از یقدر مدت مدید خط و کتابت یکی از ابنای جنس خود را ببیند ، واو هم محتاج مدد کاری و معاونت باشد ، و در حالتیکه خودشان هم قضازده و فلاکت رسیده باشند بمعاونت و مدد او در خود قوت و استعداد مشاهده کنند حقیقتاً از مسائل عجیب و غریبی شمرده میشود .

بوناد وانتور از وقت زوال چهار ساعت بعد در پیشگاه نهر مرسی وا صلشده لنگر اقامت انداخت مهاجران از کشتی برامده بغرانیتهاوز آمدند . آنشبرا بمذاکره و مشاورهٔ سفر جزیرهٔ تابور بسر آوردند وچنان قرار یافت که پانقروف و هاربر که هردو بفن ملاحی آشنا و توانا میباشند بجزیرهٔ تابور رهسپار عزیمت شوند . فردا یعنی در ۱۱ ماه تشرین اول هرگاه براه افتند با این باد موافق ۱۵۰ میل مسافه را در چهل و هشت ساعت قطع میکنند ، در جزیرهٔ تابور هرگاه یك روز بماند و بازعودت کنند در ۱۷ تشرین اول واپس بجزیرهٔ لینقولن می آیند . هوا هم خیلی خوش بود ، میزان الهوا همیشه بالا میرفت ، در باد هیچ علایم شدت معلوم نبود . والحاصل هرچیز به مطلوب موافق بود .

در اول امر اگرچه مهندس وژه ده ثون و ناب در غرانیتهاوز ماندنی مقرر شده بودند ، ولی ژه ده ثون بسبب که مخبر جزیرهٔ نیورک هرالد میباشد از چنین سیاحت پس ما ند برای او خیلی عیبی بزرگی شمرده میشود . لهذا ژه ده ثون گفت ،

– هرگاه مرا درین سیاحت شریك نکنید خود را در دریا انداخته بشنا وری خواهم رفت ، چراکه در خصوص اگر به جزیرهٔ خویش معلومات ندهم نقصان کلی خواهد بود .

وقت شام در بوناد وانتور خوردنی ، واسلحه وجبه خانه وقطب نما و دیگر لوازمات را چیجا کردند . آن شب را بصحبتها ، وحسرتهای جدائی فردا بسر آورده علی الصباح

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 322 of 558

درمیان پنج رفیق مصافحه ها و معانقه ها وقوع یافته ازهمدیگر بسیار دلسوزانه یك وداعی بعمل آورده سه نفر رفیق درکشتی نشسته باد بانکشای عزیمت گردیدند . بوناد وانتور بقدر یك ربع میل دور شده بودکه از پشتهٔ منظرهٔ وسیعه مهندس وناب بادسها لنها بطرف ژه ده ثون ویا نقروف وهار برسلام میدادند وکشتی نشینان نیز مقابله میکردند . ژه ده ثون فریاد براورده گفت :

— ای عزیزان ! این نخستین بار جدائی نیست که بعد ازپانزده ماه درمابین ماوشما بوقوع آمده .

آنروز تمام روز تابشام بونادوانتور ازجهت جنوبی جزیرهٔ لینقولن دیده میشده . ازکشتی جزیره مانند یك سبدسبزی درمیان دریامعلوم میگردید هرچه که دورتر میشدند وضعیت جزیره چنان هیئتی میگرفت که نظر هیچ کشتی رابطرف خود جلب نمیکرده ورفته رفته جزیره سراسر درپس پردهٔ افق مستور وپنهان گردید .

بوناد وانتور براه خود بخوبی دوام مینمود ، بموجب امنیت تمام سینه میداد ، باد با نهارا همه گی کشاده اند . رفتار بونادوانتور خیلی بسرعتست . بموجب رهنمائی قطب نما کشتی همیشه بریك استقامت یعنی یکسر بطرف جنوب غربی راه میزد . گاهی هاربر وگاهی پانقروف زمام سکان کشتی رابدست گرفته کشتیرا میراندند . گاه گاهی ژه ده ثون نیز درکشتیرانی مدد میرسانید . بعدازشام کرهٔ قمر که بحالت بدر تام میباشدطلوع نموده ژه ده ثون درشب بخواب رفته پانقروف وهاربرهریك دودوساعت بنوبت زمام سکانرا گرفته کشتی رانی میکردند . پانقروف ازکشتی راندن هاربرخاطرجمع بود کشتی بقدر یکسر موازراهی که لازم است تخالف نمیکند .

شب گذشت ، روز دیگر نیز بی عارضه مرور نموده ، چون همیشه براستقامت جنوب غربی رهسپار عزیمت میباشند امیداست که بعد ازکمی بجزیرهٔ تابور برسند .

این دریائی که بوناد وانتور دران سیروسفر دارد سراسر خالیست ، بجز بعضی مرغان بزرگ بالی که دردامنهٔ افق دیده میشوند دیگر هیچ اثری ازجانداری معلوم نمیشود هاربرگفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 323 of 558

— امادر موسم کشتیهای شکاریان ماهی بالینه درین جهتهای بحر محیط باید که موجود میبود ، آیا چرا اینطرفها بدینصورت خالیست ؟

پانقروف — وای ! بخیال شما که در نجاها هیچ کشتی و انسانی موجود نیست ؟

ژه ده ئون — البته نیست ، ما که نمی بینیم !

پانقروف — جانمن ! مگر بونادوانتورا کشتی و مارا انسان نمیشمارید ؟ مگر بخیال شما که کشتی ما پوست نارنج و ماهم سه تا مگسی هستیم که بران نشسته ایم ؟

ازین لطیفهٔ پانقروف رفقاهمه بخنده افتادند . نظر بحساب پانقروف ازوقت حرکت بونادوانتوراز جزیرهٔ لینقولن یکصدو بیست میل مسافه را قطع نموده ، وچون اینقدر مسافه رابه سی وشش ساعت طی کردند بدینحساب درهر ساعت سه میل وربع راه رفته است . لهذا فردا صبح وقت بجزیرهٔ تابور رسیدن را امید وارند .

امشب کشتی نشینان ما هیچ خواب نکردند . درجهٔ هیجان و اضطراب شان خیلی افزونست . چرا که امکان دارد که دربنسیاحت شان بسیار غلطیها و خطاهایش آید ! آیا جزیره تابور به ایشان نزدیکست ؟ درجزیرهٔ تابور آیا آن قضا زده موجود خواهد بود ؟ آیا این قضازده کیست وچگونه آدمست ؟ آیابه آوردن این آدم راحت و آسایش جزیرهٔ لینقولن مختل خواهد شد ؟ اینست که بسبب فکر واندیشهٔ این تصورات ، وخیالات هرسه رفیق تابصبح چشم بهم نزدند . چشم همهٔ شان بسوی افق معطوف مانده بوده بعدازانکه شمس خاوری طلوع نمود پانقروف دفعتهً فریادبراورده گفت :

— خاکی ! خاك !

پانقروف چون خیلی دوربین وتیز نظر بود دربنباب خطا نکرده بوده بحقیقت که بقدربانزده میل دورتر جزیرهٔ تابور پدیدار گردید . سرکشتیرا قپتان بطرف میان جزیره متوجه گردانید . آفتاب هرچه که بلند تر میشد ، وکشتی نزدیکتر تپه ها ودرختهای جزیره نیززیاده تر معلوم میشد . هاربرگفت :

— ازظاهرحال این جزیره چنان معلوم میشود که ازجزیرهٔ لینقولن بی اهمیت تر

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 324 of 558

وخالیتر باشد .

رفته رفته هیئت عمومیه جزیرهٔ تابور در پیش نظر دقت رفقا جلوه گر میگردید، در ختمانیکه مشاهده میشود از جنس درختان جزیرهٔ لینقولن است اما شایان ملاحظه اینست که از هیچ یك طرف جزیره هیچ دودی برنمیخواست که آثار بودن انسان را نشان بدهد . حالا نکه کاغذیکه از میان شیشه برآمده موجود بودن قضازده را در جزیره براستی ودرستی نشانداده است . پس میباید که آن قضازده شب وروز به انتظار باشد و آتش بزرگی افروخته داشته باشد .

پانقروف هرچه که بجزیره نزدیکتر میشد کشتیرا آرام ترمیکرد تا مبادا بسنگی بخورد یادرزمینی بنشیند . هاربرز مام سکانرا بدست گرفته در دنبال کشتی نشسته و پانقروف ریسمان بادبانرا بدست گرفته در بینی کشتی ایستاده است . تمام وقت ظهر بود که طرف سر کشتی به خشکه برخورد . هاندم پانقروف ریسمان بادبانرا هم کشیده بادبانرا فرو آورد . هاربرز نیز بجایکی لنگر انداخته بنادوانتورا ایستاده کردند . بادبانها را پیچانیده وکشتی را باریسمان بخشکه ربط داده هرسه رفیق بخشکه برآمدند .

هیچ شبهه نیست که این جزیرهٔ تابور باشد . چرا که نوترین خریطه ها یعنی نقشه های روی زمین درین دریاها بجز تابور نام جزیره دیگر هیچ نام جزیرهٔ را نمینویسد طول وعرض جزیره نیز بهمین جا موافقست . بعداز محکم کردن کشتی مسلح شده بر تپهٔ که در پیش روی شان بود بالا برآمدند بلندی این تپه بقدر سه صد متر می آمد ژه ده ثون گفت :

— از سر این تپه هر طرف جزیره بخوبی معلوم میشود چرا که بلندترین جاهای جزیره همین تپه میباشد ما باید که بر سر این تپه برآئیم وهر طرفرا نظر انداخته جستجوی خود را از انقرار بعمل آریم .

— یعنی مانند موسیو سیروس که بر کوه فرانقلن برآمد ما هم برین تپه میرآئیم .

— البته ، ازین بهتر اصولی نیست !

سه رفیق اینچنین گفتگو کرده بدامنهٔ تپه بالا شده میروند که زمین همه یك چراگاه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 325 of 558

متصل بود . کبوتر های صحرائی و دیگر گونه مرغان جنگلی از پیش پای شان پرواز کرده میگریختند . از پشت بعضی بوته ها مانند خرگوش و روباه و دیگر حیوانات فرار میکردند . اما هیچ اثر قدم انسان دیده نمیشد . تا آنکه بر سر تپه رسیدند و بهر طرف نظر انداختند . دیدند که این جزیره بقدر شش میل بزرگی دارد ، و بیضی الشکل یك جزیره ئیست که درامده گی و برامده گیهای سواحل هم ندارد . زمین این جزیره مانند جزیرهٔ لینقولن که یکطرفش ریگزار و یا سنگلاخ و غیر منبت باشد ، و یك سمتش جنگل و آب و سبزه زار باشد نیست بلکه همه اطرافش سبز و خرم است . اگرچه دوسه تپه های پست سبز و خرمی دارد ولی کوه بلند سنگستانی در ان دیده نمیشود . از دامنهٔ همین تپه که پران ایستاده اند یك جوی آب کوچکی بسوی غربی جزیره در جریان میباشد که در آخر ساحل سمت غربی بدریا میریزد . هاربر گفت :

— این جزیره بنظر ما خیلی کوچك و محدود بر میخورد .

بانفروف — هم غیر مسکون دیده میشود .

هاربر — راستست ، هیچ یك آثار و علامتی که بر بودن انسان دلالت کند دیده نمیشود .

ژه ده ثون — فرو آئیم ، همهٔ جزیره را گردش کرده بیائیم .

همه رفیق از تپه فرو آمده قرار دادند که اول ساحل جزیره را از یکسر تا دیگر سر دور و گردش کرده باز بداخل جزیره در ایند . لهذا در پیش کشتئی خود آمده خورا که و گه و باروت بقدر کفاف برداشته بسمت ساحل جنوبی بر فتار آغاز نهادند . ساحل دریا چون همه گی ریگزار است سیر و سیاحت آسان مینماید . در هر هر جا مرغها از پیش روی شان بهوا میشد . ماهیان فوق از سر سنگها خودرا بدریا می انداختند . ژه ده ثون گفت :

— از وضع و حرکت این حیوانات چنان معلوم میشود که مانند حیوانات جزیرهٔ لینقولن انسانرا اول بار نمی بینند بلکه انسانرا پیش ازین ندیده و ترس خورده اند .

بعد از یکساعت به نقطهٔ منتهای جنوبی واصل شدند از انجا بطرف شمال بر گشتند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

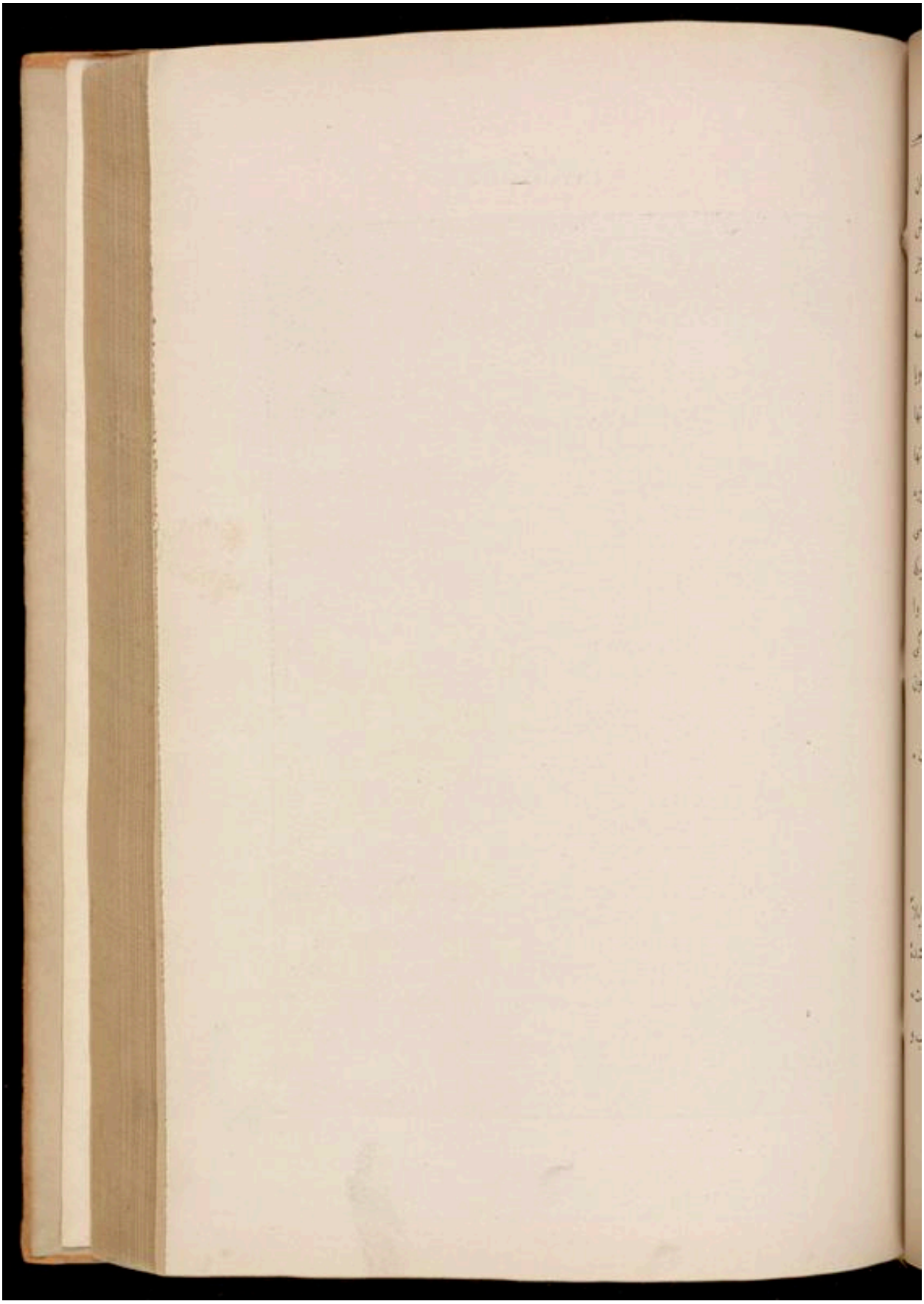

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 327 of 558

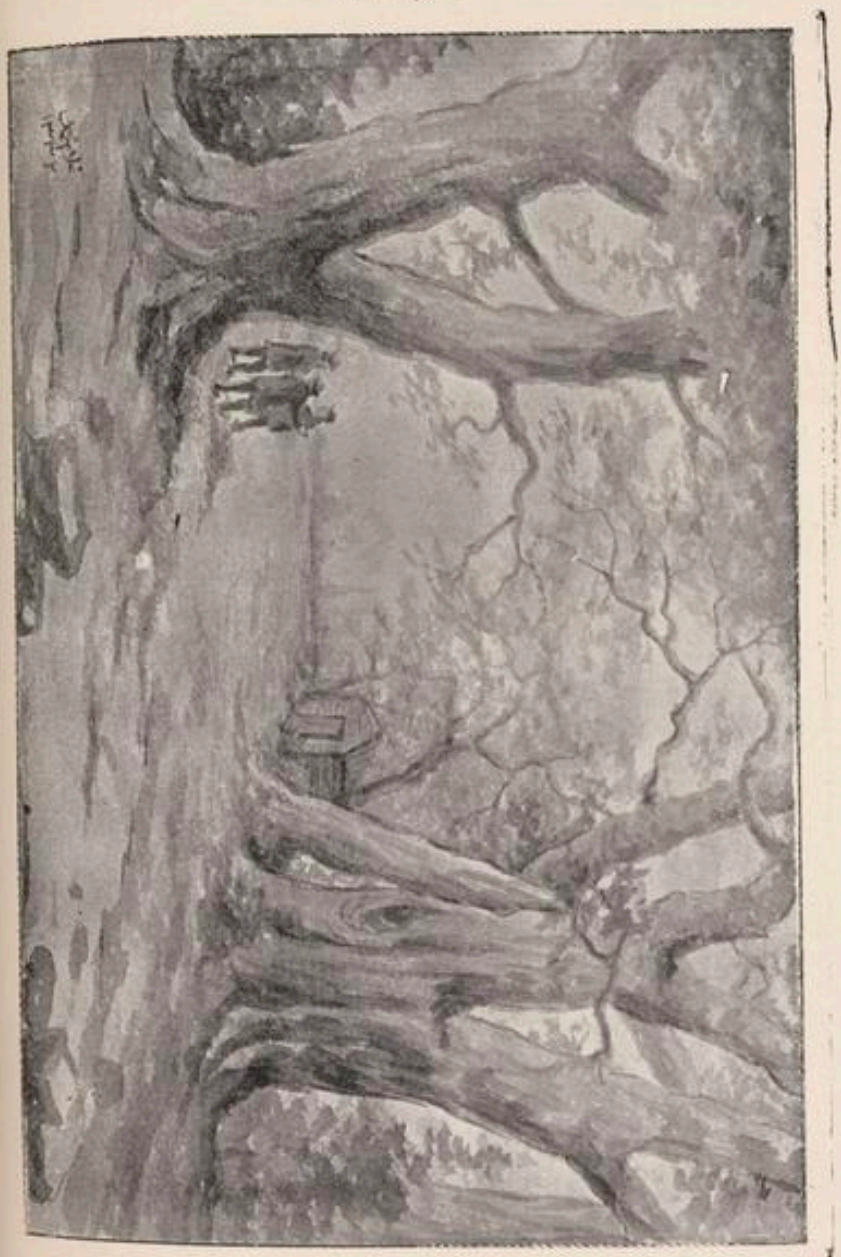

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 328 of 558

اینطرف ساحل نیز ریگزار ودر بعضی جاها سنگستانست . در هیچطرف اثر قدم انسان دیده نشد . درظرف چهارساعت هرچار طرف جزیره را گردش نموده باز به پیش کشتی خود رسیدند . درانجا طعام خورده ویکقدری استراحت کرده درداخل جزیره سیر وگردش را قرار دادند . وازطرف شرق بسوی غرب بجزیره داخل شدند . در پیش راه شان حیواناتیکه میآمد بچلدی وچابکی فرار میکردند . ازان جمله بیك دسته بز وگوسفندی نیز برخوردند که این بزها وگوسفندها از جنس بز وگوسفندان اروپا تربیه کرده شده معلوم میشد نه از جنس صحرائی وجنگلی که ازین یك معلوم شد که اینها از اروپا درینجا آورده شده است . قرار دادند که در وقت برگشتن یك دو جفت ازینها را به لینقولن باخود ببرند . دردرون جزیره از بسیار علامات معلوم گردید که درینجزیره بسیار وقت انسان موجود بوده است . زیرا بعضی راههای کوچك کوچکی ، وبعضی درختهای باتبر بریده شدهٔ پدیدار میگردید . ولیکن چنان معلوم میشد که آن مردمانیکه درینجا آمده اند یا از بسیار سالها وفات یافته محو شده اند یا آنکه پیش از بسیار زمانها باز پس عودت کرده اند . چونکه راه ها راسبزه ها وعلفها پوشانیده ، وجاهای تبوزده گی نیز خیلی کهنه وقدیم بوده سراز نونشانه وعلامهٔ تبر وتیشه ، معلوم نمیشود . ژه دفون گفت که :

— چنان معلوم میشود که درینجزیره انسان آمده وبسیار وقت درینجا مانده است . آیا اینها که بوده ؟ وچند نفر بوده ؟ وحالا چند نفر از آنها باقی مانده ؟

هاربر — درکاغذیکه از میان شیشه یافته ایم تنها از یکنفر قضازده بحث میراند .

یانقروف — اگر هنوز درجزیره باشد مطلق که اورا خواهیم یافت .

— سه رفیق برهر وی دوام ورزیده تا آنکه بکنار جوئی که درمیان بیشه مایلاً جریان داشت برسیدند . درینجاها کثرت حیوانات اهلیه و زمینهای کردیست شدهٔ کشتکاری شدهٔ متروك مانده اثبات میکرد که انسان درینجاها یکوقتی موجود بوده است . علی الخصوص نباتاتی که کشت شده اکثرمانند سیب زمینی ، وباقلی ، وکرم ، وترب و

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 329 of 558

امثال آنها بود که بخوبی واضح میساخت که انسان اوروپائی آنرا کاشته است هاربراز دیدن این سبزه‌کار یها بسیار ممنون ومسرور گردید . پانفروف میگفت :

— اوه اوه ! برای تاب کار آشپزی بسیار شد جانمن ! اگر قضازده رانیاییم هم حالا سیاحت خود رابیهوده نمیشماریم ، چرا که نباتات بسیار نافعی بچنگ آمد .

زه ده ئون — من چون بحال این نبا تات نظر میکنم چنان حکم میکنم که جزیره ازبسیاروقت خالی وغیرمسکون مانده است زیراحالت این نبا تات رفته رفته حال خود روئی وبیابانی گشتن را کسب نموده .

هاربر — راستست ! اگرازانها تنهایك آدم باقی میبود ، این سبزیهای خوردنی خود راچنین متروك نمیگذاشت .

پانفروف — بلی ، آن قضازده مطلق که جزیره راترك کرده رفته است .

— هیچ شبهه نیست . که بفریادقضازده یا کشتی ویاوا پوری آمده اورا وارهانیده است .

— پس معلوم میشود که شیشهٔ یافته کی ما از بسیارزمانها بر روی دریا شنا وری کرده تا به جزیرهٔ ما واصل شده است .

— درین هیچ شکی نیست . لکن حالاوقت شام نزدیك شد . بیائید که به کشتی خود عودت کرده شب رابگذرانیم صبح باز به بالیدن وجستجو آغاز میکنیم .

برهمین فکر ونیت قرارداده میخواستند که برگردند که هاربردرمیان درختان یك کلبهٔ رانشان داده گفت :

— ببینید ، درمیان آندرختان یك خانه گك کوچکی معلوم میشود .

چون دقت کردند دیدند که براستی یك کلبهٔ اقامتگاه کوچکی ازچوب وتخته درمیان درختان بنایافته است . رفقا بسوی اقامتگاه مذکور روانه شدند . دروازهٔ کلبهٔ مذکور راتمیزیافته پانفروف بیحا باآنراتیله داده باز کرد . رفقا داخل اقامتگاه گردیدند . ! اقامتگاه راخالی وبی انسان یافتند ! ....

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 330 of 558

باب چاردهم

فهرست

اسبابها — شب گذرانیدن — یکچند حرف — دوام برپالیدن —
نباتات وحیوانات — دوچارشدن هاربربه تهلکهٔ بزرگ —
شب گذرانیدن برگشتن — هوای دمه آلود — گمکردن
راه دردریا — به امداد رسیدن یك ضیا.

پانقروف، ژه ده ثون، هاربردر اقامتگاه مذکور در تاریکی متحیرانه ایستاده ماندند. پانقروف بصدای بلندفریاد براورده گفت :

— اووو صاحب خانه ! ...

کسی جواب نداد ! پانقروف از کبریتهای ساخته گی مهندس که باخود آورده بود درداده شمع پارهٔ که باخودداشت دربداده. بواسطهٔ این روشنی درون اقامتگاه مذکور روشن گردید . دریك طرف اوتاق مذکوریك اوجاغی بودکه چوبهای خشك برای دردادن دران چیده شده بود . دریکسویك فراش خوابگاهی بهن شده بودکه رنگ لحاف و تهالین آن سراسر پریده وزردشده بود. و آنقدر خاك وگرد وتار عنکبوت بران جمع آمده بودکه بیکنظر دانسته میشد که ازبسیاروقتها بآن دست نخورده. دریك کنار یك دیگ زنگ زدهٔ مسی ، ویك چای جوش چپه شده درمیان خاکها افتاده بود . دریکطرف یك دولابی که دران بعضی لباسهائی کوپه زدهٔ کشتیبانی دیده میشد. دریکجا یك میزچوبی کلفتی که برسر آن یك پتنوس معدنی ، ویك تورات فرسوده شده و یك دوپیاله وبشقابی موجود بود . دریك گوشه یك یك بیل وکلنگ وتبری استاده بود. برسررف دوعدد تفنگ شکار که یکی شکسته ویکی درست بودبادوعدد پیپهای کوچکی که درمیان یکی باروت ودریکی گله بود ، ویك خریطهٔ که سنگ چاقماقی بسیاردران بود پدیدارمیشد که ازخاك وغباروتارهای عنکبوتی که بران هادیده میشد بخوبی آشکاربود که ازسالهادست به آن نخورده است . ژه ده ثون گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 331 of 558

— معلوم است که این اقامتگاه از سالهای بسیاری متروك مانده است .

— بلی از بسیار وقتها .

— موسیو پیله! هرگاه امشب را در این اقامتگاه بسر آریم چیزی ضرری نخواهد داشت .

— بسیار خوب میشود ، اگر صاحب خانه هم بیاید مهمانهای خود را دیده ممنون خواهد شد .

— اما من میگویم که صاحب خانه هیچ نخواهد آمد .

— یعنی شما حکم میکنید که قضا زده از جزیره رفته باشد ؟

— نی چنین حکم نمیتوانم . زیرا اگر میرفت بهمه حال این اسبابها را با خود بتمامها میبرد . چرا که در پیش قضا زده گان اسبابهای زمان فلاکت شان بسیار عزیز شمرده میشود .

— اگر نرفته باشد هم مرده خواهد بود . زیرا اگر زنده و در جزیره میبود خانهٔ اقامتگاه خود را بدینحال متروکیت نمیگذاشت .

— گیرم که مرده باشد . خود را خود دفن کرده نمیتواند البته جسد فرسودهٔ او در یکطرفی پیدا خواهد شد !

در اقامتگاه مذکور شب بسر آوردن را قرار دادند چوبهای خشك بسیاری که در بیرون کابه در یکطرفی از اطراف خانه جمع آمده بود آورده در اوجاغ انداختند و آتش فراوانی افروختند ، و دروازه را بسته بنشستند . اضطراب و هیجان شان بسیار بود هوش و گوش شان همه بر در مانده بود . این اقامتگاهی که از هر چیز آن متروك بودن آن ظاهر و آشکار است در بن اثنا هرگاه دروازهٔ آن باز شده ویك آدمی داخل شود چه قدر موجب حیرت و تعجب هر سه رفیق خواهد شد .

حالا آنکه نه دروازه باز شد و نه کسی داخل گردید . سبحان الله ! این شب چه قدر دراز گردید جملهٔ شان منتظر صبحست که کی صبح بدمد تا در جستجوی صاحب خانه بیفتند . بغیر از هاربرکه بسبب جوانی و صباوت یکدو ساعتی بخواب رفت زده ئون و با فروف اصلا چشم فرو نه بست .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 332 of 558

صبح شد سه رفیق بمعاینه کردن مد قفانهٔ اقامتگاه پرداختند . اقامتگاه بردامنهٔ یك تپه گك کوچکی بنا یافته، اطراف آنرا پنج عدد درخت بسیار بزرگ مستکی احاطه کرده است . پیش روی اقامتگاه باتیروبیل خوب صاف وهموار شده است . و یك سرکی از پیش اقامتگاه تابکنار جوی کشیده شده که دوطرفهٔ آن بایك کنارهٔ چوبی گرفته شده. ازمعاینهٔ دیوارهای تخته‌ئی اقامتگاه اینهم معلوم شد که این تخته ها ازماقی کشتی شکستهٔ ساخته شده است . مطلق که کدام کشتی در اینساحل افتاده وشکسته است. بغیراز یکچند نفری دیگر همهٔ کشتی نشینان غرق شده اند. آن چند نفرباقی مانده ازباقی ماندهٔ کشتی این اقامتگاه رابعمل آورده اند . اینمسئله به این ثابت گردید که ژه ده ثون بریکی از تخته های اقامتگاه اسم « برتانیا » راخواندکه بعضی حرفهای آن پاك شده بود، واین تختهٔ که این لفظ بران نوشته شده ازتخته های دنبالهٔ کشتیست که همیشه نامهای هرکشتی دراینجا نوشته میشود . پانقروف گفت :

— ازین نام جنسیت و ملیت کشتی نشینان معلوم نمیشود چراکه به این نام بسیار کشتیها موجود است .

— بلی ، اینسخن همچنینست ! برماپالیدن جزیره استهرگاه ازطایفهٔ کشتی برتانیا کسی رایافتیم البته ملیت ، وقومیت اوراهم خواهیم دانست . اما پیش از آغازکردن به پالیدن یکبار رفته بوناذوانتوررا به بینیم چراکه دلم بسیار پریشانست .

— راست گفتی پانقروف ! برویم .

هرسه رفیق بطرف کشتی خود متوجه شدند . بعدازبیست دقیقه راه رفتن بساحل رسیده کشتی خود رابسته وبحال خودیافتند . پانقروف ازدیدن کشتی خودرا صحیح و سالم یك (اوه) دور و درازی کشیده اظهارمسروریت نمود . البته باید مسرورشود چونکه این کشتی رابانقروف مانند اولاد خودعزیزمیشمارد . هیچ پدری تصورمی شود که هرگاه ازجگرپارهٔ خود دورشود برای او هزارگونه اندیشه نیفتد ؟

رفقا برسطح کشتی خود برامده بکمال خوبی یك طعامی تناول کردند . بعدازطعام

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 333 of 558

ازکشتی فرو آمده باز به جستجو وپالیدن آغاز نهادند . این سه رفیق برزنده یافتن قضا زده که ساکن جزیره میباشد هیچ امید وار نیستند . بلکه بحقیقت جسد مردهٔ اورا میپالند . تاوقت پیشین هرطرف جزیره را پالیدند هیچیك اثری نیافتند . مطلق که بجزء وقت یافته وجسداورا نیز حیوانات درنده پاك خورده تمام نموده است . دوساعت بعدازپیشین درزیریك درختی برای استراحت بنشستند . پانقروف برفقای خود گفت :

— فردابوقت صبح باید که حرکت کنیم .

هاربر — اسبابیکه دراقامتگاه یافته ایم البته باخود خواهیم برد ؟

ژه ده ثون — البته ، چرا که میراث خوار قضا زده بجز قضازده که خواهد شد .

هاربر — ازتخمها و نهالهای سبزه هانیز میبریم .

پانقروف — بلی بلی ، حتی یك یك جفت ازبزهاوگوسفند هانیز میبریم .

ژه ده ثون — پس وقت خودراضایع نباید کرد ، برخیزیم بکار آغاز کنیم . هاربر به نباتات مشغول شود ، ماوتوهم بگرفتن حیوانات .

اینرا گفته رفقا برپا خواستند هاربر بطرف مزروعات روانه شد . ژه ده ثون و پانقروف نیز بسوی جنگل رفتند . پانقروف وژه ده ثون دوبزرا گیر کرده همان بگرفتن آنها مشغول بودند که بناگهان یکصدای مدهش خرخرهٔ ازطرف هاربر که بقدرصد قدم دورتر ازیشان بود بگوش شان برخورد . پانقروف فریاد زده گفت :

— بخدا صدای هاربر است !

— بدویم .

هردو رفیق بتاخت شدند . چون نزدیکشدند دیدند که یك جانور عظیم الجثهٔ بسیار بهیبتی هاربررا برزمین خوابانیده . هاندم پانقروف وژه ده ثون خود را برجانور مذکور انداخته جانوررا از سرسینهٔ هاربر برزمین غلطانیدند وباریسمانی که برای گرفتن بزها خود حاضرداشتند اورا محکم به بستند . اگرچه بستن جانوریکقدری بزحمت اجرا یافت ولی چون پانقروف خیلی پرقوت وتوانا بود ، وقوت وحکمت ژه ده ثون

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 334 of 558

نیزبااو منظم گردید بسهولت انجام یافت . ژه ده ئون بجانبی بسوی هاربر پیش شده پرسید که :

— جایت افکار نشده هاربر ؟

— نی موسیوژه ده ئون .

پانقروف — توراست بگوهاربر ! بلکه این میمون بد هیبت یك جایت رازخمی کرده باشد ؟

هاربر — نی بیغ باش هیچ زخم مخمی بمن نرسیده اماشما اینرابوزینه قیاس مکنید، خوب ببینید که چیست .

پانقروف، وژه ده ئون بنابرینسخن هاربر بسوی مخلوقیکه بسته برزمین افتاده بود نظر کردند . بحقیقت که این جانور بوزینه نی بلکه یك آدمی بوداماچه آدم ؟ آدمی که لفظ «وحشی» هرانقدر معانی راکه دربرگیرد همه آن معانی راوجوداینشخص تفسیر مجسم مینمود .

موهای بدنش راست برخواسته . ریشش ازناف پایان تر آویخته ، موهای سرتا بکمرش درازشده ، وجود سراسر عریان ، چشمها درمیان موهای رو وابروپنهان وچون مشعل شعله زنان دستها بزرگ ودرشت ناختهامانند چنگال شیرسرتیزوکلفت، پوست بدنش سیاه پاهایش مانند سنگ پا .

اینست حالت این مخلوقیکه بضرورت آنرا انسان باید بگوئیم . هاربرگفت :

— مگرقضا زدهٔ که ما آنرا جستجومیکردیم همین است !

ژه ده ئون — بلی همینست! اماواسفاکه سالهاسالها تنهائی اورا وحشی گردانیده ، و از آدمیت بیرون براورده است .

حقیقتاً که سخن ژه ده ئون راستست . اینمخلوق نیزدرحالتیکه یك شخص متمدن بوده بسبب تنهائی وبی همجنسی رفته رفته کسب وحشت ورزیده، وازمخلوقات جنگلی گردیده! از خنجره اش بعضی اصواتی که هیچ دانسته نمیشود میبراید . دندانهایش از حالت اصلی طبیعی برامده برای خوردن گوشت خام مانند حیوانات گوشتخوار تیزی وکجی پیدا کرده . قوهٔ حافظه اش از بسیار وقتها غائب گردیده . اسباب واشیائی که داردرته

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 335 of 558

رفتاصول استعمال آنهارا فراموش کرده ترك داده است، حتی آتش را نیز نمیداند که چگونه وچسانست ! اگرچه وجودش خیلی کاهش و توانائی پیدا کرده ولی بعوض توسیع یافتن اعضای بدنیه حسیات عقلیه اش محو و ضایع گردیده است .

ژه ده ثون به آدم وحشی یکچند سخن گفت . در وحشی هیچ علامت فهمیدن و نفهمیدن معلوم نشد ژه ده ثون بدقت و تحقیق بطرف مرد مکهای چشمش نظر کرده یك کی آثار ذکاوت را در چشمش مشاهده کرده امیدوار گردید که بعد از انسیت و تربیه به انسانیت رجوع خواهد نمود .

وحشی برای رهانیدن خویش دست و پا میزند، و هیچ آرزوی گریختن نشان نمیدهد . همچنان بسته که افتاده ساکت و آرام مانده ، و چشمان خود را بیکطرز حیرت و تعجب بطرف سه رفیق دوخته مبهوت مانده است . آیا از دیدن همجنسان خود بعضی احوالات، و یادداشتهای هنگام انسانیت خود را حس میکند؟ و یا آنکه قوای عقلیه و حسیات انسانیه اش کم کم چیزهایرا ماغش نقش میکند؟ ژه ده ثون چون یکمدتی بسوی وحشی مذکور بدقت ملاحظه نمود گفت :

– وظیفهٔ انسانیت ماهینست که این مخلوق خدارا که از نوع خود ماست بحزیرهٔ لینقولن باخود برده تا سعی داشته باشیم در راه آدم کردن او کوشش ورزیم .

هاربر — بلی بلی ، بلکه مهندس قوهٔ عقلیه او را واپس بسرش آورده بتواند ، و یك چارهٔ برای آدم کردن او بیندیشد .

یانفروف شبیه ناکانه یك کله جنبانی کرده بار فقا موافقت نمود ، و بردن وحشی را بحزیرهٔ لینقولن قرار گیر گردید . یانفروف پرسید که :

– آیا همچنین بسته بماند ؟

هاربر — اگر پاهایش را باز کنیم بلکه باما خود بخود براه برود !

یانفروف پاهای وحشی را بکشاده وحشی خود بخود برپا خواست ، و بطرف آنهائیکه بالاوست باز یکنظر متحیرانه انداخته باایشان براه افتاده . اما از اوضاعش هیچ

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 336 of 558

معلوم نمیشد که بداند که منهم یکوقتی مانند ایشان بودم . ژه ده ثون گفت :

— اول اورا باقامتگاهش ببریم بلکه خانه واسباب های خود را به بیند حال اولش بیادش بیاید؛ لهذا اول اورا به اقامتگاهش بردند . وحشی هیچ علایم شناسائی باخانه واسباب های خود نشان نداد .

گفتند بلکه آتش را به بیند یك چیزی بخاطرش بیاید ویك تاثیری بروبکند . ازانرو در اوجاق آتش افروختند وحشی در اول امر بسوی آتش یك نظری انداخت ولی بازروی خودرا گردانیده حالت اصلی خودرا گرفت .

تنهائی و بی همصحبتی سالها این آدم بیچاره را بدرجهٔ نهایت وحشت رسانیده است که جملهٔ حواس خمسه اش معطل وبیکار مانده است .

حالا بجز بردن وحشی را بکشتی دگر کاری باقی نماند هر سه رفیق وحشی را به پیش انداخته وبسمان آنرا با نقروف بدست گرفته بکشتی بردند وپانقروف بالا در کشتی مانده هاربر وژه ده ثون واپس بجزیره آمدند . بعد از چند ساعت آنها نیز اسباب های اقامتگاه را بایك جفت بزو تخمها و نهالهای نباتات برداشته بکشتی آمدند . شب را درمیان کشتی گذرانیده صبح که مد آغاز نمود براه افتادند .

وحشی را در اوتاق طرف بینی کشتی گذاشتند در انجا متفکر وساکن بماند . با نقروف چیزی خوردنی در پیش وحشی بنهاد ، ولی چون طعام پخته بود نخورده . اما چون یك کبوتر شکار شدهٔ خام را به او نموده ، ها لحظه آنرا از دست پانقروف ربوده خام خام بخورده . پانقروف از بحال وحشی سر خود را جنبانیده گفت :

— آیا شما هنوز امید وارید که این وحشی بازپس آدم شود ؟

— البته ، زیرا بسبب تنهائی به ایحال گرفتار آمده بعد ازین تنها نمیماند از زوایحال او نیز رفته رفته تبدل میورزد .

— به بینیم که چه میشود ؟ دانستن فکر موسیو سیروس را در حق این وحشی آرزو دارم که آیا او چه خواهد گفت ، ما برای جستجوی آدم در نجا آمدیم حالا آنکه بعوض آدم جانور میبریم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 337 of 558

شب گذشت. این یك معلوم نشد که آیا وحشی خوابید یا نخوابید؟ اما هیچ حرکتی نکرد. سر کشتی را بجانب شمال شرقی سر راست کردند که باینصورت راست بسوی جزیرهٔ لینقولن میرود. روز اول سفرشان بی حادثه و واقعهٔ بپایان رسید. وحشی در کمرهٔ سر کشتی ساکت و ساکن یك بغله افتاده بود. اما ژه ده ثون که لحظه بلحظه هر حرکت و وضعیت وحشی را در زیر نظر دقت و ملاحظه میداشت دید که از رفتار کشتی و حرکت امواج دریا در چشمهای وحشی علایم مسرت و فرحتی پیدا میشود. لهذا دانست که قوهٔ حافظه اش یکقدری بحرکت آمده حسیات کشتیبانیش بیادش می آید.

روز دیگر باد از سوی شمال بر خواسته دریا موج پیدا کرد. بوناد و انتور با موجها دست و گریبان گردید با نفروف بادبان را قدری سست کرده از احوال دریا به اندیشه بیفتاد ولی اندیشهٔ خود را از رفقا پنهان مینمود کشتی لحظه بلحظه از استقامت مطلوبه بیرون می افتاد، و برای اینکه لازم بود نمیرفت باد و موج او را از استقامت راه لینقولن بدر میکشید. با نفروف دانست که اگر هوا بهمینصورت دوام ورزد رسیدن بجزیرهٔ لینقولن خیلی بطول خواهد انجامید.

در ۱۷ ماه تشرین اول از وقت حرکت بوناد و انتور از جزیرهٔ تابور مدت چهل و هشت ساعت گذشت و لی هنوز از جزیرهٔ لینقولن اثری معلوم نیست. در خصوص تعیین کردن جهت استقامت نیز بمشکلات افتادند چرا که باد بصورت غیر منتظم میوزد. بیست و چار ساعت دیگر نیز مرور نمود باز هم از لینقولن اثری پدیدار نشد. باد هم ساعت بساعت زیاده شدت میورزید درین اثنا یك موج بسیار بزرگی به کشتی برخورد که تمام کشتی را از آب مملو نموده، و اگر کشتی نشینان خود را محکم نمیداشتند همه بدریا میریختند. در ینوقعه از وحشی یك مدد گاری بسیار عجیبی بعمل آمد چنانچه بمجرد برخوردن موج با کشتی و پر شدن کشتی از آب وحشی بجلدی و چابکی تمام از کمرهٔ خود برامده بیك لگدیك تختهٔ دیوار کشتی را برکند و برای آب مجرای باز کرده کشتی را از آب خالی ساخت بعد از ینکاری آنکه چیزی بگوید به کمرهٔ خود پس داخل شده گویا در ینوقت حسیات

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 338 of 558

کشتیبانی وحشی عودت کرده است .

رفقا به بسیار حیرت به این حرکت وحشی نظر کردند و امیدواری کلی به بازگشتن حال اصلی او حاصل نمودند .

رفته رفته کار کشتی نشینان کسب وخامت مینمود یا نقروف از گمکردن راه درمیان این عمان بیابان خیلی بهراس افتاده بود .

در ۲۰ ماه تشرین اول باد آرامی وسکونت پیدا کرد ، ولی هوا خیلی دمه حاصل نمود ، وتاریکی وسردی بسیاری بعمل آمد . آنشب رارفقا به بسیار اضطراب واندیشه وناآرامی میگذرانیدند . سمت حرکت شان یکقلم مفقود بود ، کشتی رابه تخمین بطرف جزیرهٔ خود میراندند . بسبب دمه پیم آنرا نیز داشتند که بیخبرو نادیده بجزیره رسیده کشتی شان بسنگی برخورده ازهم پاره پاره شود . یا آنکه جریان شدید کشتی رابه بسیار دور جاها کشیده ببرد .

یا نقروف بنابرین اندیشه هاوتصورهاخیلی متأثر واندوهناك زمام سکان کشتی را بدست داشته ناامیدانه در تاریکی تیره درون شب دیدن نقطهٔ سلامتی رامنتظر بود . بعد ازنیمشب دفعتهً برپاخواسته فریاد براورد که :

— آتش ! آتش !

بوانعیکه یا نقروف درجهت شمال شرقی یك ضیای بسیار شدیدی دیده بود که بقدر بیست میل مسافه دور مینمود . ژه ده ثون گفت :

— جزیره در انجاست . این ضیا مطلق از آتشیست که مهندس برای رهنمائی مایان افروخته است .

بونادوانتوریکسر بسوی شمال رفتار داشت .

یا نقروف روی توجه آنرا بسوی نقطهٔ تابناك بزرگی که درافق شرقی بقدر یك ستارهٔ بسیار درخشندهٔ بزرگی مینمود متوجه ساخته وبادبان رانخوبی بازکرده بسرعت برفتار آورد . تا آنکه بوقت دمیدن شفق بعداز انکه مدت چهار روز بر روی آب دریائی شده بودند بسلامت درکنار ساحل آمیزش نهر مرسی بادریابونادوانتوربخشکه توقف نمود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 339 of 558

باب پانزدهم

فهرست

مذاکره — سیروس سمیت با شخص مجهول — حوضهٔ بالون — صداقت مهندس — یك تجربهٔ مؤثر مهندس برشخص مجهول — قطرات سرشك .

سیروس سمیت وناب بسبب درازشدن مدت سفر رفقاوظهوریافتن طوفان دردریا بسیارمضطرب وپریشان شده پیش ازشفق برپشتهٔ منظرهٔ وسیعه برامده منتظرومتر صد نشسته بودند تاآنکه ازدور باد بان سفید بوناد وانتوررا درافق دیده فریاد های سرور وشادمانی براوردند . بوناد وانتورچون بساحل توقف نمود مهندس فریاد براورده گفت :

— خداراهزاران شنا ! که بسلامت رسیدید . ناب ازشادی بسیار برقص آغازنهاده بود،مهندس چون رفقای خود را حساب کرد تمام یافت . باز یك شکری بجا آورده بفکرآن افتادکه یارفقاقضازده رانیافته اندیاآنکه قضازده باایشان به آمدن راضی نشده است! زیراقضازده درکمرهٔ کشتی بود، وبرسطح کشتی تنهاسه نفررفیق موجودبودند. کشتی چون بساحل نزدیك شد هنوزرفقانبرامده بودندکه مهندس گفت :

— عزیزان من ! بدیر آمدن خود مارابسیارپریشان کردید . انشاء الله چیزی فلاکتی ومصیبتی برشما نرسید ؟

ژه ده ثون — نی ، الحمدالله هیچ چیز ناگواری بظهورنرسید . حالاهمه حکایات خودرا مفصلاً بیان میکنیم .

— امامابینم که کامیاب نشده اید چراکه شماراسه نفرمی بینم چارم کسی باشمانیست؟

بافروف — عفوبفرمائید موسیوسیروس ! ماسه نفرنی بلکه چهارنفربیاشیم .

— آیاقضازده رایافتید ؟

— بلی .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 340 of 558

— با خود آوردید ؟

— بلی .

— آیا زنده وسالم ؟

— بلی زنده .

— کیست ؟ وکجائیست .

— دریغاب همینقدر گفته میتوانیم که بحقیقت یك آدم قضازدهٔ بوده است .

بعدازین محاوره همهٔ وقوعاتی که درین سیاحت دیده و مشاهده کرده بودند هر رایگان یکان بمهندس بیان نمودند . در آخر حکایت با تفروف گفت :

— حتی ، اینراهم نمیدانیم که آیا آوردن اینچنین جانوررا باخود خوب کردیمباید؟

— اینهم سخنست ! بسیارخوب کردید . اگرنمی آوردید جنایت کرده بودید .

— اماچه فائده که آن بیچاره ازعقل محروم ، وانسانیت دروبعدومست .

اگرچه حال همچنین است لکن پیش ازچند ماه اونیزمانند مابوده است ! هرگاه همهٔ مابمیریم و یکی ازمادرنجزیره تنها بماند اونیزبعد ازچند سال بهمین حال دوچار خواهد شد . تنهائی کلی انسانرادرمدت کمی دیوانه میسازد .

هاربرپرسیدکه :

— آیا ازچه دانستیدکه حال وحشت این آدم ازچند ماه بوقوع آمده است ؟

— ازکاغذیکه اونوشته است . چراکه نوشتهٔ کاغذ نواست .

ژه ده ثون — بلکه این آدم رفیقی داشته ، واواینکاغذ رانوشته ، وبعد ازنوشتن وفات یافته است امااین آدم ازسالها بهمین حال بوده است !

— این نمیشود موسوسیله ! زیرا اینحالت اوراسبب یگانهٔ تنهائی کلی اوست هرگاه یك رفیق دیگربا اومیبود به اینحال نمیشد . دیگراینکه درکاغذ یافته گی ما تنها ازیك آدم بحث میراند ذکردو آدم نیست .

هاربرحکایت طوفان، ومدد رسانی شخص مجهولرادراثنای بازگشت نیزبیان نمود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 341 of 558

مهندس از حکایت مسرور گشته گفت :

— ازین عمل او امیدواری کلی بر شفاپذیری او پیدا میشود . بیچاره آدم محض بسبب تنهائی و ناامیدی به اینحالت دوچار گردیده است . امابعد از چند وقتی که در نجاما نند خود آدمارا به بیند روحش تازه شده حسیات عقلیه اش پس عودت میکند .

شخص مجهول را از کمرهٔ تونادوا نتور بر اوردند . بمجردیکه بر خاك قدم نهاد آرزوی گریختن را نمودار گردانید اما سیروس سمیت به او نزدیکشده بر شانه اش دست نهاده بیك طور آمرانهٔ برویش عطف نظر نمود ، ویك تبسم لطیف وشیرینی بطرفش کرده ساکن شدنش را اشارت کرد . ما ندم آدم وحشی یکنظر اطاعتکارانهٔ بسوی مهندس انداخته ساکن و آرام ماند . وسر خود را فرو آویخته هیچ سرکشی ننموده . مهندس بر قفار و گردانیده گفت :

— بیچاره آدم متروك !

مهندس بکمال دقت شخص مجهول را معاینه کرد . چنانچه ژه ده ثون گفته بود بحقیقت که در چشمانش اثر ذکاوت پدیدار بود . مهاجران برین یك قرار دادند که شخص مجهول را در یکی از اوتاقهای غرانیتها وز جای دهند چراکه هم از نجا فرار کرده نمیتواند . وهم رفته رفته با انسانها وانست پیدا میکند . لهذا همهٔ مهاجران با شخص مجهول بغرانیتها وز برامدند .

در اثنای طعام خوردن هاربروژه ده ثون وقوعات بتفصیل بار دوم نیز بمهندس حکایه کردند به اتفاق آرا حکم کردند که شخص مجهول یا انکلیز است یا امریکائی . زیرا نام «برتانیا» اینمسئله را ثابت میکند وغیر ازین مهندس چون فن علم سیمای اقوام خوب دسترس دارد در سیمای شخص مجهول صفات «آنگلوساقسون» ها را جامع یافت . ژه ده ثون هاربرز را گفت :

— هاربر تو با خوب حکایه نکردی که با اینوحشی چسان برخوردی ؟

هاربر — من بجمع کردن نباتات مشغول بودم ناگهان یك جسم بسیار کلفت و

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 342 of 558

غلیظی از سر درخت بسیار بلندی که در پشت سر من واقعشده بود برزمین افتاد تا که روی خود را گردانیدم که به بینم چیست این شخص بر من هجوم نموده مرا برزمین بخوابانید . اگر با نقروف ، وژه ده ثون نمیرسید کار مرا تمام نموده بود .

سیروس — پسر من ! بواقعیکه تهلکهٔ بزرگی برسرت آمده بود . شکر که بخیر گذشت ، اما اگر این تهلکه نمیبود با این آدم نیز بر نمیخوردید . هرچه که باشد خیر بود .

ژه ده ثون — سیروس ! آیا امیدوار هستید که این وحشی را آدم بسازید ؟

— بلی !

بعد از طعام مهاجران از غرانیتها وزیر آمده بساحل فرو آمدند ، اسبابهای کشتی را بیرون کشیدند . مهندس اسلحه و آلات ، و اشیا را معاینه کرده هیچ یك فکری برای هویت ، و شخصیت شخص مجهول پیدا نتوانست . حیواناتی که از جزیره آورده بودند به آغل برده برای زیاده شدن ذریت آنها را انداختند . باروت ، و گلوله را نیز بکمال ممنونیت قبول کردند ، بعد از انکه حمولهٔ کشتی را بیرون براوردند با نقروف گفت :

— موسیو سیروس ! بوناد وانتور را در یکجائی بسیار محفوظ و امینی باید نگهداشت ؟

— در جائی که آب مرسی بدریا میریزد چسانست ؟

— آنجا نمیشود چرا که بادهای تند کشتی را بسنگها زده خراب میکند .

— پس بخیال تو کدام جا مناسب میآید ؟

— حوضهٔ بالون ، چرا که از هر طرف بادیوارهای سنگلاخی بلند محاطست موج و باد در انجا هیچ تاثیر نمی بخشد .

— اگرچه یکقدری دور است اما چون تو آنجا را پسندیدهٔ و مناسب دانستهٔ آنجا برده لنگر انداز اقامت میگردانیم .

هاربر بابا نقروف در کشتی نشسته کشتی را به لیمان حوضهٔ بالون بردند ، و در آبهای ساکت و آرام حوضهٔ مذکور لنگر کرده باریسمانهای محکم مضبوط به بستند .

شخص مجهول در اول امر برای آزادی و بیقیدی که در جزیرهٔ تابور داشت دست

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 343 of 558

ویژه خیلی حدت وشدت نمود . امارفته رفته در حالش سکون و آرامی حاصل آمده علامات حیرت وتعجب در حالش پیدا شد . گاهی بطرف خود وگاهی بطرف رفقا بیک نظر حیرت دیدن آغاز نهاد ، وبعضی آههای سرد کشیدن گرفت . گوشت وطعام پخته را نیز بیکوضع حیرت ویکنوع لذت بخورد . مهاجران از نحالت او یك امید بزرگی بشفا یابی او حاصل کردند . دستها وبازوهایش را باز کردند .

سیروس سمیت در وقتیکه شخص مجهول بخواب رفته بود ، وی سر وروی وریش اورا بدید آرایش وپیرایش بداد که باینسبب دهشت پر وحشت چهره وسیمایش کسب لطافت انسانیت ورزید . یك دست لباسی نیز باو بپوشانیده سراسر شکل انسانیت را حاصل نمود . شخص مجهول بعداز انکه از خواب برخاسته خود را به آنحالت بدید وضع حیرت وتعجبش بیکوضع اند و هگینی وشرمساری مبدل گردید . علایم ذکاوت در چشمانش زیادهتر هویدا گردید . این آدم مگر در وقتیکه متمدن بود خیلی خوش شکل یك آدمی بوده است .

سیروس سمیت هر روز بقدر چند ساعت باشخص مجهول می نشیند . درپیش روی او کار میکند . تابلکه نظر دقت اورا بیکچیزی فی بیکچیزی جلب وجذب نماید . بواقعیکه برای جاندادن وروشن ساختن فکر او که در پردهٔ ظلمت وحشت و مجهولیت مستور مانده یك تاثر یا تذکار داشت ، ویك مهمیز تحظرات قدیم کافی دیده میشود . چونکه اثر آن در زمان طوفان در کشتی نیز دیده شده است .

سیروس سمیت برای حرکت یافتن قوهٔ سامعهٔ او نیز کوشش میورزد ، بصدای بسیار بلند از مسئله های کشتیبانی حکایه ها وبحث ها میراند ، گاه گاهی بیچاره آدم از سخنان موسیو سیروس خیلی متأثر میشد ، ویکحالت بسیار عجیبی برو پیش می آمد ، وگوش وچشم خود را بطرف مهندس میدوخت که ازین معلوم میگشت که بعضی سخنان را درك وفهم میتواند . گاهی در چهره اش علایم کدر والم ظاهر میشود که ازینهم معلوم میشود که بیك عذاب وجدانی ، وکدورت روحانی نیز گرفتار میباشد . ولی هیچ سخن

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 344 of 558

نمیگوید. اما باوجود آنهم باز یکدوبار دهن خود را برای سخن گفتن باز کرده میخواست که چیزی بگوید، ولی باز سر خود را فرو افکنده خاموش میماند.

بیچاره آدم خیلی ساکن و مکدر است! در پنجند روز متمادیاً در غرائبها و زیبائیها جران یکجا مینشیند، بر یك سفره طعام میخورد، یکنوع چیزها میبیند، خوب میپوشد، خوب میخورد، خوب چیزها میشنود، ژوب، و توپ را که از نوع حیوانات است به الفت و انسیت با انسانها میبیند. البته که بواسطهٔ این چیزها طبیعتش آهسته آهسته اورا بحال اصلیش رجعت میدهد.

بقول مهندس آدم متروك یك بیماریست که قابل مداوا است. و از اینسبب که مهندس خود را طبیب این بیمار مقرر نموده، هر حال و حرکت اورا در زیر نظر تدقیق و تحقیق میدارد، و هر گونه مداوات روحانی را بر او اجرا میکند، هیچ یکدقیقهٔ از سعی و کوشش وانمی ایستد، و بهر صورتیکه باشد اورا شفا پذیر کردن میخواهد. بغیر از بانفروف که هیچ امید بر انسان شدن شخص مجهول ندارد دیگر رفقا به این وظیفهٔ انسانپروانهٔ مهندس وامید واعتماد او مشترك میباشند.

شخص مجهول از اول خیلی فرق و تبدیل نموده، اما سکوت و شرمساریش روز بروز در تزاید است.

و بمهندس روز بروز یك ارتباط و اطاعت احترام کارانهٔ حاصل میکند، سپروس سمیت خواست که بیچاره را از غرائبها و زفرو آورده بر کنار دریا ببرد و جنگرا به او نشان بدهد. تا تجربه کند که بر حواس او چگونه تاثیر می بخشد؟ ژه ده ثون گفت:

— آیا اگر اورا باز و آزاد فرو آورده بجنگل ببریم فرار نخواهد کرد؟

بانفروف گفت — اینچه سخنست! بخدا بمجرد یکه وحشی خانه خراب خود را آزاد بیابد دم خود را بر پشت خود قرقره کرده بدوپائی بلکه بچهار پا فرار میکند!

مهندس — گمان نمیکنم.

ژه ده ثون — یك تجربه بکنیم به بینیم که چه میشود؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 345 of 558

روز اول ماه تشرین ثانی بود که از آمدن شخص مجهول بغرانیتها و تمام ده روز گذشته . هوا خیلی لطیف و آفتاب گرم بود . سیروس سمیت و پانفروف به اوتاقی که برای شخص مجهول مخصص کرده بودند داخل شدند . دیدند که در پیش پنجره دراز کشیده بطرف آسمان نظر دوخته است . مهندس اورا آواز داده گفت :

— رفیق! برخیز بیا!

شخص مجهول هاندم برپا خواست . و نظر خود را بطرف مهندس دوخته از بی اوروانه شد . در پیش دروازه بچاره را در ماشین نزول وصعود بنشاندند . ژه ده ثون وتاب ، وهاربر در زیر منتظر ایستاده بودند . مهندس و پانفروف باشخص مجهول فرو آمدند .

مهاجران از دور بچاره یکقدری دور شدند .

بچاره آدم یکچند قدم بطرف دریا پیش رفته توقف نمود چشمهایش بدرخشید . بسوی برخوردن موجها بساحل نظر دوخت ، ولی آرزوی فرار نشان نداد ! ژه ده ثون گفت :

— این صحیح نیست ! چونکه در پیش رویش دریاست از اینرو جای فرار نمی بیند .

— بلی ، برمنظرهٔ تیهٔ وسیعه برآریم ، در انجا ببینیم که چه میکند !

تاب — بلهام بازاست . گریخته نمیتواند .

پانفروف — اوهو ، هو ! وحشی خانه آباد ازین گونه جو یها پروادارد ؟ همین که دم خود را قرقره کرده بیك خیزدیدی که بآنطرف جویست !

سیروس — به بینیم که چه میشود !

وقتیکه در پیش اول درختان جنگل رسیدند شخص مجهول توقف نموده ، وبیکطرز بیهوشانه ومستانانه هوای نسیم روح افزائی را که شاخهای درختانرا باهتزاز آورده می آمد استشمام کرده خواست که بدویدن آغاز نهد . ولی بازپس گردیده بایستاد ، و بطرف رفقا دیده قطرات بزرگ بزرگ سرشك از چشمان شعله فشانش باریدن گرفت .

مهندس چون اینحالت اورا دید گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 346 of 558

— چون گریه کردی معلوم است که انسان شدی مبارك باد !

باب شانزدهم

فهرست

اول سخن شخص مجهول — اقامت دوازده ساله درجزیرهٔ تابور —
اعتراف — غیبوبت — اعتماد سیروس سمیت — ساختن
آسیای بادی — نخستین نان — یك خدمت صاد
قانه — دستهای با ناموس .

بنابر تعبیر مهندس شخص مجهول بسایهٔ گریه انسانیتش بازگشت نمود . بحقیقت که گریه چیزیست که مخصوص انسانیت است .

مهاجران شخص مجهول را یکمدتی برپشتهٔ منظرهٔ وسیعه تنها گذاشتند، ویکقدری ازو دور شدند . دیدند که هیچ خواهش گریختن ندارد . بعد ازمدتی که باچشمان گریه آلود درانجا گردش نمود مهندس اورا برفتن غرانیتهاوز اشارت نمود . اونیز بدون سرکشی با ایشان روانه شده بغرانیتهاوز عودت کرد . بعد ازینواقعه بدو روز آثار کلی زندگی وهوشیاری درشخص مجهول نمودار گردید . هرچیزرا بخوبی میشنود ومیداند ، ولی ازسخن گفتن بامهاجران اجتناب میورزد . مهاجران هرچه که باو سخن میگفتند اوسر فروانداخته بغیرازباریدن اشك وسر جنبانی دگرهیچ جوابی نمیداد .

یکشبی بودکه بانقروف ازاوتاق شخص مجهول صدای سخن گفتن بگوشش رسید . آهسته آهسته درپی اوتاق او آمده گوش نهاد شنیدکه باخودتکرار نموده میگفت :

— من لایق سخن زدن ، وبودن با اینهانیستم اصلانیستم ! یکقلم ! .....

کشتیبان چیزیکه شنیده بودهمه را یکان یکان بهرفقای خود حکایه نمود . مهندس گفت :

— ازینسخن اومعلوم میشودکه یك سر بسیارکدر انگیزی دارد .

مهاجران ازقید محافظت وپاسبانی شخص مجهول وا رهیدند . چونکه شخص

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 347 of 558

مجهول بغیر از یك سخن گفتن بدیگر همه حالات انسانیت رجعت نمود. بیل وکلنگ را خود بخود گرفته اکثر اوقات خود را به تنهائی در پشتهٔ منظرهٔ وسیعه به باغبانی و آبیاری کشت زارها بسر میآورد. اکثر اوقات که از کار فارغ میشود وقت خود را به تفکرات و ملاحظات دور و دراز میگذراند. اگر یکی از مهاجران به نزدیکش برود آنجا را ترك داده دورتر میرود. و بشدت تمام بگریه آغاز میکند. آیا این حال او را عذاب وجدانی سبب شده است یا چیست؟ ژه ده ثون گفت:

— بنظر می آید که سبب سخن نگفتن او از آنست که گفتنیهای بسیار عذاب انگیز مدهشی دارد.

— صبر کنیم، به بینیم.!

یکروزی بود که شخص مجهول در اثنای بیل زدن دفعتهً بیل را از دست گذاشته باز بگریه آغاز نهاد.

سیروس سمیت که از دور بحال او دقت میکرد بسیار متأثر شده به پیشش نزدیکشد، و برشانه اش دست گذاشته گفت:

— دوست من!

شخص مجهول بسوی سیروس نخواست که ببیند مهندس دستش را خواست که بگیرد. شخص مجهول بشدت دست خود را بکشید. سیروس سمیت بیکصدای تیز و موثری گفت:

— دوست من! بمن دردت را بیان کن! چرا اینقدر متأثری بسوی من نظر کن!

شخص مجهول بسوی مهندس بدید اما آنچنان یکدیدن متأثرانه که تصویر آن ممکن نیست. دورویش تبدل حاصل شد، چشمانش بدرخشید، وجودش بلرزید، زیاده صبر نتوانست، دستهای خود را بر بازوهای خود بهم پیچانیده بیکصدای خفه وسنگینی پرسید که:

— شما کیستید؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 348 of 558

— مانند توقضا زده‌گان ! ببین که ترا درمیان همجنسان ، وهمدردان تو آورده‌ام .

— آیا همجنسان من ؟ .... من همجنس ندارم ! ..

— درمیان دوستان خود هستی ...

— آیادوستان من ؟ بمن دوست ها ! ..

اینرا گفته وسر خود رادرمیان دودست خود گرفته :

— نی ! نی ! ... نیست ! ... نیست ! بگذارید بگذارید ... مرا ترك کنید ! .. لایق نیستم !

بعد ازان دفعتهً دویدن آغاز نهاده بسوی آخر منظرهٔ وسیعه که بجهت دریاچه برفت ، ودرانجا یکمدتی متحیر و بحرکت ایستاده ماند .. مهندس به پیش رفته آمده چیزیکه درمیان او و شخص مجهول وقوعیافته بود حکایه کرده با تفروف گفت :

— اینچه عجب آدمی را باخود آوردیم . آدم نی بلکه یك پیپ سربستهٔ اسرار است !

مهندس ما هم به اسرار او حرمت ورعایت میکنیم . اگر بعضی گناها وخطاهائی کرده باشد جزای آنرا نیز بصورت بسیار مدهشی داده پاك شده است . ودرنظر ما حالا او پاك ومعفو دیده میشود .

شخص مجهول بقدر دوساعت درانجا ایستاده ماند .. مطلق که درزیر تاثیرات خاطرات ویادداشتهای مدهشهٔ احوالات گذشتهٔ خویش زبون ودلخون مانده است . مهاجران آدم بیچاره را بحال خودش مانده در پیشش نزدیك نشدند ولی از زیر نظر هم دور نگردند .

بعد از دوساعت گویا یکقراری باخود داده که درپیش سیروس سمیت بیامد . چشمهایش بسبب گریهٔ بسیار سرخ شده بود . اما حالا گریه نمیکرد . در رویش بسیار آثار خجلت وشرمساری مشاهده میشد . چشمهای خود را بزمین دوخته بسیار ترسان ولرزان ازمهندس پرسیدکه :

— افندی ! شما ورفیقان شما آیا انگلیز میباشید ؟

مهندس گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 349 of 558

— نی ، برادر ! ما امریکائی هستیم .

— خوب !

بازدرمیان لبهای خود باخود سرود .

— این هنوز خوبتر !

مهندس پرسیدکه :

— شما چه هستید ؟

— انکلیز .

گویا گفتن اینکلمه یکعذاب بسیار بزرگی برای او بود که اینرا گفته بازدورشد و برکنار نهر مرسی رفته بازبقدمزدن آغاز نهاد . بعد ازان هاربرکه درا نجاها گردش میکرد شخص مجهول به اونزدیکشده پرسیدکه :

— درکدام ماه هستیم ؟

— درماه تشرین ثانی .

— سنه چیست ؟

۱۸۶۶-

— امان یارب ! دوازده سال ! سبحان الله ! دوازده سال ! وای‌وای !....

اینرا گفته بازدوری گرفت . هاربربه نزدرفقا آمده ایشانرا ازورود شخص مجهولرا حکایه نمود ، ده ثون گفت :

— بیچاره آدم ازروزها وماها بیخبرمانده .

هاربر — بلی ، هم ازپاسخنش معلوم میشود که تمام دوازده سالست که دران جزیره میباشد .

سیروس — پس انصاف کنیدکه تنهائی کلی دوازده ساله عقل انسانرا چسان اخلال نکند ؟

بانفروف — من میگویم که این آدم ازاثر قضادرجزیرهٔ تابور نیفتاده است بلکه بجزای جنایتی که کرده دیگران اورا آورده درانجاانداخته اند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 350 of 558

مهندس — دوستان من ! در پیرامون به تدقیقات وتحقیقات اگر نپردازیم بهتر است . من میگویم که این بیچاره آدم هرقدر گناه بزرگی که کرده باشد جزای آنرا بیشتر از گناه خود دیده است . ما او را بحکایه کردن سرگذشت او مجبور نکنیم البته یك روزی او خود بخود سرگذشت احوال خود را آمده بما حکایه خواهد کرد .

پانفروف — یك نقطهٔ هست که من آنرا ندانستم !

— چیست ؟

— هرگاه این آدم از دوازده سال در جزیرهٔ تابور مانده باشد معلوم است که پیش از چهار پنج سال باین حال وحشت گرفتار آمده خواهد بود .

— احتمال قوی همین است که تو میگوئی پانفروف اما مقصدت چیست ؟

— مقصدم اینست که کاغذی که مادر شیشه یافته ایم خیلی تو نوشته شده ، واز خود شیشه هم معلوم میشود که نو است و بسیار وقت در دریا نمانده است .

سیروس بفکر افتاده گفت :

— حقیقتاً که در پیرامون یك نقطهٔ مبهمی موجود است که هیچ فهمیده نمیشود . هم خط وشیشه نو است وهم طول وعرض جزیره را بچنان خوبی ودرستی نشان داده است که از دست هرکشتی بان نمی آید . اما بر ما لازمست که صبر کنیم تا رفیق تو ما بسخن زدن بیاید آنوقت همه احوالها خود بخود هویدا میگردد .

یکچند روز شخص مجهول هیچ سخن نگفت ، واز تیهٔ منظرهٔ وسیعه هیچ جدا نشد . همهٔ اوقات خود را بباغبانی ودهقانی صرف میکند . هیچ فارغ نمی نشیند ، دایما بیل بدست بکار مشغولست . اما هروقت از مهاجران دوری واجتناب میورزد . شبها نیز بغرانیتها وزنمی آید .

دهم ماه تشرین ثانی بود که مهاجران در جزیرهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه درزیر چیزی که داشتند نشسته بودند . شخص مجهول در حالتیکه چشمهایش بیکطرز غریبی بدرخشیدن بود ، واز همه اطوارش شدت وحشت هویدا مینمود در نزد مهاجران بیامد . مهاجران

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 351 of 558

دانستند که بچاره آدم درزیر تأثیر هیجان واضطراب شدیدی میباشد . دندانهایش برهمدیگر میخورد ، وبدنش میلرزد ، اشکهایش میریزد . رفقا از تحالت او بحیرت افتادند آیا بچاره را چه حال پیش شد ؟ آیا باز حال وحشتش بر وغلبه نمود ؟ مهاجران باین فکر بودند که آدم وحشی بسخن آغاز نهاده گفت :

– چه حق داشتید که مرا از جزیرهٔ من در نجا آوردید ؟ مرا با شما چه مناسبت است ؟ آیا شما میدانید که من کیستم ، وچه کرده ام ، ودران جزیره چرا ، و بچه جرم ترک شده وتنها مانده ام ؟ آیا شما میدانید که من چه قدر ملعون وکافر نعمت یک بدبختی هستم ؟ بگوئید نی ! چرا مانند من یک نجس ملعون ناپاک را بچه دلیل و چه سبب باین جزیرهٔ پاک خود آورده اید ؟

مهاجران اینسخنان شخص مجهول را بکمال آرامی وسکوت بشنیدند سیروس سبت به شخص مجهول نزدیکشده خواست که با او یکدو کلمهٔ گفته اورا تسکین وتسلی دهد . اما وحشی بشدت وحدت خودرا واپس کشیده گفت :

– نی ! ... نی ! ... یک سخن بگوئید ، آیا من اسیر وبندی شمایم ، یا آنکه آزادم ؟

– نی ، خدانکند که تو بندی باشی آزادی !

– چون چنینست بخدا سپردیم !

اینرا گفته ومانند دیوانگان روبجنگل بفرار آغاز نمود . اگرچه رفقا در پی او رفتن خواستند ولی مهندس مانع آمده گفت :

– بگذارید ، بحال خود ش ترک کنید !

پانقروف – این حریف دیگر هیچ نخواهد آمد !

مهندس – نی پانقروف ، می آید .

ازینواقعه بسیار روزها گذشت ، از وحشی مذکور هیچ اثری معلوم نشد . اما مهندس میگفت این عصیان آخری طبیعت شدید اوست .

(c) ketabton.com: The Digital Library

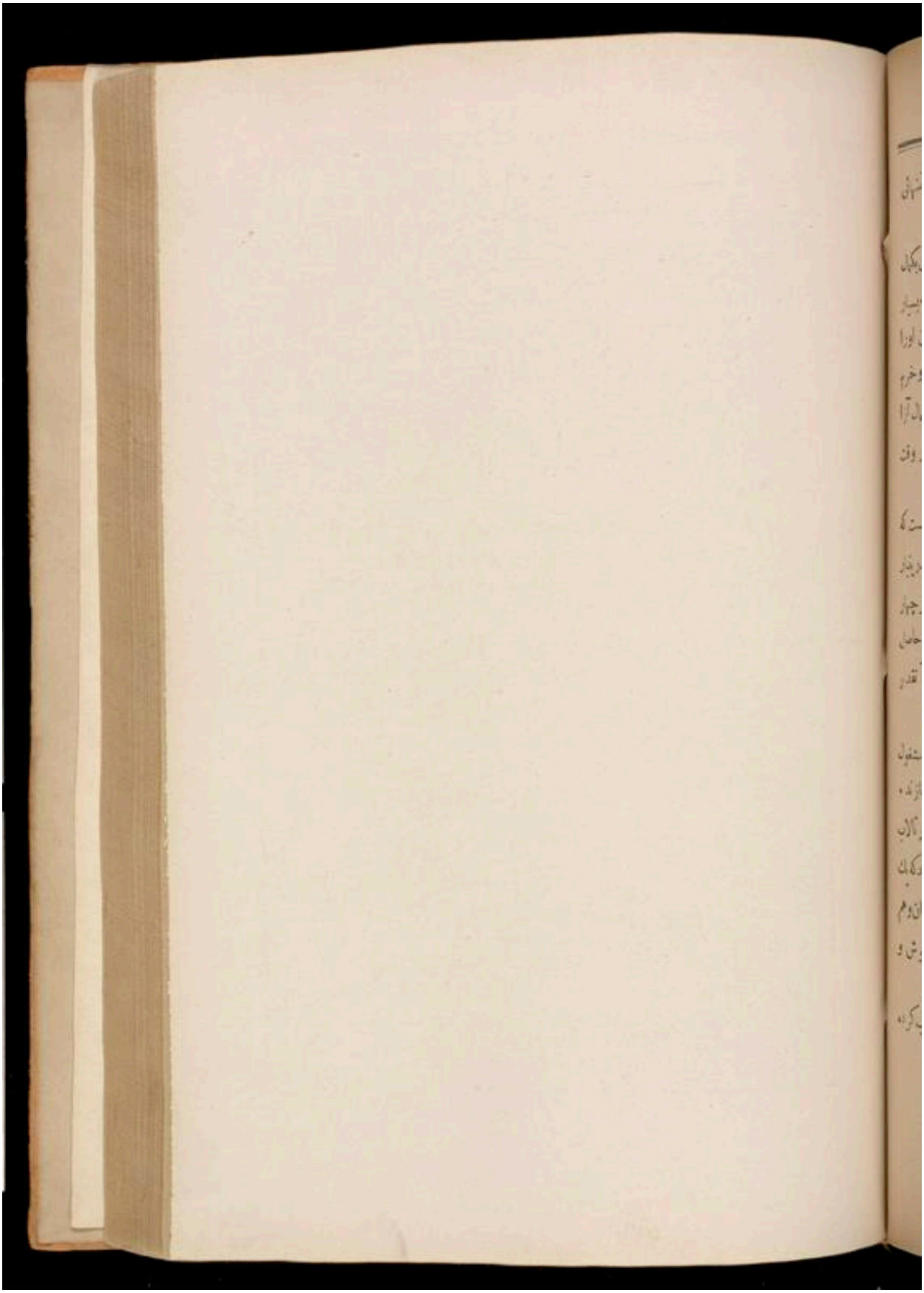

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 353 of 558

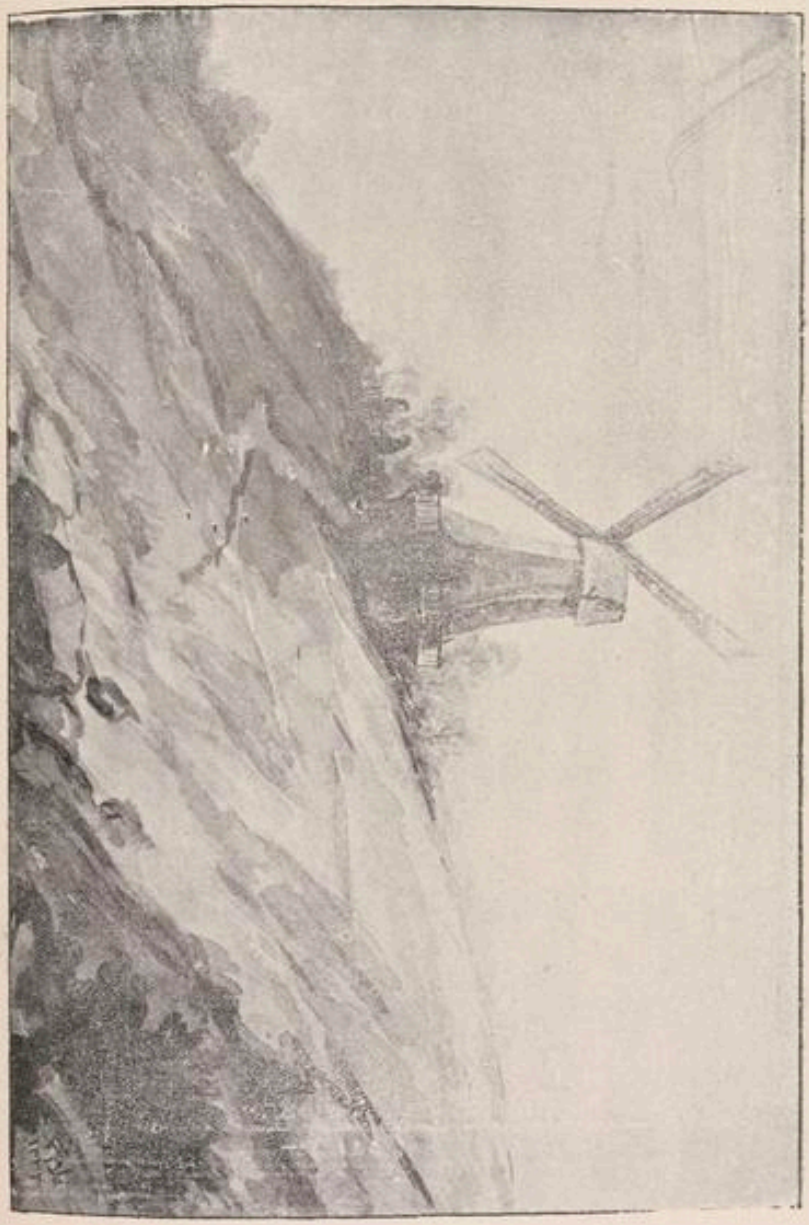

اسیای بادی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 354 of 558

— حکماً می آید. عذاب وجدانی اورا دز بر حکم آورده است. بعدازین از تنهائی دوچار خوف وهراس میشود، وبحالت قدیم خود طاقت نمیآرد.

درین مدت هرنوع بناها وکارهاخواه در منظرهٔ تپهٔ وسیعه وخواه در آغل بکمال گرمی دوام نموده. تخمها و نهالیهای نباتات که هار برازجزیرهٔ تابور آورده بودبه بسیار دقت و اعتنا کاشته شد. کشتزار گندم نیزخوشه بسته باد نسیمی در هر وزیدن اورا بموج میآورد. روی منظرهٔ تپهٔ وسیعه تماماً یکحالت مزرعهٔ بزرگ بسیارسبزوخرم وسیعی را کسب نمود، چارطرف تپهٔ منظرهٔ وسیعه با آب محاطست، اوتاغها بکمال آزادی وبیغمی درمیان چمنزار های تپهٔ منظرهٔ وسیعه چراوگردش میکنند و در وقت لزوم بدون سرکشی درزیرکاروبارمی آیند.

درپانزدهم ماه تشرین ثانی مزرعهٔ گندم را دفعهٔ سوم درو کردند. اینست که درظرف هجده ماه ازیکدانه گندم بقدریك جریب گندم حاصل برداشتند. دربنجار چهارهزار پیمانه گندم بعمل آمد. ازگندم حالا توانگری کلی پیدا کردند. ازچهار هزار پیمانه که پانزده پیمانه را بکارند بقدرپنج جریب زمین را کفایت میکند که حاصل آن بسیار سالهای مهاجران را کفاف مینماید. ازین حاصل امساله نیز آنقدر گندم حاصل برداشته اند که بقدردو سال شانرا به بسیارخوبی کفایت مینماید.

تابه آخرماه تشرین ثانی بدروکردن، وخرمن ساختن، و باد کردن مشغول شدند. حالا کار دیگری نماند مگراینکه آسیائی بعمل آرند تا گندم را آرد بسازند. مهندس دراول امرخواست که برنهر غلیسرین آسیارا بسازد. چراکه بر آبشار تالاب خرانت کارگاه قماش سازی بنایافته امابعد ازمذاکره ومشاوره چنان قرارادندکه یك آسیای بادی برتپهٔ منظرهٔ وسیعه بسازند. چراکه ساختن آسیای بادی هم آسان وهم چابك بوجودمیآید، وغیرازینهامنظرهٔ شکل وهیئت آسیای بادی نیزخیلی خوش و نظرربا می افتد.

همهٔ مهاجران دست یك کرده بکار آغاز کردند. چوبهای لازمی آنرا انتخاب کرده

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 355 of 558

ازجنگل بریدند وبرعرابه هابار کرده آوردند . درپیش کبوترخانه هایك جای بلندی راکه همیشه بادبران میوزید انتخاب کردند . سنگهای بزرگی که دراطراف تالاب غرانت موجود بود برای سنگ آسیا انتخاب گردید . چرخ بزرگ پروانهٔ آسیارا از قماش بالون کهیج تمامی ندارد ساخته شد . پانقروف ، وناب درفن نجاری بسیار مهارت پیدا کرده اند ازاز ودرظرف چند روز بنابر نقشهٔ مهندس یك آسیای بادی چوبی به بسیار آسانی وساده گی بوجود آوردند .

بسعی وکوشش همهٔ مهاجران درپنجم ماه کانون اول کار آسیا تمام پذیرشد . پانقروف ازین آزمهارت خویش نیز خیلی ممنون شده گفت :

— حالا کار ماند بروزیدن یك بادخوبی که گندم مارا آرد کند .

هاربر — برای آرد کردن گندم بادبسیار تند برای آسیای ما بکار نیست . بادشمال شرقی بخوب صورت دروزیدنست . بمطلوب ما کافیست .

درخصوص آرد کردن گندم تاخیر کردن ومعطلی روا داشتن جایز نیست زیرا مهاجران برای خوردن نان گندمی خیلی خواهشگر هستند هان روز یك چند پیمانه گندم را آرد کردند . درروز دوم برروی سفرهٔ طعام نان گندمی خمیری بسیار اعلا اثبات وجود نمود .

انهم حرف زائدیست که بگوئیم مهاجران بچه مسرت فوق العاده نان را خوردند چرا آنجا که عیانست چه حاجت به بیانست !

شخص مجهول هنوز معلوم نشد که کجاست وچه میکند ؟ یکچندبار هاربر وزهده ثون درجنگل گردش کردند ولی با او برنخوردند . مهاجران برای آدم بیچاره پریشان واندیشه ناك گردیدند . امامهندس هنوز به امید برگشتن اوهست و میگوید که :

— حکماً می آید درنجا میداند که مانند جزیرهٔ تابور تنها وبی همجنس نیست لهذا حل وحشتش به این امید برو برنمیگردد ، وچون یکقدری جرم خودرا بما اعتراف کرد باز آمده تمام حکایت خودرا خواهد گفت .

درهشتم ماه کانون اول هاربراز غرانیتها وزدامهای ماهی را برداشته درکنار تالاب

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 356 of 558

غرانت برای صید ماهی رفته بود . و بسبیکه در بنطر فهای جزیره تابه اینده حیوانات وحشیهٔ درنده دیده نشده است هاربر بی سلاح رفته بود .

ناب ویانقروف در مرغانچه ها برای جمع کردن تخمها . و آب ودانه دادن جوجه مرغها بکار مشغول بودند . مهندس وژه ده ثون نیز در شمینه ها بصابون سازی مشغول بودند چرا که صابون تمام شده بود .

در بن اثنا یك فغان وواویلایی از طرف کنار تالاب بگوش ناب ویانقروف رسید . مگر این فغان وفریاد هاربر بود که (مدد ! مدد !) گفته نعره میزد ناب ویانقروف بتاخت شدند .

هاربر در پیش روی ژاغار نام حیوان درنده که یکی از انها در شبه جزیره مار با تیر تفنگ ژه ده ثون کشته شده بود بی سلاح و بیمدد کار افتاده بود . جانور مذکور همان خود را جمع کرده برای حمله کردن و پاره پاره کردن هاربر حاضر شده بود که به ناگهان شخص مجهول جزیرهٔ تابور که هیچ امید نبود که او در انجا باشد از نهر قریقروز برجهیده مانند برق خود را به امداد هاربر رسانید . جانور مذکور چون شخص مجهول را نزدیکتر از هاربر در پیش روی خود بدید همان حملهٔ که برای هاربر حاضر کرده بود بر او اجرا نمود . جانور درنده بیك غرش بسیار مدهشی بچالاکی برجهیده وهر دو پنجه های مدهش سر تیز خود را بر هر دو شانهٔ شخص مجهول بکمال شدت وقهر فرو آورد . شخص مجهول قوت و مهارت فوق العادهٔ را مالك میباشد . لهذا بمم فرو رفتن چنگالهای ژاغار در گوشت خود نیفتاده بیکدست بر قوت خویش از گلوی ژاغار گرفته وبدست دیگر باکاردیکه مهاجران به او داده بودند بر جگر گاه جانور درنده چنان بشدت بزد که ژاغار هماندم بر زمین افتاد . شخص مجهول چنگالهای درنده را بقوت از گوشتهای شانهٔ خود بیرون کشیده واز خود او را بدور انداخته باز بفرار کردن آغاز نهاده بود که مهاجران رسیدند . هاربر دامن شخص مجهول را محکم گرفته گفت :

— بعد ازین محالست که بروی ! نی ، نی ! ایستاده باش .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 357 of 558

سیروس بسوی شخص مجهول روانه شده، خون مانند جوی از شانه هایش روان بود ولی او هیچ به آن پروا نمیکرد. سیروس گفت:

ـ دوست من! حالا با شما یکعهد شکران و مفتداری عقد کردیم. چرا که اولاد مارا از مرگ رهانیدی، و حیات خودرا برای او به تهلکه انداختی!

ـ جان من! آیا حیات من چه قیمت دارد؟ مرگ هزار بار اشرف تر است از نجیات!

ـ زخمی شده اید. هیچ نباشد بگذارید که زخم تانرا مداوات کنیم.

ـ چه پروادارم! من به این زخم مستحقم!

ـ آیا دست تانرا هم نمیدهید که مصافحه کنم، و بمحبت بفشارم؟

ایرا گفته پیش شد که دست شخص مجهولرا بگیرد اما آدم مجهول دستهای خود را بر سینهٔ خود چپراس کرده گفت:

ـ شما بان کیستید؟ برای من چه تصور دارید که چه کنید؟

معلوم شد که آدم وحشی میخواهد که اول سرگذشت مهاجران را بخود معلوم کند. آیا بعد از انکه سرگذشت ایشانرا بشنود سرگذشت خودرا نیز خواهد گفت یانی؟

سیروس سمیت احوال خودشانرا از هنگامیکه از ریشموند برامده اند تا بوقت حاضر مختصراً بیان کرد. حتی از ترجمهٔ احوال خود و رفقای خود نیز بیان کرد که کجائی و چه صنعت دارند وحشی بکمال دقت میشنید. مهندس گفت:

ـ در جزیره از وقتیکه آمده ایم بهترین و مسرت آورترین روزهای خود همان روز را میشماریم که از جزیرهٔ تابور برگشته و مانند شما یك رفیق دیگری را بدست آوردیم.

از بسخن رخسار وحشی سرخ گردید، چشمانش باز گریه آلود شده سر خودرا بزیر افکند و در حالش آثار حسرت و تأثر پدیدار گردید. سیروس سمیت گفت:

ـ حالا مارا شناختید. بدهید دست خودرا که بفشاریم.

ـ نی! نی! ... شما بان آدمان اشراف و با ناموس هستید. اما من! ... نی نی! این دست لایق آن دستها نیست! ...

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 358 of 558

باب هفدهم

فهرست

همیشه جدائی طلبی — طلب شخص مجهول — دوازده سال پیش ازین — سرعملهٔ کشتی برینا نیا — متروك ماندن در جزیرهٔ تابور — دست سیروس سمیت — کاغذ اسرار انگیز شیشه ۰

این سخن آخری شخص مجهول ظاهر گردانید که در ماسبق احوال این آدم مطلق یك جرم شدیدی موجود است که بعد از بنهمه مجازات مدهشی که دیده، واز طرف این همجنسان خویش نیز عفو شده باز هم وجدانش اورا عفو نمیکند اما آثار پشیمانی وندامت وتوبه کاری از هر وضع وحرکتش ظاهر ونمایان است ۰ ازینسبب است که هرگاه دست خود را دراز کند مهاجران بیمحابا بکمال محبت میفشارند ولی از بسکه وجدان اورا در اشکنجه وعذاب دارد آن دست را بدست نامسکاران نمیتواند که درازکند ۰

شخص مجهول بعد از مسئلهٔ ژاغار بجنگل برنگشت ۰ زخمهای خود را خود به تر بندی وگذاشتن بعضی نباتات تداوی کرده دست مهاجران را نگذاشت که بجانش بخورد اکثراوقات خود را برپشتهٔ منظرهٔ وسیعه درزیر چپری میگذراند ۰ آیا این آدم چه اسرار دارد ؟

یکچندروز بدینمنوال گذشت ۰ مهندس وژه ده ثون باهمدیگر یکجا کوشش وکار میکنند ۰ گاه بکارهای کیمیا گری وگاه بکارهای حکمتی مشغول میشوند اجزاهای بسیار مفید ومساله های خیلی نافع برای بسیارکارها ساختند ۰ ناب وپانقروف گاه در آغل وگاه درمرغانچه وگاه باهار بر بشکار سرگرم کار میباشند ۰ شخص مجهول نیز وظیفهٔ باغبانی وبرزگری را بکمال سعی وکوشش اجرا میکند ۰ زمینهای بسیار پرابایل شد یارکرده برای زراعت گندم حاضرساخته است ۰

درپانزده هم ماه کانون اول شخص مجهول درنزد موسیو سمیت آمده بیکطور

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 359 of 558

خجالت وشرمساری گفت :

— افندی من ! ازشما یکچیزی آرزو طلبدارم .

مهندس — بگوئید ، ولی دراول امر رخصت بدهیدکه من یکچیزی بشمابگویم .

ازینسخن شخص مجهول رنگش پرید ، بدنش لرزید چرا که بگمانش آمدکه از احوال ماسبق اوخواهد پرسید . خواست که ازپیش مهندس دورشود اما مهندس مانع آمده گفت :

— اینرا بخوبی بدانیدکه ما بشما دوست ومهربانیم . اینست که گفتنی من بشما همین بود که گفتم حالابفرمائید هر چه که میخواهید بگوئید .

شخص مجهول چشمان خودرا از اشك پاك کرده گفت :

— افندی من ! ازشما یك لطفی استرحام دارم .

— بگوئید چیست ؟

— دردامنه کوه برای حیوانات وموا شئی خود یك آغلی دارید ، برای خدمت وسرپرستی حیوانات مذکوره یك آدمی بکار است پس اگر لطف بفرمائید که مرا اذن بدهید که درانجا باشم هم خدمت حیوانات شمارا میکنم وهم درانجا میخوابم .

مهندس — دوست من! در آغل یك جای مناسبی نیست که شمادرانجابخوابید !

— برای من کافیست .

— دوست من ! ماشمارا نمیخواهیم که بی راحت باشید ، چون خودشمابدوربودن ازما ، ودرآغل بودن خود راضی هستید بسیار خوب ! ولی صبرکنید که برای شما یك اوتاقی درانجا بسازیم .

— تشکرمیکنم افندی من .

مهندس اینمکالمه رابرفقای خود بیان کرد . رفقا نیز ساختن یك کوتهٔ چوبی را درآغل برای او قرار دادند .

همانروز رفقا آلات وادوات لازمه را برداشته به آغل رفتند . بعد از یکهفته یك

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 360 of 558

خانه کلك تخته‌ئی کوچك خوشنمائی بوجود آمد . درخانهٔ مذکور یك میز وچوکی و یك دولاب ویك تفنگ ومقدار کافی گله وباروت . وخوابگاه وکاسه وکوزهٔ لازمی وماکولات ومشروبات را نیز پرده گذاشتند . شخص مجهول تا بوقتیکه رفقا در آغل کوشش میورزیدند اصلابه آنها نزدیك نشده درتپهٔ منظرهٔ وسیعه بکار زراعت وکشت کاری مشغول گردید . پانفروف میگفت :

— چون اینقدر از آدم گریزان بود چرا مدد کاری میخواست ، کاغذ را چرا در شیشه گذاشته برای طلب معاونت بدریا انداخته است ؟

سیروس — اینرا نیز خواهد گفت .

در بیست و دوم کانون اول مهندس حاضر بودن اقامتگاه اورا بشخص مجهول خبر داد . وبرای ناراحت نشدن او اورا آزاد گذاشته بغرانیتهاوز برامدند . دردالان بزرگ گرد آمده نشستند . از شب دوساعت گذشته بود که دروازهٔ صالونرا یکی آهسته دق الباب نمود بعد ازاذن گرفتن شخص مجهول داخل دالان گردیده گفت :

— افندیان ! ازشماجدا میشوم ، لهذا میخواهم که سرگذشت خود راحکایه کنم تابدانید که من لایق صحبت ومعاشرت شمارا ندارم . اینست که اسرارخود رامیگویم .

اینسخن مهاجران رابسیارمتأثر نمود . مهندس بریا خواسته گفت :

— دوست من ! ماازشماچیزی نمیپرسیم ، براسرارشما آگاه شدن نمیخواهیم . سکوت کردن داخل حق خود شماست .

— گفتن وظیفهٔ منست .

— بنشینید . بگوئید .

— نی بیا ایستاده میگویم .

شخص مجهول درکنار دالان بیا ایستاده ، وسرخود رابرهنه کرده ، ودست های خود رابرسینهٔ خود چپراس کرده ، وبرنفس خود اجبار کرده ، وچشمهای خودرا ازاشك پاك نموده بحکایت سرگذشت خود آغاز نهاد درفقانیزبی آنکه چیزی بگویند ساکنانه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 361 of 558

به شنیدن گوش نهادند . شخص مجهول بانصورت بسخن دهن کشاد .

ـ «درسنهٔ ۱۸۵٤ در ۲۰ ماه کانون اول »

«دونقان » نام واپور تنزه « لارد گلناروان » در « بندر » « برنویثی » که در ۳۷ درجهٔ عرض بساحل غربی جزیرهٔ بزرگ « اوستر الیا » واقعست لنگر انداز اقامت گردیده بود درین واپور خود لارد گولنار وان ، وزوجهٔ او ویك کرنیل انکلیزی ، ویك عالم جغرافیه شناس فرانسوی ، ویکدختر ویك پسر نوجوان ، و کپتان اول ، و کپتان دوم ، وپانزده نفر عمله موجود بود . ایندختر وپسر نوجوان اولادهای « غران » نام شخصیست که کپتان کشتی « بریتانیا » بود که یکسال پیش ازان تاریخ با عمله واشیای خود غرق گردیده بود .

سبب لنگر انداختن واپور تنزه دونقان درلنگرگاه بور « توبیی » اینستکه پیش از شش ماه ازان تاریخ یك کاغذی درمیان یك شیشه در دریای ایرلانده بدست لارد گولنار وان که درکشتی دونقان سیروتنزه مینمود افتاده بود . این کاغذ ازطرف کپتان کشتی بریتانیا کپتان غران نوشته شده ، ودرمیان شیشه هابدریا انداخته شده است که درین کاغذ کپتان غران کیفیت رهایی یافتن خود را بادو نفر عملهٔ خود بعداز غرق شدن کشتی خویش نوشته بود ، وطول وعرض موقعی را که درانجا افتاده اند نشانداده بود . اگرچه طول وعرض جای بودن خود را کپتان غران خوب نشانداده ولی درجهٔ عرض موجود ، ودرجهٔ طول را آب دریا گل کرده بود .

درجهٔ عرض که نشانداده بود ۳۷ درجه و ۱۱ دقیقه عرض جنوبی بود . درجهٔ طول مجهول بود لهذا هرگاه همین درجهٔ عرض را پیروی کرده برکرهٔ ارض دور شود البته بجائیکه کپتان غران موجوداست رسیده خواهد شد .

وزارت بحریهٔ دولت انکلیز ازینگونه پالیدن وجستجو کردن مجهولانه ابا ورزید . لهذا لارد گولناروان بادونقان نام واپور تنزه خصوصی خویش به پالیدن وجستجو کردن کپتان غران اقدام نمود . «ماری» نام دختر کپتان غران را با «روبر» نام پسرك

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 362 of 558

اوباخود برداشت. دونفان برای سیاحت بسیار دور ودرازی حاضر گردید. ازبندر «غلا سقو» که در «ایرلند» است حرکت کرده از گلوگاه «ما جلان» که در آخر امریکای جنوبیست گذر نمود. از انجا یکسر به اراضئی «پاتاغونیا» که در امریکای جنوبیست را مده خط ۳۷ درجهٔ عرض جنوبی را گرفته تمام قطعهٔ امریکای جنوبیرا از غرب بشرق برهمان خط عرض از خشکه قطع نمود. ازینسفر فکر لارد این بودکه مبادا کپتان غران درینسرزمینها بدست وحشیان افتاده باشد. ولی هیچ اثری درینسرزمین از کپتان نیافت بازاز ساحل شرقی زمین مذکور در دونفان سوار شده پالیدن خودرا در بحر محیط آغاز نهاد. بعدازانکه جزیره های «تریستان واگونهاد» و «آمستروام» که برهمین خط عرض واقعست گردش وپالش نمود از کپتان اثری نیافته برابر بسوی «اوسترالیا» حرکت ورزید تا درقطعهٔ مذکور امر پالیدن را برخط عرض مذکور اجرا نماید. لهذا چنان چه گفتم در ۲۰ کانون اول سنهٔ ۱۸۵٤ درلنگرگاه بورنوئیبی لنگرانداز اقامت گردیده بود. فکر لارد این بود که اوسترالیارا نیز مانند پاتاغونیا برخط دایرهٔ عرض ۳۷ گردش نماید. سیاحها ازساحل روانه شده بخانهٔ یك زمیندار ی که ازمردم ایرلاندمیباشد فرو آمدند. لارد بزبان ایرلاندی بهصاحب زمین سبب آمدن خودرا به اوسترالیا وگردیدن وپالیدن خودرا بیان کرد وپرسیدکه آیا ازکشتی بریتانیا اورا خبری هست یانی. زمین دار مذکور از بیخبر بودن خودبیان کرد. ولیکن ازخدمتکاران زمینداران یکی برپا خواسته گفت:

— لارد صاحب! بجناب باریتعالی شکر بکنید اگر کپتان غران زندهباشند مطلق درا وسترالیاخواهد بود.

— شما کیستید؟

— من هم ازمملکت شما یعنی ازاسقوچیامیباشم. درسفینهٔ بریتانیادرزیر امر کپتان غران سرعمله بودم. ازرفقای کپتان غران میباشم.

نام این آدمیکه به لارد گولناروان خود را ازرفقای کپتان غران وعمله باشی کشتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 363 of 558

بریتانیا شناسانید (آیرتون) میباشد. این مدعای خود را با کاغذ های رسمی که باخود داشت اثبات نمود. لارد گفت:

- در وقتیکه کشتی بریتانیا غرق میشد آیا شما در کشتی بودید؟

- بلی لارد من! کشتی در ساحل شرقی اوسترالیا غرق گردید. من بشنا وری در یک گوشهٔ برامدم و تا بحال خبر نداشتم که کپتان عرشان زنده رها یی یافته باشد اما حالا که شما از زنده گی او خبر دادید گمان قوی دارم که در ساحل شرقی اوسترالیا برامده بدست بومیان وحشی آنسرزمین اسیر افتاده باشد، پس میباید که در انطرف رفته پالیده شود. این آدم چنین گفته طور صداقت و نامو سکاری به لارد گولناروان نشان داده بود. لارد و همراهان او از سخن او براستی و صداقت او هیچ شبهه نکردند زمیندار ایرلندی نیز بر خوبی و درستی این آدم که آیرتون نام داردو از مدت یکسال بخدمت او نوکر میباشد شهادت وضامنی نمود. لارد گولناروان نصیحت و رهبری آیرتون را قبول کرده قرارداد که اوسترالیا را از غرب بشرق گذار نماید. لهذا لارد، وزوجهٔ او، وعالم فرانسوی، و کرنیل، واولاد های کپتان عرشان، و کپتان اول و اپوردونفان و یکچند عمله در زیر ادا ره، و رهبری آیرتون براه افتادند. دونفان نیز بزیر افسری کپتان دوم واپور به بندر گه [ماليورن] رفته منتظر امر لارد ایستاده میماند.

در ۲۳ ماه کانون اول سنهٔ ۱۸۵٤ قافله در زیر نظارت و دیده بانی آیرتون براه افتاد.

در نجا اینرا نیز بگویم که آیرتون از جانی های بسیار بزرگ و شقاوت پیشه کان خیلی بنیست. اگرچه در کشتی بریتانیا عمله باشی بودنش صحیحست ولی بسبب عصیان دادن و بلوا کردن عملهٔ کشتی را بر کپتان در ۸ ماه نیسان سنه ۱۸۵۲ از طرف کپتان عرشان به ساحل اوسترالیا برا ورده ترک شده است. از وقتیکه به اوسترالیا برامده نام آیرتون را گمانته (بجوئیس) بر خود نام نهاده است، و سرکرده گی مجرمهای شقاوت پیشهٔ قراررا گرفته بسی شقاوتها، و جنایتها بعمل آورده است. و حالا در خدمت ایرلندی نیز برای اجرای بعضی خیانت و شقاوت درامده، و منتظر فرصت نشسته است تا آنکه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 364 of 558

لارد گولناروان بچنگش درافتاد ، آیرتون بنام دیگر بنجو پس از غرقشدن سفینهٔ بر بتانیا هیچ خبر و آگاهی نداد . این خبررا از حکایت لارد آموخته است . مقصدش درینوقت این است که لارد را بساحل شرقی اوسترالیا براند ، واز کشتیش دوراندازد ، ودونقانرا بهرحیلهٔ که باشد ضبط وتصرف کرده بواسطهٔ آن رهزنی وقطاع الطریقی دریائی را پیشه گیرد .

درینجا شخص مجهول یکقدری توقف نمود . صدایش بلرزه افتاد . باز بحکایه آغاز نموده گفت :

— هیئت قافله حرکت کرد . درراه ساحل شرقی اوسترالیا برهسپاری دوام ورزیده شد راه بالطبع خراب بود چرا که آیرتون بعونه وتابعان خود خبر داده آنها هم گاهی ازپیش وگاهی ازپس قافله را پیروی میکردند ، وهزارگونه مشکلات در راه می انگیختند .

دونقان حاضر شده بلنگرگاه مالبورن رفته بود . حالا کار موقوف بر اینکه دونقان را بساحل شرقی اوسترالیا بکشند چرا که درانجا بدست آوردن آن آسان مینماید . آیرتون قافلهٔ لاردرا ازبیراهه های مهلکی بکشیدن آغاز نهاد . بعد ازان در خصوص آوردن دونقانرا ازلنگرگاه مالبورن به ساحل شرقی یك کاغذی از لارد بنام کپتان دوم دونقان که « توم اوستن » نام دارد بدست آوردن لازم شد . اینمسئله نیز چون طبیعی و ضروری دیده میشد لهذا لارد قرارداد که مکتوبی برای کپتان دونقان نوشته بدست آیرتون بدهد که او بمالبورن رفته دونقانرا بساحل شرقی بیارد تا آنکه بمجرد رسیدن قافلهٔ لارد بساحل شرقی کشتی خودرا حاضریافته سوار شود .

اگرچه دروقتیکه مکتوبرا میخواستند به آیرتون تسلیم بکنند خیانت وشقاوت آیرتون ازبسیاردلایل وبراهین بر لارد وهمراهان او ثابت ووا ضح گردید اما آیرتون هزارگونه حیله ودسیسه بعمل آورده مکتوب مذکوررا بدست آورده بعدازدوروز خودرا بمالبورن رسانید ، و مکتوبرا به کپتان تسلیم نمود کپتان واپور دونقان بمجردیکه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 365 of 558

مکنوبرا بخواند لنگر برداشته روانه گردید .

آرتون بدل بسیار خوشنود بود ، وکامیابی خودرا تصور نی بلکه محقق میدانست چرا که میدانست که بمجرد رسیدن بساحل شرقی همهٔ عونهٔ او حاضرو آماده برای ضبط کردن دونقان خواهند بود . امادوروز بعد دیدکه دونقان بطرف ساحل شرقی اوسترالیا بلکه بطرف ساحل شرقی (زه لاند جدید) میرود . ازین حرکت واپور آرتون بحیرت افتاده با کپتان واپور مخالفت ومجادلت آغاز نهادکپتان همان مکتوب لارد راکه خود آرتون آورده بود نشان داد که دران مکتوب راستی همچنین نوشته شده بود که واپور باید بساحل شرقی زه لاند جدید برود . مگرعالم فرانسوی در وقتیکه مکتوبرا مینوشت بنا برطبیعت متفکرانه که داشته فکرش به این مشغول بود که کپتان غران درزه لاند جدید خواهد بود . لهذا بجای اینکه ساحل شرقی اوسترالیا بنویسد ساحل شرقی زه لاند جدید نوشته .

ازین خطای سراسرصواب کاتب نقشهٔ افکار ملعنت آثار آرتون سراسربرهم خورده ، خواست که عصیان نماید کپتان واپوراورا بندی نمود . دونقان بساحل شرقی زه لاند جدید آمده لنگرانداخت ، ومنتظرورودلاردیا خبرلاردبماند . واپور نشینان ازلاردوهمراهان اوهیچ آگاهی ندارند .

ودونقان تابسوم ماه مارت درساحل زه لاند ایستاده ماند . آرتون دراثروز اجنبکه بندی بود صداهای توپ راشنید . این توپ ازواپوردونقان انداخته میشد . بعدازکی لارد وهمراهان اوبه واپور آمدند . مگرلارد کولنارواز بعدازانکه کاغذرا برای کپتان فرستاد ، وشقاوت ، وخیانت آرتون به ایشان معلوم شد محقق دانست که دونقدرا آرتون وعونهٔ اوضبط کردند . لهذا بعد ازبسیارزحمت وفلاکت وتهلکهٔ خود خودرا بساحل شرقی اوسترالیا رسانیدند . درانجا چون ازدونقان اثرنیافتند زیاده تر شبهه افتادند .

باوجود اینهم بازازفکربالیدن کپتان غران فارغ نشد . ازانجانیز بیک کشتی بادی

(c) ketabton.com: The Digital Library

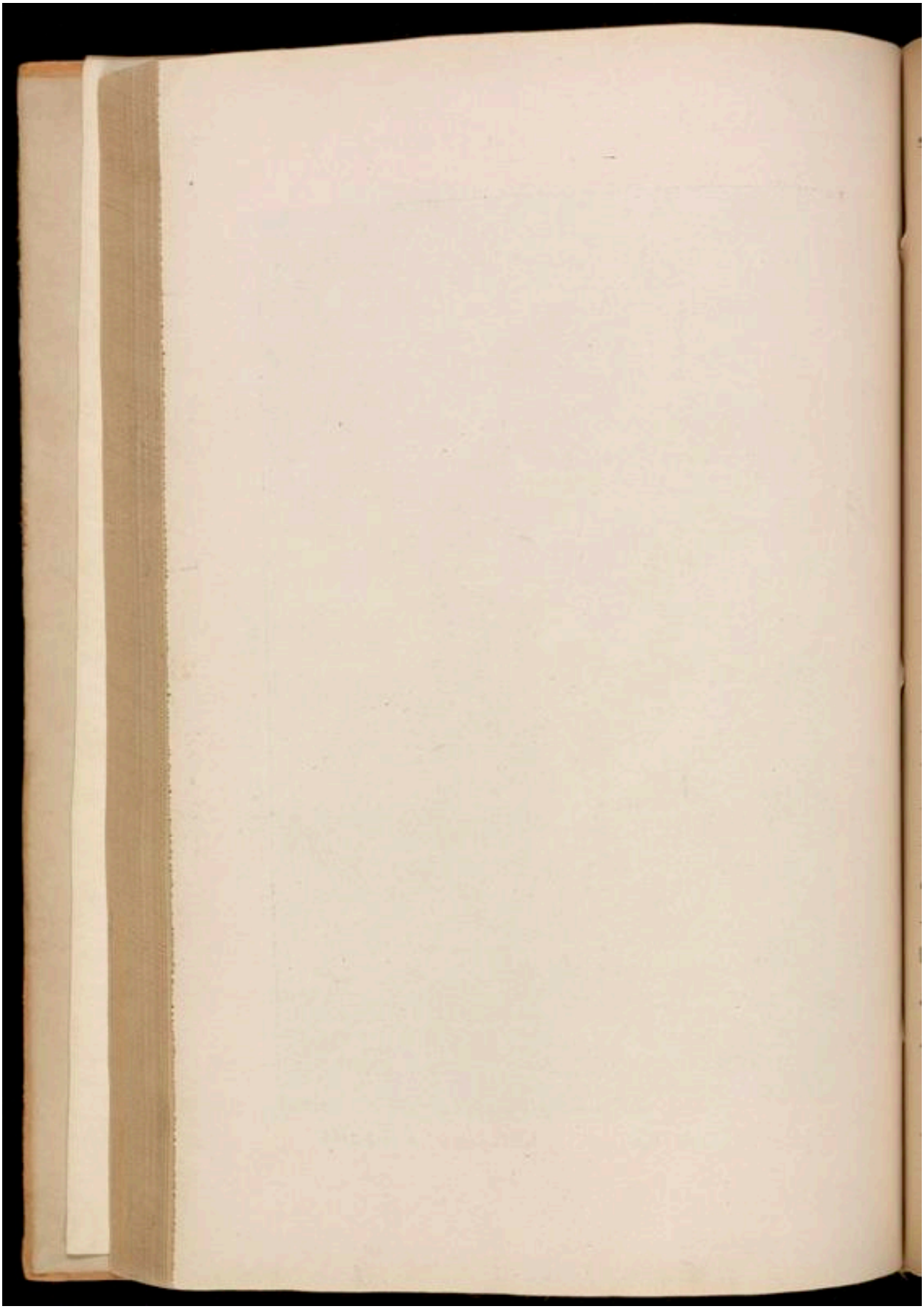

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 367 of 558

قیافت (آیرتون) در اوسترالیا بهمرکابی و رهنمایی لارد [گولنار وان]

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 368 of 558

فیلم « آپرتون » در جزیرهٔ « تابو » بعد از کسب نمودن حال وحشیگری

(c) ketabton.com: The Digital Library

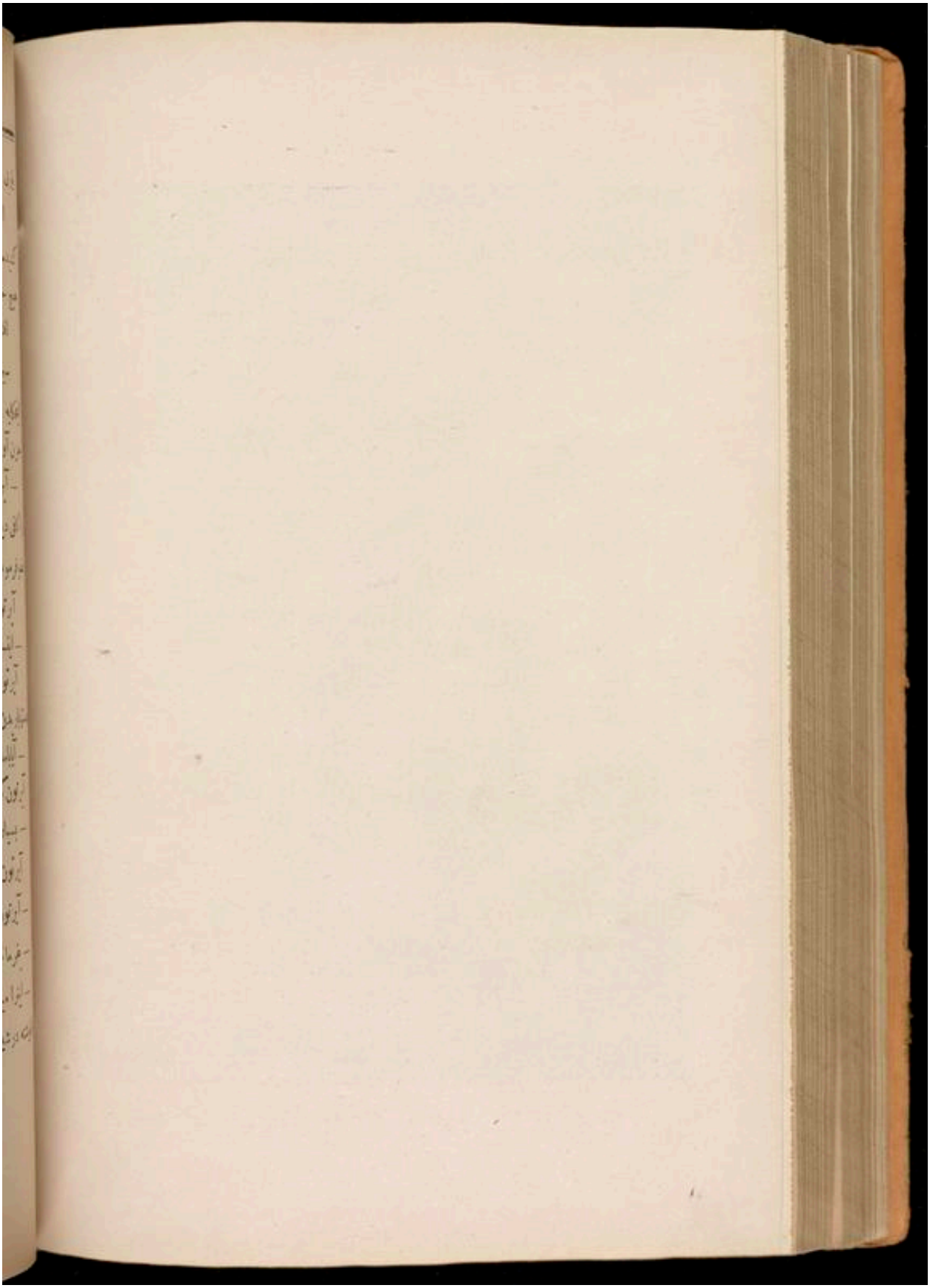

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 370 of 558

گراهی سوار شده برای پالیدن کپتان غران بساحل غربی زه لاند جدید برامدند . قطعهٔ زه لاند جدید را نیز بردایره درجهٔ ۳۷ عرض از غرب بشرق قطع نمودند . از کپتان غران باز هیچ اثری نیافتند . چون بساحل شرقی رسیدند از طرف بومیان وحشی آنجا نزدیك بودکه اسیر شوند ولی از آثار عنایت ربانی بود که بقوت توپهای دونفان رهائی یافته به واپور رسیدند .

وقتیکه لارد به واپور بیامد آیرتون را بحضور خود طلب نمود و در خصوص کپتان غران از و معلومات بخواست . آیرتون هم آنقدر که خبر داشت براستی بگفت لارد از خیانتی که به کپتان غران و خود لارد کرده بود آیرتون را بجزای متروك کردن از دنیا ، و تجرید نمودن از عالم انسانیت محکوم نمود . لارد بر خط عرض مذکور باز هسپار گردید . تا آنکه بجزیرهٔ تابور که برهمان دایرهٔ عرض واقع بود برسید . لارد آیرتون را درهمین جزیره به پاداش کارهایش میخواست که برساند . واپور را در پیش این جزیره لنگر کرده آیرتون را کشیدکه در انجا متروك گرداند . از حسن اتفاق کپتان غران و رفقایش نیز در انجزیره بودند .

لارد کپتان غران و رفقای او را در واپور برداشته آیرتون را در انجزیره ترك کرد .

افندیان من ! آدم متروك در جزیرهٔ تابور در اقامتگاهی که کپتان غران برای خود ساخته بود اقامت نمود . روز بروز دو چار ندامت شده میرفت ، تنهائی و وحدت هر لحظه او را بر قبایح اعمالش مطلع میگردانید ، ذات اقدس خلاق کائنات در هر طپش دلش او را از بدیهای کردارش باخبر میگردانید . او نیز توبه و ندامت میکرد . و باخود میگفت :

— آیرتون ! تو میباید که سعی کنی که خود را لایق جمعیت بشریه بسازی تا اگر یکوقتی بیایند و ترا ببرند کسب لیاقت دیدن انسانها را کرده باشی والحاصل بچاره آدم متروك بسیار عذابها کشید ، در بسیار کارها کوششها ورزید ، شبهای بسیاری را تا بصبح بدعا گذرانید . گریه ها کرد عباد تها نمود . ولی باز هم نظرش همیشه بسوی افق دریا معطوف بود که کی یك بادبان کشتی از افق معلوم گردد تا او را از نحال عذاب و فلاکت وارهاند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 371 of 558

بلی! وحدت وتنهائی برای دوچار شده کان عذاب وجدانی چقدر مدهش است!

البته جناب حق میخواست که اورا زیاده تر جزا بدهد که رفته رفته از حال انسانیت کنیده بوحشیتش گرفتار نموده تاسه چهار سال احوال خود را خبردار دو بعد ازان از هیچ حالات خویش خبر نیست.

افندیان من! گمان میبرم که دیگر حاجت به این نباشد که بگویم آیرتون و یانجوئیس که بود! سیروس سمیت، ودیگر رفقای او در آخر حکایه بیاخواستند، همهٔ شان از شنیدن این حکایه بسیار متأثر شده بودند. در پیشگاه نظرشان یك لوحهٔ فلاکت وسفالت بسیار حزن آوری تجسم کرده بود. مهندس گفت:

- آیرتون! شما بحقیقت که یك شقی بسیار بزرگ بوده ایداما جناب حق مجازات شما را کافی دیده فلاکت شمارا نهایت بخشیده که شمارا در میان ما انداخت آیرتون شما را خدا عفو فرموده است. حالا باز از شما میپرسم: آیا میخواهید که رفیق ودوست ما بشوید؟

آیرتون پس خزیده روی خود را بدستهای خود پنهان گردانید. مهندس گفت که:

- اینست که دست محبت خود را بسوی شما دراز میکنم.

آیرتون دویده هر دو دست مهندس را گرفته ببوسید وسیلابهٔ سرشك خود را بران دست ها باریدن گرفت. مهندس پرسید که:

- آیا ما یکجا بودنرا هنوز آرزو نخواهید کرد؟

آیرتون گفت — موسیو سیروس! یکچند روز دیگر هنوز مرا در آغل بگذارید.

- بسیار خوب، باشید!

آیرتون وداع کرده میخواست که برود، مهندس گفت:

- آیرتون از شما یکچیزی سوال میکنم.

- بفرمائید، افندی من! بپرسید!

- اینرا میپرسم که شما چون اینقدر تنهائی وگوشه گیر را آرزو داشتید پس چرا کاغذ رقعه در شیشه انداختید، وامداد طلب کردید؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 372 of 558

— من هرگز نه کاغذی نوشته ام ، ونه در شیشهٔ انداخته ام !

اینرا گفته وسلام داده از دروازه برامد .

باب هجدهم

فهرست

مکالمه — سیروس وزه ده تون — تلگراف — القبا — موسم
خوب — معموری اینقولن — فوتوگراف — برف — دوسال .

هاربرتانه دروازه . ازپس آیرتون آمده آیرتون چون بلماشین نزول وصعود فرو آمد هاربروایس آمده گفت :

— رفت .

سیروس — بازمی آید !

پانقروف — من به این حیران ماندم که شیشه رابدریاکه انداخته ؟ آیرتون میگوید که من نینداخته ام چون اونینداخته باشد پس که انداخته خواهد بود ؟

ناب — مطلق که خود اوانداخته امابیچاره فراموش کرده است ! چراکه بیچاره بحال وحشت بوده است .

پانقروف — ازوقتیکه اورابجزیره ترك کرده اند تابقدر چهار پنجسال کسب وحشت نکرده است پس هرگاه دروقت انسانیت خودکاغذ را نوشته باشد اولاامکان ندارد که فراموش کند چراکه همه حالات پیش ازوحشتش رامکمل میداند وگیرم که فراموش کرده باشد دراینحال میباید که اینکاغذ رابیش ازهفت هشت سال نوشته ودرشیشه کرده بدریانداخته باشدکه هرگاه چنین باشدازکاغذ وشیشه یکقلم اینقدر کهنه گی معلوم نمیشود .

مهندس — اینسخن بجزاینکه بگوئیم که آیرتون درین نزدیکیها بوحشت گرفتار آمده وخوداو کاغذ را نوشته دگر تأویلی قبول نمیکند والسلام !

اینرا گفته وسخن رابدگرواد یها گردانیده این بحث را خاتمه داد .

در ۲۲ ماه کانون اول مهاجران ازغرانیقها وز فرو آمدند وبرمنظرهٔ پشته وسیعه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 373 of 558

برامد. از آپرتون در انجا اثری ندیدند دانستند که شب را در آغل گذرانیده رفقا نخواستند که به آغل رفته اورا ناراحت کنند. هاربر، وناب وبا تفروف بکارهای هر روزهٔ خود مشغول گشتند. سیروس وژه ده نون نیز در شمینه ها رفته بکار کیمیا گری سرگرم شدند. در انجا ژه ده نون گفت:

- عزیزمن! تاویلی که دیشب درباب شیشه فرمودید من هیچ باور نکردم. آپرتون کاغذ انوشته باشد، وبدریا انداخته باشد، وباز فراموش کرده باشد اینهم چیزیستکه باور شود؟

- اینواقعه را نیز بر دیگر بعضی واقعه هائیکه تابحال بحقیقت آن پی نبرده ایم علاوه باید کرد، و بهمینقدر اکتفا باید ورزید.

- بواقعیکه کارهای مبهم وپنهانی در جزیرهٔ ما بسیار شد. اولا کیفیت خلاص شما، باواقعهٔ دوغوتق وتوپ، باز پیدا شدن صندوق پر اسباب بصاحب باز رسیدن کشتی در بهر مرسی بوقت ضرورت ما، حالا نیز ظهور یافتن این شیشه...

بحقیقت که معما هائیست بسیار عجیب! آیا یکوقتی خواهد بود که این معما های پر اسرار حل شود؟

- عزیزمن! تو میدانی که من نه بروایات اساطیر الاولین پریهای یونانیان، ونه بحکایات بیدار عقل پایان وقسیسان باور واعتقاد داشته باشم. بلکه محقق میدانم که بی سبب وبی جهت معقول مادی هیچ چیزی بعمل نمیآید. اسرار مسرا ورا نیز نمیدانم. هرچیز پوشیده دانستهٔ که باشد البته برای آن یك اسبابی خواهد بود. ما حالا بکار خود مشغول شویم، یکروزی خواهد آمد که سبب های اینکار های پنهانی خود بخود بمیدان بروز خواهد نمود.

ماه کانون ثانی داخل شد. سنهٔ ۱۸۶۶ نیز تمام شد سنهٔ ۱۸۶۷ آغاز نهاد. مهاجران کمال غیرت واقدام بکارهای تابستانی خود شان آغاز نهادند برای ذخیرهٔ زمستان به مرگونه تدارکات لازمی وضروری کوشش ورزیدند. آپرتون در خانهٔ که به آغل ساخته

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 374 of 558

شده اقامت میکنند رمه های گوسفند ، وبزی که درزیردیده بانی وتربیهٔ اومیباشد به بسیارخوبی ودقت پرورش می بینند . مهاجران نیزاکثربرای دیدن وملاقات او میروند . آیرتون خیلی صاحب اخلاق حسنه یك آدم عاقل خوب و معین ومددگر هرغوبی برای مهاجران شده است .

ژه ده ثون وسیروس ازظهوریافتن بعضی وقایع غریبه گاه گاهی درجزیره به آیرتون خبرداده تنبه کردندکه هرگاه یك حادثهٔ پیش شودبزودی وچابکی به مهاجران خبربدهد . امابرای ظهوریافتن واقعهٔ غریبهٔ که متعلق به اسرارجزیره باشد خبردادن آیرتون بایدکه به بسیارسرعت وچابکی بعمل آید لهذاسیروس سمیت ساختن یك واسطهٔ مخابرهٔ بسیارسریعهٔ راقرارداد . در ۱۰ ماه کانون اول مهندس فکرخودرا برفقای خود بیان کرده با نقروف گفت :

— این واسطهٔ مخابرهٔ سریعه را چسان خواهید ساخت ؟ مگرخیال تلگراف ساختن راندانشته باشید ؟

— البته ، تلگراف خواهیم ساخت !

هاربر — آیاباالکتریك ؟ یعنی برق ؟

مهندس — بلی باالکتریك ! چراکه برای ساختن پیلهای تلگراف ، وخود الکتریك هرگونه اجزا بدست داریم تنهاسیم تلگراف مارا لازمست . یك ماکنهٔ که برای سیم ساختیم آنهم بعمل میآید والسلام .

بانقروف — معلوم شدکه برای ساختن شمندوفریعنی ریل نیزچیزی باقی نماند .

مهاجران بکارتلگراف ساختن آغازورزیدند . اول بکاردشوارترین آن که سیم سازیست کرهمت بستند . معدن آهنی که درجزیره موجود میباشد ازجنس بسیاراعلاست . سیروس سمیت اول بکارساختن یك ماشینی برای ساختن سیم شروع نموده اولا یك لوحهٔ آهنین مخروطی الشکل بعمل آورد ، و دران لوحه سوراخهای کوچك و بزرگی کشیده لوحهٔ مذکوره راآبداری بسیارقوی داده فولاد بسیارسخت ومتینی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 375 of 558

بساخت . ودر پیش آبشار بزرگ آنرا بصورت بسیار محکم ومتینی درمیان دو چوب دار مانند کوتاه وکلفتی ربط کرد بعد ازان چند روز کامل کوره آهنگری خود را گرم داشته چند عدد میلهای آهنین نازك نازکی بساختند ونوك این میل را باسوهان باریك ساخته ازسوراخ بزرگترین لوحهٔ پولادی بگذرانیدند و آنرا باآسمه های کلفت چرمی که ازپوست ماهی فوق بعمل آورده بودند ربط داده بچرخ بزرگی که درانجا برای ماشین قپان سازی ساخته بودند بسته کرده چرخرا بقوت آب بدور آوردند . میل باریك مذکور بقوت ازسوراخ سیم کش بدر آمده صورت سیم کلفتی را گرفت بعدازان ازسوراخ باریك ترگذرانیده وازانهم باریکتر کرده تا آنکه بدرجه سیم تلگرافش رسانیدند . مسافهٔ که درمابین چرخ ولوحهٔ آهنین بود بقدر چهل قدم می آمد لهذا بدرازی چهل چهل قدم چندعدد سیم بوجود آوردند که سر آنهارا هم بایکدیگر جوش داده بقدر درازی مسافهٔ آغل تابفرانیتها وزیك پاره سیم بسیار دراز متینی بوجود آوردند . اینکار سیم کشی سه روز دوام نمود مهندس درین سه روز زغفارا بکار سیم کشی مشغول گذاشته خودش برای حاضر کردن پیل وامتزاج دادن دیگر اجزاو مسالههای تلگراف مشغول گشت.

اولا یك پیل ثابت جریانی ساختن لازمست این یك معلومست که پیل همان ظرف هائی چوبی یاشیشه ئی را میگویند که اجزاو مسالهٔ حاصل شدن الکتریك یعنی برق دران موجوداست . این اجزانیز معلومست که مرکب ازجس ، ومس ، وزغال ، وبعضی حامضات میباشد این را نیز پیش ازین گفته بودیم که مس درجزیرهٔ لینقولن موجود نیست ، زغال هم اگرچه موجود است ولی زغالرا قابلیت دادن برای تلگراف به بسیار کارهای دور ودرازی موقوفست که اینهم خیلی مشکل میباشد . ولی جس درصندوق یافته گی مثل چنانچه گفته بودیم که در درون صندوق چوبی یك صندوق ازجس نیز موجود بوده است . دیگر حامضات واجزاها نیز حاضر است .

سیروس بعد ازتفکر وتصور زیادی قرارداد که تلگراف خودرا به اصول تلگراف «بکرل» نام کیمیاگری که درسنهٔ ۱۸۲۰ ازپیلهای بسیار سادهٔ ازتکلف آزادهٔ بوجود

(c) ketabton.com: The Digital Library

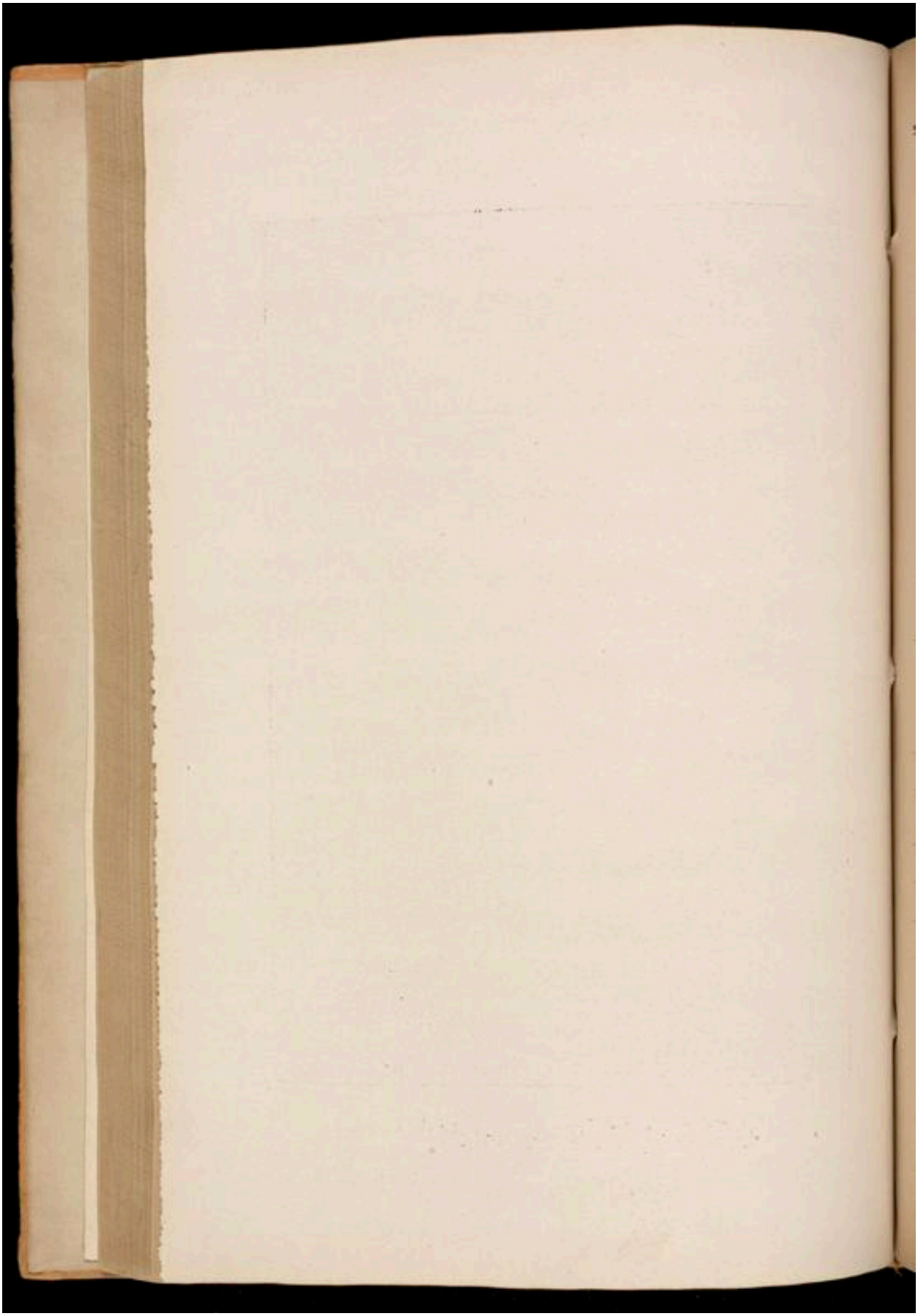

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 377 of 558

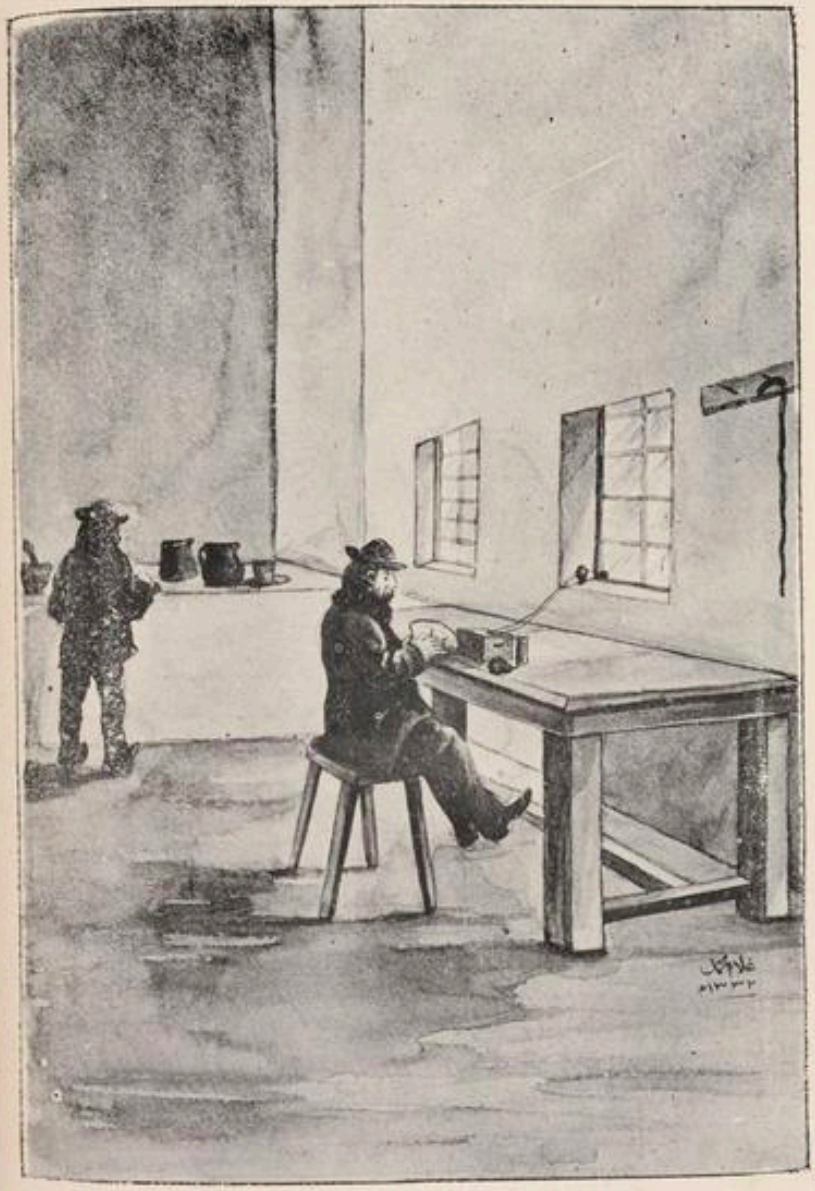

همانروز سیروس سعیت برای آپرتون یك تلگرافی کشید

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 378 of 558

آورد بسازد چنانچه در اول امر بازداش شیشه سازی را گرم کرده یکچند عدد پوتاهای دهن فراخ شیشه ئی بعمل آورد . ودرمیان آنها حامض آزوت پر کرده دهن شیشه های مذکور را باچوب پنبه های کاك محکم کرده از وسط آن کاکهایك یك لولهٔ میان خالی شیشه ئی دیگر را که یکطرف آن باقماش وگل پخته گرفته شده بود داخل گردانید . از طرف بازلوله هاپوتاس نام جوهریکه مهندس از بسیار نباتات حاصل کرده بود پخت که باین ترکیب پوتاس وحامض آزوت بواسطهٔ گل پخته بایکدیگر رابطهٔ پیدا کردند .

بعد ازان دو عدد میلهای جسی باریك را یکی درمیان لولهٔ پوتاس ویکی را درمیان شیشهٔ حامض آزوت فرو برده درحال یك جریان الکتریکی حاصل آمد که از میل جسی شیشه درمیل جس لوله برفتن آغاز نهاد این دو میل جسی را نیز بدو سیم آهنینی که حاضر شده بود مربوط نمود که یك سیم الکتریك منفی ویك سیم الکتریك مثبت گردید .

اینست که پیل تلگراف باینصورت ساده ولی بسیار ماهرانه بعمل آمد که بواسطهٔ این پیلها غرانیتهاوزا آغل مربوط میگردد .

در ٦ ماه شباط چوبهای تلگراف را از غرانیتها وزتابه آغل به مسافهٔ صد صد قدم ازهمدیگر دور بزمین نشاندند . وبرهردیریك یك شیشهٔ که آنرا « آلت تجریده » مینامند نصب کرده سیم هارا بران پیچانیده تابه آغل کشیدند . چند روز بعد غرانیتها وزو آغل بایك سیمی بهم مربوط گردیدکه جریان الکتریکی درهرثانیه بسرعت صد هزار میل بران سیم بدور وسیر آمد . یکعدد پیل برای غرانیتهاوزیکعدد پیل برای آغل ساخته سیمها بدان مربوط نمودند . حالا کار موقوف برساختن « سیتور » یعنی آلت تلگراف گرفتن و « مانیپلاتور » یعنی آلت تلگراف دادن ماند که آنرا نیز مهندس ماهر فنون شناس بطرز بسیار ساده و بسیطی بعمل آورد . درهر دو مرکز یعنی آغل وغرانیتهاوزسیم تلگراف رادرحالتی که مجرد بود برروی « الکتروئه مان » نام آلتی که عبارت از آهن پاره زمی بود به پیچانیدکه به اینواسطه بمجردیکه جریان از پیلها آغاز کند الکتریق از سیم مجرد گذشته وبر آهن دور کرده بواسطهٔ زمین بازپس به نقطهٔ که از انجا ظهور

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 379 of 558

برمیگردد. آهن نرم مذکور که به اصطلاح تلگرافیان آنرا «الکتروئه مان» میخوانند خاصیت مقناطیسی یعنی آهن ربائی را میگیرد، و جریان الکتریکی را چون استاده کنند حال مقناطیسیت نیز در حال مند فع میگردد. پس هرگاه در حالت جریان الکتریك در پیش الکتروئه مان یك آهن پارهٔ گرفته شود بهمانلحظه از طرف الکتروئه مان جذب بشود، چون جریان توقف نماید آهن پاره باز جدا شده بزمین می افتد. لهذا این آهن پاره را مهندس بر لوحهٔ چوبی در مقابل الکتروئه مان نصب نمود که باینصورت در اثنای جریان الکتریك آهن پارهٔ مذکور بقوت مقناطیسیت الکتروئه مان بحرکت آمده بریك دایرهٔ که حروف الفبا بران نوشته شده و هر حرف از خودیك سوزن مخصوصی دارد که بر محورهای متحرکی سوار است. پس باینصورت بحرکت دادن هر سوزن از آغل تا بغرانیتهاوز مخابره کردن برای سیروس سمیت خیلی آسانست.

در ۱۲ ماه شباط همه کارها تکمیل شد هما نروز سیروس سمیت برای آیرتون یك تلگرافی کشید که کارهای تان چسانست. بعد از دو ثانیه جواب رسید که خیریت است.

با فروف از مسرت بی اندازهٔ که از ساختن تلگراف اورا حاصل شده در لبا سهای خود نمیگنجید. هر صبح وشام برای آیرتون تلگراف میکشد وجواب میگیرد. از وجود یافتن تلگراف دو خوبی برای مهاجران حاصل شد. یکی احوال آغل وحوادثی که رودهد بزودی برای مهاجران معلوم میگردد، دیگر آیرتون خودرا در انجا تنها و وحشت نمی یابند. باوجود آنهم سیروس ورفقا در هفته یکبار به آغل رفته آیرتون را می بینند. او نیز بغرانیتهاوز آمده با رفقا ملاقات میکند.

موسم تابستان به اینگونه کارهای گوناگون در گذشت محصولات حیوانات و میوه کاری شان هر روز زیاده شده میرفت. علی الخصوص تخمهائیکه از جزیرهٔ تابور آورده اند امسال محصول بسیار خوبی بخشید. منظرهٔ تپهٔ وسیعه بسیار خوب ولطیف شده است. از دروا ین دفعه گندم حاصل بسیار کافی وبارکتی بعمل آمد. محققست که در بیفلکر کسی برای حساب کردن چهار ملیارد دانهٔ گندم نخواهد رفت. اگرچه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 380 of 558

یا فروف ایحساب رانیز آزمود ولی مهندس گفت که :

— اگر در هر دقیقه سه صددانه حساب کنی در یکساعت نه هزار دانه حساب خواهی توانست که به ایحساب برای تمام کردن حساب همهٔ آنها تقریباً پنجهزار و پنجصد سال میباید که مشغول شوی .

درین اوقات حال مهاجران مابسیار معمور است مرغان مرغانچه هابسیار افزونی گرفته لهذا برای گذاشتن آنها ایبك حداعتدال صبح وشام دوسه دانه از آنها ایبخورند . بزهائی که از جزیره تابور آورده اند نیز چوچه ها داده شیرهای آنها بخوبی مینوشند گوره خرهانیز دوچوچه آورده وچوچه ها نیز بزرگ شده اند که اکثر ژه ده ثون وها ربر آنها سوار شده تازه میکنند بسیار وقتها نیز بعرابه بسته زغال وچوب و دیگر چیزها را بغرانیتها وزمیآورند .

بنابر تشویق ژه ده ثون چند بار نیز بداخلیهای جنگل بهم پیوست فاروست برای شکار زاغار نیز رفتند وباز اغارها بصورت بسیار مدهشهٔ اعلان حرب نموده بسیاری از آنها را تلف ساختند . هنوز از حالا اوتاقهای غرانیتها وزبه بیست عدد پوست زاغار تزئین وتفریش شده است که اگر بهمینصورت محاربه دوام ورزد در جزیره هیچ اثری از بحیوان باقی نخواهد ماند .

رفقاهروقتیکه بطرف جاهائیکه هنوز گردش نشده است میروند مهندس نیز بایشان مرافقت مینورزید . مقصد مهندس از رفتن و گردش نمودن بجاهای مجهول جزیره آنست که بلکه اثری برای وقایع مجهول جزیره که چند بار واقعشده بدست آرد . اما در انجاها توپ وزوب هیچ آثار هیجان وتلاش نمیکردند . وخود مهندس نیز هیچ گونه علامت و نشانی پی نمیبرد . اما باوجود اینهم باز توپ وزوب بر کنار چاه درون غرانیتها وز از آثار هیجان وتلاش در هرچند روز یکبار فارغ نمیشوند .

ژه ده ثون باماشین فوتوگرافیکه از صندوق برامده . وتابحال معطل مانده بنای عکاسی را نهاد . وچند قطعه فوتوگرافهای جزیره را از هرطرف بگرفت . آلات

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 381 of 558

ماشین فوتوگراف خیلی مکمل است . ژه ده ئون وهار بر در کم مدتی عکاس بسیار کامل وماهری برامدند . از تپهٔ منظرهٔ وسیعه هر طرف جزیره را قطعه های بسیار خوش نمای عکسی بعمل آوردند . تصویر های جملهٔ مهاجران را نیز گرفتند . پا نقروف از این مسئله خیلی ممنون شده گفت :

— خدا راضی شود از کسیکه این ماشین فوتوگراف را در صندوق نهاده بود . چرا که اگر این آلت نمیبود مایان کی اینقدر بسیار میشدیم حالا هریکی ازما دو آدم شدیم .

خوبترین قطعه های عکس تصویر ژوب برامده ژوب بیکطرز مغرورانهٔ جدیت پرورانهٔ ایستاده . تصویرش بخودش مشابه برامده است .

باوجودیکه ژوب بسیار مشکل پسند افتاده است اما از تصویر خود خیلی مسرور وممنون مینماید که هربار در پیش تصویر خود آمده می ایستد ، وبتماشا مشغول میشود ، و بوضع خود یك ندای مسرت میبرارد .

موسم گرما یعنی مارت یکجا تمام گردید . هوا اعتدال خریفی را پیدا کرد . حتی در ۲۱ ماه مارت مهاجران چون صبح از خواب برخاستند دیدند که جزیره گك سلامت وکنار ساحل یکسر سفید گردیده که زمین و سنگها هیچ معلوم نمیشود . هاربر از غیره نظر کرده گفت :

— وای ! برفباریده ! جزیرهٔ سلامت سراسر در زیر برف پنهان مانده .

ژه ده ئون برخواسته چون نظر کرد گفت :

— بسیار عجیب است ! در تموسم و برف !

پانفروف — بحقیقت که برفست !

ژب — پایکچیزیست که به برف میماند .

ژه ده ئون — امامیزان الحراره از صفر ۱۴ درجه بالا تراست که هیچ هوای باریدن برف را نشان نمیدهد .

پانفروف — فرو آئیم که کشتزار خود را یك علاجی کنیم !

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 382 of 558

پانقروف و ژوب هاندم درماشین نزول نشسته فرو آمدند . بمجردیکه قدم ژوب برزمین رسید برفها اززمین برخواسته به پریدن آغاز نهادند . هاربرچون اینرا دیدفریادبرآوردکه :

— وای ! این مگربرف نبود مرغانست !

بحقیقت که این هامرغان بسیارسفیدکوچك کوچکی بودندکه بصدهاهزاربرجز یرهٔ سلامت واطراف ساحل فرو آمده نشسته بودند . بمجردیکه مهاجران برزمین قدم نهادند همه گی بیکبارگی به بسیارسرعت پروازنموده بهوا شدند. بدانددرجه شدت پریدندکه مهاجران بزدن یکی ازانها کامیاب نشدند هاربرجنس آنهاراهم نشناخت .

بعد ازین واقعه بدوروز ۲٦ مارت داخل شدکه ازنحساب ازافتادن قضازدهگان بجزیرهٔ لینقولن تمام دوسال کامل میشود .

باب نوزدهم

فهرست

طالع — تفتیش سواحل جزیره — شبه جزیزه مار — ساحل غربی — هواهای بد — شب شد .

دوسال کامل شدکه مهاجران ازهیچ طرف نه مددی ونه ازهیچ کس ازابنای جنس خودخبری واثری ندیده اند . دوسالست که درنجزیرهٔ پنهان بینشان ازهممالك متمدنه دوروممهجورافتاده اند . وچنان گمان میبرندکه درروی زمین نی بلکه دریکی ازسیارات صغیرهٔ عالم شمس درفضای نامتناهی سماافتاده اند .

آیادرمملکت شان چه شده، وچه میشود ؟ ازاولادوعیال واقربا وتعلقات خود هیچ خبری ندارندوقتیکه میبرامدند محاربهٔ مدهشهٔ جنوبی وشمالی بکمال شدت حکم فرمابود . آیانتیجهٔ آن بچه منجرگردید ؟ اینست که مهاجران بیچارهٔ آواره همیشه به اینگونه افکارهاواندیشه هامشغول میباشند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 383 of 558

در این دو سال از پیش جزیره هیچ کشتی نگذشت ، یك بادبان هم دیده نشد ، این جزیره از راه تهم کشتی ها دور افتاده ، در هیچ یك خریطه و نقشهٔ نام این جزیره نوشته نشده . زیرا اگر نوشته میبود بهمه حال کشتیها برای آب شیرین گرفتن در این جزیره گاه گاهی می آمدند . پس از این سببها این بیچارگان امید برگشتن وطن را سراسر از دل بر اورده اند .

در هفتهٔ اول ماه نیسان مهاجران یکجا گرد آمده از جدائی وطن و ناامیدی باز گفتن و امثال اینگونه سخنها مذاکره و مباحثه میکردند . ژه ده ثون گفت :

— اگر یك چارهٔ خلاصی باشد آنهم ساختن یك کشتی بزرگیست که یکچند صد میل راه را در دریا طی بتواند نمود ، بوناد و انتور را که ساخته توانستیم البته از انهم بزرگتر را ساخته خواهیم توانست .

هاربر — وهمچنانکه تا بجزیرهٔ تابور با بونادوانتور رفته توانستیم با آنهم تا بجزیرهٔ پوموتو خواهیم رفت .

بافروف — من نمیگویم که نمیشود اما این رفتن به رفتن جزیرهٔ تابور نمیماند . چرا که تا بجزیرهٔ پوموتو مسافهٔ خیلی بعیداست و هم هیچ بندری و مرسای سلامتی در ما بین نیست بلکه سراسر در قعر دریا باید برود .

ژه ده ثون — هرگاه یك سبب مجبری پیش شود آیا با همین بونادوانتور بر رفتن جزیرهٔ پوموتو رضا خواهی خواست یا نه بروف ؟

بافروف — شما میدانید موسیو سیبله که من از هیچ چیزی نمیترسم و بر هر چیزی اقدام خواهم کرد . علی الخصوص که مانند آیرتون یك کشتیبان دیگری هم با من رفیق و معاون باشد .

تاب — صحیح یك کشتیبان دیگری هم داریم .

مهندس — دوستان من ! این فکر محالست با بوناد وانتور بجزیرهٔ پوموتو رفتن ممکن نیست . در میان امیدهای خلاص شدن امید کشتی دونقان لاردکولنار وان را نیز از نظر دور نباید داشت . چرا که لاردبا آیرتون وعده کرده که بعد از ختام مدت محکو

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 384 of 558

تیش آمده اوراخواهد برد .

ژه ده ثون — هم به این زود بها خواهد آمد . زیرا مدت دوازده سال نزدیکست که تمام شود .

پانقروف — من هم بهمین فکرم که لارد میآید اما بجزیرهٔ تابور میآید نه بجزیرهٔ لینقول .

هاربر — البته همچنینست! چراکه جزیرهٔ مادر خریطه هاو نقشه ها نزد اخل نیست .

مهندس — چون چنینست میباید که مادر صدد چاره آگاه کردن لارد از بودن خود و آرتون در بجا بیفتم .

ژه ده ثون — اینهم آسانست . باز بجزیرهٔ تابور میرویم و در کلبهٔ اقامتگاه آرتون یك کاغذی نوشته میگذاریم واحوال خود را مفصل دران مینگاریم وطول وعرض جزیرهٔ خود را مکمل دران نشان میدهیم .

پانقروف — بسیار خطا کردیم که در اول بار همچنین کاغذی نوشته نگذاشتیم .

هاربر — تو هم چه چیزها میگوئی ! در انوقت آیا ما بر سرگذشت آرتون واقف بودیم که چنین کاغذی میتوانستیم بنویسیم ؟

ناب — اما در یموسم سفر دریا بسیار خطرناك است .

مهندس — بلی ، بواقعیکه همچنین است . باید که اینکار را به اول بهار اجرا نمائیم .

پانقروف — اما اگر تابه آنوقت وابور لارد بیاید و آرتون را نیافته واپس برود ؟

مهندس — لارد در یموسم زمستان به اینطرفها نمیآید . ولی اگر پیش ازیکه که آرتون در بجا بوده آمده باشد البته که اورا نیافته برگشته خواهد بود . اما اگر تابه حال نیامده باشد آمدنش را به اول بهار امید وار گشته صبر کنیم .

ناب — اگر دونفان بجزیرهٔ تابور آمده وبازرفته باشد حقیقتاً شایان تأسف یك مسئله ایست .

مهندس — گمان نمیبرم که چنین شده باشد . جواب حق این امیدیگانهٔ ما را زودست ما نخواهد گرفت .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 385 of 558

زده ثون — وقتیکه در اول بهار بجزیرهٔ تابور برویم البته خواهم دانست که لارد بجزیره آمده یانیامده زیرا بهمه حال یك علامتی خواهیم دید .

مهندس — بلی ، راستست ماحالا میباید که بکمال صبر ومتانت بهاررا انتظار بکشیم اگر لارد آمده ورفته باشد برای خلاصی خود دگر چارهٔ پس ازان خواهیم اندیشید .

پانفروف — اگر از جزیرهٔ لینقولن برویم هم بسبب بیراحتی وپریشانی نخواهیم رفت .

مهندس — نی پانفروف ، رفتن ما از جزیرهٔ لینقولن بسبب پریشانی وزحمت ما نخواهد بود بلکه بسبب اشتیاق وطن واهل واولاد ماخواهد بود .

پس از مجاوره ساختن کشتی بزرگ رابرای رفتن جزیرهٔ پومو تودروقت حاضر موقوف گذاشتند . بکارهای دیگر خود مشغول گشتند . تنهابرین یك قرارداد ند که پیش ازینکه زمستان داخل شود با کشتی بوناد وانتوردراطراف جزیرهٔ لینقولن یك سیاحتی اجرا کنند . زیرا هنوز دوراد ور جزیره رابتمامها بخوبی کشف ومعاینه نکرده اند . علی الخصوص در حق جهت شمالی وغربی جزیره معلومات شان سراسر مفقود است .

این فکر سیاحت دور جزیره رادر اول امر پانفروف درمیان آورد . مهندس و دیگر رفقا بکمال ممنونیت قبول کردند .

یوم حرکت خود شانرا در ۱۶ ماه نیسان قرار دادند . بونادوانتوررا برای سفر چهار نجروزه به ذخیره ولوازمات حاضر ساختند . سیروس سمیت اگرچه آیرتون را نزد ینسیاحت برفتن تکلیف کرد ولی آیرتون امتناع نموده باژوب درغرانیتهاوزگذاشته شدند . در ۱۶ نیسان مهاجران باتوپ یکجا در بونادوانتور سوار شدند . بادازطرف جنوب غربی چون بوزیدن بود پیش رفتن بونادوانتور بطرف دماغهٔ ماربه آسانی بوقوع آمد . هنگامیکه دماغهٔ ماررا گردش کردند شب هم داخل شد . مهندس چون این سواحل رامیخواهد که بنظر روزببیند درشب ازساحل یکقدری دورتر کشتی رالنگر انداخته شب رادر کشتی گذرانیدنرا مناسب دید . لهذادرپیش دماغهٔ مذکور پانفروف کشتی رالنگرانداز اقامت گردانید . بادنیز چون باغروب آفتاب مقطوع گردید ازانرو

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 386 of 558

بوقت پیشین به پیش آبشار بلندی رسیدند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

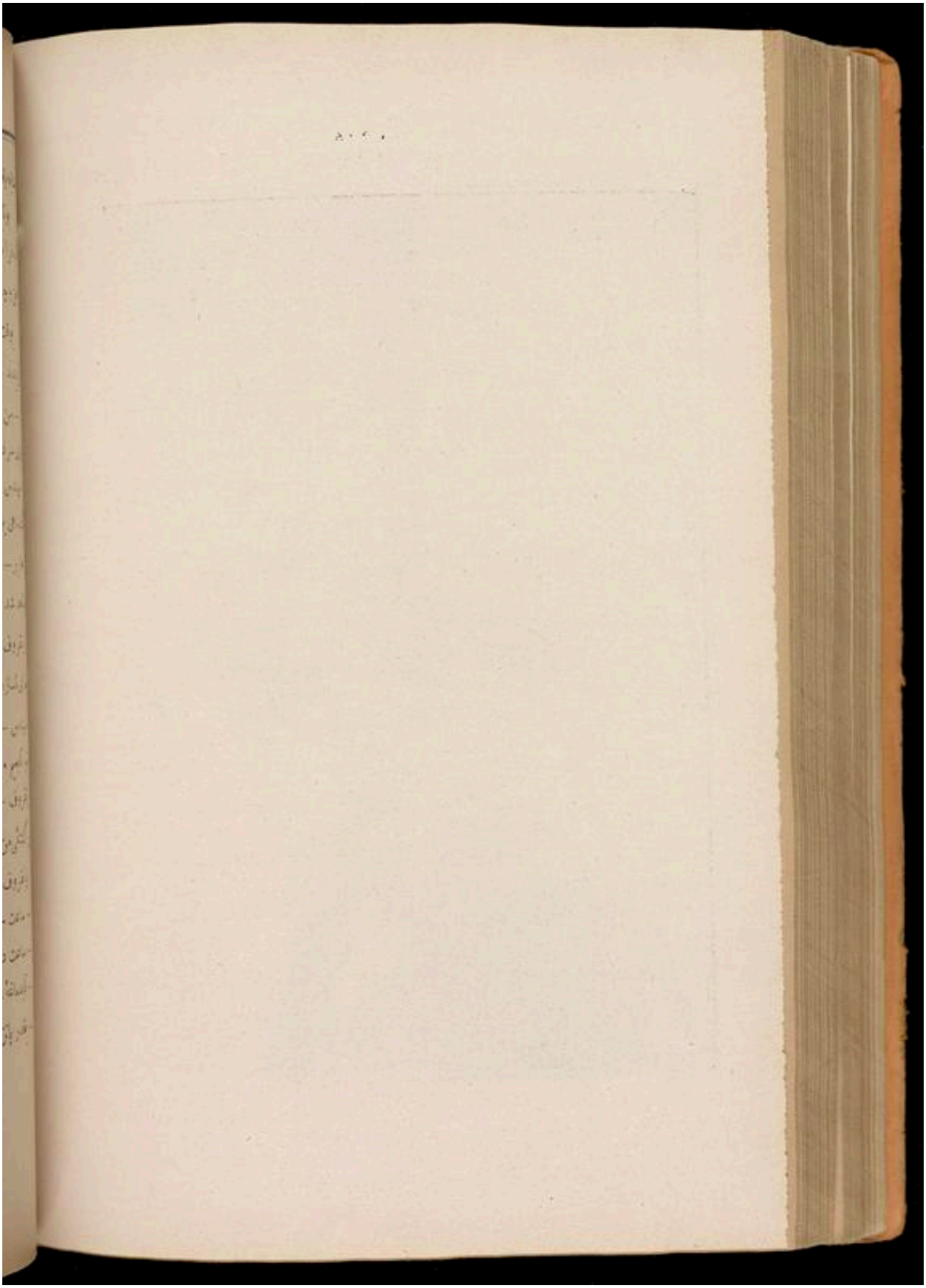

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 388 of 558

شب را بکمال سکون و آرامی بسر آوردند . غیراز یانقروف که به پاسبانی مشغول بود دیگر فقادر کمرهٔ کشتی بکمال راحت بخوابیدند .

روز دیگر بوقت صبح یانقروف بوناد وانتور را براه انداخت . باد چون موافق بود از نزدیك خشکه قطع مسافه مینمود . مهاجران این خشکهٔ بسیار بلند را پیش ازین بگردش پیاده روی نزدیده اند وحالا از طرف بحر می بینند . مهاجران به لطافت و هیئت بسیار عجیب این ساحل حیران ماندند . کشتی را به بسیار آرامی از نزدیك ساحل میراندند . حتی یکدوسه بار به لنگر انداختن نیز مجبور شدند چونکه زه دهئون تصویر بعضی منظره های ساحلرا گرفت . بوقت پیشین به پیش آبشار بسیار بلندی که از ریختن نهر آبشار بدریا حاصل آمده است رسیدند . در پیش این منظرهٔ لطیفه نیزیکقدری توقف نموده وعکس آنرا گرفته روانه شدند بعد ازین در ختهای پشتهٔ ساحل رو بکمتری نهاد . ساحل بطرف کوه فرانقلن هرچه که نزدیك شده میرفت کسب بلندی میگرفت . وهیئت مجموعهٔ آن چنان یك منظرهٔ غریبهٔ عجیبهٔ پیدا میکرد که در هیچ طرف دنیا امثال آن دیده نمیشد . مهاجران اینجاها را از سر کوه فرانقلن ندیده بودند . وتا بحال به این طرفها هم نیامده اند . کوه فرانقلن از یکطرف مانند دیوار سنگینی سر بفلك کشیده رفته است که جهت پایان این دیوار سر راست در برابر سطح دریا مغاره ها ، وطاق نماها ، وشکافها ، وقبه ها ، وگنبذها ، وپلهای سنگینی طبیعی قدرتی بوجود آمده که حدو حساب ندارد بدایع گوناگون طبیعت خارج قوهٔ مخیله آثار غریبهٔ عجیبه در نجا رونما کرده است در بعضی جاها آنقدر کاواکیها وسوفهای تاریك ودرازی از سطح بحر در زیر کوه درآمده است که از دیدن آن انسانرا حیرت ودهشت دست میدهد . مهاجران این منظره های عجیبه وغریبه را بکمال حیرت تماشا کرده ساکتانه وساکتانه براهیکه دارند دوام میورزند . که این سکوت ، وسکونت شانرا عوعوهٔ توپ در نجاها خلل پذیر مینمود . ولولهٔ صدای سگ در گنبذ های طبیعی سنگی طنین انداز آواز میگردید . مهندس عوعوهٔ توپ را در نجا مانند ولولهٔ که در کنار چاه غرائیتها وز میانداخت

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 389 of 558

مشابه یافت .

بوناد و استور تابوقت شام به آهستگی و احتیاط رفتار نموده وقت مغرب بجهت شمالی کوه فراغلن در یك حوضهٔ طبیعی کوچکی لنگر انداخت . آب های بحر در بنظر ف بسیار عمق و جقوری دارد . باد چون آرام شده شب را خیلی براحت گذرانیدند .

بوقت صبح با نقروف باز بادبانها را کشاده بطرف ماندیبول شمالی رو براه عزیمت گردیدند . امروز باد یکقدری تندی پیدا کرده با نقروف گفت :

— من دیشب بوقت غروب از بعضی علایم دیده دانسته بودم که امروز بیك باد شدید غربی سردوچار خواهیم شد .

مهندس — چون چنینست چابکی کرده خود را یك آن اولتر به نالهٔ درامده گئی سگماهی برسانیم چرا که در انجا از خطر فارغ خواهیم شد .

هاربر — در نالهٔ درامده گئی سگماهی غیر از شب اگر روز دیگر راهم بگذرانیم بدنه خواهد شد . چرا که آنجا نیز بحقیقت شایان تماشا میباشد .

با نقروف — اگر هوا خوب باشد در نالهٔ درامده خواهیم توانست . اما در شب ، بهوای ناساز در چنین جاهای تنك و آبهای ناشناس گردش کردن هیچ بدرد من نمیخورد .

مهندس — با نقروف ! کپتان ما تو میباشی هرچه که مناسب به بینی همچنان کن همهٔ ما نیز تابعیم .

با نقروف — شما خاطر جمع باشید موسیو سیروس ! اگر صخره سنگی بخواهد که بزور کشتی من برخورد من حاضرم که آن سنگرا بسر خود پاره پاره کنم .

با نقروف یکقدری توقف کرده پرسید که :

— ساعت چنداست ؟

— ساعت ده .

— تا بدماغهٔ ماندیبول چقدر مسافهٔ از نجا خواهد بود ؟

— بقدر پانزده میل تخمین میشود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 390 of 558

— پانزده میل دونیمساعت راهست که بانحساب بعداز پیشین ما دردهنه نالهٔ مذکور خواهیم رسید و چون دراینوقت زمان جزر بحراست آب های ناله بهبرامدن آغاز دارد که باینسبب درامدن درناله محالست .

— دردهن مدخل ناله آیا لنگر انداخته نمیتوانید ؟

— نمیشود ، چراکه درهوای بدبهنزدیك خشکه لنگرانداختن مهلکاست .

— پس چه خواهیدکرد ؟

— دور ازخشکه میان دریا لنگر میاندازیم وبه مد انتظار میکشیم وقتیکه مدابتدا کرد اگرروشنی بودهیدرائیم وگرنه تابطلوع آفتاب صبرمیکنیم .

— من گفتم ترا پانفروف ! مابتو تابعیم .

هاربر — البته احتیاط لازمست چراکه دربنادرمهندس مانیزدربیرون کشتی نیست که برای رهنمائی ما آتش بیفروزد .

ژه ده ثون — صحیح ! خوبشدکه بیادم دادی بخدا موسیوسیروس اگرآن آتشرا نمیافروختید ماجزیره رانمی یافتیم .

مهندس بسیارمتحیرشده پرسیدکه :

— کدام آتش ؟

پانفروف — وای مگرفراموش کردید ! دروقتیکه ما ازجزیرهٔ تابورمیآمدیم ، درشب آخری بسبب دمه وطوفان راهرایکقلم گمکرده بودیم ، ویکسربطرف شمالی راندیم که دران اثناهمت ومعاونت شمابفریادمارسیده آتش بسیارروشنی درخشندهٔ افروختید ومارارهنمائی نمودیدکه آنشب هم بیستم ماه تشرین اول بود .

— بلی بلی . خوب فکرکرده بودمکه آن آتش رابرای رهنمائی شما افروختم !

بعد ازیکچند دقیقه مهندس بطرف پینی کشتی بازده ثون تنهاماندهگفت :

— دوست من سبیله ! دردنیایکچیزی بسیارمعلوم و ظاهریکه باشد آنهم همینست که من دربیستم تشرین اول یاپیشترویابیشتردرهیچ جای جزیره هیچ آتشی نیفروختهام!

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 391 of 558

باب بیستم

فهرست

شب گذرانیدن دردریا — نالهٔ سگهای — مذاکره — حاضری
برای زمستان — هواهای بد — سردیهای شدید — کارهای
داخلی — بعد از ششماه — آئینهٔ فوتوگراف — حادثهٔ غریبه

هوا بحقیقت چنانچه پانقروف گفته بود ابتر گردید . باد رفته رفته کسب شدت میورزید . بونادوانتور وقتیکه بدهنهٔ نالهٔ سگهای رسید بسببی که جزر آغاز نهاده بود داخل شدنش قابل نشد ، لهذا دور از ساحل بلنگر انداختن وشب گذرانیدن قرار دادند . اگرچه باد بسیار شدید بود ولی دریا موج کمتر داشت که اگر موج هم بسیار میبود مانند بونادوانتور کشتیهای کوچك راطبعاً دوچار تهلکه میگردانید . پانقروف بملاحظهٔ اینکه مبادا موج بسیار شود شبرا تابصبح به دیدبانی وپاسبانی گذرانید .

امشب ژه ده ثون ومهندس تنها نشدند که دربارهٔ مسئلهٔ آتش یك سخنی بگویند . درجزیرهٔ لینقولن یکدست مجهولی همیشه آثار عجیبهٔ بظهور میآورد آیا کیست؟ وچیست؟ ژه ده ثون تمام شب به این افکار افتاد ، و آتشیرا که دروقت آمدن ازجزیرهٔ نابور دیده بود پیش نظر آورده بملاحظه افتاد . آتش رانتها خود اونی بلکه رفقای او نیز عیانا دیده بودند ، وبروشنی همان آتش خود رابجزیره رسانیده توانستند ، وهمه راتصور این بود که آتش رامهندس افروخته است . حالا آنکه مهندس میگوید که من نیفروخته ام ؛ آیا که افروخته ؟ واین اثر لطف ومروت راکه نمودار کرده ؟ ژه ده ثون باخود قرار داد که این بار چون بجزیره برایدبا جملهٔ رفقاهر طرف جزیره رابکمال دقت واعتنا جستجو وبالیدن گیرند .

امشب رامهندس وژه ده ثون بهمینگونه افکارها وملاحظه ها ، وپانقروف به دیدبانی وپاسبانی ، و ناب وهاربرختخواب بسر آوردند . امشب هیچ اثر آتشی از جزیره ظهور نیافت .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 392 of 558

باطلوع آفتاب باد آرام شد . پانفروف باد بانها را کشاده بکمال احتیاط دماغهٔ ماند بیول شمالی را دور نموده بدهنهٔ نالهٔ سگماهی داخل شد که این جایك حوض طولانی بزرگیست که از « لاو » نام مواد مذابیهٔ معدنیهٔ کوه آتشفشان ترکیب وتشکیل یافته است . پانفروف گفت :

— اینست حوضهٔ لنگرگاه بسیار امین ومحفوظی که دسته های بزرگ کشتیهای جنگی نیز دران پناه گرفته میتوانند .

مهندس گفت — این حوضهٔ طبیعی از دو شاخ لاو یعنی مواد آب گشته و مذاب شدهٔ که در وقت اشتعال و آتشفشانی کوه فرانقلن از دهنهٔ تنوره کوه مذکور از مرکز زمین برامده وسیلان نموده بعمل آمده است .

پانفروف — از هر چیزیکه بعمل آمده باشد باشد من این حوضهٔ طبیعی را بدولت خود پیشکش میکنم . آیا برای دسته های کشتی جنگی حکومت جماهیر متفقه در بحر محیط بهتر ازین لنگرگاه امین ومحفوظی تصور میشود ؟

ناب — پانفروف . تو حالا آنسخن را بگذار اینرا بگو که حالا ما تا بدرون دهنهٔ سگماهی نیستیم ؟

هاربر — بلی بلی ، تابدرون دهن آن ! اما مترس ناب ، سگماهی دهن خود را بهم آورده ما را فرو نمیبرد .

ناب — نی ازین نمیترسم ، اما باوجود آنهم از نجا هیچ خوشم نمیآید ، میخواهم که یك آن اولتر از نجا برائیم .

پانفروف — به بینید ، ببینید ، من میخواهم که این حوضه را بحکومت متبوعهٔ خود پیشکش کنم ناب از حالا او را به ناپسندی بد نام میکند .

اطراف این حوضهٔ طبیعی را دیوارهای صخره سنگهائیکه از مواد آبشدهٔ معدنی بعمل آمده واز سطح بحر بسیار بلندی پیدا کرده تشکیل داده است که هیچ راه مرور وبالا شدن برا نهادیده نمیشود ، دور ادور حوضهٔ مذکور را گردش کرده باز روی پونادو استودرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 393 of 558

بسوی دهنهٔ ناله سر راست کرده دوساعت بعد از پیشین ازحوضهٔ مذکور برامدند تاب چون برامدن کشتی را از نالهٔ سگماهی دید بکمال ممنونیت وخشنودی یك « اوه » دور ودرازی کشید. گویا زنجنی بیچاره بحقیقت خود را دردهن سگماهی میپنداشت که به ترس افتاده بود .

ازنالهٔ سگماهی تابجای ریخق نهر مرسی بدریابقدر هشت میل راه است . بوناد وا تیورازساحل بقدر یك میل دورتر بسوی غرانیتها وزباد بانکشای عزیمت گردید . بعد ازگذشتن از پیش روی سنگلاخهای بزرگ ساحل تپه زارهای ریگزاریکه مهندس دران پیدا شده بود نمودار گردید. ساعت چار بانفروف جزیره گك سلامت رابور کرده به نهر مرسی داخل گردیدودر انجالنگر انداخته مهاجران بخشکه برامدند.

آرتون، وژوب درساحل منتظر بودند . زوب ازدیدن افندیان خود بسیار صدای شوق ومسرت براورد .

مهاجران مدت سه روزکامل شدکه ازغرانیتهاوزبرامده اند . درین سه روز هرطرف جزیره را گردش کرده هیچ جای نامعلومی درسواحل جزیره باقی نمانده هرگدر جزیره بغیرازمهاجران کسی دیگرموجودباشدیادر گوشه وکنارجنگل فاروست ویادربقیهٔ جزیرهٔ مار خواهدبود ! چراکه هنوزباین دوجاکاحفهٔ بهرطرف آن گشت وگذارنشده .

زه دهتون بامهندس بعداز بسیار مذاکره ومحاوره قراردادندکه نظردقت رفقارا زبسوی اینواقعه هائیکه گاه گاه درجزیره رونمای ظهور میشود جلب وجذب نموده درباب کشفیات آن یکقراری بدهند. لهذا در ۱ ماه نیسان مهاجران برمنظرهٔ وسیعه درزیر چپری خود گرد آمده مهندس بسخن آغاز نهاده گفت :

— عزیزان من ! درجزیرهٔ ما بعضی وقایع عجیبهٔ ظهورمی یابد که میخواهم نظر شمارا بسوی آنها جلب نموده درانتباب ازشمارأی طلب کنم چراکه اینوقایع چیزها ئیست که خارج طبیعت است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 394 of 558

پانقروف دودهای توتونرا ازدهن خودکشیده گفت :

— وای ! مگر جزیرهٔ ما خارج از طبیعت یکجزیرهٔ بوده است ؟

— نی جزیره ازدایرهٔ طبیعت خارج نیست . اما بعضی کارهای پنهانی اسرار انگیزی دروظهور می یابد که خارج طبیعت شمرده میشود که اگر یکان یکان آنواقعاترا برای شما بیان کنم وشما هم برای آنها یك سبب معقولی نیابید جزیرهٔ ما اسرار انگیز وپنهانی آمیز یك جزیرهٔ میشود والسلام !

پانقروف — بگوئید موسیو سیروس ! ببینیم که چیست ؟

— خوب اول اینراچه معنامیدهیدکه من بدریا بیفتم وغرق شوم وبعد ازان بمسافهٔ یك ربع میل دور ازساحل درمیان یك مغارهٔ پیدا شوم ! ؟

— میگوئیم که بیهوش شده بودید ، وبه بیهوشی تابه مغاره آمده اید .

— این تاویل هیچ قبول نمیشود . بگذاریم . اینرا چه میگوئید . ازمغارهٔ که من دران افتاده بودم تابه شمینه های شما که بقدرهشت میل مسافه استتوپ چسان آمده توانسته است ؟

هاربر — به ذکاوت ودرایتی که سگهادارند ...

ژه ده ثون — عجب درایت ! باوجودیکه باران بسیارشدید ، وطوفان هم بود سگ درشمینهٔ ماخشك وبی ترشدن رسید . ؟

سیروس — ازینهم بگذریم . آیادرخصوص مجادلهٔ سگ بادوغونق وبالا پراندن سگ ، وتلف شدن دوغونق چه میفرمائید که بشنویم ؟

پانقروف — براستی که اینمسئله هیچ دانسته نشد وهم زخم دوغونق بسیار عجاب بود!

سیروس — ازینهم گذاشته پیداشدن دانهٔ ساچه رادرگوشت آهوبره چه بگوئیم ؟ پیداشدن صندوق پر ازاسباب ضروری خود ما نزابی آنکه ازکشتی قضارسیدهٔ آن بیاییم چه تفسیر کنیم ؟ رسیدن کشتی خود را دروقت ضرورت در نهرمرسی چه بگوئیم ؟ وقتی که بابوناد وانتور گردش میکردیم دفعتهً پیدا شدی شیشهٔ راکه مارابو

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 395 of 558

دن آبرتون در جزیرهٔ تابور آگاه کند چه تاویلی دهیم ؟ بخوف وهراس غریبی افتادن وخودشانرا از بحرههای غرانیتهاو زبیان انداختن بوزینه کار باافتادن زینه چه معنادهیم؟

سیروس سمیت همه وقوعات غریبهٔ را که ازوقت آمدن شان تابحال درجزیره بوقوع آمده است بی آنکه یکی از انها رافراموش کند یکان یکان بیان کرده ناب وهاربر وبافروف حیران ماندندکه چه بگویند ! بافروف گفت :

— براستی که دانستن این مسئله ها خیلی مشکلست دریناب حق بدست شماست .

— دوستان من ! حالا یکواقعهٔ دیگری پیش آمده که دانستن وفهمیدن آن ازهمه زیاده ترمشکل گردیده است !

— آن کدام واقعه است موسیوسیروس ؟

وقتیکه ازجزیرهٔ تابور می آمدید آیادرجزیرهٔ ما آتش افروخته دیدید یانی ؟

— بلی دیدیم .

— آیا ازدیدن خود بخوبی امین هستید ؟

— همچنین امینیم که ازدیدن شما امینیم .

— توهم آتش رادیدی هاربر ؟

— بلی موسیوسیروس ! آتش مانند یك سیارهٔ بزرگی بدرخشیدن بود .

— خوب فکرکنید ! مبادا که براستی سیارهٔ بوده باشد ؟

— نی سیاره نبود ! چراکه آسمان سراسربا ابرهای سیاه وتیرهٔ مستوربود . موسیو زه‌ده‌ئون نیزدیده است .

زه‌ده‌ئون — بلی من هم دیدم . حتی بچشم من ازروشنی آتش زیاده تربروشنی ضیای الکتریك برخورد ، وچنان گمان بردم که یك چراغ بزرگی برقی بدرخشیدن آمده است .

هاربر — بلی ، بلی هم برسربام غرانیتهاوزبود .

مهندس — بسیار خوب دوستان من ! حالا تحقیق بدانید که در آنشب نه من ونه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 396 of 558

ناب هیچ آتشی در جزیره نیفروخته ایم!

با نقروف بحیرت تمام گفت :

— چه میگوئید ؟ آیا شما نیفروختید ؟

— محقق بدانید که اگر آتشی افروخته دیده باشید آن آتش از دست ما افروخته نشده است چرا که ما در آنشب از غرانیتها و هیچ بیرون نیامده ایم .

رفقا از یکدیگر خیلی بحیرت افتادند چرا که آتش را بأی العین دیده بودند .

براستی که در ینمسئله هایکچیزی هست ! معلوم است که یك قوت پنهانی ناقابلی در جزیرهٔ اینقوان حکمفرما میباشد . اگرچه اینقوت برای مهاجران نافع و مفید حرکت میکند باز هم در چه بودن ، و که بودن آن خیلی بهم پریشانی خاطر و تشویش افکار افتاده اند!

سیروس سمیت از ولوله انداختن و هیجان توپ و ژوب بر کنار چاه ، و فرو آمدن خود در چاه ، و نیافتن چیزی نیز بیان کرده . بعد ازین مکالمه همهٔ مهاجران باتفاق آرا قرار دادند که هر طرف جزیره را بکمال دقت و باریك بینی بیالند . و هیچ نقطهٔ جزیره را بی تفحص و جستجو نگذارند .

بعد از امروز با نقروف خیلی اندوهگین شد . و بی اندیشه نماند . کشتیبان قهرمان ما که تا بحال جزیره را یگانه مال خود میشمردند ، و خود شان را حاکم مطلق آن میدانستند حالا یك آمر دیگری برای آن پیدا شدن خیلی بر طبعش گران آمده است ، و شوق و نشه اش یکقلم پریده است .

ماه مایس داخل گردید ، زمستان نیز واصل شد . مهاجران بکارهای زمستانی خود آغاز کردند . مهاجران در زمستان خیلی پروا ندارند . لباسهای پشمی نمدی بسیار دارند . پشم و ماشین قماش سازی شان نیز حاضر است .

آیرتون نیز لباسهای پشمینه را پوشید ، و بنابر رجای مهندس زمستان را بامهاجران در غرانیتها و زبسر آوردن قبول نمود . اگرچه با ایشان بهر گونه معیشت اشتراك میورزد ولی همیشه مایوس و مکدر میباشد . بساعت تیرها ، و سرورها با آنها اشتراك نمیکند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 397 of 558

مهاجران در زمستان که سوم زمستان شانست هیچ از غرانیتهاوز نبرامدند .
طوفانهای بسیار شدید شدیدی ظهور نمود . بحر بسیار طلاطم پیدا کرد موجه های
بزرگ آن تا به پای دیوار غرانیتهاوز رسید . شهر مسی نیزسیلابهای شدیدی بعمل
آورد مهاجران پلهای تپهٔ منظرهٔ وسیعه را محکم بندی خوبی کردند .
در اثنای طوفانها بمرغانچه ها ، و آسیا بسیار خسارت رسید که اگر مهاجران
زود زود خبرگیری وسرپرستی نمیکردند سراسر محو وتلف میشدند .
در موسمهای سردی در خارج تپهٔ منظرهٔ وسیعه یکچند ژاغار ودیگر حیوانات
وحشی دیده شد . مهاجران برمرغانچه ها وطویلهٔ حیوانات خود شان ترسید .
یکچندبار باز با آنها محاربه آغاز کرده متعددحیوانات را تلف نمودند . زمستان بهمینصو
رت بسیارشدیدانه گذشت . شدت هوا بغرانیتهاوز اصلاضرری نرسانید . آغل
نیز بسبب بادپناهئی کوه فرانقلن بسیار خسارت نکشید . خرابی جزوئی آنهارا
آرتون تعمیر میکرد .
درزمستان هیچیك حادثهٔ اسرار انگیزی ظهور ننمود . اما مهاجران همه وقت
ازاتوقعات غریبهٔ اسرار انگیز مذاکره ها ومباحثه ها میراندند ، وقرار قطعی میدادند
که درموسم بهار همهٔ اطراف جزیره راوگوشه وکنارهای آنرا دوروتفتیش نمایند .
بدخول ماه تشرین اول هوای خوب وموسم لطیف بهار نیز داخل گردید . مهاجران تصوردوروتفتیش جزیره را مصمم کرده بودندکه درین اثنایك حادثهٔ نودیگری
که نتیجهٔ آن خیلی مهلك ووخیم بود ظهوریافت که بدینسبب ازتصور گردش جزیره
فارغ شده درصدد چارهٔ حال خود افتادند این حادثهٔ غریبه رانیز آئینهٔ فوتوگراف
بظهور آورد باینصورت که در ۱۷ تشرین اول هاربرهوارا خوب ومساعدیافته خواست
که یکقطعه فوتوگراف همهٔ کاینهٔ جماهیرمتفقه رابردارد . که این قطعه منظرهٔ تمام کاینه
رااز حد دماغهٔ ماندیبل تابحد دماغهٔ پنجه همه را دربرمیگرفت . آنروزهواصاف دریا
هم آرام بوده ماشین فوتوگراف راهاربردریکی ازپنجره های غرانیتهاوز گذاشته ساحل

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 398 of 558

وبحر را در دائرهٔ رویت او در آورد . بعد از انکه فوتوگراف را گرفت در خانهٔ تاریك غرا نیتها و زیرای شستن آئینهٔ فوتوگراف در آمد و شیشه را شسته پس بروشنی بر آمد . دید که در نقطهٔ التصاق هوا و دریا یعنی منتهای افق بحر در عکس یك لکهٔ سیاهی موجود است . بخیالش آمد که در شیشه این لکه خواهد بود باز آئینه را بخانهٔ تاریك برده هرچه کشست لکه پاك نشد . ذره بین بزرگ را برداشته نقطهٔ مذکور را بدقت معاینه کرده . بعد از معاینه دفعتهً یك ندای حیرتی بر آورده آئینه را باذره بین به پیش مهندس دوانیده بر دو گفت :

— به این نقطه ببینید .

سیروس سمیت به نقطهٔ مذکور باذره بین بدقت نظر کرده آئینه را بجانبی بنهاد . و دوربین بزرگ را برداشته بسوی بحر دوید .

مهندس با دوربین هر طرف افق را معاینه کرده بر نقطهٔ که در آئینهٔ فوتوگراف مانند لکهٔ سیاهی پدیدار بود توقف نموده . و فریاد بر آورده گفت که :

— یك کشتی راست باینطرف می آید .

ژه دهتون و پاقروف نزدویده دوربین را گرفته دیدند . براستی که یك کشتی بزرگی بطرف جزیرهٔ لینقولن به سرعت در آمد نست .

— انتهای کتاب دوم —

— مترجم —

محمود طرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 399 of 558

اعلان

کتاب دوم رومان ما که بعنوان « آدم متروك » بود بعون الله تعالی رسیدهٔ حد ختام گردیدو حالا بکتاب سوم آن که « اسرار جزیره » است آغاز میکنیم . آدم متروك که عبارت از آیرتون نام شخصیست ، و ازطرف مهاجران از جزیرهٔ تابور بجزیرهٔ لینکولن آورده شده . اگرچه یك کمی ازسرگذشت احوال او درین کتاب دوم رومان جزیرهٔ پنهان بیان گردید ولی تفصیلات کلی وقوعات حالات لارد گولنارزوان ، وکپتان غران ، وواپور دونقان ، وخود این آیرتون رومان مستقل مخصوصی دارد که نام آن رومان (اطفال کپتان غران) میباشد . اطفال کپتان غران نام رومان نیز از تألیفات مولف جزیرهٔ پنهان ژول ورن فرانسویست که باز مستند برفن میباشد . رومان مذکور از یك سیاحت خارق العادهٔ بسیار عجیبی که برسی وهفتم درجهٔ عرض جنوبی بر تمام کرهٔ زمین دور وگردش شده است بحث و بیان میراند ، واز جزیرهٔ پنهان بزرگتر یك کتابیست . اطفال کپتان غران هم ازطرف احمد احسان بیك بزبان ترکیی عثمانی بمعهٔ تصاویر ، ونقشه های مکمل آن ترجمه ونشر شده است . هرگاه این زحمت وجگرخونی که درراه ترجمهٔ جزیرهٔ پنهان رابزبان پارسی برخود گوارا ساخته ایم به هدر وعبث نرود ، واین اثر ما ازطرف قارئین گرام وطن عزیز ما مظهر حسن قبول گردد ، وعمر هم وفا کند انشاء الله تعالی به ترجمهٔ رومان اطفال کپتان غران نیز آغاز خواهم کرد . ومن الله التوفیق . (محمود طرزی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 400 of 558

جزیرهٔ پنهان

کتاب سوم اسرار جزیره

باب اول

فهرست

ضیاع باخود سلامت — آیرتون را بخواهیم — مذاکرهٔ مهمه — دوفان
نیست — کشتی مشکوك — تدابیر — کشتی نزدیك میشود —
صدای یك طوپ — لنگر انداختن کشتی — شب شد

تمام دو نیم سال است که مهاجران بیچارهٔ قضازدهٔ فلاکتر سیده بجزیرهٔ لینقولن افتاده اند، و در ظرف اینمدت باعالم انسانیت بهیچ مخابرهٔ اصلا کامیاب نشده اند. اگرچه ژه ده ثون یکبار احوال خود شان را مختصراً نوشته بگردن مرغ بزرگی که هار برگرفته بود بسته و مرغرا بهوا کرده بود ند اما این مخابره هم چیزی نیست که بنظر جدیت و صحت بآن دیده شود. تنها آیرتون است که بنابر نتیجهٔ وقوعاتیکه بر قارئین کرام معلومست به اینها رفیق گردیده است. حالا آنکه امروز آمدن دیگر آدمانرا در جزیرهٔ پنهان تنهای هجران خود می بینند.

زیاده هیچ جای شبهه نماند. درپیش روی شان یك کشتی بادبان کشادهٔ بزرگی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 401 of 558

پیدا است اما آیا راه برای بدیگر طرف میرود؟ یا برای بجزیره می آید؟ اینستکه بعد از چند ساعت اینمسئله نیز بمیدان ظهور حقیقت خواهد رسید! پانقروف نیز بادوربین بدن بسوی کشتی که در آمدن بود نظر کرده گفت که:

ـ بحقیقت یك کشتی می آید. اما آیا چسان کشتی خواهد بود؟

درصدای پانقروف آثار ممنونیت و خشنودی زیادی دیده نمیشد. وزه دهنون گفت:

ـ آیا بطرف ما میآید؟

ـ حالاهنوز معلوم نیست، در افق تنهاباد بانهای کشتی معلوم میشود، بدنهٔ کشتی هنوز معلوم نیست.

هاربر ـ حالا چه باید کرد؟

مهندس ـ انتظار باید کشید!

یکدقیقه مهاجران ساکت و ساکن ماندند، بهزارگونه فکرها، وهیجانها، وترسها، وامیدها دوچار شدند. این یك معلومست که این مهاجران جزیرهٔ لینقولن مانند دیگر نخارزدگان آفتزسیده نیستند که از پریشانی وفلاکت وسفالت به تنگ آمده یك آن اولتر آرزوی برامدن از جزیره را داشته باشند علی الخصوص پانقروف وناب بسبیکه در جزیرهٔ لینقولن برهمه خواهشات خود مالك میباشند اگر ترك کردن جزیره لازم آید بکمال تأسف وحسرت آنرا اجرا خواهند کرد، وهم این پنج نفر رفیق باهمدیگر چنان یك رابطهٔ محبت وودادی بهمرسانیده اند، وجانهای شان چنان باهم انس والفت پیدا کرده که اگر بیك قطعهٔ مسکونهٔ هم بروند ازهمدیگر جدا نتوانند که زیست کنند.

اما ازمشاهدهٔ این کشتی اگر هیجان، واضطراب شان بیشتر باشد حق بدست شا نست. چراکه این کشتی یکپاره ازپاره های ممالك متمدنه ویکقطعهٔ ازقطعات مسکونه شمرده میشود، وهم که میداند، بلکه یك پارچهٔ ازوطن خود شان باشد؟

هرلحظه پانقروف دوربین را گرفته به پیش نجره میدود. وبطرف جهت غربی جزیره بسوی کشتی که بقدر بیست میل دوراست نظرمیاندازد، مهاجرانرا ازدیدن

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 402 of 558

این کشتی حیرت واضطراب عجیبی دست داده ، هرکس بیك سودای عجیبی افتاده آیا این کشتی به این طرف خواهد آمد یا راه بدیگر طرف خواهد رفت ؟ آیا وجود خود را به کشتی نشینان خبر بدهند یعنی یك آتشی بیفروزند ، ویا یك بیرقی بکشند و یا یك تفنگی بیندازند یا آنکه خاموشی را پیشه گیرند ؟ آیا این کشتی دوست یا دشمن ؟ آمدنش به اینطرف دیده و دانسته است ، یا آنکه تصادفی و اتکلی ؟ در حالتیکه نام و نشان این جزیره در خریطه ها و نقشه ها مذکور نباشد ، و بر راه هیچ کشتی هم برابر نبود ، و در بنطرف ها بغیر از یکجزیرهٔ نابور که اینهم از راه تمام کشتیها بر طرفست دیگر جزیرهٔ هم موجود نباشد آمدن این کشتی را چه معنا باید داد ؛ هریك از رفقا به اینگونه سوالها و استفهامها مشغول بودند که هاربر گفت که :

— مبادا که این کشتی وابور « دونقان » نباشد ؟

قارئین گرام فراموش نکرده باشند که دونقان وابور لارد گولنار وانست که آیرتون را آورده در جزیرهٔ نابور گذاشته است . و بنابر وعدیکه لارد با آیرتون کرده باز به آمدن و آیرتون را بردن موعود بوده است . ژه ده ثون گفت :

— باید که بجا بکی آیرتون را از آغل طلب نمائیم چرا که بغیر از وکسی دیگر نمیشناسد که این کشتی دونقان هست یا نی !

این رأی از طرف همه رفقا قبول گردیده هاربر هانلحظه بر ماکینهٔ تلگراف آمده برای آیرتون این تلگراف را بکشید .

(جابك برخواسته بیائید) .

بعد از چند ثانیه آیرتون جواب داد که :

(می آیم)

مهاجران باز بتماشای سفینه مشغول شدند . هاربر گفت :

— اگر این کشتی دونقان باشد آیرتون جابك آنرا میشناسد چرا که بسیار دران سفر کرده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 403 of 558

باقروف — اگر بداند که دونفان است چقدر متأثر خواهدشد !

مهندس — بلی ، اما آیا تون الحق که در بنوقت به سوارشدن سفینهٔ لارد ، ودست دادن با او لایق وسزاوار گردیده است . وخدا بکند که این کشتی دونفان باشد چرا غیر ازدونفان هرکشتی که باشد در نظرمن شبهه ناکست . اینطرفهای بحر محیط همیشه جولانگاه رهزنان دریائیست . ازینسبب میترسم که مبادا این کشتی سفینهٔ رهزنان در یائی باشد !

باقروف — اگر چنین باشد ماجزیرهٔ خود رابزور وجنگ مدافعه ومحافظه میکنیم !

مهندس — همچنینست اما اگر بجنگ ومدافعه مجبور نشویم بهترنخواهد بود ؟

زه ده ثون — بسببی که جزیرهٔ لینقولن در نقشه هامندرج نیست اگراین کشتی به تصادف هم ازینراه بگذرد چون جزیره رابه بیند بهمه حال برای دانستن آن به جزیره نزدیك خواهد شد .

مهندس — من نیز همچنین میگویم . چراکه ازطرف بحریهٔ همه دولتها قرارداده شده است که هرکپتانی که یك نقطهٔ غیرمعلومی دربحر ببیند باید که آنرا تحقیق کرده بدیگران اخبارنماید .

باقروف — چون چنینست فرض کنیم که این کشتی بجزیرهٔ مانزدیك شد،ودرپیش فرانیتهاوز آمده لنگرانداخت برماچه لازمست که چه کنیم ؟

این سوال دراول امر بجواب ماند . اما بعد ازیکقدری سکوت مهندس سررا ورده گفت :

— اگرکشتی سوداگری بود اول باصاحب کشتی مخابره ومذاکره میکنیم . اگر ممکن شد وتکالیف ما راصاحب سفینه قبول کرد درکشتی سوارشده جزیرهٔ لینقولن رابنام دولت جماهیرمتفقه قبول گردانیده یکجاحرکت میکنیم ، وبدولت متبوعهٔ خود رفته جزیرهٔ خود راپیشکش وتقدیم مینمائیم ، واز انجابابسیار آدمها آمده ایخبار ادرذیل مستملکات حکومت معظمهٔ خود آبادان میگردانیم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 404 of 558

پانفروف — آفرین ! هزار آفرین موسیو سیروس ! هم بحکومت خودیك جزیرهٔ که هرچیز آن ساخته و حاضر شده است پیشکش میکنیم . زیرا هرطرف آن نام گذاشته شده ، حوضهای لنگرگاه ، وسرکهای منتظم خط تلگراف ، ماشینخانه های مکمل ساخته شده است دیگرچه میخواهند !

ژه ده ثون — بلکه وقتیکه ما ازینجا حرکت کنیم دیگری آمده جزیرهٔ ما را ضبط کند؟

پانفروف — چون چنین باشد من درینجا مانده نگهبانی وپاسبانی میکنم ، وهم از دست من چنانچه از جیب احمق ساعت آنرا ببرند بغت ورایگان کسی نخواهد برد !

بقدر یکساعت مدت گذشت درین اثنا هیچ معلوم نشد که کشتی بطرف جزیره می آید یا بدیگر طرف میرود . اگرچه یکقدری نزدیك شده است اما باز هم معلوم نیست که براستقامت جزیره میآید یا نی . درین اثنا ازدروازهٔ دالان غرانیتها وز آیرتون درآمده گفت :

— به امر شما منتظرم چه میفرمودید ؟

سیروس سمیت چنانچه عادت اوست دست خود را بسوی آیرتون دراز کرده بعد ازفشار دادن دست همدیگر او را به پیش پنجره برده گفت :

— شما برای یك مسئلهٔ مهمی طلب کردیم درافق یك کشتی دیده میشود .

آیرتون ازشنیدن اینسخن رنگش پرید . به پنجره نزدیکشد بطرف بحر نظر کرده چیزی ندیده ژه ده ثون گفت :

— دوربین را گرفته بدقت نظرکن چراکه ما گمان میبریم که این کشتی دونقان خواهدبود !

— آیا دونقان ؟ اینقدر جایك ها ؟

اینسخن بغیراختیاری ازدهن آیرتون برامد وسرش خم گردیده ساکت ماند . بعد ازکمی سر برآورده گفت :

— نی نی ! دونقان نیست !

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 405 of 558

مهندس — یکبار خوب ببینید شبههٔ ما را حل بکنید .

آرتون دوربین را گرفته بکمال دقت معاینه کرده و بعد از معاینه گفت :

— واقعی یك کشتی دیده میشود ! اما گمان نمیبرم که دو نفر باشد .

— چرا ؟

— چرا که دو نفر و اپور است . حالا آنکه در این کشتی هیچ اثر دود مشاهده نمیشود .

باقروف — بلکه بادبان را پیمائی میکند چرا که این جاها از اراضی مسکونه دور است و در چنین جاهای دور البته سرفه کردن زغال لازم و لا بد است .

آرتون — بلکه چنین باشد ! یکقدری صبر کنیم ، البته معلوم خواهد شد .

این را گفته و در یك گوشهٔ نشسته ساکت و متفکر ماند . مهاجران در حق کشتی باز بمکالمه دوام کردند . اما آرتون در سخن با ایشان شراکت ننمود .

فکر همهٔ مهاجران خیلی پریشانست . علی الخصوص با نقروف و ژه ده ثون عصبی المزاج در هیچ جا نمی ایستند و دایما بقدم زدن و در پیش پنجره رفته بدیدن مشغولند . هاربر نیز خیلی اندوهگین دیده میشود . تنها ناب مستریح دیده میشود . البته مستریح باید بود چرا که هر جا افندی او باشد مملکت زنگی صادق نیز همانجاست دیگر چه کار دارد .

آمدیم بر مهندس . مهندس بسیار اندیشناك دیده میشود . و از هر وضع و حرکتش چنان معلوم میشود که ورود این کشتی را علامت نحوست میشمارد .

در این اثنا کشتی خوب نزدیکشد . بادوربین دیدند که بدنهٔ کشتی بسیار منتظم و متناسب است بادبانهای خود را باز کرده بسرعت راست بسوی جزیره می آمد که اگر همچنین براه خود دوام ورزد بعد از کمی به دماغهٔ پنجه خواهد رسید . در الحال میباید که بحوضهٔ بارون رفته کشتی را استقبال کنند . اما چون شب نزدیکشده اینهم مشکلست . ژه ده ثون پرسید که :

— آیا اگر شب شود چه خواهیم کرد ؟ آیا اگر کشتی استاده نشود آتش بیفروزیم تا وجود خود را به آنها خبر بدهیم ؟ یا نی !

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 406 of 558

این یك مسئلهٔ بسیار مشکلیست . چرا که حسیات مهندس باین هیچ راضی نیست لهذا این سوال ژه ده ثون بجواب ماند . اما ژه ده ثون باز گفت که :

— بلی باید که سفینه بداند که جزیره مسکونست چرا که این فرصت را اگر از دست بدهیم در آخر بسیار موجب تأسف ما خواهد شد .

بنا بر پیشنهاد قرار داد شد که ناب ویا نقروف به لیمان یعنی حوضهٔ بالون رفته یك آتش بزرگی بیفروزند تا از طرف کشتی نشینان دیده ، وبجزیره بیایند اما درین اثنا دیدند که کشتی سر راست بسوی جزیره بکمال سرعت می آید لهذا برای آتش افروختن لزوم ندیدند . دوربین را باز به آرتون دادند که به بیند که آیا دو نفانست یا نی ؟ هنوز روشنی بود . آرتون بکمال دقت نظر کرده گفت که :

— دو نفان نیست .

دوربین را پانقروف گرفته دید که این کشتی خیلی کشتی بزرگ بسیار متین بادیست . واپور نیست پانقروف دقت میکرد که به بیند آیا بیرق کشتی علامت کدام دولت را دارد .

پانقروف — بر دکل کشتی یك بیرقی می بینم اما نمیبینم که چه رنگست .

ژه ده ثون — بعد از نیمساعت آنرا هم خواهیم دید . وهم چنان معلوم میشود که کپتان کشتی بجزیره برامدن میخواهد که اگر امشب نشود فردا بهمه حال خواهیم شناخت .

— باوجود آنهم میخواهم که امشب ملیت کشتی را بخود معلوم کنم .

پانقروف دوربین را از دست نگذاشت ومتصل بسوی بیرق کشتی نظر میکرد گفت :

— این بیرق امریکائی نیست . انگلیزی وعثمانی هم نیست زیرا رنگ سرخ بزودی وخوبی شناخته میشود ، سفید هم نیست که به روس منسوب باشد رنگهای فرانسیس والمانزاهم ندارد ، اسپانیاهم نیست که زرد باشد .

پانقروف مانده شده دوربین را گذاشت آرتون دوربین را برداشته نظر کرد و دفعتهً فریاد برآورده گفت :

— رنگ بیرق سیاه است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 407 of 558

ان که بسیار تأثیر مدهشی بخشید چرا که بر همه مهاجران معلوم است که این علامت کشتیهای رهزنان دریایی میباشد .

چه عظیم مصیبت ! آیا رهزنان دریائی مالیزی میباشد یا آنکه اوستر الیائی ؟ آیا بجزیرهٔ لینقولن چسان پی برده اند ؟ چنان گمان میشود که بعداز رهزنیها و شقاوتهای مدهشی که اجرا کرده اند خود را به بیراهه زده به تصادف جزیرهٔ لینقولن را دیده اند . وچون در نقشه ها آنرا مندرج نیافته اند اینجا را برای پنهان کردن خود و جمع کردن اشیای مسروقهٔ خویش پناه گاه امین و محفوظی شمرده آمده اند . آیا این جزیره که ملجاء ناموسکارانهٔ مهاجرانست مجمع جنایت شقاوت پیشه گان خواهد شد ؟

سیروس سمیت وقت را برای مذاکره و محاوره مساعد ندیده گفت که :

— دوستان عزیز من ! بلکه کشتی تنها سواحل جزیره را دور تفتیش کرده پس میرود ؟ بلکه بخشکه آدم نمیبرارد ؟ لهذا این دوامید برای مایکیك فرصتی میباشد . ما میباید ، که تارسیدن آنها وجود خود را در جزیره سراسر ستر نمائیم و تا که سعی داریم باید چنان بنمایانیم که در جزیره کسی نیست چرخ آسیای بادی ما به آسانی دیده میشود ، آرتون و ناب باید رفته آنچه خرابر دارند ، پنجره های غرانیتها و زرادر میان برگها و شاخها بخوبی ستر باید کرد ، آتش و روشنی را یکقلم باید بر طرف کنیم تا که قطعیاً پی نبرند که در جزیره آدم هست یا نی ؟

هاربر — بونادوانتور را چه خواهیم کرد ؟

پانفروف — کشتی ما در حوضهٔ بالون براحت پنهانست اشقیای خائن نمیتوانند که آنرا بیابند .

امرهای مهندس در حال اجرا گردید . ناب و آرتون بر منظرهٔ وسیعه رفته همه آثاری که مسکون بودن جزیره را بنمایاند برداشتند . دیگر رفیقانیز بجنگل رفته بسیاری از شاخه های پربرگ را آورده پنجره های غرانیتها و زرا با آن بخوبی بپوشانیدند اسلحه و مهمات حربیهٔ خود شانرا نیز از دولا بها برآورده وپاك و حاضر ساختند اینکار

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 408 of 558

هاچون همه کی تمام شد سیروس سمیت بیك صدای پر هیجان وباتاثیری گفت :

— عزیزان من ! هرگاه این اشقیای خبیث جزیرهٔ عزیز ما را ضبط واستیلا کردن خواهند وظیفهٔ انسانیت ما بجز مدافعه ونگهبانی جزیره دگر چیزی هست ؟

ژه ده ثون ودیگر رفقاهمه کی بیکزبان گفتند :

— در راه مدافعهٔ جزیرهٔ خود مان همه بفدای جان کردن حاضریم .

مهندس دست خودرا بسوی رفقادراز کرده ایشان نیزیکان یکان بکمال اخلاص دست اورا فشاردادند .

آیرتون دریك گوشهٔ بپاایستاده برفقانزدیك نشد . سیروس سمیت فکر آیرتونرا دانسته خودش به اونزدیکشده گفت :

— آیرتون شماچه خواهیدکرد ؟

— من وظیفه . ودینی که برمن وفای آن واجبست آنرا اجرامیکنم !

آیرتون اینرا گفته وبه پیش پنجره نزدیك شده بمعاینهٔ حرکات کشتی رهزنان آغازنهاده .

بیست دقیقه میشود که آفتاب غروب کرده بود ، افق آهسته آهسته روبسیاهی نهاده بود ، کشتی رهزن سرراست بسوی کانهٔ جماهیر متفقه درپیش شدنست ، وحالا داخل کانه گردیده یکسر بسوی پیشگاه غرانیتهاوزدر آمدنست یعنی اگرازد ماغهٔ نجه تابد ماغهٔ ماندیبول یك خطی کشیده شود کشتی درینوقت داخل آنخط میماند .

سیروس سمیت چون برق سیاه کشتی رادید بسیار متأثر گردید . کشاده بودن و موجزدن این برق علامت نحوست ومصیبت بزرگی برجزیره وجزیره نشینان شمرده میشود . اینهمه آثار عمران وسعادتی که بعرق جبین وقوت بازو ، وسایهٔ همایهٔ علم بروی کار آورده شده تموج این برق منحوس آنرا لحظه بلحظه تهدید میکند والحاصل حال سعادت اشتمال مهاجران به ورودیافتن این کشتی منحوس شقاوت پیشه کان دوچار تهلکهٔ عظیمی گردیده است . باوجود آنهم رفقا تابوقتیکه هلاك شوند بمدافعه ومحافظهٔ جزیرهٔ خود حاضراند ، وبا مهندس خود درینباب عهد وبیعت کرده اند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 409 of 558

آیا اشقیای رهزن در کشتی بسیار اند ؟ اسلحهٔشان مکملست ؟ اینستکه دانستن این نقطه ها لازم ! و برای اینعلم آوردی تا بکشتی رفتن لازم ! اما بچه گونه ؟ و باچه واسطه ؟

شب شد ، قمر که بحال هلال بود غروب نمود . جزیره و دریا را ظلمت کشتی استیلا کرد . سحابپاره های غلیظی که در افق جمع آمده مرور ضیا را قطعیاً منع کرده بود . بادم سراسر از وزیدن افتاده هیچیك صدائی از طرف خشکه ، و بحر بگوش نمیآمد . باقروف گفت :

ــ که میداند ! بلکه کشتی منحوس بشب پرداهی که دارد برود ، وصبح که برخیزیم هیچ اثری ازان نیابیم .

گویا اینسخن باقروف را جواب بود که یك ضیای شدیدی از طرف دریا پیدا شده ودرعقب آن صدای یك توپی بیامد .

ازین معلوم شد که کشتی رفتنی نیست و بساحل نزدیك شدنیست ودرین اثنا صدای زنجیر لنگرانداختن کشتی نیز بگوش تأسف مها جران برخورد .

وچون درمابین درخشیدن ضیاء ورسیدن صدا بقدر شش ثانیه مرور نموده معلوم شد که سفینه بمسافهٔ یك میل فاصله درپیش روی غرانیتها وزلنگرانداز اقامت شده است .

باب دوم

فهرست

مذاکره ــ تکلیف آیرتون ــ قبول شدن تکلیف آیرتون ــ
باقروف و آیرتون درجزیرهٔ سلامت ــ رهزنان در یابی
انگلیزی ــ تشبث جسورانهٔ آیرتون ــ عودت
کردن آیرتون ــ شش نفر بمقابل پنجاه نفر

فکر رهزنان شقاوت پیشه بخوبی معلوم گردید ، درنزدیك جزیره لنگرانداختند . فردا بهمه حال بازورقهای کوچك خود بجزیره میرایند .

سیروس سمیت ورفقایش اگرچه بهر گونه دلاوری وشجاعت برای مدافعه حاضر

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 410 of 558

میباشند ولی قاعدهٔ احتیاط را از دست دادن نیز جائز نیست . اگر دهزنان تنها برای یك آب برداشتنی آمده باشند آب خودرا از نهر مرسی برداشته میروند . چه ضرور که مهاجران خودرا به ایشان بنمایانند . با نقروف گفت :

— اما کشتی چرا بیرق سیاه خودرا برافراشت ؟ و برای چه توپ انداخت ؟

مهندس — یا از برای نمایش ! یا آنکه میفهمانند که جزیره را استیلا کردیم !

ژه ده ثون — با وجود آنهم جای ما بسیار امین و پنهان و محفوظست . دشمن بهیچ صورت مجرای قدیم تالابرا که در زیر آب پنهان مانده پیدا نمیتواند ، از یکطرف نیز بی زینه بغرانیتهاوز برامدن شان محالست .

پانقروف — اما جملهٔ بناها ، و تأسیسات بیرونی مارا در ظرف یکچند ساعت خراب میتوانند !

مهندس — بلی ! اما چه کنیم ؟ چاره نیست .

هاربر — آیا این اشقیا بسیار مردمان خواهند بود ؟ یعنی اگر ده پانزده نفر باشند عیناً با آنها اعلان حرب کرده از عهدهٔ شان میبرائیم .

درین اثنا آرتون پیش شده گفت :

— موسیو سیروس ! از شما مساعده و رخصت میخواهم ؟

— چسان مساعده و رخصت ؟

— تا بکشتی رفته عدد طایفه ، و درجهٔ قوت آنرا بخود معلوم کرده برای شما خبر میآورم .

— به این حرکت جان تا را به تهلکه می اندازید .

— وظیفه منست چرا نیندازم ؟

— اما اینکار از وظیفهٔ شما افزونتراست !

— من مجبورم که از وظیفهٔ خود افزونتر کارها اجرا کنم !

ژه ده ثون — تا بکشتی باز ورق کوچك خواهید رفت ؟

— نی به آب بازی میروم . چرا که زورق ما نندانسان از زیر آب گذشته نمیتواند !

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 411 of 558

هاربر — کشتی اشقا از ساحل بقدر یکمیل راه دور ایستاده است چسان رفته خواهید توانست :

— من خیلی خوب شناوری میدانم موسیو هاربر .

مهندس — اما این تهلکهٔ بزرگیست !

— به این تهلکه پروا ندارم موسیو سیروس ! از شما بکمال نیازمندی این رخصت را طلب مینمایم . بلکه به این کار و خدمت را در ان خود یکقدری تخفیفی در گناه های خود به بینم .

مهندس دید که اگر قبول نکند آرتون بیچاره که آرزوی ناموسکاری دارد خیلی دلگیر خواهد شد . لهذا گفت :

— بسیار خوب بروید .

پانقروف گفت :

— منهم با تو میروم !

آرتون خیلی متاثر شده گفت :

— مگر هنوز از من امین نیستید ، و بر من شبهه دارید !!

اینرا گفته باز در میان لبهای خود آهسته گفت :

— هزار افسوس که حق بدست شماست .

سیروس سمیت گفت :

— نی ، آرتون ! اینچنین نیست ! پانقروف از تو اصلا شبهه ندارد شما سخن اورا غلط فهمیدید .

پانقروف — بلی ، آرتون من از شما هیچ شبههٔ ندارم . من با شما تنها تا بجزیرهٔ سلامت میروم ، چرا که مبادا از ان خیشان کسی در انجا برامده باشد تا با شما مددگار و رفیق باشم ، و اگر کسی در انجا نباشد من در جزیرهٔ سلامت مانده و شما بکشتی میروید .

بعد از قرار دادن بدینصورت آرتون حاضری خود را دیده ، و از رفقا وداع کرده

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 412 of 558

نمایندگی از آب بیرون میباشد

(c) ketabton.com: The Digital Library

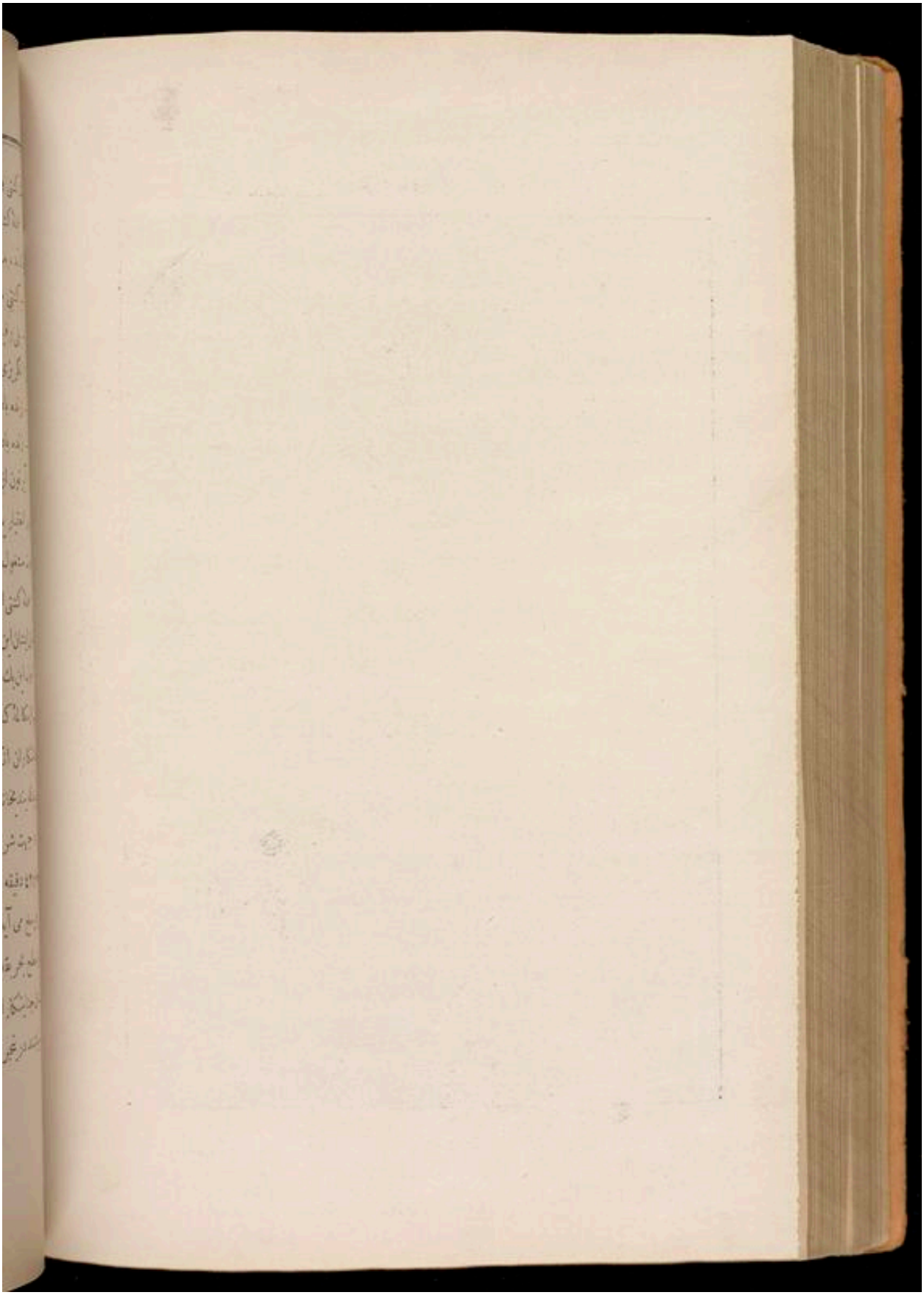

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 414 of 558

بابانقروف یکجا بساحل فرود آمدند . آرتون خود را رها نه کرد . وجود خود را بآب چرب کرد چرا که یکچند ساعت در دریا ماندنش احتمال دارد .

بانقروف و ناب در اول امر زورقچهٔ کوچکی که داشتند از نهر مرسی آورده بانقروف و آرتون در آن نشستند . آرتون یك پوستی بر شانه خود انداخته و وداع آخری خود را با رفقا اجرا کرده زورقچهٔ خود را بسوی جزیرهٔ سلامت راندند . گوگاه را به آسانی گذر کرده بساحل جزیرهٔ سلامت رسیدند . در خصوص بسیار احتیاط کردند زیرا میترسیدند که مبادا کسی از رهزنان در جزیره برامده باشد . اما بعد از جستجو دانستند که در جزیره یك کسی نیست . زورقچهٔ خود را در ها نجا بسته کرده بساحل دیگر جزیره روانه شدند . آرتون از انجا با لا تردد خود را بدریا انداخت بی آنکه صدایی و ندائی بکند سر راست بسوی کشتی به شناوری آغاز نهاد .

بانقروف در یك گوشهٔ خزیده به بازگشتن آرتون منتظر نشست . آرتون بکمال جسارت و مهارت بی آنکه صدای از آب برارد شناوری میکند تنها سرش از آب بیرون میباشد، و چشم خود را بروشنی چراغ کشتی دوخته است . آرتون نه از نهلکهٔ دندانهای تیز سگ ماهیهای بسیاری که درین آبها ست پروا دارد ، و نه از مهالك مدهشهٔ که در کشتی بر و پیش شود خوف و هراس میآرد بلکه تنها وظیفهٔ خود را که در عهده گرفته میاندیشد و بواسطهٔ جریانی که در خلیج موجود است بسرعت بسوی کشتی پیش میشود .

بعد از نیم ساعت آرتون بی آنکه ورود خود را به کشتی نشینان آگاه کند به پیش کشتی واصل شد . وزنجیر لنگر کشتی را که از طرف بینی کشتی بدریا آویخته شده بود بدست گرفته خود را از آب بیرون بر آورد و یکقدری تنفس کرده، و گوش بطرف کشتی داده بر زنجیر مذکور بر بینی کشتی بالا برامد . در انجا عملهٔ کشتی کالاهای شسته گی خود را بر ریسمانها آویخته بودند . آرتون بچابکی تمام یك پتلون را از سر طناب برداشته بپای خود در کشید ، و زنجیر لنگر را محکم گرفته تنها سر خود را از کشتی بالا برآورده دیگر وجود خود را در پشت دیوار کشتی آویخته پنهان نمود و یکمدتی بهمین وضعیت ماند

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 415 of 558

پیش کشتی و سخنان کشتی بانان هوش و گوش بداد .

عملهٔ کشتی هنوز بخواب نرفته بودند ، کسانی باهم سخن میگفتند ، بعضی بیت می خواندند ، مزاح ها ، و خنده ها میکردند آیرتون سخنانیکه میشنید اینست .

ـ کشتی ما بحقیقت که خوب مالیست .

ـ بلی رفیق ، اسم آن که « سپیدی » شده با مسمای آن مطابقست . (سپیدی در زبان انگریزی بمعنی کارکن است) .

ـ زنده باد کپتان ما !

ـ زنده باد [بوب هاروی] (نام کپتانست) .

آیرتون از شنیدن این نام آنقدر یك تأثیری بر وجود و اعصاب او پیدا شد که نزدیك بود بی اختیار یك فریادی از دهنش برآید . چرا که بوب هاروی در وقتیکه آیرتون به نقاوت مشغول بود یکی از عونهٔ او بود که از کشتیبانان بسیار دلاور و ماهری میباشد .

عملهٔ کشتی از یکطرف باده کشی ، و از یکطرف بآواز بلند سخن میزدند که آیرتون از سخنان ایشان این معلوماتر احاصل نمود .

اول این یك را دانست که نام این کشتی سپیدی و نام کپتان او بوب هاروی میباشد . و ثانیاً از مکالمهٔ کشتیبانان به او معلوم گشت که بوب هاروی و عونهٔ او از شقاوت پیشه گان و جنایتکاران انگلیزی مرکب شده اند که از بندیخانه « نورفولق » فرار کرده اند . بشنوید که بندیخانهٔ (نورفولق) کجاست و چسانست ؟

در جهت شرقی قطعهٔ اوستر الیادر ۲۹ درجه و ۲ دقیقه عرض جنوبی ، و در ۱۶۵ درجه و ۴۲ دقیقه طول شرقی یك جزیرهٔ کوچکی موجود است که مساحهٔ سطحیهٔ آن شش فرسخ می آید . در وسط اینجزیره « پیت » نام یك کوهی موجود است که بلندی آن از سطح بحر بقدر دو صد قدم میآید . اینستکه نام اینجزیره نورفولق میباشد حکومت انگلستان جنایتکاران و شقاوت پیشه گانیرا که قابل تأدیب و تربیه نباشند ، و بقید عمری محکوم باشند در اینجزیره میفرستد . « به اصطلاح هندیان اینجزیرا کاله پانی میگویند » .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 416 of 558

در نجزیره بقدر پنجصد نفر جانی وشقی موجود است که اینها در زیر نگهبانی دویده یانی صد نفر عسکر وصد و پنجاه نفر پاسبان محافظه میشوند. قانون این بندخانه بسیار شدید است . قباحت بسیار جزئی موجب جزا و باز خواست بسیار کلی میشود. اگر چه این جانیان بصورت خیلی مکملی محافظه میشوند ولی باوجود آنهم گاه گاهی میشود که بعضی جانیان از نجزیره بفرار کردن کامیاب میشوند . و گاه گاهی که اینگونه فرار ها بوقوع آمده است باینصورت بوده که چند نفر جانی دست یك کرده و بر یك کشتی که نزدیك جزیره لنگر انداخته باشند هجوم برده کشتیرا ضبط و غصب میکنند .

اینست که بوب هاروی وعونهٔ او نیز بدینسان حرکت کرده سیدی نام کشتی تجارتی را که از اسلحه و آلات حربیه و دیگر اسباب بار شده و برای آب گرفتن در جزیرهٔ تور فولق استاده شده بود بدست آورده وصاحبان کشتی را اهلاك ساخته برهزنی دریارا عمده اند. واز یکسال باینطرفست که در بحر محیط به اجرای شقاوت و رهزنی مشغول میباشند. آیرتون نیز همچنین میخواست که بکند. کشتی دونفان را میخواست که بدست آورده برهزنی دریا رایدند . و هم بوب هاروی آیرتونرا . و آیرتون بوب هاروی را بخوبی میشناسد .

اینست که آیرتون این معلومات را از مکالمهٔ چند نفر عملهٔ که در نزدیك یانی کشتی جمع آمده وباده نوشی میکردند بخود معلوم کرد. وهم اینرا دانست که کشتی سیدی محض به تصادف واتکلی بجزیرهٔ اینقولن آمده است . وچنانچه مهندس گمان برده بود کپتان بوب هاروی از دیدن اینجزیره خیلی ممنون ومسرور گشته اینجارا برای گدام کردن اشیای مسروقه وپنهان ساختن کشتی خود را در وقت لزوم مناسب ومنتخب یافته است .

آیرتون دانست که حال مهاجران خیلی به تهلکه افتاد، زیرا این اشقیای خبیث بفکر استیلا کردن جزیره افتاده اند، لهذا اول کارشان که بجزیره رایند قتل کردن مهاجران وبدست آوردن غرانیتها وزاست . البته که همچنین خواهد بود! چراکه برای ذخیره کردن اشیای مسروقه محفوظتر و خوبتر از غرانیتها وزگست؟ وتامها

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 417 of 558

جران راقتل رسانندغرانیتهاوزراچسان بدست خواهند آورد ؟ وبسبب نبودن تام اینجزیره درنقشه ها بهترازین اختفا گاه برای بوب هاروی کجاخواهد بود ؟

دل آرتون رااز ین اندیشه های مدهشه خیلی غم والم استیلا نمود ، وباخودتأمل کردکه آیاچه گونه چاره وبه چسان علاج شروءمضرت این بلای ناگهانیرا ازجزیره و مهاجران دفع خواهدتوانست ؟ آیاقوت وطاقت مهاجران باقوت کشتی نشینان مقاومت وتوانایی خواهدکرد ؟ دانستن اینمسئله هم موقوف برمعلوم کردن عدد عمله ، وقوت تجزیهٔ آلات حربیه کشتی میباشد . اینست که آرتون معلوم کردن ودانستن اینمسئله را وظیفهٔ خود میشمارد .

بعدازیکساعتی که درهمانجااینهان ماندیدکه اکثرعمله هامخمور شده بخواب رفتند ، چراغهانیزاکثرخاموش شد . آرتون دانست که بسبب تاریکی شب درکشتی گردش کرده خواهدتوانست . لهذا ازجائیکه پنهان بود خودرا بالابراورد ، وبرسطح بینی کشتی بااستاده شده اطراف وجوانب خود رانظرانداخت وبرسطح بگردش افتاد ، دیدکه درکشتی سپیدی چهارعدد توپهای بسیارمکملی موجوداست . آرتون توپهارا معاینه کرده دیدکه ازجنس دنباله پرو خیلی مدهش آلات تخریبیه میباشند . برسطح کشتی باسطرف و آنطرف بقدرده پانزده نفرعمله افتاده دیده میشدندامامعلوم میشد که درکمره ها ، وطبقهٔ زیرین کشتی نیزبسیار آدمهاخواهد بودزیرا آرتون ازکلامهای عملهٔ کشتی فهمیده بودکه بقدر پنجاه نفرآدم درکشتی موجوداست .

آرتون دیدکه کاربسیارخرابست . آیاشش نفرباپنجاه نفرچسان مقابله خواهند توانست ؟ آیاآن تفنگهائیکه بدست دارند این توپهای مدهش را چسان مدافعه و جواب خواهند داد ؟

آرتون وظیفهٔ کشفیات خود رابجاآورده میخواست که برگشته برفقای خود معلوماتراکه حاصل کرده بیان کندتاآنکه موسیوسیروس قوت وعدد دشمن رادانسته لزانقرارحرکت کنند . امادرینحال بیادش آمدکه بامهندس گفته بودکه « من مجبورم

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 418 of 558

که از وظیفهٔ خود افزونتر کارها کنم» لهذا یك فکر بسیار دلاورانهٔ بخاطرش خطور نمود که آنهم خود را فدا کردن و جزیره را با مها جران رها نیدنست؛ این مسئله را نیز آیرتون تفکر نمود «که سبب یگانهٔ آمدن این کشتی بصورت رهزنی به پیشگاه جزیرهٔ لیتقولن منم. چرا که فکر این رهزنی دریائی را بدماغ بوب هاروی من انداخته بودم، وهرشقاوتیکه او آموخته معلم اول او من بوده ام. که بسبب آن تعلیمات من آخر الامر رئیس اشقیای بحری شده تابدینجا رسیده است» آیرتون را ازین تفکر خیلی دهشت، وشرمساری دستداد و وجدانش برو حکم کرد که میباید این کشتی را بجملهٔ کشتی نشینانش برهوا نماید، وخود را نیز با آن یکجا محو و نابدید گرداند. آیرتون در اجرای این فکر خود هیچ تردد نورزید. واینهم به او معلوم بود که درینگونه کشتیهای رهزن باروت بسیاری موجود میباشد، و مخزن بارت هم در یقسم کشتیها همیشه در طرف دنبال کشتی میباشد. لهذا خود را بآن مخزن رسانیدن و یك شرری در ان انداختن به اجرای مقصد آیرتون کافیست.

آیرتون بکمال احتیاط، و تمام دلاوری از سطح کشتی به طبقهٔ پایانی از راه زینه فرو آمد. درین طبقهٔ که یك دالان بزرگ طولانی بود عملهٔ کشتی بخودانه و مستانه افتاده و بخواب رفته بودند.

در زیر ستون کشتی یك فانوسی آویزان بود و به ستون مذکور از اجناس مختلف اسلحه مربوط میبود. آیرتون از میان اسلحه یك طپانچه شش میل بر اورد طپانچه را معاینه نمود. دید که از جنس بسیار اعلا و هرشش میلش پر است. دانسته که با آتش دادن یك کارطوس آنرا در مخزن باروت کشتی را برهوا خواهد پرانید.

طپانچه را بدست گرفته بسوی آخر دالان مذکور که مخزن باروت در انجا بود پیش رفت. هرچه که پیش میرفت فانوس روشنیش کمتر میشد که بسبب تاریکی ممکن نمیشد تا پای آیرتون به یکی از خوابیده ها بر نخورد، وهربار که پایش بکسی برمیخورد هزاران خش میشنید. آیرتون به احتیاط و تأنی برفتن دوام ورزیده تا به پیش دروازهٔ مخزن

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 419 of 558

باروت واصل گردید .

دروازه را بسته یافت . اگرچه شکستن قفل بی آنکه صدا برازد مشکل معلوم میشد ولی دستهای قوی تاک آیرتون دروازه را خلک کرده باز نمود که درین اثنا یکدست قوی تاکی بشانهٔ او خورد . آیرتون روی خود را گردانیده درمیان تاریکی یک آدم دراز قامت بسیار قوی الوجودی را دید که دست بر شانهٔ او گذاشته و میگوید که :

- در اینجا چه میکنی ؟

اینرا گفته و فانوس دستی که بدستش بود بروی آیرتون برابر کرد . آیرتون بشدت خود را واپس انداخت . آیرتون شخص مذکور را شناخت که بوب هاروی میباشد ولی بوب هاروی آیرتون را اینجا نیاورد بوب هاروی از پاشنون آیرتون گرفته پرسید که :

- تو کیستی ؟ و در اینجا چه میخواهی ؟

آیرتون بشدت تمام یک مشتی بر سینهٔ بوب هاروی گرم کرده بطرف زینه دویدن گرفت . بوب هاروی فریاد برآورده گفت :

- بدوید ! بگیرید که دزد است !

از بصدا چند نفر رهزن برخاسته بر آیرتون هجوم کردند . و خواستند که او را بزمین اندازند . ولی آیرتون بقوت دلاوری خود را از هجوم ایشان رها نیده بر زینه خود را رسانید ، و باطپانچهٔ که بدست داشت بر اشقیائیکه در پی او افتاده بودند دو گلوله انداخت و دو نفر از اشقیا را بر خاک هلاک غلطانید ، و خود آیرتون نیز از سر شانهٔ خویش بقدر یک مشتی بروحواله نمود یک زخم کمی برداشت .

آیرتون بسبب اجرا نشدن تصورش خیلی اندوهگین گردید . زیرا بوب ها روی دروازهٔ مخزن باروت را بسته کرده بود ، و بسبب صداهای تفنگچه و قیل و قال همهٔ کشتی نشینان برپا خواسته بودند . لهذا بر آیرتون بغیر از یکه گریخته خود را برفقای خود رساند و بوجود خود قوت و عدد آنها را بیفزاید دیگر وظیفهٔ نماند . اما به بینیم که بگریختن

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 420 of 558

کامیاب میشود یانی ! اگرچه باین کامیابی خود شبهه داشت ولی بازهم هرچه بادا باد گفته از چار گلهٔ که درطپانچه مانده بوددو گلولهٔ دیگررا نیز براشقیائیکه راهش را گرفته بو دند آتش نمود یکی ازین دو گلوله را برخودبوب هاروی نشان گرفته بود ، بوب هاروی اگرچه بصورت خفیفهٔ مجروح گردید و لی شقی دیگر هلاك شده راه زینه فراغت یافت آیرتون بدوخیز خودرا برسطح کشتی برسانید . درانجا چندنفراشقیابازبرآیرتون هجوم نمودند . بازازدو گلهٔ یکی رابسینهٔ یکی ازانهاخالی کرده بسرعت خودرا بردیوارکنار کشتی برسانید . وبعداز دوثانیه گلهٔ آخری خودرانیزبرپیشانی آخرین شقی که اورا گرفته بود آتش داده خودرا بدریا پرتاب نمود آیرتون بقدرسی قدم ازکشتی دورنشده بود که بازان گلوله ازکشتی برسطح بحردرپی او باریدن گرفت .

پانقروف ازجزیرهٔ سلامت ، ودیگررفقا ازشمینه ها که منتظر آیرتون نشسته بو دند چون این صداهای تفنگها وقیل وقالهارا ازکشتی شنیدند بنهایتدرجه اندیشناك گر دیده تفنگها بشانهٔ همگی بساحل دویدند . بخیال شان آمدکه آیرتون ازطرف رهز نان دریائی گرفتار آمده چاره اری گردید ، واشقیانیزازتاریکی شب فرصت جسته بجزیره هجوم میآورند .

بقدرنیمساعت بهمین انتظارواضطراب گذشت . اما هنوزازپانقروف و آیرتون اثری پیدا نشد . آیاجزیرهٔ سلامت ازطرف اشقیای رهزن ضبط و استیلاگردید ؟ یانقروف نیزمانند آیرتون هلاك تیغ غدراشقیا شد ؟ آیابه مدد آنها رفتن لازمست یانی ؟ هرگاه لازم باشد بچه باید رفت ؟ زورق هم نیست ! آب دریانیزبسیاربلنداست ! اینست که دماغهای مهاجران رااینگونه افکارهای مدهشه پاره پاره مینمود .

نهایت ازنیمشب نیمساعت گذشته بودکه زورقچهٔ کهپانقروف و آیرتون راحامل بود بساحل نزدیکشد . آیرتون ازشانهٔ راست خودمجروح بوداز طرف دوستانی که بساحل منتظربودند بکمال محبت واشتیاق در آغوش گرفته شدند .

همه رفقادرشمینه هاداخل شدند . آیرتون همهٔ وقوعات مدهشهٔ راکه دیده بوده

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 421 of 558

واجرا کرده بود حتی از تصور بر هوا کردن کشتی که کرده بود نیز یکان یکان بیان نمود. ازشنیدن این تصور جوانمردانهٔ آیرتون همهٔ رفقا بکمال محبت دست آیرتون را فشردند.

در بنوقت کار مهاجران خیلی مشکل ومد هش گردید چشمهای اشقیای رهزن بازشد، دانستند که جزیره مسکونست. لهذا با اسلحهٔ کامل ومردم بسیار بجزیره هجوم می آورند. وای بحال مهاجران اگر بدست شان بیفتند؟ ژه ده ثون گفت:

— چه کنیم! ماهم فدای جان میکنیم!

بافروف — البته تازنده باشیم جزیرهٔ خود راتسلیم دست غداران نخواهیم کرد.

مهندس — بجناب حق توکل کنیم! ومنتظر شویم!

بافروف — موسیو سیروس! آیابك طریق سلامت ونجاتی می بینید؟

— مهندس — بلی بافروف.

— چسان؟ آیاشش نفربا نجاه نفر؟

— بلی، شش نفر... اما... آیافراموش میکنیم که:

— آیاکه رافراموش میکنیم؟

— اولاعنایت ربانی را وبعد ازان...

مهندس بهمینقدر اکتفانموده سخن خودراتکمیل ننمود وهمچنان ناتمام ماند. رفقانیزساکت شده هرکس بیك تفکری واندیشهٔ بگوشهٔ خزیدند.

باب سوم

فهرست

دمه درهوا — قرارداد مهندس — سه موقع مدافعه — آیرتون وبافروف — زورق اول — دوزورق دیگر — هجوم بر جزیرهٔ سلامت — برامدن شش نفرشق درجزیرهٔ لینقوان — لنگر برداشتن وپیش آمدن سیدی — گله های پیدرپی طوطیها — حال تومیدی — نتیجهٔ غیرمنتظر.

شب بی آنکه حادثهٔ بظهور برسد گذشت. شفق دمید مهاجران درمیان دمهٔ تیرهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 422 of 558

که روی دریاوهوا را افرا گرفته بود یك سیاهی مشاهده کردند که آنسیاهی سپیدی نام کشتی رهزنان دریائی بود. مهندس گفت :

— دوستان عزیز من ! معلومست که این کشتی منحوس بآسانی از ما و جزیرهٔ ما دست بردار نخواهند شد لهذا پیش از انکه دمه سراسر بر طرف شود ما باید که خودرا بجنگ حاضر و آماده سازیم. ما میباید چنان بنمائیم که کشتی نشینان بدانند که در جزیرهٔ ما بسیار مردمان هستند. لهذا باید سه فرقه میباید که تقسیم شویم. یکفرقهٔ ما در شمینه ها، ویك فرقه ما در دهنهٔ نهر مرسی، و یکفرقهٔ ما در جزیرهٔ سلامت بوسخو و سنگر نمائیم. بدست ما شش عدد تفنگ مکمل موجود است که بهریکی از مایك یك تفنگ میرسد. گلوله و باروت ما هم بسیار است. ما از گلهٔ توپ و تفنگ آنها هم هراس نکنیم بخوبی خود را در پشت خرسنگها پنهان کنیم. مقصد یگانهٔ ما باید که کم کردن عدد آنها باشد، خوب نشان بگیریم، بهر تفنگ یکی از ان خبیثها را بجهنم بفرستیم، و سعی کنیم که خود را بدست این رهزنان غدار ان زنده نیندازیم، تا که سعی داشته باشیم نگذاریم که بجزیره. برایند. برچیخانهٔ خود سرفه نکنیم. بر هریکی از ما هشت هشت آدم میرسد باید که این دشمنانرا بکشیم.

اگرچه سیروس سمیت بکمال استراحت و اعتدال اینسخنان را برفقای خود بیان نمود، و نقشهٔ جنگ و ترتیب دادا مادر مقابل تهلکهٔ عظیمه راه بسیار خوب و طریق خیلی اسلمی نشان داده بود. رفقای حرب مهندس این نقشه مهندس را برغبت و رضای تمام قبول کرده بر فرقه ها تقسیم شدند.

ناب و پانقروف در اول امر بغرانیتها وزرفته جبه خانه و لوازمات لازمه را آوردند. زه ده ثون و آرتون که ماهرترین نشان اندازان بود تفنگهای رخ دار دوراندار بزرگ را گرفتند، چهار تفنگ دیگر نیز درمیان چهار رفیق دیگر تقسیم گردید.

سیروس سمیت و هاربرد رشمینه ها سنگر گرفتند که از آنجا ساحل غرانیتها وزرا مدافعه کرده میتوانستند. زه ده ثون، و ناب در دهنهٔ نهر مرسی درمیان خرسنگهای کلان پنهان شدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 423 of 558

آرتون وپانفروف درزورخانه نشسته بجزیرهٔ سلامت برامدندکه درانجا درجدا جداجاها موقع مدافعه میگیرند .

هرگاه جزیرهٔ سلامت ازطرف دشمن گرفته شود هانلحظه پانفروف و آرتون بس بجزیره آمده هرنقطهٔ کهزیاده تر به کمك محتاج باشد درانجا خودرا میرسانند .

فرقه ها پیش ازانکه ازهمدیگر جداشده بموقعهای خود بروند بطرز بسیار دلسوزانه وجگرخراشانه دستهای همدیگررا فشارداده ازهمدیگر وداع کردند . بعد از چندقیقه هرفرقه به جاهائیکه برای مدافعه انتخاب شده بود جابجا شده موقع گرفتند .

جابجاشدن مهاجران ورفت و آمدشان ازطرف کشتی نشینان دیده نمیشد چراکه هنوز روشنی هم نشده بود ، ودمه هم نخواسته بود .

بعد ازیکساعت آفتاب طلوع نمود ، دمه نیز پریشان شده میرفت . دیرکها وبدنهٔ کشتی بمیدان برامد بیرق سیاه منحوسش درتموج بود .

سیروس سمیت چون بادوربین نظر کرد دیدکه هرچهار توپ کشتی بطرف جزیره متوجه وبه آتش کردن آماده ایستاده است . اما درکشتی یك اثر حرکتی دیده نمیشود . کشتی آرام ایستاده ، ودولنگر انداخته است برسطح کشتی بقدر بیست نفراشقیادرگردش بود ، دونفرازانها بردیرك کشتی برامده بادوربین بهمه اطراف جزیره نظرمی انداختند .

بهرصورت بوب هاروی وعونهٔ او ازواقعهٔ درشب میان کشتی بظهور آمده خیلی متحیر وپریشان گردیده اند . آیا این آدم برهنه وعریانیکه درنیمشب میان کشتی آمده دروازهٔ مخزن باروت را بشکست ورئیس شانرا مجروح و نخنفر شانرا هلاك کردانیده بود؟ آیا زنده برامد یادردریا هلاك گردید ؟ آیا دروازهٔ مخزن باروت را برای آتش دادن وبرهوا کردن کشتی باز کرده بود ؟ اینستکه اینمسئله هارا بهیچصورت حل کرده نمیتوانند !

فکریکهٔ اشقیای مذکوردرینوقت تنهابااین نقطه مشغولست که آیاانجزیره مسکونست

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 424 of 558

یاخالی ؟ اگر مسکون باشد آیا بسیار مردم دراست یا کم ؟ حالا آنکه درسا حلها ، وتپه هاهیچ اثری از انسان دیده نمیشود . در هر طرف علایم غیر مسکونیت درهر سمت جزیره نمایانست خانه وبنایی در هیچطرف جزیره دیده نمیشود !

اینست که بوب هاروی این چیزهارا تأمل میکند ، وپیش ازانکه بجنگ آغاز کند درجهٔ قوت وکثرت جزیره نشینانرا بخود معلوم کردن میخواهد . بقدریکنیم ساعت گذشت هنوز ازکشتی آثار برامدن معلوم نشد ، مطلق که بوب هاروی تردد مینماید، دوربین بزرگی بدست گرفته بهرطرف جزیره نظرمی اندازد ، مهاجران که درپشت سنگهابه خوبی پنهان شده بودند هیچ معلوم نمیشد . پنجره های غرانیتهاوزنبورسرا سردرشاخهاوسبزه هاپنهان مانده بنظر برنمیخورد .

ساعت هشت بودکه مهاجران درداخل کشتی یکحرکتی مشاهده کردند ، دیدند که یك زورقهٔ ازکشتی فرو آوردند . هفت نفردرزورق نشستند . چارنفرازانها برای پرکشیدن نشستند . یکی سکان را گرفت ، دو نفردیگر تفنگهای خود شانرا بروی دست گرفته درطرف بینی کشتی جایگیرشدند .

بانقروف و آیرتون زورق را دیدند که برابر ایشان یعنی یکسر بسوی جزیرهٔ سلامت درآمدنست البته که ازکشتی جزیرهٔ کوچك رادیده اند ، ومیخواهندکه اول اینجارا کشف نموده ازنحوا حوال جزیرهٔ بزرگ رابخود معلوم کنند . لهذابانقروف و آیرتون منتظر نشستند تازورق بزیرهدف تفنگ شان برسد .

زورق بکمال احتیاط پیش میشد ، وهم دیدندکه یکی ازدونفرشق پیشینه ریسمان اسقندیل نام آلتی را که عمق وچقوری آب بحررا به آن معلوم میکنندبدست داشته متصل دردریامی اندازد وبرمیکشد . ازین پك دانستند که اشقیا میخواهد چقوری بحررا دانسته کشتی خودرا بجزیره نزدیکتر آرند .

زورق آهسته آهسته نزدیك میشد . که درین اثنابیکباره گی دوتفنگ ازجزیرهٔ سلامت آتش گرفت ، ودران واحد دوشق که یکی ریسمان اسقندیل ویکی سکان کشتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 425 of 558

را بدست داشت هلاك گردیده در درون زورق افتادند. گلهٔ تفنگ آبرتون و پاتروف بیکار رفته هردو بر هدف مقصود اصابت نمود.

ما ملاحظه از کشتی سپیدی یك شعله ودود بسیار شدیدی برامده. یك گلهٔ بزرگی بر جزیرهٔ سلامت بیفتاد. گلهٔ مذکور چند خرسنگ جزیره را پاره پاره کرده به آبرتون و پاتروف هیچ ضرری نرسانید.

از زورق صداهای بسیار حدت و خشمهای پرشدتی برامد. شقی دیگری سکانرا گرفت، وبسرعت تمام خود را از جزیرهٔ سلامت دور کرده بطرف دهنهٔ نهر مرسی به پرکشیدن آغاز نهاد. بعد از بیست دقیقه نزدیك نهر مذکور رسیده درین اثنا چون زمان جزر آب بود، و نهر مرسی نیز در طغیان بود کشتی مذکور را آب نهر نگذاشت که به آسانی نزدیك شود. رهزنان شقاوت پیشه به بسیار قوت بازو پر میکشیدند، که در آن واحد از طرف ناپ وژه دو تفنگ دیگر آتش گرفته دو شقی دیگر سرنگون گردید.

از کشتی بزرگ باز به آنطرف گله های توپ انداخته شد. ولی بجز پاره کردن سنگها هیچ ثمره نه بخشید. در زورق سه نفر زنده ماند. زورق چون بدم جریان آب افتاده بود، وقوت پرزنی هم از و نقصان یافت مانند تیر بسوی کشتی بگریختن و پرزدن آغاز نهاد.

تا به اینوقت مظفریت وکامیابی بطرف مهاجر انست. اگر اشقیای رهزن بهمین اصول به هجوم آوردن و جنگ کردن دوام ورزند مطلق که یکان یکان هدف تیر تفنگ مهاجران گردیده هلاك میشوند.

این تدبیر مهندس و نقشهٔ او معلوم شد که چقدر فایده مند بود. رهزنان دریائی دانستند که در جزیره بسیار مردمان مسلح موجود هستند. زورق بعد از نیم ساعت بکشتی واصل شد. از کشتی بسیار صداهای قهر و غضب بلند شد چند توپ دیگر نیز بر جزیرهٔ سلامت و دهنهٔ نهر مرسی انداخته شد ولی هیچ ضرری از ان بمهاجران نرسید. در زورق مذکور در حال دوازده نفر اشقیای دیگر فرو آمدند. یك زورق دیگر نیز پایان کردند، درمیان آن نیز هشت شقی دیگر نشستند. یك زورق بسوی جزیرهٔ سلامت،

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 426 of 558

ویکی بسوی دهنهٔ مرسی به پرکشیدن آغاز نهادند. آرتون و پانقروف دانستند که به اینقدر قوت مقابله نخواهند توانست ... مع ذالك صبر کردند تا زورق بزیر گلهٔ شان برسد. چون دانستند که رسید باز دو تفنگ آتش گرفته دوشقی سرنگون گردید. از زورق نیز فیر تفنگ برا نهاشد. آرتون و پانقروف چند تفنگ دیگر نیز انداخته، و واپس خزیده خزیده خود را بزورق خویش رسانیدند و دران نشستند بعد از کمی خود را بشمینه ها رسانیدند. در اثنای رسیدن دو رفیق بشمینه ها زورق اشقیا نیز بجزیرهٔ سلامت واصل شده اشقیای مذکور که از دوازده نفر هشت نفر باقی مانده بودند بجزیره گك برامده هرطرف را بجستجو آغاز نهادند.

زورق دیگر که هشت نفر دران بود تا میخواست که به نزدیك دهنهٔ نهر برسد دو تفنگ از شمینه ها آتش گرفته دوشقی را سرنگون گردانید و چند قدم دیگر نرفته بود که جریان آب مرسی و دست و پاچه شدن زورق نشینان چنان نتیجه بخشید که زورق در نزدیك ساحل یعنی بطرف دماغهٔ پنجه گفته بیك خرسنگی برخورده از هم پاره پاره گردید. شش نفر شقی باقیمانده تفنگهای خود را از سرهای خود بالا گرفته در حالتیکه آب تا بسینهٔ شان بود بهزار زحمت خود را بخشکه رسانیدند، و از انجا بتاخت بطرف جنگل فاروست با تفنگ و کارتوسدانی های خود بگریختن آغاز نهادند.

در یحال بجزیرهٔ سلامت هشت نفر شقی میباشند که دو سه نفر از انها نیز مجروح هستند. شش نفر شقی مکمل سلاح نیز در داخل جزیرهٔ لینقولن گریخته اند که بسبب برداشته شدن پلهای نهر مرسی و غیرهم به پشتهٔ منظرهٔ وسیعه وطرف غرانیتها وز گذشته نمی توانند. پانقروف وقتیکه بشمینه ها رسید مهندس را گفت:

— تا بحال کار خیلی خوب و درستست.

مهندس — تا بحال خوبست اما گمان نمیبرم که محاربه تا به آخر بهمینصورت دوام ورزد. زیرا رهزنان این اصولیکه برای شان مهلك است ترك کرده دیگر اصول برای خود خواهند گرفت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 427 of 558

— بچه اصول حرکت خواهند کرد ؟

— یعنی اگر کشتی را نزدیك آورده ، ومتصل به توپ ریزی آغاز کنند !

آرتون — حق بدست شماست موسیو سیروس اشقیای رهزن از مد دریا فرصت گرفته کشتی خود را بدهنهٔ نهر میرسی می آورند بطوپهای مدهش خود بر ما گله میبارند .

پانفروف — راستست بخدا ! درکشتی علامات لنگر برداشتن مشاهده میشود .

هاربر — بلکه بگریختن بغرانیتهاوز مجبور خواهیم شد .

مهندس — صبر کنیم !

پانفروف — ناب وسپیله چه خواهند شد ؟

مهندس — آنها هم خواهند آمد ! اما تفنگهای رخدار آرتون وسپیله باید که حاضر بایدشد چرا که حالاوقت کار آنها خواهد رسید .

درین اثنا اشقیائیکه در جزیرهٔ سلامت بودند هرطرف جزیره را دور وگردش کرده بطرف ساحلیکه بسوی جزیرهٔ لینقولن بود آمدند ، وبیقید بگردش آغاز نهادند . ولی از تفنگهای رخدار درست نشان حریفان جزیره نشین بیخبر بودند که دفعتهً دوتفنگ آتش گرفته ودونفر از انها را بر خاك هلاك انداخت . اشقیای باقی مانده کشته های خود را گذاشته بتاخت بآنسوی ساحل رفته وبزورق خود نشسته بسوی کشتی روانه شدند . پانفروف گفت که :

— به احتساب درکشتی از پنجاه نفر اشقیا بیست وسه نفر باقیماند چرا که پنج نفر را آرتون درکشتی بقتل رسانید . وشش نفر زنده بجزیره گریخت ، شش نفر هدف گله های ما گردیدند .

آرتون — افندیان ، کار مشکل شد . ببینید که کشتی بحرکت افتاد .

پانفروف — بلی راستست ، لنگر را برداشت .

مهاجران بکمال حسرت وناامیدی پیش شدن کشتی را مشاهده میکردند . چونکه از نزدیك باتوپهای کشتی مقابله ومقاومت کردن مهاجران محالست زیرا هرانقدر که کشتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 428 of 558

نزدیك شود ، مهاجران از نظر اشقیا خود را پنهان کرده نمیتوانند . البته که اشقیا بجزیره خواهند برامد .

سیروس سمیت تأمل میکرد که آیا چه کند ؟ آیا بغرانیتهاوز رفته محاصره کردن لازمست ؟ چرا که بقدر دو سه ماه آذوقه وذخیرهٔ محاصره را دارند در اینحال اشقیا بجزیره برامده همهٔ عمارات وکشتزارهای مهاجران را خراب وپریشان میسازند ونهایت الامر اینان را نیز اسیر کرده بقتل میرسانند . سپیدی هنوز به پیش آمدن دوام دارد چنان معلوم میشود که بوب هاروی کشتی خود را بجزیره نزدیك کرده باتو پها انتقام رفیقان هلاك شدهٔ خود را میگیرد سپیدی تا بدماغهٔ جنوبی جزیرهٔ سلامت رسیده از انجا بطرف دهنهٔ مرسی پیش شد . پانقروف گفت :

— اشقیا می آیند . اینستکه نزدیکشدند .

درین اثنا ناب وژه ده ثون نیز به پیش رفقا آمدند . مهندس فریاد برآورده گفت :

— زخمی نیستید برادران ؟

— نی ، زخمی نیستیم ! اما بینید که کشتی اشقیا نزدیك نهر مرسی گردید !

پانقروف — هم بعد ازده دقیقه در پیش روی غرانیتهاوز لنگر انداز اقامت خواهد گردید .

ژه ده ثون — آیا چه تصور وخیال دارید موسیو سیروس ؟

مهندس — دیگر چارهٔ نیست مگر درغرانیتهاوز رفته پنهان شویم .

ژه ده ثون — رأی من هم همینست اما بعد ازان چه خواهیم کرد ؟

— در انجا قرار خواهیم داد .

پانقروف — اگر میخواهید من و آیرتون در نجا بمانیم !

— نی ! ازهم جدا نشویم !

رفقا به احتیاط تمام از شمینه ها برامده بی آنکه خود را نشان بدهند بسوی غرانیتهاوز روانه شدند . درماشین نزول وصعود نشستن ، وبدالان بزرگی که ازدوروز

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 429 of 558

توپ وزوب دران محبوس مانده اند داخل شدن همه گی یکدقیقه اجرا یافت . مهاجران ازپنجره ها نظر انداختند دیدند که بیدی خیلی نزدیکشده ومتصل در توپ اندازی میبا شد ، وسنگهای شمینه ها ودهنهٔ نهر مرسی را برهوا میکند .

مهاجران بسیار شکر میکردند که بنا برأی مهندس پنجره های غرانیتهاوز را باشاخ ها وبرگها پوشانیده اند ، چرا که از نظر اشقیا پنهان مانده که بآنطرف نمیاندازند هنوز رقا بهمین فکر بودند که دفعتهً یك گلهٔ توپ آمده ودروازهٔ غرانیتهاوز را خورد وخاش ساخته دراو تاق دالان طعام خوری بیفتاد . پانفروف فریادبرآورده گفت :

ــ لعنت ! مسکن مارا شناختند !

مگر توپ هاروی درانثنای برامدن مهاجران بغرانیتهاوز بادوربین ایشانرادیده بودلهذا بگلهٔ توپ غرانیتها وزرا کوبیدن گرفت . پنجره ها ودیوارهای غرانیت هاوزیٔ همدیگر گلههای توپ ریختن گرفت برگها وشاخهای پنجره هاودروازهها وشیشه هارامحو وناپدید گردانید . حالت مهاجران خیلی مدهش گردیده مجبور گشتند برینکه اقامتگاه ناموسکارانهٔ سه سالهٔ خودرا ترك داده بمخزن بالابی النجا برند چرا که گله های توپهای سپیدی درغرانیتهاوز مجال اقامت رابرای بیچاره گان نگذاشت . حسرت وناامیدی وتأسف مهاجران بیچاره بدرجهٔ نهایت رسید . گله های توپ بی همدیگر درمسکن شان میریزد . همهٔ شان درراه مجرای قدیم خزیده بنظر حسرت وناامیدی بروی همدیگر مینگریستند وهیچ چاره برای دفع این بلانمی یافتند که بناگهان یکصدای خیلی مدهش وهول انگیزی شنیدند ، ودرپی آنصدا ناله ها وفغانهای بسیار جانخراش جگرتراشی بگوش شان رسید .

مهاجران بتاخت بسوی پنجره هادویدند . چه می بینند ! که کشتی سپیدی به تأثیر یك ستون مایع ودهنوری برهوا برامده ، وازمیان دوپاره گردیده بمهٔ کشتی نشینان شقاوت پیشهٔ خودسرنگون بدریا غرق گردید .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 430 of 558

باب چهارم

فهرست

مهاجران بساحل فرومی آیند — آیرتون ویانقروف اشیا میرهانند —
مکالمه درانثنای طعام — فکر یانقروف — جستجوی مدققانه در بدنهٔ
کشتی — مخزن باروت بحال خود است — ثروت جدید —
ریز وپاش آخری — یك ستون شکستهٔ آهنی .

هاربرگفت که :

— برهوا شدند !

یانقروف — بلی چنانچه گویا آیرتون رفته وجبه خانهٔ کشتی را آتش داده باشد !

یانقروف وناب وهاربر همان درماشین نزول وصعود نشسته بساحل فرو آمدند

ژه ده ثون گفت :

آیا چه بلا برکشتی وکشتی نشینان رسید !

مهندس بشدت گفت :

— اینستکه این بار خواهیم دانست ...

— چه را ؟

— بعدازین خواهم گفت ، بیا سپیله حالا نقطهٔ مهم محوشدن جنایتکار است !

ژه ده ثون ومهندس نیزازپی رفقای خود فرو آمدند . دیدندکه ازکشتی اثری نیست درزیر تاثیر آن ستون مدهش مایع که برهوا گردیده است البته که بریك پهلو افتاده خواهد بود ! کشتی دراول کوگاهیکه درمابین جزیرهٔ سلامت وساحل لینقولن واقع شده است غرق گردیده است درینجا چون آب دریا بقدر بیست قدم عمق دارد بعد از گذشتن مدت مد دریا بدنهٔ کشتی پیدا خواهدشد .

درروی دریا شکسته ها وپاره های دیرکهای کشتی وقفسهای مرغان شناوری داشتند . گاه گاهی بعضی پیپ های سربسته اززیر آب برروی آب بر میجهید . اما از

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 431 of 558

تخته های سطح کشتی هیچ یك تخته پارهٔ بروی آب دیده نمیشود که اینهم دفعتهً وبغتهً غرق و نابدید گشتن کشتی را بحالت معمای سربستهٔ میگذارد بعداز کمتری دو دیرك کشتی که کشتی از مابین این هردو دیرك بدو پاره گردیده است ریسمانهای خودرا کنده بروی آب برامدکه بادبانهای آن نیز که بعضی پیچیده، و بعضی باز بود برانها موجود بوده لهذا این چیزها را در آب گذاشتن عبث است. پانقروف و آرتون خواستند که درزورقچه خودنشسته برای جمع کردن اسبابهای کشتی برایند. ژه ده ثون گفت:

— آیا شش نفر شق رهزن را که در جزیره مانده اند فراموش کرده اید؟

مهندس — آنهارا نیز بعداز ین خواهیم اندیشید اگرچه بسبب مسلح بودن آنها تهلکه موجود است ولی چون آنها هم شش نفر و ما هم شش نفریم بسیار ترسی از انها نداریم.

آرتون و پانقروف درزورق نشسته بجمع کردن اسبابهائیکه بروی دریا شناوری میکردند مشغول گشتند. دریادر نخال بحد اعظم مد بود. آرتون و پانقروف به دیرك های کشتی ریسمانهارا بسته، وسر ریسمانهارا بسا حل آورده، وهمهٔ رفقادست بکار شده درکهارابتمهٔ بادبانها بیرون کشیدند. پیهاوقفسهارانیز براوردند. وهمه رادرشمینه ها گرد آوردند. یکچند لاشهٔ جسد اشقیانیز بروی آب پدیدار بودکه درمیان آنها جسد بوب هاروی را آرتون شناخته به پانقروف نشان داد، وبیکصدای بسیار پر تأثیری گفت:

— پانقروف، اینست که منهم اول همچنین آدمی بودم:

— عالیجناب آرتون! حالا نامو سکار وفادار، وجوانمردیك آدمی هستید.

لاشه های مرده هائیکه بروی آب دیده میشد بقدر هفت نفر بودکه آثار انیز جریان بسوی دریامیبردکه ازینهم چنان معلوم میشدکه کشتی دفعتهً غرق و نابود گردیده باشد چراکه نفرهای کشتی همه کی درزیر آب مانده اند.

بقدر دوساعت مهاجران بجمع کردن اشیا و خشك کردن بادبانها وقات کردن آنها مشغول گشتند بسیارکم سخن میگویند. زیرا کارشان بسیاراست هریك بدل هزاران شانه خالق رحیم خود ادامیکردند چونکه اولا از شر مضرت آن اشقیای خائن وارهیدند،

(c) ketabton.com: The Digital Library

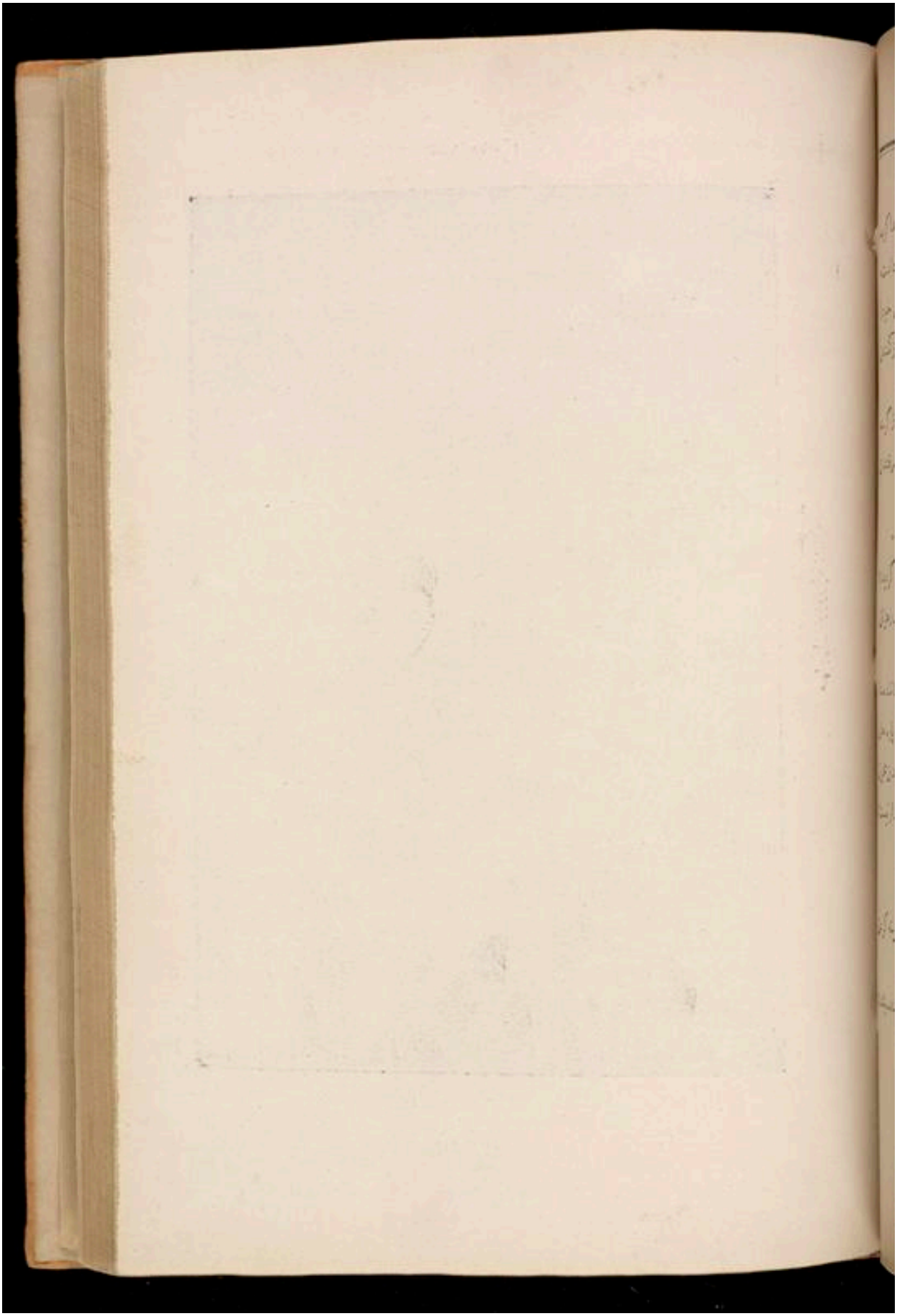

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 433 of 558

میهمانان درزورخانه نشسته

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 434 of 558

ثانیاً اینچنین یك کشتی پر و پیمانی بدست شان افتاد . حتی با نقروف گفت :

— بلکه این کشتی را باز بشناوری آوردن ممکن باشد هرگاه یك شکافی پیدا کرده باشد آنرا بستن آسانست . یکبار با مهندس و آیرتون بدقت معاینه کنیم خواهیم دانست .

اگر سپیدی را باز بشناوری آورده بتوانند گویا چارهٔ مراجعت وطن خودرا یافتند . برای حل اینمسئله بحاصل شدن جزر باید انتظار کشند . چرا که بعد از کشیدن آب دریا کشتی بخوبی پدیدار میگردد .

بعد از انکه از کار فارغ شدند بر سر دیگها نشسته بطعام مشغول شدند . از گرسنه گی بسیار خراب شده بودند . ناب طعام را حاضر کرد . در اثنای طعام از غرقشدن سپیدی گفتگو میکردند ، با نقروف گفت :

— خانمها تمام بوقت خوبی بر هوا شدند وگرنه غرانیتها و زمحو شده بود .

ژه ده ثون — خوب با نقروف این را میدانی که آیا کشتی بچه چیز بر هوا گردید ؟

— این چیزیست معلوم ، مخزن باروتیکه در کشتی بوده از غفلت و جهالت رهزنان آتش گرفته کشتی را بر هوا نموده است .

هاربر — من چنین گمان نمیبرم زیرا اگر مخزن باروت آتش میگرفت مانند صدا های چند طوپی که آتش بگیرد آواز میداد ، وهم کشتیرا پاره پاره نموده حالا پاره های آن بر روی آب نمودار میبود حالا آنکه صدایی که بگوش مارسید به آواز کفیدن مخزن باروت مشابه نبود ، وچوب پاره هاوشکسته گیهای کشتی نیز بر روی آب پدیدار نیست!

مهندس — یعنی از یمسئله متحیر میشوید ؟

هاربر — بلی موسیو سیروس !

مهندس — منهم متحیر هستم پسر من! امابعد از حاصل شدن جزر و معاینه کردن بدنهٔ کشتی خواهیم دانست که چیست .

نقروف — اما اینراهم ادعا نخواهید کرد که کشتی بسنگ خورده پاره شده باشد!

ناب — چرا نباشد ، بلکه در کلوگاه خرسنگها بوده باشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 435 of 558

بانفروف — ازین معلوم شد که توچشمهای خود را باز نکرده بودی و ندیدی که کشتی چسان غرق گردید ! زیرا اگر چشمت باز میبود میدیدی که کشتی در اول امر بریك موج ستون مانند روشنی بالاشد، وبعد ازان افتاده غرق گردید. هرگاه بسنگ برمیخورد مانند دیگر کشتیهای اصیل با ناموس بآهستگی واصول غرق میشد .

ناب — یعنی این کشتی از ارباب ناموس نبود ! از اثر و بسنگ برخورده است .

مهندس — جان من اینقدر سخن نمیخواهد ! بعد از یکساعت هر چیزیکه بود بمیدان میبراید .

بانفروف — بمیدان میبراید اما من از حالا سر خود را بشرط بمیدان مینهم که در میان کوه بقدر سر من یك سنگی پیدا نشود ! راست بگوئید موسیو سیروس آیا این کار انیز در میان کارهای اسرار انگیز دیگری که تاکنون در جزیره بوقوع آمده است داخل نخواهید کرد ؟

سیروس سمیت جواب نداده یکمدتی رفقاساکت مانده به تمام کردن طعام خود مشغول گشتند . بعد از ظهر به یکنیم ساعت مهاجران در زورقچه نشسته در پیش کشتی رفتند که بدنهٔ کشتی در ینوقت به بیرون برامدن آغاز نهاده بود . مهاجران چنانچه گمان کرده بودند که کشتی به یك بغل افتاده باشد چنین نبود بلکه اززیر کشتی یك ضربهٔ مدهشی خورده سراسر مقلوب ومعکوس گردیده است ، وروی کشتی بزیر وزیرش بالاشده است .

ازین معلوم شد که از زیر آب یك قوت بسیار عجیبهٔ که حقیقتش فهمیده نمیشود آمده کشتی را ازیکرو بدیگر رو چپه نموده است رفقا در اطراف بدنهٔ کشتی گردش نمودند. دیدند که در زیر کشتی و بطرف بینی نزدیکتر بقدر هفت هشت قدم یك دوشکافته گی بسیار مدهشی کشاده شده است که بند کردن و تعمیر دادن آن غیرقابل مینماید . تخته های مس و چپراسیهای آهنین که ستون زیرین کشتی را با تخته های دو بغل کشتی باهم ربط داده چنان از همدیگر پریشان و پاره وپاره گردیده که اثری ازا نها معلوم نیست . تخته های

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 436 of 558

بغلهای کشتی از ستون اساسی زیرین آن از جاهای مختلف از هم گسیخته که مهاجران از شدت آن قوتی که کشتی را بدین حال رسانیده به تعجب و حیرت ماندند. ژه دوثون یا نقروفرا گفت:

— اگر بگفتهٔ تو مخزن باروت را آتش گرفته و کشتی را به این حال آورده باشد شایان تعجب یک عمل معکوسی بعمل آورده است. چرا که اگر مخزن باروت را آتش میگرفت تخته های روی سطح کشتی را از هم پاره پاره میکرد و به ستون اساسی زیرین کشتی هیچ ضرری نمیرسانید حالا آنکه می بینیم تخته های سطح کشتی را هیچ نشده و ستون و تخته های زیرین کشتی شکسته و از هم پاره پاره گردیده است که از این یک چنان معلوم میشود که زیر کشتی بسنگ و یا دیگر چیز مدهشی بر خورده باشد که کشتی را بدین حال رسانیده.

یا نقروف — در نجامیان دریا هیچ سنگی نیست. هرگمان و تخمینی که میکنید بکنید اما اینرا مگوئید که بسنگ خورده.

مهندس — آیها حالا خیلی فرو نشسته از سوراخهای باز شده بیان کشتی درائیم بلکه آنوقت سبب غرقش را پیدا کنیم و هم اسباب و اموال کشتی را بیرون براوریم.

مهاجران بنسخن مهندس را پسندیده و تبرها را بدست گرفته بدرون کشتی درا مدند قسم زیرین کشتی قسم بالائی، و قسم بالائی آن قسم زیرین شده بود.

هر نوع صندوقها در کشتی موجود بود. کشتی چون کم مدت در آب مانده بصندوقها ضرری وارد نیامده. مهاجران در کشتی هر گونه اسباب ها می یافتند که از این جهت خیلی ممنون میشدند. اسبابها را یکان یکان در زورقچهٔ خود بار بسمانها فرو آورده به ساحل میرسانیدند و باز زورقرا خالی کرده می آوردند. در بنوقت پس جدا کردن و تفریق دادن اشیا نمیگشتند بلکه به براوردن و انبار کردن آنها در ساحل اکتفا میورزیدند.

سیروس سمیت اینگونه غرقشدن کشتی را بکمال دقت و سکوت ملاحظه و مشاهده میکرد. چنانچه ستون اساسی زیرین کشتی پاره پاره گردیده تمام تخته های بغلهای کشتی از جهت بینی تا بدنباله نیز از همدیگر گسیخته است و چنان معلوم میشود که یک گلهٔ از یک سر کشتی درامده از دیگر سرش بدرامده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 437 of 558

مهاجران بطرف دنبالهٔ کشتی آمدند که بنابر قول آرتون جبه خانه در انجا بوده است جای جبه خانه را آرتون شناخته دیدند که بیهای باروت بحال خود سربسته موجود است . گله های بسیار نیز موجود بود . بقدر بیست عدد پپ باروت بدست مهاجران آمده بسبب محکم بودن آنها هیچ آب بآنها تأثیر نکرده بود . در نجا پانقروف طبعاً اعتراف نمود که غرقشدن کشتی بسبب آتش گرفتن مخزن باروت نیست . لهذا گفت که :

-- منهم می بینم که کشتی بواسطهٔ آتش گرفتن باروت برهوا نشده است ولیکن اینرا هم حکم میکنم که بسنگ برنخورده است !

هاربر -- پس چه حکم میکنی که چه شد ؟

پانقروف — منهم نمیدانم ، تو هم نمیدانی ، موسیو سیروس هم نمیداند ، هیچ کس نمیداند والسلام ! !

در اثنای این جستجو ها و گردش ها یکچند ساعت مرور نمود که از انسبب زمان مد دریا رسیده آب کوکاه بیشتری گرفت . لهذا کار اسباب کشید نرا بفردا گذاشته بکشیدن همینقدر اسباب اکتفا ورزیدند . از رفتن کشتی با جریان آب نیز بیم ندارند چرا که از حالا هنوز در یک قرورفته است . اما فردا در وقت جزر تاسعی داشته باشند باید بکشیدن اسبابها ، وحتی به بازکردن چوبها و اسبابهای خود کشتی کوشش و جهد ورزند چرا که اگر دو روز دیگر بهمین حال بماند هیچ اثری از کشتی معلوم نخواهد شد بلکه همه در یک غرق و ناپدید خواهد گردید .

مهاجران بساحل آمده از ماندگی بسیار باز نخوردن طعام مجبور گشتند . طعام خورده باز بکار مشغول شدند و بطرف ماندگی خود التفات نکرده بمعاینه کردن صندوق ها و تفریق دادن اشیا پرداختند .

از میان صندوقها لباسهای دوختهٔ پوشیدنی گوناگون ، از هر نمیر بوطها و پاکتهای سیگریت و توتون و اسلحه از هر نوع ، و آلات آهنگری ، و نجاری ، و انواع حبوبات برآمدن گرفت که برای هریك از انها پانقروف « هورا » گفته فریاد میبرآورد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 438 of 558

جلهٔ این اشیا بسببی که کم مدت در آب مانده خراب نشده است . هرگاه این اشیا دو سال پیش ازین بدست مهاجران می افتاد چه قدر خود را مسعود میشمردند . اگرچه بهمرهٔ سعی وغیرت خود اکثر ما یحتاج ضروریهٔ خود شانرا ساخته اند ولی زیادة الخیر خیراً گفته به این اسباب نیز خود را محتاج میشمردند .

برای حفظ نمودن اشیا اگرچه غرانیتها وزکافیست ولی چون امشب برای نقل دادن اشیا بغرانیتها وزوقت مساعد نیست لهذا اسباب بهارا امشب در شمینه ها گذاشتن مناسب دیدند . واینرا نیز فراموش نکردند که در جزیره شش نفر اشقیای مسلح موجود هستند اگرچه پلهای هرطرف منظرهٔ وسیعه برداشته شده وگذشتن شان باینطرفها ممکن نیست ولی در پیش آن خبیثها گذشتن ازینگونه نهرهابی پل هم چندان مشکل نمی نماید . لهذا قرار دادند که در شب یکیکنفر بنوبت پاسبانی نمایند . توپ وزوب را نیز برای پاسبانی در پایان گذاشتند .

شب به آرامی گذشت از اشقیا اثری معلوم نشد . زیرا اگر می آمدند توپ وزوب اخبار کیفیت میکردند .

سه روز متمادیاً به کشیدن وجابجا کردن اسباب های کشتی و باز کردن تخته ها و حمل دادن وچیدن آنها گذرانیدند . واینکارهارا هم هر روز بعد از تمام شدن زمان مدتا بوقت آغاز کردن مهاجرامیکردند ، اسبابهای آهنین وسنگین بار کشتی در زیر آب فرو رفته بود ، ودر ریگ مانده بود امابا نقروف و آبرتون درزیر آب غوطه خورده زنجیر ولنگر کشتی حتی چاردانه توپهای آنرا نیز یافتند ، وریسمانهارا بآن بسته باجرثقیل های سردستی که ازاسبابهای خود کشتی مهندس بعمل آورده بوددر چندروزسعی و کوشش بیرون براورده وتوپهارانیز باجرثقیل بغرانیتها وزبالا براورده درجاهای مناسب تیرکشها کشیده گذاشتند . باینصورت قلعهٔ غرانیتها وزرا استحکام بسیار متینی ساختند که بعد ازین از کشتی زهرناک دریائی نی بلکه از کشنیهای زرهپوش جنگی دولتی نیز پروا ندارند !!

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 439 of 558

ازکشتی بغیر از بعضی تخته پاره های برهم ودرهمی که آنرا نیزموجهای آب پراکنده کرده بود هیچ اثرونشانی باقی نماند وبعداز هشت روز فکر مهاجران ازکشتی واسباب های کشتی فراغت حاصل کرده بفکر قوهٔ غریبهٔ مخربهٔ مدهشه که سپیدی رابااینصورت دهشتناکی غرق و نابدید گردانیده افتاداند ، وهرانقدر فکروا ندیشهٔ که درباب کشف وتخمین آن دوانیدند بهیچ چیزی پی نبردند تا آنکه در ۳۰ ماه کانون اول ناب در اثنائیکه برکنار دریایجائیکه کشتی غرق شده بود میگردیدیك میل آهنینی که ازمیان دوشق شده بود پیدا کرد . این میل آهنین گویادر زیریك قوت شدید بسیار پرتأثیری آمده که از میان دوشق گردیده است .

ناب آهن پارهٔ مذکوررا درپیش مهندس آورده گفت :

— این را ببینید که چیست ؟ درمیان ریگهای ساحل یافتم .

سیروس بدقت تمام میل مذکوررا معاینه نموده بانقروف را گفت :

— دوست من ! خوب میدانیکه کشتی رهزنان بسنگ ناخورده غرق شده باشد ؟

— بلی خوب میدانم که بسنگ نخورده چراکه شماهم میدانیدکه درگلوگاه سنگ نیست!

— پس من بتو بگویم که بچه خورده وغرق شده است ، بنگر به این میل ! اینستکه کشتی سپیدی به این میل خورده ، وغرق شده است .

— چه ؟ به این میل ؟ !

— دوستان من ! البته بیادتان خواهدبود که کشتی پیش ازغرقشدن ، ازسطح بحر بایك ستونی از آب بالا برامده وپاره شده غرق گردید ؟

— بلی بیاد ماست .

— آیا میخواهیدکه سبب ظهور آن ستون مایع را بدانید که چیست :

— البته ، میخواهیم .

— چون چنینست بخوبی بدانید که آن ستون آبی راهمین آهن پاره بمیدان آورده ، وکشتیرا نیز همین آهن غرق ونابدید گردانیده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 440 of 558

— آیا این ؟

— بلی زیرا این میل یك پارچه ایست از طور پیلی که بزیر کشتی انداخته شده است [طور پیل] گله های بمبیست که از کشتیهای جنگی در زیر کشتیهای دشمن در زیر آب گذانده میشود و کشتیها را برهوا میکند !

— آیا پارچهٔ طور پیلست ؟

— بلی .

— آیا طور پیلرا که گذاشته باشد ؟

— در بنباب اینقدر گفته میتوانم که من نگذاشته ام ، اما حکم قطعی میکنم که این طور پیلست و در زیر کشتی گذاشته شده است و تأثیر مدهش آنرا برأی العین هما وشما دیدیم .

باب پنجم

فهرست

سخنان مهندس — تصور بسیار بزرگ پانفروف — درجوسیاصداهای مدهش توپ — چهار توپ — اشقیای زنده مانده — تردد وتلاش آرتون — حسیات عالیجنابانهٔ سیروس سمیت — پانفروف بتأسف مسئله راقبول میکند .

حالا کیفیت غرق شدن کشتی سپیدی که بصورت بسیار عجیب ومدهشی بوقوع آمد به پیداشدن پارچهٔ طور پیل دانسته شد که چیست . سیروس سمیت در محاربهٔ امریکا در خصوص تورپیلها که از مدهش ترین آلات ناریهٔ حربیه ، و محز بترین قوای بحریه شمرده میشود بالذات اجرای تدقیقات وتجربهٔ عملیات نموده است لهذا در باب دانستن وشناختن آهن پاره طور پیل هیچگاه خطا نمیکند . طور پیل چنان قوهٔ مخربه ایست که کشتیهای زره پوش بزرگ جنگی را مانند یك زورقی برهوا میپراند . پس مانند سپیدی یك کشتی چوبی بادی درپیش قوت تخریبیهٔ آن چگونه مقاومت خواهد نمود؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 441 of 558

با فروغ گفت :

— بسیار خوب اینرا هم دانستیم که طور پیلست. اما آیا طور پیل را در زیر کشتی سپیدی که نهاد؟

مهندس — رفیقان عزیز من! بعد از این دیگر شبهه جائز نیست که بگوئیم یك شخص پنهان موجودی در این جزیره وجود نه دارد. این شخص پنهان یا مانند مالك قضا زده ویا مانند آیرتون یك ترك کرده شدهٔ خواهد بود! هم اینرا برای آن میگویم که آیرتون از وقایع غریبهٔ پنهانی که در این دو نیم سال در جزیره برما پیش آمده آگاهی حاصل کند. آیا این آدم کیست که بارها معاونتهای خارق العادهٔ او بما رسیده، و یکرنگ میرسد؟ آیا مقصدش از پنهان کردن خود را از ما و خدمت کردن بما چیست؟ اینستکه اینرا نمیدانم، وهم این شخص پنهان مالك بسیار قوهٔ شدیدهٔ خارق العادهٔ میباشد که از دست هر کس نمیاید. وچنانچه ما بان بجان منتدار احسانهای نمایان آنشخص پنهان میباشیم آیرتون نیز بجیات خود مرهون لطف او میباشد. زیرا چنانچه مرا وقتیکه از بالون بدریا انداده واز خود در گذشته غرق گردیدم اورها یی داده. خبر بودن آیرتون را در جزیرهٔ تابور بواسطهٔ کاغذ و شیشه نیز بما او رسانیده است. صندوق پر اسباب را نیز او برای ما در دماغهٔ بیصاحب گذاشته. در اثنای آمدن از جزیرهٔ تابور آتش را نیز برای رهنمایی شما او افروخته است. دانهٔ ساچهٔ که در ران آهو بره پیدا شده نیز از تفنگ او برامده، بوزینه ها را نیز او از مسکن مارانده، کشتی ما را بسر وقت ما نیز او رسانیده. مسئلهٔ توپ ودو غوناق نیز از طرف او اجرا گردیده است. سپیدی را نیز اثر خارق العادهٔ مهارت او برهوا کرده است. و الحاصل همه وقوعات اسرار انگیزی که در جزیره برما پیش آمده وما سبب آنرا ندانسته ایم همه گی از دست آنشخص پنهان اجرا گردیده. لهذا آنشخص پنهان هر کسیکه باشد باشد ما میباید که خود را مرهون لطف و احسان او بجان بشماریم وهروقتیکه بدست ما برسد دین شکران خود را به او ادا نمائیم.

ژه دئون — حق بدست شماست موسیو سیروس همه منتدار آنشخص پنهان هستیم، وهم در موجود بودن او در جزیره هیچ شبهه نماند. وهم اینهمه کارهای خارق العادهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 442 of 558

که ظهور یافته چیزهایی نیست که از دست انسان بعمل آید مگر که یك قوهٔ خارق العادهٔ بسیار شدیده را مالك باشد . مثلا میباید که در زیر آب رفتن هم مقتدر باشد .

مهندس — در نزد من این یك محققست که شخص پنهان انسانست، و اینرا هم تصدیق میکنم . که مالك چنان قوتهائیست که انسانها هنوز بر کشف و استعمال آن قوتها مقتدر نشده اند . همه اسرار در کشف این قوتهاست . هرگاه شخص پنهان را پیدا کردیم اسرار پنهان آنرا نیز ظاهر خواهیم ساخت اما حالا مسئله در نجاست! که آیا ما در پی جستجوی این شخصی که معاونتهای ظاهری و علنی بما رسانیده و خود را از ما پنهان داشته بیفتیم، یا آنکه به آرزوی خود او متابعت کرده او را جستجو نکنیم ؟

پانفروف — هرکه که باشد بحقیقت که این آدم پنهان خیلی عالیجناب یك آدمیست! موجب محبت و ستایش من گردید والسلام !

مهندس — خوب اما این جواب سخن من نشد !

ناب — اگر بفکر من باشد پالیدن و جستجو کردن این آدم عبث و بیفائده است. چرا که هرقدر بپالیم تا خود را خود بما نشان ندهد پیدا نخواهیم توانست !

پانفروف — درست گفتی ناب ! آفرین !

زه ده ثون — منهم همچنین میگویم ! اما اگر بپالیم بدنخواهد بود . اگر هیچ نباشد ایفای وظیفه کرده خواهیم بود .

مهندس به هاربرد و گردانیده گفت :

— پسر من ! تو چه رأی میدهی ؟

— من آرزومندم که مخلوق مختفی را پیدا کرده اول از سبب رهایی دادن شما دوم از لطفهائیکه دربارهٔ ما ها اجرا کرده عرض شکران به او بکنم .

پانفروف — همچنینست اولادم ! اگرچه خود من از اهل مراق نیستم ولی برای دیدن اینشخص آنقدر مراق پیدا کرده ام که میگویم بیکبار دیدن او اگر یك چشم را افدا کنم ضرر ندارد . من گمان میبرم که اینشخص قد بلند ، و تنومند و ریش سفید

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 443 of 558

یك آدمی خواهد بود !

مهندس به آیرتون رو گردانیده گفت :

— خوب آیرتون شما چیزی نگفتید ؟

— من در خصوص رأی داده نمیتوانم ، هرچیزی که شما بگوئید و بکنید خوب و پسندیده است ! من بهر قسم خدمت و معاونت حاضرم .

— تشکر میکنم . اما شما هم یکی از اعضای ما میباشید یك مسئلهٔ که متعلق بمنفعت عمومیه باشد در انباب رأی دادن شما هم لازم وضروریست .

— چون چنینست عرض کنم که این ولینعمت مجهول و پنهان خود ما نرا بیابیم و جستجو کنیم ، و بیابیم ، بلکه تنهاست ، بلکه ناخوش است ، بلکه بیك معاونتی محتاج باشد ، چنانچه خود شما فرمودید منهم به آن آدم دین شکران بزرگی دارم . مطلق که او بجزیرهٔ تابور آمده ومرادیده است ، و بشما خبر مرا رسانیده و با ینواسطه آدم شده ام این فضل واحسان اورا هیچوقت فراموش نخواهم کرد .

— قرارداده شد . هرطرف جزیره رابیابیم ، هیچ گوشه وکناری رابی تفتیش وتفحص نگذاریم در خصوص ولینعمت ما مار االبته عفو خواهد فرمود .

بعد ازین قرارداد چند روز متمادیاً مهاجران به کارهای کشتکاری و زراعت مشغول گشتند میخواهند که پیش از برامدن برای جستجو و یالیدن ولینعمت پنهان خویش همه کارهای خود را تکمیل و حاضر نمایند . محصولاتی که تخمهای آنرا از جزیرهٔ تابور آورده بودند در ینموسم بکمال رسیده همه راجمع کرده بغرانیتها وزذخیره کردند اموال واشیاوذخیره وجبه خانهٔ مهاجران بسیار شد لهذا مجبور شدند که مغارهٔ بالائی گدام خود را بابارو وکلنگ وتبر بزرگتر ساختند . ودر قسم آخری غرانیتها وزیك اوتاق تحویلخانهٔ دیگر نیز ساختند . مأکولات ، واسلحه وجبه خانه ، وهمه اسبابهای خود را بخوبی جابجا کردند . جاهای گذاشتن طوپها و تیرکشیهای آنهارا نیز خیلی خوب اصلاح و محکم کرده دهنهای دوتوپ هارا بسوی دریا و یکی رابطرف جنوب و یکی رابطرف شمال گردانیده

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 444 of 558

وضعیت یك استحکام جنگی بسیار منتظمی را دادند بسبب بلندی غرائیتها و زگله های این توپهای استحکام غرانیتها و زتا بسیار جا هار اهدف تاثیر مدهش خود خواهد نمود.
بانقروف گفت :

— موسیو سیروس : طوپهای ما جا بجا گردید حالا میخواهم کیك تجربه اجرا کنم.

— جانمن ، چه لازم است .

— لازم نی بلکه الزمست ! اگر تجربه نکنیم منزل توپهای خود را چسان تعیین خواهیم توانست .

— بسیار خوب تجربه کنیم اما بجای باروت پیروقسیل استعمال نمائیم اگرچه باروت ما بسیار است ولی من میگویم که برای احتیاط باروت خود را هیچ غرض نگیریم .

زه ده ثون — آیا این طوپها به پیروقسیل تحمل کرده خواهند توانست ؟

— گمان میبرم که خواهد کرد . ما هم احتیاط را از دست نمید هیم . منزل گه بمقدار باروت متناسب است و مقدار باروت با تحمل آهن طوپ مناسب است . متحملترین معدنها پولاد است ، و چون این طوپها از پولاد بسیار متین و اعلایی ریخته شده است گمان قوی دارم که به پیروقسیل طاقت بیارد و نتیجه های مکمل بدهد .

زه ده ثون — تجربه کنیم به بینیم !

این را هم بگوئیم که بانقروف از وقتیکه طوپها را از دریا بار اورده به چرب کردن ، و جلادادن ، و اسپا بها و پیچهای آنرا درست و پاك کردن مشغول گشته طوپها را آنقدر خوشنما و پر جلا ساخته که انسان گمان میبرد که حالا از کارخانهٔ توپ ریزی برون آمده است.

امروز در حالتیکه همهٔ مهاجران حتی زوب و توب نیز حاضر بودند به تجربهٔ توپها آغاز کردند . مهندس در اول امر کار توسهای آنرا باز کرده و بارو تهای آنرا کشیده بعوض آن پیروقسیل پر کرد . و چنان حساب کرد که پیروقسیل چهار بار از باروت قویتر باشد لهذا بهمین مقدار و تخمین پیروقسیل انداخت . مقصد مهندس از استعمال پیروقسیل دو چیز است یکی آنکه طوپها را تجربه کند که به پیروقسیل تاب میاوردیانی ، دیگر اینکه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 445 of 558

بارون پیروقسیل اختراع کرده کی خود را تجربه کند که در توپ چقدر تأثیر وقوت دارد مهندس اول یکی از طوپهائیکه دهن آن بطرف جزیرهٔ سلامت بود پر کرد. با نفروف ریسمان بتی را گرفته منتظر اشارهٔ مهندس گردیده وبنا بر اشارهٔ مهندس با نفروف ریسمان را کشیده طوپ آتش گرفت .

گله از روی جزیرهٔ سلامت گذشته در بسیار دور بدریا افتاد .

طوپ دوم پرشده یکی از خر سنگهای سنگلاخ دماغهٔ بیصاحب را نشان گرفته آتشداده شد . گله بمسافهٔ سه میل برهدف مقصود برخورده سنگرا پاره پاره کرده. طوپرا چون هاربر نشان گرفته و آتش داده بود لهذا بسبب موفقیت وکامیابی خود خیلی مفتخر ومباهی گردید . طوپ سوم را نیز بهمین رنگ تجربه کرده در طوپ چهارم مهندس مقدار پیروقسیل را علاوه کرد . میخواهد که منتهای درجهٔ قوت پیروقسیل را تجربه کند ریسمان چاقاقرا دراز کرده هرکس از طوپ دور شده طوپرا آتش دادند. طوپ بصورت بسیار مدهشی آتش گرفته وصدای بسیار مهیبی برآورده گله را انداخت . اما طوپ ازهم نه ترکید . رفقا به پیش پنجره ها دویده دیدند که گله از دماغهٔ ماندیبول که بطرف شمال جزیره بمسافهٔ پنج میل واقعست گذر کرده در حوضهٔ نالهٔ سگماهی بیفتاد. با نفروف هوررا برآورده گفت :

— خوب موسیو سیروس ! به این طوپخانهٔ ما چه میفرمائید ؟ چیزی سفینه های رهزن بحر محیط که هستند بیایند تا اذن ما نباشد هیچ یکی از انها در کانهٔ جماهیر متفقه داخل شده نمیتوانند .

— من میگویم که اگر نیایند وماهم به این تجربه مجبور نشویم بهتر خواهد بود .

— خوب از رهزنان خارجی در گذشته باین شش نفر اشقیای داخلی که مانند حیوانات درندهٔ وحشی در جزیرهٔ ما بیقید و آزاد میگردند چه خواهیم کرد ؟

— توچه میگوئی که چه کنیم ؟

— من میگویم که درمابین اینها وزاغارها هیچ فرقی نیست . لهذا چنانچه جزیرهٔ خود

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 446 of 558

را از ژاغارها پاك ساختیم از ینهاهم پاك كنیم .

— آیا رأی شماهمینست پانقروف ؟

— بلی ، موسیوسیروس !

— بلكه تبدیل فكر كرده نادم و پشیمان شوند .

— آیا آنها پشیمان میشوند ؟

هاربر — پانقروف آیرتونرا ببین كه اوهم ازانهابود چسان انسان كامل گردید .

— چون همهٔ شما برأی من مخالفت میكنید به بینم كه تاچه میشود اماخدا كندكه پشیمان نشویم !

هاربر — احتیاط را هم ازدست ندهیم و برای آدم كردن آنهابكوشیم انشاء الله دو چار تهلكه نخواهیم شد .

ژه ده ثون — اشقیا شش نفر وهم همهٔ شان مسلح است . هرگاه بیك بیك گوشهٔ پنهان شده وبرسرما آتش كنند بكمال آسانی جزیره را صاحب میشوند .

مهندس — ازهمه بهتر اینستكه صبر كنیم ! هرگاه آنهابرما تجاوز وهجوم كردند ماهم برانها هجوم میكنیم .

والحاصل مهاجران برهمین یك قرار دادند كه برانهاهجوم نبرند . واحتیاط راهم ازدست ندهند وهم جزیره بزرگست ومنبت است . پس هرگاه به افكار انسانیتكارانه بیفتند ناموسكار شده بیكطرف جزیره ساكن میشوند . اگرچه مهاجران مانندیش آزادانه وبیقیدانه حركت نمیتوانند ، وجزیرهٔ شان آزادی وبیقیدی اولئی خودرا غائب كرد اماچه باید كرد راحت و آزادی كلی درین دنیای سراسر اسارت برای كه میسر گشته تابرای مهاجران بیچاره میسر شود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 447 of 558

باب ششم

فهرست

قراردادن برگردش — آیرتون در آغل — رفتن بحوضهٔ بالون — دربوناد وانتور بعضی علامات — تلگراف کشیدن به آغل — جواب نیامدن از آیرتون — روز دوم حرکت بسوی آغل — تلگراف بریده .

بزرگترین آرزوها ، ومهمترین کارهای مهاجران پیدا کردن شخص مددرسان بنهایست که بروجودداشتن اودر جزیره دیگرشبههٔ برای مهاجران باقی نمانده، وهم درأثنای جستجوکردن ، وپالیدن انسان پنهان جای ومقام اشغیار انیزبخودمعلوم کنند که بکارا انتخاب کرده اند وبچه گونه معیشت میورزند .

سیروس سمیت اگرچه چابك حرکت کردن میخواست ولی بسبب زخمی بودن یك پای یکی ازاوناغاهاحرکت شان بقدریکهفته معطل ماند . زیرامهندس میخواهد که سیاحت خودرابقدرچندروزی امتداددهدلهذااسباب ولوازمات بسیاری میخواهد که باخود بردارد که اینهم برجورشدن پای اوناغا موقوفست درظرف اینهفته کارهائیکه درغرانیتها وزوتیهٔ منظرهٔ وسیعه اجرا کردن آن لازم بود همه راا جرا کردند، و چون چندروز است که از آغل وحیوانات هم خبرنگرفته اندازا نروفرستادن آیرتون زاید آغل نیزقراردادند .

آیرتون برای رفتن آغل ودوروزدرا نجاماندن وبازعودت کردن حاضرشد . مهندس گفت :

— جزیرهٔ ماحالاماننند پیش امین نیست آیرتون ! میخواهیکا یك آدم دیگرنیز باتوهمراه کنیم ؟

— نی موسیوسیروس ! گرگ ازگرگ نمیترسد مانند این شش نفرها بنظرم حکم یکنفررادارد ، هیچ اندیشه مکنید .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 448 of 558

— بسیار خوب ! بروید بخدا سپردیم . هرگاه یك واقعه وحادثهٔ ظهور نماید هانلحظه بتلگراف مارا خبر بدهید .

آیرتون از رفقا وداع کرده بسوی آغل روانه شد . بعد از دو ساعت باینمضمون که :

(هرچیزی بجای خود است . خیر خیر یتست) .

یك تلگرافی ازو رسید .

بعد از اجرا شدن اینکار یانقروف ، وژه دهتون وهار پر نیز برای رفتن حوضهٔ بالون حاضر شدند زیرا یانقروف کشتیبان درخصوص دیدن بوناد وانتور خیلی مراق وتلاش دارد . ومیگوید که :

— اشقیا وقتیکه از آب برامدند راست بسوی جبه زار تادورن رفتند . اگر تابحوضهٔ بالون رفته باشند مطلق که بوناد وانتور را غصب کرده اند هرگاه برای فروختن درین وقت ببازار بیع وشرا برایند من به نیم روپیه هم آنرا نخواهم خرید چراکه بوجود خباثت آلود آنها ناپاك گردید .

یانقروف ورفقایش طعام چاشت را خورده وبامهندس وناب وداع کرده براه افتادند . هرسه رفیق بصورت بسیار مکمل مسلح میباشند . یانقروف در تفنگ خود دو گله انداخته است ، واز سرجنبانیش چنان معلوم میشود که هرکه پیش رویش بیاید بسوال وجواب اورا تلف کند .

ناب رفقارا تابه پل مرسی برده ، وبعد از گذشتن آنها پلرا برداشت . ودر بین خود چنان قرار دادند که دراثنای بازگشت رفقا یك تفنگی انداخته ناب را خبر میدهند وناب آمده پلرا می اندازد .

سه رفیق برسرسرك روانه شدند اگرچه از غرانیتها وز تابحوضهٔ بالون بقدر سه میل مسافه است اما رفقا اینمسافه رابدوساعت تمام طی نمودند چراآرام ، وهرطرفرا دیده وبالیده حرکت میکردند . تاآنکه بحوضهٔ بالون رسیدند . درراه هیچ اثری ازاشقیا برنخوردند . کشتی خودرا نیزدرمیان آبهای راکدو آرام حوضهٔ مذکور ایستاده یافتند

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 449 of 558

وچون هرطرف اینحوضه باستکلاخهای بلند محاطست ازاز و بصورت رهگذری یافتن کشتی محالست . پانقروف گفت :

— اشقیا باینطرف نیامده اند ، مطلق که بطرف جنگل فاروست رفته اند .

هاربر — نیامدن شان خیلی خوب شده است . زیرا اگر می آمدند بهمه حال بوناد وانتور راباخود میبردند ماهم بجزیرهٔ تابور دگر بار رفته نمیتوانستیم .

زه ده ثون — راستست ، رفتن ما بجزیرهٔ تابور یکبار دیگر خیلی ضرور و لازمست . زیرا در اوتاق آرتون میباید که یك کاغذی نوشته بگذاریم که اگر کشتی دوقان بیاید بو دن آرتون وما را در جزیرهٔ لینقولن بداند .

پانقروف — کشتی حاضر است مسیو سپیله ، هروقتی که آرزو فرمائید برفتن حاضرم .

زه ده ثون — هروقتیکه سفر داخلی جزیرهٔ ما تمام شود ، واز جستجو و یافتن حامئی پنهان خود فارغ شویم بسفر جزیرهٔ تابور آغاز میکنیم .

هاربر — من میگویم که حامئی پنهان ما در حق جزیرهٔ تابور ولینقولن ازما زیاده تر واقف و آگاه خواهد بود . حتی از آمدن لارد نیز باخبر خواهد بود !

پانقروف — بخدا بسیار عجب کاریست ! این آدم مارا بشناسد ، وما اورا نشناسیم ! اگر قضا زده است ماهم قضا زده ایم چرا ازما پنهان شدن مجبور است ؟ آیا بجزیرهٔ لینقولن به آرزوی مخصوص خود آمده است ؟ آیا هر وقتیکه دلش بخواهد میرود وباز می آید ؟ آیا حالا در جزیره است ؟ یا رفته خواهد بود ؟

سه رفیق بهمینصورت سخن زده زده در بونادوانتور نشسته بودند . پانقروف بادبان کوچك کشتی را که باریسمان خودش بسته بود معاینه کرده فریاد براورده گفت :

— اینستکه به اینمسئله باید انسان واله وحیران گردد ! بسیار عجب است !

زه ده ثون — چیست پانقروف ؟

— اینستکه این گره را من نزده ام !

پانقروف اینرا گفته وگرهی را که کشتی را بساحل ربط نموده بود نشان داده .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 450 of 558

ژه ده ثون — این گره را که تو نزدهٔ دگر که زده ؟

همینقدر میدانم که این گره گره من نیست !

هاربر — پس معلوم میشود که اشقیا در نجا آمده باشند ؟

— آنرا نمیدانم منکه میدانم همینست که این کشتی یکبار از نجا باز شده و دوباره بسته شده است . بلی بلی ، باز شده است علامت دیگرهم برای باز شدنش یا قتم این است که لنگررا هم برداشته اند ودوباره انداخته اند . چراهنگامیکه من لنگررا انداخته و کشتیرا بسته بودم روی سوراخی را که لنگراز انجا می افتد باتختهٔ آن پوشیده بودم حالا آنکه دربنوقت باز است .

ژه ده ثون — اما اگرفرض کنیم که بدست اشقیا افتاده باشد آنها کشتیرا غضب کرده دوباره چرامی آوردند ؟ بلکه باآن فرارمیکردند !

— آیابکجافرارمیکردند آیابجزیرهٔ تابور؟ آن خبیثهاایقدردلاوری ندارندکه بااین کشتی کوچك دربحرمحیط برامده توانند .

هاربر — وهم اشقیا ازجزیرهٔ تابورچه خبرداشته خواهند بود ؟

— شماهرچه که میگوئید بگوئید ..من همینقدرمیگویم که چنانچه محقق میدانم که نام من (بانقروف بوناد وانتور) است همچنان محقق میدانم که کشتی ما ازنجا بازشده ولنگربرداشته سفرکرده است .

هاربروژه ده ثون ساکت شده چیزی نگفتند . اگرچه درباب بردن بوناد وانتور رادرپیش روی غرانیتهاوز باگذاشتن درهمین جا بسیارمذاکره ومباحثه کردند ولی بسبب نبودن لنگرگاه مناسب درانطرف ونیامدن اشقیادرینطرف هرچه بادابادگفته درهمین جاگذاشتنش رامناسب دیدند . وایمسئلهٔ سفربوناد وانتوررانیزبراسرارهای سابقه علاوه کرده ازکشتی برامدند وراه غرانیتهاوزرابیش گرفتند .

دوساعت بعد بکنار شهرمرسی رسیده تارا منتظرورود خودیافتند . بغروب نیمساعت مانده بغرانیتهاوزباموسیوسیروس ملاقی گردیدند ودیدنیهای خودرایگان

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 451 of 558

یگان بیان کرده موسیو سیروس نیز با آنها در بنیاب متفق الرأی گردید .

وقت شام به آغل برای آیرتون یك تلگراف در خصوص آوردن بزها را با خود کشیدند اما بسیار عجب است که بخلاف عادت دایمی آیرتون که بزودی جواب میداد به این تلگراف هیچ جواب نداد ! اگرچه مهندس از مسئله در اول امر متحیر گردید اما رفقایه این تأویل کردند که بلکه آیرتون بایسطرف برامده ودرراه خواهد بود لهذا تلگراف را نگرفته است .

مهاجران بوقت صبح منتظر آمدن آیرتون شدند چونکه بنابر قراریکه داده شده بود امروز بوقت صبح باید که آیرتون بغرانیتهاوز بیاید . ناب وپانقروف برسر پل منتظر بایستادند . تابظهر منتظر شدند از آیرتون هیچ اثری و خبری معلوم نشد . شام شد بازهم آیرتون نیامد . باز تلگراف کشیدند هیچ جواب نگرفتند . اندیشهٔ مهاجران بدرجهٔ نهایت رسید . آیاچه شد ؟ اگر آیرتون در آغل نیست پس کجاست ؟ آیا کشته شد ؟ آیا اسیر افتاده ؟ هاربرگفت :

— بلکه درستو نهای تلگراف خرابی پیش آمده باشد .

ژه ده ثون — میشود !

سیروس — تافرداصبر کنیم به بینیم چه میشود ؟

به اندیشهٔ تمام تابفرداصبر کردند . صبح سیروس باز تلگراف کشید . باز هیچ جواب نیامد . گفت :

— به آغل بایدبرویم .

پانقروف — خوب مسلح باید بشویم .

قرار دادند که ناب رادرغرانیتهاوز بگذارند . ناب تابسر پل ایشانرا همراهی کرده بعدازگذر کردن ایشان پلرا میبردارد ، ودرپشت درختان منتظرورود رفقا پنهان می نشیند .

علی الصباح مهندس بارفقای خود خوب مسلح شده براه افتادند . وراه آغلرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

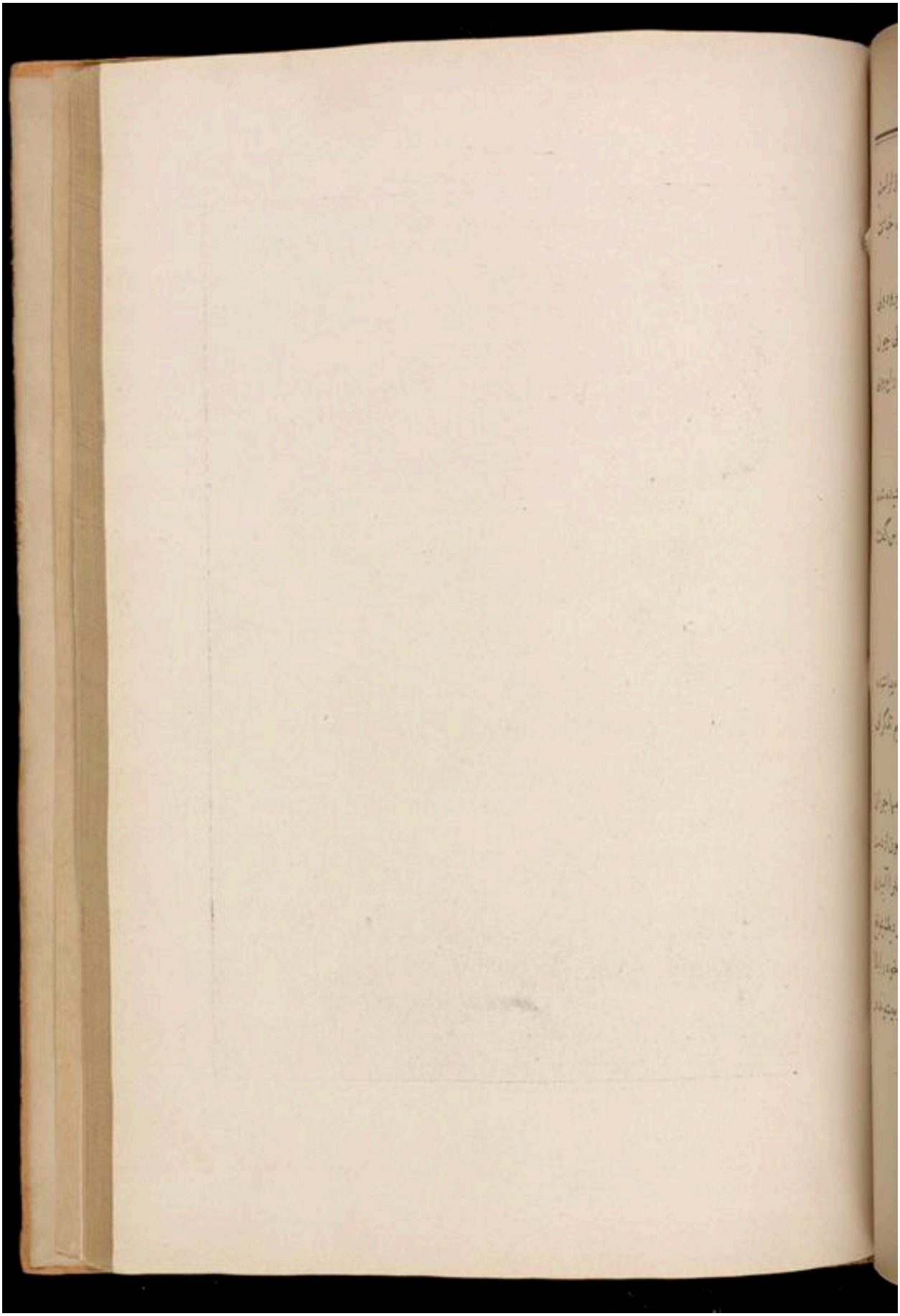

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 453 of 558

کله نفنگ انغیا راست بر سینه اش خورده

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 454 of 558

پیشگر فتند. تفنگهای خودشانرا آماده و حاضر گرفته اند. دوطرفهٔ راه بیشه زاراست لهذا احتیاط بسیاری لازمست. اشقیادر بیشه زارپنهان بوده دفعتهً اجرای خیانت کرده بتوانند. ازاردودرراه تهلکه بسیاراست.

مهاجران بسرعت ولی ساکتانه براه رفتن دوام دارندتوپ پیش پیش میرود ولی هیچ آثارهیجان نمیکنند. توپ هرگاه تهلکهٔ حس کند بولوله می افتد ولی چون ساکت است معلوم میشودکه هنوز تهلکه نیست. رفقا درراه خط تلگراف رابپروی کرده میروند. بقدردومیل راه رفته بودندکه هاربرفریادبراوردکه:

— سیم تلگراف بریده شده است!

رفقادیده دیدندکه بحقیقت هم سیم بریده شده و هم ستون نمبر۴۷کشیده شده برزمین افتاده است. وهم بخوبی هویداستکه بدست انسان شده است. سیروس گفت:

— ببینیدکه آیا نوبریده شده است؟

— بلی بسیاروقت ازبریده شدنش معلوم نمیشود.

پاقروف — به آغل برویم درانجاکارراخواهیم دانستکه چیست.

مهاجران درنیم راه هستند. ازیك واقعهٔ مدهشهٔ متأسفه خیلی دربیم میباشند. جمله افکارشان به این مشغولستکه آیاآرتون بوعدهٔ خود چرانیامد؟ آیاسیم تلگراف راکه بریده باشد؟ آیاچسان میشودکه به آرتون ضرری نرسانده باشند؟

مهاجران بکمال اندیشه وهراس بدویدن پیش میروند. بحقیقتکه مهاجران باآرتون یك محبت صمیمی پیدا کرده اند. همه دربیم اندکه مبادابچاره آرتون ازدست اشقیای خبیث هلاك شده باشد! تابه پیش جوی آب کوچکی که زمینهای آغلرا آبیاری کرده بیرون میبایدرسیدند دربخارفتارخودرا آهسته ترکردند. زیرانزدیك بموقع مجادله شده اند. نمیخواهندکه مانده وناتوان باشند چاقماقهای تفنگهای خودرا بالا کرده به بسیاردقت وبصیرت پیش میروند. به آغل هرا نقدر که نزدیکترمیشوندد توپ آثارهیجان وغرش بیشترمیگردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 455 of 558

دیوار تخته ئی آغل پدیدار گردید . علامت خرابی در دیوار مشاهده نمیشد . دروازهٔ آغلرا بسته دیدند در آغل سکوت وسکونت تمام حکم فرمابود . نه از آبر تون ونه از گوسفندان هیچ صدایی وندائی بگوش نمیخورد . سیروس سمیت گفت :

— درائیم .

اینرا گفته وبدروازه نزدیکشد . رفقایش بفاصلهٔ بیست قدم ازدنبالش روان بودند . سیروس سمیت زنجیر چوبی دروازه را برداشته هنوز یك پلهٔ آنرا باز نکرده بود که توپ بشدت تمام بعوعوه آغاز نهاد . همانوقت ازپشت دیوار تخته یی یك تفنگی صدا کرد . صدای تفنگرا ازینطرف دیوار یك آه پر اضطراب جانخراشی مقابله نمود .

مگر این آه ازدهن هاربر نوجوان بیچاره برامده که گلهٔ تفنگ غدارانهٔ اشقیای ملعون راست برسینه اش خورده وازپشتش برامده وبرزمینش غلطانیده است .

باب هفتم

فهرست

ژه ده ثون وپانقروف در آغل — نقل دادن هاربر مجروح را به اوتاق تخته ئی آغل — فریاد وفغان پانقروف درباره هاربر — معاینه کردن زخمهاربر ازطرف مهندس وژه ده ثون — پیداشدن امید — به ناب چسان خبربایدداد — امین یك واسطهٔ خبر — جواب فرستادن ناب .

پانقروف بمجرد شنیدن آواز هاربر بی اختیار تفنگ خودرا انداخته برهاربر خودرا بینداخت ، وبشدت فریاد براورده که :

— وای ! پسرمن ! وای ! ولد عزیزم را کشتند مهندس ومخبر نیز به پیش هاربر دویده مخبر گوش خودرا بردلهاربر نهاده گفت :

— زنده است امابایدکه اورا بیك جای نقل بدهیم .

— بغرا نیتهاوز نمیشود چرا که بسیار دوراست !

— به آغل ببریم .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 456 of 558

— یکقدری صبر کنید .

مهندس اینرا گفته و از جائیکه تفنگ انداخته شده بود خود را بدرون آغل بینداخت . در انجا دید که یکی از اشقیا بسوی او نشان گرفته است . مهندس بسوی او بتاخت . تفنگ شقی آتش کرده کلاه مهندس را از سرش بربود و یك کمی پیشانیشرا نیز بلیسید شقی تا میخواست که دیگر میل تفنگ خودرا آتش کند سیروس سمیت خود را باو رسانیده قنداقه که بدست داشت برجگرش حواله نمود ، و در ان واحد بدار البوارش فرستاد . پانقروف وژه ده ثون نیز خودرا بمعاونت مهندس رسانیدند . رسیدن اینها همان و انداختن دوشقی دیگر خودرا از دیوار تخته یی به بیرون همان بود . رفقا دانستند که اشقیا فرار کردند . دروازهٔ آغلرا آمده باز کردند ، و هاربرا بکمال احتیاط و آرامی برداشته به اوتاقیکه برای آیرتون ساخته بودند نقل دادند ، و در انجا بر بستر خوابگاه آیرتون بخوابانیدند .

سیروس سمیت در اول رفته هر طرف آغلرا بپالید اشقیارا نیافت . دروازهٔ آغل را بند کرده بیامد . هاربر بیچاره مانند جسد بیجان غیر متحرك افتاده بود . پانقروف از دیدن اینحالت مانند دیوانه کان فریاد ها میزند ، و گریه میکند ، و جامه چاك میکند ، سر خودرا بدیوار ها میزند . مهندس وژه ده ثون او را تسکین و تسلی نمیتوانند . چرا که خودشان نیز خیلی مضطرب و پر هیجانند .

باوجود آنهم برای رهایی دادن هاربر را از نجهٔ ممات هر سعی و کوششیکه از دست شان می آید دریغ نمیکنند . ژه ده ثون در فن طبابت تا یکدرجه مهارت دارد . و بسبیکه در محاربه های بسیاری موجود گشته بصورت تداوی زخمهای گله و تیغ واقف شده است مهندس نیز در بنباب سر اسر بی بهره نیست . لهذا بمعاونت همدیگر به مداوات ابتدائی هاربر آغاز کردند .

هاربر مانند قالب بیروحی افتاده بود . ژه ده ثون از نحال به اندیشه و حیرت افتاد . این بیهوشی هاربر از ضایع شدن خون بسیار ، و یا از خوردن گله بر استخوان پش

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 457 of 558

آمده است .

سینه هاربررا باز کردند . خونرا از جای زخم بادسمال تر پاك کردند . زخم را با آب سرد بخوبی شستند . بعد از شستن دهن زخم پیدا ن برامد . دیدند که یك سوراخ بیضی الشکلی درمابین استخوان قبور غهٔ سوم و چهارم موجود است که گله آنرا بعمل آورده است این سوراخیست که گله ازانجا درامده است .

هاربررا به احتیاط بپهلو گردانیدند . ازدهن نوجوان یکصدای بسیار خفیفی برامد گویا نفس آخرین خودرا تسلیم نمود .

پشت هاربر نیز غرقهٔ خون است . آنطرف را نیز باآب بسیار شسته بادسمال پاك کردند . درینطرف نیز دهن سوراخ بیشتری نمایان بود که گله ازطرف سینه درامده ازین طرف بیرون برامده است ژه ده ئون گفت :

— خدا راشکر است که گله بدرون نمانده وگرنه برای کشیدن آن خیلی بمشکلات برمیخوردیم .

مهندس — آیا قلب چسانست ؟

— گله بردل برابر نیامده ، هرگاه برابر می آمد حالاً جان میداد .

بانفروف تنها کلمهٔ آخری راشنیده فغان براورد که :

— آیا جان داد ؟

مهندس — نی نمرده ، نبضش میپرد دلش حرکت میکند . حتی صدای خفیفی نیز براورد اما اگر تومیخواهی که پسرت جورشود خودرا میباید که استوار ومتین داری بفریادها وفغانهای بیجاخودرا هم ازکار می اندازی ومارا هم ، وقت وقت معاونت وعقل وهوش را بسر داشتنست .

بانفروف بیچاره سکوت نمود . اما بشدت تمام مانند سیلاب ازچشمانش اشك جاری گردید . ژه ده ئون به مداوات آغاز نهاد . دراول امر دانستن اینمسئله ضروراست که آیا گله درداخل چگونه خرابیها بعمل آورده وبکدام اعضا ضرررسانیده ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 458 of 558

ژه ده ثون لازم بودن دفع کردن آماس داخلی زخم را حس نمود. والتهاب پیدا نکردن اطراف زخم را باحاصل نشدن حمارا درك واندیشه کرد. امادواهای دفع کردن اینهارا از کجا باید پیدا کرد؟ وجلوگیری آماس داخلی والتهاب خارجی وحمارا چسان باید کرد؟

ژه ده ثون گفت :

— در اول زخمرا ازدوطرف باید ببندیم ورفتن خونرا منع کنیم چرا خون بسیار ضایع شده وهار برا سراسر از قوت انداخته .

مهندس — اما پیش از بستن باید که آب سرد خیلی بشوئیم تاالتهاب درزخم پیدانشود.

لهذا نوجوانرا بیك بغل که انداخته بودند بهمان وضعیت گذاشته بمداوات ابتدا نمودند . ژه ده ثون هاربر بیچاره را باز بکمال دقت معاینه کرد . دیدکه مانند کهربازرد گردیده . ژه ده ثون گفت :

— سیروس من حکیم نیستم ، دست ودلم میلرزد بمن باید معاونت کنید . یکجا باید کار کنیم .

— دست وپاچه مشو دوست من ! برای ماحالاسکونت و بهوشیاری کار کردن لازم است . اصل مقصد هاربرورا ازپنجهٔ مرگ رهانیدن است .

ژه ده ثون ازینسخن مهندس کسب سکونت نموده درپیش خوابگاه هاربرنشست . سیروس بپا ایستاده است با نفروف گریبان چاك ، و موهایش پریشان ، واشکهایش روان نشسته وبی اختیارانه پارچه های زخم بستن راترتیب میدهد .

ژه ده ثون بامشاورهٔ مهندس چنان قرارداد که دهن زخمهارا بصورت بسیار محکم نباید بست تافعل تقیح دردرون بعمل نیاید . لهذا زخمهارا بصورتیکه دهنهای شان سراسر بندنشود باپارچه ها بسته کردند . و آب سرد بسیاری آورده برپارچه هاریخته گرفتند استعمال آب سرددرعالم طبابت ازواسطه های نخستین دفع کنندهٔ التهابات شمرده میشود . آب سرد هم زخم راازالتهاب منع میدارد، وهم ازتماس هوا محافظه میکند، وهم زخم رابه استراحت میگذارد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 459 of 558

ژه ده ثون وسیروس چنین قرار داده بکار آغاز نهادند. بردهن زخمها قاشهای ریش ریش شدهٔ که با نقروف حاضر کرده بود گذاشته وباآب سرد تر کردن گرفتند.

با نقروف در اوتاق آتش افروخت، بعضی نباتات نافعهٔ نبهٔ که خود هاربر به دست خود آنهارا گرد آورده بودو چیزی ازان آیرتون باخود آورده بوددر چایجوش جوشانیدند. هاربررا ازان نوشانیدند. بیچاره هاربرازدنیا بیخبرو بی هوش افتاده است حرارتش بسیار شدت دارد، آنروز و آنشب باینصورت گذرنمود. حیات هاربر بیك تارخام بسیار باریکی مربوطست.

روزدیگر یعنی ۱۲ ماه تشرین ثانی رفقا یکقدری امیدوارشدند. هاربربهوش آمد، چشمان خود راباز کرد، با نقروف وسیروس راشناخت. هاربر بعد ازخوردن گله بیهوش شده ازهیچ چیزی خبر ندارد. رفقاهمهٔ واقعاترا بپسر فهمانیدند وداناندند که اگرچه حیاتش در تهلکه نیست امابه استراحت کلی وحرکت نکردن قطعی محتاجست. وچون همیشه آب سرد برزخمها میفشارند، هاربر دردرا کمترحس میکند. فعل تقیح بصورت منتظمانه بعمل آمد. حرارت بتناقص رونهاد. رفقاازبیم نتایج وخیمهٔ ابتدایی زخم هاربریکقدری امین شدند. شدت فریادونالهٔ با نقروف نیز کمترکی تسکین یافت.

هاربربازبیهوش شداما اینبار بیهوشیش مانندخواب راحتی بود. با نقروف گفت:

— رهایی یافتن فرزندمرا آیا امیدوارهستید. وسیو ژه ده ثون؟ باید که هرلحظه امیدواری خودرا بمن خبرید هید!

— آری با نقروف بسیارامیدوارم. هاربرانشاءالله میرهد. اگرچه زخم بسیار سنگین ومهم است اما نتیجه اش وخیم نخواهدشد.

مهندس — بواقعیکه زخم بسیار دهشتناکست زیرا که جگرسفید راشکافته گذشته است. امابا وجود آنهم شکافته شدن این عضوموجب ممات نمیشود.

مهاجران دربندت بیست وچهارساعت تنها با هاربرمشغول گشته اند. وبفکر واندیشهٔ اشقیاوبازظهوریافتن آنها، و تهلکه های پردهشتی که ازوجود خباثت آلود آنها

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 460 of 558

بوقوع آید هیچ فرصت نیافته اند .

با نفروف در پیش فراش‌ها بر پاسبان شده مهندس وژه‌ده‌ئون بپالیدن وجستجوی آیرتون برامدند . هرطرف آغلرا بکمال دقت پالیدند . نه از آیرتون ونه ازاشقیا اثری یافتند . آیا آیرتون بیچاره راچه پیش آمد ؟ آیا بدست اشقیا اسیرشده یا خودبرده اند یا بدست غدر آنهاهلاك گردیده ؟سیروس گفت :

— بر آیرتون بیچاره بنا گهانی هجوم آورده اند ، وبیخبرانه اورا تلف کرده اند ، و لاشه اورابرده دریك گوشهٔ یامغاکی انداخته اند .

— میشود که همچنین باشد . و هم بعدازانکه آیرتون را هلاك کرده اند در آغل بکمال استراحت نشسته اند . وچون مارادیدندکه می آئیم بعدازکمی مقابله و آوردن این فلاکت رابرما فرارکرده اند .

— بلی ! حتی یکی ازان ملعونان رامن خوددیدم که بسوی دامنهٔ جنوبی کوه فرانقان بتاخت بود ، وتوپ نیزدرپی آنها تایکجائی ولوله کرده دوید .

— بهرحال میبایدکه ماحالایکمدتی در آغل مانده هاربرراتداوی کنیم تاآنکه بیچاره یکقدری بحال آمده بدون تهلکه اورابغرا نیتهاوزنقل داده بتوانیم .

بعد ازشفا یافتن هاربرهرطرف جزیره راگردش کرده وجود منحوس آنخائنان رامحوکنیم .

— بلی برین خبیثان مرحمت کردن بعدازین هیچ جائزنیست . پانفروف خوب فهمیده بود . این سگهارامانند زاغارهامیبایست که بلامرحمت هلاك میکردیم .

— حالا اینرابگوئیدکه نابراچه خواهیم کرد .

— ناب درغرا نیتهاوزبه امانست !

— اما اگربسبب نیامدن مابه اندیشه افتاده وبرخواسته روان شود ؟

— اینکاررا اگربکنند خیلی بد خواهد بود چراکه بهمه حال اورا نیزدرراه تلف خواهند کرد !

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 461 of 558

— من طبیعت او را میدانم بهمه حال خواهد آمد !

— آه ایکاش تلگراف خراب نمیبود ، یا نقروف را در نجاتنها گذاشتن هم نمیشود ، تو با نقروف به محافظه و پاسبانی ما بر در نجایمان ، من تنها رفته و باز میآیم .

— نی نی سیروس این بهیچصورت نمیشود ، در نجا دلاوری هیچ فائده نمی بخشد ، اشقیای خبیث در بیرون آغل بسخود ارند ، و در سنطرف و آنطرف به قابو نشسته اند اگر ما نیم یك مصیبت مادو مصیبت خواهد شد !

— آیا دیگر واسطهٔ خبر نخواهیم یافت ؟

مهندس در تفکر بود که چشمش به توپ بر خورد که دم جنبانی کرده و در پیش پای صاحب خود در جهیدن و لابه بازی کردن بود گویا بلسان حال میفهمانید : که « آیا مرا نمی بینید ؟ » مهندس یك یکبار امید وار گردید ، بر توپ فریاد کرده ، توپ بدو بالابه کنان ایستاده شد !

ژه ده ثون تصور مهندس را درك کرده گفت :

— خوب یافتی موسیو سیروس ! از راه های پنهانی که ما گذشته نتوانیم توپ رفته و باز ما خبر آورده میتواند .

ژه ده ثون بزودی از جزدان خود یك کاغذی بریده انچند کلمه را بران تحریر نمود !

« هاربرز خمیست ، ما در آغل هستیم ، بر خود هوش کن از غرانیتها و زبیرون مشو ، آیا از اشقادر انطرف چیزی اثری هست ؟ با توپ بزودی جواب بفرست »

کاغذ را لوله کرده در حلقهٔ گردن توپ بصورت معلوم دار آویختند . مهندس سگ را نازداده ، دست بر و کشیده ، و در وازهٔ آغل را باز کرده و را غرانیتها و زرا باو نموده گفت :

— تو یك من دوست من ! ناب ! ناب ! بدو ! جانم ! ناب ! ناب ! توپ ناب ! هله هله .

سگ باینسخنان مهندس بر جهید ، و مقصد را بخوبی دانست که بچالاکی بتاخت شده از نظر پنهان گردید . در وازهٔ آغل را بسته باز به پیش مریض آمدند ، هاربر بیهوش افتاده است ، با نقروف بر پارچه های روی زخم در آب فشانیست .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 462 of 558

ژه ده ثون بحاضر کردن طعام پرداخت . قدری شیراز حیوانات دوخته آورده، و آنرا گرم کرده کمتری شکر نیز آمیخته آهسته آهسته باقاشق بد هن هاربریخت گرفت ویك شوربایی نیز برای خود شان حاضر نمود . مهندس بپاسبانی مشغول بود.

مهاجران بکمال اندیشه وبی صبری باز گشتن توپ رامنتظر بودند . مهندس و ژه ده ثون تفنگ بدست درپشت دروازه منتظر بودند. که بناگهان یکصدای تفنگی بلند شد ودرعقب آن عوعوهٔ توپ هم برامد. مهندس بچابکی دروازه را باز کرده دیدکه ازمسافهٔ صدقدم دورتر دودتفنگ بالاشده است مگرخبیثهادرانجابقابونشسته اند. ژه ده ثون ومهندس آنجارانشان گرفته آتش کردند. درین اثنا توپ بتاخت از دروازه درامد ودرپیش پاهای افندی خود به لابه بازی آغاز نهاد . مگرخاشان بر توپ آتش کرده بودندکه ازاثرگله بعضی موهای آخردم توپ سوخته شده بود .

مهندس دروازهٔ آغلرا بسته سگرادر آغوش گرفته بمحبت ببوسید . درگوی توپ کاغذی آویخته بودکه ازخط برهم ودرهم آن شناخته میشد که نوشتهٔ نابست . کاغذرا گرفته دیدندکه ناب اینچنین نوشته :

«دربنظرفها ازاشقیا اثری نیست ! ازجای خود حرکت نمیکنم . درحق موسیو هاربردعامیکنم ».

باب هشتم

فهرست

اشقیا در جوار آغل — اقامت موقته — تداوی هاربر — مسرت نخستین یافروف — تحظر ماضی — چه چیزهاست — فکرسیروس سمیت .

پس معلوم شدکه اشقیا در اطراف آغل بکمین نشسته اند ، وقصد دارندکه بچاره گانرا یکان یکان هدف گلهٔ غدر وخیانت نمایند . لهذا بسیار احتیاط لازمست ! زیرا اشقیای خبیث بی آنکه خودرا نشان بدهند مهاجران رادیده نشان میکنند ، وخود

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 463 of 558

شان از هجوم محفوظ میمانند .

بنابرین سیروس سمیت قرارداد که یکمدتی در آغل بمانند . خوراکه در آغل بسیاراست. اسباب ولواز مات نیز تایکدرجه دراوتاق آیرتون موجود است سیروس سمیت گفت :

— بغیراز انتظار کشیدن وصبر کردن دگرچاره نیست . هاربر بعد از انکه صحت یابد همگی ما اتفاق کرده یك اعلان حرب بزرگی با آنها خواهیم کرد . وهم باینصورت پالیدن وجستجو کردنی که درمدنظرداریم نیز بعمل خواهد آمد .

با نقروف — یعنی حامی پنهان خودرا خواهیم پالید همچنین نیست ؟ لکن راست بگو یم موسیو سیروس درینمسئلهٔ هجوم اشقیا ومجروحیت هاربر حامی پنهان ما هیچ مددی نرسانید .

— که میداند ؟

— یعنی چه ؟

— یعنی اینکه هنوز فلاکت های بسیار برما خواهد آمدکه درانوقت دست معاونت خودرادراز خواهدکرد! حالااین بحث رابگذاریم، لازمترین چیزهاحیات هاربراست .

اینستکه حزن انگیزترین کارهای رفقانداوی زخم هاربراست . چندروز دیگرهم گذشت دراحوال هاربر آثارشدت وخیمه دیده نشد . تربندی باآب سردجلوگیری التهاب وتقیح زخمرا بهبسیار خوبی نمودند ، وهم آبیکه در آغل می آیدازمعدن کوکرد میآید که اینهم برای التیام وخوبی زخم خیلی مدد رسانید . هاربر آهسته آهسته بزنده گی رونهاد. امید حیات درومشاهده شد . اماضعف وناتوانی آنقدر برومستولی شده که ازشناخت برامده است . اما مشروباب مفرحه باومینوشانند . وهمیشه درباب استراحت او میکوشند . استراحت فایدهٔ کلی باومیرساند . سیروس وژهدهٔون وپانقروف درخصوص جراحی زخمهای هاربر خیلی مهارت حاصلکرده اند .

بعدازشش روز هاربر بحال آمده بنالش آغازنهادوبخوردن طعامهای خفیف نیز

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 464 of 558

میل نمود . یکقدری رنگ هم بر خسارش آمد . بطرف رفقایگان تبسم لطیفی نیز مینمود کمترکی بسخن هم آمده پرسیدکه :

— آرتون کجاست ؟

با تقروف ازبرای آنکه هاربر مضطرب نشود گفت :

— برای معاونت تاب بغرانیتها وزرفته است آه اشقیای خائن اگر یکبار بدست من بیایند آنوقت با آنها نشان خواهم دادکه به قبه گی ودزدی تفنگ انداختن چیست ؟ اینرا چه میگوئی که موسیو سمیت بفکر نیکوبی و خوبی با آنها افتاده بود ! من خوبی ونیکوبی رادرمیان تفنگ خود انداخته با گله های بزرگ بزرگی بحضور شقاوت نشورشان تقدیم و پیشکش میکنم !

هاربر — آیا دوباره دیده شده اند ؟

— نی دگر دیده نشده اند ! اما کی میگذاریم تا آنهارا پیدا نکرده انتقام ترا ازان ملعونان خائن نگیریم پس تویکبار جورشوی بعداز ان کار آنهارا خواهیم اندیشید ؟ حالا مقصد جور شدن تست !

— با تقروف من هنوز بسیار ضعیفم .

— آهسته آهسته بقوت می آیی هاربر ! هیچ اندیشه مکن ! از درامدن یك گله درسینهٔ مانند تویك پهلوان دلاور چه میباید ؟ اینگونه گله ها مانند یکبازیچه ایست .

ناخوشی هاربر رفته رفته کم خفت مینمود . اگر دیگر نکس وعکس عملی بظهور نیاید اعادهٔ عافیت محقق است . اما اگر گله درداخل سینه میماند ، وعملیات جراحی لازم میآمد آیا حال مهاجران بچه منجر میشد ؟ ژه ده ثون گفت :

— هرگاه بیادم می آید که اگر گله درداخل میماند موهاربدنم راست می ایستد .

سیروس — هرگاه عملیات جراحیه لازم میآمد تردد نمیکردیدی موسیو سپیله ؟

— البته نمیکردم اما شکر خدارا که مجبوریت دست نداد !

اینستکه مهاجران بیچاره چنانچه تاحال بدیگر کارها مظهر عنایت ربانی گردیده اند

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 465 of 558

درینمسئله جراحت هاربر نیز توفیق رفیق شان گردید . اما هر بار اینچنین نخواهد بود . مهندس جنان حس میکند که تابحال هر چیز موافق آرزوی شان بعمل آمده . در جزیره معادن ونباتات وهر گونه حیوانات را فراوان یافتند واز همهٔ آنها بخوب وجه استفاده کردند . حتی گاه گاه بدست همت یك معاون مجهول از ورطه های بزرگ بزرگی رهایی یافتند . اما اگر کار همینصورت دوام نورزد چسان خواهد شد ؟ بنابرین سیروس سمیت از عدم موفقیت وکامیابی خود بهراس افتاد . اگرچه کشتی رهزنان دریایی بیکصورت بسیار غریبی غرق گردید اما شش نفر ازانها در جزیره برآمده راحت وسعادت مهاجرانرا مختل ساخت . زیرا در مجادلهٔ اولی ضرر وزیان مهاجران از زیان اشقیا بیشتر بعمل آمد . آیرتون زنده غائب گردید ، هاربر بصورت مهلك مجروح شد . ازانها تنها یکنفر بدست سیروس سمیت تلف گردیده که به ایحساب اشقیا در دم حاضر غالب و مهاجران مغلوب شمرده میشوند . غرانیتهاوز ، و آغل هردو در زیر محاصره مانده . قوت مهاجران نیز تقسیم یافته که در ینوقت در مقابل پنجنفر اشقیای بیرحم خائن مسلح یکجا ، سه نفر دلشکستهٔ تنها باقی مانده اند . قوت خارق العادهٔ پنهانی که تابحال در هر بار و هر جا عنایت ها و معاونتهای علنی رسانیده در ینبار می بینند که آنقوت نیز پس مانده است .

باوجود آنهم دو چار نومیدی نیستند ، بکمال جسارت و دلاوری در روی فلاکت ها و مصیبت های آمدنی مقاومت و پایداری کردنرا بر خود گرفته اند .

باب نهم

فهرست

از ناب خبری نیست — تکلیف ژه ده ثون و یا نقروف قبول نمیشود —
گردش ژه ده ثون — یکپارچهٔ قماش — یك مکتوب —
درحال عزیمت مواصلت به منظرهٔ وسیعه .

مریض روز بروز بحال صحت در پیشرفتست . آرزوی یگانهٔ مهاجران آنست که

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 466 of 558

هاربر بجایکی یکقدری قوت یابدتابغرانیتهاوز نقل داده شود. چراکه خانهٔ آغل اگرچه مکمل باشد ولی راحت واسباب لازمه که درغرانیتهاوز موجوداست هیچگاه در آغل میسر نمیشود. وهم اگردرغرانیتهاوز باشند همه یکجاو بسیار محفوظ وازشر اعدادر امان میباشند.

از ناب هیچ خبرندارند. امابرای ناب پریشان بودن و بفکرافتادن هم چندان لزومی ندارد. زیرازنگی دلاور خودرادرغرانیتهاوز بکمال خوبی محافظه میتواند دوباره توپ برقرستادن غرانیتهاوز لازم ندیدند زیراسگ صادق راهدف گله خائنان نمودن هیچ معنادارد.

در ۲۹ ماه در حالتیکه هاربر بخواب بیهوشی بودر فقادرباب چگونگی دفع مضرت اشقیای خائن بمذاکره آغاز نهادند. ژه ده ثون گفت:

— دوستان من! درینوقت از آغل بغرانیتهاوز رفتن خود راهدف دانهٔ دنائت اشقیا کردنست. لهذاازان صرف نظر کردن، ودرینوقت چه لازم بودنرا بایداندیشه نمائیم.

پانقروف — من میگویم که ازکلهٔ این خائنان پروا نباید کرد. هرگاه موسیوسیروس اذن بدهد من همین لحظه به برامدن حاضرم.

مهندس — یك آدم بایك آدم بخوبی مقابله میتواندلکن ماسه نفروآنها نجنفراند!

ژه ده ثون — من هم رای پانقروف رامیپسندم اگراذن مهندس ما باشد من و پانقروف مسلح شده وتوپ رابه پیش انداخته میبرائیم.

مهندس — هیچ جائزنیست. آیافکرنمیکنیدکه اشقیاچون بیرون برامدن شمارا از آغل به بینند میدانند که یك پسرمجروح و من درنجا مانده ام هما نلحظه برآغل هجوم می آوردند.

پانقروف — حق بدست شماست اگرمابرائیم آغل رابشبهه ضبط میکنند. ایکاش درغرانیتهاوز میبودیم.

مهندس — بلی اگردرغرانیتهاوز میبودیم زخمی خود را درپیش ناب گذاشته

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 467 of 558

خود ما میبرامدیم ، وجنگلرا کردش کرده باین جانورهای مفترسه نخبه میدادیم . حالا باید تاوقتیکه همهٔ ما یکجا از آغل برامده بتوانیم چار ناچار صبر کردن لازمست .

سخنان مهندس خیلی معقول بود ، جواب اوداده نمیشد . ژه ده ثون گفت :

— ایکاش آیرتون هم باما بود . بیچاره آیرتون بازگشتنش بعالم حیات بسیار کوتاه بود .

یانقروف — اگر مرده باشد همچنینست که شما میگوئید !

ژه ده ثون — چه ! مگر گمان داری که آیرتونرا نکشته اند ؟

یانقروف — اگر از نکشتن آن فایدهٔ داشته باشند البته که نکشته اند !

ژه ده ثون — از ینسخنت چنان معلوم میشود که گمان داری که آیرتون بارفقای قدیمهٔ خود دستیك کرده وضیفهٔ انسانیت ووفاشعاررا فراموش کرده باشد ؟

یانقروف — که میداند ؟

مهندس — فکرشما در ینباب سراسر بخطاست یانقروف ، اگر اینچنین بگوئی مرا زیاده متألم خواهی نمود . بصداقت آیرتون من ضامنم .

ژه ده ثون — من هم ضامنم .

یانقروف اعتراف قصور نموده ساکت شد . درینوقت ازموسم بهار دوماه گذشته است . درختان همه بگلهای رنگارنگ مزینست . زمینها ، تپه ها ، دامنه ها همه کی بسبزه هاو گلهاوریاحینهامزینست . بسیار مزروعاتیکه برتبهٔ منظرهٔ وسیعه کشت شده است زمان دروآنها رسیده است . حالا آنکه مهاجران بیچاره را کنده وپریشان محصور مانده اند .

یکچندبار ژه ده ثون تفنگ خودرا بدست گرفته وتوپرا درپیش انداخته اطراف آغلرا یك دوری اجرا کرد . هیچ یك علامت شبهه ناکی ندید . توپ نیز چون هیچ فریاد وهیجان ندارد چنان معلوم میشود که اشقیا بدیگر طرف جزیره رفته باشند .

در ۲۲ تشرین ثانی ژه ده ثون بازدر حالتیکه اطراف وجوانب آغلرا دور میکرد دریکجایی رسید که توپ بنای هیجانرا گذاشت . باینطرف و آنطرف جهیدن گرفت وهرطرفرا بومیکشید . بعضی اشارتهای غریب وعجیبی اجرا مینمود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 468 of 558

ژه ده ثون حیوانرا بشوق وحرکت می آورد سبب هیجان اورا فهمیدن میخواست خودش نیز درختهارا سپر گرفته وتفنگرا حاضر کرده پیش میرفت . اما از حرکات سك بودن آدم در انجاها حس نمیشد چرا که اگر سگ آدم را حس میکرد البته که عوعو ولولهٔ زیادی می انداخت .

بقدر نیم دقیقه گذشت . که در بن اثنا سگ یکی یکبار خودرا در میان بوته زاری انداخته ویکپارچه قماش کافتی بدهن خود گرفته بیرون برامد . پارچه قماش از یك لباس بریده و پاره شدهٔ بود .

ژه ده ثون قماش مذکوررا گرفته به آغل آمد . وکیفیترا بمهندس بیان کرده قماش را باو نمود . مهندس قماش مذکوررا شناخت که از قماشهای ساخته گی خودشان است که برای آیرتون ساخته بودند . مهندس گفت :

— حالاهیچ شبهه نماند که اشقیا بنا کهانی در آغل بر آیرتون هجوم نموده اند ، آیرتون نیز با آنها مقابله ومقاومت نموده است . اما آخر الامر مغلوب گردیده بدست آنها اسیر افتاده و بهرشش نفر آنرا بسته کرده بزور باخود برده اند حتی یکپارچه از لباس او در بوته ها بند مانده است آیا بعد ازین دیگر شبهه برای خیانت نکردن آیرتون برایت باقی نماند یا نقروف ؟

— نی موسیو سیروس ! من از بسیار وقت ازان فکر خود فارغ و نادم گشتم ! اما ازین حادثه یکچیزی دیگری استدلال میشود !

— آیا چه ؟

— اینکه آیرتون در آغل کشته نشده است بلکه تابحال زنده است . اشقیا بلکه آیرتونرا شناخته اند که در اوسترالیا رئیس اشقیا نجوئیس است لهذا آنرا باخود بزور برده اند تا باخود رفیق سازند !

رفقا برهمین فکر قرار دادند ، وبه امید افتادند که اگر آیرتون زنده اسیر باشد البته یك چاره برای فرار خود خواهد یافت . وهم این اندیشه افکار مهاجران راسراسر

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 469 of 558

زیروزبر میداشت که اشقیا برغرانیتها وزهجوم ببرند! گرچه بخودغرانیتهاوزضرری رسانیده نتوانند ولی تیهٔ منظرهٔ وسیعه راسراسر خراب خواهندکرد . هاربربسبی که محبوسیت رفقارادر آغل ناخوشی اوباعث شده دایما از جور بودن خودورفتن بغرا نیتهاوزبحث میراند ومیگوید که :

— اززحمت راه بمن هیچ ضرری نمیرسد ، ومیدانم که اگربغرانیتهاوزبرویم . هوای دریابمن خیلی خوب وموافق آید برخیزیدکه برویم . عرابهٔ که آبرتون باخود آورده بایك اوتاغانیزالبته درنجاخواهدبود !

امازه ده ثون ازبیم آنکه مبادازخم هاربرکه نو بهم آمده است بازپس بازشود آر زوی هاربررابالطبع رد میکرد .

امادرین اثنایك واقعهٔ ظهوریافت که رفتن بغرانیتهاوزبرای مهاجران امرمجبوری گردید ، وازینرفتن نتیجهٔ خیلی برالمی ظهوریافت :

۹ ماه کانون اول بودکه مهاجران دراوتاق هاربرنشسته بودند ، و ازهر در و رهگذرسخن میراندند که ناگاه ولولهٔ شدتناك توپ راشنیدند .

سیروس،ژه ده‌ثون ، یانقروف هرسه نفرتفنگهای خودرابرداشته بیرون دویدند توپ درپیش‌دیوارتخته یی بجهیدن وولوله کردن دوام دارد ، وازاوضاع وحرکاتش آثارفرحت وشادمانی پدیدار میگردد . وآثارقهروغضب معلوم نمیشود . مهندس گفت:

— آیاکسی می آید ؟

— بلی !

— امادشمن نیست !

— بلکه نابست !

— یاآنکه آبرتون .

اینسخنان راهنوزتمام نکرده بودندکه یك وجودی ازپشت پردهٔ تخته‌یی برجهیده بدرون آغل بیفتاد . آیا که باشدکه به پسندید ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 470 of 558

مگر مستری ژوپ نیاید ؟

حالا مسرت ، و شادمانی توپ را تماشا کنید ! اینچه خیزها اینچه خوشامدیها !

پانقروف بحیرت فریاد کشید که :

— ژوپ ! ژوپ !

ژه ده ثون — ناب فرستاده است !

مهندس — بهمه حال کاغذ آورده است .

پانقروف بوزینه را بالیدن گرفت . در گردن میمون یك خریطه گك کوچکی آویزان بود . در درون خریطه بدستخط ناب یك کاغذی موجود بود که اینچند کلمه بران نوشته شده بود .

« جمعه . ساعت ٦ . صبح . »

« اشقیا منظرهٔ وسیعه را استیلا کردند »

(ناب)

سه رفیق ز خواندن اینکلمات بسیار متأثر شده بی آنکه چیزی بگویند بروی همدیگر بحیرت نظر کردند و برخاسته بخانه درآمدند . چه باید کرد ؟ هرگاه اشقیا در تپهٔ منظرهٔ وسیعه باشند هرچیزرا محو شده باید دانست . هاربرچون بطرف رفقا نظر کرد دانستکه کار خرابی کرده است . علی الخصوص که ژوپ راهم درمیان رفقا بدید بخوبی دانستکه در غرا نیتها وز فلاکتی ظهور نموده است . لهذا گفت :

— موسیو سیروس رفتن میخواهم . بزحمت راه تاب و توان در خود می بینم .

ژه ده ثون در نزدیك توجوان آمده ونبض وزخمش را معاینه کرده گفت :

— توکل بر خدا ! بسم الله برویم .

فکر کردند که هاربررا بچه ببرند . هرگاه زنبیل مانندیك چیزی بسازند وهاربررا دران انداخته بدو آدم بردارند البته بهتر و راحت تر خواهد بود اما چون بانصورت دو آدم شان بیکار و بی سلاح میماند در اثنای هجوم اشقیا مقابله و مدافعه کردن شان محال میشود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 471 of 558

بنابرین قرار دادند که چارناچار هاربر را باید باعرابهٔ که آرتون باخود آورده نقل بدهند .
اوناغارا آورده بعرابه بستند علفهای نرم بسیار بسیاری در عرابه بریختند لحاف
وتهالین ودیگر کالائی که در اوتاق آرتون موجود بود همه را در عرابه فرش کردند . هاربر
را باقراشیکه بران افتاده بود به آرامی برداشته در عرابه گذاشتند .
هوا خیلی خوب وصافست . سیروس پرسید که :
— تفنگها پر وحاضر است ؟
— بلی .
— توچگونهٔ هاربر ؟
— امین باشید موسیو سیروس ! انشاءالله در راه نخواهم مرد .
سیروس باز تردد کرد . امر حرکت را نخواست که بدهد . امادانست که اگر تأخیر
شود هاربر خیلی متأذی خواهد شد . لهذا بکمال حسرت وجسارت :
— مارش .
گفته حرکت نمود . دروازهٔ آغلرا باز کردند توپ ، وزوب به بیرون جهیدند .
عرابه بآهسته گی بیرونشد . دروازه را بسته براه روانه شدند .
پانقروف بیکدست طپانچهٔ شش میله وبیکدست لجام اوناغارا گرفته عرابه را میکشید .
سیروس وزده نون در دوطرف عرابه تفنگهای خودرا حاضر گرفته پیش میرفتند .
توپ صداقت شعار ، وزوب وفا کردار پیش ازهمه در دوطرفهٔ راه تفتیش وتجسس
کرده میروند اماهیچ علامت خوف وهیجان نشان نمیدهند . عرابه را خیلی آهسته
میرانند درانثنای راه هیچ اثری از اشقیا پدیدار نشد . بقدر دوساعت طی مسافه کرده بو
دند که دریا پدیدارشد وتپهٔ منظرهٔ وسیعه نیز نمایان گردید .
درین اثنا پانقروف عرابه را توقف داده بدهشت فریاد براورد که :
— لعنت باد براشقیا !
اینرا گفته ودودکشیفی را که ازتپهٔ منظرهٔ وسیعه میبرامد برفقا نشانداد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 472 of 558

مگر اشقیای خبیث چیری ، و آسیاب بادی، ومرغانچه ها وسایر بناهائیکه بهزاران زحمت در ینقدر مدت مهاجران بنانموده اند همه را آتش داده اند . درمیان دودها یك آدمی دیده میشد که بکمال تلاش باینطرف و آنطرف میدوید . این آدم مگر ناب بود که برای خاموش کردن آتش سعی میورزند .

مهاجران نابرا آوازدادند . ناب شنیدبتاخت بیامد . پلرا انداخته عرابه ومهاجران داخل تپهٔ منظرهٔ وسیعه گردیدند .

مگر اشقیا بعدازانکه تپهٔ منظرهٔ وسیعه را خراب کرده اند پیش ازنیمساعت بطرف جنگل فرار کرده دفع شده اند . ناب پرسید که :

— موسیوهار برچسانست وکجاست ؟

ژه ده ثون به عرابه اشارت کرده خودش نیز بعرابه نزدیکشد .

مگر هار بر بیچاره بیهوش شده از خود درگذشته بود .

— باب دهم —

فهرست

هار برا بغرا نیتهاوزنقل میدهند — ناب واقعات رانقل میکند —
گردش موسیوسیروس درمنظرهٔ وسیعه — جسارتهای مها
جران بشدت مرض هار برعاجز میمانند — پوست درخت
بید — حمای بسیارمهلك — توپ بازولوله میکند

مهاجران خسارتهای تپهٔ منظرهٔ وسیعه ، و تهلکهٔ بودن اشقیا درجزیره همه رافراموش کردند . چرا که حال هار برخیلی خرابست . درانثنای نقل از آغل بغرا نیتهاوزبسبب حرکت عرابه البته که بعضی تبدلات داخلی درزخم هار بروقوع آمده که مرضش کسب شدت ورزیده ،هنوزژه ده ثون نمیداندکه چه شده ولی اونیزمانند دیگر رفقا ازوضع وهیئت هار بردوچار نومیدی شده است .

رفقا ازچوبها وشاخهایك زنبیلی ساخته نوجوانرا بکمال آهستگی واحتیاط دران

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 473 of 558

بخوابانیدند . بعدازده دقیقه بدامنهٔ غرانیتهاوزرسیده بواسطهٔ ماشین نزول وصعود بالابرامدند . بعد از کمتری هاربرابر بسترش بخوابانیدند .

هرواسطه وعلاجی که بودصرف کردند تا آنکه هاربر بهوش آمده چشمهای خود راباز کرده توانست . اگرچه بسوی رفقایش تبسم شیرین شکرانهٔ نمود ولی برسخن گفتن مقتدر نشد .

ژه ده ثون زخم راباز کرد . چرا که به بیند که زخم مباداباز نشده باشد امادیدکه زخم بحال خود است هیچ آسیبی بآن نرسیده . پس ا بحال ازچه پیش آمده است ؟

هاربربیك خواب بسیار پرهیجان وحرارتناکی فرورفت . ژه ده ثون وپانقروف درنزدبسترش به پاسبانی نشستند .

درین اثناسیروس سمیت وقوعاتیکه در آغل برانهاوارد آمده به ناب ، وناب نیز وقوعاتیکه درینجابروپیش آمده به افندی خود حکایه میکنند . ناب میگفت :

— یکشب پیش ازین درمرغانچه هابودم . دیدم که اشقیادرکناربیشه زارژاقا مار پیدارشدند . یکی ازانها برکنار نهرسرسی نزدیکشده بودکه من فرصت راغنیمت دانسته بروآتش کردم . ولی چون تاریکی بود ندانستم که گله ام کارگرشدیانشد بعدازان بغرانیتهاوز آمده تحصن نمودم . چونکه دانستم که قوت من باآنها مقابله نمیتواند و چون بقدرنوزده روزبودکه ازشماهم خبری نداشتم وموسیوهاربرراانیزمیدانستم که مجروحست ، ودرامدن اشقیارانیزدرتپه محقق دانستم لهذا مجبورشده بازوپ برای شما خبرفرستادم .

درینجاموسیوسیروس سخن ناب رابریده گفت :

— خوب کردی ناب اما اگربرای ما خبرنمیفرستادی وهاربربدیحال نمیشدخوبترمیبود .

والحاصل دروقت حاضرموجودبودن اشقیادرجزیره برای مهاجران تهلکه عظیمی شمرده میشود ، وتاوجودخباثت آلودانهاازمیدان برطرف نشود ممکن نیست که راحت وسعادت اولی خود رابیابند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 474 of 558

ژه ده ثون وپانقروف در نزدهار برمانده ، مهندس وتاب بخوبی خودرا مسلح کرده برای تفتیش به تپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند .

اشقیادر تپهٔ منظرهٔ وسیعه خسارتهای بیشماری بعمل آورده اند اکثر سناهارا آتش زده اند کشتزارهارا پایمال نموده اند ، ولی تابحدشمینه هاوساحل پیشروی غرانیتهاوز فرونیامده اند .

سیروس سمیت تابساحل نهر مرسی واز انجابخندق غلیسرین هرطرف تپهٔ منظرهٔ وسیعه را گردید از اشقیا کسیرا نیافت . لهذا دانست که ازینطرفها بدیگرطرف دفع شده رفته اند .

مزروعات منظرهٔ وسیعه تمامها پامال شده ، مرغانچه هاسرا سرسوخته مرغها ئیکه دران بودهمه گی باینطرف و آنطرف پریده اند ، و حالایگان یگان پس بطرف آشیانهٔ خوددر آمدنست . تخمهای نباتات نیزازهرنوع درپیش شان موجوداست که ازان سبب غم ندارند .

سیروس سمیت ازمشاهدهٔ این همه خسارات خیلی غضبناك وپرقهر گردیده بغرا نیتهاوزعودت نمود . روزهائیکه بعدازین برمهاجران میگذرد خیلی کدرانگیزوغم والم آمیزاست . زیراحال صحت هاربررفته رفته کسب وخامت میکند . ژه ده ثون از ظهوریافتن یك مرض مهلك شدیدی بسیاربه اندیشه افتاده است .

هاربرایك بیهوشی دایمی استیلا نمود . حرارت تب روبزیادتی گرفت . بینی و گوشهاودستهای هاربرتمامهازردگردید . تب لرزهٔ بسیارشدیدی آمد . هاربرسراسر ازخود درگذشت . یك عرق آتشین بسیاری از تمام وجودش ریختن گرفت . این نوبت حمای شدیده تمام بقدرنجساعت دوام ورزید . ژه ده ثون ازپیش بسترهاربر مریض هیچ جدانشد . ژه ده ثون دانست که اگرحمابه همینصورت یکچندنوبت اجرای دورکندهاربرهلاك خواهدشد . لهذا بهمه حال یك علاجی که دافع حماباشد ضرور است اما ازکجا باید پیدا کرد ؟ ژه ده ثون مهندس راگفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 475 of 558

– برای هاربر به دوائیکه دافع حما [۱] باشد احتیاج کلی پیدا شده .

– اما خودت میدانیکه نه کنین داریم ونه کبریتیت کنین وبجز این اجزا دگر چیزی دافع حما نیست .

– البته که همچنینست . اما در کنار تالاب درختهای بید بسیار است . پوست درخت مذکور بزکاه کاهی جای کنین را میگیرد اگر چه بدرجهٔ کنین مؤثر نیست ولی باز هم بجز آن دگر چارهٔ نداریم .

– چون چنینست همان رفته جمع نمائیم .

اینرا گفته سیروس سمیت خود رفته پوست درخت بید را بیاورد ، و آنرا خشك ومیده کردند . آنشب به هاربر ازان بنوشانیدند .

اگرچه تا یکدرجه فایده کرد . ولی ژه ده ثون دید که بسبب شدت حما جگر سیاه نیز رو به آماس مینهد ، واگر علاج مؤثر دافع حما بدست نیاید اختلال رئه وی دماغ نیز سرایت کرده هاربر را دفعتهً ره سپای عدم خواهد کرد . در ۱۷ کانون اول نوبت دوم حما ظهور نمود . درین نوبت خیلی شدت ورزید . نوجوان بیچاره بآندرجه شدت وضجرت بلرزه افتاد که تمام وجودش مانند چوب نیمسوختهٔ سیاه شد ، گویا برای رهانیدن جان خودرا از پنجهٔ ممات گاه بطرف پانقروف وگاه بسوی ژه ده ثون بحسرت نومیدانهٔ در عالم بیخودی دستهای خودرا دراز میکنند . پانقروف گاه جامه های خودرا چاك میزند وگاه سرخودرا بدیوار میزند ، ناله ها میکنند فغانها میکشد .

این نوبت تمام هشت ساعت دوام درزید . اما شب بداندرجه بغم والم برمها جران گذرنمود که به تصور نمیگنجد . ژه ده ثون گفت :

– این نوبت هم گذشت اگر پیش از آمدن نوبت سوم کنین نرسد ، وباو خورانیده نشود هلاك هاربر مقرر است .

– پس امید از حیات هاربر باید برداریم . چراکه پس فردا دور نوبت حماست اگر فردا پیش از شام کنین باو داده نشود بمیرد ، وچون کنین هم وجود ندارد هاربر را نیز

(۱) حما یعنی تب بسیار سخت که به آخر درجه باشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

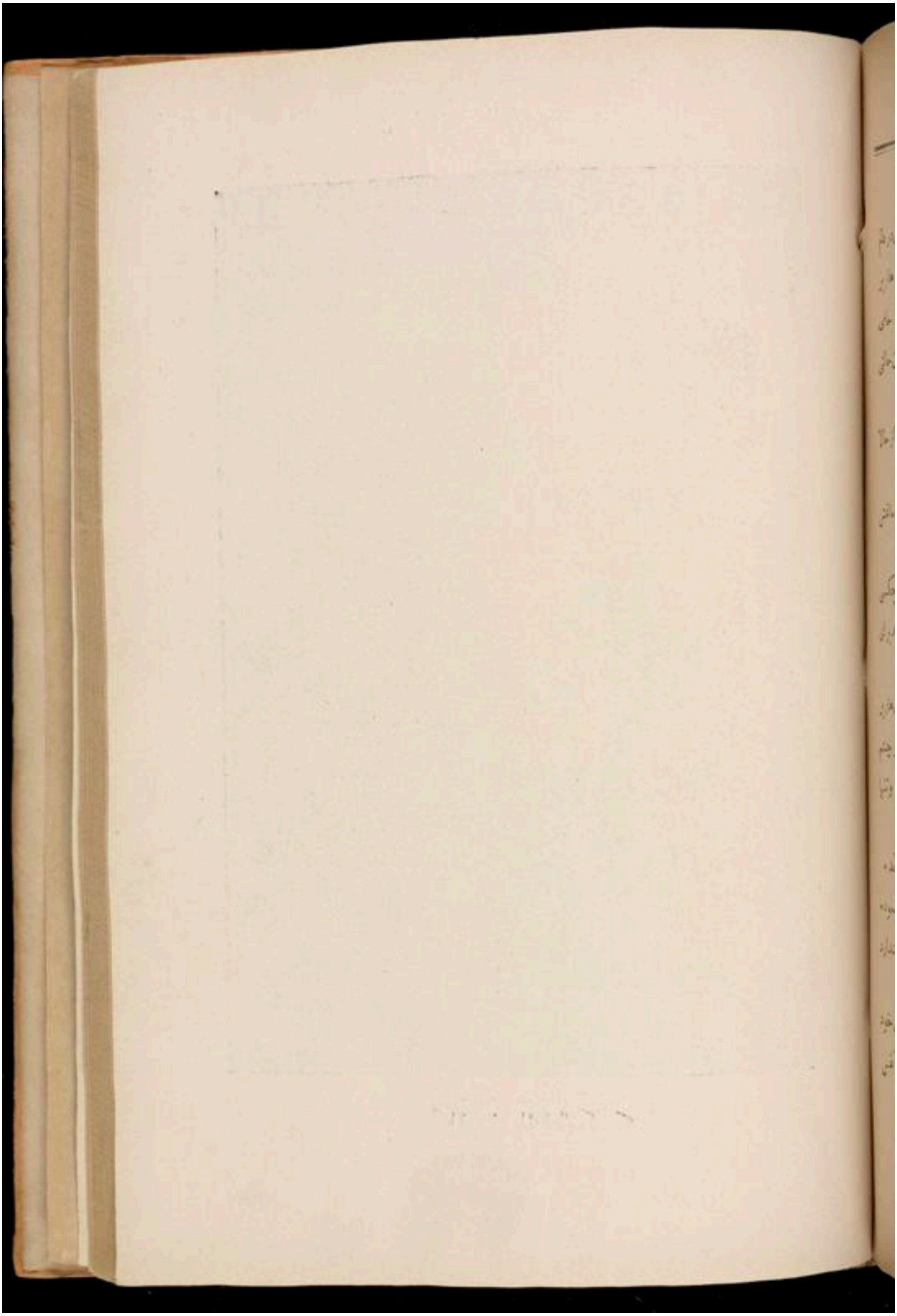

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 477 of 558

باغروف بك قطنى كه جكى

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 478 of 558

هلاك باد شمرد ! وا اسفا ! هزارا اسفا !

هاربر ، در اثنای نوبت آنقدر سخنان دلسوزانهٔ جگرخراشانهٔ رقت انگیزی در عالم بیخودی وبیهوشی بطور هزیان گفتن گرفت که دل وجگر رفقا را پاره پاره نمود . هاربر گاه باوالده وهمشیرهٔ خود راز دل میکند، گاه بااشقیا مجادله ومحاربه میورزد ، گاه حامی بیتها نیرا فریاد میکند . گاه از مهندس وپانقروف حق بهلی میطلبد . یکچندبار چنان حالتی بر نوجوان آمد که رفقا گمان کردند که تسلیم روح میکند .

شب شد . امشب آخرین شب هاربر است . رفقا ماتم نوجوان جوانمرگ را از حالا گرفته اند چرا که فردا شب نوبت آخرین حتماً ووداع آخرین هاربر است .

در اثنای شب هاربر بسیار هزیان گفت . جگرسیاهش زیاده تر آماسید ، در دماغش اختلال کلی پیدا شد هیچکس را نمیشناخت . !

رفقا همه گی در اوتاق هاربر گرد آمده بودند . در دالان ودیگر اوتاقها هیچکسی نمانده بودچرا که رفقا وداع آخرین خود را باهاربر جوانمرگ ایفا کردن میخواستند برای آمدن نوبت سوم وهلاك شدن هاربر هجده ساعت دیگر باقی مانده است .

درین اثنا توپ بیکصورت بسیار عجیبی بولوله آغاز نهاد ، ولی از دروازهٔ اوتاق هاربر که به بسیار حسرت بر آستان افتاده ، و پوز خود را بر دودستهای خود گذاشته وچشم های خود را بسوی بستر خوابگاه هاربر بیکوضع عجیبی دوخته بودحرکت نکرد، وتنها سر خود را بطرف آسمان بالا کرده عوعوهٔ ناله آمیزی اجرا نمود .

رفقا بسبب غم والمی که داشتند به این وضعیت وصدای سگ التفات نکردند .

صبح نزدیك شد . نبض هاربر دقیقه بدقیقه اجرای حرکات شدیده مینمود . بیتابی واضطرابش بدرجهٔ بود که خود را چندبار از سر تخت به پایان میخواست بیندازد ولی ژه ده ئون اورا محکم میگرفت .

پانقروف از شدت غم والم درین اثناز اوتاق هاربر بیرون برامد ، ودر اوتاق خود آمده خواست که بی قید و آزاد ناله وفغان برکشد . چرا که درپیش هاربر بضبط نفس

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 479 of 558

کردن مجبور بود . درین اثناشعاع آفتاب جهانتاب از پنجرهٔ اوتاق با نفروف داخلشده اوتاق رامنورساخته بود . با نفروف چشمش بناگاه برمیزافتاده بی اختیار یکصدای فرحت ومسرت بلندی براوردکه ژه ده ثون ، ومهندس متحیرانه به اوتاق با نفروف دویده آمدند . با نفروف یك قوطی کوچکی که برمیزافتاده بودبه اشارت بر فقانشانداد . این قطی دراز شکل وخیلی خوشنمایك قطی بود . که برسر آن اینکلمه خوانده میشد .

« کبریتیت کنین »

باب یازدهم

فهرست

حال نقاهت هاربر — پایدن جزیره — حاضری سفرجزیره —
روزاول ودوم — اثرقدم — رسیدن به شبه جزیرهٔ مار .

ژه ده ثون قطی رابرداشته دیدکه بوزن دوصد گندم کنین دران موجوداست ژه ده ثون نوك زبان خودرا بغبارسفید مذکور زده دیدکه کنین بسیار اعلاست . کنین را بایدبلا قوت شدن وقت به هاربرنخورانند . ژه ده ثون گفت یکقدری قهوه بجوشانید . تاب بعد ازچند دقیقه قهوه را پخته براورد . ژه ده ثون بمیان قهوه بقدر مجده گندم کنین انداخته وبه هاربربنوشانید .

دوابوقت بسیارمناسبی رسید . زیراهنوزنوبت حتمانرسیده بودوامیداست که بواسطهٔ این دافع حتما دگرعودت ننماید .

ایزاهم بگوئیم که ازقوهٔ خارق العادهٔ حامی پنهان که چند وقت هیچ اثری ازان پیدانبود بازدرچنین وقت بسیارمهم وناز کی . ددرسیدن مهاجرانرا باز غرقهٔ دریای مسرت ، وغوطه خوارگرداب حیرت نمود .

هاربربعد ازچند ساعت ازحالت مدهشی که دران گرفتاربودسکونت پیدا کرده وبیك خواب استراحتی فرورفت . رفقا فرصت یافته درباب واقعهٔ ناگه ظهوربمذاکره

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 480 of 558

وگفتگو آغاز نهادند . مهندس گفت :

— لطف وکرمگاری شخص مجهول در حق ما مانند آفتاب ظاهر و نمایان گردید .

— امادرشب بغرانیتهاوز چسان درامده توانسته است ؟

— این مسئله حقیقتاً بسیار غریبست !

— بواقعیکه مسئله ایست معما که حل آنرا بغیرخود حامی پنهان ما دگرکس نتواند .

آنروز تابشام درهرسه ساعت یکبار به هاربرکنین نوشانیدند . فردا که نوبت حتما بودبی آنکه آثار حیات درهاربر مشاهده شود بگذشت . اگرچه هاربر بحالت بیهوشی بود ولی این بیهوشیش ازشدت حمائی بلکه از ضعف وبیقوتی بود . بعد ازده روزهاربر بحال نقاهت یعنی ضعف وناتوانی بعدازمرض درامد . ضعف وناتوانیش بسیاراست . مرض دوباره عود ننمود . پانقروف بشخصی میماندکه ازیك گرداب عمیق فلاکت رهایی یافته باشد . مسرتش بدرجه ایست که بغیرازرقص وجهیدن دگرچیزی کار نمیداند گاه ژه دهتون وگاه مهندس وگاه ناب رادربغل گرفته میفشارد . پانقروف مخبررا بعدازین «داکترسپیله» خطاب کردن گرفت . لکن اصل مقصد آنست که داکتر حقیقی راپیدا بایدکرد .

ماه کانون ثانی نیزداخل شدکه بدخول ایشان سنه ۱۸۶۸ نیزابتدا نمود . سنهٔ هزاروهشتصد وشصت وهشت بایکروزی بسیارخوشهواوبا آفتابی آغازکرد . هاربر خود راخوب جمعکرده است . بربسترخودکه درپیش پنجره افتاده است هوای رو حفزائیکه ازطرف دریامی آید حیات تازهٔ باومیبخشد ناب نیز درخصوص پختن طعام های رنگارنگ مقوی همهٔ صنعتهای خودراصرف مینماید .

درین ایام اشقیادراطراف غرانیتهاوزهیچ دیده نشده اند . ازآرتون نیزهیچ اثری و خبری معلوم نشد درانثنای ماه کانون ثانی کارهای لازمی تپهٔ منظرهٔ وسیعه دیده شد . زمینهای کشتزارسرازنوشدیارشده زراعت گردید . برای ساختن آئینه ها بنابررأی مهندس صبرکردند . چرا که تادفع مضرت اشقیانشوداز ساختن آئینه فایده

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 481 of 558

نیست . حالا ازهمه لازمتر آنست که با اشقیا کار را یکطرفه باید کرد .

بعداز ۱۵ ماه کانون ثانی مریض از بستر ناخوشی برپا خواسته توانست . درروز اول بقدر یك ، روز دوم دوساعت گردش نموده هاربر بسبب جوانی ونشو ونمای حرارت غریزی روزبروز بصحت و عافیت پیشمیرود . در آخرهای ماه هاربر بشانهٔ با نقروف تکیه زده بر ریگهای ساحل غرانیتها وزبقدم زدن مقتدر گردید سیروس سمیت ازخال هاربرامیدوار گردیده قرارداد که دربانزدهم ماه شباط که مهتاب هم درشعشعه فشانیست برای پالیدن وجستجو حرکت کنند .

بنای تدارکات وحاضری دیدن سفر خود را نهادند وحاضری سفریهٔ خود را برای سفر بسیار دور ودرازی تدارك کردند . چرا که این بار چنان عزم نموده اند که تابمقصد خود نرسند پس نگردند . مقصد شان نیزدو چیزاست : یکی به اشقیا کار را یکطرفه کردن ، دیگر حامی مجهول راو آیرتونرا پیدا کردنست .

درچاردهم ماه شباط همه حاضری وتدارکات سفریه دیده شد . همهٔ مهاجران حتی توپ وزوب نیز برای سفر حاضر شدند . برای هاربر درعرابه جای ساختند . ماشین صعود ونزول رانیز برداشتند تاهیچ راه بالا رامدن برای هیچکس نماند . زینهٔ ریسمانیرادو چنگلی برسر آن بندکردهٔ با خود برداشتند که دروقت آمدن بواسطهٔ آن بالا برایند .

هوابسیار لطیف وصاف بود . مهندس امرحرکت راداده عرابهٔ که بدو اوناغا های قوی وتوانا بسته شده بود وهاربربکمال راحت دران نشسته بود براه افتاد ناب جلوهای عرابه را گرفته بود، سیروس وژه دمثون وبا نقروف به پیش افتادند . توپ بکمال سرعت گاه بسوی چپ راه گاه بسوی راست راه پوی کشیده و هوشیاری کرده میدود . درینسفر برورا هی باید بروند که پیش ازان برا راه نرفته باشند . وچون پیش ازین ازکانهٔ واشینغتون تابدماغهٔ مارورا گردش کرده اند درین بار از وسط جنگل فاروست بطرف دست راست نهر مرسی گردش راقرارداده اند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 482 of 558

عرابه اولا از پل نهر مرسی گذشته تا یکجایی بر سرك حوضهٔ بالون براه رفت . و بعداز ان سرك را ترك کرده راه جنگلرا پیش گرفتند . درختهای جنگل تا یکچند فرسخ یکه بود که از ان عرابه بسهولت پیشمیرفت . در جنگل درختهای گوناگون و مرغهای بوقلمون بسیار دیده میشد سیروس سمیت گفت :

— ایخیوناترا از پیش زیاده تر ترسان میبینم گمان میبرم که پیش ازکم وقت اشقیا از نجا گذشته باشند البته آثار قدم شانرا خواهیم یافت .

بحقیقت که پیشتر در نجا و آنجا در درختهای زده شده وجاهای آتش در دادن ، واثر های قدم دیده شد . اما هیچ علامتی که در یکجا بسیار نشسته باشند معلوم نمیشد بلکه در هر رهگذری گذشته اند .

سیروس سمیت رفقارا از شکار کردن منع کرد چرا که بلند شدن صدای تفنگ را موافق نیافت . بعداز پیشین بقدر شش میل از غرا نیتها دور شده بودند که راه کسب مشکلات نمود درختها هم پیوسته کمی پیدا کرد بعضی جرها و چقوریها هم پیداشد که درختهارا زدن و بر جرها چوبهارا انداختن و پلهای سردستی ساختن و چقوریهارا برابر کردن لازم می آمد . سیروس در هر جا که برای کار کردن ایستاده میشد در اول امر سگ و بوزینه را برای تجسس باطراف میفرستاد هرگاه آنها ولوله و آثار هیجان نمیکردند بعداز ان بکار آغاز میکردند .

آن روز را بانام راه زده بقدر نه میل مسافه را قطع کرده در کنار یك جوی که از نهر مرسی جدا شده بود اوتراق نمودند که تا بحال اینجوی و اینجاهارا نیز ندیده اند .

بکمال اشتها نان خوردند چرا که بسبب مانده گی بسیار گرسنه شده اند هرگاه تنها از حیوانات وحشیهٔ درنده میترسیدند بر اطراف خود آتش در داده از تعرض و هجوم آنها خود را به امان میداشتند . ولی چون آتش افروختن دیگر درنده گان یعنی اشقیا را جلب ودعوت مینماید از انرو در تاریکی ماندنرا مرجح دانستند .

تا بصبح به نوبت پاسبانی کردند . وچون شبها هم کوتاه بود شب پزودی وبیعارضه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 483 of 558

گذشت . گاه گاه صدای زاغارها، وبوزینه ها ودیگر حیوانات سکون وسکوت را اخلال مینمود . اینرا نیز بگوئیم که صداهای بوزینه ها مستر ژوپ را خیلی متأثر میگردانید .

روز دیگر بکمال مشکلات باز براه خود دوام ورزیدند بقدر سه میل مسافه قطع کرده بودند که باز به آثار قدم اشقیا بر خوردند . حتی در پیش خاکستر آتش که در یکجایی افروخته بودند بسیار اثرهای قدم دیده میشد که رفقا این اثرها را بکمال دقت معاینه کرده قیاس آنرا گرفتند . دیدند که قدم نجنفر است . از شش مین که آیا تون باشد اثری معلوم نیست . مستر برگفت:

— معلوم شد که آیر تون با آنها نیست .

پانقروف — بلی نیست ! معلوم میشود که بیچاره را کشته اند . آه ! آیا ملجأ و مأوای اشقیا را پیدا نخواهیم کرد تا رفته در انجا جگرهای شانرا پاره پاره نمائیم .

زه ده ثون — از ین گردشهای شان چنان معلوم میشود که تا بوقت فرصت یافتن بر ما، وصاحب شدن بر جزیره وقت خودرا میگذرانند .

پانقروف از بسکه خشم وقهر و حدت فوق الحد آمده وچشمهایش بیرون برامده گفت:

— چه گفتید ؟ صاحب جزیره شوند ؟ این گلهٔ که در تفنگ منست آیا میدانید که از کجاست ؟

— نی ، پانقروف !

— این همان گله ایست که از سینهٔ هاربر برامده و بر زمین افتاده است . امین باشید که تا این گله را از جگرگاه آنها نگذرانم جزیره را مالك نخواهند شد ؟

امروز نیز تا بشام راه زدند و بسبب تاب و پیچ راه و تسویه کردن ، و درخت زدن خیلی زحمت کشیدند . شب را در شبه جزیرهٔ مار بقرار شب سابق گذرانیده فردا صبح زودی بحرکت افتادند و بعد از سه ساعت قطع مسافه بدماغهٔ مار واصل گردیدند و بدنخصاب به نقطهٔ منتهای جزیره واصل شده اندامانه از اشقیا و نه از حامی پنهان هیچ اثری نیافتند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 484 of 558

باب دوازدهم

فهرست

تفتیش درشبه جزیرهٔ مار — اوتراق درحوضهٔ شلاله — شش میل
دورتراز آغل — کشفیات پانقروف وژه ده ثون — عودت
کردن — مارش — دروازهٔ باز — پنجره روشن —
درضیای قرچه ها دیده میشود.

روز دیگررا بدورو تفتیش ازشبه جزیرهٔ مارتا بحوضهٔ آبشار حصر نمودند. هر طرف این جنگلی که شبه جزیره را تشکیل داده، وعرض آن بقدر سه چهارمیل می آید دورو تفتیش کردند. دراینجادرختان ازهرطرف جزیره زیاده تر بلند میباشدکه قوهٔ اینانیهٔ این زمین را اثبات میکند انسان چون درینجا باشد چنان گمان میبرد که در جنگلهای افریقاویا امریکای وسطی آمده باشد.

والحاصل هرانقدرکه بکمال دقت پالیدند هیچ چیزی نیافتند. حتی درساحل غربی اثرقدم وجای آتش درداده گی نیزندیدندکه ازین یك معلوم شدکه اشقیا دریکطرف هانیامده اند. سیروس گفت:

— ازین یك متحیرشدن لازم نیست، زیرا اشقیابجزیره ازدماغهٔ بیصاحب داخل شده اند، وبعد ازانکه ازجبه زارتادورن گذشته اندبرهمین راهیکه ما آمدیم پیش شده اند، اماچون بساحل رسیده اند دانسته اندکه دریکطرفها آرامگاه وبنا جاهی نخواهند یافت لهذابطرف کوه فرانقلن رفته آغلرایافته اند.

پانقروف — بلکه حالا نیزدرانجاخواهند بود!

ژه ده ثون — من گمان میبرم که دوباره به آغل تحصن نخواهندکرد. البته درکوه فرانقلن کدام مغاره یاشمینهٔ پیدا کرده آنجارامأوای خود قرارداده اند.

پانقروف — راه براه به آغل برویم. اینکاررا یکطرفه کنیم بیهوده وقت خودرا ضایع کردیم!

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 485 of 558

سیروس — نی بانقروف! ماتنها یك مقصد نداریم بلکه دو مقصد داریم که یکی سرشکنی اشقیاست ، ویکی یافتن حامی پنهان ماست که او را یافته عرض شکران وثناگوئی خود را باو ادا کنیم . لهذا هرطرف را بخوبی باید بیالیم .

بانقروف — خوب اما من بخوبی میدانم که آن حامی را ناخواه او نخواهد مایپدا کرده نخواهیم توانست .

بواقعیکه اینسخن بانقروف خیلی درستست . البته که محل اقامتگاه شخص پنهان مانند خود او و کارهای او اسرار انگیز خواهد بود .

امشب عرابه شان در آخر نهر آبشار یعنی جائیکه از ساحل بسیار بلند آب نهر مذکور آبشار بسیار بلند و عجیبی تشکیل داده بدریا میریزد توقف نمود . بقرار شبهای گذشته محل اوتراق را ترتیب ، وبعد از صرف طعام بنوبت پاسبانی کرده استراحت نمودند . هاربرتها کسب صحت وعافیت کرده قوت قدیم خود را پس مالك گردیده است نوجوان ازین گشت وگذار خیلی فایده برداشته حالا بعرابه سوار هم نمیشود . از همه رفقا پیشتر براه میرود .

فردا مهاجران از یکجای که نهر هموار ی وپهنی پیدا کرده بود گذر کرده راه دامنهٔ کوه فرانقلن را پیش گرفتند . مهندس درسطح مائل کوه مذکور هر گوشه وکنار را بکمال دقت تفتیش کرده به احتیاط تمام بسوی آغل پیشمیرفت که اگر اشقیا در آغل موجود باشند آنها را بزور از انجا براورده محاربهٔ قطعی با آنها اجرا کنند واگر در آغل نباشند در انجا اقامت گزین گردیده به اجرای تفتیشات وحرکات خود آغاز میکنند .

این قرار به اتفاق آرا قبول گردید زیرا همه گی میخواهند که صاحب یکانهٔ جزیره شوند . بناءً علیه مهاجران بکمال دقت واحتیاط پیش میشدند توپ وزوپ هرطرف را معاینه وتفتیش کرده به افندیان خود رهنمائی میکردند . هیچ علامتی از گذشتن اشقیا به این نزدیکیها از انجاها معلوم نمیشد .

نزدیك شام بود که مهاجران بقدر ششصد قدم از دیوار تخته ئی آغل دور بودند در انجا

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 486 of 558

توقف نمودند پیش ازین راه رادرختان سراسر پوشیده داشته بود. حالا بودن ونبودن اشقیارا دانستن موقوف بردیدن وکشف کردن آغلیست. اما اگر حالا بسوی آغل روا نه شوند هدف گلهٔ خائنان شدن از محققاتست. لهذا بالطبع منتظر شب بایدشد.

سه ساعت گذشت، پرده ظلمت شب برکائنات کشیده شد. درهرطرف سکوت و سکونت حکمفرماست. اگریك شاخ درخت حرکت کند درحال شنیده میشد. توپ نیزافتاده وسرخود رابردستهای خود نهاده هیچ آثارهیجان نشان نمیدهد.

پانقروف وژه ده ثون رسیدن زمان کشف وتفتیش رابه مهندس اخبارکرد. مهندس، وهاربروناب حتی بوزینه وسگ نیزدرها نجاماندند. زیرادراثنای تفتیش صداوصوت نباید بود. سیروس گفت:

— بی احتیاطانه حرکت نکنید. زیرابرای ضبط کردن آغل نی بلکه برای کشف وتفتیش کردن میروید.

هردورفیق روانه شدند. بسبب سایهٔ درختان وتاریکی شب بقدرسی چهل قدم پیشتردیده نمیشد. هرگاه اد نابك صدایی میشنیدند توقف ورزیده هرطرف رامعاینه میکردند. وبازبه بسیاراحتیاط پیش میشدند وازهمدیگرجداجدا میرفتند. ولحظه بلحظه منتظرصدای یك تفنگ هستند. بعد ازنجد قیقه هردورفیق به آخردرختان واول چمنزاریکه آغل بران بنایافته واصل گردیدند که ازانجا تابه دیوارتخته بی آغل مسافهٔ بسیارکمی باقی مانده است بقدرسی قدم پیشتردروازهٔ آغل مشاهده میشود که بسته است. اینمسافه راگرمنطقهٔ مهلکه بگوئیم جادارد چرا اگردرپشت دیوارتخته بی یك کسی پنهان باشد و درینمنطقه کسی را نشان کرده گله بیندازد درحال برخاك هلاکش میغلطاند.

ژه ده ثون وپانقروف اگرچه که بیدل وترسنده نیستند ولی اگربی احتیاطی کرده خودرا بهلاکت اندازند سبب محو دیگر رفقاوازدست دادن جزیره میشوندلهذا توقف رادرینجاضروری دیدند. امابانقروف خیلی غضبناك وپرحدت گردیده خواست

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 487 of 558

که بر دروازهٔ آغل هجوم نماید . اماژده ثون مانع آمده گفت :

— یکچند دقیقهٔ دیگر صبر کن تا تاریکی شب بخوبی فرا ید و دشمنان هم بخواب روند آنوقت کار خودرا بخوبی خواهیم دید .

ژه ده ثون و پانقروف یکمدتی در انجا توقف نموده آغلرا هیچ از نظر دقت و ملاحظه دور نگرفتند . آغل بتمامها خالی مینماید . هرگاه اشقیادر انجاباشند البته یکی از انها درپیش دروازه بپاسبانی نشسته خواهند بود .

ژه ده ثون دست پانقروف رافشرده اشارت رفتن رابداد . چاقماقهای تفنگهای خودرابالا کرده پیش رفتن گرفتند . بی واقعه وحادثه درپیش دروازه رسیدند پانقروف دروازه را تیله داده بسته یافت . وهم دیدکه ازینطرف نی بلکه ازدرون بسته است . پس معلوم شدکه اشقیادر آغل هستند چرا که دروازه راازدرون محکم بسته اند .

ژه ده ثون و پانقروف گوش دادند . در آغل هیچ صوت وصدایی نیست . حتی گوسفندان و بزان نیزبخوابرفته سکوت وسکونترا اخلال نمی کنند . دورفیق چون هیچ صدایی وندایی نشنیدند ازدیوار بالابرامده به آغل داخل شدنرا آرزو کردندکه اینکار برأی وفکرمهندس سراسرمغایراست . لهذاژه ده ثون این فکررارد کرد . وگفت :

— نی برادر . برای درامدن به آغل همهٔ ما یکجاباید باشیم . حالا ایتقدردانستیم که تابدینجابلاعارضه آمده میشود . پاسبان ونگهبان نیست .

پانقروف نیزفکرژه ده ثون راقبول کرده اصرارنکرد . عودت رامصمم نمودند پیش مهندس آمده کشفیات خودرافهمانیدند . مهندس بعدازفکرکردن بسیار گفت که :

— من میگویم که اشقیاهادر آغل نیستند !

پانقروف — وقتیکه در آغل درائیم آنراهم خواهیم دانست !

— چون چنینست برویم .

— آیاعرابه بماند ؟

— نی اسباب ولوازمات ماهمه درانست . بایدباخودببریم . هم درو قت لزوم برای

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 488 of 558

ماسپرهم میشود .

— مارش !

عرابه‌ازمیان درختان برامد . بی‌صدا بطرف پردهٔ تخته پی روانه شدند . ظلمت شب خیلی کثیف بود . ژوب بنابرامرافندی خود ازپس عرابه میآید . ناب نیز سگ را گرفته ازپیشرفتن وصدا کردن منع میکرد .

بعدازکمی عرابه درپیش دیوارتخته‌ئی آغل به ایستاد ناب لجام عرابه را گرفته درانجا بماند . چهار نفر رفیق بسوی دروازه پیش شدند . مقصدشان دانستن محکم بودن یانبودن دروازه وباز کردن آن بود .

حالا آنکه یك پلهٔ دروازه باز بود . مهندس به ژه ده ثون وپانقروف روی خودرا گردانیده گفت :

خوب شماچه گفته بودید ؟

ژه ده ثون وپانقروف دوچاروله وحیرت شدند پانقروف گفت :

— همچنین که درژه ده ثون بودن وپانقروف بودن، ما هیچ شبههٔ نیست دربسته بودن این دروازه نیزپیش ازکمی هیچ شك وشبههٔ نمیباشد !

ژه ده ثون — بحق سوگنداست که من خوب دیدم که ازداخل محکم بسته بود .

مهاجران ازینکار به تردد افتادند . آیا اشقیاوقتیکه ژه ده ثون وپانقروف آمده بودند در آغل بودند وپس ازان برامده رفته اند ؟ یا آنکه یکی ازانها بیرون برامده؟ و یایك دام احتیالی ترتیب داده اند ؟

درین اثناهاربرکه یکچندقدم پیشترفته بودیکی یکبارپس گردیده دست مهندس را گرفته گفت :

— در خانه روشنی معلوم میشود !

هرپنجنفررفیق به آغل درامدند . دیدندکه بحقیقت ازپنجرهٔ خانه‌یك ضیای خفیف چراغی پدیداراست سیروس سمیت گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 489 of 558

— اشقیا از آمدن ما بیخبر در خانه نشسته اند فرصت بسیار خوبیست! بسم الله! یورش.

مهاجران پیش راندند. تفنگهای خود را حاضر گرفته بودند. بکمال احتیاط و آرامی تا به پیش خانه رسیدند از درون خانه هیچ حرکت و صدایی حس نمیشود. سیروس سمیت از نجره بدرون خانه نظر انداخته دید که بر میز یك فانوسی میسوزد. در پیش میز یك بستری افتاده است بر بستر یك آدمی بخوابست!!

مهندس دفعتهً خود را پس کشیده بصدای لرزان و پر هیجانی آهسته گفت:

— آیرتون!

اینرا گفته و دروازهٔ خانه را باز کرده در آمد. رفقا نیز از پی او در آمدند. بغیر از آیرتون که بر بستر افتاده دگر هیچ کسی در خانه نیست!

آیرتون در یك خواب بیهوشی مانندی افتاده است از وضع و سیمایش چنان معلوم میشود که بسیار درد و الم کشیده است. در بازوها، و بند های دست، و بند های پایش آثار زخمهای بستن ریسمان پدیدار است. سیروس سمیت بر بستر آیرتون خمشده از بازوی آیرتون بگرفت و بشدت جنبانیده گفت:

— آیرتون!

بیچاره آدم چشم خود را باز کرد، و بیکنظر حیرتی بسوی مهاجران نظر کرده به صدای بسیار ضعیفی گفت:

— این شمائید! شما! آه.

— بلی مائیم آیرتون!

— من در کجا هستم؟

— در آغل.

— خیشها کجا هستند؟

— اینجا نیستند نمیدانیم!

— اما بر خود هوش کنید. هرجا که باشند حالا پیدا خواهند شد!

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 490 of 558

اینرا گفته باز چشمهایش از ناتوانی بهم آمد و بر بستر بیفتاد . مهندس گفت :

— دوستان ! فرصت نیست چابکی کنیم ، بلکه ملعونها باز هجوم بیارند عرابه را بدرون بیارید دروازه ها را بخوبی ببندید . همهٔ ما در نجا جمع شویم .

ژه ده ثون ، پانقروف ، ناب برای اجرا کردن امر او رفتند . هاربر با مهندس در اوتاق پیش آپرتون بماند .

سه رفیق از دروازهٔ آغل برامدند عرابه را بر جای خود دیدند . توپ صداهای خفك درونی میبراورد بوزینه نیز خرخر آهسته میداشت .

مهندس و هاربر از اوتاق برامده تفنگهای خودرا حاضر و آماده گرفتند . و در دروازهٔ دیگر آغلرا که بطرف کوهست در زیر نظر دقت و معاینه گرفتند . چرا که اکراشقیا از راه هجوم آوردند مهاجران را سراسر محو میسازند .

درین اثنا کرهٔ قرطاوع کرد هرطرف ضیادار گردید هرطرف آغل ، وجوی آب پدیدار گردید . مهندس داخل شدن عرابه و رفقارا هم دید ، صدای بسته کردن دروازه را نیزشنید . توپ بمجردیکه در آغل درامد ریسمان خود را از دست ناب برکنده عوعوه زنان وولوله کنان بتاخت بجهت دست راست خانه بدویدن آغاز نهاد .

سیروس سمیت گفت :

— رفیقان من ! بدقت نشان بگیرید که تهلکه در انطرفست .

مهاجران تفنگهارا برو گرفته به احتیاط در پی سگ روانه شدند . ژوپ نیز در پی توپ دویده صداهای غریبی کشیدن گرفت .

مهاجران نابزیر درختان کوچکی که بر کنار جوی آب بود رسیدند در انجاچه می بینند ؟ می بینند که پنج جسد برسرسبزه زار بوضعیتهای مختلف درازدراز افتاده اند . این پنج جسد لاشه های پنجنفر اشقیائیست که پیش ازین به چهار ماه از کشتی سپیدی رهزن بجزیرهٔ لینقولن برامده بودند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 491 of 558

باب سیزدهم

فهرست

حکایهٔ آرتون — تصور خائنان — اقامت در آغل — حامی پنهان در
جزیرهٔ لینقولن — در اطراف کوه فرانقلن جستجو — صدا
هائیکه از زیر زمین شنیده میشود — جواب با غروف —
مجرای کوه آتشفشان — برگشتن بفرانیتهاوز

آیا چه شد ؟ مهاجران بحیرت افتادند که آیا اشقیا را که هلاك کرد ؟ آیا آرتون بر تلف کردن آنها موفق شد ؟ این گمان صحیح نیست زیرا آرتون یك آن اول از ورود آنها بخوف بود برای دانستن حقیقت اینمسئله بهوش آمدن و جوزشدن آرتون را باید انتظار کشید .

مهاجران بحالت بسیار حیرت و هیجان شب را در اوناق آرتون گذرانیدند و بمداوات لازمی آرتون کوشیدند فردا آرتون بخود آمد . از دیدن رفقا که بعد از جدائی یکصد و چهار روز باز بهم رسیده اند یك فرحت و مسرت بی اندازهٔ برای آرتون و مهاجران حاصل گردید . آرتون بیکچند کلمهٔ سرگذشت خود را بیان نمود .

آرتون بعد از انکه از رفقا وداع کرده به آغل آمده است حیوانات را جابجا کرده یك قهوهٔ نوشیده . بخوابرفته است . اشقیا بخبرانه بر وهجوم آورده اورا گرفتار کرده اند ، ودستها و پایهایش را بارریسمان هامحکم بسته کشان کشان باخود برده اند ، ودر دامنهٔ کوه فرانقلن در یك مغارهٔ بسیار تنگ و تاریکی که برای خود منزل ومأوا اتخاذ کرده بودند در یك گوشه انداخته اند .

اشقیا در اول امر اسیر خود را کشتن خواسته اند و لی یکی از انها اورا شناخته از کشتن او فارغ شده اند و در زیر شکنجه و عذاب اورا گرفته باخود شریك کردن خواسته اند . ولی آرتون به صب وشتم آنها اجواب رد داده است .

باینصورت چهار ماه تمام بیچاره دست و پابسته در همان مغاره مانده است اشقیا خو

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 492 of 558

را که خود را همیشه از آغل میآوردند ولی در انجا اقامت نمیکردند . در یازدهم ماه تشرین اول در حالتیکه اشقیا به آغل بودند آمدن مهاجرا نرا کشف نموده فرار کرده اند ودو نفر از انها برای کشف کردن نتیجهٔ مقاصد مهاجران در آغل پنهان مانده اند. بعد از شام یکی زانها آمده دیگرانرا خبرداد که یکی از مهاجرانرا کشته ، ویکی از خود شان نیز کشته شده است .

از نحوادث آیرتون خیلی متأثر و غمناك گردیده است بعد از چند روز باز حوادث خراب کردن وسوزانیدن منظرهٔ وسیعه را آورده اند که این نیز بر غم واندوه آیرتون افزون گردیده است . اما با وجود اینهم خیشها از مهاجران خیلی به بیم و هراس بوده وقوت آنهارا خیلی افزون پنداشته از اختفا گاه خود خیلی کمتر میبرامده اند . درین اثناعذاب وشکنجه را بر آیرتون نیز بیشتر کردند ، و میخواستند که از و در حق درجه قوت وعدد نفری مهاجران وکیفیت محل ومأوای شان معلومات حاصل کنند. ولی از آیرتون بجز صبر وشتم دیگر معاملهٔ نمیدیدند تا بهفتهٔ سوم شباط حال بدینمنوال گذر نمود . آیرتون روز بروز ضعیف وناتوان شده میرفت ، واز اشکنجه وعذاب بسیار هر لحظه بمرگ خود راضی بود . تا آنکه سراسر از خود گذشته نمیشنید ، ونمیدیدتنها روحش زنده بود . حتی درین دو روز سراسر بیخود بوده از هیچ چیزی خبر ندارد .

آیرتون بعد از انکه حکایت خود را تمام کرد پرسید که :

— من در مغاره بودم ، آیا در انجا چسان آمده توانسته ام ؟ آیا شما مرا آورده اید ؟

مهندس — چنانچه شما از ما این کیفیت را میپرسید ما هم از شما این کیفیت را میپرسیم که آیا اشقیا در کنار جوی آب میان آغل چگونه مقتول افتاده اند؟ آیا شما آنهارا کشته اید؟

آیرتون از بنسخن بکمال حیرت فریاد برآورده گفت :

— آیا کشته افتاده اند ؟

اینرا گفته بی اختیار برپا خواست ! برشانهٔ رفقائیکه زده بالا تفاق بسوی جائیکه اشقیا افتاده بودند رفتند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 493 of 558

صبح دمیده بود . دیدند که پنج جسد بیروح بر چمنزار مانند صاعقه زده گان یکی برو ، ویکی بر پشت ، و بعضی چار پاق ، و بعضی سرنگون افتاده اند .

آیرتون متحیراست . مهاجران ساکت !

بنابر اشارت مهندس ناب وزه دهتون بمعاینه پنج جسد بیجان سردشدهٔ شیخ مانده آغاز نهادند دیدند که درهیچ جایی ازوجود آنها اثر زخم وجراحتی پیدا نیست . اما باقروف بعداز انکه بکمال دقت وباریك بینی نظر کرد دیدکه بعضی نقطه های سرخ سرخ برسینه . وپشت . وپیشانی . وبازو . وبغل آنها دیده میشد اماهیچ شناخته نشدکه این علامت چیست ؟ مهندس گفت :

— برهمین جائیکه علامات سرخی بران پیداست زده شده اند !

زه ده تون — آیا باچه گونه سلاح ؟

— بایك سلاحی که ماهنوز بصورت ساختن آن واقفیت وعلم آوری نداریم .

— آیا که زده باشد ؟

— آیابجز حامی پنهان ما که درجزیره است دگرکه خواهد بود ؟ آیرتون را نیزبجز اوکه ازمغاره آورده است؟ اینقدر لطفها که تابحال دربارهٔ ما اجرا نموده است بجزهمان لطفکار مرحمت شعار کیست ؟

— چون چنینست اورا باید بیالیم !

— بیالیم اماچنین کسی که اینقدر خارقه هائشان میدهد تاخود اونخواهدکه اورا پیدا کرده میتواند ؟

بعداز چنددقیقه بازبه اوتاق آمده بحیرت باهمدیگر نشستند . آیرتون بواسطه مشروبات مفرحه ، ومأکولات مقویه باعادهٔ صحت وعافیت نمود .

ناب و باقروف لاشه های اشقیارا از آغل کشیده درجنگل بردند ، وگودال عمیقی کنده لاشه هارادران انداختندوسر آنرا باخاك پوشانیدند وبعداز ان باهم نشسته سرگذشتهائیکه درانثنای غیبوبیت آیرتون بررفقا آمده بودبیان کردند . اززخم مهلك

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 494 of 558

هاربرورسیدن بحالت مرگ ، وامداد نمودن حامی پنهان به کنین ، وناامید شدن رفقا ازدوباره دیدن آرتون همه را یکان یکان به آرتون حکایه کردند . مهندس چون حکایهٔ خود را تمام نمود گفت :

م — اگرچه از شر مضرت اشقیارهایی یافتیم امابقوت بازوی خودرهایی نیافتیم .

ژ — بیائیم . هرطرف ، وهرگوشهٔ کوه فرانقلن را بگردیم ، هرشکافرا تدقیق کنیم تا اورا بجوئیم وبیابیم !

ها — بلی البته تاحامی مجهول خودرا نیابیم بفرانیتهاوز برنگردیم !

پا — آیادر آغل خواهیم ماند ؟

م — بلی در همین جا بمانیم . مرکزدایرهٔ تحری خود را آغل راقرار بدهیم . درنجاخورا که هم بسیاراست . هم بفرانیتهاوز ، وهم بکوه فرانقلن که اصل بالیدن مادرانجاخواهد شد نزدیکست .

پا — بسیار اعلا ، امامن یك ملاحظهٔ دارم که آنرا عرض کردن میخواهم !

م — بگوئید چیست ؟

پا — موسم تابستان درگذشتنست ، لهذا باید فراموش نکنیم که یك سیاحت بر مافرض است !

م — چه سان سیاحت ؟

پا — تابجزیرهٔ تابور رفتن ویك کاغذی درانجا گذاشتن تاآنکه لاردوقتیکه درانجا بیاید ازبودن ماو آرتون درنجاخبریابد .

آ — اما این سیاحت باچه اجراخواهد شد ؟

پا — بابوناد وانتور .

آ — آه بیچاره بونادوانتور !

پا — یعنی چه ؟

آ — یعنی اینکه بونادوانتور موجود نیست !

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 495 of 558

پا — (بشدّت) چه ؟ بونادوانتور موجود نیست ؟

آ — بلی موجود نیست ، چونکه اشقیای خبیث پیش ازیکهفته بوناد وانتور را در حوضهٔ بالون یافته ودران سوار شده اند ،ولی چون کشتیبانی را بخوبی نمیدانسته اند بسنگ آنرازده پارچه پارچه کرده اند ، و بهزارزحمت خود را ازغرق وارهانیده اند . اینحکایترا وقتیکه باهم دیگر میگفتند من بکمال تأسف شنیدم .

پا — وای خائنهای ملعون !

هاربرچون دیدکه پانقروف خیلی متأثر و آزرده گردیده است باو نزدیك شده گفت:

— ضرر نیست پانقروف ! دگریك کشتی خواهیم ساخت .

پا — آیا نمیدانید که ماندبونادوانتوریك کشتی ساختن بهپنج ششماه کوشش محتاجست !

ژ — چه کنیم چاره نیست ، باید کوشش کنیم ، وبسازیم . سیاحت خود را نیز بسال آینده اجرا میکنیم !

پا — آه بونادوانتور من ! آه بونادوانتور من !

پانقروف بیچاره زار زار بگریستن آغاز نمود . بواقعیکه پاره پاره شدن بونادوانتور یك واقعهٔ بسیار تأسف انگیزیست که تلافی مافات آن بجز ساختن دیگر کشتی بدیگر چیزی نمیشود . لهذا دراول امر پالیدن وبعد از فراغت ازپالیدن بکشتی ساختن قرار دادند .

به پالیدن ازهمان روز آغاز نهادند . سطحهای مائل کوه فرانقلن بسی تپه هاو دره ها ، وشیله ها بوجود آورده است . اینست که این بار پالیدن رادرمیان این دره ها وشیله ها اجرا میکنند . زیرا برای پنهان شدن در تمام جزیره از نجاها بهتر جائی نیست .

والحاصل مهاجران بقدر یکهفته تمام هرطرف کوه فرانقلن را که عبارت ازسه سطح مائل بزرگیست بکمال دقت و بینائی پالیدند در هیچ طرف هیچ اثر قدمی و ملجاو ماوائی نیافتند .

شیله ها ودره ها وشکافته گیها ، وگودالهای بسیار عمیق ومدهشی درکوه دیده میشد که اکثر آنها ازشدّت آتشفشانی کوه دروقت اشتعال قدیمهٔ او بعمل آمده است وبعد ازانطفا یافتن وخاموش گشتن بهمان حال طبیعی خود مانده است . حتی سیروس

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 496 of 558

سمیت دران شکافته گیهاوچقور یهانیزدرامده اجرای کشفیات نمود .

درین اثنا مهندس برسرتپه یك چقوری بسیار عمیقی برامده بودکه ازین گودال بعضی صداهای بردهشت ومهیبی اززیرزمین مانند غرش رعد میبرامد ، و آن صدا درسنگهای کهسار پیچیده یك عکس صدایی بعمل میآورد . این چقوری که صداازان میبرامد بقدر صد متروعمق داشت .

ژه ده ثون نیزاینصداهای مهیب راشنیده دانستند که حرارت مرکزیه ارض باز به انشعال وانبساط کردن آغازمینهد یعنی کوه آتشفشان ازدردهن فرا نقلن بازبنای آتشفشانی وشعله وری رادارد . ژه ده ثون گفت :

— معلوم میشودکه وولکان سراسرمنطفی وخاموش نشده بوده است !

— بلکه منطفی بوده ولی بعد ازانکه ماوشمادران گردش کرده ایم بازبعضی انشعا لات داخلی بظهور آمده باشد . زیرا هرکوه آتش فشانی که منطفی دیده شود بازهم استعداد فطری درشعله وری میداشته باشد .

— اما اگرکوه مابه آتش فشانی آغازنهد برای جزیرهٔ ما موجب تهلکه نخواهد گردید؟

— گمان نمیبرم ! چرا که کوه ما مجرا یعنی منفس دارد آتش ازان منفس ومجراشعله ورمیگردد، ومواد مذابیهٔ معدنیهٔ اواز مجراهای که سابق پیدا کرده جاری شده میرود .

— اما اگر آن مواد آب گشته مذاب شده که آنرالاومیگویند بر مجراهای قدیم خود نرفته بدیگر طرف یعنی بطرف منظرهٔ وسیعهٔ ما وجنگل فاروست مجراهای نو کشیده روان گردد ؟

— وولکانها هرچیزمیتوانند ! اگر یك زلزلهٔ بسیارشدیدی بعمل آورده تبدیل مجرا ومنفس نمایدایشهم ممکنست !

— اما دودیکه انشعال وولکانرا اعلان کنندندیدیم .

— نی هنوز ازدود اثری نیست ! بلکه درمجرای وولکان بمرورایام سنگها وخاکهای بسیاری گردآمده مجرارا بندکرده باشد . اما این خاکها وسنگها درپیش قوهٔ شدیدهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 497 of 558

مرکز به اصلا مقاومت کرده نمیتواند . بهر صورت گفته میشود که انتعال یافتن و کفیدن کوه آتشفشان ما علامت خیری نیست .

ژه ده ثون و مهندس از جائیکه بودند به پیش رفقا فرو آمده کیفیت بر دهشت علا یان آتش فشانی کوه فرانقلن را بیان کردند . پانقروف گفت :

— بسیار خوب ! از همه خلاص شدیم ، حالا کوه آتش فشان نیز بر ما قوت خود را میخواهد نشان بدهد ! بکند ! و هم مانع خود را خواهد یافت !

— چه میگوئی پانقروف مانع کوه آتش فشان که میتواند شد ؟

— وای ! مگر حامی پنهانرا فراموش کردید ؟

مرده اگر بخواهد برای وولکان مجرائی کشیده بدیگر طرف دنیا آنرا برآورده میتواند !

به بینید که پانقروف مبالغه کار ما در جهٔ قوت و اقتدار شخص مجهولرا بفکر و ذهن خود چقدر بزرگ گردانیده است و بواقعیکه کارهای خارقه نمای شخص مجهول و یافت نشدن محل و مأوی او مانند پانقروف خیالپرستان مبالغه دوستان را بسی خیالات و تصورات غریبه می اندازد !

هرقدر تفحص و تفتیشات که در هرطرف کوه فرانقلن در تمام دره ها ، و شیله ها ، و شکافته گیها ، و مغاره ها ، و سنگلاخها حتی در مجرای قلهٔ کوه اجرا نمودند ، و سعیها و کوشش ها ورزیدند از حامیٔ پنهان اثری نیافتند . لهذا مهاجران محروم و مأیوس بغرانیتهاوز برگشتند ، و محقق دانستند که شخص مجهول در جزیره یك جای و مقر معلومی ندارد چرا که حالا هیچ جای در جزیره نماند که آنرا مهاجران نپالیده باشند . علی الخصوص پانقروف و ناب سراسر بخیالات و تصورات محال بعید از عقل افتاده بر بو دن پری و دیو اقرار گرفتن را باور کردند .

در ۲۵ ماه شباط مهاجران بغرانیتهاوز آمدند . زینهٔ جنگلدار ریسمانی خودرا انداخته بالا برآمدند و ماشین نزول و صعود را پس سوار کردند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

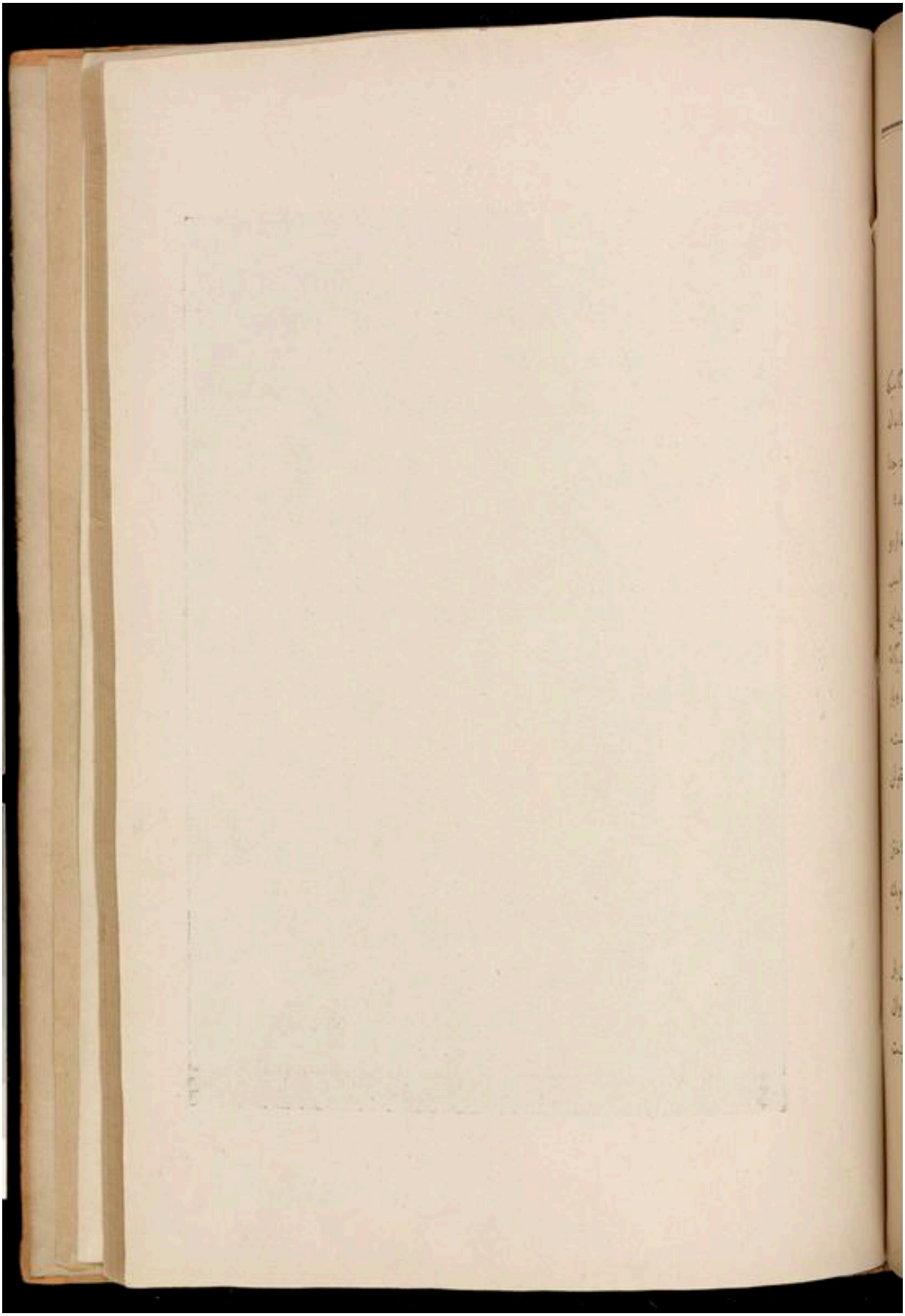

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 499 of 558

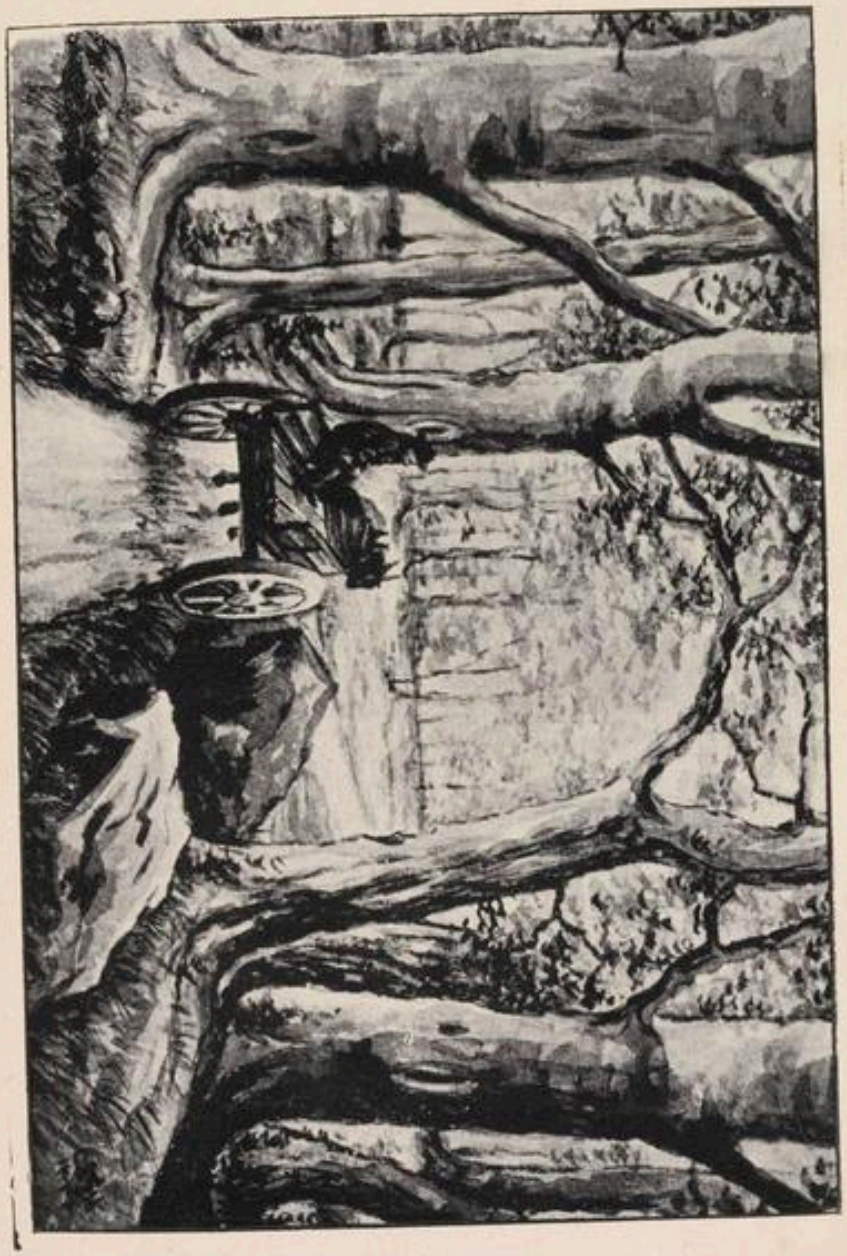

صبح وقت صرا به مارا

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 500 of 558

باب چاردهم

فهرست

سه سال تمام گذشت — مسئلهٔ ساختن کشتی — برچه قرار داده میشود — راحت مهاجران — سردیهای زمستان — پانفروف ناچار صبر میکند — کوه فرانقلن وغرایب آثار

در ۲۵ ماه مارت سال سوم آمدن شان بجزیرهٔ لینقولن تمام گردید . ازهنگامیکه ازمحاصرهٔ شهر ریشموند فرار کرده اند وبیکصورت عجیبی بجزیرهٔ لینقولن افتاده اند تمام مدت سه سال میشود که ازوطن واقربا وتعلقات ودوستان و آشنایان خود جدا مانده اند . آیاهرگاه که وطن شان بیاد شان میآید چقدر الم واضطراب میکشند ؟

آیا محاربهٔ که دران داخل بودند بچه منجر گردید ؟ هیچ شبهه ندارند که اردو های شمالی مظفر و غالب آمده اند . اما ایمحاربه چقدر خسارت و مضرت راسبب گردید ؟ چقدر خونها ریخته شد ؟ آیا چقدر دوستان و آشنایان شان تلف گردیدند ؟ مهاجران بیچاره اکثر درخصوص مباحث و صحبت میدارند . فکر و مقصد یگانهٔ شان عودت کردن بوطن است ورابطهٔ جزیرهٔ لینقولن را باوطن پیدا کردن، وباز ازانجا برای اعمار انجا آمدن . وشیرینترین ایام عمر خود شانرا درانجا گذرانیدنست .

برای اجرای اینمقصد شان دو چاره . موجود است یا آنکه یک کشتی بجزیرهٔ لینقولن آمده آنهارا بردارد یا آنکه خودشان یک کشتی بزرگی ساخته بیرون برایند .

سیروس سمیت مسئلهٔ ساختن یک کشتی را برفقا عرض نمود چرا که ساختن یک کشتی بسیار ضروری ولازمی دیده میشود هیچ نباشد تابجزیرهٔ تابور رفته ویک کاغذی درانجا گذاشتن ازلوازماتست . مهندس گفت :

— عزیزم پانفروف ! تابه اول بهار بسیار وقتست مادام که کشتی میسازیم این بار یکقدری بزرگتر باید بسازیم چرا که من چندان اعتمای بر آن کشتی لارد گولناروان ندارم . آمدن دونفر ازجزیرهٔ تابور و ازانجا به انجا آمدن یک امید بسیار دوریست

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 501 of 558

هرگاه بساختن یك کشتی که مارا تابجزیرهٔ ژه لاند جدید بتواند برساند، یا تابجزیرهٔ پوموتو بردہ بتواند آغاز کنیم بهتر و موافقتر خواهد بود !

— البته ! اگر شما موجود باشید و اپورزره پوش جنگی نیز ساخته خواهیم توانست!

م — آیا انچنین یك کشتی رابچه قدر مدت ساخته خواهیم توانست ؟

با — شش هفتماه کار دارد . امادرزمستان خوب نمیشود . هرگاه تابه تشرین ثانی آینده تمام شود بسیار کامیابی و موفقیت خواهد بود .

م — تمام ، درانوقت موسم سیر و سفر دریاست .

با — خیلی خوب ، چون چنینست نقشهٔ کشتی را بسازیدکاری گرها هم حاضراند همان بکار آغاز کنیم !

سیروس به نقشه کشیدن کشتی مشغول گردید . دیگر رفقا نیز بچوب بریدن ، و آوردن ابتدا ورزیدند . چوب از جنگل فاروست آورده میشود ، سرك تا به آنجا مکمل ساخته شده است یك گادی چوب کشی بسیار سبك وقوی نیز ساختند . رفقا صبح وقت عرابه ها را به اوغاها بسته بسوی جنگل میکشند ، ودرانجاچوبهای مناسب رابرای تادای ، وقیورغه وکنار ، ودگل ، وکمره هاوغیرهم بریده بواسطهٔ عرابه ها تابه پیش شمینه ها که کارخانهٔ کشتی سازیرا آنجا برپا کرده اند میرسانند . مستر ژوب درباب چوب بریدن خیلی مدد میرساند . بردرختهای بلند یکه بریدن و انداختن آن لازمست با لامیراید وریسمانرا برسر آن میبندد ، وبازفرو آمده بارفقا ریسمانرا میکشد ودرختانرا برزمین میغلطاند ، ویا تنه هاوتخته های بزرگ رابشانه گرفته تابه پیش دستگاه کشتی سازی میرسانند . درفن اره کشی و دیگر کارهای نجاری نیز در وقت ساختن یوناد وانتورهنوز استاد شده بود .

درماه نیسان هوا خیلی متعدل وخوش گذشت . مهاجران باکار کشتی سازی از دیگر کارها نیز فارغ نه نشستند . ضررها و خسارتهائی که اشقیادر منظرهٔ وسیعه رسانیده بودندهمه راسراز نو دستکاری و تعمیر کردند . مرغانچه هارادر بنبار بسبب بسیار شدن

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 502 of 558

مرغان بزرگترساختند . طویلهٔ اوناغاهارانیزبه بزرگترکردن مجبورشدند چراکه اوناغاهاپنج عددگردیدند . دوکره آنها ازسواری وعرابه کشی شده اند حتی بقولیه رانی نیزمستعداند . یك کره دیگرهنوزنوبدنیا آمده است . والحاصل هریك ازمهاجران بیك کاری مشغولند و هیچ یك دقیقهٔ خود را بیکار نمیگذرانند . حال صحت اینچنین مردم مشغول کوشش مندرا تصورکنید که چقدرمکمل خواهد بود ! روزها ازوقت طلوع تابوقت غروب بکارکشتی سازی و دیگرکارهامشغول میشوند . و بوقت شام هامهاجران دردالان غرانیتهاوزجمع آمده طعام های خوب ولذیذی که ناب حاضرمیکند میخورند . و اختلاطهای شیرین و لطیفی که درتصورات آنها صرف ذهن مینمایند وقت میگذرانند .

آیرتون مانند پیشها ازرفقا کناره جوئی ندارد شب وروزباهم یکجابسرمیآورند . اما بجاره آدم بساعت تیرباومسرتها هیچ اشتراك نمیورزد . اما دروقت کار بقدرسه آدم کارمیکند علی الخصوص درکارکشتی سازی باپاقروف خیلی مهارت و غیرت بکارمیبرد . آغل نیزترك نشده است در دو روزیکباریکی ازمهاجران باعرابه درانجامیروند ، سرپرستی حیواناترا کرده وبره وشیرابرای ناب میآورند . خط تلگراف که مابین غرانیتهاوزو آغل بود سرازنوتعمیریافت . هرگاه یکی ازرفقادرشب به آغل بماند باتلگراف بغرانیتهاوزمخابره میکنند .

در ۱۵ ماه مایس شکل وقیافت استخوان بندی کشتی نوشان بمیدان برامد . این کشتی که ازچوبهای بسیارمحکمی ساخته شده است بقدرصدقدم درازی وبیست قدم پردارد . اماچه فایده که درین اثناموسم زمستان بکمال شدت داخل شد ، وکارکشتی سازی به تعطیل افتاد . یکهفتهٔ دیگرنیز بسعی کارکرده یکچند تخته دیگررانیزربط کرده توانستند .

در آخرماه مایس هواها بسیارخرابی پیدا کرد . بادهاوبارانهای بسیارشدید ببارید ن و وزیدن ابتدانمود پاقروف و آیرتون هم پروانکرده حتی المقدوراز کار کشتی سازی وانه ایستادند . یك میخ اگرزیاده بزنند آنرامنفعت میشمارند . اماچه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 503 of 558

چاره که بعداز بارها وبارانهاسردیهای بسیار سخت نیزرو نهاده تخته هامانند آهن سخت گردید. از ازودر ۱۵ ماه حزیران نجاران بضرورت تعطیل کار نمودند .

مهاجران می بینند که موسم زمستان هادر جزیرهٔ لینقولن بسیار شدت می دارد . سبب اینرا نیز مهندس از یخ پاره های بسیار جسیمی که در بحر محیط منجمد جنوبی بسیاحت وشناوری میباشد وتابسیار جاها شناوری کرده می آید قیاس کرده ها را برگفت :

— پیش ازین شما یکوقتی فرموده بودید که جزیره هائی که در بحر محیط باشند بسبب بلغ کردن حرارت را در موسم صیف ونشر کردن آنها را در موسم شتا شدت زمستان بسیار نمیشود . پس جزیرهٔ لینقولن چرا تابع این قاعده نیست !

م — بسببی که در نصف کرهٔ جنوبی واقعست ، و این بخود توهم معلومست که در بحرهای نصف کرهٔ جنوبی یخ پاره های سایح بحر منجمد جنوبی پیشتر و بیشتر از بحر های طرف شمالی پدیدار میگردد لهذا گمان میبرم که شدت برودت جزیرهٔ لینقولن از یخ پاره های سایح بزرگ بزرگ بحر منجمد جنوبیست که تابه نزدیکیهای جزیرهٔ ما بشناوری آمده میباشند .

ها — حق دارید موسیو سیروس ! از قواعد کلیهٔ مثبتهٔ فنیه است که قطعات جنوبیه نسبت بقطعات شمالیه سردتر وخنك تراست . چرا که کرهٔ شمس در موسم زمستان از قطعات جنوبی بسیار دور می افتد ، ودر تابستان بسیار نزدیك میشود . لهذا اگر بحرارت وبرودت بسیار شدید مصادف شویم از فن بعید نیست ؟

پا — خوب ! اما چرا منطقهٔ بحارهٔ مابه اینگونه معاملهٔ ناحق دوچار بشود ؟

م — (تبسم) حق باشد یا ناحق انقیاد لازمست . سبب اینرا نیز بگویم که چیست ؟ کرهٔ ارض در اطراف شمس بریك دایرهٔ تامی دور نمیکند بلکه محور ارض بیضی الشکل یك قطع ناقصیست . شمس نیز بسببی که مرکزیکی ازین قطعهای ناقص را در زیر شعاع تام می آورد لهذا وقتی که ارض بر محور خود پیش میرود گاه به آفتاب نزدیك وگاه دور میشود ، در اثنای سفر نقطهٔ که در تابستان بشمس بسیار نزدیك ودر زمستان بسیار دور

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 504 of 558

می افتد بر منطقهٔ جنوبی تصادف میکنند ، وازینست که این نقطه هم بسیار گرم ، و هم بسیار سرد میشود . برای اینگونه محذورات چاره جستن محالست یا نقروف ! انسانهارا نقدر که عالم بشوند قواعد ونظاماتیرا که ازطرف حق موضوع شده است تغییر داده نمیتوانند .

ژ — سبحان الله ! پروردگار چقدر علم به نوع انسان عطا فرموده است که اگر همهٔ آن معلومات در یکجاجمع وگرد آید چه یك کتابی بزرگی بوجود خواهد آمد !

پا — موسیو ژه ده ثون ، امین باشید که اگر جهل هاوچیزهائیکه انسان نمیداند هم در یکجاجمع آید از ان بزرگتر یك کتابی بعمل خواهد آمد .

درماه حزیران به بسیار شدت زمستان حکم خودرا اجرا نمود . مهاجران در غرانیتهاوز محبوس ماندند . ژه ده ثون ازین محبوسیت به تنگ آمده گفت :

— اگر کسی مرا بایك اخباری از اخبارات عالم مشترك گرداند ویك نسخهٔ ازانرا درهفته یکبار بمن برساند همه مالیکه بمیراث بمن برسد بآنکس خواهم بخشید .

باوجود آنهم مهاجران خودرا درغرانیتهاوز بیکار نمیگذارند هر روز یك مشغلهٔ برای خود پیدا میکنند گاه بشکرسازی ، گاه بشمع ریزی ، گاه بصابون پزی ، گاه به ترتیب دادن وساختن بادبانهای کشتی سپیدی را برای کشتی نوخود مشغول میشوند . اما امسال مانند سالهای دیگر بی سرانجام نیستند . ازکشتی سپیدی لوازمات واسباب بسیاری بدست آورده اند که ازجهت پوشاك ودیگر اسباب خیلی به استراحت میباشند .

ماه حزیران وتموز و آغستوس بسرمای بسیار پرشدتی گذشت . امسال سرما نسبت بسالهای گذشته خیلی زیاده ترشدت ورزیده . درجهٔ حرارت از صفر ۱۲۱ درجه فروتر آمد درین اثنا بخارهای آهنین غرانیتهاوز بیك رونق بسیار خوشنمایی در شعله فشانیست . علی الخصوص تراشه های نجاری که ازکشتی سازی بعمل آمده بود رونق وشعله وری بخاریهارا دوبالا گردانیده بود .

صحت وعافیت همه مهاجران برکمالست . توپ وزوپ نیز بکمال تندرستیست تنها

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 505 of 558

ژوب از خنك یکقدری متأثر است . لهذا برای خد متکار صادق خود از قماشهای نمدی خود بافته گی خویش یکدست البسهٔ مکملی ساختند . این خد متکار کارگذار که بکمال مهارت وسعی کار میکنند وهیچ چیزی نمیگوید میباید که برای خد متکاران نوع انسان یك نمونه وسرمشق باشد . پانقروف میگفت :

— هرکس را مانند بوزینه اگر چار دست بوده باشد البته کار مکمل میکنند .

بعد از جستجو وبالیدن کوه فرانقلن بحث حامی پنهان هیچ بمیان نیامد . دیگر هیچ اثری وخارقهٔ نیز درین هفتماه از و بظهور نرسید . مهاجران را نیز یك فلاکت ومصیبتی نرسیده که به استمداد واستعانت از و مجبور شوند . توب . وژوب که گاه گاه برکنار چاه آخر غرا نیتهاوز عوعوه واوضاع غریبه اجرا مینمودند از مدتیستکه آنها هم برکنار چاه نمیروند واوضاع غریبه اجرا نمیکنند آیا حامی پنهان سراسر از جزیره بیرون برا مد ؟ یا آنکه برای حمایت ومددکاری لزومی نیست تا او اظهار خوارق نماید آیا باز ظهور خواهد کرد یا نی ؟ که میداند ؟

زمستان گذشت . در هفتم ماه ایلول یك حادثهٔ ظهور کرد که در آخر به نتیجهٔ وخیمهٔ منتج خواهد گردید . یعنی در روز مذکور سیروس سمیت چون بسوی کوه فرانقلن نظر گردیده که از تالاق کوه . مذکور یك دود خفیفی با بخار آمیخته بالا میبرامد .

— باب پانزدهم —

فهرست

آتش فشانی وولکان — موسم لطیف — آغاز کردن بکارها —
پانزدهم تشرین اول — یك تلگراف — یك طلب —
جواب — رفتن بسوی آغل — یك کاغذ — دیگر
خط سیم تلگراف — ساحل سنگلاخ —
مد وجزر — شایان حیرت یك ضیا .

سیروس سمیت رفقا را آواز داد . رفقا نیز کارهای خود را ترك کرده به پیش مهندس

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 506 of 558

دویدند ودود وبخار زروهٔ کوه فرا نقان را بکمال سکوت واندیشه تماشا کردند. از حالا معلوم نمیشود که آیا حرارت مرکزیه بشدت تمام خواهد کفید یا کمتر اجرای شدت خواهد ورزید. هرگاه زلزلهٔ شدیدهٔ فوق العادهٔ ظهور نکند از غرانیتها و زیم تهلکه ملحوظ نیست. اما اگر لاوبسوی قسم منبت جزیره یك مجرای نوی پیدا کرده سیلان گیرد آنوقت آغل سراسر محو و نابدید خواهد گردید.

سر از امروز از دهنهٔ تنورهٔ کوه فرا نقان دود وبخار بالا برامدن دوام ورزید. رفته رفته دود وبخار زیادی میگرفت ولی هنوز شعلهٔ آتش پدیدار نشده است و از غرش های رعد مانندی که در اثنای طوفانها از جاهای بسیار دور دوری بیاید از زیر زمین نیز همچنین صداهای سنگین دوری میرسید که از اینهم معلوم میشد که در مرکز ارض امر اشتعال روز بروز در افزونیست و نتیجهٔ مدهشهٔ کفیدن پر هیبت آن نیز روز بروز در نزدیکیست مهاجران تن بتقدیر داده در کار کشتی سازی خود شب و روز بجان میکوشند. مهندس یك ماشین کوچکی که بقوت آبشار تالاب غرانت بدور و حرکت می آمد برای کشیدن اره نیز بعمل آورد که بواسطهٔ آن چوبها و تنه های بزرگ بزرگی را بکمال سهولت اره میکردند و تخته ها از ان میبراوردند. در نهایت ماه ایلول قبورغه های کشتی به ستون کلفت و جسیم تادای و تخته های کنار و دیوار کشتی میخ شده شکل و قیافت کشتی ظاهر گردید. اما انداختن تخته های سطح و سوار کردن دکل و ترتیب دادن بادبان و تفریق دادن کمره ها و دیگر لوازمات آن بسیار وقت دیگر به تیشه زدن و اره کشیدن و میخ کردن موقوفست.

درین اثنا کار کشتی سازی بقدر یکهفته تعطیل گردیده مهاجران بسبب رسیدن موسم زراعت بکشتکاری و جمع کردن محصولات مشغول گشتند. باز بکار کشتی آغاز نهادند. در وقت شام مهاجران مانده و هلاك شده به غرانیتها و زجمع می آیند و طعام شام را وقت تر خورده همان بخواب میروند. اما بعضی شبها بمکالمه و مصاحبه پرداخته تا بسیار وقتها مینشینند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 507 of 558

امشب نیز از همان شبهایی بود که مهاجران بمکالمه ومصاحبه مشغول گشته تا قریب نیمشب نشسته بودند . به نیمشب دو ساعت باقی مانده بود که مهاجران بخمیازه کشیدن آغاز نهاده بنای خوابرا گذاشتند . هریك از رفقا برخواسته بخوابگاه های خود رفتند . هنوز بربستر خود نیفتاده بودند که زنگ تلگراف که در دالان بزرگ موجود است بشدت تمام نواخته شد .

مهاجران سراسیمه ومتحیرانه بدالان دویدند . در آغل بجز حیوانات هیچ کسی نیست همه رفقا در دالان غرا نیتهاوز موجوداند . حیوانات از آغل تلگراف کشیده نمیتوانند دیگر انسان هم در آغل نی بلکه در تمام جزیره نیست . آیا تلگرفرا که کشیده است؟

رفقا بحیرت وسراسیمه بطرف ماشین تلگراف میدیدند ناب گفت :

— اینچه سراست ؟ بلکه بریها باشد ؟

ها — بعضی اوقات در هواهای طوفان الکتریك بتبدلات هوای ....

هاربرسخن خودرا پوره نتوانست چراکه مهندس درمقام ودسر میجنبانید . ژه ده ثون گفت :

— صبرکنیم ، هرگاه اشارتی برای مکالمه کردن باشد البته بتلگراف زنگ نواخته خواهد شد ! واگر ....

ژه ده ثون هنوزسخن خود را تکمیل نکرده بود که بازبشدت زنگ ماشین تلگراف نواخته شد .

مهندس بجابکی برماشین آمده تلگراف کشیدکه :

— چه میخواهید ؟

بعد ازچند ثانیه جواب رسید که :

(بجابکی به آغل بیائید)

سیروس بمسرت تمام برفقا گفت :

— آخرخود را نشانداد !

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 508 of 558

بلی نهایت الامر اسراری که ازمدتها در پرده بود بمیدان ظهور جلوه گر میگردد . رفقا خواب ومانده گی وهمه چیز را فراموش کرده بی آنکه یك کلمه سخن بگویند از غرا نیها وزفرو آمدند . تنها توپ وژوپرا در اقامتگاه گذاشتند .

شب بسیار تاریکست . هلال باغروب شمس غروب کرده . ابرپاره های کثیف بزرگ درهوا ظهور یك طوفان بادوباران را نشان میدهد . تاریکی شب مانع راه رفقا نمیگردید . بلامشکلات تپهٔ منظرهٔ وسیعه را گذشته درمیان بیشه زار برسرك راه آغل براه افتادند . مهاجران بکمال هیجان وسرعت براه میروند .

البته که به هیجان باید باشند : چرا که بعد ازیکساعت در آغل شخص مجهول و حامی پنهانیرا که ازینقدر مدت لطفها وعنایتهای خارقه نمای اودراوقات ضرورت و نا امیدی به ایشان دستگیری ومددرسانی کرده ، وازچنین کارهائیکه مافوق قوهٔ بشریه میباشد ازو بعمل آمده اورا برأی العین می بینند .

مهاجران بهمین فکرهایش میرفتند . ظلمت بآندرجه کثیف بودکه یك متر و پیشتردیده نمیشد . درجنگل هیچ صدا و ندائی شنیده نمیشد مگرصدای پاهای خود مهاجران . این سکوت عمومیرا اینسخن پا قروف که :

— کاش یك فانوسی باخود می آوردیم ؟

اخلال نمود . مهندس بجواب گفت که :

— در آغل پیدا خواهیم کرد !

درین اثنا صدای رعد وتابش برق نیز شنیده ودیده شدکه ظهور طوفان را نشان میداد .

بعد ازیکساعت طی مسافه دیوار تخته ئی آغل را مشاهده کردند . به آغل درآمدند . صدای رعد نیز بیشتر گردید ! بادی بابارانِ آمیختهٔ شدیدی نیز آغاز نمود بخانهٔ که برای آرتون ساخته شده بود واصل گردیدند . بلکه حامی پنهان درخانه باشد ؟ لهذا اول مهاجران رایك طپش مسرت وحیرتی استیلا نمود . چرا که ماشین تلگراف درهمین خانه است ، وتلگراف هم لابد که ازنجازده شده است ! اما هیچ اثرروشنی ، وصدا

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 509 of 558

وندائی از اوتاق دیده وشنیده نمیشود !

مهندس دروازه را دقّ الباب نمود . هیچ جوابی نیامد . دروازه را باز کرده بخانه درآمدند . تاب چاقماق زده چراغ را بیفروختند . هرطرف اوتاقرا پالیدند هیچ کسی را نیافتند همه چیزاوتاقرا اجابجایافتند سیروس گفت :

— این عجب است ؟ آیامابغلط دانستیم که تلگراف زده میشود ؟

ژ — نی این هیچ نمیشود ! چرا که تلگراف صریحاً وعیناً کلمات « چابك به آغل بیائید » را کشید .

برسرماشین تلگراف آمدند دیدند که همه آلات واسباب تلگراف تیاروبجای خوداست .

درین اثناء هاربر برمیز نظر انداخته فریادکرد که :

— وای یك کاغذی موجود است !

مهندس کاغذ رابرداشته دید که بران به انکلیزی این کلمات نوشته شده .

— « خط سیم تلگراف راکه نوکشیده شده بیروی کرده بیائید »

مهندس دانست که تلگراف از آغل زده نشده است . بلکه از نقطهٔ اقامتگاه شخص مجهول که سیم را ازانجاتابه آغل رسانیده کشیده شده است .

همانلحظه مهندس ورفقاخط نورا گرفته براه افتادند . فانوس رامهندس بدست گرفته پیش پیش میرفت طوفان بادوباران نیز کسب شدّت نمود . صداهای رعد وچکا چك برق پی همدیگر درغریدن وتابیدن بود حتی بدرجهٔ که صدای رعد هیچ انقطاع نمی یافت وروشنی برق متصل همدیگر در تابش بود . بروشنی برق قلهٔ کوه فرانقلن را میدیدند که در دود وبخار پنهان مانده است .

سیم تلگراف رایافتند که برتنهای درختها ، ودربعضی جاهابروی زمین ممدود شده رفته است . سیم اول درمیان جنگل وازانجا بردامنهٔ کوه فرانقلن درازشده رفته است . مهاجران درکنارکنارسیم بسرعت پیش میروند . خط تلگراف یکسر بطرف غرب جزیره کشیده شده است . صدای رعد چون متصل درغرشست ازانرو

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 510 of 558

سخن گفتن قابل نیست . و هم سخن گفتن در بنوقت لازم نیست بلکه راه رفتن لازم است .

مها جران در اول امر از تنگی که در مابین سطح مایل کوه فرانقان و نهر آبشار واقعشده است خط را پیروی کرده پیش رفتند . بگمان مهندس بود که اقامتگاه شخص مختفی در همین دره ها و شیله های کوه در کدام مغاره یا شکافته گی خواهد بود . حالآ نکه چنین نشد خط تلگراف بعد از انکه بر دامنهٔ کوه تا یکجایی امتداد یافت از انجا بسوی ساحل بلند بحر که متشکل از سنگهای غریب الشکل و کمرها و گنبد ها و دهلیزهای طبیعی که پیش ازین در اثنای سیاحت دور جزیره با کشتی بوناد وانتور آنرا دیده بودند فرو آمدن گرفت . و یکسر بطرف بحر دراز شده رفته بود .

مها جران از انجا مجبور شدند که پیروی سیم را کرده از ساحل بلند آهسته آهسته بسوی دریا فرو آیند . شدت طوفان باران پر رعد و برق نیز لحظه بلحظه در تزاید بود که گاهی صاعقه های دهشت انتها نیز در بعضی اطراف جزیره بشدت و هیبت می افتاد . غرشهای رعد سماوی ، وصدا های مهیب زمینی که از بر زمین بشدة وولکان برمیخواست باهم آمیخته ولوله رستاخیز را برپا داشته بود . درین اثنا از زروهٔ کوه شعله های آتش نیز درمیان دود وبخار پدیدار میگردید .

از نیمشب گذشته بود که مها جران از ساحل بلند مهیب سیم تلگراف را پیروی کرده بر راه باریك سر نشیب فرو آمدن گرفتند . مهندس پیش و آیرتون از همه پستر بکمال احتیاط بر راه دوام داشتند .

اگرچه تهلکه ها و بیم افتادن خیلی بسیار است و لی مها جران بیکی از تهلکه ها و خطرها پروا نکرده مانند آهن پاره که بمقناطیس منجذب شده باشد بسوی اقامتگاه مخفی حامی مختفی خود در تك و تاز اند .

رفته رفته بجایی فرو آمدند که سیم تلگراف از یك گوشه سنگهای ستون مانندی دور خورده بلب دریا در میان آب فرو رفته غائب گردیده بود . مهندس سیم را بدست گرفته دید که بدریا فرو رفته است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 511 of 558

مهندس و رفقا در نجا بحیرت و تلاش افتاده توقف کردند . صدای نومیدی از دهنهای جملهٔ شان برامد اگر این هیجان و اضطراب مهاجران باشد بی اختیار خود را در پی سیم بدریا خواهند انداخت! امابك ملاحظه و مطالعهٔ مهندس بر رأی همه معقول و مقبول افتاده صبر و آرام گرفتند . مهندس رفقا را بیك مغارهٔ کوچکی که در دیوار ساحل پیدا بود برده گفت:

— در نجا یکقدری مکث و درنگ نمائیم . زیرا حالا دریا بحالت مد است . پس از انکه جزر آغاز کند راه بازبمیدان ظهور خواهد نمود .

رفقا بر بنسخن محل اعتراض نیافتند . لهذا یکچند ساعت انتظار کشیدن لازمست مهاجران در مغارهٔ مذکور بر همدیگر تکیه زده مستغرق خیالات گردیدند اضطراب وهیجان شان خیلی زیاده بود . آیا باچگونه مخلوق خارق العادهٔ ملاقی خواهند شد ؟ آیا چگونه انسان عالی با اقتداری خواهد بود ؟

بعد از نیمشب بیکساعت مهندس فانوس را گرفته بکنار دریا در پیش سیم آمد . دید که آب دریا یك کمی فرو نشسته است ، ودهن یك مغارهٔ بسیار بزرگی بمیدان یك کمتری به برامدن آغاز نهاده است . سیم در میان این مغاره ممدود گشته رفته است .

سیروس به پیش رفقای خود آمده گفت که :

— بعد از یکساعت راه کشاده میشود .

ژ — یعنی راه هست ؟

م — البته هست ، دهن یك مغارهٔ بسیار بزرگی کمتر کی پیدا شده است !

ها — اما گمان میبرم که اگر این مغاره بمیدان هم برایدباز هم آب بسیاری دران خواهد ماند !

م — یا مغاره بتمامها خشکشده مارفته خواهیم توانست یا برای بردن ما یك واسطه خواهد آمد ؟

یکساعت دیگری نیز گذشت . مهاجران همه گی بکنار دریا آمدند . در ظرف این سه ساعت آب دریا بقدر پانزده قدم فرو نشسته بود . مدخل مغاره مانند کمان یك طاق

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 512 of 558

پل بزرگی بمیدان برامده بود. مهندس سیم تلگرافرا دید که بردیوار مغارهٔ مذکور پیش رفته است، وهم دید که یك چیز سیاهی برسطح آب در دهن مدخل مغاره بطرف درون گفته ایستاده وبایك ریسمانی بیك ستون سنگی مربوطست. مگر این جسم یك زورقچهٔ بود که دوپرهم دران موجود بود. مهندس گفت:

— توقف لازم نیست، سوار شویم.

مهاجران همان خود را بدرون کشتی انداختند این زورق از آلومینیوم تام معدن بسیار محکم وسبکی ساخته شده است. ناب و آیرتون پرهارا بدست گرفته بپارکشی، وبا تعروف زمام سکانرا گرفته بدوردادن زورق آغاز نهادند. مهندس نیزفانوس را بدست داشته برینی کشتی بنشست.

زورق بدرون مغاره به پیش رفتن دوام ورزید. وقتیکه از زیر کمان مدخل گذشتند سقف مغاره رادیدند که خیلی بلند است. اما تاریکی نیز بسیار است روشنی فانوس بدن هرطرف اینمغارهٔ غریبهٔ خلقت کفایت نمیکند. طول وعرض وعمق آن بخوبی دیده نمیشود. درداخل این مغاره سکون وسکوت زیادی حکمفرماست. ازولولهٔ پر دهشت طوفان بیرون. هیچ چیزی در نجاشنیده نمیشود.

در بسیار جاهای کرهٔ ارض از این نوع مغاره های خلقتی موجوداست که از ابتدای تکوین کرهٔ ارض موجودبوده اند. بعضی از این نوع مغاره ها را آب دریا پر کرده است، ودرمیان بعضی از انها تالاب های بسیار بزرگی پیداشده است مثلا مغارهٔ «فنغال» که درجزیرهٔ «شتافا»، ومغارهٔ «دو آرنه نز» که در انگلستان و مغارهٔ «بوتیقاسیو» که درقورسیقه، ومغارهٔ «لیزوورد» که در نوروج، مغارهٔ «ماموت» که درکنتوکی واقع میباشد هریك از عجایب های خلقت ومصنوعات قدرت مغاره هایی میباشند که درپیش وضعیت وکیفیت تشکل آنها عقل بحیرت می افتد. تنها مغارهٔ ماموت که درکنتوکی میباشد از تفاع سقف آن بخمسد قدم، وطول آن بیست هزار قدم است.

آیا این مغارهٔ جزیرهٔ لینقولن چقدر طول وعرض وارتفاع را مالك است؟ اینست

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 513 of 558

که بسبب تاریکی تا بحال مها جران به تعیین آن موفق نشده اند ؛ آیا از زیر جزیره تا بکدام حد جزیرهٔ لینقولن ممدود شده رفته است ؟ تعیین اینهم مشکلست ؟

زورق بقدر یك ربع ساعت است که براه رفتن دوام میورزد . مهندس فانوس را بالا گرفته خط حرکت صندال را نشان میدهد . درین اثنا مهندس بر بانفروف که زمام سکان زورق را بدست دارد فریاد کرد که :

— بدست راست بگردان .

بانفروف زورق را بدست راست دور داد مهندس از تحرکت مقصدش این بود که بدیوار مغاره نزدیکشده ببیند که سیم تلگراف موجود هست یا نی . دیدکه سیم موجود است . باز به پیش راندن اشارت داد . برهادر آبهای تاریك مغاره حرکت کرده به پیش راندن کشتی دوام نمود .

زورق بقدر یك ربع ساعت دیگر قطع مسافه نمود . باین حساب از ابتدای داخل شدن بمغاره تا بدینجا قدر سیم میل راه پیموده اند .

درین اثنا یك ضیای بسیار درخشندهٔ شدیدی داخل مغاره را منور گردانید این ضیای الکتریکی بسیار شدیدی بود که از پیش روی شان از آخر مغاره بتابش آمده بود .

مهاجران بواسطهٔ این ضیا بدیدن هر طرف مغاره موفق و کامیاب شدند . سقف مغاره بقدر صد و پنجاه قدم بلندی تخمین میشود که از سنگهای بازالت بوضع بسیار عجیبی متشکلست . بعضی ازین سنگها باشکال غیر منتظم مانند ستونهای کج و پیچی از سقف مغاره تا بسطح آب که بسیار ساکن و آرام ایستاده دراز گردیده و در آب پنهان شده رفته است . ضیای شدید الکتریکی برین ستونهای صاف و براق عکس انداخته و بر آب صاف و هموار داخل مغاره سایه انداز گردیده منظره های بسیار نظر ربایی بجلوه گری میآورد .

زورق نشینان چنان گمان میبرند که زورق شان درمیان دو طبقهٔ بلوری پیش میرود . قطرات آبی که از زدن پر کشتی فشانده میشود ضیای الکتریك آنرا مانند دانه های الماس بدرخشیدن میآورد . درینجا وسعت مغاره بقدر ۳۰۰ قدم می آید .

مهاجران یکسر بسوی منبع ضیا زورق خود شانرا به پیش راندن دوام میورزند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 514 of 558

دریادر نجا مانند تالاب بسیار جسیم بموج و آرامی بنظر می آید . آخر این تالار را دیدند که بایك دیوار طبیعی سنگی براق صاف و راستی مسدود است . عکس ضیای الکتریك که بر دیوار صاف مجلای آخر مغاره، وگاه بر ستونهای آویختهٔ مختلف الاشکال ، وگاه بر سقف ، وگاه بر سطح آب عکس انداخته مهاجران خود را در یك عالم دیگری تصور میکردند .

چون یکقدری پیشتر شدند دیدند که میان آب یك جسم بسیار بزرگ عجیب الخلقت غریبی بیك وضعیت و کیفیت پر هیبتی ایستاده است که ضیای الکتریك از دو سوراخی که برین جسم باز گردیده است میبرامد . این جسم مستطیل الشکل ودو نوك آن باریك و حد وسطی آن مدوّر و بدرازی دوصد و پنجاه قدم بود که از سطح آب نیز بقدر پانزده قدم بلند تر ایستاده بود .

زورق آهسته آهسته بجسم مذکور نزدیکشد . سیروس سمیت بر بینی زورق بپا ایستاده بکمال حیرت و هیجان بسوی جسم مذکور نظر دوخته بود . مهندس دست ژه ده ثون را فشار داده گفت :

— بلی ، هانست !

مهندس اینرا گفته ویك نامی را بر زبان راند که تنها ژه ده ثون آنرا دانست . ژه ده ثون بتلاش پرسید که :

— آیاهانست ؟

— بلی ، خودش است !

پس بنا بر اشارت مهندس زورق را بسوی چپ جسم مذکور نزدیك کردند که در انطرف یك زینهٔ بسیار منتظم خوشنمایی آویخته شده بود . سیروس سمیت بر زینهٔ مذکور بالا برامد، رفقا نیز پیروی کردند . درمابین دوسوراخ بزرگ بلوریی که ضیا از آن میبرامد یك باچهٔ صاف وواسعی که اطراف آن بایك کنارهٔ بسیار مصنع بر نجی گلت شدهٔ گرفته شده بود ، ودر وسط این محل یك دریچهٔ باز بود که از آن دریچه یك نردبان منتظم

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 515 of 558

وفراخی بسوی پایان فرو رفته بود .

مهندس پیش و مهاجران از دنبال او از دریچه بر تر دیوان مذکور فرو آمدند . در آخر زینه یك رهرو بسیار روشن و مفروشی پدیدار بود که در آخرین این رهرو یك دروازهٔ مزین پیش شدهٔ دیده میشد . مهندس دروازهٔ مذکور را باز کرده در یك دالان بزرگ بسیار منور و فوق العاده بازینت و آرایشی داخل شدند . و از دالان مذکور گذشته در یك کتابخانه که از سقفش چراغهای الکتریکی آویخته بود در آمدند . مهندس از این کتابخانه هم بجانبی گذر نموده یك دروازهٔ بزرگ دیگری را که در آخر کتابخانه بود باز کرد .

مهاجران خود شان را در یك دالان واسعی یافتند که در پیش زیب و زینت مفروشات ، و آثار نفیسهٔ معدنیه و صناعیهٔ آن بحیرت افتاده خود را در عالم خیالات و منامات گمان کردند . در یکطرف این دالان بر یك کنبهٔ بسیار مزینی یك پیرمرد دراز قامت نورانی دراز افتاده بود که بحالت بیخودی در خود فرو رفته بود که حتی از آمدن مهاجران نیز آگاه نگردیده بود . سیروس سمیت در روبروی پیرمرد محترم نورانی ایستاده شده بیك لهجهٔ احترامکارانه و زبان نرم و متواضعانهٔ که هم رفقای خود را و هم پیرمحترم را دو چار وله وحیرت گردانیده گفت :

— جناب کپتان نمو ! ما را خواسته بودید اینست که بخدمتتان حاضر شده آمدیم!

— باب شانزدهم —

فهرست

کپتان نمو — سخنان نخستین — یك حکایه — رفقای او — عمر
درژرف بحر — تنها — التجا بردن آخرترین کشتی نوتیلوس
درجزیرهٔ لینقولن .

بصدای سیروس سمیت پیرمرد محترم سر خود را بالا کرده سر ظریف ، و پیشانی کشاده ، و موهای سفید ریش و سر ، و انظار پر عظمت خود را نمودار گردانید . این آدم بر کنار کنبهٔ که بران افتاده بود تکیه زده بنشست از حالتش چنان معلوم میشد

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 516 of 558

که دوچار مرض سخت است و آهسته آهسته شعلهٔ حیاتش رو بخاموشی نهاده است .
بصدای بسیار پست و متحیرانهٔ بزبان انگلیزی گفت :

— افندی ! من نام ندارم ! چسان شد که مرا کپتان نمو خطاب کردی ؟

م — من شمارا میشناسم !

کپتان نمو از پنسخن سیروس سمیت زیاده تر بحیرت افتاده و آثار قهر و غضب از ناصیه اش نمایان گشته انظار آتش فشان خودرا برمهندس عطف نمود . گویا میخواست که درزیر شدت شعلهٔ انظار خود اورا آب سازد ! اما آهسته آهسته ازقهر فرونشسته پس بر کنبه دراز کشید و بیکصدای مستر بحانهٔ گفت :

— چه ضرر دارد ! مادامیکه زنده گیم به آخر رسیده اگر بداند یاندانند !

سیروس به کپتان نزدیکشد . ژه ده ثون دست کپتان را گرفت دید که در آتش تب سوزانست . آرتون و با نقروف و هاربر و ناب در یك گوشهٔ دالان مزین چو نروزرو شن بپا ایستاده اند .

کپتان دست خود را کشیده به نشستن آنهارا اشارت نمود . رفقا بکمال هیجان بطرف کپتان نظردوخته بودند . خود شانرا در پیش روی همان ذات خجسته صفاتی که اورا حامی پنهان نام نهاده اند ، وبارها بسایهٔ لطف وعنایت او از نجهٔ مرگ وارهیده اند می یابند بحیرت اندکه آیا دین های شکر گذاری خودشانرا بچگونه وچه زبان ادا نمایند . علی الخصوص با نقروف و ناب بسیار متحیر و مبهوت مانده اند چرا که آنها حامی پنهان رادر خیالخانهٔ دماغ خود شان ازانسان هاوعالم بشریت برتر و عالی تریك چیزی قرار داده بودند . حالا آنکه در یکوقت به پیش روی خود مانند خودیك انسان و بشر میبینند؟

رفقای مهندس بغیر از ژه ده ثون ازینهم خیلی بحیرت افتاده اندکه آیا کپتان نمورا مهندس از کجا میشناسد ؟ و کپتان نمو بمجردی که اسم خودرا شنید چرا بحیرت از جای خود برخواست ؟

کپتان مهندس راخطاب نموده گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 517 of 558

— معلوم شدکه اسم مرا میدانید ؟

— بلی میدانم ، حتی نام این کشتی خارق العادهٔ که اختراعکردهٔ دست مهارت خود شماست ودرزیر بحر بیکصورت محیر العقولی حرکت میکند نیز میدانم .

— نوتیلوس ! نی !

— بلی ، کپتان ! نوتیلوس !

— اما اینرا هم میدانیدکه من کیستم ؟

— بلی میدانم !

— حالا آنکه مدت سی سالست که من با جمعیت بشریه یکقلم قطع مناسبات کرده درزیرهای بحر زیست میورزم و هیچکس به احوال من خبر ندارد، ومنهم بهیچکس سرخودرا فاش نکرده ام . آیا سر مرا که فاش کرده خواهد بود ؟

— یك آدمی که باشما دریاب فاش کردن سرشما وعده نداده بود !

— مبادا آن عالم فرانساوی که پیش ازشا نزده سال به تصادف درکشتی من افتاده بوده نباشد ؟

— تمام ! خوب شناختید ! خود اوست .

— اما من میپندارم که آن فرانسیس ورفیق اودرهنگامیکه نوتیلوس درگرداب مدهش « ماثیلستروم » درامده بود ازکشتی بدریا افتاده غرقشده بودند !

— بلی افتادند ولی هلاك نشدند ، وبه اوروپا آمده بعنوان (بیست هزار فرسخ سیاحت درزیر بحر) یك اثری نشر کردندوسرگذشت شماو احوال نوتیلوس را دران نوشتند .

— اما اویکچند ماهه سرگذشت مرا خبردارد !

— اما بهمانقدرسرگذشت نیز نام شمارا وکشتی شمارا باشنا خته توانسته است !

— بلکه مرا ازعاصیان و جنایتکاران بزرگی برقم داده خواهد بود ؟

مهندس جواب نداد ! کپتان بازپرسیدکه :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 518 of 558

— افندی ! آیا همچنین نیست ؟

— احوال ماضی شما را تفسیر کردن نمیخواهم . تنها اینقدر میدانم که در جزیرهٔ لینقولن بیکطرز غریبی افتادیم . از طرف یکدوست عالیجنابی همیشه حمایه و محافظه شدیم . و همهٔ ما مدیون شکران آن حمایه میباشیم . و بجان و تن خود را مجبور و مرهون احسان او میشماریم . و اینرا هم میدانیم که آن دست مبارکی که ما را حمایه کرده دست جناب کپتان نمو میباشد !

— بلی منم !

مهندس و رفقایش خواستند . و بحامی معلوم خود عرض تشکر کردن خواستند . ولی کپتان نمو با تبسم نشستن اشارت کرده گفت :

— سخنان مرا بشنوید بعد از ان هرچه که میکنید مختارید .

کپتان اینرا گفته و در حالتیکه ضعف و ناتوانی بر و مستولی بود . و نفسش در هر چند گه بند میشد همه قوت و اقتدار خود را جمعکرده بحکایت سرگذشت خود دوام ورزید . در اثنای حکایت چند بار از خود در گذشت مهندس وزه دمثون درباب بهوش آوردن او خدمت کردند . و سکوت نمودنش را رجا نمودند ولی او سرگذشت خود را ناتمام نمانده گفت :

— بیهوده زحمت مکشید . میدانم که حیاتم به انجام رسیده است بگذارید که حکایت خود را تمام کنم تا که تهمت جنایتکاری که بر من بسته شده بوجدان صاحبان وجدان حواله شود که حقست یا ناحق !

خلاصهٔ حکایهٔ کپتان نمو چنینست که :

« کپتان نمو برادرزادهٔ سلطان تیپو که محارب مشهور هنداست میباشد . بعد از انکه پدر و کایش جنگهای خونریزانهٔ بسیاری با انکلیزان نموده شهدای معرکه گردیدند کپتان نمو که اصل نام او « پرنس دافکار » است بسن سیزده سالگی با ثروت جسیمهٔ برای تحصیل به او روپا آمده تا بسن سی سالگی تحصیل علوم و صنایع حصر دقت و صرف

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 519 of 558

مقدرت نمود . وچون ذکاواستعدادش بدرجهٔ فوق العاده بود در هرفن وهرصنعت معلو مات خودرا بدرجهٔ اعلارسانید .

« پرنس درهرطرف اوروپا گردش وسیاحت کرد ودرهیچ وقت وهیچ جا بمحلات ذوق وعشرت موجود نگردید . همیشه در اطوار واوضاعش جدیت وفضیلت رونما بود .

« پرنس واقار ازیکچیزی متنفر وبیزاراست که آن نفرت اورا به این حالت گرفتار آورده . موجب نفرت او خاك انکلتره وملت انکلتره است .

« ازین معلوم میشود که پرنس واقار عداوت وخصومترا با انکلیزان از پدروعم خود ده چندان بیشتر وبیشتر برده است . پرنس واقار درجملهٔ صنایع موجوده کسب مهارت نمود ، فنون طبیعه را بدرجهٔ فوق العاده پیشبرده است .

« پرنس واقار متفنن اگرچه درظاهرحال یك اوروپائی تمام بنظر می آید اما درحقیقت حال ازدل وجان قلباً وفکراً یك هندئیست . حرص انتقام . ودفع کردن انکلیزانرا ازهندستان ، وباز نشستن برتخت حکومت هندستان بجای گذشته گان هیچ گاهی ازدل پرنس واقار نبرامده ونمیبراید .

« بنابرهمین فکرو آرزودرسنهٔ ١٨٤٩ ازاوروپا به هندستان آمده بادختر یك هندی که اونیز مانند خودپرنس ازانکلیزان متنفروجگرخون بود عقد ازدواج نمود . باین زوجهٔ خود اگرچه چند سال خیلی بخوبی گذران وسه اولاد نیز ازو بدنیا آمد ولی این سعادت عایلهٔ نیز حرارت حرص انتقام اورا تسکین نتوانست .

« پرنس هرطرف هندستانرا گردید . اعوان وانصاربسیاری برای خودپیدا کرده وخود بسرکرده گی آنها برامده با انکلیز اعلان حرب ورزید ، ومهاجمات عمومیهٔ خونریزانهٔ که درسنهٔ ١٨٥٧ انکلیزانرا سراسیمه ساخته بود سبب یگانهٔ آن محاربات پرنس واقار بود .

« پرنس واقار بقدربیست بارحیات خودرا به تهلکه انداخت ، ودهبار زخمی شد اما عسکرش یکان یکان هدف گلهٔ انکلیزان گردیده به آرزوی خود موفق وکامیاب نشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 520 of 558

« نام پرنس اقار بهر طرف مشهور گردید . حکومت انکلیز بهر کسیکه پرنس را کشته وسر اورا بیارد مبلغ بسیار گزافی وعده داد . اما کسی پرنس را نیافت . ولی زوجه واولادهایش درراه اوقربان رفتند .

« پرنس تنها مانده بکوهستان دکن خودرا کشید درانجا باقی مال وثروت خودراجمع کرده بابیست نفر عونهٔ صادق خود بیکطرف مجهولی برفت .

« آیا پرنس بکجارفت ؟ پرنس بیکی از جزیره های خالی بحر محیط رفت . درانجا بنابرترتیب واختراعات خویش بساختن یك واپوری که درزیر بحر حرکت ورفتار کند آغاز نهاد . ازقوهٔ الکتریك استفاده کردن خواست . بران هم موفق آمد . برای گرم کردن وحرکت دادن . وروشن ساختن الکتریکرا استعمال نمود . درزیر بحر ماً کولات مشروبات . ملبوسات . اشیای قیمتدار ازهرنوع بکثرت موجوداست . پس کسیکه دران جا زیست نماید بمدد گری قطعات مسکونه هیچ احتیاج ندارد . علی الخصوص که ثروت وسامان کشتیهای قضا زدهٔ غرق شده رانیز بتمامها مالك میباشد .

« پرنس واپور خودرا ساخت . وچنانچه دلخواه اوبود کامیاب آمد . نام واپور خود را نوتیلوس . ونام خودرا کپتان نمو نهاده درزیر بحرها غوطه خورده برفت .

« بسیارسالها کپتان کرهٔ زمین را ازیك قطب به دیگر قطب وازشرق بغرب طولاً وعرضاً دورنمود اشیای بسیار نفیسه واموال کثیرهٔ بدست آورد . سفینهٔ پرازطلائیکه درسنهٔ ۱۸۰۲ دردریای ویغوازمال اسپانیاغرق شده بود همهٔ آن طلاهارا کپتان بدست آورد .

« درحالتیکه بامردمان روی زمین اصلاوقطعیاً هیچ اختلاط ومناسبت نداشت و هیچ خیال دیدن مردمان روی زمین را آرزووهوس نمیکرددرسنهٔ ۱۸۶۶ درواپور اوسه نفر آدم افتاد که یکی ازینها عالم فرانسوی ویکی نوکراوویکی صیاد ماهی ازملك کانادابود یکی ازکشتیهای زرهپوش دولت امریکا برای گرفتن نوتیلوس مامورشده دربحرچین راه رابرنوتیلوس گرفته بود . نوتیلوس نیزمجبورگشته دنبالهٔ کشتی زرهپوش

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 521 of 558

مذکور را بشکست تا در پی او آمده نتواند . در اثنای اینمصادمه این سه نفر مذکور در کشتی نوتیلوس افتاده بودند .

« کپتان این سه نفر را اگرچه بر روی زمین بر اورده رها میتوانست دادولی بسبب افشانشدن اسرار خود اینکار را نکرد . و در سفینهٔ خود محبوس نگاهداشت بدایع بحریه را در ظرف هفتاد به آنها نشان داد .

« در سنهٔ ۱۸٦۷ نوتیلوس در گرداب ماثیلستروم افتاده این سه نفر با زورق خود نوتیلوس فرار نمود . کپتان بگمان اینکه از گرداب مذکور رهایی یافتن محالست در پی اینها نیفتاد و محقق دانست که غرقشده اند . و تا به اینده م از این خبر معلومات نداشت که آنها رهایی یافته اند و در اوروپا سیاحتنامهٔ هفتاهٔ نوتیلوس را نشر کرده اند .

« بعد از رفتن آن سه نفر کپتان باز سیاحتهای بسیاری در زیر بحرا جرا نموده عمر گذرانیده . امارفته رفته عونه و عمله او یکان یکان وفات یافته در قعر بحر محیط بر تپه های قورای مدفون گردیدند تا آنکه آخر الامر کپتان در نوتیلوس تنها ماند .

« درین اثنا عمر کپتان هم بشصت رسیده بود . تنها پسر خود نوتیلوس را در همین مغارهٔ زیر جزیرهٔ لینقولن که آنرا حوضهٔ قرار داده بود آورد که حالا هم در انجاست .

« کپتان از مدت شش سالست که سیاحت و گردش زیر بحر را ترك داده در همین مغاره آرام گرفته است . و منتظر مرگ خود نشسته است . پیش از سه سال یك روزی بود که کپتان لباسهای اختراعکرده گی زیر دریا رفتن خود را پوشیده در دریا گردش داشت که افتادن مهندس را از بالون مشاهده کرد لهذا او را بعد از انکه بیهوش شد از دریا اورده در مغارهٔ تپه های ریگ رسانید ، وسگ اورا بشمینه هارسانیده رفقا را بحال او آگاه گردانید .

« کپتان این قضا زده گان جزیرهٔ لینقولن را از زیر نظر دقت دور نگرفت . لکن خود را بهیچصورت با آنها نشاندادن نخواست . پسان دیدکه این آدمان خیلی نامو سکار و با همدیگر بیك اخوت محبتکارانهٔ مربوطند لهذا دست معاونت خود را از انها دریغ ننمود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 522 of 558

« کپتان درهرچند روزیکبار لباسهای دریایی خود را پوشیده از زیر بحر بجاه غرا نیتهاوز آمده از احوال ومکالمهٔ مهاجران خبرمیگرفت . کشتن دوغونق وبالا پرانیدن توپ را از تالاب نیز کپتان بعمل آورد . صندوق اسباب را در دماغهٔ بیصاحب نیز او نهاده . کشتی شانزانیز او به امدادشان رسانیده بوزینه گانزانیز او بواسطهٔ بجلی الکتریك از غرا نیتهاوز رانده وزینه را برای شان بپایان انداخته . احوال آپرتون رانیز اوعما جران خبرداده چرا که دلش خیلی بروسوخته کشتی سپیدی رهزنان را بواسطهٔ توپ پیل نیز اوبهوا پرانیده ، برای هاربرکنین رانیز او آورده اشقیا را بانفنگ الکتریکی اختراعکر ده گی خود او هلاك کرده و آپرتون را از مغاره به آغل اورسانیده . والحاصل همه و قایع غریبهٔ اسرارانگیزی که درجزیره بوقوع آمده فاعل همهٔ آنها کپتان نمو بوده که امروز آن اسرار کشف گردید .

« نهایت الامر خود را قریب الموت دیده برای بعضی نصایح مفیده واجرای بعضی وصایا خط تلگرافی که خود آنرا تا به آغل رسانیده بود مهاجران را طلب کرده است .

کپتان تابدینجا سرگذشت خود را تمام نمود . در آخر حکایهٔ خود گفت :

— فرانسیسی که سیاحتنامهٔ نوتیلوس خود را نوشته البته از بعضی جنایتهای من که دربات غرق کردنهای کشتیهای جنگی انکلیزی اجرا کرده ام نیز نوشته خواهد بود . حالا شما سرگذشت مرا شنیدید شما حکم بدهید که من آنکار را بحق کرده ام یا بناحق؟

سیروس سمیت مراو کپتان را فهمیده سکوت کرد . اما کپتان بشدت فریاد برا ورده گفت :

— افندی ! بدان که من کشتی دیگر ملتی را غرق نکرده ام ، زرهپوشهای انکلیز را غرق کرده ام . آن انکلیزی که بوطن من ، بملت من ، بقوم من ، بعایلهٔ من ظلم وغدر وجنایت روا داشته . حالا دانستی ! حکم بده که من بحق کرده ام یا بناحق ؟

اینرا گفته وازشدت هیجان واضطراب ، وکثرت غم والم وبسیاری ضعف و ناتوانی بیهوش افتاد . ژه ده ثون ومهندس ، ورفقا بمعاونت کوشیدند . بعد ازکمی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 523 of 558

باز بحال آمده بیکصدای مستر یحانه گفت :

— من از وجدان خود محجوب و شرمساری ندارم چرا که در دائرهٔ حقانیت حرکت کرده ام در بسیار جاها نیکی ها و خوبیهائیکه از دستم می آمد اجرا کرده ام ، و به بدیهای بسیاری که به اجرای آن وجدانا خود را مجبور میدانستم نیز کوتاهی نکرده ام .

کپتان در صداو سینه اش خفقانی حاصل شده بیك صدای خفه شدهٔ باز پرسید که :

— بحق کرده ام یا بنا حق ؟

سیروس سمیت دست خود را بسوی کپتان دراز کرده و بیك طور جدیت پرورانه گفت :

— کپتان نمو ! محقق بدانید که حرکات عالیه و اعمال حقانیه بطرف حق عودت میکند . چرا که محل ورود آنهم از انطرف است . اما این بیچاره گانی که حالا در نجا بحضور شما حاضر اند و مظهر عنایت و معاونت شما گردیده اند آدمان ناموسکار حق شناسی میباشند که تا به ابد در غم شما سرشك حسرت خواهند بارید ، و نام مبارك شما را بزبان شکران و تمجید یاد خواهند کرد !

بعد ازان رفقا یکان یکان در پیش کنبهٔ کپتان زانو زده دست کپتان را بوسه دادند . درچشمهای پیرمرد محترم سرشك حسرت و الم پدیدار گردیده گفت :

— فرزندان من ! حضرت خالق بر حق شما را مظهر الطاف ربانی خود گرداند .

— باب هفدهم —

فهرست

ساعتهای آخری کپتان نمو — طلبهای حالت نزع یك آدم — بدوستان
یکروزهٔ خود یادگار — تابوت کپتان نمو — مهاجران را
نصیحت — دقیقه آخرین — درزیر بحر .

درین اثنا صبح نزدیدار گردید و لی روشنی روز در مغاره اصلا دخول نمی یابد بلکه از روی ساعت بیدار شدن روز را دانستند . دهن مغاره را آب مدد دریا سراسر پوشانیده است . اما ضیای شدید الکتریك نوتیلوس دو چار ضعف نشده همه اطراف

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 524 of 558

ضیادار و پرتو نثار است .

در حالت قپودان نمو آثار ضعف لحظه بلحظه در تزاید بود . رفقا از فکر بر اوردن کپتان را از نوتیلوس و بردن بغرانیتها و زفراغت کرده بودند چرا که خود کپتان آرزوی بودن نوتیلوس و مردن را در آن بیان کرده بود .

در حالتیکه کپتان بحالت بیهوشی بود ژ . دهتون و سیروس به نبض و حالت او دقت کرده دیدند که شمع حیات نمو آهسته آهسته در خاموش شدن و ختام یافتن است ژ . دهتون گفت :

— چه چاره ! از دست ما چه می آید !

با — اما نا خوشیش ختام یافتن حرارت غریزی ، سبب مرگش خاموش شدن آتش اوست !

آرتون — آیا اگر او را بیرون کشیم ، و بهوای صافی او را معروض داریم بلکه فایده کند .

مهندس — باین فکر افتادن جائز نیست . کپتان را راضی کردن بر برامدن از نوتیلوس محالست ! در نوتیلوس زنده گانی کرده در انجا میمیرد .

کپتان این جواب سیروس را شاید که شنیده باشد که از جا برخواست و چشم خود را باز کرد . رفقایش شده متکاها را برای استراحت او در اطرافش گذاشتند . قپودان تکیه زده گفت :

— خوب گفتی افندی ! من در انجا میمیرم ! بناءً علیه از شما یك طلب و آرزوی دارم .

سیروس سمیت سکوت را موافق دانسته منتظر سخن گفتن قپودان گردید . قپودان نمو در اول امر بر هریك از اشیای قیمتدار نفیسهٔ که در دالان موجود بود یك نظری گردانید گویا از این اشیای نفیسهٔ که از مدت سی سال با او الفت و آشنایی گرفته وداع آخرین خود را اجرا میکند . بعد از ان گفت :

— افندیان ! آیا خود تان را به تشکر کردن از من مدیون میشمارید ؟

— کپتان ! برای تمدید حیات شما فدا کردن عمر خود حاضر و آماده میباشیم !

— چون چنینست وصیت آخری مرا اجرا بکنید و در خصوص وعد بدهید که باین

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 525 of 558

سبب دین شکران شما ادا شود .

— وعده میدهیم .

کپتان یك مدتی ساکت ماند بعد از ان سر برآورده گفت :

— افندیان ! من فردا میمیرم ! آرزوی وصیت من اینست که قبر من نوتیلوس باشد بغیر از نوتیلوس دیگر تابوتی برای من نباشد . زیرا همهٔ دوستان و رفیقان من در زیر بحر مدفونند . منهم درمیان همین تابوت خود در زیر بحر دفن شدن میخواهم .

مهاجران سرهای خود را بوضع تواضع واحترام فرو آورده منتظر کلام کپتان گردیدند . قپودان گفت :

— افندیان ! بسخنان من خوب گوش نهید بعد از انکه فردا من بمیرم موسیو سیروس شما و رفیقان شما از نوتیلوس میبرائید زیرا همهٔ ثروت وسامانی که در واپور من موجود است بامن یکجا باید مدفون شود . بشما این صندوقچه را یادگار میدهم که در میان این صندوقچه بقیمت یکچند ملیون الماس وگوهر موجود است . الماسها را از میراث اجدادها ، وگوهرها را از قعر دریا بدست آورده ام . باینقدر مبلغ شما بسیار وقتها بسیار کارهای نافع ومفیدی اجرا کرده خواهید توانست . فردا این صندوقچه را گرفته ازین دالان میبرائید . دروازهٔ دالان را بدقت خوب میبندید . بعد از ان بر سطح واپور بالا میبرائید . وقتیکه از زینه بر سطح واپور برامدید کا نهای دروازهٔ زینه را نیز به بسیار دقت واعتنا به بندید . بعد از ان در طرف دنبالهٔ کشتی رفته در دو طرف سکان واپور دو شیردهن بزرگی می بینید پیچ های شیردهنهای مذکور را باز میکنید ، وبجایکی از واپور برامده در زورق خود می نشینید . آب دریا از شیردهنهای مذکور درمخزنهای مخصوصهٔ زیرین نوتیلوس میدراید . نوتیلوس نیز آهسته آهسته در قعر آب فرو میرود .

در نجا سیروس سمیت یکحرکت مترددانهٔ کرد که کپتان معنی آنرا درك کرده گفت :

— اندیشه وتردد مکنید زیرا در نوتیلوس بغیر از جسد بجانی دگر جانداری نیست .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 526 of 558

سیروس ورفقای اوبه کپتان دیگرروی انکاری نشان ندادند زیراوصیت آخری اوست قبول کردن آن امریست ضروری! قبودان نمو گفت :

— خوب ! حالاوعده دادیدیانی ؟

— بلی کپتان وعده دادیم .

کپتان درمقام تشکریك اشارتی کرده تنها ماندن خود را آرزوکرد ..مهاجران ازدالان برامدند .ودر کتابخانه آمده یکقدری مکث ودرنگ نمودند ازهرگونه کتاب های نادرهٔ نفیسه کتابخانه راتوانگریافتندبعدهاربرسطح واپورپرامده یك قدری گر دش کردند .سطح واپوررابقدرده یازده قدم از آب بالایافتند .بازیکقدری بطرف دنبالهٔ کشتی رفته یك کمرهٔ کوچکی درانجادیدندکه آلات ماشین های عجیب وغریب الکتریکی موجود بود .یکقدری پستر کمرهٔ سکان کشتی موجودبودکه این آلات وادوات ماشینها محیرالعقول بود وماشین بسیارعجیبی بود که ضیای الکتریکی ازان اخراج میافت . و نوتیلوس وقتیکه درزیربحرحرکت میکندتابسیارجاهارابش روی آن روشن میسازد .

مهاجران بعد ازیکچند ساعتیکه هرطرف واپوررا سیروتماشاکردند ، ودر بدایع صناعیهٔ آن حیران ماندند بازپس اززینه فرو آمده بدالان آمدند . قبودان نمواز بیهوشی بخود آمده چشمایش بدرخشیدن بود ودرمیان لبهایش یك تبسم لطیف وشیرینی پدیدار بود .مهاجران به اونزدیك شدند . قبودان گفت :

— افندیان ! بحقیقت که شما آدمان بسیارجسوروناموسکاری هستید . برای تأمین راحت ومعیشت خودتان متفقاً کوشش میورزید . من شمارا بسیار دوست دارم . بد هید دستهای خودتانرا که بفشارم .

مهاجران یکان یکان پیش شده باقبودان دست دادند . قبودان گفت :

— بسیارخوب ! هنوز باشماچیزی گفت وشنودی دارم اولااین را ازشمامیپرسم که آیاازجزیرهٔ لینقولن رفتن راآرزو دارید یانی ؟

با تعروف — بلی ، آرزودارم اما بشرط بازپس آمدن!

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 527 of 558

نمو — (به تبسم) آری شما جزیره را بسیار دوست دارید . چونکه به ثمرهٔ سعی و غیرت خودتان معمور شده !

مهندس — بفکر ما چنانست که جزیرهٔ خود را بحکومت خود یعنی امریکا پیشکش وتقدیم نمائیم تا آنکه دولت متبوعهٔ ما را در بحر محیط یك لنگرگاهی باشد .

نمو — آفرین شما مردمان باغیرت وطن پرستی میباشید باید که همچنین بکنید . حالا آنکه من از وطن خود بجدایی وحسرت در زیر آب های سیاه بحر درین مغاره زیر زمین ترك حیات میکنم .

سیروس سمیت پرسید که :

— آیا چیزی گفتن ووصیت کردنی بوطن خود دارید؟ بلکه در انجا دوستان وتعلقات تان باشد .

نمو — نی افندی! هیچکس ندارم . عضو آخرین خاندان خودمنم . باقی همهٔ خاندانم کشتهٔ تیغ ستم انکلیز شده اند . شما حالا باید چارهٔ رفتن خود را از جزیرهٔ لینقولن به بینید .

با — بلی ، بنای ساختن یك کشتی بزرگی را داریم . اما اگر برویم باز خواهیم آمد چرا که بسیار یادداشتها ما را به انجزیره مربوط دارد .

مهندس — علی الخصوص که قبودان نمو را در نجا شناخته ایم !

نمو — بلی ، منهم در نجا به نوم ابدی خواهم ماند . اما ... اگر ...

کپتان سخن خود را تکمیل ننمود . تردد کرد ... وگفت :

— موسیو سیروس ! باشما تنها چیزی سخن گفتن میخواهم .

رفقای مهندس بیرون برامدند . مهندس وقبودان بقدر نیمساعت تنها ماندند . بعدازان باز رفقا را خواستند . ولی از مکالمهٔ پنهانی خود بحثی نکشادند امروز نیز باینصورت گذشت .

ژه ده ثون دید که لحظه بلحظه شمع حیات قبودان نمو در خاموش شدنست وعلامات حالت نزع در و پدیدار است . اما هیچ عذاب واضطراب نمیکشد بلکه رفته رفته خاموش

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 528 of 558

میشود . ازدهنش بعضی کلمه های که معنی آن فهمیده نمیشود میبراید .

یکچند دفعهٔ دیگر باز مهاجرا نرا خطاب نمودو تبسمهای شیرین شیرینی بسوی آنها نموده دگر چیزی نتوانست بگوید .

بعداز نیمشب بیکساعت اثر حیات تنها در چشمهایش باقی مانده بود چشمهایش دفعتهً بدرخشیدن آمده ازدهنش این دو کلمه که :

(الله! هندستان)

برامد . وبکمال آهسته گی و آرامی تسلیم روح نمود سیروس سمیت چشمهای پر مرد محترم را بپوشانید . هاربر وپا نقروف بگریه کردن آغاز نهادند .

سیروس سمیت دست برداشته گفت :

— جناب حق تقصیراتش را عفو کند .

بعداز ان برفقا روگردانیده گفت :

— برای استراحت روح این حامی عالیجناب خویش که بصورت ابدای اورا غایب گردیم دعا کنیم .

بعداز چندساعت مهاجران به اجرا کردن وصایای کپتان نمو مشغول شدند .

سیروس ورفقای او صندقچهٔ گرانبهای یادکار قبودان نمورا برداشته ازدالان مزین ومکمل نوتیلوس برامدند . ودروازهٔ دالان رابخوبی بستند ، واززینه برسطح واپور بالابرامدند ودروازهٔ زینه رانیز باکانهای محکم فنریهٔ آن بخوبی سدنمودند که یکقطره آب ازان گذشته نمیتواند . بعدازان درزورق نشسته درپس کشتی درجائیکه سکان موجوداست آمدند . ودوشیردهن بزرگیرا که دردوطرف سکان موجودبود بازکردند نوتیلوس آهسته آهسته فرو آمده در آب غرق گردید .

مهاجران یکمدتی هنوز بروشنی ضیای الکتریك فرورفتن نوتیلوس رادرزیر آب تماشاکردند . لکن بعدازکمی ضیای الکتریکی ناپدید گردید که ازین معلوم شد که تابوت

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 529 of 558

قبودان نمو یعنی واپور الکتریکی نوتیلوس درقعر دریا واصل گردید . مغاره مانندشب تاریك تیره وتار گردید .

باب هجدهم

فهرست

ابتداکردن بکارها — آغاز کردن سال ۱۸۶۹ — علوآتش درسر کوه — علامات نخستین اشتغال — مهندس وآرتون در آغل — مغارهٔ داقار — قبودان نمو بمهندس چه گفته بود

صبح زودی مهاجران بکمال سکون وسکوت بطرف مدخل مغاره متوجه شدند این مغاره راباشاره یادگار قبودان نمو « مغارهٔ داقار» نام نهادند . رفته رفته روشنی مدخل مغاره رادیدند . درین اثنابحر چون بحالت جزر بود بکمال آسانی زورق آلومینیوم شان ازمدخل مغاره بیرون برامد .

زورق رادردهن مغاره بایك ریسمانی بیك سنگی بستند . حتی با نقروف برسر ریگهای کناردریازورق راخیلی خوب نشاند .

طوفان بادوباران ازدور شنیده میشدولی ازجزیرهٔ لینقولن برطرف شده بود . اما هواهنوزبه ابرهای کثیف سیاهی مستوراست . سیروس سمیت بارفقای خوداز مغارهٔ داقار برامده ازراهیکه آمده بودند بسوی آغل متوجه شدند . درراه ناب وهاربرسیم تلگرافی راکه ازکپتان بود جمع کرده میرفتند .

درراه خیلی کم سخن میزدند . وقایع مختلفهٔ که درین دوشب بربیچارگان پیش آمد خیلی موجب هیجان واضطراب شان گردیده است . حامی مجهولی که بایندرجه لطفها وعنایتهادرحق مهاجران اجرا مینمودپس ازین موجودنیست بلکه خوداوونوتیلوس درقعربحرعمیق بخواب شیرین ابدی رفته است . بناءً علیه مهاجران خودشانرا از اول خیلی تنهاتروبیکس ترمی بینند ، وعجزوناتوانی بحسابی درخودمشاهده میکنند .

آنشب رادرآغل گذرانیده فردابساعت نه درغرانیتهاوز آمدند . سیروس سمت

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 530 of 558

بسا ختن کشتی از اول زیاده تر صرف همت نمودن گرفت . که میداند که در آینده چه خواهد شد بهمه حال یك کشتی محکمی بدست داشتن ضرور است . هیچ نباشد تا بجزیرهٔ تابور رفته یك کاغذی برای لارد گولنار روان گذاشتن لابد وضروریست و هم باید پیش از رسیدن زمستان کشتی حاضر شود . لهذا هرشش نفر رفیق بکمال جدوجهد از صبح بسیار وقت تا بشام تاریك کار میکنند . آخرهای سنهٔ ۱۸۶۸ به این کارها گذشت . بعد از یکنیم ماه قبور غه ها و کنارهای کشتی بتمام ساخته شد . هنوز از حالا معلوم میشد که این کشتی که بر نقشهٔ مهندس بنا یافته تا بسیار جا ها در موجهای دریا تاب آور مقاومت خواهد کرد . علی الخصوص پانقروف از همه کس زیاده تر بکار کشتی سازی مشغول میشد . هرگاه یکی از رفقا تیشه را گذاشته تفنگ را برای شکار بدست بگیرد در حال به سر جنبانی و غرغر آغاز مینهد .

هوا همیشه بارانی و پر ابر است . حتی روز اول سنهٔ ۱۸۶۹ بیك هوای طوفانی بر بادو باران آغاز نهاد . در اطراف جزیره در بسیار جا ها صاعقه ها افتاد . در روز سوم کانون ثانی هاربر بطرف کوه فرانقلن نظر کرده دید که از دهنهٔ تنورهٔ زروه وولکان یك دود بسیار کثیف وسیاه بهوا شده است . هاربر بدیگر رفقا اخبار کیفیت نمود . رفقا نیز دیده اظهار حیرت کردند پانقروف گفت :

— کوه ما از بخار پر انیدن به تنگ آمده حالا بدود کشیدن آغاز نهاده .

بواقعیکه در بنبار این دود خیلی دهشتناکست پیش ازین از غلیان مواد معدنیه بخار میبرامد اما حالا از در گرفتن مواد مذکور بقدر هفتصد قدم بلندی و سه صد قدم سبتری یك دود بسیار کثیف و غلیظی برمی آید . ژه ده ثون گفت :

— معلومست که اوجاق در گرفت .

ها — چه کنیم ! خاموش کردن آن بدست مانیست !

سیروس بکمال دقت بزروهٔ جبل نظر کرده برفقا گفت :

— دوستان من ! تبدلات بسیار مهمی در جزیرهٔ مابوقوع خواهد آمده خودرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 531 of 558

بازی دادن بیهوده است. معلومست که وولکان به این زودیها مواد مذاب کشتهٔ معدنیهٔ خودرا بسیلان خواهد آورد.

پا — خیلی خوب است! اوسیلان میکند ماهم کف بهم میزنیم. در نخ انقطهٔ مهم چیست؟

درین اثنا آیرتون گوش خودرا برزمین نهاده ویکقدری گوش کشیده گفت:

— بعضی صداهای مدهشی اززیر زمین میشنوم! مهاجران نیز گوش نهاده شنیدند که بواقعی بعضی صداهای بسیار مهیبی می آید. پانقروف گفت:

— این چیست؟ کوه به آتش فشانی آغاز کرده هرقدر که دلش میخواهد آتش بیفشاند بماچه؟ مارای آتشفشانی او ازکار خود چرا پس بمانیم! کشتی ما باید که بعد از دوماه بدریا شناوری کند.

بنابرین دعوت پانقروف رفقا از کوه صرف ذهن کرده بازپس بکار خود سرگرم شدند. امروز که سوم ماه کانون ثانی بود مهاجران بلا توقف کوشش کردند وبه کوه فرانقلن مشغول نشدند. اما گاه گاه دود آنقدر بلند میشد که ضیای شمس را سراسر ستر میکرد، وروی هوا سیاه میشد. مهندس خیلی اندیشه ناکست. ازانرو میخواهد که یك آن اولتر کشتی به اتمام رسد.

بعداز طعام شام هاربر وسیروس وژه ده ثون برتبهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند تابینند که کوه بچه حالست ازهمه پیشتر هاربر رسیده فریاد براورد که:

— کوه آتش میفشاند.

ازقلهٔ کوه فرانقلن که بقدر ده میل مسافه ازغرانیتهاوز دوراست بلافاصله شعله های آتش باخاکستر ودود وبخار معدنهای آب شده دربالا برامدنست مهندس گفت:

— وولکان رفته رفته کسب دهشت میکند فکرمهندس آنقدر مشغول بودو آن قدر متفکروا ندیشه ناك مینمود که ژه ده ثون نیز به اندیشه افتاده پرسید که:

— آیا یك تهلکهٔ از آتش فشانی کوه فرانقلن برجزیره می بینیدکه ایقدر متفکر هستید؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 532 of 558

مهندس — هم بلی ، هم نی .

ژه — یعنی چه تهلکه خواهد بود ؟ درهرجائی که کوه آتش فشان موجوداست از دوسه چیز آن اندیشه میشود که یکی اززلزلهٔ شدیده که خانه هارا خراب میسازد حال آنکه جزیرهٔ ما ازان اندیشه ندارد ! دوم ریختن خاکستر بسیار که ازانهم برای مابیم بسیاری نیست ، سوم سیلان یافتن لاو که برای آنهم مجراهای بسیاری ازقدیم برسطح مائل کوه بطرف دماغه وحوضهٔ ماندیبول موجوداست که ازانجا لاوجاری شده خواهد رفت. وبماچیزی ضرری نخواهدرسانید . پس اندیشه واندوه شمارا ندانستم که از چیست ؟

— من هم ازینچیز ها آنقدر اندیشه ندارم اما دیگرچیزی هست که بسیارمهلك و مدهش دیده میشود !

— مثل چه ؟

— حالا چیزی گفته نمیتوانم ! تایکبار رفته کوه رابه بینم . بعدازان بیان رأی خواهم کرد !

ژه ده ثون سکوت کرد سه روزدیگر نیز گذشت مهاجران بکمال سعی وغیرت در انشای سفینه میکوشندعلی الخصوص مهندس بی آنکه سبب آنرا بنمایاند خیلی استعجال میورزد . زروهٔ فرانقلن همیشه بطبقه های دود وشعله های کثیف مستوراست . بعضی سنگپاره های آتشین شعله ریزازدهنهٔ کوه آتش فشان بکمال شدت بجو هوا پریده باز درمجرامی افتادکه صداهای پردهشت کفیدن آن سنگهادهشت بخش دلها میگردید . یانفروف میگفت :

— دیو برهیبت ماسنگ بازی رابنانهاد .

اگرچه ازکوه سنگپاره های آتشین بزرگی درپریدن هست ولی هنوزازسیلان مدهش لاواثری دیده نمیشود . معلومست که هنوزمواد مذابهٔ معدنیه که بحرارت مرکزیهٔ ارضیه آب شده اند تابدهن مجرا نرسیده اند .

مهاجران باوجودیکه بساختن کشتی خود حصروجود کرده اندولی بازهم بعضی کارهای ضروری دیگرنیزدارند که آنهم بسعی وغیرت خود شان محتاجست . مثلا به آغل

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 533 of 558

رفتن وجیوانا تراسر پرستی کردن لازمست لهذادر یخصوص قرارداده شدکه فرداآیرتون به آغل برود . مهندس گفت :

— آیرتون ، چون فردابه آغل میروی منهم باتوخواهم رفت .

با نقروف گفت :

— اوه ، موسیو سیروس ! کار کشتی سازی که ازهمه ضرورتراست برفتن شما دفعهٔ چهاردست ازان برداشته میشود .

— ضرر ندارد با نقروف اینهم ضروراست . چرا که من میروم تابدانم که کیفیت کفیدن کوه آتش فشان بچه درجه است ؟

روز دوم بوقت صبح آیرتون وسیروس بعرابهٔ خود سوار شده بسرعت بسوی آغل متوجه شدند . جو هواعلی الخصوص برسرکوه فرانقلن به ابرهای کثیف و غلیظی محاطست که هرگاه بدقت نظرکرده شود آن ابرها ازخاکستر غبارات معدنیه متشکلست . بواقعیکه غبارهائیکه ازوولکانها میبرایدبهاء هادرمیان ابرهامیماند مثلادرسنهٔ ۱۷۸۳ وقتی که کوه آتش فشان جزیرهٔ « ایسلاندء » به آتشفشانی آمده بودابرهای که ازغبارات معدنیه متشکل بودتابقدریکسال درجوهواباقی بود .

سیروس و آیرتون چون به آغل تقرب نمودند بارش خاکسترسیاهی رادیدندکه از هوامیریزداماباد چون ازطرف غربی دروزید نسبت غبارمذکورا بسوی دریامیبرد آیرتون گفت :

— اما این عجب است !

— عجب نی بلکه مهلك است . چرا که این دلیل درجهٔ شدت وولکانست .

آیرتون به آغل درامده خدمت بزهاوگوسفندانرا بدید . حیوانات خیلی رم خورده وپرهیجان دیده میشدند سیروس سمیت سطح مائل شرقی کوه رادورکرده تابجائیکه معدن کبریت رادیده بودند آمد .

تبدلات بسیاردرانجادیده میشد ، دراوایل یك ستون بخارکبریتی میبرامددرینوقت

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 534 of 558

بقدر سیزده ستون بخار مشاهده میشود . مهندس هرچه نظر کرد از لاوائی ندید . سطح مائل شمالیرا نیز گردش کرد اگرچه از جریان لاوائی نیست ولی زمینها بتمامها باغبا رات معدنیه پوشیده شده است . بعداز ان مهندس به آغل برگشت . درراه برصداها و ولوله هائیکه از زمین برمی آمد دقت مینمود . آیرتون مهندس را منتظر بود مهندس گفت :

— یك فانوس بگیر که برویم .

آیرتون فانوسرا گرفت عرابه راوحیوانا ترا در آغل گذاشتند ودروازه رابخوبی بسته بسوی ساحل دیوار مانندشرقی روانه شدند . دورفیق بر زمینهائیکه باغبار معدنی مستور بود براه افتادند . دراطراف ازمرغ وچارپا هیچ اثری دیده نمیشود . گاه گاهی که بادغبار را برمیداشت دورفیق بادسمالها دهن و بینی خودرا میبستند . مهندس و آیرتون بکمال زحمت قطع مسافه میکردند . چنان گمان میشد که گویا شعله های کوه آتش فشان یك قسم کلی مولدالحموضهٔ هوای نسیمیرا سوخانده باشد که برای تنفس غیر کافی دیده میشد . درهرصدقدم یکبار به نشستن مجبور میشدند تامانده گی خودرا ازاورند . تا آنکه دوساعت بظهر مانده بلب دیوار ساحل بلند رسیدند . وازانجا برراهیکه پیش ازان بنابردعوت کپتان نموفرو آمده بودند تا بکنار آب خودرا رسانیدند . سیروس و آیرتون بالازحمت مدخل مغارهٔ داقارا پیدا کردند . مهندس گفت :

— زورقهٔ آلومینیوم آیا بجای خوداست ؟

آیرتون زورق را کشیده گفت :

— بلی در نجاست !

— سوار شویم .

هردورفیق نشستند . آیرتون فانوس را درداد بطرف بینی زورق آویخت . وپرها را بدست گرفته ومهندس نیزسکانرا بدست داشته داخل مغاره گردیدند .

نوتیلوس حالا درمیدان نیست که داخل مغاره را ضیادار کند . نوتیلوس اگرچه درقعر بحر هنوزدرضیا پاشی خواهد بود اما آن ضیا تابسطح آب نمیرسد . درداخل

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 535 of 558

مغاره در اول امر یك سکوت و سکونت کلی پیدا بود اما هرچه که پیش شده میرفتند بعضی صداهای مدهش وخفه و پرهیبتی از پشت دیوارهای مغاره مانند صوت رعد میبرامد .

مهندس گفت :

— اینست صدای مدهش کوه آتش فشان !

بعداز کمی در داخل مغاره بو یهای کوکرد و دیگر اجزای کیمیویهٔ معدنیه نیز به بینی شان رسید . هوای داخلی مغاره بمقدار کلی با این غازها مخلوط بود .

مهندس یکقدری بتلاش افتاده گفت :

— اینستکه قبودان نمو از خستگه میترسید .

بعداز بیست و پنج دقیقه زورق بمنتهای مغاره رسید مهندس بطرف بینی زورق برپا خواسته فانوس را بسر دیوار سنگی آخر مغاره نزدیك کرد . آیا کافتی وستبری این دیوار چقدر خواهد بود ؟ اما از صدائیکه از پشت دیوار مغاره میآید چنان معلوم میشود که دیوار بسیار کلفت نیست .

مهندس اطراف دیوار از هرسو مشاهده وملاحظه کرد . دیدکه از بعضی جاکها وسوراخها دود بسیار سیاهی در برامدنست . مهندس یکمدتی ساکت مانده به اندیشه فرورفت . بعد ازان گفت :

— راستست ، قبودان در بنباب حق داشت اینستکه تهدکه مدهش در نجاست !

آرتون هیچ چیزی نگفت امابنابر اشارت مهندس به پرکشی آغاز نهاده بعداز نیمساعت ازمغاره داقا ربرامدند .

— باب نوزدهم —

فهرست

رأی سیروس سمیت — زیارت آخرین به آغل — معارضهٔ آب و آتش —
ازجزیره چه باقی میماند — شبهای ۸ و ۹ ماه مارت .

مهندس آنشب را با آرتون در آغل گذرانیده روز دیگر هردو رفیق بغرانیتهاوز

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 536 of 558

برگشتند . مهندس رفقا را جمع نموده بیان نمود که :

— ای دوستان! مجبورم پیش از آنکه بشما یك خبر کدورت اثر بسیار مدهشی را خبر بدهم . و آن خبر اینست که جزیرهٔ لینقولن با کرهٔ ارض تا به آخر یکجا باقی نخواهد ماند . یك سبب بسیار عجیبی جزیره را محو خواهد کرد ! برطرف کردن این سبب داخل قوت و اقتدار بشر نیست . وهم آن سبب در درون خود جزیره است .

رفقا از بنسخن مهندس بحیرت افتاده اولا یکی بسوی دیگر خود، وبعد از ان همه کی بسوی مهندس دیده ژه ده ثون گفت :

— از بنسخن شما چیزی مفهوم نشد . مهربانی کرده مسئله را واضح بفرمائید تا دانسته شویم !

م — بسیار خوب ایضاح میکنم ! بلکه همان چند سخن قبودان نمو را که بمن گفته بود بشما تکرار میکنم .

ژ — خوب قبودان نمو بشما چه گفته بود ؟

م — قبودان نمو گفته بود که جزیرهٔ لینقولن قریباً از بیخ وبن برافتاده محو و خراب میشود .

پا — انچه سخنست ! جزیره چسان از بیخ وبن محو و خراب میشود ؟

م — پانفروف ! تو یکبار سخن را بشنو که کپتان نمو بمن چه گفته بود ، و منهم در مغارهٔ داقار چه کشف کرده ام بعد از ان خواهی دانست که چیست ؟ مغاره داقار تا بزیر مجرای کوه آتش فشان پیش رفته است ، وباجرای مذکور بیك دیوار سنگی از هم جدا شده است که این دیوار هم از حالا بعضی جاگها وشکافته گیهایی پیدا کرده که از انها بعضی بخارها و دود ها در برامدنست ! منهم دیدم که این جاگها و این دیوار به تضییق و فشار داخلی مقاومت و توانایی نکرده ازهم می کفد و آبهای بحر بداخلی وولکان هجوم و یورش میبرد .

پا — خیلی خوب ! ازین بهتر چیست ؟ آبهای بحر در وولکان هجوم میکنند . آتش هم

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 537 of 558

خاموش میشود . کارهم باینصورت بخوبی بانجام میرسد . ماهم ازبیم آتش فشانی کوه فرا نقلن وامیرهیم والسلام !

م -- بلی بلی، ازکوه آتش فشان نی بلکه ازغم تمام جزیره بکلی واخواهیم رهید . یعنی دیوار مغاره ازهم پریده آبهای دریادر وولکان درامده جزیرهٔ لینقولن برهوا شده ازهم پاره پاره میگردد .

مهاجران جواب ندادند درجهٔ شدت تهلکه را درك کردند . چرا که سیروس در پنهان اصلا مبالغه نکرده بود زیرا این معلومست که هرگاه درداخل کوه آتش فشان آب درآید آن آبها به مقابل آن هزاران درجهٔ حرارت هیچ تاب آورمقاومت نگردیده در آن واحدبه بخار بسیار شدیدی منقلب میشود، ومانندیك دیگی که آتش آن زیاده شود همهٔ محیط خودرادفعتهً ازهم کفانیده پاره پاره میشود . مثلا اگر آبهای بحرسفیددر کوه آتش فشان «آتنا» درآید جزیرهٔ بزرگ «سیچلیا» در آن واحدازهم می کفد .

حالادانسته شدیدکه دوام حیات جزیرهٔ لینقولن برمقاومت وتوانائی دیواردا خل مغاره موقوفست . آیادیوار، امروز، فردا، بعدازیکهفته یابعد ازیکروز، یابعدازیك ساعت یاپنج دقیقه شکافته شود ؟ معلوم نیست !

مهاجران ازغم جان خودزیاده تربغم جزیرهٔ خودمتألم شدند . وبی آنکه ماتم تهلکه حیاتهای خودرابیندیشند به اندیشهٔ مصیبت جزیرهٔ خودشان افتادند که اینقدرمدتها اینانرادر آغوش شفقت خود پرورانیده وبه اینقدرسیعها وزحمتهابدرجهٔ اعمارش رسانیده اند باینصورت فجیعهٔ مدهشه دفعتهً محو و نابدیدگردد ؟ با نقروف قطرات سرشك خودرا که درمیان مژگانهایش جمع آمده بود گرفته نتوانست .

مکالمه بقدر یکساعت دیگردوام کرد . برای چاره های خلاص خود ازهر جهت سعی وکوشش را مفقوددیدند مگراینکه درکشتی سوارشده ازجزیره برایند . لهذا میبایدبکمال سرعت کشتی رابه اتمام رسانند . هرکس بکارکشتی مشغول گشتند . دیگرکار هارا یکقلم ترك کردند . بلی کاشتن، ودرودن ، وحیوان پرورانیدن ، وابنیه ساختن و

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 538 of 558

غیره بعد ازین چه بکار خواهد آمد ؟

همه اوقات خودرا بکار کشتی حصر نمودند . تابه بیست وسوم کانون ثانی نصف کشتی تخته بندی گردید . تابه اینوقت درزروهٔ جبل یك تبدلات عظمیهٔ بعمل نیامده بود . امادر شب بیست وهفتم کانون ثانی در حالتیکه مهاجران درغرانیتهاوز بودند . بناگهان یکصدای دهشت انتهای پرهیبتی برامد . بگمان آنکه جزیره برهوا گردید به تلاش وجابکی ازغرانیتهاوزفرو آمدند .

ازنیمشب دوساعت گذشته بود . روی هوارا آتش گرفته بود قسم مخروطی مر تفعی که ازاصل کوه به بلندی هزارمترومانند شاخی بلند شده ، ودهنهٔ تنورهٔ وولکان راتشکیل داده ، ودر اوایل ورود مهاجران بجزیره مهندس باهاربردران درامده بودند همین قلهٔ مذکور که به ثقلت هزارها هزار بلکه ملیونها ملیون خروار روبه بلندی هزارمترو می آمد به تضییق وفشار موادمذابهٔ معدنیه که آنرا لاومیگویندتاب آورمقاومت نگردیده مانندیك گلهٔ توپی بهواپریده است ، وبعدازانکه بقدرصد صد وپنجاه مترو بهوابالابرا مده پاره پاره گردیده به اطراف جزیره افتاده است . بعد ازپریدن این زروه دهنهٔ مجراخیلی فراخی پیدا کرده بجوهوا آنقدر آتش هامیبرامدکه بسبب انعکاس ضیاچنان گمان میشد که هوای محیط رایکقلم آتش گرفته است . درین اثنا مواد مذابهٔ معدنیه بکمال شدت ازمخرج وولکان خروج وازاطراف کوه ریختن گرفت . وچنان معلوم میشد که کوه فرانقلن را ازهر طرف مارهای آتشینی احاطه کرده است . آیرتون فریادبراوردکه :

— آغل ، آغل !

بواقعیکه لاوهایکسر بطرف آغل هجوم آورده به سیلان آمده بود . چراکه بعد ازپریدن زروه مجراهای نوبرای جریان لاوپیدا شده بطرف قسم منبت جزیره لاوها بسیلان آمده است .

بنابرفریاد آیرتون بجابکی تمام اوناغاهارا بعرابه بسته بسوی آغل روانه شدند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 539 of 558

فکرشان همان به آغل رفته حیوانات را آزاد کردند. سه ساعت از نیمشب گذشته به آغل واصل شدند. حیوانهای بیچاره بکمال اضطراب بناله وفغان آمده بودند. بزودی تمام دروازه ها را باز کردند. حیوانات بیچاره خود را همان به بیرون انداخته بفرار شتاب کردند. بعد از یکساعت لاوها به آغل هجوم نمود. مجرای آب کوچك آغل را به بخار تحویل داد. در مدت بسیار کمی از آغل اثری باقی نماند دیوارهای تخته یی وچپری های طویلهٔ حیوانات را سوختانده محو گردانید از آغل هیچ اثری باقی نماند. مهاجران اگرچه برای کشادن دیگر مجرا برای لاو و آغلرا رهائی دادن کوشیدند. ولی وا اسفا که انسانها از علاج اینگونه آفاتها عاجزاند.

صباح شد، مهاجران دیدند که لاوها یکسر بسوی قسم منبت جزیره در جریان آمده بیشه زار اینطرف نهر مرسی راسوختانده میرود. ورفته رفته ممکن است که همهٔ جنگلرا سوختانده تیهٔ منظرهٔ وسیعه را نیز محو گردانند.

ژه ده ثون گفت:

— بزرگترین مجرای لاو بطرف نهر قریق روژ وتالاب غرانت جاری شده می آید. بلکه تالاب مارا وارهاند!

م — بلکه!

مهاجران خودرا بزودی از راه مجراهای لاو برطرف کردند. لاو بطرف قسم منبت جزیره از دوشیلهٔ کوه بصورت بسیار مدهشانهٔ جریان یافته است یکی بسوی نهر آبشار ویکی بسوی نهر قریق روژ که راست بطرف تالاب می آید. لاوها آبهای نهرها رابصداها وغلغلهای بسیار پرهشتی بلع نموده به بخار تحویل میدهد. شکل وقیافت کوه نیز سراسر بدیگر قالب درآمده است. بسبب پریدن قسم علیای کوه شکل کوه بدیگر هئیت درآمده است. علی الخصوص سیلان یافتن نهرهای آتشین مواد مذابهٔ معدنیه از هرطرف کوه یك منظر دهشت آوری بنظر می آورد. سر کوه آتشفشا را دودهای بسیار کثیف ومظلمی احاطه کرده است که از میان آن دودها شعله های تیره وبنفش رنگ بسیار

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 540 of 558

غلیظی باغبارهای خاکستر معادن ارضیه وسنگپاره های بزرگ وکوچك سرخ شده بهوا میشد حتی این سنگهای اخگرشده بهزاران قدم درجوهوا بالا رفته وصدا های مهیبی براورده ازنظر نهان میگشت .

مهاجران درجائیکه بودند توقف کرده نتوانستند چرا که ازیکطرف سنگهای اخگری وازدیگرطرف مجراهای پرسیلاب لاو آنهارا درزیرتهدکه می آورد . لاوها بمجردیکه بهبیشه تقرب نمود درختهای صف اول جنگلرا آتشگرفته چوبهای خشك آنها درحال سوخته ومحومیگردید وترهای آن بقوت حرارت سیلاب لاو دفعتهً بدود وبخار منقلب گردیده مانند تفنگها وتوپها ازهم کفیده درمیان سیلاب لاومی افتادند ، وسوخته محومیگردیدند .

مهاجران برکنار تالاب آمده توقف ورزیدند درینجامسئلهٔ حیات وممات درپیش آمد . مهندس گفت :

— ازدوحال خالی نیست : یا آب تالاب این سیلاب لاورا بلع میکند وآب برلاو غالب آمده یك قسم منبت جزیره که عبارت ازتپهٔ منظرهٔ وسیعه واطراف تالاب باشدوا میرهد . ویا آنکه لاوبرآب تالاب غالب آمده آبرا بلع کرده به بخارتحویل میدهد ، وتپه راباجنگل فاروست محومیسازد که درانحال برای ما انتظار کشیدن ازهم کفیدن جزیره وهلاك شدن باقی میماند .

یا — چون چنینست مشغول کشتی ما بکار کشتی سازی نیزبیهوده است .

م — انسان باید که وظیفهٔ خودرا تانقطهٔ آخرین حیات خوداجرا نماید !

درین اثناخط جریان لاوهمهٔ درختان اطراف نهرقریق روزرا محوکرده تابه تز دیك تالاب رسیده بود . امادرانجا زمین بلندیی پیدا کرده بودکه بسبب آن بلندی مجرای لاو بطرف تپهٔ منظرهٔ وسیعه ریختن میخواست . واگر آن بلندی نباشد لاوبتالاب میریخت لهذا مهندس فریادبراوردکه :

— رفقابدویم که وقت کاراست !

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 541 of 558

رفقا مقصد مهندس را دانسته بنا خت ازشمینه هابیل وکلنگ رابرداشته بسوی بلندی شتافتند . اولابك سدی ازخاك وسنگ بطرف منظرهٔ وسیعه درپیش سیلاب بسته بعدازان بکندن بلندی ئیکه حایل ریختن لاوبه تالاب بود آغاز نهادند . بقدر سه ساعت کارکردند وچنان پنداشتندکه سه ساعت نی بلکه سه دقیقه کارکرده اند . تمام وقت بود . زیرا تمام شدن کار مهاجران ورسیدن سیلاب . لاو دراول امربه پیش سدی که بسته بودند رسیده یکقدری توقف نمود . بعد ازان دفعتهً در نهرقریق روز ریختن گرفت وازانجادر تالاب بشدت تمام جریان یافت . مهاجران درنخجامبهوتانه ومتحیرانه وساکتانه بمجادله ومحاربه این دوجسم بدیع الخلقه نظرمیکردند .

سبحان الله ! محاربهٔ آب و آتش درنخجاچه منظرهٔ مدهشی تشکیل داده است دهشت این منظره را آیا قلم کدام محرر ، وقلم موی کدام مصور تحریر و تصویر میتواند ؟

بمجرد تماس کردن آب بالاو مبدل بخار گردیده صدا های پرولوله عجیب وغریبی برمیآورد . بخار بکمال شهامت بجوهوا بالا برامده دائره هاتشکیل میدهد . اما ازنحال چنان معلوم میشدکه آب تالاب که ازمنبع آمدن نهرقریق روز محروم مانده وسیلاب لاوکه همیشه ازمنبع لایقطع دایمی درجریانست بر آب غالب آمد .

لاوهائیکه در تالاب غرانت میریزددر حال تصلب میکند ودرقعر تالاب بتشکیل دادن طبقه ها آغازمینهد ، وطبقه بر طبقه پیش رفته تابه میان تالاب رسید حال رفته رفته کسب دهشت میکند . چرا که تالاب نیزبه بلع نمودن لاوکفایت نمیکند . رفته رفته آب تالاب مبدل به بخار شده بهوا میپرد .

بخاریکه از آب تالاب بهوا میشود درجوهوا بازبه آب تحویل یافته بازمثل باران بر جزیره ودریامیریزد . درو سط حوضی که تالاب راتشکیل داده بعد ازکمی خرسنگهای بزرگ بزرگی ازانجماد یافتن لاوهابعمل آمد وچنان معلوم میشدکه بعدازیکشبانه روز اگرلاوبهمینصورت جریان داشته باشدبعوض آب درتالاب آتش مذاب شده قایم گردد .

حالت اینطرف را گذاشته حالایکقدری بطرف مجرای سیلاب دیگری که بطرف

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 542 of 558

نهر آبشار و جنگل فاروست روان گردیده نظر کنیم . لاوهائیکه بآنطرف روان گردیده بعداز انکه مجرای نهر آبشار را پر کردیك شعبهٔ آن بخدمت سوختاندن نهر مرسی و یك شعبهٔ آن بسوختن جنگل فاروست کمر همت بسته جنگل را آتش داده .

حیوانات پرنده وچرندهٔ که در جنگل هستند بکمال دهشت و وحشت باینطرف و آنطرف در تکاپو شده اند . مهاجران بیچاره از دیدن انحالت جزیره دل وجگرشان کباب میشود . و گاه بر حال خود و گاه بر حال جزیره اشکریز حسرت میگردند . و بواقعیکه منظرهٔ جزیره خیلی جانخراشست درختهای سبز جنگل سراسر محو گردیده بجای آن طبقه های سیاه سیاهی از انجماد یافتن مواد مذابیهٔ معدنیه قایم گردیده ، آب صاف وراکد تالاب لطیف غرانت خشك شده بجای آن لاوهای جهنمی جا گیر شده ، واز سر دیوار غرانیتها و زبکنار ساحل ریختن گرفته بسوی بحر در جریان آمده است . در نهرهای قریق روژو آبشار و مرسی یکقطره آب باقی نمانده ، سبزه زار هاو چمنزارها را حالت پر دهشت بلا انتهایی در بر گرفته .

مهاجران بیچاره لحظه بلحظه منتظر هلاك خود نشسته اند . غرانیتها و زرا بالمجبوریه ترك داده در جای کشتی سازی خود غژدی از بادبان کشتی سپیدی برپا کرده منتظر موت نشسته اند . ولی لحظهٔ از تیشه زدن و آرمه کشیدن فارغ نیستند و امید دارند که اگر تا به ده روز دیگر اجل امان شان بدهد کشتی خود را در دریا بیندازند .

از وقت پریدن قلهٔ کوه و جریان یافتن سیلاب لاو تا به امروز که هشتم ماه مارت است حال بهمین منوال گذشت . امروز نهم ماه از زروهٔ کوه یك ستون عظیم پر دهشت دود و بخار بقدر سه هزار قدم به جو اهو اصعود یافت که از نظارهٔ پر هیبت و صدای جانخراش پر سرعت آن مو بر اندام و لرزه بر اجسام بینندگان افتاد . مهندس دانست که دیوار مغارهٔ داقار به تضییق و فشار بخارات داخلیهٔ مجرای وولکان مقاومت نیاورده از هم پاره گردیده است و آبهای بحر در درون مرکز آتشین زمین ریخته است . و در حال آن آبها به بخار مبدل شده این ستون عظیم و خیم را حاصل نموده است . اما مجرای دهنهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 543 of 558

وولکان بخروج همهٔ این بخارات کافی نیامده بایك صدای پر غلغله وولولهٔ دهشت انتهایی که ازصد میل مسافه شنیده میشد جزیرهٔ لینقولن راازهم کفانیده پاره های کوه فرا نقلن دربحر محیط بریخت . آبهای بحر محیط نقطه یی راکه جزیرهٔ لینقولن بران بود مستوروپوشیده ساخت .

باب بیستم

فهرست

یك پشته سنگی دربحر محیط — التجا گاه آخرین مهاجران — مهمات مقرراست — یك معاونت غیرمنتظر — لطف آخرین قبرقیودان نمو

ازتمام جزیرهٔ لینقولن یك پشته سنگی که درازی آن سی قدم ، وبر آن پانزده قدم، وازسطح بحر بلندی آن ده قدمست باقی مانده است که همین قدر نقطه را آب بحر محیط ستر نکرده است . این پشته سنگ متباقی خرسنگهای غرانیتهاوزاست که درحالت زیر وزبرشدن جزیره این سنگها نیزبهوا پریده وبادیگرپاره های کوه فرانقلن باهم آمیخته این پشته را بعمل آورده است . بغیر ازهمین پشته سنگی که مذکور گردید دیگرهیچ چیزی ازجزیرهٔ لینقولن باقی نمانده است . که التجاگاه آخرین مهاجران عبارت از همین پشته سنگ گردیده است .

جمیع کوه ودشت وجنگل وسنگ و خاك وپرنده و چرندهٔ جزیره محو وهلاك گردید حتی توپ وزوپ نیز درین آشوب رستاخیز دکاکای جزیره بر حیات ذوق انگیز خود شان خاتمه کشیدند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 544 of 558

قضازدگان ازمرگ وارهیده برین پشته سنگ خشك وخالی دوروزاست که اقامت دارند

(c) ketabton.com: The Digital Library

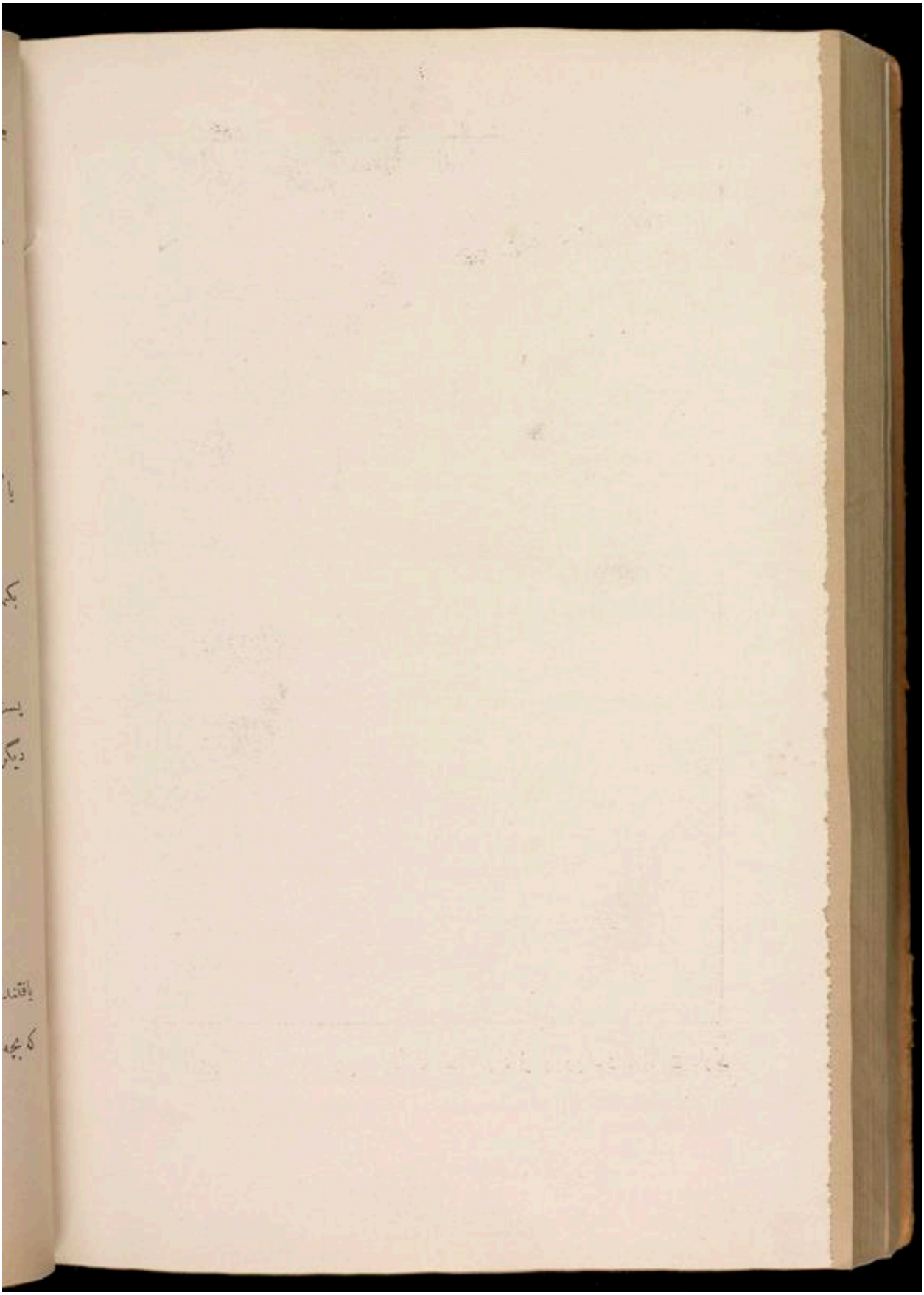

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 546 of 558

اما رفقای شش گانه بنابر اشارت مهندس در هنگام برامدن ستون مدهش بخار از دهنهٔ کوه فرانقان خودرا بدریا انداخته تا که قوت داشتند خودرا بشناوری ازجزیره دور کشیدند ، واز نیم میل مسافه دورتر کفیدن جزیره را تماشا کردند . بعد از غرقشدن جزیره باز خودرا بشناوری برین پشته سنگ باقی مانده رسانیده بران برامدند .

اینستکه قضا زده کان از مرگ وا رهیده برین پشته سنگ خشك وخالی دوروز است که اقامت دارند .

فلاکت این بارشان هیچکاه بفلاکت بار اول شان که از بالون بجزیرهٔ کوچك سلامت افتاده بودند قیاس قبول نمیکند . چرا که درین بار برچنان جایی مانده اندکه از جنس خوردنی و نوشیدنی وسوختنی هیچ اثری نیست . مرگ شان مقرر ، وهلاك شان منتظر است . در نجا علم وفن ، ومهارت وکارکنی هم هیچ بدردنمیخورد . معاونت و مرحمت بجز از طرف خداوندیگانه هیچ دیده نمیشود !

سیروس سمیت ساکت ومستریحست ، ژه دتون یکقدری متهیج دیده میشود ، بانقروف بکمال قهر وحدت برپشته سنگ گردش دارد ، هاربر درپیش مهندس افتاده زارنالی میکنند ، ناب و آیرتون هیچ نمیگویندوهیچ نمیکنند مگر ناب یکبار همینقدر گفت :

— قیودان تو چقدر مرد عاقلی بودکه پیش ازدیدن انحال فلاکت اشتمال وفات یافت !

دوروزدیگر نیز بهمین منوال گذشت ! شمع حیات فلاکت زدگان نیز لحظه بلحظه درخاموشی بود . زندگی شان بامرگ درپنجه زدن بود .

ضعف وناتوانی شان بدرجهٔ رسیدکه برپا ایستادن برای شان محال گردید . هریك ازرفقا بروی همدیگر بیکنظر حسرت ودیدهٔ رقت دیده ساکتانه وساکتانه مبهوت افتاده

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 547 of 558

بودند . گرسنه گی وتشنه گی ودرمانده گی وناامیدی تیشه ها وارد های عمارت حیات شان گردیده لحظه بلحظه وجودشان را منهدم میگردانید .

دربست و چهارم ماه مارت هرکس بیکطرفی مانندقالب بیروحی افتاده ازعقل و حرکت سراسر محروم مانده بودند که هرگاه ازخارج کسی آنها رامیدید هیچگاه بر ذی حیات بودن آنها حکم نمیکرد .

درین اثنا تنها آیرتون درعین حالت بیهوشی جانکندن یك صدایی ازطرف در باگوشش برخورده بسوی افق یکنظری انداخته توانست .

دیدکه یك واپوری سرراست بسوی پشته سنگی که فلاکت زدگان بران درجان کندنست بکمال سرعت پیش می آید !

آیرتون اینحال را مانندسیر فی المنامی مشاهده کرده ، وبعضی صداهای پراضطراب پست وخفه شدهٔ براورده ، ودستهای خودرا بهوا بالا کرده پس بیهوش شده مانند دیگر رفقا ازخود درگذشت !

خاتمه

بعد ازیکساعتی سیروس سمیت ورفقای او بهوش آمده خودرادریك کرهٔ واپوری یافتند که بعضی اشخاص ناشناسی را بمعالجه ومداوات خودمشغول دیدند ، وندانستند که بچه صورت ازپنجهٔ ممات رهایی یافته اند ! اما این فریادبیمحابای آیرتون که :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 548 of 558

-- دونقان ! دونقان !

برفقا همه کیفیت را بفهمانید . سیروس سمیت دستهای خودا بالاکرده گفت :

— ای خالق یکانهٔ ارض وسما ! آخر بفضل وعنایت خود مارا از مرگ رهایی دادی!

بواقعیکه این وابور دونقان نام وابور لاردگولنار وانست که بعد از دوازده سال در زیر افسری « روبر » نام پسر کپتان غرران برای آیرتون بجزیرهٔ تابور آمده است .

پس معلوم شد که ارادهٔ ازلئی رب العالمین بر رهایی دادن مهاجران رفته بود که بچار گان رهایی یافتند ، وحالا بوطن خود بازمیگردند . سیروس پرسید که :

— خوب قبودان روبر ! شما برای گرفتن آیرتون بجزیرهٔ تابور آمدید ، وچون اورا در انجا نیافتید باید بازواپس میرفتید ! پس چسان شد که به اینجا آمدید ؟

روبر — برای گرفتن شما و آیرتون بجزیرهٔ لینقولن آمدم ؟

م — آیا برای گرفتن ما ؟ بجزیرهٔ لینقولن ؟ حالآ نکه جزیرهٔ لینقولن داخل نقشه ها نیست ! وهم بربودن ما در نجزیر چسان واقف شدید ؟

روبر — از کاغذیکه نوشته بودید ، ودر جزیرهٔ تابور گذاشته بودید ، وعرض و طول وتهاکهٔ کفیدن جزیرهٔ خودرا دران نوشته بودید .

کپتان روبر این را گفته واز جیب خودیك کاغذی کشیده بسیروس سمیت بداد . سیروس کاغذ را خوانده وخطرا شناخته گفت:

— اینهم اثر لطف قبودان نموست !

پا — معلوم شد که قبودان به کشتئی بوناد وانتورما سوار شده تنها بجزیرهٔ تابور رفته است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 549 of 558

ها — بلی برای گذاشتن این کاغذ رفته است ؟ و آن علاماتی که در کشتی خود در باب سفر کشتی دیده بودید از طرف قبودان نمو بعمل آمده است .

با — به بینید مرحمتکار آدم را که بعد از مرگ خود نیز با اظهار معاونت نمود !

م — دوستان من ! دست بالا کرده برای کپتان نمو دعا کنیم .

همهٔ مهاجران وروبر دعا کردند . درین اثنا آیرتون بمهندس نزدیکشده ویك خریطهٔ بزرگی از جیب خود براورده گفت :

— این خریطه را درکجا میگذارید ؟ موسیوسیروس !

این خریطهٔ جواهرهای صندقچهٔ بود که کپتان نمو مهاجرا نرا بیادکار هدیه کرده بود ، و آیرتون حیات خودرا به تهلکه انداخته ودر وقت آشوب رستاخیز آنرا از صندوقچه درین خریطه گذاشته درجیب کرده بود ، ودرینوقت به مهندس آنرا عرض مینمود . مهندس ازدیدن خریطه بکمال هیجان بسوی آیرتون نظر کرده گفت :

— آیرتون ! آیرتون این توئی ؟

بعدازان به روبر خطاب نموده گفت :

— افندی ! بعوض جانئی غداریکه درجزیرهٔ تابور گذاشته بودیدیك نادم ناموس کاری می یابیدکه من بدست فشاردادن اوافتخارمیکنم .

بعدازان مهاجران ازسرتابپا سرگذشت خودرابه کپتان روبرحکایه کردند . شنوندگانرا ازسرگذشت عجیب ایشان حیرت دستداد . پشته سنگی راکه ازجزیرهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 550 of 558

لینقولن باقی مانده درخریطه موقع آنرا قید وثبت کرده وبجماعت یك دعای آخری بروح کپتان نموخوانده وایوربراه افتاد .

بعد ازپانزده روزمهاجران به امریکا رامدند دیدندکه بعد ازمحاربهٔ مدهشهٔ که دران حاضربودند شمالیان مظفروغالب آمده اند . جواهرات خودرافی الفوربنقد تحویل داده یك زمین بسیارجسیمی خریدند . بزرگترین دانهٔ گوهر رابنام لیدی گو لناروان هدیه فرستادند . مهاجران باهمدیگرعقد رابطهٔ اخوت کرده عهد بستند که تاما دام الحیاة ازهمدیگرجدا نشوند . زمینی را که خریده بودند جزیرهٔ لینقولن نام نهاده چنانچه درجزیرهٔ لینقولن به اتفاق ومعاونت همدیگرسعی وکوشش میور زیدند درینجا نیزبرای آبادی وعمران زمین خود همچنان جد وجهد بعمل میآوردند . از ثمرهٔ سعی واتفاق درکم مدتی خیلی ترقی کردند . درداخل ازضی مذکوریك نهرکوچکی موجود بودکه آنرا « نهرمرسی » ویك تالابی هم بودکه آنرا (تالاب غرانت) ویك بیشه زارمحدودی نیزبودکه آنرا [جنگل فاروست] نام نهادند . عمارت نشیمن گهی راکه برای خود ساختند (غرانیتهاوز) نام گذاشتند ولی شکرکردند که کوه وپشتهٔ درداخل اراضی شان نبودکه آنرا « کوه فرانقلن » نام نهند .

و الحاصل همهٔ رفقا ازدیگرصنعتهای خود دست برداشته بزمینداری کوشش ورزیدند .

ژه ده ثون درانجا بنام (لینقولن هرالد) یك اخباری نیزتأسیس ونشرداد که

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 551 of 558

بسبب شیرینی مقالاتش در کم وقت خیلی رغبت و نشر یافت .
یکچند بارهم لارو ، ولیدی گولنارو ان نزباو اپوردو نقان بزیارت مها
جران آمدند ، واز طرف مهاجران به بسیار حسن معامله قبول
گردیدند . در داخل اراضی هر کس بکمال سعادت ورفاهیت
و مسرت معیشت مینمودند . ولی باوجود اینهم
جزیرهٔ لینقولن را که عریان و بیسامان دران
افتاده مدت چهارسال بکمال خوشی ورفا
هیت دران بسر آوردند و آخر الامر
درزیر بحر غرق گردید بالطفها و
معاونتهای قپودان نموهیچ
فراموش ننمودند .

انتها

تمام شد

المترجم

محمود ظریفی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 552 of 558

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 553 of 558

مترجم این کتاب

مدیر و سر محرّر جریدهٔ سراج الاخبار افغانیه

(محمود طرزی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

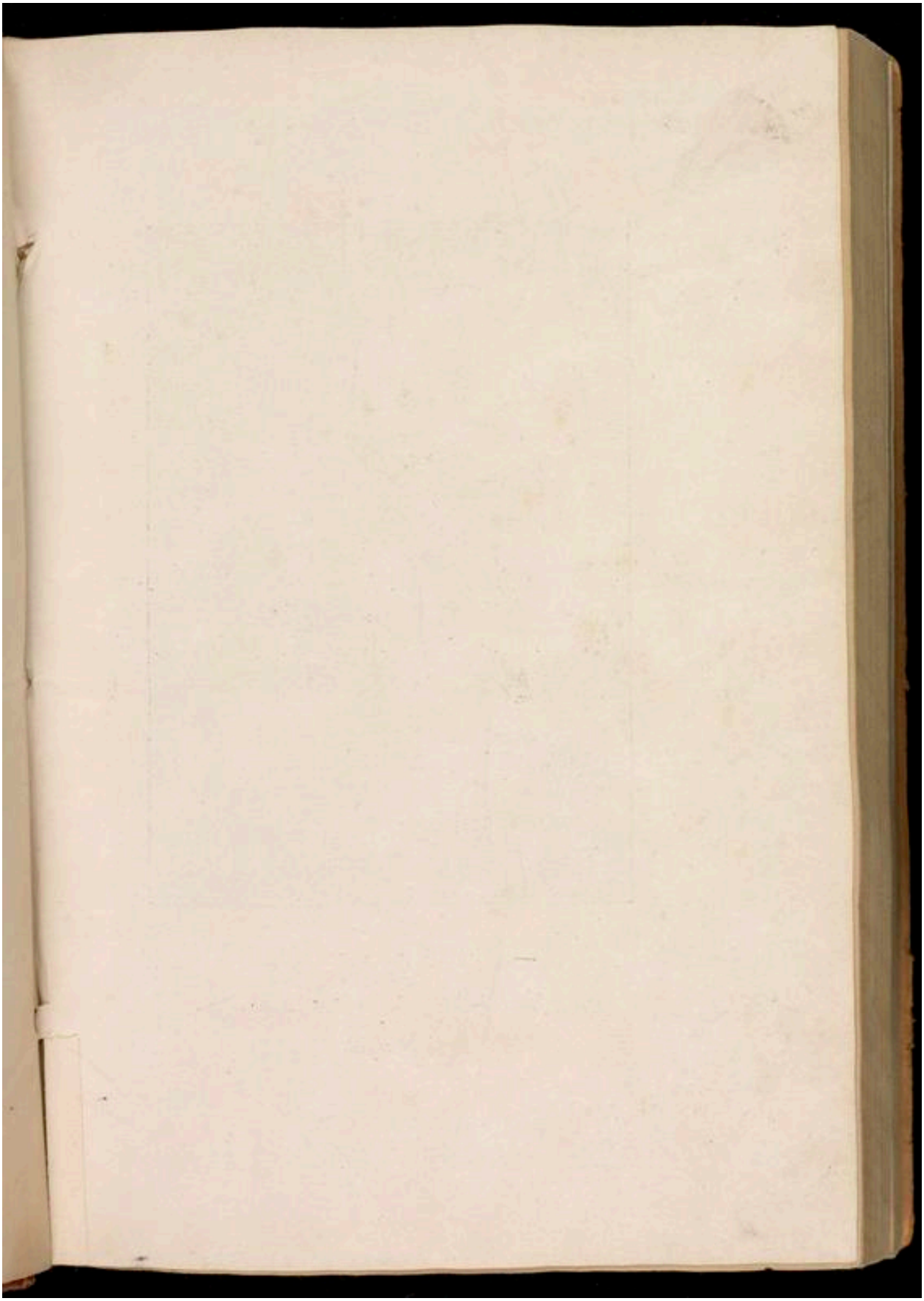

(c) ketabton.com: The Digital Library

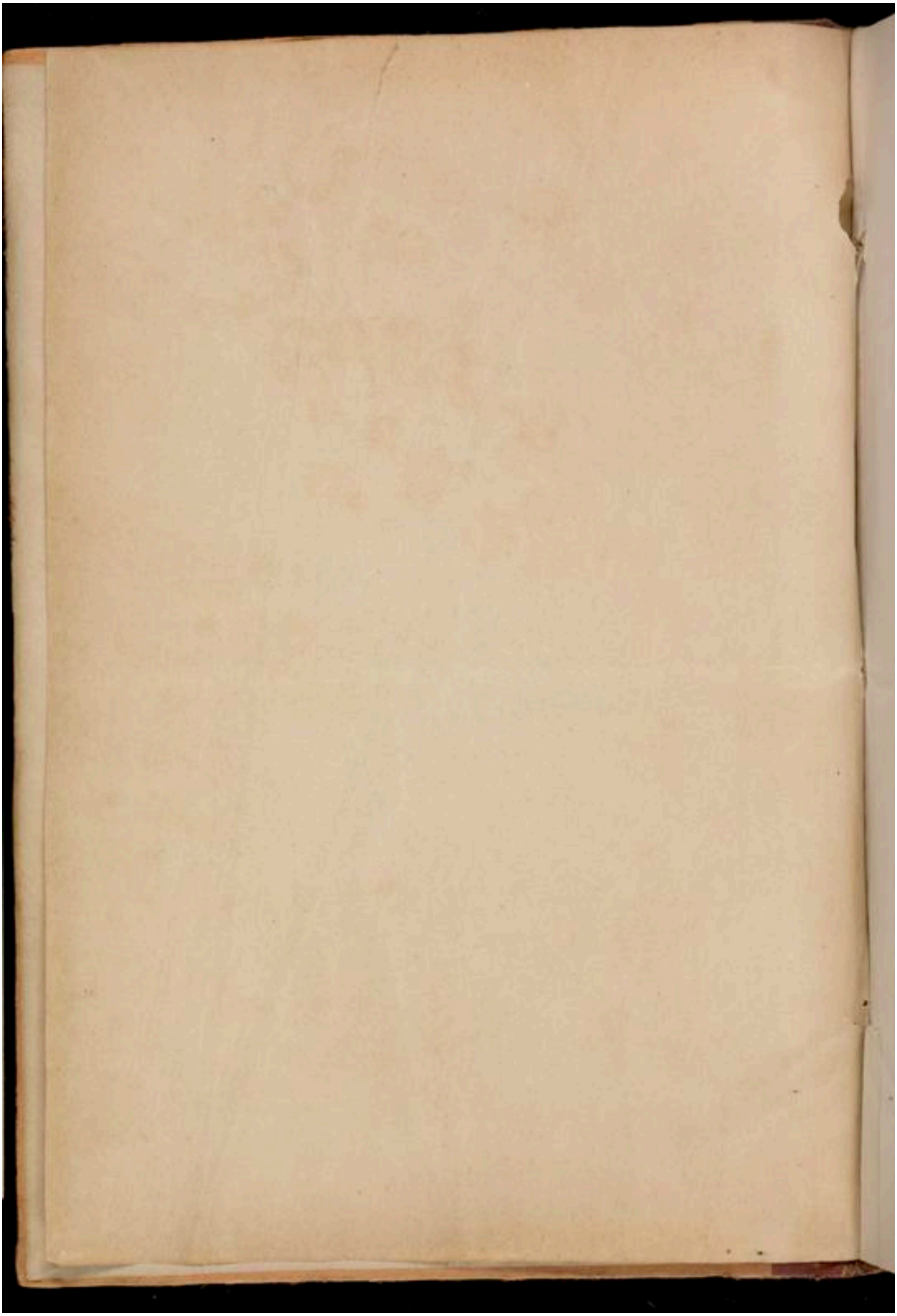

(c) ketabton.com: The Digital Library

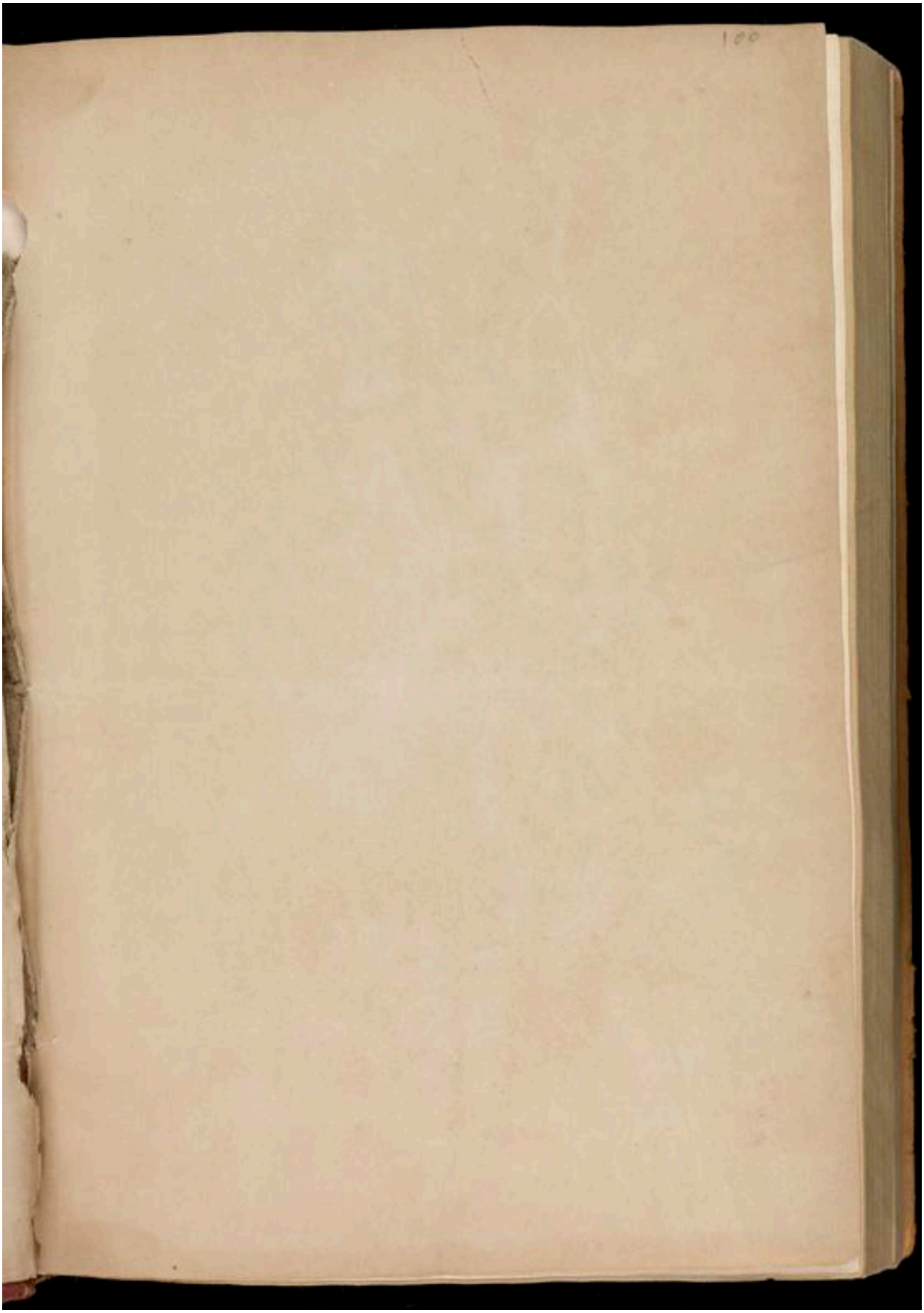

(c) ketabton.com: The Digital Library

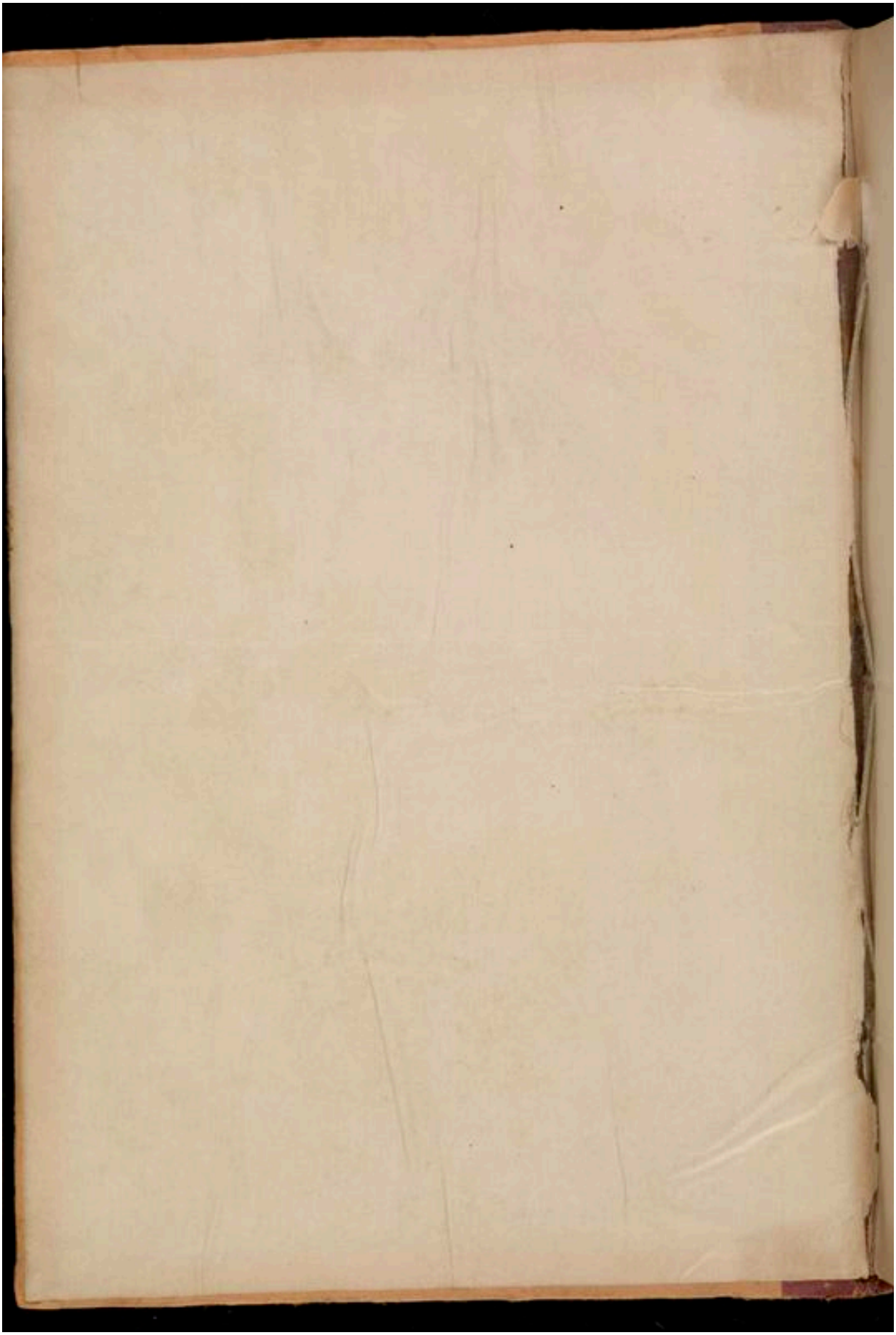

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 558 of 558

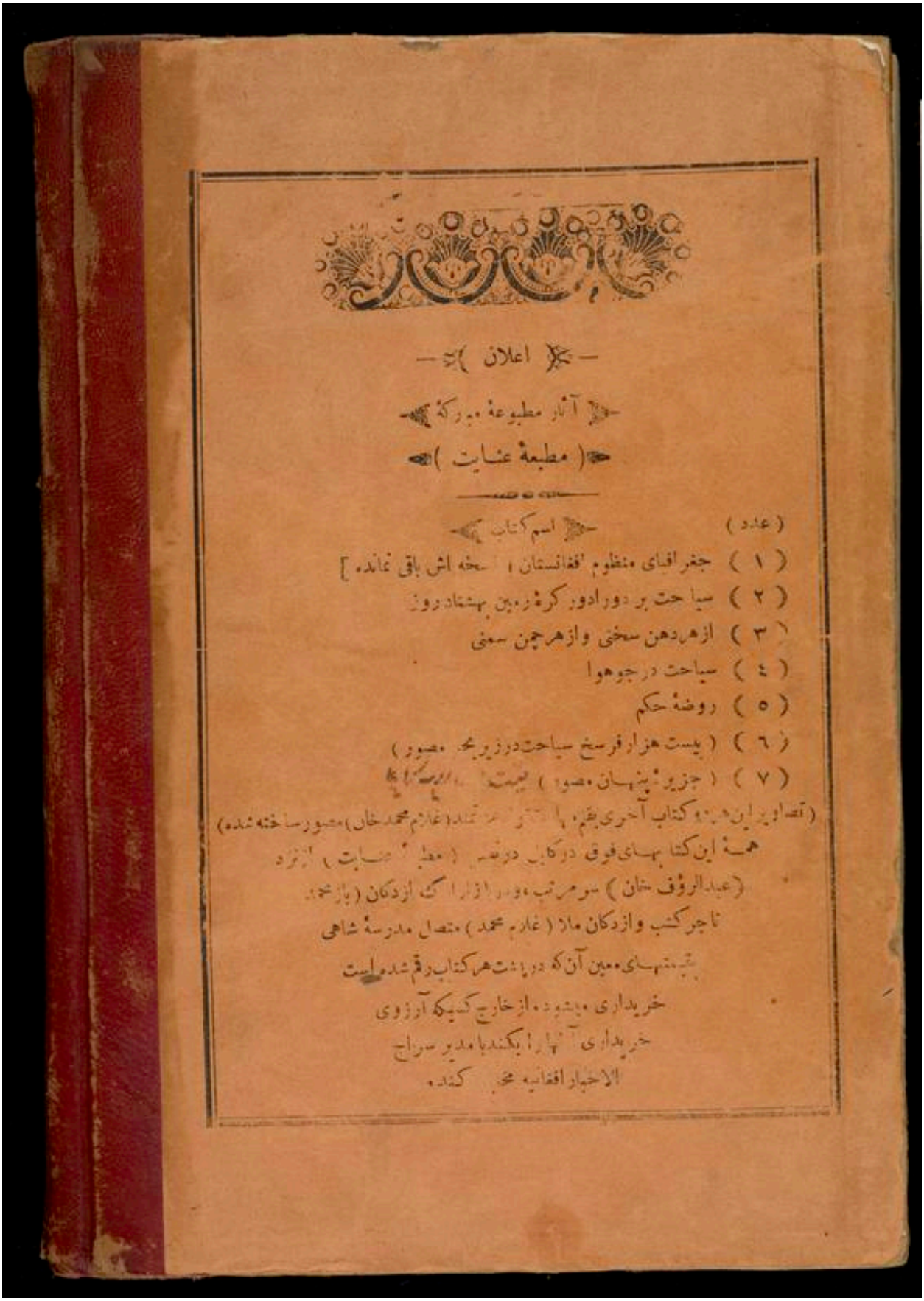

اعلان

آثار مطبوعهٔ مبرکهٔ

(مطبعهٔ عنایت)

(عدد)	اسم کتاب
(۱)	جغرافیای منظوم افغانستان [نسخه اش باقی نمانده]
(۲)	سیاحت پر دور ادور کرهٔ زمین بهشتاد روز
(۳)	از هر دهن سخنی و از هر چمن سمنی
(٤)	سیاحت در جو هوا
(٥)	روضهٔ حکم
(٦)	(بیست هزار فرسخ سیاحت در زیر بحر مصور)
(۷)	(جزیرهٔ پنهان مصور) قیمت [illegible]

(تصاویر این هر دو کتاب آخری بقلم [illegible] کشیده (غلام محمد خان) مصور ساخته شده)

همهٔ این کتابهای فوق در کابل در مطبعهٔ (مطبعهٔ عنایت) آزاده
(عبدالرؤف خان) سوم مرتبه بدون اجازه از دکان (باز محمد)
تاجر کتب واز دکان ما (غلام محمد) متصل مدرسهٔ شاهی

بقیه متنهای معین آن که در پشت هر کتاب رقم شده است

خریداری میشود از خارج کسیکه آرزوی
خریداری آنها را بکند با مدیر سراج
الاخبار افغانیه مخابره کنده

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library